سیری در رساله حقوق امام سجاد علیه‌السلام

(جلد دوم)

مؤلف: حضرت آیت الله میرسید محمد یثربی (دامت برکاته)

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکة الامامین الحسنین علیهماالسلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تایپی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

17 - حقّ مالک

وَ اَمَّا حقّ سائِسِک بِالمُلکِ فَنَحوُ مِن سائِسِکَ بالسُّلطانِ اِلا اَنَّ هذا یَملِکُ ما لا یَملِکُهُ ذَاکَ تَلمِزُکَ طاعَتُهُ فیمَا دَقَّ و جلَّ منکَ الا اَن تُخرِجُکَ من وُجوبِ حقّ اللّه و یَحوُلَ بینَکَ و بینَ حقِّهِ و حُقوقِ الخَلقِ فاِذَا قَضَیتِهُ رَجَعتَ الی حقَّهُ فَتَشاغَلتَ به و لا قوَّةَ الا بِاللّه

«حقّ مالک تو مانند حقّ سلطان است با این تفاوت که مالک امتیاز بیشتری دارد. تو موظفی که در هر امر کوچک و بزرگ او را اطاعت کنی؛ مگر این که تو را از حقوق واجب الهی و حقوق دیگر بندگان بازدارد و از انجام وظایف عبودیت و بندگی مانع شود پس هرگاه حقّ خدا را ادا کردی باید که به انجام حقوق مالک اهتمام کنی».

اولین مطلبی که بعد از بیان این حق به ذهن انسان می رسد این است که آیا اسلام برده داری و برده فروشی را پذیرفته است؟ و قبول دارد که بنی آدم به دو طایفه مالک و مملوک، مولا و عبد تقسیم می شود؟ آیات وارده در تکریم انسان بسیار است در یکی از آنها می فرماید:

یا اءَیُّهَا النَّاس انَّا خَلَقنَاکُم مِن ذَکَر وَ اُنثَی و جعلناکم شُعوبا و قَبائِلَ لتعارفوا انَّ اَکرَمَکُم عند اللّه اَتقاکُم [1].

«ای انسان ها! ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و از طوایف و شعب مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ شریف ترین و ارزشمندترین شما نزد خداوند با تقواترین شما است».

و یا در آیه دیگر می فرماید

و لقد کرَّمنا بنی آدم [2].

«ما بنی آدم را کرامت بخشیدیم».

به خوبی پیدا است که آنچه مورد تعظیم آفریدگار است، نفس انسانیت است و معیار برتری انسان ها صرفا تقوا و پاکدمنی است و هیچ چیز دیگر ملاک ترجیح و سیادت فردی و اجتماعی بر دیگران نمی شود. در روایات فراوانی هم بر این مطلب تأکید شده است؛ مثلا:

لا فضل لعربیّ علی عجمی علی عربیّ و لا لابیض علی اَسوَد و لا لاَسود علی اَبیض الا بالتَّقوی النَّاس من آدم و آدم من تُراب [3].

«عرب یا عجم بودن و سفید یا سیاه بودن هیچ کدام ملاک برتری انسان ها بر دیگران نیست مگر آن کس که تقوای بیشتری داشته باشد. همه فرزند آدم ابوالبشرند و آدم هم از خاک آفریده شده است».

از مجموعه این آیات و روایات یقین حاصل می شود که خدا و رسولش چنین امری را قبول ندارند و به آن وقایع خارجی قطعا راضی نبوده اند. پس چرا آیین مقدس اسلام که بر اساس برابری کامل انسان ها استوار گردیده، نظام برده داری را پذیرفته است؟ مگر نه این است که آیین ما، آخرین شریعت آسمانی است و پیامش جهانی و جاودانی است که:

حَلاَلُ محمَّد حَلاَل اَبَدا الی یَومِ القِیَامَةِ و حَرامُهُ حَرَام اَبَدا الی یَومِ القِیَامَةِ [4].

«آنچه را که رسول مقدس اسلام ﷺ حلال فرموده، حلیتش تا قیامت جاودانی است و آنچه را که حرام فرموده، حرمتش همیشگی است».

پس چگونه پدیده ای را که بشر، در نهایت نتوانست تحمل کند و از سوی یکی از روسای جمهور ایالات متحده آمریکا به نام آبراهام لینکُلن [5] تقریبا در دو قرن قبل، این ظلم فاحش ریشه کن شد، اسلام آن را به نحوی تایید نموده است؟

آیا این مساله، ادعای ماتریالیست ها را که می گویند ادیان الهی مخصوص ادوار گذشته تاریخ است ثابت نمی کند؟ چه این که آنها مدعی اند که اعتقادات و معارف بشری انعکاس شرایط اقتصادی و معارف بشری نیز دگرگون می شود نظام برده فروشی و برده داری، میراث و یادگار دوران دوم تاریخ حیات بشر است که پس از دوره اشتراکی حاکمیت یافته و بعد از آن جای خود را به نظام فئودالیه یا تیول داری واگذار کرده است و پس از این دوره هم روزگار سلطه سرمایه داری است که این هر سه دوره؛ یعنی دوران برده داری و دوران اقطاع تیول و دوران سرمایه داری، دوران ظلم و تجاوز به حقوق انسان ها است و جبر تاریخ حکم می کند که انسان ها باید به همان دوران اول؛ یعنی دوران اشتراک و عدم تبعیض برگردند. حرف آنها این است که عقاید انسان ها ساخته و پرداخته همان دوران ها خاص خود است و اسلام هم که نظام برده داری را تایید می کند، نظامی تاریخی است که باید میزان موفقیت آن را در موزه های انسان شناسی و عقاید جستجو کرد، و هرگز نمی تواند برای جامعه رو به رشد و در حال کمال امروز به عنوان یک مکتب فکری زنده، حیات آفرین و نجات بخش کارایی داشته باشد.

اینها چند نمونه از سئوال ها و چراهای آزاردهنده ای است که انسان با آن روبرو است و گاه با خود می اندیشد که ای کاش اسلام با این عمل ناپسند هم مثل بسیاری از سنن غیرصحیح حاکم بر جامعه آن زمان برخورد قطعی کرده بود و همان گونه که قمار، دزدی، شرب خمر، زنا و ربا را قاطعانه حرام کرد، مساله برده داری را نیز صریحا لغو می نمود.

در پاسخ همه این سوال ها و دستیابی به این آرزوها باید گفت: مساله برده داری از نظامات تاسیسی و قوانین موضوعه شرع مقدس اسلام نیست، بلکه فقط مورد تایید شرع واقع شده و از احکام امضایی دین است.

ریشه تاریخی نظام برده داری

برای این که سر این برخورد و تلقی قانونی اسلام را دریابیم لازم است کمی به ریشه تاریخی آن رجوع کنیم.

نظام برده فروشی و برده داری یک نظام اجتماعی و اقتصادی بین المللی بود که به شهادت تاریخ پایگاه اصلی آن سرزمین روم و امپراطوری قدرتمند آن بود. آنها در سایه اقتدار فراوانشان، با لشکرکشی و تعدی به سایر ملل و اقوام، انسان ها را به بردگی کشیده و منفعت اقتصادی زیادی را با بهره کشی و بیگاری از این برده ها و یا احیانا از محل خرید و فروش آنها نصیب خود می کردند؛ و شاهد آن هم حضور بیشمار نژاد سیاه در قاره اروپا و آمریکا است که همه به همان شیوه استبداد و بردگی از آفریقا به قاره های دیگر انتقال یافتند و مهم تر از آن، شیوه رفتار با این طبقه بود.

به شهادت تاریخ نگاران خودشان این بردگان را در عداد انسان و بشر نمی دانستند، بلکه برای آنان مانند کالا بودند.

برای بهره کشی بیشتر از آنان از تازیانه، شلاق و انواع شکنجه ها استفاده می کردند و ایذا و آزار بردگان امری بسیار متعارف و معمول بود. بردگان جیره غذایی داشتند؛ آن هم در حدی که از مرگ نجات پیدا کنند و یا اگر بیشتر به آنها می دادند برای این بود که بیشتر از آنها بهره ببرند.

هنوز هم بقایای آن تفکر در غرب متمدن و جنگ حیوانات مثل گاوها و یا خروس ها متداول است و می بینیم که برای تفریح و لذت بردن حیوانات را به

جان یکدیگر می اندازند. به همین صورت، بردگان، آن انسان های مظلوم را هم به جان هم می انداختند و از این که آنها بـرای دفـاع از خـود یکـدیگر را مـی کشتند، لذت می بردند و همین شرایط با کمی اختلاف در ایـران، هنـد و قبایـل عرب نیز حاکم بود و صاحبان قدرت و ثروت با این همه بهره وری حاضر نمـی شدند به سهولت و راحتی از چنین امتیاز و سرمایه بی پایان و معدن بی انتهـایی صرف نظر کنند؛ به خصوص که درباره زن ها علاوه بر منافعی که گفتـیم امکـان بهره مندی های دیگر هم وجود داشت. در چنـین شـرایط و بـا چنـین سـوابق تاریخی که ذکر شد دین مقدس اسلام قدم به میدان نهاد و برای برابـری و عـدم تفاوت میان انسانها همت گماشت؛ و خداوند فرمود:

یا اءَیُّهَا النَّاس انَّا خَلَقناکم من ذکر و اُنثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا انَّ اَکرَمَکُم عند اللّه اَتقاکُم [6].

«ای انسان ها! ما شما را از یک مـرد و زن آفریـدیم و از طوایـف و شـعب مختلف قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ شریف ترین و ارزشمندترین شما نـزد خداوند باتقواترین شما است».

به هر حال، تصور این که انسان هایی در بردگی انسان هـای دیگـر زنـدگی کنند، رنج آور و آزاردهنده است؛ ولی این تصویر و نتیجه ای است که امروز بعد از گذشت بیش از یک قرن از الغای این نظام برای ما حاصل شـده اسـت. و از طرف دیگر انسان ها نسبت به سنت های حاکم بر اجتماع خود به طور تدریجی تکامل پیدا می کنند. با سیر تاریخی و گذشت زمان، سنن حاکم در میان آنها بـه سوی کمال می رود و می توانیم به طور قطع بگوییم: ایـن تصـویری کـه امـروز برای ما حاصل شده است، یقینا در چهارده قرن قبل وجود نداشته اسـت؛ حتـی شاید خود بردگان هم بردگی خود را امری پذیرفته شده تلقی می کردند و از این

گذشته، نه تنها این موضوع، که بسیاری از موضوعاتی که ما امروزه قبح عقلی یا شرعی آنها را درک می کنیم، استهجان عرَضی دارد با این که از نظر قانونی ممنوعیت دارد، روزگاران گذشته چنین نبوده است.

شاید انسان های نادری هم بوده اند که در همان زمان با ادراک فطری خود از آن سنن حاکم، احساس تنفر می کردند و هیچ یک از این امور قبیح را انجام نمی دادند و از آنها پرهیز و پروا داشتند، گاهی در تاریخ نام این انسان های نادر ثبت شده است؛ مثلا درباره جعفر بن ابی طالب می گویند: او کسی بود که در همه عمرش، حتی قبل از اسلام شراب نیاشامید و هنگامی که از او سئوال کردند، او گفت: من احساس می کردم خوردن آنچه موجب مستی و سکر انسان می شود، زائل کننده عقل و تفکر است، و به واسطه آن انسان به کارهایی دست می زند که در حال عادی هرگز حاضر نیست آن کارها را انجام بدهد. این روحیه، برای افراد خاص؛ آن هم به ندرت حاصل می شود؛ چرا که عقل، قبح امور را هنگامی درک می کند که اجتماع سالم باشد و هوی و هوس و تمایلات نفسانی بر آن جامعه حاکم نباشد؛ وگرنه اگر فضا و سنن حاکم بر جامعه، تمایلات و هواهای نفسانی باشد ابزار ادراک از افراد آن جامعه گرفته می شود؛ به نص روایتی که از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است:

اَنَّکَ اِن اَطَعتَ هَواکَ اَصَمَّکَ و اَعمَاک [7].

«اگر فرد یا جامعه ای پیرو هواهای نفسانی شد، آن فرد یا جامعه نسبت به درک وقایع آفرینش، کور و کر می شود».

یعنی آن جامعه قدرت دیدن، شنیدن و اندیشیدن ندارد، بنابراین می توانیم به طور قطع بگوییم که قبح و زشتی نظام برده داری و بردگی انسان ها که امروز

برای ما به صورت جدی مطرح و حل شده است و همه، ناپسندی آن را احساس می کنیم یقینا در گذشته چنین نبوده است.

اعلام تدریجی احکام در اسلام

نکته دیگر این که اساسا عده ای خواسته اند مساله نظام برده داری و تایید آن را توسط شرع مقدس این گونه توجیه کنند که احکام دین به صورتی وضع شده است که امکان بازدهی داشته باشند و آثار مفید آن برای جامعه و فرد قابل وصول و دسترسی باشد؛ به این دلیل است که می بینیم بعضی از موضوعات با این که در نهایت، حکم حرمت قطعی و یا وجوب قطعی درباره آن اعلام شده؛ یعنی آن موضوع از نظر شرع حرام و یا واجب اعلام شده، اما در ابتدا دارای این حکم نبوده است. سابقه اعلام تدریجی احکام در دین مبین اسلام به چشم می خورد؛ مثل موضوع شرب خمر و مسکرات. با توجه به این که مساله شرب خمر و مسکرات یک مساله بدیهی است و قبح آن از نظر احکام شرعی مسلم است، اما به اعتقاد بسیاری از مفسران ابتدا این آیه شریفه نازل شده:

یسئلونَکَ عَنِ الخُمر و المَیسَر قُل فیهِمَا اِثم کَبیر و منافع للنَّاس و اَثمُهُما اءکبَرُ من نَفعِهِما [8].

«از تو درباره خمر و مایعات و قمار سوال می کنند. بگو که اینها گناه دارد و برای انسان لغزش و خطا به ارمغان می آورد و منافعی هم دارد؛ اما گناه و لغزش آنها بیشتر از منافعی است که بر آنها مترتب است».

به این ترتیب ابتدا یک زمینه ذهنی برای حرمت خمر و قمار فراهم می شود و بعد از مدتی نسبت به موضوع این گونه اعلام نظر می شود:

یا ایُّها الَّذین آمنوا لا تقربوا اَلصَّلاة و اَنتُم سُکاری حتّی تَعلَموا ما تقولون [9].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! در حال مستی به نماز نزدیک نشوید، تا بدانید چه می گویید».

مسلمان ها بعد از آشامیدن خمر، از نماز و حضور در مسجد منع می شوند. در تعلیل این مساله می گوید: نوشیدن خمر باعث می شود که نفهمید چه می گویید و بعد از گذشت زمان این آیه شریفه نازل می شود:

یا ایها الذین آمنوا انَّما الخَمرُ و المَیسَرُ و الاَنصاب و الاَزلامُ رِجس من عمل الشَّیطان فاجتَنِبوه لعلَّکم تُفلِحون [10].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! شراب و قمار و بتها و ازلام (نوعی بخت آزمایی)، پلید و از عمل شیطان است، از آنها دوری کنید تا رستگار شوید».

با تأکید شدید و با کلمه حصر انَّما یعنی این است و جز این نیست، از آن تعبیر به رجس می کند. این شرب خمر و قمار یک امر پلیدی است و بعد نفس این عمل را به شیطان نسبت می دهد.

بعد از این دو سه نکته، صراحتا امر به اجتناب می فرماید و در انتهای آیه فلاح و رستگاری را مترتب بر ترک آشامیدن خمر می داند و می گوید: شاید رستگار شدید، و در آیه بعد می فرماید:

انَّما یُریدُ الشَّیطان اَن یوقِعُ بینَکم العداوةَ و البَغضاءَ فی الخَمرِ و المَیسِرِ و یَصُدُّکُم عن ذکر اللَّه و عن اَلصَّلاة فهل انتم منتهون [11].

«شیطان با این عمل شیطانی خود می خواهد بین شما دشمنی و عداوت ایجاد کند و شما را از یاد خدا غافل کند و از نماز و ذکر الهی بازدارد».

و بعد در آیه سوم همه مفاسد مترتب بر آن را بیان می فرماید:

و اطیعوا اللَّه و اطیعوا الرَّسول و احذَروا فان تَوَلَّیتُم فاعلموا انَّما علی رسولنا البلاغ المبین [12].

«شما موظفید فرمان خدا و پیامبر را اطاعت کنید و بترسید از فرمان شکنی، اما توجه داشته باشید که اگر فرمان شکستید ضرری متوجه خدا و پیامبر نیست، بلکه این ضرر به خود شما بازمی گردد».

چنان که مشهود است بیان احکام به شیوه تدریجی، امری سابقه دار است و بعضی از علمای بزرگوار نیز در مذمت نظام بردگی و دفاع از شرع مقدس گفته اند که در شرع مبین، لغو نظام برده داری به تدریج صورت گرفته است.

بهتر است قبل از آن که نظر این عده از علما را مورد بحث قرار دهیم از زاویه دیگر به این موضوع نگاه کنیم و ببینیم اساسا منشاء برده داری و مالکیت انسان ها از نظر حقوق اسلامی چیست؟ و چگونه انسان مالک انسان دیگری می شود؟ چه عامل و انگیزه ای سبب می شود که انسانی نسبت به انسان دیگر احساس تملک کند و خود را مالک او بداند؟

جنگ و جهاد در اسلام

از نظر حقوق اسلامی بردگی و مالکیت انسان ها فقط در غزوات و سرایا و جنگ های بین مسلمانان و کفار قابل بررسی است و سایر عوامل و ریشه ها مورد تایید شرع مقدس نیست. بنابراین برای روشن شدن این مطلب باید توضیح مختصری درباره موضوع جنگ و جهاد در قوانین اسلامی داده شود.

ما یک جنگ تهاجمی یا به اصطلاح جهاد داریم به معنی خاص، که به منظور اشاعه اسلام در میان همه انسان ها فرمان آن صادر می شود؛ به عبارت دیگر خداوند متعال برای نجات انسان های دیگر از اسارت اندیشه های واهی و خرافی و بت پرستی و انسان پرستی و خلاصه ماده گرایی و الحاد در یک کلمه نجات انسان ها از مسیر انحراف، آنان را مأمور کرده تا از جان خود مایه بگذارند و کفار را دعوت به صلاح و فلاح کنند و اگر نپذیرفتند، به مجاهده و

جنگ با آنها برخیزند این یک نوع جهاد است که به نظر اکثر قریب به اتفاق فقهای شیعه، در انحصار معصومین علیهم‌السلام قرار دارد.

نوع دوم از جنگ هایی که در آیین مقدس اسلام هست، جنگ های دفاعی است؛ یعنی هرگاه امت اسلامی در معرض حمله بیگانگان قرار بگیرد، به حکم عقل و تایید و تشویق شرع مقدس باید در مقابل تهاجم دیگران از خود دفاع کند.

این هم یک نوع از جنگ های اسلامی است.

نوع دیگری از جنگ، جنگ علیه بغات و سرکشان داخلی است که گروهی از جامعه اسلامی جدا می شوند، شق عصای مسلمین می کنند و علیه امت واحده اسلامی سلاح تهیه می کنند؛ در این حالت نیز واجب است برای حفظ امنیت اجتماعی در جامعه، یک اقدام مسلحانه جدی علیه آنها صورت بگیرد. البته انواع دیگری از جهاد را هم می شود تصور کرد که تحت این عناوین سه گانه قابل درج است.

هدف جنگ و جهاد در اسلام

نکته ای که در این جا قابل توجه است این که در هیچ یک از اقسام جنگ ها انگیزه کشورگشایی، استعمارگرایی، قدرت طلبی، پرخاشگری، غصب، عصبیت های قومی، تحصیل مال و ثروت و رسیدن به غنایم وجود ندارد. در همه این جنگ ها باید نیت مجاهدان و جنگ جویان خالص و منزه از همه شوائب و آلودگی ها و انگیزه های دیگر باشد. باید به این نکته توجه داشته باشیم که جهاد از منظر معارف ما و در کتب فقهی و حقوقی ما، در زمره عبادات ذکر شده است و عملی عبادی است و مثل خرید و فروش و خیلی از اعمال

متعارف عرفی دیگر نیست، بلکه جهاد در عداد نماز، روزه، حج و... قـرار دارد. لسان آیات کریمه قرآن و روایات هم این مطلب را به خوبی به ما تفهیم می کند:

و جاهدوا باموالکم و انفسکم فی سبیل اللّه [13].

«و با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد کنید».

جاهد فی سبیل اللّه حقّ جهاده [14].

«در راه خدا حقّ جهاد را ادا نمود».

والذین جاهدوا فینا لَنَهدِیَنَّهُم سُبُلَنا [15].

«و آنها که در راه ما (با خلوص نیت) جهاد کننـد، قطعـا بـه راه هـای خـود هدایتشان خواهیم کرد».

در همه این آیات و روایات باب جهاد، فی اللّه و فی سبیل اللّه و برای خـدا ذکر شده است.

یکی از اصحاب رسول اللّه ﷺ نقل می کنـد: مـا گـاه کسـی را در میـان جمعیت می دیدیم که پیغمبر می فرمودند: او اهل آتش است. تا این که در یکـی از جنگ ها ظاهرا جنگ احد او را دیدم که در صحنه کارزار عجیب می جنگید و شمشیر می زد. آمدم خدمت رسول اللّه صلّی اللّه علیه و آله وسلم و این فـرد را به حضرت نشان دادم و گفتم: یا رسول اللّه! این همان کسی است که شما می فرمودید اهل آتش است! پیامبر فرمودند: باز هم اهل آتـش اسـت. مـن خیلـی تعجب کردم که حضرت رسول ﷺ سخن به گزاف نمی گوید، امـا عمـل ایـن فرد عمل اهل آتش نیست. سعی کردم در معرکه جنگ خـودم را بـه او نزدیـک کنم. وقتی به او نزدیک شدم و به او گفتم دست مریزاد! خسـته نباشـید! بـرادر! خوب در راه خدا شمشیر می زنی! گفت: آری! آن مرکب زیر پای آن مشرک را ببین چه مرکب خوبی است! من می خواهم صاحبش را بکشم و آن مرکب را به

غنیمت بگیرم. و جالب این است که راوی نقل می کند: ایـن شـخص در همـین جنگ کشته شد و به «قتیل الحمار» یعنی کشته راه همان مرکـب شـهرت یافـت [16].

انگیزه اسیر گرفتن دشمنان

پس از این مقدمه باید گفت: در این جنگ ها و منازعات شکست و پیروزی وجود دارد، که در صورت پیروزی به طور طبیعی عـده ای از افـراد دشـمن بـه اسارت سپاه مسلمانان درمی آیند. حال باید دید تکلیف این افراد که به اسـارت درآمده اند چیست؟ حاکم پیروز، صرف نظر از این که حاکم اسلامی باشد یا غیر اسلامی، می تواند یکی از چند کار را انجام دهد: یا همه اسرا را یک جا بکشـد، و یا همه را به زندان و حبس بفرستد و از بودجه بیت المال هزینه نگهداری آنان را بپردازد؛ راه سومی که وجود دارد این است که آنها را همچون غنایم جنگی و به عنوان برده میان افراد سپاه پیروز خود تقسیم کند. به نظر نمـی رسـد کـه راه چهارمی وجود داشته باشد؛ چون اگر بگوییم کـه مـثلا بـه اردوگـاه هـای کـار اجباری فرستاده شود این هم نوع دیگری از بردگی و بندگی است. گرچه بـرده شخص نیست، اما بنده حکومت می شوند. آنچه که در شرع مقدس جایز شمرده شده، راه سوم است؛ یعنی آیین مقـدس اسـلام فرمـوده اسـت کـه از اختیـارات فرمانده پیروز سپاه است که این افراد را به عنوان غنایم میان افراد سـپاه تقسـیم کند. به خصوص اگر جنگ، جنگ تهـاجمی اسـت کـه فوایـدی بـر آن مترتـب خواهد بود؛ چون همان طور که در بحث قبل اشاره شد، این یک مأموریت الهی است که خداوند متعال به مسلمان ها تفویض فرموده و آنان را مکلّف کـرده کـه برای ریشه کن کردن کفر و الحاد دست به سلاح ببرند. در سـخنی از امـام بـاقر علیه‌السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

الدُّعاءُ الی طاعَةِ اللّه مِن طاعَةِ العِباد و الی عِبادَةِ اللّه من عبادَةِ العَبَـادِ و الـی وِلایَةِ اللّه من وِلایَةِ العِبَادِ [17].

«به سوی طاعت خدا خواندن، از طاعات بندگان است و بـه سـوی عبـادت خدا خواندن، از عبادات بندگان است و به سـوی ولایـت خـدا خوانـدن نشـانه ولایت بندگان».

مشروعیت جنگ و مقاتله در اسلام

جنگ باید با این انگیزه باشد که مردم را به اطاعت الهی درآورد. مـردم را از اطاعت و فرمانبرداری بندگان خدا، به پرسـتش خـدای متعـال وادارد، خلاصـه مردم را از ولایت خلق خدا، به ولایت خدا دربیاورد. شرع مقدس جنـگ هـای اسلام را برای این قرار داده است که جماعتی را که فرمـانبردار انسـان دیگـری هستند به اطاعت خداوند درآورند. پس مشروعیت مقاتله و جهاد برای دعـوت به اطاعت الهی است که الزاما این کار باید یا با مباشرت امام معصوم علیه‌السلام یا بـا نظارت او انجام شود تا سپاهیان از مـوازین و اهـداف شـرع مقـدس تخطـی و تجاوز نکنند و نسبت به آنها که پذیرای اطاعت الهی می شوند، اختیار با پیـامبر است. بنابراین نمی توانیم بگوییم که به حکم قطعی، همه اسیران غنیمتند. در این جا به فرمانده سپاه که شخص رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است، تفویض اختیار شده است.

نکته دیگری که این جا باید به آن توجه کرد این است که اسـیر گـرفتن جـز برای دعوت به اطاعت پروردگار مشروع نیست؛ چنان که در سوره مبارکه انفال آمده است:

ما کان لِنَبیّ اءَن یکون لَهُ اءَسری حتّی یُثخِنَ فی الارض تُریدونَ عَرَضَ الدُّنیا و اللّه یُریدُ الاخِرَةَ و اللّه عزیز حکیم [18].

«هیچ پیامبری حقّ ندارد اسیرانی از دشمن بگیرد تا کاملا بر آنها پیروز گردد؛ و جای پای خود را در زمین محکم کند. شما متاع ناپایدار دنیا را می خواهید و مایلید اسیران بیشتری بگیرید، و در برابر گرفتن فدیه آزاد کنید؛ ولی خداوند سرای دیگر را برای شما می خواهد؛ و خداوند قادر و حکیم است».

در این آیه شریفه تصریح شده است که شما جز با پیروزی، حقّ گرفتن اسیر ندارید. هرگاه جای پای شما در میدان نبرد و مقاتله استوار شد آن وقت به گرفتن اسیر بپردازید:

لو لا کتاب من اللّه سَبَقَ لَمَسَّکُم فیما اءَخَذتُم عذاب عظیم [19].

«اگر فرمان سابق خدا نبود (که بدون ابلاغ، هیچ امتی را کیفر ندهد)، به خاطر اسیرانی که گرفتید، مجازات بزرگی به شما می رسید و اگر غیر از این کنید آنچه را گرفته اید موجب عذاب شما خواهد گشت».

هدف از اسیر گرفتن و تقسیم بین مسلمانان

بنابراین می بینیم که در مقاتله با دشمن مساله اسیر گرفتن امری الزامی است و اگر در این کار سهل انگاری شود به طور طبیعی مجددا، علیه امّت اسلامی دست به توطئه می زنند.

پس انگیزه اسیر گرفتن و تقسیم آنها را می توان در چند امر خلاصه کرد:

اول این که اجتماع و توطئه مجدد آنها به وسیله تقسیم اسرا در میان خانواده و جنگجویان پیروز خنثی می شود؛

دوم این که با تقسیم اسرا در بین مسلمانان، اسرا و خانواده هایشان، مخصوصا فرزندان آنها با فرهنگ و تربیت اسلامی انس پیدا می کنند، و از آلودگی آنها به شرک و کفر جلوگیری می شود؛

سوم این که از تحمیل این افراد به بودجه بیت المال که حقّ مسلمانان است، پیش گیری شده است؛

چهارم این که این همه نیروی فعال در اجتماع عاطل و باطل نمی ماند.

گذشته از همه این مسائل، پیامبر ﷺ مأمور شده است که پیام راءفت و مودّت بین مؤمنان را به آنها ابلاغ بفرمایند؛ در سوره مبارکه انفال می فرماید:

یا ایها النبی قل لِمَن فی اءَیدیکم من الاسری ان یَعلَمِ اللّه فی قلوبکم خیرا یؤ تِکُم خیرا ممَّا اءَخَذَ منکم و یغفر لکم و اللّه غفور رحیم [20].

«پیغمبر! تو به اسرایی که در دستتان هست بگو که اگر شما به اسلام گرایش پیدا کنید و قلب و دلتان را پاک کنید، خداوند هم شما را می آمرزد و هم در مقابل آنچه از دست داده اید، نعمت های بهتری را نصیب شما می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است».

اما در مقابل به پیغمبر می گوید: همین اسیران اگر قصد خیانت داشته باشند باید با آنها برخورد کرد. به هر حال، طبق این آیه شریفه و هم بنابر آنچه در روایات می بینیم رسول اللّه ﷺ به حسن معاشرت با آنها و تشویق به آزادی آنها توصیه می فرمایند، تا آنجا که درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که:

انَّ امیرالمؤمنین علیه السلام اءَعتَقَی مملوک مِن کدِّ یدِهِ [21].

«امیرالمؤمنین از دست رنج خود هزار بنده را آزاد کرد».

غیر از کسانی که در دوران حکومت حضرتش با هزینه بیت المال مسلمانان، آزاد شدند، از دست رنج خود از حاصل کشت و کار و کشاورزی که امیرالمؤمنین علیه السلام بدان مبادرت داشتند هزار بنده را خریده و آزاد کردند و هیچ قیدی هم در روایات ذکر نشده است که آیا این هزار بنده از مسلمان ها بودند یا

کفار؛ و حتی حکم کفار اسیر، به حاکم تفویض شده است که اسیر را نگه دارد یا او را آزاد کند و فدیه بگیرد و یا منت بگذارد و بلاعوض آزاد کند. در سوره مبارکه محمّد ﷺ آیه ای ناظر به این نکته است:

فاذا لَقیتُم الَّذین کفروا فَضَرَبَ الرِّقاب حتَّی اذا اَثخَنتُمُوهُم فشُدّوا الوُثَاق فامَّا منَّا بعد وَ اَمَّا فِداء حتَّی تَضَعَ الحَرب اَوزَارَها [22].

«و هنگامی که با کافران جنایت پیشه در میدان جنگ روبرو شدید گردن هایشان را بزنید، و این کار را همچنان ادامه دهید تا به اندازه کافی دشمن را در هم بکوبید؛ در این هنگام اسیران را محکم ببندید؛ سپس یا بر آنان منت گذارید و آزادشان کنید یا در برابر آزادی از آنان فدیه (غرامت) بگیرید؛ و این وضع باید همچنان ادامه یابد تا جنگ بار سنگین خود را بر زمین نهد».

از این آیه شریفه استفاده می شود که بعد از استیلای تام و تمام، می توانید بر این اسیران منت بگذارید و آنها را بدون عوض آزاد کنید و یا از آنها فدیه بگیرید.

حکم قبول اسلام بعد از اسارت

حال سوالی مطرح است و آن این که آیا اگر کسی بعد از اسارت، اسلام را پذیرفت، باز هم باید در اسارت باقی بماند؟ همان گونه که در آیه شریفه و روایات وارد شده است، اگر اسیری اسلام را بپذیرد اسلام را بپذیرد مطمئنا طبق یکی از آن اختیارات و راهکارها باید آزاد شود؛ چون نسبت به قتل ایشان چنین روایاتی وارد شده است:

الاءَسیرُ اذا اءَسلَمَ فَقَد حَقَنَ دَمَهُ [23].

«انسانی که به اسارت در آمد، وقتی اسلام آورد، خون خود را حفظ کرده است».

و در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که:

اءُمِرتُ اءَن اُقاتِلَ النَّاس حتَّی یَقولوا لا اله الا اللّه فاذا قالوها عَصَمُوا مِنِّی دِماءِهُم و اَموالهم [24].

«من مأمور شده ام که جهاد را ادامه بدهم تا اعتلای کلمه لا اله الا اللّه. وقتی پذیرای توحید شدند و نبوت مرا پذیرفتند، خون و اموال آنها حرمت پیدا می کند».

به نظر می رسد این حکم بین مسلمانان اجماعی باشد، ولی سوال این است که آیا اسارت هم ساقط می شود و باید او را آزاد کند یا خیر؟ بعضی از بزرگان متقدمین، فتوایشان بر عدم سقوط اسارت است، ولی ممکن است از نظر فنی با مناقشه در مستند این فتوا، بتوانیم ادعا کنیم که حقّ اسارت این تازه مسلمان، ساقط می شود و حتی بگوییم که حاکم اسلامی در قبال آزادی او حقّ فدیه گرفتن را هم ندارد؛ زیرا فدیه از مختصات احکام اسیر است و وقتی او موضوعا از عنوان اسیر خارج شد، بالطبع احکام متعلق به اسیر هم بر او مترتب نمی شود. بنابراین، نتیجه این مباحث این می شود که شارع مقدس در اموری که جز زشتی و ظلم، حاصلی ندارد، با کمال شهامت ایستاده و حکم الهی را اعلام کرده است؛ گرچه پذیرش عمومی هم نداشته است به خصوص که می توانیم این مطلب را این گونه بیان کنیم که در جامعه ای که بت پرستی بر آن حاکم است، دعوت به توحید و یکتاپرستی مهم تر از دعوت مردم به یک سلسله از فروعات و مسائل حقوقی است و اگر بگوییم رسول اللّه ﷺ در بیان احکام فرعی، رعایت جو عمومی جامعه آن زمان را کرده و از عدم پذیرش آن می ترسیده اند، به ساحت شرع مقدس افترا بسته ایم؛ چون در آیه کریمه وارد شده است که:

واللّه لا یستحیی من الحقِّ [25].

«خدا ابایی ندارد که حقایق را برای مردم بیان کند».

کسانی که با حسن نیت در مقام دفاع از حریم دین برآمده اند و گفته اند: بیان شرع مقدس در بسیاری از احکام به صورت تدریجی بوده است و مثالی که ذکر کرده اند، مساله حرمت نهایی شرب خمر است. فرض کنیم که این توجیه را در مساله بردگی بپذیریم؛ مساله این است که به هر حال در شرب خمر و بازی با ابزار و آلات قمار، حکم الهی تدریجا اعلام شد و در نهایت پایانی بر آن مترتب بود که حکم قطعی اعلام شد. در مورد الغای نظام بردگی چه روزگاری را می توان تصور نمود؟ و آن حکم پایانی که به همه ادعاها خاتمه می دهد، چه روز و به چه بیانی بوده است که در دسترس ما قرار نگرفته است؟ اگر چنین چیزی بود، باید در آیات کریمه قرآن ذکر می شد یا در سخنان رسول اکرم ﷺ و یا حداقل در بیان یکی از ائمه اطهار دیده می شد و حال آن که هیچ اثری نمی یابیم در حالی که قرآن می گوید:

الیوم اءکملتُ لکم دینکم [26].

«امروز دین شما را کامل کردم».

رسول اکرم ﷺ، در روزهای آخر عمرش اکمال دین را اعلام می فرماید؛ حتی در روایتی از امام محمَّد باقر علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

آخر فریضة اءنزَلَها اللّه تعالی الولِایة [27].

«آخرین حکم واجبی که خداوند در قرآن نازل فرمود مساله ولایت بود».

و بعد از بیان و اعلام آن، این آیه نازل شد که: الیوم اَکمَلتُ لکم دینکم [28] دین کامل شد.

بنابر ادعای این حضرات وقتی نظام بردگی لغو نشده است، باید نقصی در دین باشد که این با صراحت آیه کریمه منافات دارد؛ از طرفی حضرت رسول اللّه ﷺ در خطبه حجّة الوداع این عبارت را فرمودند:

یا اءَیُّهَا النَّاس واللّه ما من شی ء یقرِّبکم منَ الجنَّةِ و یُباعِدُکُم من النَّار الا و قد اَمَرتُکُم به و ما من شی ء یقرِّبکم من النَّار و یُبَاعِدُکُم من الجَنَّةِ الا و قد نَهیتُکُم عنه [29].

«من همه اسباب و وسایلی را که سعادت اخروی شما را تضمین می کرد و شما را از شقاوت و سقوط در آتش نجات داد، بیان کردم، و همه آنچه که شما را از بهشت و سعادت دور می کند و به آتش و عذاب الهی نزدیک می کند، ذکر نموده و شما را هم از آنها نهی کردم».

به یقین اگر با این تفکر و دیدگاه به مساءله بردگی نگاه کنیم که شرع مقدس همه حقّ را بیان نکرده است، بدین معنا است که هنوز پیغمبر وظایفی داشته که نتوانسته آنها را به انجام برساند و این ادعای رسول اللّه ﷺ یک ادعای ناتمام خواهد بود!!

بنابراین، معلوم می شود که نظام بردگی به صورت مطلق ملغا نشده و به نحو موجبه جزئیه و در محدوده قوانین جنگی مورد تایید شرع انور قرار گرفته است.

علاوه بر همه این مطالب، صرف این که امروز ما یک تصویر ذهنی مستهجن و قبیحی از این موضوع برای خودمان ترسیم کرده ایم واقعش هم این است که امروز قبح جدی دارد و به نظر خود مفاسدی را از آن درک می کنیم که نمی توانیم به شارع نسبت دهیم که در بیان حقیقت قصور و سستی روا داشته است که این ظلمی فاحش و نابخشودنی به شرع مقدس است؛ چون مفهوم سخن این

است که بگوییم به همه مصالح و مفاسد احکام و موضوعات عالم احاطه داریم؛ در حالی که نسبت به موضوعاتی که متعلق حکم وجوب و حرمت واقع شده است، نمی شود چنین ادعایی کرد که همه علل و اسباب حکم شارع را درک می کنیم؛ چه رسد به این که شارع راجع به چیزی، حکم وجوبی یا حکم حرمت نداشته باشد و اساسا این ادعا در روایات بسیار زیادی مورد نهی قرار گرفته است که یک روایت را به عنوان نمونه ذکر می کنیم.

حکم قیاس در احکام الهی

مرحوم کلینی در کافی به سند صحیح از ابان بن تغلب نقل می کند:

قال: قلت لابی عبداللّه علیه السلام: ما تقُولُ فی رجُل قَطَعَ اءصبَعا من اَصَابِعِ المراءَةکُم فیها قال عَشرُ من الابِلِ قُلتُ قَطَعَ اثنَین قالَ عِشرونَ قُلتُ قَطَعَ ثَلاثا قالَ ثَلاثُونَ قُلتُ قَطَعَ اَربَعا قال عِشرونَ قُلتُ سُبحانَ اللّه یَقطَعُ ثَلاثا فَیکون علیه ثلاثون و یَقطَعُ اَربَعا فیکون علیه عِشرونَ اءِنَّ هذا کان یَبلُغُنَا و نحن بالعِرَاقِ فنَبرَاءُ ممَّن قالَهُ و نَقُولُ الَّذی جاءَ به شَیطَان فقال مَهلا یا اَبان هکَذا حَکَمَ رسول اللّه صلی الله علیه و آله انَّ المَراءَةَ تُقَابِلُ الرَّجُلَ الی ثُلُثَ الدِّیَةِ فاذا بَلَغَتِ الثُّلُثَ رَجَعَت الی النِّصفِ یا اَبان انَّکَ اَخَذتَنِی بِالقِیَاس و السُّنَّةُ اذا قِیسَت مُحِقَ الدِّینُ [30].

«از امام صادق علیه السلام سوال کردم: مردی انگشت دست زنی را قطع کرده است چه مقدار باید دیه بپردازد؟ حضرت فرمودند: 10 شتر. عرض کردم: اگر دو انگشت را قطع کند؟ فرمودند: 20 شتر باید بپردازد. سوال کردم اگر سه انگشت را برید، چه مقدار دیه باید بپردازد؟ فرمودند: 30 شتر. سوال کردم: اگر چهار انگشت را بریده باشد؟ حضرت فرمودند: 20 شتر باید بپردازد. با تعجب سوال کردم: چهار انگشت را قطع کرده است، چطور 20 شتر باید بپردازد؟ و بعد می گوید: عرض کردم: ما در عراق بودیم و این روایت را به شما نسبت دادند و ما

از آن تبری جستیم و گفتیم این حرف امام علیه‌السلام نیست، امام علیه‌السلام اینگونه سخن نمی گوید؛ این حرف، حرف شیطانی است. به این مطلب که رسیدم، امام علیه‌السلام فرمودند: آرام باش! این حکم، حکم پیامبر خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. زن تا ثلث دیه با مرد مساوی است؛ وقتی از ثلث گذشت، دیه زن نصف دیه مرد است، ای ابان! تو با قیاس عقلی می خواهی حکم الهی را به دست بیاوری و سنت شرعی اگر با قیاس و محاسبه عقل ناقص بشری سنجیده شود به نابودی دین می انجامد».

در احکام الهی اعمال سلیقه راه ندارد و نمی توان ادعا کرد که ما همه مصالح و مفاسد را می فهمیم. ما تابع نصوص شریعت هستیم. آن جا که مطلبی به عنوان یک آیه محکم در کتاب آسمانی یا روایت صحیح السند تام و تمامی از ناحیه شارع مقدس رسیده باشد، ما تسلیم آن هستیم.

این جا عقل ناقص بشری نمی تواند درباره دیه زن و مرد قضاوت کند و آن را نمی فهمد. دیه زن از ثلث که گذشت نصف دیه مرد است. وقتی چهار انگشت مردی را قطع کنند، باید چهل شتر بدهند، طبعا وقتی چهار انگشت زن قطع شد به همان بیست شتر برمی گردد.

ممکن است کسانی بیندیشند که این نوعی ظلم به زن است، اما این ادعایی است که احتیاج به اثبات دارد. یقینا احاطه ما به مصالح و مفاسد به گونه ای است که حتی در احکام قطعی که از آیات شریفه قرآن بر آنها دلیل داریم، نمی توانیم ادعا کنیم که همه مصالح یا مفاسد این احکام را درک کرده ایم؛ چون از توان عقل بشر خارج است. بنابراین در چنین مواردی باید بگوییم آنچه که در ادله قطعی آمده است، برای ما حجیت داشته و مطاع است. در مساءله بردگی هم وضعیت چنین است مقایسه ادراک ما با احاطه شارع چنین است که ما از پشت

پنجره ای کوچک به تماشای منظره ای وسیع نشسته ایم، مقداری کـه بـرای مـا قابل رؤ یت است، همین منظره ای است که در تیررس و زاویه چشم مـا وجـود دارد؛ اما منظر و تماشاگه شارع، مانند آن است که کسـی بـر بـالای بـام همـان ساختمان ایستاده و همه منظره صحرا را زیرنظر دارد. آنچه را که ما مصلحت یـا مفسده اش را به خوبی نمی توانیم درک کنیم، از ضعف ادراک ما است که نبایـد آن را به حساب شرع بگذاریم. این تفکر غلط و اشتباهی است که قواعـد شـرع مقدس را با معیار عقل ناقص بشری بسنجیم که اگر در مسائل فقهـی و حقـوقی اسلام راه این گونه برداشت ها باز شود، دیگر برای ما فقه و حقوقی بـاقی نمـی ماند و بنیان همه چیز ویران می شود.

نتیجه مطالبی که گفته شد این است که نظام برده داری به طور کلی لغو نشـده است و در محدوده قوانین جنگی مورد تایید شارع مقدس اسـت کـه نتیجـه آن، هم به نفع انسان ها است و هم به نفع اسلام و مسلمین. روشن اسـت کـه اسـلام دین آزادی و آزادگی است و اساسا پیام آور حریت بشر از همه قیود ضدّانسانی و اسارت ها است. در سوره مبارکه اعراف وارد شده است:

و یَضَعُ عنهم اِصرَهُم و الاَغلال الّتی کانت علیهم [31].

«و بارهای سنگین و زنجیرهایی را که بر آنها بود، از دوش و گردنشان بر می دارد».

به عنوان یک مفاخره اعلام می کند که پیامبر ﷺ آمد و این غل و زنجیـر و قید و قیود را از دست و گردن انسان ها برداشت.

سوءاستفاده از نظام بردگی در تاریخ

نکته مهم سوءاستفاده هایی است که در طول تاریخ از نظام بردگی شده است و آن را از لحاظ عرفی و عقلی بـه صـورتی مسـتهجن و قبـیح درآورده اسـت.

شهادت و قضاوت تاریخ هم برای اثبات این مطلب کافی است که جدا این قانون مورد سوءاستفاده قرار گرفته و در سایه آن ستم ها و تعدیات زیادی بـه انسـان ها شده است؛ چرا که برای مدعیان طرفداری از حقـوق بشـر، کـالا قـرار دادن انسان، تجارتی سودآور بوده است و همان گونه که قبلا نیز اشاره کردیم، وجـود نژاد سیاه در قاره آمریکا و اروپا، داغ ننگی بر پیشانی همه طرف داران دروغین انسانیت و مدافعان پوشالی حریت انسانی است. باید پرسید در حـالی کـه قـاره اروپا قاره سپید است و قاره آمریکا سرزمین سرخ پوستان، نژاد سیاه آن جا چه می کند؟ از طرفی باید پرسید نژاد سفید این طرفداران حقوق بشر با نـژاد سـرخ چه کرده اند؟ دزدی و دست برد نژاد سفید بـه قبایـل سـاکن قـاره آفریقـا، بـه خصوص قبایلی که مجاور آب ها و دریاها بودند سـابقه ای روشـن و تـاریخی دارد. صاحبان قدرت و آنهایی که از نظر اندیشه و فکر رشد و ترقی کرده بودند، در سایه معلوماتشان دست به دزدی انسان ها زدند.

مطلب مهم این که آیا سوءاستفاده از قانون دلیل قبیح بودن آن اسـت؟ و آیـا در سایه این قانون هر فسادی واقع شد، باید آن را نقص قانون دانست؟ و نهایتـا به این نتیجه رسید که این قانون باید لغو شود؟

برای این که مطالب خوب فهمیده شود، بهتر اسـت قـانون موجـود بـا نظـام تکوینی مقایسه شود. قانون از مطالب و مباحثی است که در نظام تشریعی مـورد بحث است. خداوند متعال به انسان ها غریزه جنسی عطا فرموده اسـت، و همـه قبول داریم که در طول تاریخ از این غریزه سوءاستفاده های زیادی شده اسـت؛ تجاوزها، تعدی ها، هتک نوامیس و تجاوز به عنف هـای فراوانـی کـه صـورت گرفته و انحرافات جنسی که امروز امری بسیار رایج است و در همـین ممالـک مدعی حقوق بشر، بدترین نوع این انحرافات جنسی، یعنی ازدواج مرد با مـرد و

یا زن با زن مورد تائید و تصویب رسمی است؛ نمی توان گفت حال که این عطیه تکوینی الهی مورد سوءاستفاده گسترده قرار گرفته بهتر بود که خداوند آن را به انسان نمی داد؛ بلکه راه حل سوءاستفاده از غریزه جنسی، جهت دادن و سمت و سو بخشیدن صحیح این غریزه و تربیت درست انسان است.

از طرف دیگر دستگاه حکومتی نیز باید با پیاده کردن قوانین مدونی که در شرع مقدس وجود دارد، مانع سوءاستفاده از غریزه جنسی شود. دقیقا همین سخن را در نظام تشریعی هم می گوییم؛ که شرع مقدس به حکم ضرورت و به صورت موجبه جزئیه و بر اساس بعضی از مصالح، قانون برده داری را که در عرف عالم نیز عقلانی بوده، تایید کرده است و ما نمی توانیم بگوییم که چون در طول تاریخ از این قانون سوءاستفاده شده، پس بهتر است که خواستار لغو آن باشیم؛ اما این فکر خوبی بوده که به خاطر سوءاستفاده های زیاد و عدم توانایی در جلوگیری از این سوءاستفاده ها به صورت بین المللی آن را لغو کردند.

مطلب دیگر این که از اظهار این مطلب نیز نباید وحشت داشته باشیم که در مجموعه قوانین جنگی ما موضوع اسارت و رقیت به رسمیت شناخته شده است و عقیده داریم که بهترین، سنجیده ترین و معقول ترین انتخاب برای پیش گیری از عوارض سوء وجود دشمن، نابود کردن او است. بالاخره دشمن پیش روی است؛ یا باید آن را با انواع سلاح ها از بین ببریم و یا این که او را به ترتیبی به اسارت درآوریم تا از خطرات مصون بمانیم و این بهترین راه برای هدایت و راهنمایی انسان ها و آزادی آنها از قید بردگی و اسارت اباطیل و اندیشه های خرافی است که آنها را در خانواده های مسلمان تقسیم کنیم تا در سایه تربیت اسلامی، رشد و تکامل یابند.

بار دیگر تکرار می کنیم که مشروعیت و تایید شارع مقدس فقط به همان مساءله جنگ ها و مقاتلات برمی گردد و از سایر راه ها برای به اسارت گرفتن و بردگی انسان ها نهی شده است. رسول اکرم ﷺ فرمود:

شرُّ النَّاس مَن باعَ النَّاس [32].

«بدترین مردم کسی است که انسان های دیگر را کالای تجارتی قرار دهد».

اگر بگوییم که شرع مقدس در وضع قوانین به گونه ای عمل کرده است که معامله و خرید و فروش انسان ها ممنوع شود، سخنی به گزاف نگفته ایم؛ به ویژه که در سنت عملی پیام آور بزرگ اسلام رسول اکرم ﷺ برخوردهایی می بینیم که این مطلب را تایید می کند. حضرت در جنگ با یهودیان بنی مصطلق و در فتح مکه یا در غزوه حنین که پایگاه مسلمانان در جزیره العرب مستحکم و استوار شده است، همه اسرا را آزاد می کنند و در فتح مکه حضرت فرمودند:

اذهبوا فانتم الطُّلَقَاء [33].

«بروید، همه شما آزادید».

و اتفاقا این همان نکته و سنتی بود که حضرت زینب کبری علیها السلام در اولین برخورد با یزید بن معاویه آن را یادآوری کرده، فرمودند:

اءمِن العدل یابن الطُّلَقَاءِ تخدیرک حرائرَکَ و سَوقُکَ بَناتَ رسولِ اللّه سبایا؟ [34].

«ای فرزند آزادشده رسول خدا! آیا این عدالت است که تو عترت پیامبر ﷺ را به اسارت بگیری و آنها را به عنوان اسیر در کوچه و بازار بگردانی و زن و فرزندانت در پس پرده عفت باشند؟».

اسلام و مبارزه با نظام برده داری

به هر حال، می توانیم ادعا کنیم که روح شریعت مقدس اسلام با بردگی بندگان خدا سازگاری ندارد و حتی سفارش شده در شرایطی که حکومت از مکنت مالی برخوردار است، برای آزادی بردگان و اسرا فدیه هم مطالبه نکند؛ بلکه جانب احسان و تفضل به آنها را ترجیح دهد.

ما معتقدیم حریت و آزادگی انسان ها یک اصل است؛ حال گاهی کسانی با پشت کردن به چراغ هدایت، سعی در خاموش کردن آن دارند و به جنگ با هادیان بشر برمی خیزند؛ اینان دیگر وقتی به اسارت درآمدند، مصیبتی است که با دست خویش برای خود فراهم کرده اند؛ وگرنه شعار آیین مقدس اسلام این است:

لا تکن عبد غیرک و قد جعلک اللّه حُرّاً [35].

«بنده کسی مباش؛ که خداوند تو را آزاد قرار داده است».

پس از این که معلوم شد مساله حریت و آزادی انسان در مکتب اسلام یک اصل پذیرفته شده است و ریشه بردگی انسان ها، فقط اسارت در جنگ ها است، باید گفت: بردگی انسان های آزاد از راه اعمال زور و قدرت و یا از راه فریب و خدعه نهی شده است و اگر کسی بداند که منشاء بردگی یک انسان، خدعه و فریب و یا قدرت و زور بوده است و بر روی او معامله کند، آن معامله صحیح نیست و اساسا در چنین مواردی شرع مقدس با زبانی خشن و تند برخورد کرده است. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است:

ثلاثَة اءَنَا خَصِیمُهُم یومَ القِیَامَةِ رجل باعَ حُرّاً فاءَکُلّ ثَمَنَهُ و رجل استَاءجَرَ اءَجیرا فَاستَوفَی منه و لم یُوَفِّهِ اءَجرَهُ و رجل اءَعطَانِی صَفقَة فَغَدَرَ [36].

«من در قیامت دشمن سه کس هستم: اول آنکه انسان های آزاد را به بردگی بکشاند و از این طریق امرار معاش کند، دوم آن که از انسان ها، بیگاری بکشد و حقوق آنها را نپردازد و سوم کسی که در معامله اهل مکر و حیله باشد».

شاهد آن در قسمت اول روایت است که می فرماید: اولین کسی که در روز قیامت، من با او دشمن خواهم بود، کسی است که فرد آزادی را برده کند و از طریق او امرار معاش کند. همان طور که در این مباحث، مکرر یادآور شدیم تنها موردی که شرع مقدس آن را تایید کرده، بردگی از راه جنگ و مقاتله است و این عمل مقابله به مثل و قانون بین المللی آن زمان بوده که گذشته از این، از نظر شرع معاملات متعارف آن زمان با بردگان ممنوع بوده است. کسی حقّ برخورد با اسرا و قتل و خونریزی آنها را نداشته و تجاوز به نوامیس و شکنجه و عذاب آنها نیز ممنوع است. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

بَعَثَنِی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الی الیَمَن، فقال: یا علیُّ! لا تُقاتِل اَحَدا حتّی تَدعُوهُ الی اللّه، لان یَهدِیَ اللّه علی یَدَیک رجلا خیر ممَّا طَلَعَت علیه الشَّمسُ اَو غَرَبَت[37].

«وقتی من از طرف پیغمبر مأمور شدم که به یمن مسافرت کنم و مردم را به اسلام دعوت نمایم، فرمودند: یا علی! مبادا قبل از این که مردم را با برهان و بیّنه به اسلام دعوت کنی دست به شمشیر ببری! اگر توانستی که از میان این امتی که به سوی آنها مأمور شده ای، انسانی هدایت کنی بهره تو بیشتر است از آنچه که از شرق تا غرب عالم در معرض تابش خورشید قرار دارد».

اساسا به اسارت گرفتن، بعد از این است که آنها معاندت و سرسختی نشان می دهند و مصالح خود را زیرپا می گذارند؛ آن وقت زمان جنگیدن و تبعات آن

فرامی رسد. ولی همین که افرادی به اسارت درمی آیند، درباره آزادی و حرّیت آنها از بردگی و چگونگی سلوک و رفتار با آنها، مقررات و دستورات بسیار وسیعی وضع شده است.

علاوه بر این که در فقه، کتاب ها و ابواب مستقلی در این باره وجود دارد، توصیه های اکید اخلاقی هم به آنها اضافه می شود. برای این که از این مطلب بهره ببریم به چند مورد از آنها اشاره می کنیم:

نکته اول کفّاراتی است که در ابواب مختلف فقهی به آنها امر شده است. در شرع مقدس کفّارات دو گونه است: یکی کفارات ترتیبی و دیگری کفارات تخییری.

کفارات ترتیبی و یا به عبارت دیگر تعیینی، کفاراتی است که متعیّنا با آزادی بردگان و اسرا تحقق پیدا می کند. اگر دو گناه انجام بگیرد برای کفاره آنها متعینا انسان باید برده ای آزاد کند: یکی قتل است که انسان از روی خطا و اشتباه، انسان دیگری را بکشد. قرآن شریف در سوره مبارکه نساء می فرماید:

و ما کان لمؤمن اءَن یَقتُلَ مؤمنا الا خَطَاء و مَن قَتَلَ مؤمنا خَطَاء فتحریرُ رَقَبَة مؤمنة و دیَّة مُسَلِّمَة الی اءَهلِهِ الا اءَن یَصَّدَّقُوا فَان کانَ مِن قَوم عَدُوّ لکم و هو مؤمن فَتَحرِیرُ رَقَبَة مؤمنة و اِن کان مِن قوم بینکم و بینهم میثاق فَدِیَة مُسَلِّمَة الی اءَهلِهِ و تحریرُ رَقَبَة مؤمنة فمَن لم یَجِد فصیام شهرین مَتَتابِعَین [38].

«هیچ فرد با ایمانی مجاز نیست که مؤمنی را به قتل برساند، مگر این که این کار از روی خطا و اشتباه از او سرزند؛ و در عین حال، کسی که مؤمنی را از روی خطا به قتل رساند، باید یک برده مؤمن را آزاد کند و خونبهایی به کسان او بپردازد؛ مگر این که آنها خونبها را ببخشند. و اگر مقتول، از گروهی باشد که دشمن شما هستند (و کافرند) ولی مقتول باایمان بوده، تنها باید یک برده مؤمن

را آزاد کند و پرداختن خونبها لازم نیست. و اگر از جمعیتی باشد که میان شما و آنها پیمانی برقرار است، باید خونبهای او را به کسان او بپردازد، و یک برده مؤمن نیز آزاد کند. و آن کس که دسترسی به آزاد کردن برده ندارد، دو ماه پی در پی روزه می گیرد».

کفاره قتل غیرعمد در سه جا است: یکی مسلمان و مؤمنی که از طایفه مسلمین کشته شود؛ دیگری مؤمنی است که از طایفه دشمن کشته شود؛ و سوم مسلمانی که از طایفه غیرمسلمان اما هم پیمان کشته شود. در هر سه صورت اگر قتلی اتفاق بیافتد باید یک بنده آزاد کند. این کفاره متعین است. مگر این که قادر به خرید نباشد و یا مثل امروز موضوع بردگی منتفی باشد که در این صورت باید دو ماه روزه بگیرد.

بنابراین، کفاره قتل از روی خطا، آزاد کردن یک انسان مؤمن است و شاید بتوانیم از این حکم الهی بدون این که بخواهیم که مقام تعیین علت احکام الهی باشیم یا تفسیری کرده باشیم چنین برداشت کنیم که چون این قاتل با ارتکاب قتل، حیات انسانی را از بین برده است، در عوض باید انسان دیگری را از قید بندگی آزاد کند و حیات مجددی به او ببخشد که البته این یک استظهار ذوقی است.

دومین مورد در باب ظهار است که یک مساله فقهی است. ظهار، نوعی طلاق در جاهلیت بوده است که مرد از روی عصبانیت همسر خود را به منزله مادر خود تلقی کند که شرع مقدس در این حالت زن را بر این مرد حرام می داند و کفاره این خطاکاری و عصبانیت او را آزاد کردن یک برده قرار داده است. خداوند در سوره مبارکه مجادله می فرماید:

والّذين يُظاهرون من نسائهم ثم يعودون لما قالوا فتحرير رقبة من قبل اءَين يتماسّا ذلكم توعظون به واللّه بما تعملون خبير#فمن لم يجد فصيام شهرين متتابعين من قبل اَن يتماسّا فمن لم يستطع فاطعام ستّين مسكينا [39].

«کسانی که همسران خود را «ظهار» می کنند، سپس از گفته خود بازمی گردند، باید پیش از آمیزش جنسی با هم، برده ای را آزاد کنند؛ این دستوری است که به آن اندرز داده می شوید؛ و خداوند به آنچه انجام می دهید آگاه است و کسی که توانایی آزاد کردن برده ای نداشته باشد، دو ماه پیاپی قبل از آمیزش روزه بگیرد؛ و کسی که این را هم نتواند، شصت مسکین را اطعام کند».

قرآن سه کفاره قرار داده است: اول آزادی بندگان؛ اگر بنده ای یافت نشد و یا شخص قادر نبود؛ باید دو ماه، روزه بگیرد؛ و اگر قادر بر دو ماه روزه گرفتن نبود، باید شصت مسکین را اطعام کند.

از دیگر مصادیقی که کفاره آن آزاد کردن برده است، یکی کفاره قسم است و یکی هم کفاره روزه خواری عمدی، درباره مورد اول سوره مبارکه مائده می فرماید:

لا یؤ اخذکم اللّه باللّغو فی ایمانکم و لکن یؤ اخذکم بما عقدتم الایمان فکفّارته اءطعام عشرةِ مساکین مِن اءَوسَطِ ما تُطعِمُون اءَهلیکم اءَو کِسوَتُهُم اءَو تحریر رقبة فمن لَّم یجد فصیام ثلاثه اَیّام ذلک کفاره ایمانکم اذا حلفتم و احفظوا ایمانکم کذلک یبین اللّه لکم آیاته لعلکم تشکرون [40].

«خداوند شما را به خاطر سوگندهای بیهوده و خالی از اراده مواخذه نمی کند؛ ولی در برابر سوگندهایی که از روی اراده محکم کرده اید، مواخذه می نماید. کفاره این گونه قسم ها، اطعام ده نفر مستمند، از غذاهای معمولی است که

به خانواده خود می دهید؛ یا لباس پوشاندن بر آن ده نفر؛ و یا آزاد کـردن یـک برده؛ و کسی که هیچ کدام از اینها را نیابد، سه روز روزه می گیرد».

اگر کسی قسمی یاد کند و بعد برخلاف آن رفتار کند، قسم و پیمـان الهـی را شکسته است و باید کفاره بدهد. که در این مورد بین سه چیـز مخیـر اسـت: ده مسکینی را اطعام کند یا بنده ای آزاد کند و یا این که سه روز، روزه بگیرد. پس این کفاره نیز طریقی است برای نجات بندگان.

مورد دیگر روزه خواری عمدی در مـاه مبـارک رمضـان اسـت. در روایـت عبداللّه بن سنان از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است:

فی رجل اَفطَر فی شهر رمضان متعمِّدا یوما واحِدا من غیـر عُـذر قـال یُعتِـقُ نَسَمَة اَو یصوم شهرین مَتَتَابِعین اَو یُطعِمُ سِتِّینَ مسکینا فان لم یَقـدِر تَصَـدَّقَ بمـا یُطِیقُ [41].

«از امام صادق علیه‌السلام درباره انسانی که بدون عذر روزه اش را در ماه رمضـان افطار می کند سوال کردند. حضرت فرمودند: یک بنده آزاد کند؛ یا دو مـاه روزه بگیرد و یا شصت فقیر را اطعام کند و اگر نمی تواند، آن مقدار کـه توانـایی دارد صدقه بدهد».

در این جا نیز یکی از کفارات سه گانه ای که مخیر است، مسـاله آزاد کـردن بردگان است.

شرع مقدس برای آزادی و رهایی بردگان از قیـد عبودیـت، بـه بهانـه هـای مختلف سلسله قوانینی را قرار داده است که بر اساس این قوانین، شخص مالـک لازم نیست اقدام به آزاد کردن بردگان و بندگان بکند؛ بلکه در اثر اتفاقاتی، بنده، خودبه خود آزاد است و به اصطلاح منقتق می شود. موازینی کـه بـرای انعتـاق برده در شرع مقدس ذکر شده است، یکی آن است که صاحب این برده به گونـه

ای با او برخورد کند که موجب ایذا و عذاب او شود؛ مثلا اقدام به مثله کردن او کند یا بخواهد او را مقطوع النسل کند؛ در روایتی آمده است که کسی در حالی که فریاد می زد، حضور رسول اکرم ﷺ رسید. پیغمبر فرمود: تو را چه شده است؟ مرد گفت: مولای من! صاحبم مرا در حالی دید که کنیزی از کنیزان او را می بوسیدم و او مرا مقطوع النسل کرد.

فقال النبی ﷺ: علی بالرّجل، فطلب فلم یقدر علیه، فقال رسول اللّه ﷺ: اذهب، فانت حرّ [42].

«پیامبر ﷺ فرمودند: بروید و مالک او را پیدا کنید. هر چه گشتند، او را نیافتند حضرت به غلام فرمود: تو آزادی».

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است:

مَن مَثَّلَ بعبده اَعتَقنَا العبد [43].

«اگر کسی برده اش را مثله کند و یا عضوی از بدن او را مورد تجاوز قرار دهد، این برده آزاد می شود».

مورد دیگر این است که کسی دانسته و یا ندانسته پدر یا مادر خود را خریداری کند. در گذشته، بردگانی بودند که در جنگ به اسارت درمی آمدند و بعد هم مسلمان می شدند و در بازار مسلمانان برده ای را خریداری می کردند و بعد معلوم می شود که این پدر یا مادرش می باشد. در این صورت به محض این که معامله صورت بگیرد، این پدر و مادر آزاد می شوند.

مورد سوم جایی است که مولا و صاحب برده در حالی از دنیا برود که صاحب ثروت قابل توجهی است و وارثی ندارد. در این صورت برده یا بردگان او به وسیله حاکم شرع از مال همان مولا خریداری و آزاد می شوند و میراث او هم بین بردگان تقسیم می شود و به برده او واگذار می شود.

مورد دیگر مساله ای است که اگر کنیزی از صاحب و مالک خود صاحب فرزند شود، از سهم فرزند خود آزاد می شود و جزو ما یملک مورث و مالک خود باقی نمی ماند و حتی در زمان حیات هم صاحب او حقّ فروش وی را ندارد.

مورد بعد این است که اگر برده ای از صاحب و مولای کافر خود و یا از دارالکفر بگریزد و به مسلمانان پناهنده شود، همین که قدم به بلاد اسلامی بگذارد خود به خود آزاد می شود.

مورد بعد این است که اگر برده ای به بعضی از کسالت ها و عوارض جسمانی صعب العلاج و یا غیرقابل علاج، مبتلا شود او نیز خود به خود آزاد است.

علاوه بر همه این موارد، خداوند متعال در احکام زکات، به حاکم اسلامی اجازه داده است تا با سهمی از مصارف هشت گانه زکات، بردگان را خریداری و آزاد کند. حتی خود افراد نیز مجازند که از سهم زکاتشان بردگان را خریداری و آزاد کنند.

در سوره مبارکه توبه آمده است:

أنَّما الصَّدَقَات للفقراء و المساكين و العاملين عليها و المُؤ لَّفَة قلوبهم و فی الرّقاب و الغارمين و فی سبيل اللَّه و ابن السّبيل فريضة من اللَّه و اللَّه عليم حكيم [44].

«زکات ها مخصوص فقرا و مساکین و کارکنانی است که برای جمع آوری آن زحمت می کشند، و کسانی که برای جلب محبتشان اقدام می شود، و برای آزادی برگان، و ادای دین بدهکاران، و در راه تقویت آیین خداوند، و واماندگان در راه؛ این یک فریضه مهم الهی است؛ و خداوند دانا و حکیم است».

این حکم، بسیار قابل توجه است که اگر به میزان زکات و حتی آنچه از بیت المال برای آزادی بردگان قرار داده شده، عمل شود در مدت کوتاهی، اساسا برده ای باقی نمی ماند. در این مورد داستان ها فراوانی از صدر اسلام داریم که نسبت به این مسائل توجه بیشتری شده است.

عمربن عبدالعزیز شخصی به نام یحیی بن سعید را به عنوان عامل جمع آوری زکات به قاره آفریقا فرستاد. در آن جا زکات ها را جمع کرد، اما فقیر و مسکینی یافت نشد. بنابراین از این زکات جمع آوری شده، جمع کثیری از بردگان را خرید و آزاد کرد.

راه های تفاهم آمیز دیگری هم وجود دارد؛ مثل بحث مکاتبه و تدبیر؛ یعنی نوعی قرارداد میان مالک و عبد که به واسطه آن عبد آزاد است برای خود کار کند و با پرداخت دستمزد خود به مولا، خود را از وی بخرد یا این که مولا با او یک نوع قراردادی منعقد کند که بگوید: تو بعد از مرگ من آزادی.

پاداش آزاد کردن بردگان

در پایان باید گفت: در روایات و آیات کریمه، از لحاظ اخلاقی و عاطفی درباره آزادی بردگان تأکید فراوان شده است و امتیازها و تشویق های فراوانی برای کسانی که اقدام به آزادی بردگان و بندگان می کنند در نظر گرفته شده است که بدون اغراق این روایات و توصیه ها از حوصله این مختصر خارج است. بهترین سند این است که قرآن در سوره مبارکه بقره، وقتی علایم و نشانه های انسان خوب و نیکوکار را ذکر می کند، یکی از نشانه های انسان های خوب و خیر هم در اعتقاد و هم در عمل را این می داند که مال خود را در راه آزادی بندگان خدا مصرف می کنند:

لیس البِرَّ اَن تُوَلُّوا وجوهکم قبل المشرق و المغرب و لکنَّ البرّ مَن آمن باللَّه و الیوم الاخر و الملائکة و الکتاب و النَّبیین و آتی المال علی حبِّـه ذوی القربـی و الیتامی و المساکین و ابن السَّبیل و السّائلین و فی الرقاب و اقـام اَلصَّـلاة و آتـی الزَّکاة و المُوفُونَ بعهدهم اذا عاهدوا و الصَّابِرین فی الباءسـاء و الضَّـراء و حـین الباءس اولئک الّذین صدقوا و اولئک هم المتّقون [45].

«خیر و خوبی این نیست که مؤمنان راجع به تغییر قبله از بیـت المقـدس بـه کعبه با هم گفتگو و بحث کنند، علامت خوبی انسان ها این است که اولا به مبدا و معاد مؤمن باشند؛ ایمان به ملائکه، وحی و پیامبران الهی داشته باشند ایـن در اعتقادات و اما آنچه مربوط به اعمال است ثانیا با همه علاقه و تعلقی که به مال و ثروت دارنـد، آن را در مسـیر اعانـت و کمـک بـه اقـوام، یتیمـان، مسـاکین، نیازمندان و بردگان به مصرف برسانند. نمـاز را بـه پـا دارنـد و زکـات مـال را بپردازند. به عهد و پیمان خود وفا کنند و در میدان هـای جنـگ اهـل ثبـات و استقامت باشند، اینان راستگویان در ایمانند. اگـر مـدعی ایمـان باشـند، صـدق مدعاشان این اعمال و رفتار است. اینان انسان های با تقوا هستند».

به عبارت دیگر می توان گفت یکی از مظاهر تقوا و ایمان، سعی و تـلاش در راه آزادی بردگان و بندگان است. این نکته قابل توجهی اسـت کـه در ایـن آیـه کریمه مورد توصیه قرار گرفته است. علاوه بر این، روایاتی که در آنها ترغیـب و تشویق به آزادی بردگان شده است بسیار مفصل است؛ مثلا در روایتی، زراره از امام باقر علیه‌السلام نقل می کند که فرمودند:

قال رسول اللَّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: مَن اَعتَقَ مُسلما اَعتَقَ اللَّه العزیز الجبّار بکُلّ عضو منـه عضوا من النَّار [46].

«امام باقر علیه‌السلام از رسول خدا نقل می کند که فرمودند: هر کس به آزادی مسلمانی اقدام کند، خداوند عزیز و جبار به عدد هر عضوی از اعضای بدن این برده و بنده ای که آزاد می شود، عضوی از اعضای بدن او را از آتش نجات می دهد».

اشاره به این دو صفت خداوند (عزیز و جبار) قابل توجه است؛ عزیز به این دلیل که چون عزت برده از بین رفته، خدای عزیز به آزادکننده برده، عزت می بخشد و جبار بدین علت که چون مالی را از دست داده است خدا آن را جبران می کند.

ممکن است به ذهن کسی خطور کند که این فقط توصیه به آزادی برده های مسلمان است. اتفاقا روایت دیگری داریم که این هم مثل روایت قبل سندش تمام است:

عن معاویة بن عمار و حفص بن البختری عن ابی عبداللّه جعفر بن محمّد علیه‌السلام اءَنَّه قال فی الرَّجل یُعتِقُ المملوک قال یُعتِقُ اللّه بکُلّ عضو منه عضوا من النَّار [47].

«معاویة بن عمار از روات جلیل القدر است از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند: درباره مردی که برده ای را آزاد کند این جا دیگر قید مسلمان هم ندارد حضرت فرمودند: خدا به ازای هر عضوی از بدن برده، عضوی از او را از آتش آزاد می کند».

حتی شرع مقدس در بعضی از روزها و ماه های سال که استعداد و آمادگی انسان ها برای عبادت بیشتر است، از فرصت ها استفاده کرده و برای آزاد کردن برده امتیازاتی قرار داده است؛ مثلا شب عرفه، شبی است که اگر کسی به خدا

توسل و تقرب بجوید، از آتش رهـایی مـی یابـد، در ایـن جـا از امـام صـادق علیه‌السلام وارد شده است که می فرمایند:

یُستَحَبُّ للرَّجُلِ اءَن یَتَقَرَّبَ الی اللّه عشیّةَ عَرَفَةَ و یومَ عَرَفَة بالعِتقِ و الصَّـدَقَةِ [48].

«مستحب است که انسان در شب و روز عرفه به وسـیله آزاد کـردن بنـده و صدقه دادن به سوی خداوند تقرب جوید».

در روایت دیگری وارد شده است:

جاءَ اءعرابیّ الی النَّبیِّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقال: یا رسول اللّه! علِّمنی عَمَلا یُدخِلُنی الجنّةَ، قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: ان کنتُ اءقصَرتُ الخطبةَ لقد اءعرَضتُ المسالةَ اءعتَقَ النَّسَمَةَ و فُـکَّ الرَّقَبَةَ، فقال: او لیسا واحدا؟ قال صلی‌الله‌علیه‌وآله: لا، عتق الرَّقَبَةِ اءن تَتَفَرَّدَ بعتقِهـا، و فَـکُّ الرَّقَبَةِ اَن تُعین فی ثَمَنِها [49].

«عرب بادیه نشینی از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله سوال کرد کـه چگونـه وارد بهشـت مـی شوند؟ حضرت فرمودند: برده و رقبه ای را آزاد کـن. اعرابـی سـوال کـرد: آیـا اعتاق نسمه و فک رقبه یکی نیست؟ حضرت فرمودند: آزاد کـردن نسـمه یعنـی خودت به تنهایی اقدام به آزاد کردن یک برده کنی و فک رقبه یعنی کسی که می خواهد بنده ای را آزاد کند، قدرت ندارد، تو او را کمک کنی».

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است:

من کانت له اءمة فعلَّمَها فاءحسَن تعلیمَها و اءدَّبها فاءحسَن تاءدیبَها و اءعتَقَها و تَزَوَّجَها فله اءجرانِ [50].

«کسی که کنیزی دارد، اگر او را به آداب صحیح ادب کند؛ به او علم بیـاموزد و بعد او را آزاد کند و شوهر بدهد، خدا اجر مضاعف به او می دهد».

همه این روایات، سخنان تشویق آمیزی است که برای ترغیب صاحبان بردگان به آزادی آنها آمده است؛ و موضوع عتق و آزادی بردگان تا جایی مورد تأکید و توصیه است که حتی در شرع مقدس به عنوان معیار و میزان سنجش اعمال تلقی شده است، بسیاری از اعمال خیر و حسنات با این کار سنجیده می شود. کسانی که با دعا سر و کار دارند به خصوص دعاهایی که در کتاب شریف و ارزشمند «مفاتیح الجنان» آمده است، ملاحظه می کنند که در رموز بسیاری از دعاها ذکر شده که هر کس این دعا را بخواند، مثل این است که یک بنده آزاد کرده باشد؛ یعنی آزادی بنده به عنوان معیار سنجش سایر اعمال است؛ مثل مقام شهادت. یا مثلا گفته شده است: اگر کسی مساله ای را به دیگری بیاموزد، مثل این است که برده ای آزاد کرده باشد.

از مجموعه این مطالب اهتمام فوق العاده دین مبین اسلام و رسول مکرم اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نسبت به آزادی بردگان آشکار می شود.

شیوه برخورد با بردگان

در ادامه بحث حقوق مالک، شاید متجاوز از ده مورد ذکر شده که در مبانی فقهی و حقوقی ما به آزادی و الغای بردگی می انجامد؛ به علاوه در آیات شریفه قرآن و در روایات معصومین علیهم السلام به احسان و بر و خیر توصیه شده است که یکی از مصادیق این عناوین آزادگی بردگان است.

از همه اینها که بگذریم، در موازین اخلاقی اسلام دستورات شایان توجهی در شیوه سلوک و کیفیت معاشرت با بردگان آمده است. در حالی که فرهنگ ها و ملت های دیگری که امروز داعیه دار مدنیت عالم هستند، بردگان را حیوانات پست و بی ارزش می دانند و آنها را به عنوان انسان باور نداشته و برای خود

امتیازات فوق العاده ای قائلند که برای بردگان قائـل نیسـتند. امـام سـجاد علیه‌السلام درباره حقوق مملوک و بنده که در بحث حقوق رعایا ذکر شده می فرمایند:

وَ اَمَّا حقّ مملوک فان تَعلَمَ اَنَّهُ خَلقُ ربِّکَ وابنُ اَبیـک و اءُمِّـکَ و لحمـک و دمک لم تملکه لانَّک صَنَعتَهُ دون اللّه و لا خلقت شیئا من جوارحه و لا خلقـت شیئا من جوارحه و لا اخرجت له رزقا و لکن اللّه عزَّ و جَـلَّ کفـاک ذلـک ثـمّ سخَّرَهُ لک و ائتَمَنَک ز علیه واستَودَعَکَ ایَّاهُ لِیَحفَظز لک ما تاءتیه من خیـر الیـه فاحسن الیه کما احسن اللّه الیک و ان کرهته استبدلت به و لم تُعَذِّبَ خَلـقَ اللّـه.[51]

«حقّ برده و بنده تو آن است که بدانی او هم مخلوقی از مخلوقات خدا است و بدانی او هم فرزند پدر و مادر تو است، بدانی که او نیز، هم خون تو است و با تو تفاوتی ندارد. هرگز تصور نکنی که چون مالک او هستی، او مخلوق تو است و تو خالق اویی؛ نه تو خالق اویی و نه رازق او. خدا هم تو را روزی می دهد و هم او را، خداوند این مکنت اقتدار را به تو داده است که تو بر او مسلطی؛ منتهـا تو را امانتدار قرار داده و برده به منزله امانت در نزد تـو اسـت. تـو امـین خـدا هستی که از او نگهداری کنی و او هم متقابلا نگهبان حسن معاشرت تو است بـه عبارت دیگر او رفتار، اعمال و کارهای خیر و خوب تـو را نـزد خـدا شـهادت خواهد داد. بنابراین، توجه داشته باش! همان گونه که دوست داری خدا بـه تـو نیکی کند و کرده است تو نیز با او به نیکی رفتار کن. اگر از او کراهتـی داری و او را نمی پسندی و او نمی تواند از عهده خدمت تـو برآیـد، حـقّ نـداری او را عذاب کنی و آزار دهی فقط می توانی او را تعویض کنی».

دقیقا مثل اجیر و کارگری است که انسان برای انجام کاری، با او عقد اجـاره می بندد، اگر از عهده انجام این خدمت برنیاید، او می تواند این عقـد اجـاره را

تبدیل کند؛ یا او را با فرد دیگری عوض کند. ایـن سـخنان بـا در نظـر گـرفتن شرایط حاکم بر آن زمان قابل توجه است.

رسول اکرم ﷺ صرف نظر از شیوه و روش معاشرتی خویش قبل و بعد از مهاجرت و اقتداری که در مدینه پیدا کردند، به اقدامات جـدی و عملـی دسـت یازیدند؛ از آن جمله در آغاز، میان چند نفر از اشراف قریش و عرب با بردگـان و بندگان پیوند برادری و برابری بستند؛ و هیچ مساواتی در عالم بـالاتر از ایـن متصور نیست، انسانی که تا آن زمان اصلا به عنوان انسان به حساب نمـی آمـد، در یک مکتب جدید و در مبانی فکری و اعتقادی تازه، به عنوان بـرادر شـریف ترین و بانسب ترین انسان ها شود و با او پیوند اخوت بسته شود.

در تاریخ آمده است ظاهرا این پیمان میان مسلمان ها دوبار بسته شد و شاید مرتبه دوم مهم تر بود در همان سال اول حضور پیامبر ﷺ در مدینه، بین زید بن حارثه که غلامی بود و حمزه عموی خودشان حمزه فرزند عبدالمطلب کـه از طایفه قریش و از اشراف عرب است پیوند برادری برقرار کردند [52]. بین خارجه بن زهیر و ابوبکر بن ابی قحافه [53]؛ و بین بلال بن ربـاح بـا ابـو رویحـه پیونـد اخوت برقرار کردند [54]؛ و از این بـالاتر، پیـامبر ﷺ زیـد بـن حارثـه را بـه فرزندی پذیرفته است [55].

پیامبر ﷺ، خود از اشراف قریش و از بزرگ ترین و شریف ترین طوایـف عرب و فرزند عبداللّه بن عبدالمطلب اسـت؛ امـا در عـین حـال، غلامـی را بـه فرزندی قبول می کند و جالب این است که زینب بنت جحش را نیز به نکـاح و همسری او درمی آورد [56]. این امری بی سابقه در میان اعراب و اشراف قـریش بود که دختر عبدالمطلب به همسری یک غلام و برده در آید که این اصلا بـرای شرفای عرب قابل تحمل نبود.

حضرت، گاه مقام فرماندهی سپاه را نیز به بعضی از این غلامان تفویض مـی کردند؛ مثلا رسول اکرم ﷺ در یکی از جنگ ها، مقام فرماندهی را به همـین زید بن حارثه دادند. در اواخر عمر مبارکشان فرزندش اسامه بن زید را که یـک غلام زاده نوزده ساله بود به فرماندهی سپاه اسلام انتخاب کردنـد کـه از سـوی بزرگان در معرض بی مهری عجیبی هم واقع شدند؛ ولی حضرت فرمودند:

و لَئِن طَعَنتُم فی تاءمیری اُسامةَ فَقَد طَعَنتُم فی تاءمیری اءباه قبلَهُ و اءیمُ اللّـه ان کان للامارةِ خلیقا و انَّ ابنَهُ من بعدِه لَخلیق للاءمارة [57].

«شما که الان طعنه می زنید و به امارت و فرماندهی اسامه اعتـراض داریـد، وقتی که پدرش را به عنوان فرمانـده سـپاه انتخـاب کـردم، همـین طعنـه هـا و اعتراضات را داشتید و من از شما نمی پذیرفتم. ملاک من برای انتخاب رهبـری و فرماندهی سپاه، قابلیت شخصی است. هم پدرش لیاقت داشـت و هـم اسـامه لیاقت دارد».

جالب توجه است که پیامبر برده زاده ای را بر همه شـیوخ عـرب و بزرگـان قریش، حتی بر همه کسانی که مدعی بزرگی در تاریخ اسلام هستند ترجیح مـی دهد و او را به فرماندهی لشکر برمی گزیند.

و مهم تر این که این اقدامات، در جامعه ای اتفاق می افتد که بـرای بردگـان هیچ حقّ و ارزشی قائل نیستند. ان شاء اللّـه دربـاره ایـن موضـوع نیـز سـخن خواهیم گفت که وقتی پیامبر ﷺ م للو در سال آخر عمر مبارک خـود، اسـامة بن زید را به فرماندهی سپاه برگزیدند با تأکید فرمودند:

لَعَنَ اللّه مَن تَخَلَّفَ عن جیش اُسامةِ [58].

«خدا لعنت کند کسی را که از سپاه تحت فرماندهی اسامه سر باززند».

در این ماجرا می بینیم که همه سران و بزرگان قریش، حتی کسانی که بعد به مقام خلافت رسیدند، اسامه را به عنوان «ایّها الامیر» خطاب می کردند و امارت اسامه را پذیرفته بودند و این نبود جز این که رسول اللّه ﷺ موفق شدند این فرهنگ را در باورهای مردم ایجاد و تقویت بفرمایند.

در جامعه آن روز، صاحبان برده حتی نسبت به زن آنها هم اظهارنظر می کردند. کسی خدمت پیغمبر ﷺ آمده و عرض کردند:

یا رسول اللّه! سیِّدی زوَّجَنی اءمَتَهُ و هو یرید اءن یُفرِّقَ بینی و بینها، قال فصَعِدَ رسول اللّه ﷺ المنبَرَ، فقال: یا اءیُّهَا النَّاس ما بَالُ اءحَدِکُم یُزوِّجُ عبدِهِ، اءمَتَهُ ثمَّ یرید اءن یُفرِّقَ بینهما انَّمَا الطَّلاق لِمَن اءَخَذَ بالسَّاقِ [59].

«صاحب من کنیزی داشته که آن را به تزویج من درآورده است، ولی الان تصمیم گرفته بین ما جدایی بیندازد. پیغمبر ﷺ همان موقع به مسجد رفتند و بر بالای منبر فرمودند: ای مردم! شما را چه می شود که یک بار تصمیم می گیرید غلام و کنیزتان را به ازدواج هم درآورید و بعد تصمیم می گیرید که بین آنها جدایی بیندازید؟ شما چنین حقی ندارید. وقتی پیوند ازدواج منعقد شد، طلاق فقط در انحصار شوهر است. - گرچه عنوان مالکیت صاحب محفوظ است، اما حقّ ندارد که زن را از شوهرش جدا کند -».

بنابراین، می بینیم در جامعه آن روز نه تنها حقّ برابری بردگان با سایر افراد جامعه رعایت می شد، بلکه اگر آنها صاحب شخصیت و لیاقت و استعدادهای شخصی بودند، تا مرتبه فرماندهی سپاه قابل ترقی و تعالی بودند.

تلاش پیامبر ﷺ فراهم کردن شرایطی است که بردگان بتوانند به مدارج بلند معنوی صعود کنند؛ چرا که در جامعه آن روز، چنان شخصیت بردگان را تحقیر کرده بودن که خودشان هم باور داشتند که با دیگران متفاوتند. اما در

سیره عملی پیامبر گرامی اسلام ﷺ به برقراری حقوق مساوی برای آنان اکتفا نشد، بلکه در زمینه سازی برای صعود معنوی و برتری های ایمانی آنان نیز اقدام جدی شد.

سلمان یک برده آزاد شده است؛ البته از بردگانی است که وقتی قدم به منطقه حجاز و جزیره العرب گذاشت، انسان آزاده ای بود. یک یهودی او را تصاحب کرد و به جبر و زور او را به دیگران فروخت و طبعا مسلمان شد؛ ولی از جایگاه و منزلت اجتماعی خیلی ضعیفی برخوردار بود. بعد از این که رسول اللّه ﷺ به مدینه تشریف فرما شدند، سلمان که در آن جا مشغول غلامی و بردگی برای یهودیان مدینه بود، خدمت حضرت آمد و اسلام آورد و با تلاش و یاری پیامبر ﷺ از مالکش خریداری و آزاد شد. در عین حال بنده ای آزاد شده بود که جایگاه اجتماعی اش فرقی نکرده بود.

در مجلس مفاخره ای که بین قریش و انصار در مسجد منعقد شده بود و هر کس می گفت: من پدرم کیست، قبیله ام کیست، عشیره ام کیست، سلمان هم نشسته بود، به او گفتند: تو هم حسب و نسب خود را بگو او علی رغم این که مرد محترمی از خانواده های اصیل منطقه جی اصفهان ایران بود ولی این حرف ها برای او قیمتی نداشت؛ چرا که تربیت شده مکتب رسول اللّه ﷺ بود، بنابراین گفت:

اءنا سلمان بن عبداللّه کُنتُ ضالاّ فهَدَانِی اللّه عزَّ و جَلَّ بمحمَّد ﷺ و کُنتُ عائِلا فاءَغنَانِی اللّه بمحمَّد ﷺ و کُنتُ مَملوکا فاءَعتَقَنِی اللّه بمحمَّد ﷺ هذا نَسَبِی و هذا حَسَبِی [60].

«من سلمان فرزند عبداللّه هستم. انسان گمراهی بودم که خدا به وسیله پیامبرش مرا هدایت کرد. نیازمندی بودم که خدا به وسیله پیامبرش مرا بی نیازم کرد. برده ای بودم که خدا به وسیله پیامبرش آزادم کرد».

روایت طولانی است و مهم این است که نقل کرده اند در همین موقع رسول اکرم ﷺ وارد مسجد شدند و از موضوع گفتگوی این جماعت مطلع شدند و جواب سلمان را شنیده بودند.

در روایت دیگری در مورد سلمان فرموده اند:

سلمان منّا اهل البیت [61].

«سلمان از خانواده ما اهل بیت است».

اهل بیتی که قرآن می فرماید:

انّما یُرید اللّه لیذهب عنکم الرِّجس اهل البیت [62].

«خداوند چنین می خواهد که هر ناپاکی را از شما خانواده نبوت دور کند. »

یک برده می تواند آن قدر استعداد و لیاقت معنوی و تعالی روحی پیدا کند که به شهادت شخص پیغمبر ﷺ در زمره اهل بیت عصمت و طهارت قرار بگیرد.

بعد از این ماجرا، سلمان در میان مردم به عنوان سلمان فارسی و برده تلقی نمی شد، بلکه به عنوان سلمان محمَّدی شناخته می شد؛ و این کسی است که رسول اکرم ﷺ به دلیل استعداد و لیاقت و شایستگی او را به مدال و نشان منّا اهل البیت مفتخر فرمود و بعد هم همین سلمان به مقام امارت خطه مدائن، ایران و عراق رسید و عراقین هم عراق عرب و هم عراق عجم حیطه اقتدار سلمان بود.

انس بن مالک که مستخدم خانه رسول خدا ﷺ است، می گوید:

كان رسول اللّه ﷺ، يَعودُ المريضَ و يَتبَعُ الجَنازَةَ و يُجيبُ دَعوَةَ المَملُوکِ.[63]

«پیامبر ﷺ از مریض عیادت می کردند و در تشییع جنازه ها شرکت می کردند و دعوت غلامان را می پذیرفتند».

صفات زیادی را برای پیامبر ﷺ برمی شمارد؛ اما آنچه شایسته بیان است این که هر برده و غلامی که پیامبر ﷺ را به خانه خود یا بر سفره یا به مجلس و محفل خویش دعوت می کرد، پیغمبر ﷺ دعوت او را می پذیرفت. با این که شخصیت اول جهان اسلام بود و اقتدار حکومت حضرتش در روزهای آخر عمر از نظر مساحت جغرافیایی به اندازه همه قاره اروپای امروز، غیر از روسیه (شوروی) بود، وقتی غلامی از او دعوت می کرد، بلافاصله دعوت او را اجابت می فرمود. این سیره همه ائمه طاهرین علیهم‌السلام بود.

شیوه برخورد ائمه علیهم‌السلام با بردگان

طاووس یکی از تابعین [64] است، می گوید: شبی علی بن الحسین علیهما‌السلام را در حال طواف دیدم که گریه می کند و اشک می ریزد و با خدا راز و نیاز می کند. آمدم جلو دیدم که به حال بی هوشی افتاده است. بعد از این که حالش کمی بهتر شد، خدمت ایشان عرض کردم: فرزند رسول خدا! این همه اشک و آه و ناله برای چیست؟ سعادت اخروی شما تضمین شده است. حضرت فرمودند:

یا طاووس! دَع عنّی حدیثَ اءبی و اءمی و جدّی خلَق اللّه الجَنَّةَ لمَن اءَطاعَه و اءَحسَنَ؛ و لو کانَ عَبدا حَبَشیّا، و خلَق النَّار لمَن عصاه؛ ولو کان ولدا قرشیا.[65]

«ای طاووس! سخن پدر و مادرم را کنار بگذار؛ خدا بهشتش را برای کسانی خلق کرده که اطاعت او را کرده اند، هرچند برده سیاه حبشی باشد (که از کمترین جایگاه اجتماعی برخوردار است و ما او را پایین تر از دیگران می

دانیم) و آتش را برای کسانی خلق کرده که از فرمان خدا تخلف می کنند؛ گرچه از بزرگان قریش باشند».

بنابراین، چنانچه مشاهده می شود تأکید معارف دینی ما بر این است که استعدادها و لیاقت های شخصی و نیروی ایمان است که به انسان شخصیت می دهد و بردگی موجب حقارت و پستی انسان نمی شود.

سفر حضرت رضا علیه السلام به مرو - که مقطع شایان توجهی در تاریخ اسلام بود - درست زمانی است که در اثر حکومت هارون روح اشرافی گری در میان مردم و مسلمان ها احیا شده است، راوی می گوید:

کُنتُ معُ الرِّضا علیه السلام فی سَفَرِهِ الی خراسان فَدَعا یَوما بِمَائِدَة لـه فجَمَعَ علیها مَوَالِیَهُ من السُّودانِ و غیرِهِم فقُلتُ جُعلتَ فِداک لو عَزَلتَ لِهَؤُلاءِ مائِدَة فقال مَه انَّ الرَّبَّ تبارک و تعالی وَاحِد وَ الاُمَّ واحِدَة وَالاَبَ واحد و الجَزَاءَ بِالاَعمَالِ [66].

«من در سفر خراسان همراه امام رضا علیه السلام بودم. دیدم حضرت وقتی سفره پهن می کردند، همه غلام هایی را که همراه ما در این سفر بودند بر سر سفره دعوت می کردند. عرض کردم: بهتر این نیست که اجازه بدهید برای اینها سفره ای جداگانه بگسترانیم؟ حضرت فرمودند: ساکت باش! اینان برادران ما هستند. خدای ما یکی است و پدر و مادر ما با ایشان یکی است و امتیاز ما فقط اعمال ما است».

سفارش به نیکی با بردگان

درباره امیرالمؤمنین علیه السلام می گویند: قنبر برده و غلامی بود که در خانه ایشان بود. وقتی حضرت لباس تهیه می کردند، زیباترین لباس را برای قنبر می خریدند؛ ولی خودشان یک لباس معمولی شاید پایین تر از معمول، و گاه کرباس می پوشیدند.

ابن سوید درباره ابوذر که از تربیت یافتگان مکتب وحی است می گوید:

رَاءَیتُ اَباذرّ الغفاریَّ و علیه حُلَّة، و علی غلامه حُلَّـة، فَسَـاءلناه عـن ذلـک؟ فقال: انَّ رسولَ اللّه ﷺ قال له: اخوانکم خَـوَلَکُم جَعَلَهُـم اللّـه تعـالی تَحـت اءَیدیکم فمَن کان اءخوه تحت یده فلیُطعِمهُ ممَّا یاءکُلّ، ولیَلبِسُهُ ممَّـا یَلـبَسُ، ولا تُکُلِّفوهم ما یَغلِبُهُم فاءعِینُوهُم [67].

«ابوذر را دیدم که لباسی همانند لباس غلام خود پوشیده است. در مورد ایـن کار از او سوال کردم. جواب داد: پیامبر ﷺ فرمودند: غلامـان شـما بـرادارن شمایند که خداوند شما را بر آنان به واسطه جنگ ها مسلط کرده است. پس هر کس که برادرش زیر دست اوست باید از هرچه خود می پوشد به او بپوشد و او را به کارهایی که قدرت و طاقتش را ندارد وادار نکند. پس اگر آنها را به آنچـه طاقت ندارند وادار کردید باید کمکشان کنید».

در همین مکتب است که فاطمه اطهر علیها السلام با فضه خادمـه خانـه خـود، کـار روزانه را تقسیم می کند. در تاریخ زندگی و سیره آن حضرت نوشته اند که یک روز فاطمه زهرا علیها السلام در خانه کار می کردند و روز دیگر فضّـه. ایـن دیـدگاه و روش عملی درست مقابل دیدگاه غربی ها و فلاسفه یونانی قرار دارد کـه اصـلا منکر وجود روح انسانی در بردگانند. روایتی از رسـول اکـرم ﷺ نقـل شـده است که:

انَّه راءی رجلا یشتَدُّ خَلفَه غلام، فقال اءحمِلهُ فانَّهُ اءخوک المسـلم، و روَحـهُ مثل روحِکَ [68].

«حضرت مردی را دیدند که سوار بر مرکب است و غلام او هم پشت سـرش پیاده حرکت می کند. حضرت فرمودند: غلامت را هم پشت سرت سوار کـن؛ او برادر مسلمان تو است و روحش مانند روح تو است».

چطور تو احساس خستگی می کنی و سوار می شوی؟ او هم مثل تو است، و خسته می شود.

این درست زمانی است کـه اصـلا روح بردگـان را روح پلیـد حیـوانی مـی دانستند جایگاه آنها در خانه های مالکانشان ماننـد جایگـاه حیوانـات بـود. در همین زمان می بینیم پیامبر ﷺ فرمودند که بردگان را طوری صدا نزنیـد کـه آنها از نظر روحی آزرده شوند؛ فرمودند:

لا یقل اءحدکم: عبدی و اءَمَتی... ولیقُل المالک: فتای، و فتاتی... [69].

«نگویید: غلام من! کنیز من! بگویید: پسرک من! دخترک من!».

و جالب توجه این آیه شریفه است که می فرماید:

واعبدوا اللّه و لا تشرکوا به شیئا و بالوالدین احسانا و بذی القربـی والیتـامی والمساکین والجار ذی القربی و الجار جنب و الصّاحب بالجَنبِ وابن السَّبیل و ما مَلَکَت اَیمانُکُم انَّ اللّه لا یحبُّ مَن کان مختالا فخورا [70].

«و خدا را بپرستید؛ و هیچ چیز را همتای او قرار ندهید؛ و بـه پـدر و مـادر نیکی کنید؛ همچنین به خویشاوندان و یتیمان و مسکینان و همسـایه نزدیـک، و همسایه دور، و دوست و همنشین، و واماندگان در سفر، و بردگانی که مالک آنها هستید؛ زیرا خداوند، کسی را که متکبر و فخرفـروش اسـت، (و از ادای حقـوق دیگران سر بازمی زند،) دوست نمی دارد».

اول فرمان به توحید است و بعد به نیکی؛ و اما نیکی به چه کسـانی؟ پـدر و مادر، بستگان، همسایه های نزدیک، همسایه های دور، همنشینان و کسـانی کـه در سفر درمانده اند؛ و به بردگانتان. چنان که مشاهده می شود احسان به بردگان در شمار احسان به اقوام و همسایگان و در شمار نیکی به پدر و مادر تلقی مـی شود.

در وصایای آخر عمر پیغمبر ﷺ به این نکته تأکید فراوان شده است:

اللّه اللّه فی اَلصَّلاة و ما ملکت اَیمانکم [71].

«شما را سفارش می کنم نسبت به نماز و نسبت به بردگان خود».

بنابراین امام سجاد علیه السلام به مدارا با آنها توصیه می فرمایند:

اءن کَرِهتَهُ استبدلتَ به و لم تعذِّب خَلقَ اللّه [72].

«اگر او را نمی پسندی حقّ نداری او را بیازاری فقط می توانی او را تغییر دهی».

در مقابل این همه حقوق بردگان، امام سجاد علیه السلام نیز به غلامان و کنیزان سفارش کرده اند که شما هم با رعایت این موازین، زندگی تفاهم آمیز و برادرانه ای برقرار کنید. حضرت می فرمایند: همان گونه که عقل و تدبیر اقتضا می کند که انسان در حقوق سلطان و حقوق حاکم برای حفظ نظام اجتماعی و مصالح عمومی مماشات کند، علیه او اقدام نکند، دستورات او را اطاعت کند؛ برده هم باید برای حفظ نظام خانواده ای که در آن زندگی می کند، اطاعت پذیر و فرمانبردار باشد.

چراکه نظام زندگی مختل نشود و همیشه جنگ و منازعه در جامعه کوچک خانواده برقرار نباشد؛ مگر این که مالک، او را به نافرمانی خدا بخواند که این جا برده حقّ ندارد اطاعت کند.

آن گونه که در تاریخ زندگی امام سجاد علیه السلام ذکر شده است، بعضی از بندگان را از حضرت خریداری می کردند یا مثلا حضرت می خواستند بعضی از بردگان را به دیگری ببخشند، به دلیل رعایت این اصول اخلاقی و کرامت های بی پایان آن حضرت، این بردگان به هیچ وجه حاضر نبودند که خانه امام سجاد

ﷺ و محضر آن حضرت را ترک کنند و به خانه دیگری بروند و یا حتـی آزاد شوند.

همه اهتمام موازین حقوقی و اخلاقی اسلامی مبتنی بر تـأمین یـک اجتمـاع سالم و آرام است؛ اعم از اجتماع کوچک خانواده و یا اجتماع بزرگ جامعه کـه انسان ها بتوانند در سایه آن، مراحل کمال معنوی را طی کنند. این جامعـه قابـل دسترسی نخواهد بود مگر این که هر فـردی حـدود وظـایف شخصـی خـود را نسبت به خود و دیگران، به درستی بشناسد و بدان عمل کند.

18 - حقّ رعیت

وَ اَمَّا حقّ رَعِیَّتِک بالسُّلطانِ فاءَن تَعلَمَ اءَنَّهُم صاروا رَعِیَّتِک لِضَعفِهم و قوَّتک فیَجِبَ اءن تَعدِلَ فیهِم و تکون لَهم کالوالِد الرَّحیم و تغفر لَهم جَهلَهُم و لا تُعاجِلهم بالعُقوبَةِ و تشکر اللَّه عزَّ و جَلَّ علی ما آتاک منَ القُوَّة علیهم.

«و امَّا حقّ رعیّتی که تو بر ایشان قدرت داری، این است که بدانی آنان به دلیل ضعف و ناتوانی خود و قدرت تو رعیت تواند، پس واجب است که با ایشان به عدالت رفتار کنی و برایشان پدری مهربان باشی و نادانی و جهالتشان را ببخشایی و در کیفر و عقوبت شان عجله نکنی و به خاطر قدرتی که خداوند به تو عطا کرده است، شکرگزاری کنی و سپاس گویی».

در بحثی که درباره حقوق سلطان و فرمانروا داشتیم بیان کردیم که در موضوع قدرت و حکومت، اولین و اساسی ترین مطلوب شارع و آیین مقدس اسلام، نگرش صحیح و تلقی مثبت از قدرت است؛ یعنی در رعایت حقوق ملت و رعیت شرط اول این است که حاکم بداند این اقتدار از آن او نیست، بلکه هدیه و عطای الهی است. اگرچه امام علیه‌السلام در این سخن می فرمایند:

فاءَن تَعلَم اءَنَّهم صاروا رَعِیَّتِک لضعفهم و قوَّتک.

ولی در خاتمه سخن می فرمایند که خدا را شکر گزارید.

علی ما آتاک من القُوَّة علیهم.

یعنی ایشان محکومند و خدا حاکم است. این هدیه و اعطای الهی امانتی است که خداوند مانند همه مواهب عینی دیگر اعطا کرده است. در آن سخن، تعبیر امام سجاد علیه‌السلام خطاب به مردم و یا رعایا این بود که:

اءَنَّهُ مُبتَلی فیک.

در نامه حضرت امیر المؤمنین علیه السلام به مالک اشتر خطاب به او به عنوان حاکم و فرمانروا می فرمایند:

وابتلاک بهم [73].

دو عبارت ناظر به یک معنی است و آن این که تو بر آنها قدرت داری و آنها مقهور تواند و قدرت نزد تو امانتی است. میزان امانتداری تو با واگذاری این امانت سنجیده می شود. رعیت و زعامت بر آنها نیز امانت است و رعایت حقوق ملت، نشان امانتداری است.

آنچه که در بیان امام علیه السلام ذکر شده و از آن گفتگو خواهیم کرد، راه و رسم صحیح امانتداری است که به ما می آموزد و اگر انسان به این آموخته ها توجه و عمل کند، خواهد توانست از عهده امتحان الهی برآید و این امانت را به امین بعد از خود بسپارد، ولی اگر نگاه و باورش به حکومت باور و نگاهی دیگر بود، یعنی سلطه و اقتدار را طعمه و لقمه ای شیرین و لذیذ برای کام جویی و ارضای نفسانیات تلقی کرد و مردم را محکوم و برده خود دانست، در همان گام نخست، سقوط خواهد کرد و هرگز این تعلیمات چه به صورت اوامر و نواهی شرعی و چه به شکل نصایح اخلاقی و حتی به صورت قوانین مدون حقوقی که در جهان امروز متعارف است، هیچ کدام او را به مسیر صحیح و امانتداری تام و کامل هدایت نخواهد کرد. به همین دلیل است که لغزش ها، قتل ها، ستمگری ها و تجاوزات بسیار را به اموال و نوامیس ملت ها از ناحیه صاحبان قدرت چه در گذشته دنیا و چه در جهان معاصر مشاهده می کنیم.

روشن است که ریشه همه این انحرافات همان نکته مورد بحث ما است که اگر انسان نگرش و تلقی خود را از حکومت تصحیح نکند، شایسته احراز حاکمیت نبوده و هیچ وقت امانت دار خوبی نخواهد بود. از این رو در معارف ما

برای حاکم شرایط بسیار سخت و سنگینی ذکر شده است که بـه نظـر ذکـر آنهـا هیچ جنبه تعبدی ندارد، بلکه منشا بدیهی و روشن عقلی دارد. عدالت و علـم دو شرط لازم و ضروری برای حاکم است؛ یعنی او قبل از آن کـه بخواهـد مجـری عدالت باشد؛ باید به عدالت رفتار کند. به تعبیر امام سجاد علیه‌السلام:

فیجبُ اَن تَعدِلَ فیهم.

وظایف حاکم

وظایف حاکم بسیار است، یکی از این وظایف اجرای عدالت است و قبـل از آن لازم است مواضع، موازین و ابزار عدالت را بشناسد. و باید بر جریان عدالت وقوف کامل داشته باشد؛ یعنی نسبت به همه قـوانین و مقـررات آگـاهی داشـته باشد.

دیگر این که این صفت بـه صـورت ملکـه و خصیصـه نیرومنـد اخلاقـی در شخص او محقق شده باشد و به این صفت، متصف و شناخته شود. بنـابراین، در اولین قدم لازم است که در تنظیم رابطه نفسانی خود با خدای عادل باشد. حد و مرز قانونی نفسانیت خود را بشناسد و مراعات کند. اگر ایـن حـدود را بشـکند فاسـق اسـت و چنـین کسـی صـلاحیت منصـب حکومـت را نـدارد. حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در کلمات قصار خود می فرمایند:

مَن نَصَبَ نفسَهُ للنَّاس اِمَاما فَلیَبداء بِتَعلیمِ نَفسِه قَبلَ تَعلِیمِ غَیرِهِ وَلَیَکُن تَاءدَیبُهُ بِسیرته قبل تاءدِیبِهِ بِلِسَانِهِ [74].

«کسی که می خواهد رهبر و فرمـانروای مـردم باشـد، بایـد نفـس خـود را آموزش دهد و خود را تادیب کند تا این که در مقـام حکومـت داری بـه جـای زبان، روش و منش او آموزنده باشد».

پس انسانی که حاکم می شود، باید نگاه و تلقی خود را به حکومت صحیح کند و به آن به عنوان امانت نگاه کند و خود را موظف به ادای وظیفه بداند. در مقام دوم، رابطه خود را با نفسانیت و امیال و هواهای نفسانی خویش به صورت صحیح تنظیم نماید تا بدین وسیله استعداد و لیاقت لازم را به دست آورد. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

اءنَّکم اءن اُمِرتُم عِلیکُم الهَوی اءصَمَّکم و اءعمالکُم و اءرادکُم [75].

«اگر شما هوای نفس را بر خود مسلط کردید هم کر می شوید و هم کور؛ و به مراحل پست حیوانی سقوط می کنید».

بنابراین، آنچه ضرورت دارد تکامل عقل، اندیشه و ایمان است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در سخنی که در تفسیر «دُرّالمنثور» ذکر شده است می فرمایند:

لَن یَستَکمِلُ مؤمن اِیمَانُه حتَّی یکونَ هَوَاه تَبَعا لَما جئتکم بِهِ [76].

«هیچ مؤمنی به تکامل ایمانی نمی رسد، مگر این که هوای نفس خود را پیرو دستوراتی قرار دهد که من برای شما آورده ام».

یعنی دین باید امیر هوای نفس و فرمانروای نفس انسانی و حاکم بر غرائز و تمایلات او باشد و عدالت که اوج ایمان است با حصول این شرایط میسر می شود.

بنابراین، کسی که نتواند مالک نفس خود باشد، هرگز نخواهد توانست برپاکننده عدل باشد؛ به عبارت دیگر، کسی شایسته فرمانروایی بر امت است که سلطه خود را بر نفسش آزموده باشد و از آن پیروز و سربلند بیرون آمده باشد؛ چرا که اگر روح عظیم انسان در مقابل یک حادثه کوچک شکست خورده، و به پستی و مذلت کشیده شود و تن به گناه دهد، یقینا در مقابل حوادث اجتماعی دچار گناه و خطا می شود.

معانی عدالت

بعد از این مقدمه، لازم است پیرامون معنای کلمه عدل و عدالت کمی تفحص کنیم:

در کتاب های لغت، معانی متعددی برای عدالت و عدل ذکر شده است که شاید این معانی از لحاظ مفهوم با هم مترادف باشند؛ اما در مصداق تفاوت دارند.

بعضی عدالت را به معنای مساوات ذکر کرده اند و بعضی به معنی موازنه و توازن آورده اند که این هر دو معنی در «مفردات راغب» ذکر شده است؛ [77] ولی یک معنی جامعی ارائه شده، که می گوید:

اِعطاء کُلّ ذی حقّ حقَّه.

«حقّ هر صاحب حقی را دادن».

همان طور که بیان شد برای هر یک از این معانی، مصادیقی متصور است؛ مثلا مصداق کامل رعایت توازن، جهان خلقت و آفرینش است. اگر جهان و آفرینش تعادل و توازن نداشت، استوار و پابرجا نمی بود. قرآن در سوره مبارک الرّحمان می فرماید:

والسماء رفعها و وضع المیزان [78].

«و آسمان را برافراشت و میزان و قانون (در آن) گذاشت».

مرحوم فیض، در ذیل این آیه شریفه در «تفسیر صافی» این روایت را از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کرده که حضرت فرمودند:

بِالعدلِ قامَتِ السّموات و الارض [79].

«آسمان ها و زمین به وسیله عدالت استوار و پابرجا و موزون است».

نقطه مقابل این معنای عدل، عدم تعادل و عدم تناسب است.

معنای دیگر عدل که در لغت آمـده اسـت تسـاوی اسـت، شـاید مصـداقش تساوی دو طرف دعوا در امر قضا باشد که قرآن می فرماید:

انّ اللّه یامر بالعدل و الاحسان [80].

«خداوند به عدل و احسان امر می کند».

عدم رعایت مساوات درباره دو طرف دعوا و تمایل به یـک طـرف، ظلـم و خروج از عدالت است. بر همین اساس، در شرایط محکمـه و کیفیـت قضـا، در کتب فقهی ما مطالب زیادی آمده است؛ مثلا مرحوم صاحب جواهر می فرماید:

تَجبُ التَّسویةُ بین الخصمینِ و اءن تفاوتا شَرَفا وضعة فی السلام علیهما و ردِّه والجلوس والنَّظر الیهما و الکلام معهما والانصات والعدل فی الحکم و غیر ذلـک من انواع الاکرام [81].

«در محکمه، قاضی باید بین دو طرف دعوا هرچند از نظر موقعیت اجتمـاعی با هم تفاوت داشته باشند، در سلام کردن و پاسخ سـلام دادن، در نشـاندن و در نگاه کردن به دو طرف دعوا و عدالت در حکم و دیگـر انـواع احتـرام و اکـرام مساوات را رعایت کند».

بنابراین، عواملی که ممکن است موجب تمایل قلبی و عاطفی قاضی به یکـی از دو طرف دعوا شود، حداقل به صورت حکم کراهتی هم که شده، منع گردیـده است. مثلا تا هنگامی که دعوا و مرافعه به انتها نرسیده، ممنوع اسـت قاضـی بـه مهمانی یکی از دو طرف دعوا برود و یا برای خرید خود به بازار برود و تصادفا از یکی از آنها خرید کند؛ که طبعا میل و علاقه ای بین او و فروشنده ایجاد شود که اگر روزی گذار او به محکمه افتاد، نتواند نسبت به او عدالت را رعایت کند.

در داسـتانی تـاریخی نقـل شـده اسـت کـه در زمـان خلیفـه دوم روزی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام شکایت شد و حضرت به محکمه احضـار شـدند در محکمـه

حاکم گفت: یا اباالحسن! در کنار خصم خود قرار بگیر! آثار تکـدر و تـاءثر در چهره امیرالمؤمنین علیه‌السلام آشکار شد. قاضی گفت: آیا از این که من تو را دعـوت کردم کنار خصمت بنشینی متاثر شدی؟ حضرت علیه‌السلام فرمودند: تاثر مـن از ایـن است که تو مرا با کنیه اباالحسن مخاطب قرار دادی، اما طرف دیگر دعـوا را بـا اسم صدا کردی [82].

این نکته قابل توجه است که تساوی بین دو طرف دعـوا، شـرط عـدالت در قضا است ولی روش و شیوه قضاوت غیرعادلانه تا آن جا استمرار پیدا می کنـد که تاریخ نوشته است در ماجرایی، هارون خلیفه مقتدر عباسی بایـد در محکمـه حضور پیدا می کرد و پاسخ می گفت، اما فضل بن ربیـع وزیـر مقتـدر او بـرای شهادت به نفع خلیفه به دادگاه آمد. قاضـی شـهادت فضـل را نپـذیرفت. وقتـی هارون اعتراض کرد که چرا شهادت فضـل را نمـی پـذیری؟ قاضـی در مقابـل خلیفه، خیلی صریح و روشن می گوید: خودم شنیدم که فضل بارها می گفت: انا عبد من عبیدک من بنده ای از بردگان خلیفه هستم. اگر این ادعا راسـت اسـت، شهادت بنده درباره مولایش پذیرفته نیسـت و اگـر دروغ مـی گویـد، شـهادت دروغگو مقبول نیست.

به هر حال رعایت تساوی بین دو طرف دعوا از معانی دیگر عدالت است.

معنای سوم عدالت که باید وسعتش از دو معنای دیگر بیشـتر باشـد، رعایـت استحقاق است. حتی در یک کلمه می توان گفت که: هـدف آفـرینش انسـان در عالم تکوین و تشریع، عدالت است که هم توحید را شامل می شود و هم نبـوت را. در سوره مبارکه لقمان می فرماید:

یا بُنیَّ لا تُشرک باللّه انَّ الشِّرک لظُلم عظیم [83].

«پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».

برای خدا شریک قرار دادن، ظلم است و نقطه مقابل ظلم، عدل است.

بنابراین، توحید عین عدالت است. در سوره مبارکه حدید می فرماید:

لقد ارسلنا رسلنا بالبیِّنات و اَنزَلنا مَعَهُمُ الکتاب و المیزان لِیَقوم النَّاس بالقسط [84].

«رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میزان شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تا مردم قیام به عدالت کنند».

در اصل، ارسال رسل و انزال کتب و بعثت انبیا برای اقامه عدل است. معاد و قیامت هم عین عدل است. در سوره مبارک یونس می فرماید:

اَنَّهُ یَبدَؤُا الخَلق ثم یُعیده لِیَجزی الَّذین آمنوا و عملوا الصالحات بالقسط [85].

«او آفرینش را آغاز می کند، سپس آن را بازمی گرداند، تا کسانی را که ایمان آورده و کارهای شایسته انجام داده اند، به عدالت جزا دهد».

این عین قسط و عدالت است که روزی برای محاسبه اعمال دیگران وجود داشته باشد. در آیه ای از سوره مبارکه انبیا می فرماید:

و نَضَعَ الموازین القسط لیوم القیامة [86].

«ما ترازوهای عدل را در روز قیامت برپا می کنیم».

اصلا وجود قیامت و روز باز پسین برای اقامه عدل و قسط است؛ و امامت نیز عدل است به همان ملاکی که نبوت عدل است. به هر حال همه قوانین عالم تشریع و عالم تکوین بر اساس اقامه عدل است. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام در تایید معنای سوم عدالت:

العدل یضع الامور مواضعها [87].

«عدل عبارت است از وضع هر چیزی در جایگاه خود».

والعدل سائس عامّ [88].

«عدالت، قانونی همگانی است».

حسن و قبح ذاتی

نتیجه عدل، بهره مندی و انتفاع همگان از یک نظام صحیح، متناسب و عادلانه است و این از افتخارات شیعه است که یکی از اصول اعتقادی آن عدل و عدالت است؛ در مقابل اهل سنت که مذهب اعتقادی آنها اشعری است.

اشعری ها، حسن و قبح عقلی را نمی پذیرند؛ یعنی می گویند: اساسا عقل نمی تواند هیچ نظری نسبت به زشتی، زیبایی، خوبی و بدی افعال داشته باشد.

اشعری ها قبل از بیان شرع، درکی نسبت به امور ندارند و فقط خوب مطلق و زیبایی محض را آن می دانند که شارع و دین بر آن صحه گذاشته است و شر و قبیح را آن می دانند که مورد نهی و نفرت شارع است؛ به این معنی که می گویند اگر شر و قبیح هم مورد نهی قرار بگیرد، به شر و قبیح تبدیل می شود.

در مقابل این تفکر، عدلیه و امامیه می گویند این چنین نیست که افعال نزد عقل ارج و منزلتی نداشته باشند، بلکه قبل از این که اصلا حکمی از ناحیه شارع به دست ما برسد، عقل، حسن و قبح ذاتی را درک می کند.

اساسا محال است که چیزی نزد عقل قبیح و زشت باشد؛ ولی شارع بدان امر کند و یا بر عکس، چیزی در محضر و پیشگاه عقل خوب و جمیل باشد و شارع هرگز به وسعت احاطه شارع نیست. بنابراین، اگر امر و نهی به چیزی تعلق گرفت و ما نتوانستیم حسن و قبح آن را بفهمیم، معنایش این نیست که آن امر و نهی واجد و یا فاقد حسن و قبح ذاتی و عقلی است.

بدیهی است در موضوع مورد بحث ما؛ یعنی عدالت، عقل می تواند حسن و زیبایی و جمال عدل را درک کند و نسبت به آن فرمان دهد. بنابراین در ترازوی سنجش، عقل، حاکم و داور است و برهان قرآن هم بر همین استوار است:

اُفٍّ لکم و لما تعبدون من دون اللّه اءَفَلا تعقلون [89].

«اف بر شما و بر آنچه جز خدا می پرستید! آیا شما اندیشه نمی کنید».

قرآن ناپسندی شرک را با عبارت اءَفَلا تعقلون به عقل احاطه می کند. یا در مواردی که قرآن نشانه های الهی و خالق واحد را ذکر می کند، معمولا در انتهای آیه می فرماید:

انَّ فی ذَلکَ لَآیات لَقَوم یَعقِلون [90].

«اینها نشانه هایی است برای گروهی که عقل خود را به کار می گیرند».

درباره معاد هم، چنین است که بعد از این که داستان قیامت، معاد و بازگشت به بهشت و جهنم را ذکر می کند، می فرماید:

کذلک یُحیِ اللّه الموتی و یُریکم آیاته لعلکم تعقلون [91].

«خداوند این گونه مردگان را زنده می کند؛ و آیات خود را به شما نشان می دهد؛ شاید اندیشه کنید».

یا اجر و پاداش اخروی را که ذکر می کند، می فرماید:

اءَنِّی لا اءُضیعُ عَمَلَ عامل منکم من ذَکَر و اُنثی [92].

«من عمل هیچ عمل کننده ای از شما را، زن باشد یا مرد، ضایع نخواهم کرد».

خداوند هرگز نتیجه عمل انسان های خوب و نیکوکار را ضایع نمی کند؛ چرا که این کار ظلم است و عقل قبح آن را نمی فهمد و خدا ظالم نیست و اگر این قدرت عقل را بدان گونه که اشاعره انکار کرده اند، ما نیز انکار کنیم، همه براهین و استدلالات الهی در قرآن باطل و ناتمام می ماند؛ چون همه، موکول به

همان ادراکات عقل است و زیبایی و جمال عدل و زشتی و قبح ظلم از بدیهی ترین اموری است که عقل درک می کند، ولی با این همه، نباید تصور کنیم که احاطه و درک عقل ما به تمام مصالح و مفاسد احکام و به عبارت دیگر علل احکام، کامل و بدون نقصان است. شاید با این عقل محدود، نتوانیم مصلحتی را برای بعضی از امور شرع تصور کنیم؛ بنابراین هرگز نمی توانیم آن حکم را به این دلیل که برای ما قابل تعقل نیست انکار نماییم و اگر چنین کنیم، مبانی همه احکام را از اساس ویران کرده ایم و برای احکام شرعی، هیچ مبنای مستحکمی باقی نگذاشته و آن را تابع آرا و نظرات متفاوت بشر قرار خواهیم داد؛ چرا که معولا ادراکات عقل ما، متاءثر از شرایط خاص زمانی و مکانی است؛ و به عبارت بهتر، محدود به حدود زمان، مکان و قدرت ادراک بشر است؛ حال آن که مصلحت سنجی شارع ورای این قیدها و محدودیت ها است. بر این اساس، این امر کلّی که عدل، زیبا است و ظلم، قبیح و زشت است و خدای متعال خود منشاء همه زیبایی ها است، و اعدل از همه عدول است، معنی و مفهوم روشنی پیدا می کند. در قرآن می خوانیم:

و ما ربّک بظلام لِلعَبید [93].

«و پروردگارت هرگز به بندگان ستم نمی کند».

اما این که حکمی دارای نص و دلیل شرعی است، اگر از نظر ما ظلم تلقی و مورد انکار شود مقابله با واقعیت است؛ چون در واقع هرگز نمی توانیم چنین قدرتی را برای عقل قائل شویم و بگوییم به همه اسرار احکام احاطه دارد و اگر چنین قدرتی را برای عقل قائل شویم، مستلزم این است که ارسال رسل و انزال کتب بی معنا باشد و این یک نوع افراط در بها دادن عقل است.

گاه، عقل در مصداق اشتباه می کند و افراد به خیال این که به احکام احاطه دارند چیزی را مصداق ظلم می بینند. اگر قرار بود عقل بشر این مقدار توانایی داشته باشد، دیگر نیازی نبود خداوند پیامبران را برای هدایت انسان ها بفرستد و ائمه علیهم‌السلام را برای ادامه راه انبیا معین بفرماید؛ به خصوص در میان ما امامیه که معتقدیم مساله نبوت و وحی به حسب مفاهیم منقطع است، اما امامت تا پایان غیبت صغرای امام عصر علیه‌السلام امتداد نبوت است؛ از نظر شیعه یعنی این سیصد و چند سال دورانی است که می تواند دوران تبلیغ و جعل احکام باشد؛ بنابراین ادعای این که ممکن است امری مصداق ظلم باشد، ادعایی بی اساس و بی مبنا است و به نظر می رسد حاکی از هضم نشدن مسائل و عدم درک مبانی علمی باشد.

ما شیعیان با این که معتقد به مساله حسن و قبح عقلی هستیم، در عین حال قیاس و استحسان و مصالح مرسله [94] و سد ذرایع [95] و این گونه امور که نزد اهل سنت، به عنوان مستندات احکام پذیرفته شده است را نمی پذیریم؛ و جالب این است که اهل سنت، با این که از نظر مبانی اعتقادی اشعری هستند و عمدتا منکر حسن و قبح عقلی اند، به این مستندات تمسک می کنند و جمع بین این دو مسلک در اعتقادات و مبانی فقهی، جمع بین متنافرین و متضادین است که از مصادیق بدیهی بطلان عقلی است؛ و به همان ملاک که اتکای افراطی به عقل ناقص و محدود منع شده است، بی اعتنایی مطلق و عدم اعتبار جایگاه عقل در احکام الهی نیز مردود شمرده شده است.

اساسا اگر حسن و قبح عقلی انکار شود، راهی برای اثبات اطاعت شرع باقی نمی ماند. ثبوت شرایع و ادیان الهی موقوف بر پذیرش حسن و قبح عقلی است که به طور کلی ثبوت حسن و قبح شرعی متوقف بر ثبوت و پذیرش حسن و

قبح عقلی است؛ و ما امامیه و شیعیان مفتخریم کـه از منظـر اهـل سـنت عدلیـه نامیده می شویم و در اصول دین عدل را یک اصل از اصول پنج گانـه پذیرفتـه ایم و جزء معتقدات خود می دانیم و رعایت این اصل را در همه شوون زنـدگی دنیوی و اخروی خود لازم می دانیم.

حاکمیت و عدالت

به هر حال، ما معتقدیم از جمله زیبایی های عـدالت، رعایـت آن بـه معنـای وسیع کلمه در حاکمیت است؛ یعنی در آغاز بایـد حـاکم در روابـط بـا نفـس و مسائل شخصی خود، عادل باشد و از محدوده عدالت و خطوطی که شـرع انـور تعیین کرده خارج نشود و بعد در سلوک با دیگران. این جا است کـه بیـان امـام سجاد علیه‌السلام که فرمودند: فیجب اءن تعدل فیهم حاکم باید میان مـردم بـا عـدالت رفتار کند، روشن می شود؛ یعنی اولین وظیفه حاکم اقامه عدل است و این بـدان معنا است که نه تنها خود به عدل و مساوات عمل نماید، بلکه باید سلوک عملی او به گونه ای باشد که عدل در جامعه اجرا شود؛ یعنی عمان وظیفه انبیای الهـی که در قرآن نیز بدان اشاره شده است:

لقد اءَرسلنا رسلنا بالبیِّنات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم النَّاس بالقسط [(96)].

«رسولان خود را با دلایل روشن فرستادیم، و با آنها کتاب آسمانی و میـزان شناسایی حقّ از باطل و قوانین عادلانه نازل کردیم تـا مـردم قیـام بـه عـدالت کنند».

خدا، پیامبران را فرستاده است تا اقامه عدل کنند؛ یعنی مـردم را بـه اجـرای عدالت وادار کنند. حال این وادار کردن و الزام یـک وقـت بـه صـورت تعلـیم، آموزش و هدایت اخلاقی و عملی است که در این حالت برای افراد الزام درونی

ایجاد می شود که خود به خود به سمت موازین عدالت گرایش پیدا می کننـد؛ و گاه حاکم موظف است در مجاری حکومتی شیوه ای به کار بندد که ظالم در آن جامعه به خود اجازه ظلم و ستم ندهد و قادر به تجاوز به حقوق دیگران نباشد.

از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

عدل ساعة خیر من عبادةِ سبعین سنة قیام لیلها و صیام نهارها، و جور سـاعة فی حکم اءشدُّ و اءَعظم عند اللّه من معاصی ستین سنة [97].

«اگر کسی لحظه ای از عمرش را اقامـه عـدل کنـد، بهتـر از ایـن اسـت کـه هفتادسال عبادت کند؛ طوری که همه شب ها را قائم و در حـال نمـاز باشـد و همه روزها را روزه بگیرد. و لحظـه ای سـتم روا داشـتن معـادل شصـت سـال معصیت الهی و تخلف از قوانین پروردگار است».

ساعت به معنای ساعت مصطلح شصت دقیقه نیست؛ بلکه بـه معنـای لحظـه است. تعیین اعداد و ارقام هم موضوعیت ندارد و احتمالا نشانه کثـرت اسـت؛ و سبعین سنه و ستین سنه یعنی اگر انسان همه عمر را به عبـادت بگذرانـد، نمـی تواند با ارزش لحظه ای اجرای عدالت برابـری کنـد. و یـا یـک عمـر طـولانی معصیت کردن یک طرف و لحظه ای جور و ستم روا داشتن یک طرف. این شبیه به آیه شریفه ای است که می فرماید:

من اءجل ذلک کَتَبنا علی بنی اسرائیل اءَنَّه مَن قَتَلَ نفسه بغیر نفـس او فسـاد فی الارض فکانّما قتل النَّاس جمیعا [98].

«اگر انسان یک نفر را بدون جهت از بین ببرد، مثل این است که همـه انسـان ها را کشته و اگر یک نفر را احیا کند و نجات دهد، مثل این اسـت کـه موجـب حیات همه انسان ها شده باشد».

یعنی در بی قانونی و فرمان شکنی فرقی نمی کند که یک نفر را بکشد یا همه انسان ها را قتل عام کند و در مقابل، احیای قانون و احیای نفوس همچنین است.

بنابراین، در فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در غررالحکم آمده است که می فرمایند:

انَّ العدلَ میزان اللّه سبحانَهُ الّذی وَضَعَهُ فی الخلق و نَصَبَهُ لاءقامةِ الحقِّ فلا تُخالفه فی میزانه و لا تُعارضه فی سلطانه [99].

«عدل، میزان الهی و وسیله سنجش پروردگار است. این میزان را خدا برای انسان ها قرار داده که در سایه آن، حقّ استوار شود، بنابراین نباید با میزان عدالت و با آنچه حاکمیت الهی به آن تعلق گرفته، مخالفت کنی».

بنابراین، چون شأن حکومت، شأن انبیای الهی است علاوه بر این که عمل عادلانه حاکم مطلوب است، همچنین باید تلاش او اقامه عدل در جامعه باشد؛ یعنی زمینه ای فراهم کند که کسی به خود اجازه تعدی، ظلم و تجاوز به دیگران را ندهد؛ باید با عمل به قوانین الهی اقامه عدل کند نه با قوانین ساخته دست بشر؛ زیرا وقتی بشر قانون گذار باشد، تاثیرپذیری او از شرایط زمانی و مکانی و احتمال خطای او بسیار است، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

فی العدل الاءقتداء بسُنَّة اللّه و ثبات الدُّوَل [100].

«عمل کردن به عدل، هم موجب اقتدا به سنت الهی است (زیرا خداوند در تکوین و تشریعش بر اساس عدل عمل کرده) و هم موجب پایداری و استواری حکومت ها است».

شاید بتوان چنین نتیجه گرفت کـه سـرّ مانـدگاری سـنن الهـی در تکـوین و تشریع، عمل به عدل است و هر کس می خواهد نتیجه عملـش مانـدگار باشـد، باید به همین روش عمل نماید؛ رسول اکرم ﷺ فرمودند:

العدل جُنَّة واقیه و جَنّة باقیة [101].

«عدل، سپری محافظ است - که انسان را نگهبانی و جامعه را از لغزش ها و خطرات و آفات نگهداری می کند و مصونیت می بخشد در سایه ایـن مصـونیت برای انسان - بهشتی جاودان است».

رمزی که در این تشبیه نهفته است این است که بهشت، خانه عدل است.

شاید بتوانیم بگوییم که به این دلیل عدل به بهشت تشبیه شـده اسـت کـه در بهشت، غیر عادل راه ندارد و وقتی غیر عدل نباشد، ظلمی نیز نخواهـد بـود؛ یـا می توانیم بگوییم قوانین و روابط حاکم بر آن جا، روابـط و قـوانینی اسـت کـه امکان تعدی و ظلم نسبت به یکدیگر وجود نخواهد داشت. به هر حـال هرچـه باشد، اگر عدل در جامعه ای برقرار باشد، یا زمینه را از دست ظالم می گیـرد و یا این که روابطی را به گونه ای منسجم می کنـد کـه ظـامی یافـت نمـی شـود. خلاصه، اقامه عدل و رفتار عادلانه، ساختن خانـه ای چـون بهشـت را در پـی دارد. حضرت رسول اکرم ﷺ فرمودند:

انَّ اءَهوَنَ الخَلق علی اللّه مَن وَلّی اَمرَ المسلمین فلم یعدل [102].

«پست ترین افراد در پیشگاه الهی کسی است که متولی امور مسـلمین شـود، اما حدود و ثغور عدالت را رعایت نکند».

این بنیان عدالت علاوه بر اسـتواری و اسـتحکام از یـک وسـعت و شـمولی برخوردار است که مؤمن و مسلم و کافر را زیر پوشش خود قرار می دهد. آیـه شریفه سوره مبارکه مائده می فرماید:

و لا یَجرِمنَّکم شَنَئَان قوم علی اءَلا تَعدِلوا هو اءَقرب للتَّقوی [103].

«دشمنی و مخالفت با یک قوم، نباید باعث شود که شما پا را از مرز عدالت نسبت به آن جماعت بیرون بگذارید، حتی با دشمن هم باید به عدالت رفتار کنید، که این نشانه تقوا است».

بی عدالتی و ظلم حتی به دشمن، انسان را از حریم تقوا خارج می کند. در وصایای امیرالمؤمنین علیه‌السلام به فرزندش سیدالشهدا علیه‌السلام این عبارت آمده است:

یا بُنَیَّ! اُوصیک بتقوَی اللّه فی الغنیِّ والفقر... و بالعدل علی الصِّدیق والعدوِّ [104].

«فرزندم! به تو سفارش می کنم که در حال داشتن و نداشتن فقر و غنا از مرز تقوا خارج نشوی و نسبت به دوست و دشمن با عدالت رفتار کنی».

همه فرمایش های اهل بیت علیهم‌السلام برگرفته از وحی الهی است؛ و این گفتار نیز احتمالا اشاره به همان آیه شریفه باشد که ذکر شد.

عدل در سیره مولای متقیان علی علیه‌السلام

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از این که به خلافت رسیدند دستور داده بودند آنچه را که خلیفه قبل برخلاف موازین عدل و شرع به دیگران واگذار کرده است را برگردانند و استدلالی که بر این عمل فرمودند چنان که در یکی از خطبه های نهج البلاغه نیز آمده است، با این مقدمه آغاز می شود:

و اللّه لو وجدته قد تُزُوِّج به النّساء و ملک به الا ماء لَرَدَدتُهُ فاءنَّ فی العدل سعة و مَن ضَاقَ علیه العدل فالجَورُ علیه اءَضیَقُ [105].

«عدالت اقتضا می کند که اینها را برگردانم؛ حتی اگر به کابین زن ها رفته باشد یا به وسیله آنها کنیزکان را خریده باشند؛ چرا که عدل یک وسعت و

شمولی دارد که هر کس در این بنیان وسیع نتواند زندگی کند، یقینا بنیـان جـور برای او تنگ تر و همراه با مضیقه بیشتری خواهد بود».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به همه انسان ها به خصوص حکام و قدرت مداران که موظف به عمل عادلانه و اقامه عدل هستند، می فرمایند:

اِستَعِن علی العدل بحُسنِ النِّیَّةِ فی الرِّعیَّةِ و قلَّةِ الطَّمَعِ و کثرةِ الورع [106].

«برای عمل به عدل یا اقامه عدل، از چند چیز می تـوانی اسـتعانت بجـویی: اول این که نیتت را پاک کنی؛ دیگر این که طمعت را کم کنـی و سـوم ایـن کـه انسان پرهیزکار و متورعی باشی».

هر یک از اینها رمزی دارد که برای نمونه به همان نکتـه اول اشـاره ای مـی کنیم: چگونه می شود با حسن نیت به کمک عدالت رفت؟ علمـای اخـلاق مـی گویند: اگر محبت و دوستی در جامعه حـاکم شـود نیـازی بـه عـدالت نیسـت. بنابراین، معتقدند که عدالت برای جـوامعی خـوب و ضـروری اسـت کـه صـفا، دوسـتی و محبـت در آنهـا وجـود نـدارد. بـه همـین دلیـل وقتـی شخصـی از امیرالمؤمنین علیه السلام سوال کرد که:

ایُّهُما اءَفضلُ العدل اءَو الجود، فقال علیه السلام: العدل یَضَعُ الاُمور مواضعها والجـود یُخرجُها من جهتها والعدل سائِس عامّ و الجود عارض خاصّ فالعدل اءَشرفُهُما و اءَفضلُهُما [107].

«ای امیرمؤمنان! کدام یک برتر و اشرف است عدالت یا جود و سخاوتمندی؟ حضرت فرمودند: عدالت کارها را در مجرای خود، قرار می دهد و بخشش امور را از مجرایش خارج می کند. عدالت تدبیرکننده ای اسـت بـه سـود همگـان و بخشش به سود خاصان؛ پس عدل شریف تر و با فضیلت تر است».

جود، نهایت دوستی، رقت قلب و عاطفه و احساس است. اگر در جامعه ای حتی به اندازه یک خانواده، روابط براساس دوستی، صفا، صمیمیت و قرابت باشد، در آن خانواده جای گفتگو از ضرورت عدل و عدالت وجود ندارد، چون همه به یکدیگر ایثار می کنند؛ نسبت به هم گذشت دارند و از حقّ خود به نفع دیگری صرف نظر می کنند. البته این یک فضیلت بسیار ممتاز و ارزشمند اخلاقی است.

بنابراین، رسول اکرم ﷺ در همان سال اول که به مدینه مشرف شدند، میان مسلمان ها عقد اخوت برقرار کردند؛ یعنی حاکمیت این حالت صمیمیت، دوستی و عطوفت، مطلوب حضرت بود و آن را تعقیب می فرمودند. اما فرض بر این است که مساله محبت، صفا و برادری نمی تواند تحت ضابطه قانون درآید. از طرفی هیچ کس را نمی توان به سخاوتمندی، گذشت و ایثار ملزم کرد. بنابراین، در احکام قصاص می فرمایند که اگر عفو کند خوب است، اما اقتضای عدل، قصاص است. بنابراین، اگر عدل از حسن نیت، صفای دل، و مودت و محبت استعانت بجوید و کمک بگیرد، به استواری و استحکام می رسد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در فرمان خود به مالک اشتر به این نکته تأکید می کند:

واَشعِر قلبَک الرَّحمَةَ للرَّعیَّةِ والمحبَّةَ لهم و اللُّطفَ بهم... فانَّهم صنفان امّا اءَخ لک فی الدِّین وَ اَمَّا نظیر لک فی الخَلق... یؤ تَی علی اءَیدیهم فی العمد و الخطاء فاءَعطِهم من عفوک و صفحک مثلِ الَّذی تحبُّ و تَرضی اءَن یُعطیَکَ اللّه من عفوهِ و صفحه [108].

می فرمایند: ای مالک! باید قلب و دلت را با رحمت و محبت نسبت به رعیت عادت بدهی اشعار به معنای لباسی است که به تن چسبیده است؛ یعنی لباسی که غیرقابل انفکاک باشد نباید محبت از دل تو بیرون رود و از عمق جان

فاصله گیرد. تو به خاطر این که به رعیت محبت کنی، حکومت را بپذیر؛ و اگر کسی در این صراط بخواهد حکومت کند و اقامه عدل کند و به عدالت عمل کند، طبعا موفق تر خواهد بود. بعد استدلال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بسیار قابل توجه است؛ حضرت می فرمایند: تو باید برخوردار از عواطف و روح لطیف انسانی باشی.

انسان همانگونه که نسبت به برادرش عاطفه دارد، نباید نسبت به دیگران عاطفه را از دست بدهد. آنها هم برادران و همنوعان تواند و ممکن است خطا کنند؛ چرا که معصوم از خطا نیستند. همان گونه که دوست داری خدا با تو از در محبت و عاطفه درآید، تو نیز با دیگران با محبت و صفا رفتار کن. به همین دلیل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اَستَعِن علی العدل بحُسن النِّیَّةِ فی الرَّعیَّةِ و قلَّةِ الطَّمع و کثرةِ الورع [109].

«برای عمل به عدل از سه چیز می توانی کمک بگیری: یکی حسن نیت؛ دیگری کم کردن طمع و سوم پرهیزگاری و ورع».

نکته جالب این است که این فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به نحوی مضمون فرمایش امام سجاد علیه السلام است که می فرمایند:

فیجبُ اَن تعدل فیهم و تکون لهم کالوالد الرّحیم

«برای عمل به عدل میان امت، مانند پدر باش».

یعنی حاکم برای ملت و امتش به منزله پدر است؛ و همان گونه که رفتار پدر و فرزند معمولا مبتنی بر محبت و خیرخواهی و دوستی فرزند است آن هم پدری با این توصیف که امام علیه السلام می فرماید: کالوالد الرحیم حاکم باید برای مردم پدری باشد که سرشار از عاطفه و رحمت است همان گونه که انسان ها متفاوتند، عشق و علاقه همه پدرها نیز نسبت به فرزندان مساوی نیست، بعضی

از پدران هستند که رحمت و راءفت بیشتری دارند؛ و این نکته اشاره به فرمایش امام علیه‌السلام در نامه به مالک اشتر است که تأکید می فرمایند: وقتی پدر جامعه بودی و دل و قلبت سرشار از راءفت و محبت امت شد، دیگر مثل گرگ درنده به جان و سرمایه امت نخواهی افتاد:

و لا تکوننَّ علیهم سبعا ضاریا تَغتَنِم اَکلهُم [110].

چگونه پدری مهربان برای سعادت فرزند از جانش مایه می گذارد؟ حاکم نیز از جان مایه می گذارد؛ یعنی علاوه بر مال، از جان هم مایه می گذارد. نه این که به تعبیر حضرت در نامه به مالک ملت و متعلقات به آنها را یک لقمه لذیذ بدانی و برای بهره گیری از فرصت، مشغول پر کردن جیب خود و بهره مندی از تنعمات و لذت های قدرت و مقام باشی.

به هرحال، این استعانت از نیت در کم کردن طمع، برای اجرای عدالت است؛ چون طمع یک قید است و انسان را به بردگی می کشاند؛ و چون انسان برده و بنده چیزی شد، بدان دل سپرده، در جهت دستیابی به آن قدم برمی دارد؛ و چون باید آن خواهش را تامین کند، از مسیر عدالت خارج می شود.

پاکدامنی و عفاف

پاکدامنی و پرهیز هم یکی از ابزار و عواملی است که می تواند به تحقق عدالت و اقامه عدل کمک کند. در نامه حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر راه و رسم اجرای عدالت این گونه بیان شده است:

اَنصِفِ اللّه و اَنصِفِ النَّاس مِن نفسک و مِن خاصَّةِ اَهلک و مَن لک فیه هوی من رَعِیَّتِک فانَّک الا تَفعل تظلم [111].

«نسبت به خداوند و مردم از جانب خود؛ و خویشاوندان نزدیکت؛ و رعایایی که به آنها علاقه مندی، انصافه به خرج ده! که اگر چنین نکنی ستم نموده ای».

در «مفردات راغب» انصاف این گونه معنا شده است: الانصاف فی المعاملة العدالة [112] انصاف در معامله، اجرای عدالت است. این که حضرت می فرمایند: انصف النَّاس من النَّاس در اصطلاح ادبای عرب من نفسک جار و مجرور و متعلق به انصف است؛ یعنی میان خود و مردم به عدالت رفتار کن؛ چرا که مساوات بین خود و مردم اولین گام این امتحان است. اگر موفق شدی و با استفاده از قدرت و سلطه ات برای خود بیش از استحقاق برنداشتی، عادل هستی.

در این جا بازمی گردیم به همان سخنان آغازین این بحث که شرط اول در حاکم عادل، تسلط بر نفسانیات، تمایلات و امیال است که باید این خواسته ها و امیال را بر حقوق دیگران ترجیح ندهد و به عبارت بهتر، میل و خواهش و نفسانیات او در مسیر تامین نیاز محتاجان، هدایت شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام نمونه کامل حاکمیت

امام باقر علیه السلام درباره حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

و لقد وُلِّیَ خمس سنین و ما وَضَعَ آجُرَّة علی آجُرَّة و لا لَبِنَة علی لَبِنَة و لا اءَقطَعُ قطیعا و لا اءَورَثُ بَیضاءَ و لا حَمراء [113].

امیرالمؤمنین علیه السلام قریب به پنج سال حکومت کرد. در این پنج سال حضرت یک آجر و خشت روی هم نگذاشت. هیچ ساختمانی برای خودش نساخت. زمینی و محلی برای خودش فراهم نکرد و بعد از این که از دنیا رفت، هیچ میراثی از آن حضرت باقی نماند. این تعبیر امام باقر علیه السلام است؛ اما صبح روز بیست ویکم که فرزندان امیرالمؤمنین علیه السلام، پس از دفن پدر به کوفه بازگشته بودند، امام مجتبی علیه السلام در خطبه ای طولانی که در مسجد خواندند، فرمودند:

لقد فارَقَكُم رَجل بالاءَمسِ لم يَسبِقهُ الاَوَّلون بعلم و لم يُدرِكهُ الاخرون بعمل [114].

«دیشب کسی از میان شما رفت که در میان گذشتگان و آیندگان در علم و عمل نظیر نداشت».

در ادامه سخن فرمودند:

و ما ترک من صفراء و لا بیضاء الا ثلاثماءة درهم [115].

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام آنچه از نقدینگی به میراث باقی گذاشت، فقط سیصد درهم بود».

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام یک شبه و در آغاز خلافت به این مرتبه نرسیده بود، بلکه روح و روان او با عدل و عدالت عجین شده بود. داستان ازدواج حضرت با فاطمه زهرا علیهاالسلام را می دانیم؛ ولی نکته ای را خود امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیان می فرمایند که جالب توجه است:

تزوَّجتُ فاطمة علیهاالسلام و ما کان لی فِراش، و صَدَقَتِی الیوم لو قَسَّمتُ علی بَنی هاشم لَوَسِعَتهُم [116].

«آن روزی که من با فاطمه ازدواج کردم، زیراندازی نداشتم؛ درحالی که اگر انفاق آن روزم را میان همه بنی هاشم تقسیم کرده بودم، به همه می رسید و همه را بی نیاز می کردم».

همچنین درباره آن حضرت نوشته اند:

وقف امواله و کانت غلَّتُه اربعین الف دینار، و باع سیفَه و قال: من یشتری سیفی؟ و لو کان عندی عشاء ما بعتُهُ [117].

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام اموال و سرمایه زندگیش را وقف کرد. آن مقدار صاحب مال و مکنت بود که حاصل آن در هر سال چهل هزار دینار بود. در همین

شرایط، شمشیرش را برای فروش به بازار آورده می فرمودنـد: اگـر کسـی ایـن شمشیر را می خرید، من می فروختم؛ و اگر به مقدار شام امشب، پول می داشتم، شمشیرم را نمی فروختم».

یا در بعضی از نقل های دیگر وارد شده که حضرت شمشیرش را در معـرض فروش قرار داده، فرمودند:

لو کان عندی ثمن اِزار ما بِعتُهُ [118].

«اگر به اندازه یک لباس زیر، پول داشتم، این شمشیر را نمی فروختم».

نوشته اند:

ساءلَهُ اَعرابیّ شیئا فاءَمر له باءَلف، فقال الوکیل: مِن ذهـب اءَو فضَّـة؟ فقـال: کلاهما عندی حجران، فاعطِ الاعرابیَّ اءنفَعَهما له [119].

«عربی بیابان نشین از امیرالمـؤمنین علیه‌السلام چیـزی مطالبـه کـرد؛ حضـرت بـه خادمش دستور داد تا هزار سکه به او بدهند. آن شخص سوال کرد: از طلا بدهم یا از نقره؟ حضرت فرمودند: نزد من هر دو مانند دو سنگ اسـت هـر کـدام کـه برای او مفیدتر است به او بدهید».

اما امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی امین بیت المال می شود، سـهمش از بیـت المـال بسیار ناچیز است. حتی سیره حضـرت در بـذل و بخشـش و سـخاوتمندی بـه طوری است که درباره آن، آیه نازل می شود؛ اما وقتی سـخن از بیـت المـال و نگهبانی سرمایه های عموم مسلمین است، سهم او از بیـت المـال بسـیار نـاچیز است. لباسی که در موقع خلافت به برمی کند از لباس غلامش قنبـر، کـم ارزش تر است، بنابراین به مالک اشتر می فرمایند:

اَنصِفِ اللّه و اَنصِفِ النَّاس مِن نفسک و مِن خاصَّةِ اءَهلِکَ و مَن لک فیه هوی مِن رَعِیَّتِک [120].

«نسبت به خداوند و مردم از جانب خود؛ و خویشاوندان نزدیکت؛ و رعایایی که به آنها علاقه مندی، انصاف به خرج ده».

نمونه رفتار حاکم اسلامی

نکته ای در من خاصَّة اَهلک هست که همه شنیده اند و آن برخورد مولا امیرالمؤمنین علیه السلام با برادرش عقیل است. وقتی سخن از بیت المال است با برادرش عقیل آن چنان رفتار می کند که که معروف است و خود حضرت این مطلب را در نهج البلاغه چنین می فرمایند:

واللّه لقد راءَیتُ عقیلا و قد اءَملَقَ حتَّی استَمَاحَنِی من بُرِّکُم صَاعا و راءَیت صِبیَانَهُ شُعثَ الشُّعور غُبرَ الاَلوان من فَقرِهم کانَّما سُوِّدَت وجوهُهُم بالعِظلِمِ و عاوَدَنِی مؤ کّدا و کرَّرَ عَلَیَّ القول مرَدِّدا فاءَصغَیتُ الیه سمعی فظنَّ اءَنِّی اءَبیعُهُ دِینِی و اءَتَّبِعُ قِیَادَهُ مفارقا طریقَتی فاءَحمَیتُ له حدیدَة ثمَّ اءَدنَیتُهَا من جسمِهِ لیعتَبِرَ بها فضجَّ ضجیج ذی دَنَف مِن اءَلَمِهَا و کاد اءَن یَحتَرِقَ مِن مِیسَمِهَا فقُلتُ لک ثَکِلَتکَ الثَّوَاکِل یا عقیل اءتَئِنُّ من حدیدَة اءَحمَاهَا انسانُها لِلَعِبِهِ و تَجُرُّنی الی نَار سَجَرَهَا جبَّارُها لغَضَبِهِ اءَتَئِنُّ من الاءَذَی و لا اءَئِنُّ من لَظَی [121].

«من عقیل را دیدم که در نهایت فقر بود (املاق) شدت فقر را می گویند آنقدر به او فشار آمد تا از من طلب کرد که از گندم شما یک صاع به او اضافه تر بدهم؛ یک کیل بیشتر از معمول به او بدهم. من بچه های عقیل را دیدم که از شدت فقر و گرسنگی چهره و مویشان پریشان و صورت آنها گویی با ماده ای سیاه رنگ، سیاه شده است - عظلم هم وزن زبرج، ماده ای است که برای رنگ کردن اشیا به رنگ سیاه از آن استفاده می شود - یعنی تا این حد متغیر و دگرگون شده بودند. عقیل چند مرتبه سراغ من آمد و رفت و بر خواسته خود تأکید کرد. من هم سخنان او را گوش می دادم و وضع او را می دیدم. تا آن جا

که عقیل خیال کرد که موفق شده است و من دینم را به خاطر او خواهم فروخت. خیال کرد که من راه خود را رها خواهم کرد و به راهی که او میل دارد، قدم خواهم گذاشت! یعنی به هر حال از ان امانت شما بیشتر به او خواهم داد. اما من آهنی را در میان آتش گداختم و به دست عقیل نزدیک کردم. عقیل مانند انسان مریضی که از درد ناله می زند، فریاد کشید و نزدیک بود که از شدت حرارتی که به او نزدیک شده، بسوزد. به او گفتم: عقیل گریه کنندگان، بر تو بگریند - کنایه از این که خدا تو را بکشد - تو که از حرارت آتشی که انسان به عنوان بازیچه، افروخته است، این گونه فریاد می زنی، آیا انتظار داری من از حرارت آتش جهنمی که خداوند، شعله آن را با غضبش افروخته، وحشت نداشته باشم و فریاد نزنم؛ تو از آزار آتش ساخته دست انسان وحشت می کنی و فریاد می زنی، آیا من نباید از آتش جهنم - لظی از اسامی آتش جهنم است - وحشت داشته باشم و بترسم؟».

این برخورد عملی که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام با برادرش دارد، ناظر به همین تعبیری است که به مالک می فرمایند: وقتی می خواهی اجرای عدالت کنی، از خود و نزدیکانت و از کسانی که به آنها علاقه داری آغاز کن.

انسان، در اجتماعی که زندگی می کنی، علاوه بر اقوام و ارحام، دوستان، آشنایان و افرادی دارد که به آنها علاقه مند است؛ حضرت می فرمایند: اول از خود، بعد از نزدیکان و ارحام و بعد از دوستان و رفقایت شروع کن و بین آنها و مردم انصاف را فراموش مکن! در مقدمه همین خطبه ای که حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام درباره عقیل بیان فرمودند، تعبیرات قابل توجه دیگری هم دارند که می فرمایند:

واللّه لاءَن اَبیتَ عَلَی حَسَکِ السَّعدَانِ مُسَهَّدا اَو اُجَرَّ فی الاَغلالِ مُصَفَّدا اَحبُّ الیَّ مِن اَن اَلقَی اللّهَ و رسولَهُ یومَ القِیَامَةِ ظَالِما لِبَعض العباد و غَاصِبا لشَی ء مِنَ الحُطَامِ [122].

«اگر شبی بی خوابی کشیده باشم و در آن حالت کسالت و ضعف جسمانی، مرا در میان خارستانی بکشانند و دست و پای مرا در غل و زنجیر کشند، به خدا سوگند برای من بهتر از این است که از مرز عدالت تجاوز کنم و ظالم باشم».

این دو حالت را باید تصویر کرد که انسانی، شب را نخوابیده باشد و او را با بدن لخت؛ و با غل و زنجیر در میان خارستان به زمین بکشند. حضرت می فرمایند: این دو حالت برای من محبوب تر است آن هم با قسم واللّه که از مرز عدالت تجاوز کنم و به بعضی از بندگان خدا ظلم کنم. نه نسبت به همه بیت المال مسلمین که ظلم به عامه مسلمین است، بلکه به بعضی از بندگان خدا. این واقعا درسی آموزنده است برای همه کسانی که به شکلی در سرنوشت مردم دخالت دارند؛ اعم از کسانی که در تصویب و تدوین مقررات و قوانین دخالت دارند یا کسانی که در مقام اجرا و قضا عمل می کنند. این راه و رسمی است که مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به همه می آموزند.

یکی از کسانی که در حقیقت جزء اصحاب حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بود و نتوانست عدالت حضرت را تحمل کند، از کوفه به شام آمد نزد معاویه رفت و گفت:

جِئتُکَ مِن عندِ اَبخلِ النَّاس، فقال: ویحَک! کیف تَقولُ انَّه اَبخلُ النَّاس، لو مَلَکَ بیتا من تِبر و بَیتا مِن تِبن لا نفد تِبرَهُ قبلَ تبنِهِ [123].

از پیش بخیل ترین مردم - مولا امیرالمؤمنین علیه السلام را متهم به بخل کرد - نزد تو آمده ام. معاویه که دشمن امیرالمؤمنین علیه السلام است و سال ها تلاش کرد که فضایل و مناقب آن حضرت نقل نشود و حتی در تاریخ نوشته اند: دستور داد تا نام کسانی را که ناقل فضایل حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و یا حتی نشانی از دوستی آن حضرت را به همراه داشتند را از فهرست بیت المال حذف کردند، تا جایی که تا زمان خلافت عمر بن عبدالعزیز، مساله سب و لعن امیرالمؤمنین علیه السلام در بلاد اسلامی امری رایج بود و از طرف دستگاه حکومتی به عنوان وظیفه شرعی تبلیغ می شد، چنین شخصی - معاویه - با این روحیه و در این شرایط نتوانست این اتهام را از آن مرد کوفی بپذیرد و به او گفت: چگونه به خود جرات می دهی که به علی تهمت بخل بزنی؟! او کسی است که اگر یک خانه مملو از طلا داشته باشد - به طلای غیر مسکوک «تبر» می گویند - و خانه ای دیگر مملو از علف و کاه، یقینا ابتدا به بذل و بخشش آن خانه ای همت می گمارد که سرشار از طلا است، نه خانه ای که که پر از کاه است! چگونه به علی تهمت بخل می زنی؟!

شروط اجرای عدالت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به مالک می فرمایند:

ولیَکُن اَبعَدَ رَعِیَّتِک مِنکَ واءَشنَاءَهُم عندک اَطلَبُهُم لِمَعایبِ النَّاس فاءِنَّ فی النَّاس عُیوبا الوَالِی اءَحَقّ مَن سَتَرَهَا فلا تَکشِفَنَّ عمَّا غابَ عنکَ منها... فاستُر العَورَةَ ما استَطَعتَ یَستُرِ اللّهُ منک ما تُحبُّ سَترَهُ مِن رَعِیَّتِک [124].

«باید از افرادی که در مقام مذمت، بدگویی و نقل زشتی های دیگرانند، بپرهیزی. دورترین و مبغوض ترین مردم نزد تو باید کسانی باشند که بیشتر دنبال کار مردم را دارند و به دنبال عیب جویی از دیگران اند».

1 - پرهیز از افراد عیب جو

معمولا نزد حکام و اطراف صاحبان قدرت، افرادی حضور دارند که برای اجرای امور و تنظیم مسائل حکومتی از وجود آنها استفاده می شود. اینها می توانند افرادی تربیت شده و متخلق به اخلاق اسلامی و انسانی باشند و نیز ممکن است افرادی باشند که صلاحیت های لازم و کافی را دارند. یکی از چیزهایی که صلاحیت افراد برای نزدیکی به تشکیلات حکومتی، و به اصطلاح امروز، کارمند عالی رتبه حکومتی بودن را سلب می کند این است که کسی به دنبال عیب جویی از مردم باشد. استدلال حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای این مطلب چنین است که می فرمایند:

اولا؛ به طور طبیعی هیچ کس نیست که عیب پوشیده و پنهانی نداشته باشد. والی سزاوارتر از هر کس دیگر است که عیب افراد ملتش را پنهان بدارد. هرگز عیوب پنهانی دیگران را برملا نکنید. نه تنها نباید عیوب پنهان دیگران را برملا کنی، بلکه موظفی تا عیوب آشکار آنها را نیز تطهیر کنی و جامعه را از عیب پاکیزه داری.

اگر تو چنین کردی و عیوب دیگران را پوشیده داشتی، به همان مقدار خداوند عیوب تو را پوشیده خواهد داشت. این دقیقا عین روایتی است که از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

مَن عَلِم مِن اءَخیه سیِّئة فستَرها ستَر اللّه علیه یوم القیامة [125].

«اگر کسی عیبی را از برادر مؤمنش بداند و آن را پوشیده بدارد، خداوند در قیامت که روز کشف اسرار است عیوب او را پوشیده خواهد داشت».

و نقطه مقابل آن، کسی است که سعی دارد عیوب مردم و نواقص پنهانی دیگران را در جامعه علنی کند. از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است که فرمودند:

مَن رَوَی عَلَی مؤمن روایَة یُریدُ بها شِینَهُ و هَدمَ مُرُوءَتِهِ لِیَسقُطَ مِن اَعیُن النَّاس اَخرَجَه اللّه من ولایته الی ولایةِ الشَّیطان فلا یقبَلُهُ الشَّیطان [126].

«کسی که تلاش می کند عیب و نقصی را از برادر مؤمنش در جامعه و بین مردم نقل کند و رواج دهد تا او را از چشم مردم بیندازد، از ولایت خدا خارج شده و در ولایت شیطان قرار گرفته است».

این کار، کار رحمانی نیست کار شیطانی است. یکی از خصوصیات ذات اقدس پروردگار ستارالعیوب بودن او است. خداوند عیوب بندگانش را پوشیده می دارد و آن کسی که در پی افشای عیوب دیگران است، شیطان است.

یکی از وظایف حاکم این است که نه تنها خود عیوب مردم را بپوشاند، بلکه اجازه ندهد عیوب دیگران منتشر شود. حتی افرادی را که با کشف اسرار دیگران و عیب جویی از مردم، سعی می کنند خود را به حاکم نزدیک کنند و گمان می کنند با شکستن و کوچک کردن و تخریب دیگران، می توانند پلکانی برای ترقی خود بسازند باید از خود دور کنند. این یک نکته بسیار آموزنده و قابل توجه، برای همه صاحبان قدرت در هر مرتبه و منزلتی است. از حاکم علی الاطلاق امت اسلامی تا آن کسی که در یک اداره محدود و کوچک مشغول کار است همه باید بدانند که طبق فرمایش امام صادق علیه السلام:

مَن نَمَّ الیک سَیَنُمُّ عَلیک [127].

«بدان، کسی که نزد تو از دیگران نمامی می کند، به زودی علیه تو نمامی خواهد کرد».

در تعبیر حضرت آمده است به زودی علیه تو نمامی خواهد کرد. یعنی این انسان، انسانی نیست که پایبند آداب انسانی باشد، و براساس خصلت منفی ذاتی خود، دیری نمی پاید که شر او به تو نیز می رسد. بنابراین، اولین زیان نزدیکی کسی که فاقد آداب اولیه انسانی است، به تشکیلات حاکمه، متوجه شخص حاکم است.

بر این اساس حاکم باید نسبت به نزدیکی این گونه افراد به خود، حساس باشد. این نکته اول است که زمینه اجرای عدالت را فراهم می کند.

2 - حسن معاشرت

مطلب دیگری که در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان شرط دوم آمده، این است که می فرمایند:

اَطلِق عن النَّاس عُقدَةَ کُلّ حِقد وَ اقطَع عنکَ سَبَبَ کُلّ وِتر [128].

ریشه حسادت به خود را در میان مردم با حسن معاشرت و رفتار صحیح، از میان ببر؛ چون طبیعی است کسی که به قدرت می رسد، حسادت و حقد بسیاری از مردم نسبت به او برانگیخته می شود که او تقصیری ندارد؛ لطف خداوند متعال، یا رغبت مردم و یا زور بازو و تدبیر و فکر خود او باعث شده که به این منصب و مقام رسیده است و به طور طبیعی حقد و حسادت هایی را در دیگران به وجود می آورد.

وقتی انسان مورد حسد دیگران قرار گرفت، حسودان دست به اقداماتی می زنند تا اسباب دشمنی فراهم آورند. بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند: همه اسباب دشمنی را قطع کن!

در این که سبب و ریشه دشمنی را چگونه می توان خشکانید؟ حضرت می فرمایند: با حسن معاشرت و اخلاق و سلوک پسندیده باید حسادت ها و کینه

توزی های آنها را تبدیل به محبت و صفا کنی؛ وگرنه کینه توزی و دشمنی آنها باعث خواهد شد که تو عکس العمل نشان دهی و این موجب خروج از مرز عدالت خواهد شد.

3 - تغافل از عیوب دیگران

شرط سوم در فرمایش امام علیه السلام که به عنوان یکی از راه های اجرای عدالت آمده است این است که می فرمایند:

و تَغَابَ عن کُلّ ما لا یَضِحُ لَکَ [129].

از عیوب افراد که برای تو واضح نیست، چشم بپوش و خود را به بی خبری و ناآگاهی نسبت به عیوب دیگران عادت ده و این گونه اظهار کن که از عیوب آنها بی خبری؛ زیرا در بسیاری از موارد، تغافل از عیوب دیگران، در اصلاح حال آنها اثر مستقیم دارد؛ چرا که اگر شخص خلافکار بداند که رازش از پرده برون افتاده است، متهتک می شود. نفس این که انسان ها در کارهای خلافشان، میل به پنهان کاری دارند، یک امتیاز است؛ به این جهت که این سیئه اخلاقی و کار زشتی که آنها در نهان مرتکب می شوند، فراگیر نمی شود و به جامعه سرایت نمی کند. پس یکی از خصوصیات لازم در حاکم تغافل است. در سخنی از امام صادق علیه السلام که «تحف العقول» نقل می کند آمده است:

صلاحُ حالُ التِعایُشِ و التَعاشُرِ مِل ءُ مکیال ثُلثاه فِطنة و ثُلثه تغافل [130].

«مصلحت معیشت مردم با یکدیگر، مانند پیمانه ای است که دو سوم این پیمانه باید از زیرکی، ذکاوت و دوراندیشی پر شده باشد و یک سوم آن از تغافل».

اساسا این خصیصه تغافل و بی توجهی به خطاهای دیگران از اخلاق انسان های کریم و بزرگوار و از کرامات اخلاقی است. در سخن دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که می فرمایند:

اَشرف اخلاق الکریمِ تغافُلُهُ عمَّا یَعلَمُ [131].

«شریف ترین خلق انسان های کریم این است که نسبت به عیوب دیگران خود را به نادانی می زنند».

اظهار اطلاع از عیوب دیگران، شرایط زندگی انسان را متفاوت می کند. در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

تَغافَل یُحمَد امرُکَ [132].

اگر از عیوب دیگران تغافل کرده، خود را بی اطلاع نشان دهی، وضع زندگانی و امور معیشتت سر و سامان می گیرد. حضرت در سخنی دیگر می فرمایند:

من لم یتغافل و لا یَغُضَّ عن کثیر من الامور تَنَغَّصَت عیشَتُهُ [133].

اگر کسی اهل تغافل نباشد و درباره عیوب دیگران اظهار اطلاع کند و از کارهای آنها چشم پوشی نکند، موجب نقص عیش و از بین رفتن رفاه زندگانی خود می شود و فرد خلافکار که ریشه خلافش پستی اخلاقی است ب از افراد فرومایه جامعه می شود؛ زیرا وقتی بداند که بزرگان یا افراد شریف، از حال و روز او باخبرند، نسبت به آنها کینه و عقده پیدا می کند و در مقام انتقام کشی یا هتک حرمت آنها برمی آید. امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده اند:

و عظِّموا اَقدارَکُم بالتَّغافُلِ عن الدَّنیِّ من الامور [134].

با تغافل، اعتبار خود را حفظ کنید. انسان هایی که با بزرگواری، کرامت و چشم پوشی از خطاهای دیگران زندگی می کنند، به طور طبیعی انسان هایی اند

که حرمتشان در اجتماع بیشتر حفظ می شود. نفس پی جویی و پی گیری عیوب مردم علاوه بر آثار سوءاجتماعی که دارد یکی از رذایل اخلاقی است. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

تَتَبُّعُ العیوبِ مِن اَقبَحِ العیوبِ و شرِّ السَّیِّئاتِ [135].

«عیب جویی از کارهای مردم، عیبی بزرگ و بزرگترین گناه است».

بنابراین، چشم پوشی از عیوب دیگران، یکی از ابزارهای لازم برای اجرای عدالت در اجتماع است. نفس تغافل، امری پسندیده نیست، بلکه با توجه به متعلقش؛ یعنی عیوب دیگران، پسندیده می شود؛ مثلا اگر انسانی از درماندگی، احتیاج، نیاز و استیصال مؤمنی تغافل کند، پسندیده نیست.

در سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده که فرمودند:

السخاء فطنة، واللوم تغافل [136].

اگر انسان سماحت به خرج دهد و اهل جود باشد، این زیرکی و حسنه است؛ و اگر آن جایی که باید جود و بخشش کند، تغافل کند، در مقابل نیاز دیگران، خود را بی خبر و بی اطلاع نشان می دهد؛ این علامت پستی است.

4 - پرهیز از مشورت با افراد بخیل و ترسو و حریص

نکته دیگری که امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه خود به مالک اشتر بدان اشاره فرموده اند این است که:

و لا تُدخِلَنَّ فی مشورتک بخیلا یَعدِلُ بک عن الفضلِ و یَعِدُکَ الفقر و لا جَبَانا یُضعِفُکَ عن الاُمورِ و لا حریصا یُزَیِّنَ لک الشَّرَهَ بالجَورِ فانَّ البُخلَ والجُبنَ والحِرصَ غرائزُ شتَّی یجمَعُهَا سوءُ الظَّنِّ باللّه [137].

«بخیل را در مشورت خود راه مده؛ که تو را از نیکوکاری بازمی دارد و از فقر می ترساند و ترسو را نیز، که تو را در کارها سست می کند و همچنین

حریص را؛ که حرص به ستم را برایت می آراید. زیـرا بخـل، تـرس و حـرص غرائزی هستند که بدگمانی به خداوند آنها را فراهم می آورد».

امام علیه‌السلام با این بیان توجه می دهند که حاکم نباید در اداره امور اجتمـاع بـا سه طایفه مشورت کند و یا از این ها در امور حکومت استفاده کند.

اولین گروهی که نباید مورد مشورت واقع شوند افراد بخیل هسـتند. تکلیـف چنین کسانی روشن است؛ بخیل کسی است که در حقیقـت نسـبت بـه سـعادت، خوشی و رفـاه دیگـران بخـل مـی ورزد و حسـادت مـی کنـد. رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می فرمایند:

ان اللّه یبغض البخیل فی حیاته [138].

«خداوند انسان بخیل را در زندگی مورد غضب قرار می دهد».

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم وارد شده است که:

والبخل شجرة من اَشجارِ النَّار [139].

«بخل، درختی است از درختانی که در آتش می رویند».

یعنی آنقدر مبغوض ذات اقدس پروردگار است که ریشه آن در آتـش اسـت. حاکم موظف است که در امور حکومت افراد بخیل را نه به کار بگمـارد و نـه از مشورت آنها بهره گیرد. دلیلش هم در ادامه فرمایش امام این گونه ذکر شده که: به خاطر خصیصه زشت اخلاقی که در وجود او است، مانع می شود که تو جـود و احسان، پیشه کنی و به امور دیگران رسیدگی کنـی، او تـو را از تـرس فقـر و خوف نقصان بیت المال، از خرج کردن منع می کند. بر این اساس حـاکم هرگـز نباید این گونه افراد را در اداره امور کشور مورد مشورت قرار دهد.

نتیجه این که اگر چنین کسانی با این خصوصیت اخلاقی بخل دستی در امور داشته باشند یا مورد مشورت قرار گیرند، مانع اجرای عدالت می شوند؛ چرا کـه

حاکم موظف است به وضع مردم رسیدگی کند و حقوق آنها را بپردازد؛ اما انسان بخیل، به واسطه بخلی که دارد، از این احقاق حقّ جلوگیری می کند.

دومین دسته ای که امام علیه السلام، حاکم را از مشورت با آنها منع می کند ترسو است. حضرت می فرمایند: ترسو باعث می شود، در انجام وظایفت ناتوان شوی و همواره ناتوانی را در تو تقویت و عدم قدرت را به تو القاء کند.

علمای اخلاق، جبن و تهور را دو طرف افراط و تفریط اخلاقی تلقی نموده اند و شجاعت را حد بین این دو دانسته اند. جبن و تهور هر دو مذموم است؛ چرا که فرد متهور و بی باک، از نظر روحی در شرایطی قرار دارد که حدود و قوانین را مراعات نمی کند و با شکستن سنت های قانونی، زمینه هلاکت و از بین رفتن جایگاه و مقام و منزلت خود را فراهم می کند و احتمالا با متهور و متهتک، در بسیاری از مصادیق، مشترک می باشند. در سخنی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

قَطَعَ ظَهرِی اِثنَان: عالِم مَتَهَتِّک و جاهل مَتَنَسِّک [140].

«دو طایفه، کمر مرا شکستند: یکی انسان های عالمی که پرده درند قوانین و مقررات را رعایت نمی کنند و دیگری انسان های جاهلی که از حقایق احکام بی اطلاعند».

حریم ها و حدود و ثغور همواره باید مصون بمانند. شاید منظور از هلاکتی که در سوره بقره آمده است، همان تهور باشد؛ چرا که می فرماید:

و لا تلقوا بایدیکم الی التَّهلُکَة [141].

«خود را با دست خود به هلاکت نیفکنید».

آنچه که مورد نهی قرار گرفته همان راهی است که پایان آن، هلاکت و بدبختی است؛ اما انسان متهور عمدا قدم در آن راه می گذارد. شجاعت، با تهور

متفاوت است؛ انسان شجاع و وصف شجاعت مورد مدح و ستایش است؛ مثلا حضرت می فرمایند:

المؤمن کالجبل لا تُحَرِّکُهُ العواصف [142].

«مؤمن همانند کوهی است که بادها آن را از جای حرکت نمی دهند».

مؤمن، در مقابل هر حادثه ای با شجاعت می ایستد و برای انجام وظایف از هیچ اتفاقی هراس ندارد که به یقین با انسان متهور و بی باکی که حتی به قیمت قانون شکنی و از بین رفتن حریم ها به کاری می پردازد تفاوت دارد.

به هر حال، در مقابل انسان متهور، انسان ترسو است که مورد بحث ما است. انسان ترسو به دلیل این روحیه خود، مصائب و مشکلات بسیاری را باید بپذیرد و ذلت نفس، خفت و خواری و تلخی زندگی را باید تحمل کند. در حقیقت او به دلیل عافیت طلبی از هر اقدامی برای دستیابی به اهداف بلند بازمی ماند.

معمولا انسان عافیت طلب و ترسو می خواهد شرایطی آرام و دور از جنجال و دغدغه داشته باشد؛ بنابراین، از ترس این که مبادا آرامش زندگی او از بین برود و کمتر به کار ارزشمندی دست می زند. از رسول اکرم ﷺ روایت شده است:

لا یَنبَغِی للمؤمن اَن یکون بخیلا و لا جَبَانا [143].

«سزاوار نیست مؤمن بخیل و ترسو باشد».

انسان مؤمن، اهل سماحت، بخشش و شجاعت است. در سخنی دیگر از آن حضرت روایت شده است:

اللّهم اءنّی اءَعوذُ بک من البخل و اعوذُبک من الجُبن [144].

«خدایا! از بخل و از جبن و ترس به تو پناه می آورم».

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیه به مالک اشتر، به این رذایل اخلاقی و خصایص روحی افراد ترسو توجه می دهند و می فرمایند که ترس باعث می شود، حاکم هنگام وارد شدن به امور، در خود احساس ناتوانی کند و بالطبع از اجرای عدالت و انجام آن بازماند.

و سومین دسته از کسانی که نباید با آنها مشورت کرد، حریصانند؛ انسان هایی که اهل حرصند، از نظر روحی و اخلاقی، هیچ چیز آنها را قانع نمی کند. نسبت به همه امور زندگی حرص و ولع دارند. حد تعارف و اعتدال در زندگی و در خصایص اخلاقی آنها نیست و شهوات نفسانی، آنها را به حرص و ولع کشیده است، حضرت می فرمایند که این گونه افراد را نیز مورد مشورت قرار مده و به کار مگیر؛ چرا که حریص، به علت حرص و ولع، هرگز توانایی حل مشکل را ندارد.

در روایتی امام باقر علیه‌السلام تشبیهی درباره حریص دارند و می فرمایند:

مَثَلُ الحَریصِ علی الدُّنیا کَمَثَلِ دُودَةِ القَزِّ کُلّمَا اَزدَادَت علی نفسها لَفّا کان اَبعَدَ لَهَا مِنَ الخُروجِ حتَّی تَمُوتَ غَمّا [145].

«انسان های حریص، مثل کرم ابریشم اند که هرچه بیشتر فعالیت می کنند، بیشتر به دور خود پیله می پیچند و این پیله ها باعث می شود که نتوانند از داخل آن پیله خارج شوند، تا این که مرگ آنها فرارسد».

یعنی هرچه فعالیت فعالیت کرده تا از این تنگنا و مضیقه، رهایی یابد، موفق نشده است، بنابراین از غصه می میرد. به همین دلیل فعالیت، روش و منش فکری انسان حریص، دست و پای او را می بندد و راه حل هایی هم که ارائه می دهد، به نتیجه نمی رسد. از این رو حاکم موظف است که از به کار گماردن این گونه افراد در مسوولیت ها پرهیز و از مشاوره با آنها خودداری کند.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در انتهای این قسمت از سخنان گهربارشان می فرمایند:

فانَّ البُخل و الجُبن و الحِرص غَرائِز شتَّی یَجمَعُهَا سوءُ الظَّنِّ باللّه [146].

ریشه سه خصیصه اخلاقی بخل و ترس و حرص در نگرش انسان به خالق آفرینش است. انسانی که دارای این خصایص است در حقیقت کسی است که نسبت به خدا سوءظن دارد. درست فکر نمی کند و ابزار موفقیت را همیشه دور از دسترس می بیند. بخیل چرا بخل می ورزد؟ برای این که تصور می کند مالش تمام می شود. نمی گوید همان طور که خداوند تا به حال این مال و اموال را به من عطا کرده است، همچنان این توفیق را نصیب من می کند و مرا بی نیاز می گرداند. چنین انسانی، همیشه ابزار موفقیت را دور از دسترس خود می بیند. انسان های ترسو و حریص نیز همین گونه اند. تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام از نظر روانشناسی، بسیار دقیق است که می فرمایند: جامع مشترک این سه خصلت، سوءظن به خدا است. در فرمایش دیگری از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است:

واللّه ما اَعطی مؤمن خیرَ الدُّنیا و الاخِرَةِ الا بِحسنِ الظنِّ باللّه و رَجَائِهِ لَهُ [147].

«خداوند هرگز وسیله موفقیت دنیا و توفیق در امور اخروی را برای انسان فراهم نمی کند، مگر این که آن انسان نسبت به خدا خوش گمان و امیدوار به توفیقات الهی باشد».

خصایص سه گانه ای که ذکر شد بخل و ترس و حریص یا قدرت تصمیم گیری را از انسان سلب می کند که بالبع در مقام عمل و اداره جامعه دچار می شود؛ و اگر افرادی که دارای این خصایص اند مورد مشاوره حاکم قرار گیرند، او را نیز از تصمیم گیری بازمی دارند یا دچار تردید، حرص و یا عجله می کنند که همه این امور با عدالت منافات دارد.

5 - انتخاب وزیری شایسته

شرط دیگری که از فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای اجرای عدالت استفاده می کنیم این عبارت است که حضرت می فرمایند:

انَّ شرَّ وُزَرَائِکَ مَن کانَ لِلاَشرَارِ قَبلَکَ وَزیرا و مَن شَرِکَهُم فی الاثَامِ فلا یکونَنَّ لَکَ بِطَانَة فانَّهم اَعوَانُ الائِمَّةِ و اِخوَانُ الظَّلَمَةِ [148].

«بدترین وزیران تو کسی است که پیش از وزیر بدکاران بوده و در گناهان آنان شریک بوده است. این چنین کسانی نباید محرم تو باشند که آنان یاوران گناهکارانند و کمک کار ظالمان».

در این سخن امام علیه‌السلام نکات دقیقی نهفته است؛ مطلب اول که خود فصل طولانی و مفصلی را می طلبد، توجه امام علیه‌السلام به این نکته بسیار مهم است، که باید در انتخاب وزیر و یاور، به سوابق او توجه کرد؛ تا مبادا از کسانی باشد که در حکومت های ظالم، مورد توجه قرار می گرفته و صاحب منصب ظالمان بوده است؛ زیرا اولا انتخاب آنها به عنوان همکار تأثیری منفی و مستقیم روی افکار عمومی دارد که هرگز باور نخواهند کرد که او تصمیم دارد برخلاف حاکمان گذشته، به عدل و عدالت عمل کند و خواهند گفت: این چه عدل و عدالتی است که ابزارش همان ابزار ظالمان است. نادیده گرفتن این نکته، ضربه بزرگی است بر اجرای تصمیمات حاکمی که می خواهد با عدالت عمل کند؛ چرا که با انتخاب این افراد پیش زمینه اجتماعی مهم اجرای عدالت را از بین می برد.

ثانیا، کسانی که در حکومت ظلم مشغول به کار بوده اند، به آن منش و روش عادت کرده و خو گرفته اند و به تعبیری آلوده به ظلم و ستم هستند و باعث می شوند که این آلودگی به حاکم و تشکیلات حکومت جدید هم سرایت کند و همه

دچار بیماری انحراف از عدل شوند و به ظلم و ستم روی آورند. به عبارت دیگر مسیر مستحکم عدالت را به فساد و تباهی می کشند.

6 - پرهیز از افراد چاپلوس و مداح

از آن جا که الزاما حاکم باید وزیر و یاور داشته باشد، حضرت در ادامه می فرمایند:

وَ الصَق بِاَهلِ الوَرَعِ والصِّدقِ ثمَّ رُضهُم عَلَی اَلا یُطرُوکَ و لا یَبجَحوکَ بِبَاطِل لم تَفعَلهُ [149].

«به اهل پاکدامنی و راستی روی بیاور و به آنها بیاموز که در مقام مدح و ستایش تو بر نیایند، و نخواهند تو را به کارهایی که انجام نداده ای، خوشحال کنند».

چون ثناگویی و مدح اطرافیان، خود به خود انسان را خوشحال می کند و این از صفاتی است که مورد نهی قرآن قرار گرفته است؛ آیه شریفه سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

لا تحسَبَنَّ الَّذینَ یفرحونَ بِمَا اءَتَوا و یُحِبُّونِ اِن یُحمَدُوا بِمَا لَم یَفعَلُوا فلا تَحسَبَنَّهُم بِمَفَازَة مِن العذابِ و لَهُم عَذاب اَلیم [150].

«گمان مبر آنها که از اعمال زشت خود خوشحال می شوند، و دوست دارند در برابر کار نیکی که انجام نداده اند مورد ستایش قرار گیرند، از عذاب الهی برکنارند. بلکه برای آنها، عذاب دردناکی است».

خداوند در این آیه به کسانی که دوست دارند نزد مردم، به کارهایی که نکرده اند، مدح و ستایش شوند وعده عذاب می دهد. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در ادامه می فرمایند:

فانَّ کَثرَةَ الاءِطرَاءِ تُحدِثُ الزَّهوَ وَ تُدنِی مِنَ العِزَّة [151].

«وقتی این مدح و ثناگویی در اطراف تو زیاد شد، باعث می شود که تو گرفتار عجب و کبر شوی؛ یعنی هم دچار خودپسندی شوی و هم دچار خودبزرگ بینی».

اگر انسان مخصوصا حاکم به این رذایل اخلاقی مبتلا شود، آغاز سقوط عملی او در اجرای عدالت فراهم شده است؛ زیرا عدالت، اخلاق عملی است. وقتی در اخلاق نظری در اندیشه و فکر دچار خودبزرگ بینی و خودپسندی شد، طبعا در همه اعمال و رفتارش بروز می کند.

از حضرت رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

انَّما هَلَکَ النَّاس باتِّبَاع الهوی و حبِّ الثَّناءِ [152].

«مردم به دو چیز هلاک می شوند: یکی، پیروی از هوای نفس و دیگری دوست داشتن مدح دیگران درباره خود».

در روایت دیگری نقل شده است که فرمودند:

ویل للصائم ویل للقائِمِ ویل لصاحِبِ الصوفِ الا، فقیل: الا مَن؟ فقال: الا مَن تَنَزَّهَت نفسهُ عنِ الدُّنیا و اَبغَض المِدحَةَ واستَحَبَّ المَذِمَّةَ [153].

وای بر آنان که روزه می گیرند! وای بر آنان که زیاد نماز می خوانند! وای بر آنان که لباس خشن می پوشند! مگر کسانی که! حضرت سکوت کردند اصحاب سوال کردند: مگر چه کسانی؟ حضرت ادامه دادند: مگر کسانی که اعمالشان در سایه پاک داشتن نفس از تعلق به دنیا شکل گرفته باشد. یعنی خود را از دنیا و متعلقات آن، منزه کرده باشند. نشانه تنزه از دنیا این است که از مدح و ثناگویی خوششان نیاید و در مقابل از انتقاد و نقد استقبال می کنند.

سخن مشهوری از امام صادق علیه السلام است که فرمودند:

احبُّ اِخوَانِی الیَّ مَن اَهدَی الیَّ عُیُوبِی [154].

«محبوب ترین برادران من کسی است که عیوبم را به من هدیه کند».

انسان که همه اطرافیانش را عادت داده که از او تعریف کنـد و فقـط خـوبی های او را بگویند، هرگز کسی به خود جراءت نمی دهد که در مقام انتقاد برآید. در نتیجه هرگز حاضر نخواهد بود عیب خود را از دیگران بشنود و پذیرا باشـد. از امام باقر علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

یا صالحُ اتَّبِع مَن یُبکِیَکَ و هو لک ناصِح و لا تَتَّبِع مَن یُضحِکُکَ و هـو لـک غَاشّ [155].

«اگر مؤمن واقعی هستی، دنبال کسی برو که حرف هـای او تـو را بـه گریـه درمی آورد؛ یعنی واقعا تو را به گونه ای نصیحت می کنـد و عیـوب تـو را مـی گوید که وقتی به این عیوب آگاهی می یابی، اشکت جاری مـی شـود. مبـادا از کسی پیروی کنی و دنبال افرادی بروی که همیشه با مدح و ثناگویی تو موجـب خنده و سرورت را فراهم می کنند؛ چرا که به تو دروغ می گویند».

7 - همنشینی با نیکان

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

لیکن آثَرُ النَّاس عندَک مَن اهدی الیک عیبَک، و اعانَک علی نفسِک [156].

«افرادی را انتخاب کن که عیوب تو را به تو مـی گوینـد و در تربیـت نفـس یاریت می کنند».

انسان نباید خیال کند که خودش همه چیز را می داند؛ چـرا کـه گفتـه هـای دیگران، در تربیت نفس وی موثر است. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

اءِعجَابِ المَرءِ بنفسهِ دلیل علی ضَعفِ عقلهِ [157].

«عجب انسان به خود، به دلیل ضعف عقل او است».

این روایت صرف نظر از معانی ژرف خود، از نظر ساختار ادیبانه خود خیلی جالب است که می فرمایند:

مَن اءُعجِبَ بِراءیهِ ضَلَّ و مَنِ استَغنَی بِعَقلِهِ زَلَّ و مَن تَکَبَّرَ علی النَّاس ذَلَّ [158].

ذلت با سه وجه لغوی و مفهومی بیان شده است: یکی زلت با «ز» است؛ یعنی کسی که عجب می ورزد، منحرف می شود و همیشه دچار لغزش است. دیگری با «ضاد» آمده است؛ یعنی کسی که به عقل خود متکی باشد، گمراه می شود. و سوم با «ذال» آمده است؛ یعنی کسی که بر دیگران کبر کند، پست و حقیر می شود. هم زلت به معنای انحراف هم ضلت به معنای گمراهی و هم ذلت به معنای حقارت و پستی، همه در سایه عجب و تکبر برای انسان به وجود می آید؛ و این دو خصایص، باعث می شود که انسان از حدود و موازین مقرر تجاوز کند؛ و این مقدمه سقوط است. در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که:

مَن وَقَفَ عندَ قدرِه اَکرَمه النَّاس [159].

«کسی که حد خود را رعایت کند، مردم به او احترام می گذارند».

در روایت دیگری از حضرت آمده است:

من تعدّی حدَّهُ اَهانه النَّاس [160].

«کسی که حد خود را نگه ندارد، مورد اهانت مردم واقع می شود».

احترام متقابل بین حاکم و ملت یک امر ضروری است. باید این حرمت حفظ شود، اما اگر او مرزشکنی کرد و مثلا گرفتار عجب و تکبر شد، باعث می شود که مرزها شکسته شود، وقتی مرزها شکسته شد، مورد اهانت مردم قرار می گیرد. حاکمی که مورد اهانت قرار گرفت، اعتبار اجتماعی اش را از دست می دهد و امکان اجرای عدالت را نمی یابد.

8 - داشتن همراهانی با اصالت خانوادگی

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در همان نامه، کسانی را که شایستگی دخالت دادن در امر حکومت دارند، معرفی کرده و می فرمایند:

ثمَّ الصَق بِذَوی المُرُوءَاتِ والاَحسَابِ و اَهلِ البُیُوتَاتِ الصَّالحَةِ و السَّوابِق الحَسَنَةِ ثمَّ اَهلِ النَّجدَةِ والشَّجاعَةِ و السَّخاءِ والسَّمَاحَةِ فاءِنَّهُم جِمَاع من الکَرَمِ و شُعَب منَ العُرفِ [161].

در اداره امور کشور، ناگزیری که همراه و یاور داشته باشی، بنابراین، همراهانت را از بین کسانی انتخاب کن که دارای مردانگی و حسب و نسب هستند.

از خانواده هایی که در اسلام ریشه دار و اصیل هستند و دارای سوابق پاکیزگی و طهارتند؛ اهل شجاعت، جود و سماحت در خلقند. از افرادی که مجموعه ای از بزرگواری های اخلاقی و خوبی و پاکیزگی در آنها متمرکز است، استفاده کن.

این توصیه امام علیه‌السلام بسیار قابل دقت و توجه است؛ چرا که خود حضرت در جایی دیگر می فرمایند:

اذا کرُم اَصلُ الرجلِ کرُم مَغیبُه و محضرُه [162].

«اگر ریشه و اصل انسان پاکیزه باشد، و خانواده او دارای کرامت باشند، او در حضور و نهان، این خصوصیات را همراه خواهد داشت».

اساسا در فرمایشات مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام چه در این نامه و چه در کلمات قصاری که از حضرت بر جای مانده است، روی اصالت خانوادگی بسیار تکیه شده است. امام علیه‌السلام در سخن دیگری توصیه می فرمایند:

علیکم فی قَضاء حَوائِجکُم بِکِرَام الاَنفُس و الاُصولِ تُنجَح لکم عندهم مِن غیر مَطال و لا مَنّ [163].

«برای تأمین نیازهایتان به کسی مراجعه کنید که ریشه خانوادگی داشته باشد. ثمره این توصیه آن است که او بدون این که مسامحه و کندی کند، و بر شما منتی بگذارد، آن خدمت را انجام می دهد».

در سخن دیگری از حضرت نقل شده است که می فرمایند:

علیکم فی طلب الحوائج بشِرافِ النُّفوسِ ذَوی الاُصولِ الطَّیِّبَةِ فانَّها عندَهم اَقضی و هی لَدَیکُم اَزکی [164].

«در طلب حاجت و رفع نیاز به کسانی که صاحب خانوده های اصیل و پاکیزه اند مراجعه کنید که حاجت و نیاز شما زودتر برآورده می شود؛ زیرا آنها انسان های شریفی هستند».

حضرت در بعضی از عبارات، برهان دیگری برای این مطلب آورده، می فرمایند:

حسنُ الاَخلاق بُرهانُ کرَمِ الاَعراقِ [165].

«اخلاق خوب دلیل بر کرامت ریشه خانوادگی فرد است».

اگر انسان نیک خلقی را دیدید که در خلق و خوی اجتماعی و در معاشرت با مردم، رعایت موازین اخلاقی را می کند، حکایت از پاکیزگی و طهارت ریشه چنین انسانی می کند بر همین اساس وراثت تاثیر زیادی در مسائل ازدواج و ارتباطات زناشویی دارد و به آن اهمیت داده شده است. رسول اکرم ﷺ در توصیه ای می فرمایند:

اُنظُر فی ایِّ نِصاب تَضَعُ ولدَک فانَّ العِرقَ دسَّاس [166].

«مراقب باش با چه خانواده ای وصلت می کنی؛ چون عامل وراثت، همه خلق و خوی گذشتگان را به فرزندان منتقل می کند».

در سخن دیگری حضرت می فرمایند:

اءِیَّاکُم و خَضراءُ الدِّمَن قِیلَ یا رسول اللّه و ما خَضراء الدِّمَن قال المَراءَةُ الحَسنَاءُ فی مَنبتِ السَّوءِ [167].

«بپرهیزید از خضراءالدَّمَن! سوال کردند یا رسول اللّه! «خضراءالدَّمَن» چیست؟ حضرت فرمودند: زن زیبارویی که در خانواده ناصالحی رشد کرده باشد».

درست است که زیبایی او جاذبه دارد، اما خلق و خویی دارد که به فرزند شما هم منتقل خواهد شد. بنابراین در قرآن آمده است که حضرت نوح علیه‌السلام بعد از آن همه توصیه که برای هدایت مردم و امتش داشت و از آن نتیجه ای نگرفت، آنان را نفرین کرد و در محضر الهی عرض کرد:

و قال نوح ربِّ لا تِذِر عِلِی الاَرض مِنَ الکافِرینَ دیَّارا# انَّک اءِن تَذَرهُم یُضَلّوا عبادَک و لا یَلِدُوا الا فاجِرا کَفَّارا [168].

«خدایا! اگر قرار است عذابی بفرستی، همه این کفار را شامل شود؛ چون اگر اینها زنده بمانند، غیر از این که موجب گمراهی مؤمنان خواهند شد، نسل و فرزندان آنان هم کافر خواهند بود».

یعنی به حکم قانون وراثت، اعتقاد و اندیشه هایشان به فرزندانشان منتقل خواهد شد. در جنگ جمل وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرزندشان محمَّد حنفیه را برای مقابله با دشمن به میدان فرستادند، بعد از رفتن به میدان، عقب نشینی کرده، بازگشت. حضرت با غلاف شمشیر به میان شانه او کوبید و فرمود: اَدرَکَکَ عِرق من اُمّک این حالت ترس و عقب نشینی از مقابل دشمن را تو از مادرت به

میراث برده ای؛ وگرنه پدر تو انسان ترسویی نیست که از مقابل دشمن بگریزد [169].

مجموع این مطالب، برای تأکید بر نکته ای است که امام علیه السلام به مالک توصیه می فرمایند در انتخاب وزیر و یاور خود برای اجرای عدالت، صرف نظر از این که افراد بخیل، ترسو و حریص را به کار نمی گیری، باید از کسانی استفاده کنی که دارای شراءفت، کرامت، طهارت و اصالت خانوادگی باشند.

یکی از نکات دیگری که باید مورد توجه قرار بگیرد، این است که علت کلام حضرت که فرمودند: افرادی را که سابقه همکاری با ستمگران دارند، نباید به کار گیری، این است که به طور کلی ما در معارفمان، از اتکا به ظالم منع شده ایم و قرآن هم می فرماید:

و لا تَرکَنُوا الی الَّذین ظَلَمُوا فَتَمَسَّکُمُ النَّار [170].

«تکیه به ظالم نداشته باشید که نتیجه اش گرفتاری به عذاب و آتش است».

به کناره گیری از ظالم توصیه فراوان شده است. در روایتی، یونس بن یعقوب از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حتی در کارهای خیر و نیک هم نباید با ظالمان همکاری کرد. در این سخن امام علیه السلام آمده است:

لا تُعنِهُم علی بَناءِ مسجد [171].

«اگر ظالم به ساختن مسجد هم اقدام کند، تو با او همکاری نکن».

از وجود مبارک امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

اءِیَّاکُم و صُحبةَ العاصِین و معونَةَ الظَّالمین [172].

«از همنشینی با گناهکاران و کمک کردن به ستمگران بپرهیزید».

در روایت دیگری نقل شده است که امام علیه السلام فرمودند:

مَن مَشی الی ظالم لیُعِینَهُ و هو یَعلَمُ اءَنَّهُ ظالم فَقَد خرَجَ من الاءِسلام [173].

«اگر کسی برای کمک به ظالم گامی بردارد، در حالی که بداند او اهل ستم و ظلم است، از دین خارج شده است».

روایت معروف صفوان جمال که در ابتدای این کتاب نیز بدان اشاره شد، از همین نمونه است. او نقل می کند که من شترهایم را برای سفر حج به هارون کرایه داده بودم، روزی خدمت امام هفتم علیه‌السلام شرفیاب شدم حضرت به من فرمودند:

یا صَفوان کُلّ شَی ء مِنکَ حَسَن جَمیل ما خَلا شَیئا واحِدا قُلتُ جُعِلتَ فِداک اءَیُّ شَی ء قَالَ اءِکراؤُکَ جمَالَکَ مِن هَذَا الرَّجُلِ یَعنِی هارون قُلتُ واللّه ما اَکرَیتُهُ اءَشَرا و لا بَطَرا و لا للصَّیدِ و لا للَّهوِ و لکنِّی اءَکرَیتُهُ لهذا الطَّریقِ یعنی طَریقَ مکَّةَ و لا اءَتَوَلّاهُ بنفسی و لکنِّی اءَبعَثُ مَعَهُ غِلمَانَی فقَال لی یا صفوان اءَیَقَعُ کِرَاؤُکَ علیهم قُلتُ نَعَم جُعِلتَ فِدَاک قال فقال لی اءَتُحبُّ بَقَائِهم حتَّی یَخرُجَ کِرَاؤُکَ قُلتُ نَعَم قال مَن اءَحبَّ بَقَائَهُم فهو مِنهُم و مَن کانَ منهم کان وَرَدَ النَّار قال صِفوان فَذَهَبتُ فَبِعتُ جِمَالِی عن آخِرِهَا [174].

«ای صفوان! همه چیز تو خوب است غیر از یک چیز. سوال کردم: چه چیزی؟ حضرت فرمودند: این که شترهایت را به هارون کرایه داده ای. عرض کردم: یابن رسول اللّه! من این شترها را برای سفر لهو و لعب یا ظلم و ستم به او اجاره نداده ام؛ او برای سفر حج از من شتر کرایه کرده است و گذشته از این، من او را در این سفر همراهی نکرده ام. حضرت فرمودند: صفوان! آیا دوست نداری که هارون زنده بماند تا از سفر حج بازگردد و اجاره شترهای تو را بپردازد؟ عرض کردم: آری! حضرت فرمودند: همین گناه است که انسان دوست داشته باشد ظالمی زنده باشد. لذا صفوان جمال می گوید: من تا این سخن را شنیدم شترهایم را فروختم که دیگر در چنین محذوری قرار نگیرم».

مجموعه این آیات و روایات دلالت بر اهمیت پروا و پرهیز از ظالم می کنـد. کسانی که آن را درک می کنند، روی آن حساسیت دارند. در ایـن جـا دو نکتـه مهم وجود دارد: یکی این که امام صادق علیه‌السلام که می فرمایند:

مَن اءَحبَّ بَقاء الظَّالمینَ فَقَد اءَحبَّ اءَن یُعصَی اللّه [175].

نتیجه دوست داشتن ظالم این است که انسان میل دارد معصیت الهی مسـتدام باشد؛ چرا که ظالم، مظهر عصیان و طغیان در مقابل فرمان الهی است؛ دیگر ایـن که ما موظفیم در مقابل عیان الهی بایستیم و اجازه نـدهیم در زمـین، عصـیان و نافرمانی خدا صورت گیرد؛ چه رسد به همکاری با ظـالم. توصـیه امـام علیه‌السلام و سفارش های معارف دین، ما را موظف به قطع ارتباط با ظالم و به کار نگـرفتن او در حکومت می کند. در سخن دیگری از امام صـادق علیه‌السلام روایـت شـده کـه فرمودند:

و لا تاءتُوا الرُّؤَسَاءَ و غَیرَهُم حتَّی یَصیرُوا اءَذنَابا [176].

اگر شما گرد ظالمان نگردید و آنها یار و یاوری نداشته باشند، خود به خـود در اجتماع فراموش شده و نمی توانند بـر جامعـه و افـراد حـاکم باشـند. روی آوردن مردم و دستگاه حاکم به ظالم، موجب رشد و تقویـت اجتمـاعی ظلـم و ظالم است. در مقابل، بی اعتنایی و همکاری نکردن مـردم و دسـتگاه حـاکم بـا ظالم و پشت کردن به افرادی که اهل ظلم و ستم هستند، موجب می شود که آنها از منزلت و قدرت اجتماعی ساقط شوند و در اجتماع جایگاه و پایگاهی نداشته باشند.

اکنون، با ایـن توضـیحات تـا حـدودی اسـرار کـلام حضـرت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام روشن می شود که چرا به مالک توصیه می کنند که تو در حکومت خویش از کسانی که همکار ظالمان و یاور آنها بوده اند استفاده مکـن؛ چـرا کـه نقـض

غرض اجتماعی شده و در تضاد با عدالت است؛ زیرا تو به تدریج زمینه عصیان الهی را فراهم کرده ای؛ تا دوباره محرمات الهی در جامعه زنده شود و ستمکاران و ظالمان قدرت پیدا کنند.

9 - ندادن پست و قدرت به نزدیکان

نکته دیگری که در همین نامه و در موضوع عدالت باید مورد توجه قرار گیرد این است که طبیعتا والی، انسانی نیست که بدون قوم و خویش، فرزند و آشنا باشد، امام علیه السلام نسبت به این گونه نزدیکان والی هم توصیه هایی دارد که فوق العاده در اجرای عدالت نقش به سزایی دارد:

ثمَّ انَّ لِلوالی خاصَّة و بِطَانَة فیهم استِئثَار و تَطَاوُل و قِلَّة اءِنصَاف فی مُعامَلَة فَاحسِم مادَّةَ اءُولئِکَ بِقَطعِ اءَسبَاب تلکَ الاَحوَال و لا تُقطِعَنَّ لاءَحَد مِن حاشِیَتِکَ و حامَّتِکَ قَطیعَة و لا یَطمَعَنَّ مِنکَ فی اِعتِقَادِ عُقدَة تَضُرُّ بِمَن یَلِیَها مِنَ النَّاس فی شِرب اءَو عَمَل مُشتَرَک یَحمِلُونَ مَئُونَتَهُ علی غَیرِهِم فَیَکون مَهنَاءُ ذلک لهم دونَکَ و عَیبُهُ علیک فی الدُّنیا و الاخِرَة [177].

طبیعی است که والی، اقوام، خواص و بطانه ای دارد و کسانی که به او نزدیک هستند، دارای خصوصیات طبیعی انسانی اند؛ یعنی کسانی که نزدیک به حاکم و والی هستند به طور طبیعی هر چیز خوب را برای خود می خواهند. نکته دیگر این که چون به واسطه نزدیکی به حاکم، متکبرند، خلق و خوی تجاوزگری دارند و معمولا به خاطر خلق و خوی طبیعی خویش که احساس قدرت می کنند، در مقابل مردم، جانب انصاف را رعایت نمی کنند.

امام علیه السلام به مالک و همه کسانی که صاحب قدرتند توصیه می کنند که اگر می خواهی از وزر و وبال این نزدیکان در امان باشی و بتوانی واقعا مجری عدالت اسلامی و اجتماعی باشی، به ایشان پست و قدرت واگذار مکن در سایه

قدرت و اقتدار بتوانند این روحیه پست را بروز دهند و غریزه پست روحی خود را ارضا کنند؛ یعنی بتوانند بهترین ها را برای خود بخواهند و با تجاوز و تعـدی، به امیالشان برسند. بهترین راه برای جلوگیری از این آفت این است که با نـدادن قدرت و مقام به آنها ریشه این مفاسد را قطع کنی.

حضرت در ادامه می فرمایند: برای هـیچ یـک از بسـتگان و کسـانی کـه در حاشیه حکومت تو، صاحب پست و عنوان هستند، زمین و ملـک و آبـی را بـه عنوان قطیعه قرار نده، حضرت به خوب و بد آنها هم اشاره نمی کند؛ ولـو آنهـا آدم های خوبی هم باشند؛ چرا که نفس این عمل، خلاف عدالت اسـت. اگرچـه موازین شرعی را هم رعایت کرده باشی، در معرض اتهام قرار می گیری.

10 - شریک قرار دادن نزدیکان و مردم عادی در امور

نکته دیگری در فرمایش امام علیه السلام آمده است که حاکی از نهایت دقـت نظـر است؛ حضرت می فرمایند: ایشان را با دیگر مردم عادی در امری شریک مکن؛ که نتیجه مشارکت آنها ضرر و زیان مردم باشـد؛ چـون روح طغیـان و تعـدی و تجاوز در آنها است و افرادی اند کـه سـاخته نشـده انـد؛ قـدرت در آنهـا روح سرکشی ایجاد کرده و خلق و خوی تجاوزگری آنها باعث خواهد شـد کـه بـار سنگین کارشان را به عهده شریک خود قرار دهند و به علـت نزدیکـی آنهـا بـه قدرت، شریکانشان مجبور شوند آن کار را بپذیرند و تحمل کنند. در این صورت از ناحیه تو به مردم ظلم می شود. آن وقت ناخواسته مرتکب گناه شده ای؛ امـا بهره اش را دیگری برده است. در حقیقت حظ و بهره اش برای افرادی است کـه در حاشیه قدرت قرار دارند و تو که اصل و صاحب قدرتی جـز وزر و وبـال و لعنت، نصیبی نداری.

بنابراین یکی دیگر از راه های اجرای عدالت این است که افـراد نزدیـک بـه قدرت نباید به گونه ای مورد عنایت حاکم قرار بگیرند که بتوانند به دیگران ظلم و تعدی کنند؛ چون ظلم و تعدی آنهـا، خـلاف عـدالت و در نتیجـه خـلاف آن فرمانی است که در کلام امام سجاد علیه‌السلام درباره رعایت حقوق ملت آمده است.

11 - برخورد پدرانه با مردم

تعبیر و توصیه امام سجاد علیه‌السلام به حکام در اجرای عدالت، قابل دقـت اسـت. حضرت می فرمایند:

فیجبُ اَن تَعدِلَ فیهم و تکون لهم کالوالدِ الرَّحیم.

در اجرای عدالت، مانند پدری مهربان باش! گـاهی انسـان در مقـام اجـرای قانون خیلی خشک و بدون انعطاف عمل می کند؛ گرچه در اجرای عدالت کمـی هم سختی و خشونت لازم است، ولی امام علیه‌السلام می فرماینـد: بـرای ایـن کـه در اجرای عدالت موفق شوی، باید مثل پدری مهربان عمل کنی؛ پدری کـه هـم بـه تربیت فرزندش اهتمام دارد، هم لطف و مهربانی دارد و هم می خواهد فرزندش، صالح، عالم و خوب باشـد و در مسـیر رسـاندن فرزنـدش بـه صـلاح و علـم، خشونت هم به خرج نمـی دهـد. شـبیه ایـن توصـیه در فرمـایش هـای مـولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه به مالک نیز آمده است:

تفَقَّد مِن اءُمورِهِم ما یتفَقَّدُ الوَالِدَان من وَلَدِهِمَا و لا یَتَفَاقَمَنَّ فی نفسک شـی ء قَوَّیتَهُم بِهِ و لا تَحقِرِنَّ لُطفا تَعَاهَدتَهُم بِهِ و اءِن قَلَّ [178].

همان گونه که پدر و مادر نسبت به امور فرزندان خود رسیدگی می کنند، بـه امور مردم رسیدگی کن! نتیجه این که برخورد حاکم عادل با مـردم بایـد ماننـد برخورد پدر و مادر با فرزندان باشد. این سخن علاوه بر آن که حاکمان را مانند پدران و مادران از خشونت و ظلم و ستم بر امت بازمی دارد، چند فایـده دیگـر

هم در آن هست؛ از جمله فواید این تعبیر امام علیه‌السلام این است کـه وقتـی حـاکم برای امت، مثل پدر و مادر شد، نه خدمات و وظایفی که انجام می دهـد پـیش چشمش بزرگ می آید و نه برای انجام آن بر امت منتی می گذارد.

حضرت می فرمایند که خیال مکن اگر وظایف حکومتی خود را انجام دادی، خیلی مهم است و باید امت از تو قدردانی کنند، بلکه تو موظف بـه انجـام آنهـا بوده ای. وقتی پدر برای سیر کردن شکم فرزندش تلاش می کند، آیا این کار را خیلی بزرگ می بیند و یا بر فرزند منتی می گـذارد؟ آیـا احسـاس خسـتگی و ناراحتی می کند؟ یقینا این طور نیست. پدر برای رسیدگی به خـانواده و تـأمین نیاز فرزندانش نه منتی بر آنها مـی گـذارد و نـه از خـدمت بـه آنهـا احسـاس خستگی می کند. حاکم هم باید مثل پدر بـرای فرزنـدان خـود باشـد و طـوری انجام وظیفه کند که نه کارهایی که انجام می دهد، پیش چشمش بزرگ بیاید که بخواهد آن را به رخ دیگران بکشد، نه منتـی بـر مـردم بگـذارد و نـه احسـاس خستگی کند و بخواهد برای خود وقت استراحت ایجاد کند. اگر تصوری غیر از این دارد، نباید وارد این میدان شود، بنـابراین؛ ای مالـک! تـو وظیفـه داری کـه عدالت را اجرا کنی و راه اجرای آن این است که به چشم پدر به امتت نگاه کنی. وقتی قرار است که از منظر پدر به آنها نگاه کنی، دیگر معنی ندارد کارهایی کـه برای خانواده و فرزندان خود انجام می دهی، پیش چشمت بزرگ جلوه کند یـا منتی بر آنها بگذاری و یا احساس خستگی کنی.

نکته دیگر این است که توجه به کارهای بزرگ هیچ گاه او را از انجـام دادن کارهای کوچک اما دقیق بازنمی دارد.

گاهی ممکن است چیزهایی نزد تـو کوچـک جلـوه کنـد. مبـادا از کارهـای کوچک بگذری، انسان متعهد، به وظیفه عمل می کند؛ اعم از آن که این وظیفـه،

کوچک باشد یا بزرگ، گویا حضرت چنین می فرمایند که: ای مالک! هیچ کاری را به دلیل کوچکی آن نباید رها کنی؛ همان گونه که پدر نسبت به فرزندش، از هیچ خدمت بزرگ و کوچکی دریغ نمی کند. امیرالمؤمنین علیه السلام سفارش می کنند که:

فاءِنَّ لِلیَسِیرِ مِن لُطفِکَ مَوضِعا یَنتَفِعُونَ بِهِ و لِلجَسِیمِ مَوقِعا لا یَستَغنُونَ عنه [179].

لطف تو هر چند کوچک و ناچیز باشد، باعث نفع بردن آنها است؛ حقّ نداری چیزی را که ایشان از منفعتش بهره مند می شوند از ایشان دریغ داری. کارهای بزرگ تو هم، آن است که مردم بدان نیازمندند. حقّ نداری از آنچه مردم بدان نیازمندند دریغ ورزی. باید هم نیاز آنان را تامین کنی و هم در تامین نفع آنان بکوشی!

تبیین فرمایش امام سجاد علیه السلام با این سخن مولا امیرالمؤمنین علیه السلام خیلی قوت می گیرد؛ امام سجاد علیه السلام فرمودند:

فیجبُ اَن تَعدِلِ فیهم و تکونَ لهُم کالوالد الرحیم.

«باید در اجرای عدالت در جامعه، مثل پدر نسبت به فرزندانش باشی».

گاهی در تعبیر ائمه علیهم السلام میزان اجرای عدالت، خود انسان است. در نامه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام مجتبی علیه السلام چنین آمده است:

اِجعَل نفسَکَ میزَانا فیمَا بَینَک ز و بَین غَیرِکَ فاءَحبب لِغَیرِکَ مَا تُحِبُّ لِنَفسِکَ واکرَه لَه مَا تَکرَهُ لَهَا و لا تَظلِم کَمَا لا تُحبُّ اءَن تُظلَمَ و اءَحسِن کَمَا تُحبُّ اءَن یُحسَنَ الیک [180].

«برای اجرای عدالت انسانی، خود را جای دیگران قرار بده. هرگونه دوستداری با تو رفتار شود، تو نیز همان گونه با ملت خود رفتار کن! فرض کن

حاکم تو دیگری است و تو محکوم. هرگونه رفتاری که دوست داشتی حـاکم بـا تو داشته باشد، تو با مردم داشته باش. نفس خود را میزان قرار برده؛ همان طـور که دوست نداشتی اگر محکوم بودی، به تو ستم شود، حال که حاکمی، روا مـدار که به دیگران ستم کنی».

این توصیه امام علیه‌السلام از یک جهت می تواند تعمیم داشته و برای کسانی باشد که دارای مقام و رتبه اجتماعی اند، تا در معاشرت و ارتباط خود با دیگران، این معیار را رعایت کنند؛ یعنی طوری با دیگران رفتار کنند که دوست دارند دیگران با آنها رفتار کنند؛ به خصوص حاکم که در مسند اقتدار و صاحب قدرت اسـت، بیشتر لازم است که خود را جای دیگران ببیند و آنچه بـرای خـود مـی پسـندد برای آنان نیز بپسندد.

وَاکرَه لَه مَا تَکرَهُ لَها و لا تَظلِم کَمَا لا تُحبُّ اءَن تُظلَمَ و اءَحسِن کما تُحبُّ اءَن یُحسَنَ اَلَیکَ و استَقبِح مَن نَفسِکَ مَا تَستَقبِحُهُ مِن غَیرِکَ و ارضَ مِنَ النَّـاس بِمَـا تَرضَاهُ لَهُم مِن نَفسِکَ [181].

«و از آنچه که نفرت و کراهت دارد تا درباره او رفتار شود، نسبت به دیگران هم آن طور رفتار نکند؛ و همان گونه که دوست ندارد خود مورد ستم واقع شود، باید به دیگران هم ستم نکند؛ یعنی خود را معیار قرار دهـد. و همـان طـور کـه دوست دارد در اجتماع از راءفت و عطوفت صاحبان قدرت بهره مند شـود، الان که خود بر مسند قدرت تکیه زده است، اهل احسان و نیکی بـه مـردم باشـد. و واقعا قبیح بداند که با دیگران رفتار غیر صحیح داشته باشد؛ چنان کـه عمـل بـد دیگران را زشت می شمارد، رفتار خود را با دیگران نیز بـر ایـن اسـاس تنظـیم کند».

مجموعه این سخنان ما را به این مطلب رهنمون می کند که در بعضی از سخنان مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام که بیشتر در روابط اجتماعی بین حاکم و امت است و یا کلمات دیگر حضرات ائمه علیهم‌السلام رفتار انسان معیار قرار داده شده و گاهی هم میزان، فرزند انسان قرار داده شده است؛ یعنی همان گونه که با فرزندانت مدارا کرده و با راءفت و عطوفت و مهربانی رفتار می کنی، باید با امت خود هم رفتار کنی.

12 - عفو و گذشت نسبت به خطاها

جالب این که در عبارت بعدی، امام سجاد علیه‌السلام در حقوق حاکم می فرمایند:

اگر تو خود را معیار قرار دهی یا امت را به منزله فرزندان خود بدانی، در نتیجه جهلشان را می بخشی و در عقوبتشان عجله نمی کنی.

تَغفِرَ لَهُم جَهلَهُم و لا تُعاجِلَهُم بِالعُقوبَةِ.

همانگونه که انسان گناهان سهوی فرزندانش را می بخشاید و در عقوبت گناهان و خطاهای عمدی آنها عجله نمی کند و در بسیاری از مواضع چشم از خطاهای سهوی و عمدی آنان فرو می بندد، باید از خطاها و اشتباهات امت نیز چشم پوشی کند. امام علیه‌السلام در اول نامه خود به مالک فرموده اند:

فَاءَعطِهِم مِن عَفوِکَ و صَفحِکَ مِثلَ الَّذی تُحِبُّ و تَرضَی اءَن یُعطِیَکَ اللّه مِن عَفوِهِ و صَفحِهِ [182].

در دنیا با مردم چنان رفتار کن که دوست داری خدا در قیامت نسبت به خطاها و گناهانت با تو رفتار کند؛ یعنی همان طور که دوست داری وقتی در پیشگاه پروردگار به حساب اعمالت رسیدگی می شود، خداوند خطاها، و لغزش های فراوان تو را ببخشد، تو هم خطاهای مردم را ببخشای و از گناهان آنها اغماض کن و خطاهای آنها را نادیده انگار.

در برخی از تعبیرات آمده است که والی، حداقل خود را برادر امـت پنـدارد. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه خود به مالک می فرمایند:

فانَّهُم صِنفان اءَمَّا اءَخ لَک فی الدِّین وَ اَمَّا نَظیر لک فی الخَلقِ [183].

وقتی انسان بین خود و دیگران چنین نسبتی احساس کند، یقینا از خطاهـای آنها چشم پوشی می کند و گناهانشان را نادیده می گیرد، بنابراین به حاکم و بـه صاحب قدرت توصیه شده است:

واعفُ عَن مِن ظَلَمَکَ.

«از آن کسی که بر تو ظلمی روا داشته درگذر».

در دوران حکومت حضـرت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام هـم نسـبت بـه شـخص آن حضرت و هم نسبت به اصحاب خاص و ارجمند آن حضـرت چنـین شـیوه و روشی را عملا می بینیم. درباره مالک اشتر که نامه ارزشمند مـولا امیرالمـؤمنین علیه‌السلام خطاب به او سرشار از نگاه عمیق آن حضرت درباره حکومت داری اسـت گفته اند که روزی از بازار کوفه عبور می کرد، شخص جاهلی به تمخسر، پوست میوه ای را که خورده بود به سمت مالک پرتاب کرد. مالک بدون این که به روی خود بیاورد به راه خود ادامه داد. شخص هتاک بعد از ایـن کـه متوجـه شـد او مالک، فرمانده لشکر امیرالمؤمنین علیه‌السلام است ترسید و تصور کرد که مالـک او را احضار و تنبیه خواهد کرد.

به همین دلیل دنبال مالک حرکت کرد تا این که مالک را در مسجد، مشـغول نماز دید. صبر کرد تا نماز مالک تمام شد. به دست و پای او افتاد و از او طلـب عفو و بخشش کرد. مالک گفت: من به مسجد نیامدم جز ایـن کـه بـرای تـو از پیشگاه الهی طلب مغفرت کنم که خدا تو را ببخشاید و به تو نیروی عقل و تدبیر عنایت کند [184].

در روایتی آمده است که در بازگشت از نماز صبح، کسی به حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام جسارتی کرد. حضرت به مسجد برگشتند و فرمان دادند که همه مردم جمع شوند. پس از آن مقداری درباره بردباری، صبر و حوصله حاکم صحبت کردند، در آخر فرمودند:

اءَینَ المُتَکلّمُ آنفا. فلم یَستَطِع الانکَارَ فقال: هااءَنَا ذا یَا امیرالمؤمنین. فقال: اءَمَّا اءنِّی لو اءَشَاءَ لقُلتُ. فقال: اءَو تَعفُو و تَصفَحُ فاءَنتَ اءَهل لذلک. فقال: عَفَوتُ و صَفَحتُ [185].

«آن که الان سخن می گفت، کجا نشسته است؟ - شاید شرایط طوری بوده که دیگران متوجه آن جسارت شده بودند - آن شخص نتوانست انکار کند یا خودش را پنهان کند. گفت: آقا من این جا هستم. فرمودند: آیا می دانی که اگر بخواهم درباره تو هر چه می دانم بگویم؟ او بلافاصله گفت: آقا شما می توانید بگذرید و عفو بفرمایید؛ شما اهل عفو و کرامت هستید. حضرت فرمودند: از تو گذشت کردم».

معمولا این که به حاکم و فرمانروا توصیه می شود که ظلم و تعدی و خطاهای آحاد امت را ببخشد، وقتی است که این موارد نسبت به شخص او باشد؛ اما گاه جرایم عمومی است؛ یعنی شخص، حقوق مردم را مورد تجاوز قرار داده است؛ دیگر جای اغماض نیست گاهی نیز از افراد، خطاها و اشتباهاتی نسبت به حقوق الهی سرمی زند؛ در این موارد نیز حاکم توصیه به عفو و گذشت شده است و اصولا حاکم مختار است، اگر کسی نسبت به حقوق الهی تعرض کرد؛ مثلا دچار روزه خواری شد یا گناه دیگری را که مربوط به حقوق پروردگار است مرتکب شد، ببخشاید، یا حدود الهی را جاری کند؛ که بحث مفصل آن در کتب فقهی مطرح است.

در پایان سخن امام سجاد علیه‌السلام آمده است:

و تشکُرِ اللّه عزَّ و جَلَّ عِلِی ما آتِاکِ مِنَ القُوَّةِ علیهم.

«به خاطر قدرتی که خداوند به تو عطا کرده است، شکرگزاری کنی و سپاس گویی ».

در روایت تحف العقول علاوه بر این به نکته دیگری اشاره شده است می فرمایند:

اذا عَرفتَ ما اءَعطَاکَ اللّه من فَضلِ هذه العزَّةِ و القُوَّةِ الَّتی قهَرتَ بها اءَن تکون للّه شاکرا و مَن شَکَر اللّه اءَعطاهُ فیمَا اءنعَم علیه [186].

«آن گاه که فضل و احسان خداوند را در این عزت و قدرتی که به تو داده شناختی؛ سزاوار است که شکرش به جای آوری که افزونی نعمت برای سپاس گزار است».

نکته دیگر این است که سپاس گفتن و شکرگزاری، موجب افزون شدن نعمتی است که خداوند به تو عطا کرده است.

از این دو بیان استفاده می شود که از منظر امام سجاد علیه‌السلام داشتن قدرت، نعمت است و از قدرت به نعمت تعبیر شده است. نعمت را این گونه معنی کرده اند:

الحالةُ التی یستَلِذُّها الانسانُ [187].

«نعمت، حالتی است برای انسان که از آن لذت می برد».

یا به تعبیر دیگر؛ به آنچه که موجب رضای خاطر و لذت انسان است نعمت گویند. حال از حاکمیت و فرمانروایی بر مردم نیز تعبیر به نعمت شده است. به این نعمت از دو منظر می توان نگاه کرد که در هر دو نگاه، وسیله لذت و

کامجویی است: یک نگاه، نگاه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به قدرت است؛ و یک نگاه، نگاه معاویه و امثال او.

حکومت از دیدگاه های مختلف

در تاریخ نوشته اند: وقتی که عثمان بن عفان بعد از واقعه شورا به خلافت رسید، در یک مجلس خصوصی که در فامیل و طایفه بنی امیه منعقد شده بود، ابوسفیان پدر معاویه که اواخر عمرش را می گذارند و از بینایی چشم نیز محروم شده بود، سوال کرد: آیا غریبه ای در مجلس هست یا خیر؟ وقتی مطمئن شد که غریبه ای در مجلس نیست، گفت:

یا بَنِی امیَّةَ! تَلَقَّفُوها تَلَقُّفَ الکُرَةَ فَوَالَّذی یَحلِفُ به ابوسفیان ما من عذاب و حساب، و لا جَنَّة و لا نار، و لا بَعث و لا قیامة [188].

«ای بنی امیه! گوی خلافت به دست شما افتاده است؛ مبادا آن را از دست بدهید! به خوبی به دست یکدیگر بسپارید. قسم به آن چیزی که شایسته است ابوسفیان به آن قسم یاد کند، عذاب و حساب، بهشت و جهنم و برانگیخته شدن و قیامت همه دروغ است».

یک وقت این گونه به حکومت نگاه می شود و یک نگاه هم، نگاه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام است. ابن عباس می گوید: در واقعه جمل، وقتی به سمت بصره می رفتیم، در منزلی به نام «وقار» وارد سراپرده امیرالمؤمنین علیه السلام شدم. حضرت نشسته بود و کفش خود را وصله می زد، قبل از آن که ظاهرا ابن عباس چیزی بگوید شاید حضرت از وجنات و نگاه ابن عباس فهمیدند که او به این وضع معترض است؛ یا سوال شده که در این شرایط، چه وقت آن است که فرمانده سپاه بنشیند و کفشش را وصله بزند؟! در این حال حضرت فرمودند: ابن

عباس! قیمت این کفش چقدر است؟ عرض کرد: این که قیمت و ارزشی نـدارد، حضرت فرمودند:

واللّه لَهِیَ اءَحبُّ اَلَیَّ مِن اءِمرَتِکُم الا اءَن اءُقیم حقّا اءَو اءَدفَعَ بَاطِلا [189].

«به خدا قسم، این کفش نزد من محبوب تر از حکومـت و قـدرت بـر شـما است؛ مگر این که در سایه این حکومت، اقامه حقـی کـنم یـا بـاطلی را از بـین ببرم».

این نگاه نیز نوعی تلقی از حکومت است و شکر این نعمت، عبارت اسـت از نهایت بهره گیری و تلذذ از آن و کیفیت شکر، بستگی بـه چگـونگی دریافـت و تلقی این نعمت دارد و اگر هدف انسان دنیا و نعمت های آن بود و لذت دنیـوی و موضوعیت یافت، انسان به یک صورت شکر آن را به جای مـی آورد؛ و اگـر دنیا و نعمت های آن، وسیله رشد، کمال و رسیدن به قرب الهی شد، به صـورتی دیگر، شکرگزاری می کند.

در تاریخ نقل شده است: در زمان هارون، شخصی بود به نام فضـیل عیـاض که از زهاد زمان خود بود. هارون در نامه یا گفتگویی از او پرسـید: تـو چقـدر زاهدی و از تنعمات دنیا دوری می کنی؟ جواب فضیل قابل توجـه اسـت او بـه هارون که از همه نعمت ها و لذت های دنیا بهره مند است می گوید: تـو از مـن زاهدتری! هارون سوال می کند: چگونه من از تو زاهدترم؟ فضیل می گوید: من به دنیایی که فانی و زائل شدنی است زهد می ورزم و از لذت هـایی کـه پایـان پذیر است، چشم فرو بسته ام، اما زاهد حقیقی تـویی کـه از منزلگـه سرشـار از نعمت و بهشت جاودانه الهی چشم پوشیده ای [190].

گاهی انسان دنیا را از چشم فضیل می بیند؛ و گاه از منظر هارون می نگـرد. در تاریخ نوشته اند: بعد از قصه خانه نشینی مولا امام مجتبی علیه‌السلام، وقتی معاویه

به کوفه آمد، گفت: ای اهل کوفه! من با شما برای نماز، روزه، حج و واجبات نجنگیدم لکنّنی قاتلتُکم لاتاءَمَّرَ علیکم بلکه جنگ من برای حکومت بر شما بود. [191].

گاهی نقش حکومت، برای عدالت، موضوعیت پیدا می کند؛ یعنی می خواهد اقتدار خود را به هر قیمت شده حفظ تا عدالت را به پای دارد. این هم گونه ای دیگر از شکر را می طلبد. امیرالمؤمنین علیه السلام یک دستورالعمل برای مالک اشتر نوشت و یک نامه هم خطاب به مردم مصر. حضرت خود به مردم مصر می فرمایند:

و لکنّنی آسَی اءَن یَلِیَ اءَمرَ هذهِ الامَّة سُفَهَاؤُها و فُجَّارُها فیتَّخِذوا مالَ اللّه دُوَلا و عبَادَهُ خَوَلا والصَّالحین حَربا و الفاسِقِینَ حِزبا [192].

«درد من این است که گروهی در کمین اند تا حکومت را در دست بگیرند که آنها سفیه، فاجر و فاسقند. مال خدا و بیت المال را مال خود می دانند و حاضر نیستند این سرمایه ملی، به دست مردم برسد؛ و می خواهند، فقط در بین گروه خاصی بچرخد. مردم و بندگان خدا را بردگان خود می بینند.

شایستگان را دشمن و ناپاکان را هم فکر خود می شمارند.

با این دو منظر چگونه می شود شکر این نعمت را به جای می آورد؟ طبق فرمایش حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام شکر نعمت حکومت و اقتدار، این است که حاکم وظایف مقرر در شرع مقدس و وظایف وجدانی و انسانی خود را انجام دهد، که شکر این نعمت، رفتار مطابق عدل و عدالت است.

19 - حقّ دانش آموز

وَ اَمَّا حقّ رَعِيَّتِک بالعِلمِ فاءَن تَعلَمَ اءَنَّ اللّه قد جَعَلَکَ لَهم فیما آتاکَ من العِلمِ و وَلّاکَ مِن خَزانَةِ الحکمَةِ فاءِن اءَحسَنتَ فیمَا ولّاکَ اللّه من ذلک و قُمتَ به لهم مَقامَ الخَازِنِ الشَّفیقِ النَّاصِحِ لمَولاهُ فی عَبیدِهِ الصَّابر المُحتَسِبِ الَّذی اذا راءَی ذاحاجَة اءَخرَجَ لَه مِن الاَموَال الَّتی فی یَدَیهِ کُنتُ راشِدا و کُنتُ لذلک آمِلا مُعتَقِدا و اءِلا کُنتُ لَه خائِنا و لِخَلقِهِ ظَالِما و لِسَلبِهِ و عزِّهِ مُتَعَرِّضا.

«وَ اَمَّا حقّ آنان که در علم، رعایای تو هستند، این است که بدانی خداوند بزرگ، به سبب علمی که به تو داده و گنجینه ای که بر تو گشوده است، تو را قیم و سرپرست ایشان قرار داده است. پس اگر آنان را به خوبی تعلیم دهی و آن گونه که امین و کلیددار خزانه، با صبر و متانت و از سر دوستی و صدق، اموال مولایش را میان بندگان محبوب او صرف می کند، بر ایشان تندی نکردی و خشم نگرفتی، خداوند از فضل خود، علم تو را بیفزاید؛ زیرا که با اعتقاد و امیدواری، به هدایت آنان اهتمام کرده ای. اگر دانش و علم خود را از مردم دریغ یا به هنگام آموختن به ایشان درشتی کردی، در امانت الهی خیانت ورزیده ای و به بندگان او ستم روا داشته ای و حقّ خدا است که آن دانش و جمالش را از تو بازگیرد و رتبه و جایگاه تو را از دل ها ساقط کند».

در بحث حقوق استاد و معلم، به تفصیل از ارزش علم و دانش و جایگاه و مرتبه آن، همچنین از منزلت و اعتبار معلم سخن گفتیم، ولی در این جا، امام سجاد علیه‌السلام با زبان جدیدی از معلم یاد می کنند و خطاب به معلم می فرمایند:

کسانی که نزد تو به تحصیل علم مشغولند بر تو حقوقی دارند: اول این که فاءَن تَعلَم اءَنَّ اللّه قد جعلک لهم فیمَا آتاکَ مِن العِلم یعنی خدا، تو را قیم آنها قرار داده است. قیم در لغت به چیزی گفته می شود که خودش از ثبات و

استواری برخوردار است و می تواند موجب ثبات و استواری چیز دیگری نیز باشد.

استواری و ثبات معلم به معلومات و دانش او است؛ یعنی دانش و علم موجب قوت و استحکام انسان می شود؛ چرا که دانش به انسان بینش و دید می دهد، تا با هر تندباد و حادثه ای، ثبات فکری و اعتقادی او به هم نریزد. انسان عالم با هر اشکال و یا حتی اشکالات عدیده و تهاجمات فکری به سرعت تسلیم نمیشود و نه تنها ثبات فکری و اعتقادی او در هم نمی شکند، بلکه استعداد و توان این را دارد که تکیه گاه علمی دیگران هم قرار بگیرد؛ به عبارت دیگر، عالم زمانی می تواند تکیه گاه دیگران قرار بگیرد که خود را در معرض و دسترس آنها قرار دهد و بالاتر از همه اینها سخن حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام است که می فرمایند:

قوامُ الدِّین والدُّنیا باءَربَعَة عالِم مُستَعمِل علمَهُ،... [193].

نه تنها قوام محصل به استاد است، بلکه قوام دنیا با عالم و استاد است. یکی از آن چهار گروه، عالمی است که علمش را عرضه می کند و سرمایه و اندوخته های علمی اش را در معرض استفاده دیگران قرار می دهد.

امام سجاد علیه السلام در ادامه مطلب علوم و دانش بشری را خزائن و گنجینه ای خداوند تلقی می کنند که این برداشتی است از قرآن کریم؛ زیرا هرجا سخن از علم و دانش است، از آن به خزائن الهی تعبیر کرده است، در سوره مبارکه انعام رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم مأمور می شود که به مردم و مشرکان بگوید:

قل لا اءَقولُ لکُم عندی خَزائِنِ اللّه و لا اءَعلَمُ الغَیبَ و لا اءَقول لکم اءنِّی مَلَک اءِن اءَتَّبِعُ الا مَا یُوحی الیَّ قُل هَل یَستَوِی الاعمی والبصیر اءَفَلا تَتَفَکَّرون [194].

«بگو من نمی گویم خزائن خدا نزد من است و من جـز آنچـه خـدا بـه مـن بیاموزد از غیب آگاه نیستم، و به شما نمی گویم من فرشته ام تنها از آنچه به من وحی می شود، پیروی می کنم. بگو آیا نابینا و بینـا مسـاویند؛ پـس چـرا نمـی اندیشید؟».

در این جا عمده تکیه ما روی این است که در آیه شریفه، علوم را به خـزائن اللّه تعبیر کرده است. مشابه این آیه شریفه، در سوره مبارکـه هـود تکـرار شـده است:

و لا اءَقول لکم عندی خزائن اللّه و لا اءَعلم الغیب [195].

«من هرگز به شما نمی گویم خزائن الهی نزد مـن اسـت؛ و غیـب هـم نمـی دانم».

در سوره طور، خداوند در مقام احتجاج با منکران خالق هستی می فرماید:

اءَم خَلَقوا من غیرِ شی ء اءَم هُم خالقون # اءَم خَلَقوا السَّماوات والارض بَـل لا یوقِنون # اءَم عندَهم خزائِنَ ربِّکَ اءَم هُمُ المُصَیطِرُون [196].

«آیا آنها بی هیچ آفریده شده اند، یا خود خالق خویشند؟ آیا آنها آسمان هـا و زمین را آفریده اند؟! بلکه آنها جویای یقین نیستند. آیـا خـزائن پروردگـارت نزد آنها است یا بر همه چیز عالم سیطره دارند؟!».

در سوره مبارکه حجر بعد از این که نعمت های مـادی و دنیـوی را بـر مـی شمارد، می فرماید:

و ان من شی ء الا عندنا خزائنه و ما ننزِّلُهُ الا بِقَدَر معلوم [197].

«و خزائن همه چیز، تنها نزد ما است؛ ولی ما جز به اندازه معین آن را نـازل نمی کنیم».

این آیه، در حقیقت بعد از ذکر مصادیق مادی آمده و با تعبیر آیات کریمه دنیا متفاوت است. در آن جا خداوند آن نعمت ها را به خود اختصاص نمی دهد، بلکه مستقیم و بدون واسطه به شأنی از شؤ ون ربوبی اش اختصاص می دهد. قرآن از زبان یوسف علیه‌السلام نقل می کند که گفت:

قال اجعلنی علی خزائن الارض انّی حفیظ علیم [198].

«مرا سرپرست خزائن سرزمین (مصر) قرار داده، که نگهدارنده و آگاهم».

نکته قابل توجه این است که هر جا در آیات قرآن کریم، خداوند علم را به عنوان گنجینه مطرح می کند، به خاطر حرمت و تشریف آن به ذات اقدس ربوبی خود و سایر نعمت ها را که مخلوق الهی اند به یکی از شوون و اوصاف الهی خود نسبت می دهد؛ یعنی آنها را بدون واسطه به ذات ربوبی خود نسبت نداده است.

در داستان گفتگوی موسی بن عمران علیه‌السلام وقتی که فرمان وجوب زکات بر بنی اسرائیل آمد تا از اموال خود زکات پرداخت کنند، عده ای استنکاف کردند و نپذیرفتند. این تعبیر را قرآن از زبان موسی علیه‌السلام نقل می کند، که خدا به موسی علیه‌السلام فرمان داد، به بنی اسرائیل بگو:

قل لو اءَنتم تملِکونَ خزائِنَ رَحمَةَ ربّی اذا لاَمسَکتُم خَشیَةَ الانِفَاق و کان الانِسانُ قَتُورا [199].

«اگر شما همه خزائن رحمت پروردگار را هم مالک شوید، باز هم به خاطر تنگ نظری و خستی که دارید، انفاق نمی کنید و انسان تنگ نظر است».

در این آیه، نعمت های مادی، ثروت، سرمایه، پول، طلا و نقره به خزائن رحمة ربّی تعبیر شده است. در مکه وقتی که مؤمنان در فشار مشرکان بودند و شاید درباره بعضی از افرادی که هنوز ایمانشان کامل نشده بود، احتمال تذبذب

و لغزش وجود داشت، به خصوص با آن مشکلات فراوانی کـه مسـلمان هـا در صدر اسلام داشتند، برای تقویت آنها این آیـه نـازل شـد و رسـول اکـرم ﷺ مأمور شدند که به مؤمنان بگویند:

اءَم عندهم خزائن رحمةِ ربِّـک العزیـز الـرحیم # اءَم لهـم مَلَـک السـموات والارض و ما بینهما [200].

«شما خیال می کنید که همه خزائن و گنجینه های رحمت پروردگار توانـا و بخشنده، نزد مشرکان است یا آنها مالک آسمان و زمین و مابین این دو هستند».

غیر از این دو آیه، موارد دیگری نز در آیات قرآن داریم که نعمت های الهـی و تنعمات دنیوی مستقیما به ذات اقدس ربوبی نسبت داده نشده است؛ در حالی که علم، بدون واسطه، تشریفا به ذات ذوالجلال پروردگار منسوب است.

ابن محبوب از جابر نقل می کند که گفت: امام باقر علیه السلام به من فرمودند:

واللّه لو کنّا نُحدِّثُ النَّاس اءَو حدَّثنَاهم براءِینَا لکُنَّا من الهالِکین و لکنَّا نُحَدِّثُهم بآثار عندنا مِن رسول اللّه ﷺ یَتوارَثُها کابر عن کابر نکنِزُها کما یکنِـزُ هـولاء ذَهَبَهم و فِضَّتهم [201].

«ما هرگز برای مردم بر اساس هوای نفس، حدیث نمی گوییم؛ آنچه مـا مـی گوییم آثاری است که از رسول اللّه ﷺ به دست ما رسیده است و ایـن یـک گنجینه ای است که پیامبر در اختیار ما گذاشته و مـا بـرایش حرمـت قـائلیم و همان طور که اهل دنیا ظاهرا منظور حضرت، صاحبان قدرت بوده است طـلا و نقره خود را گنجینه می دانند، این علوم هم نزد ما گنجینه ای الهی است».

صریح تر از این روایت، روایتی است که ابی بصیر از امـام صـادق علیه السلام نقـل می کند که امام فرمودند:

ولایةُ اللّه اءَسرَّها الی جبرئیل علیه‌السلام و اءَسرَّها جبرئیل الی محمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و اءَسرَّها محمَّد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم الی عَلِیّ علیه‌السلام الی مَن شاءَ اللّه [202].

«علوم، اسراری است که خدا به جبرئیل آموخت و جبرئیل این اسرار را در اختیار رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم قرار داد و ایشان، این اسرار را در اختیار علی بن ابی طالب علیه‌السلام، و آن حضرت هم به ائمه علیهم‌السلام، آموخت».

وقتی که از علم به خزانه و گنجینه الهی تعبیر شده است، علام نیز کلیددار این گنج بزرگ است، البته این موهبت، با اراده الهی و لیاقتی که خدا در او دیده، در اختیار او قرار داده شده است. راه نگهداری این لیاقت و شایستگی، امانتداری صحیح از این گنجینه است. امام علیه‌السلام در این باره می فرمایند:

و قُمتُ بِهِ لهم مقامَ الخازن الشَّفیق.

تو در حقیقت نگهبان و کلیددار این گنجینه الهی، امانت، امانت الهی است و تو که عالم شده ای، کلید این گنج به عنوان امانت در اختیار تو است، امین بیت المال یا امین شخص نسبت به صاحب مال چه می کند؟ باید آن گونه که مورد رضای صاحب مال است، آن را مصرف کند و اگر برخلاف آن عمل کند یا به کسی که او توصیه کرده، ندهد، بخل ورزیده و در حقّ او ستم کرده است. این جا هم تو که عالمی، امینی و شایستگی این را داشته ای که خداوند متعال، کلید گنجینه خود را در اختیار تو قرار دهد، رعایت امانت کن و به فرموده امام سجاد علیه‌السلام:

النَّاصِحِ لمَولاهُ فی عَبیدِهِ الصَّابر المُحتَسَبِ الَّذی اذَا راءَی ذَا حاجَة اءَخرَجَ لَه من الاموال الَّتی فی یَدَیهِ.

گنجینه هایی را که خدا در اختیار او گذاشته است، وقتی حاجتمندی را می بیند که به این گنجینه ها نیازمند است، در اختیار او بگذارد. اگر چنین کرد، امین

خوبی است و درست امانتداری کرده است. تعبیر امام علیه السلام خیلی جالب توجه است که می فرمایند: باید از این علم بذل کنی و ببخشایی، باید آن را در اختیار دیگران قرار بدهی.

و اءن اءَنت مَنَعتَ النَّاس عِلمَک کُنتَ له خائنا و لخَلقِهِ ظالما.

«اگر گنجینه الهی را، در انحصار گرفتی و فقط برای خود نگه داشتی، تو در حقیقت به امانت الهی و صاحب آن خیانت کرده ای و نسبت به بندگان خدا ظلم رواداشته ای».

وظایف استاد در برابر دانش آموز

حضرت در فرمایش خود، نکاتی را مورد تأکید قرار داده اند:

اولین نکته این است که معلم برای ادای حقّ متعلم و دانش آموز، موظف است که او را تدریجا به آداب صحیح و خلق و خوی پسندیده، انس دهد و تربیت کند؛ و اولین چیزی که در این مسیر، باید مورد نظر معلم قرار بگیرد، این است که محصل را به اخلاص در یادگیری و علم آموزی تشویق و ترغیب کند به او بیاموزد که اگر کار برای غیر خدا باشد، قیمت و دوامی نخواهد داشت. زمانی، کار و تحصیل او ارزش پیدا می کند که قصدش را برای خداوند متعال خالص کند و اگر چنین کرد مصداق این روایت است که می فرماید:

مَن اءَخلَصَ لِلّه اءَربعین صَبَاحا ظَهَرَت یَنابیع الحکمة مِن قلبه علی لِسانه [203].

«هر که چهل روز برای خدا در اعمالش خلوص داشته باشد، سرچشمه های حکمت از دل بر زبانش جاری می گردد».

در حقیقت، امام علیه السلام با این بیان می فرمایند که تا چهل روز آثار این خلوص را در زبان خود خواهد دید؛ یعنی سرچشمه های حکمت از دل و قلب او بر

زبانش جاری می شود. پس یکی از شرایط موفقیت در تحصیل اخلاص است.

در این باره روایات زیادی وارد شده که به چند روایت اشاره می کنیم:

مَن طلب العلم لِیُبَاهی بهِ العُلَمَاءَ اءَو یُمَارِیَ بِهِ السُّفَهَاءَ اءَو یَصرف به وجوهَ النَّاس الیه فلیتبوَّاءُ مِقعَدَهُ مِن النَّار [204].

«اگر غرض کسی در فراگیری علوم، مراء و جدال با جاهلان و مباهات بر عالمان و یا جلب توجه مردم برای اعمال قدرت باشد، - خداوند ارزشی برای این فراگیری قرار نداده و - جایگاه او در قیامت، عذاب و آتش الهی است».

در سخن دیگری، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَن اءَرادَ الحدیث لِمَنفَعَةِ الدُّنیا لم یکُن لَه فی الاخرة نصیب [205].

«هر کس از فراگیری علم، قصد منافع دنیوی داشته باشد، در آخرت، از آنچه آموخته است بهره ای نخواهد برد».

در نتیجه، اولین شرط در تحصیل و فراگیری علم، اخلاص برای خداوند تبارک و تعالی است و فرقی هم نمی کند کدام یک از علوم باشد. تصور نشود که این توصیه ها مربوط به علم دین است؛ گرچه طلاب علوم دینی باید بیشتر به این نکات توجه داشته باشند، اما در همه رشته های علمی اخلاص، شرط است. کسانی که در رشته های پزشکی، فنی و سایر رشته های علمی زحمت می کشند، اگر قصدشان کمک و دستگیری بندگان خدا باشد، یقینا مورد عنایت قرار می گیرند.

نکته دوم این است که معلم و مربی در تشویق و ترغیب محصل به یادگیری سعی و تلاش وافر کند؛ طوری او را تشویق کند که نسبت به یادگیری، احساس اشتیاق کند. با علاقه وارد تحصیل شود و راهش این است که فضیلت و ارزش علم و عالم را از نظر شرع بیان کند. مثلا در تعبیری آمده است که:

العلماء ورثةُ الاَنبياء، و انَّهُم على منابرَ من نور [206].

«علما وارثان پیغمبرانند و در قیامت بر منابری از نور خواهند بود».

نکته سوم این است که سلوک و رفتارش با شاگرد طوری باشد که دوست دارد دیگران با او رفتار کنند. و این مطلب در بسیاری از موارد توصیه شده است: نسبت به حاکم و مردم، نسبت به معلم و دانشجو، نسبت به معاشرت و مراودت و رفتار اجتماعی و ارتباطات مردم با یکدیگر. در جاهایی نیز به طور خاص تأکید شده است، از جمله این که:

لا یؤ من اءَحدکُم حتَّی یُحبُّ لاءخیه ما یُحبُّ لنفسه [207].

«هیچ کدام از شما مؤمن نیستید، مگر این که آنچه را که برای خود دوست دارید، برای دیگران هم بخواهید».

از ابن عباس که در مکتب علمی مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام تربیت شده، نقل شده است که می گوید:

اکرمُ النَّاس علیَّ جلیسیَ الّذی یتخطَّی النَّاس حتَّی یَجلسَ الیَّ، لو استَطَعتَ اءَن لا یَقَعَ الذُّباب علیه لفعلت، اءنَّ الذُّباب لیقع علیه فیؤ ذِینی [208].

«گرامی ترین مردم نزد من کسی است که از روی سر جمعیت پا برداشته، می آید و در مقابل من می نشیند تا از من چیزی یاد بگیرد، من آنقدر برای او حرمت قائل هستم که اگر می توانستم نگذارم مگس روی صورت او بنشیند، چنین می کردم؛ مگس به صورت او می نشیند، اما من آزار می بینم».

یعنی باید بین استاد و شاگرد چنین یگانگی ایجاد شود. این حقّ شاگرد است که استاد، خود را از او جدا نبیند.

نکته چهارم این است که معلم وظیفه دارد به مسائل اخلاقی و عملی متعلم و محصل حساس باشد؛ او را از سوءاخلاق، ارتکاب محرمات و بدخلقی به

دیگران بازدارد؛ حتی به او بیاموزد که به مکروهات هم حساس باشد. منتها نکته مهم، شیوه آموزش است. این آموزش ها نباید صریح و بی پرده باشد، باید حریم استاد و شاگرد حتی رعایت شود؛ یعنی مستقیم به او نگوید، بلکه باید به کنایه و اشاره و به صورتی بگوید که هیبت و حرمت استاد، محفوظ بماند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در آغاز اسلام با اعرابی که کمتر بهره ای از آداب اخلاقی و انسانی برده بودند، طوری برخورد کرد که آنها را شیفته و فدایی خود کرد. طبیعی است که اگر کسی بدی ها و زشت کاری های کسی را صریحا به او بگوید، نمی تواند نزد او محبوب باشد، بلکه باید او را با کنایه و اشاره متوجه بدی هایش کند. این شیوه و روش آموزش، حتی در فرزندان اهل بیت علیهم السلام آن هم در صغر سن، متعارف بوده است.

این داستان معروف را از دوران کودکی امام حسن و امام حسین علیهما السلام نقل می کنند که پیرمردی را دیدند که سابقه ای هم در اسلام دارد - شاید در اواخر حیات رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم بوده است - مشغول وضو گرفتن است، اما صحیح وضو نمی گیرد.

بنا به کبر سن و از باب وقّروا کبارکم که نباید حرمت او شکسته شود، تدبیری اندیشیدند و به این پیرمرد گفتند: پدر جان! اما وضو می گیریم، ببین وضوی کدام یک از ما صحیح است. اول حضرت مجتبی علیه السلام وضو گرفتند و بعد سیدالشهدا علیه السلام وضو گرفتند؛ و کنایه وضوی صحیح را به او تعلیم دادند و آن پیرمرد که متوجه شده بود، گفت: قربان شما، وضوی شما درست است و وضوی من غلط بود [209].

در سخنی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

لو مُنِع النَّاس مِن فَتِّ البَعر لَفَتُّوهُ و قالوا ما نُهِينا عنه الا و فيه شی ء [210].

«اگر افراد بشر را از له کردن قـاذورات حیوانـات منـع کنیـد، نسـبت بـه آن حساس می شوند و می گویند: شاید فایده ای در این کار است که ما مورد نهـی قرار گرفته ایم».

طبع بشر این است که به آنچه او را منع می کند، حریص تر می شود. بنابراین درباره حرص به حضرت آدم علیه‌السلام مثال مـی زننـد کـه چـون او از خـوردن آن شجره ملعونه نهی شده بود، شیطان از همین خصیصه حرص او به آن چیزهـایی که نهی شده است، استفاده کرد و آدم و حوا را فریب داد.

تصریح در کلام، ممکن است صفت حرص را تحریک کند. بنابراین، علاوه بر این که استاد وظیفه دارد محصلش را به مکارم اخلاق هـدایت کنـد و از زشـتی های اخلاقی بازدارد، باید در شیوه آموزش خود، ظریف تـرین روش هـا را بـه کار گیرد. چه بسا این روش، برای پدران و مادران نیز کارسازتر از نهی صریح و ملامت ابتدایی فرزندانشان باشد.

حقّ پنجمی که شاگرد بر استاد دارد این است که از بزرگ نمایی پرهیز کند و روح تواضع و فروتنی را عملا به متعلم بیاموزد و خـود عامـل بـه ایـن صـفت ارزشمند اخلاقی باشد. به فرمان صریح قرآن، حتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز مأمور است که نسبت به مؤمنان و کسانی که از صمیم قلب ایمان آورده اند، تواضع کند:

واخفِض جَناحَکَ لمَن اتَّبَعَک من المؤمنین [211].

«بال و پر خود را برای مؤمنینی که از تو پیروی می کنند، بگستر».

یکی از دستورات وحی الهی، رعایت تواضـع و حفـظ ایـن کرامـت اخلاقـی است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در سخنی می فرمایند:

ان اللّه اءَوحی الیَّ اءَن تواضعوا [212].

«خداوند به من دستور فرمود که تواضع را رعایت کنید».

در سخن دیگری از وجود مبارک آن حضرت نقل شده است که فرمودند:

ما نقصت صدقة من مال و ما زاد اللّه عبدا بعفو الا عزّا و ما تواضَعَ اءَحد للّـه الا رفَعَهُ اللّه [213].

«نه انفاق و صدقات، چیزی از مال انسان را کـم مـی کنـد و نـه اغمـاض و گذشت و عفو از عزت انسان می کاهد؛ بلکه انسان را عزیزتر می کنـد. تواضـع موجب حقارت انسان نمی شود، بلکه به او رفعت اجتماعی می دهد و در میـان مردم به بزرگواری شناخته می شود».

وقتی تواضع به عنوان یک اصل اخلاقی برای همه افراد توصیه شـده اسـت، طبیعی است که نسبت به محصل، دانش آموز، طلبه، دانشجو و مجموعه کسـانی که در مقام تحصیل و یادگیری، در محضر استاد هستند و بـا او رابطـه فرزنـد و پدری دارند باید بیشتر مورد تأکید باشد.

سخن دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که حضرت فرمودند:

اَنّما اءَنا لکم مثل الوالد لولده [214].

«من برای شما، مانند پدرم برای فرزندش».

طبیعی است که هیچ پدری برای فرزندانش، خودبزرگ بینـی، فخرفروشـی و کبر ندارد و راءفت، عطوفت و مهربانی پدر به فرزند، مانع از کبر و فخرفروشـی است.

چون جایگاه معلم، نسبت به متعلم، منزلت پدر و فرزند است، طبیعی است که باید تواضع، فروتنی و نـرمش نسـبت بـه او بـیش از سـایر طبقـات و اصـناف اجتماعی باشد.

در سخن دیگری که مرحوم مجلسی در بحارالانوار نقل کـرده اسـت، رسـول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

لَيِّنوا لمَن تُعلِّمون و لمَن تَتَعَلَّمون منه [215].

«فروتنی و تواضع هم بر استاد لازم است و هم بر محصل».

شیوه بزرگان و کسانی که به زیور مکارم اخلاقی آراسته بودند، با زیردستانشان چنین بوده است که نهایت فروتنی و تواضع را به جای می آورده اند. در مورد عیسی بن مریم علیه‌السلام روایتی را به تفصیل نقل می کنند که در این جا بدان اشاره می کنیم:

قال عیسی ابن مریم علیه‌السلام یا معشرَ الحواریِّین لی اَلیکم حاجَة اقضُوها لی قالوا قُضِیَت حاجتک یا روح اللّه فقَام فغَسَلَ اءَقدامَهُم فقالوا کنَّا نحن اءَحقّ بهذا یا روح اللّه فقال اءن اءَحقّ النَّاس بالخِدمَةِ العالمُ اَنّما تواضعت هکذا لکَیمَا تَتَواضَعوا بعدی فی النَّاس کَتَواضُعی لکم ثم قال عیسی علیه‌السلام بالتَّواضع تُعمَرُ الحکمةُ لا بالتَّکبُّر و کذلک فی السَّهل ینبِتُ الزَّرع لا فی الجبل [216].

«عیسی ابن مریم علیه‌السلام به حواریون گفت: من به شما نیازی دارم. شما این حاجت مرا برآورده کنید. حواریون گفتند: تقاضایی که داری، ما انجام می دهیم. عیسی برخاست و با ظرف آبی به شستشوی پای حواریون مشغول شد، حواریون گفتند: ما باید نسبت به شما که پیامبر خدایی و به ما سمت معلم و مربی داری چنین کنیم، نه این که شما این کار را بکنید! عیسی علیه‌السلام به ایشان فرمود: عالم شایسته و سزاوارتر به انجام خدمت به دیگران است. من این گونه عمل می کنم تا شما هم بعد از من، با مردم و کسانی که از شما علم خواهند آموخت، همین روش را به کار گیرید، با تواضع و فروتنی می توان حکمت و دانش را میان مردم ترویج کرد و جامعه ای را به حکمت و دانش انس داد. همان گونه که درخت در زمین سهل می روید نه در زمین سخت و کوهستان».

بنابراین در دل نرم، قلب لطیف و روح لین توام بـا بـزرگ منشـی و تواضـع است که می توان بذر علم، دانش و اندیشه را کاشت و در انتظار حاصل نشست. نکته مهمی که در این مطلب نهفته است، رعایت حسن خلق، تلطف و خوشرویی با دانش آموز است؛ چرا که:

المؤمن بِشرُهُ فی وجهه و حزنه فی قلبه [217].

«شادمانی مؤمن در رخسار اوست و اندوه وی در دلش».

برخورد نیکو و زیبا با دیگران از وظایف مؤمن است؛ چرا که چهره ظـاهری انسان، از آن دیگران است و آنچه که در دل و قلـب انسـان اسـت بـرای خـود اوست و حقّ ندارد با گرفتگی چهره و تکدری که بروز می دهد، دیگران را آزار دهد و برنجاند، و رعایت این حقّ درباره متعلم که هر روز با استاد روبـرو مـی شود از اهمیت خاصی برخوردار است؛ چرا که اگر قـرار باشـد، بـا بـدخلقی و چهره عبوس و درهم با شاگردان خود مواجه شـود و بـا تکبـر، فخرفروشـی و خودبزرگ بینی با آنها رفتار کند، حقوق متعلم را رعایت نکرده است. این نکتـه ای است که امام سجاد علیه‌السلام در کلام خود صریحا بدان اشاره کرده، می فرمایند:

فان اءَحسنت فی تعلیم النَّاس و لم تَخرَق بهم و لم تَضجَر علیهم.

وظیفه تو نرمش و مدارا با آنها شاگردان است، اگر به این وظیفه عمل کـردی و با خشونت رفتار نکردی، در حقیقت حقّ آنـان را رعیـات کـرده ای و تعبیـر نهایی در کلام امام علیه‌السلام این است که اگر با تندی و خشونت برخورد کـردی، در این حال کنت له خائنا و لخلقه ظالما تو در حقّ او خیانت و ظلم کرده ای.

ظلم همان طور در مباحث گذشته به تناسب معنی کرده ایم نقطه مقابل عـدل است، بنابراین اگر انسان در همه امور، اعم از امور اعتقادی، عملی، اخلاقـی و... از مسیر اعتدال مورد توصیه، پارا فراتر بگذارد، ظلم کرده است. تعادل در حقوق

متعلم، حسن خلق، تواضع و رفتار ملایم است. بنا به فرموده حضرت اگـر پـا را از این محدوده فراتر بگذارد به او ظلم کرده است.

حقوق متعلم از دیدگاه شهید ثانی

نکته های دقیق دیگری هم در فرمایش مرحوم شهید ثانی رحمـة اللّـه ذکـر شده است که به اختصار به آنها اشاره می کنیم:

از دیگر حقوق متعلم بر استاد، این است که اگر به هر دلیلـی چنـد روزی از محضر درس او غیبت کند، استاد موظف است که به وسـیله دیگـر شـاگردان از حال او بپرسد و یا اگر غیبت او طولانی شد، خود به عیادت او برود و از وضـع او باخبر شود. اگر مشکلی دارد، در حد توان، حل کنـد و اگـر مشـکلی نـدارد، برای او دعا کند.

استاد موظف است که در بر خورد اول با دانش آموز و دانشجویانش، اسامی آنها را سئوال و آنها را با اسم و خصوصیت شناسـایی کنـد و بـر حـالات آنهـا مراقبت داشته باشد و آنها را با القاب و اسامی مورد علاقه شان صدا بزند؛ نه بـا اسامی و القابی که شاید به آن مشهور شده اند، ولی مورد علاقه آنها نیست.

این ظرافت ها در موازین اخلاقی شرع مقدس اسلام باید برای کسانی مـورد توجه باشد که امروز داعیه دار فرهنگ و مدنیت هستند.

در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام آمده است که استاد موظف است که علـم را بـه دانشجویان خود بیاموزد و در آموختن بخل نورزد. به تعبیر حضـرت و ان انـت منعت النَّاس عِلمُک یعنی تو نباید نسبت به آموختن دانسته ها و معلوماتت بخل بورزی.

در معارف دین چه در آیات و چه در روایات بـاب مفصـل و قابـل تـوجهی درباره کتمان علم داریم. در سوره مبارکه بقره این آیه شریفه وارد شده است کـه می فرماید:

و لا تلبسوا الحقّ بالباطل و تکتموا الحقّ و انتم تعقلون [218].

«حقّ را به باطل نیامیزید؛ و حقیقت را با این که می دانید کتمان نکنید».

یا در آیه دیگری در همان سوره مبارکه می فرماید:

انَّ الَّذین یکتمون ما اءَنزلنا من البیِّنات و الهَدی من بعد مـا بیَّنّـاهُ للنـاس فـی الکتاب اولئک یلعَنَهُمُ اللّه و یلعنهم اللاّعِنون [219].

«کسانی که دلایل روشن، و وسیله هدایتی را که نازل کرده ایم، آن هم بعد از آن که در کتاب برای مردم بیان نمودیم را کتمان کنند، خدا آنها را لعنت می کند؛ و همه لعن کنندگان نیز، آنها را لعن می کنند».

وقتی که مؤمن به علوم الهی اطلاع پیدا کرد، موظف است، ایـن علـوم را بـه دیگران برساند؛ که اگر کتمان نکند، به لعنت الهی مبتلا می شود. آیـات دیگـری هم در این باره آمده است که برای رعایت اختصار، از اشاره به آنهـا خـودداری می کنیم.

اما در روایات ائمه معصومین علیهم‌السلام نیز سخنان قابل توجهی وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم. از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

مَن کَتَمَ علما فکاءنَّهُ جاهل [220].

«اگر کسی علمش را کتمان کند و بـه دیگـران نیـاموزد، بـا جاهـل تفـاوتی ندارد».

چون انسان جاهل، قدرت آموزش ندارد، خیرش نیز به دیگران نمی رسـد و عالمی هم که در مقام تعلیم برنمی آید، با جاهلان تفاوتی ندارد.

الجواد مَن بذَل ما يُضَنُّ بمثله [221].

«بخشنده کسی است که می بخشد آنچه را که دیگران نمی بخشند».

این را درباره مسائل دقیق علمی و علوم کمیاب تفسیر فرموده اند، در فرمایش دیگری از امام صادق علیه السلام روایت شده است که حضرت فرمودند:

قراءُت فی کتاب علی علیه السلام انّ اللّه لم یاءخُذ علی الجُهَّال عَهدا بطلب العلم حتَّی اءَخَذَ علی العُلَمَاء عهدا بِبَذل العِلم للجُهَّال لانَّ العلم کان قبل الجهل [222].

«خدا قبل از آن که جاهلان را نسبت به خطاهایشان محاکه کند، از علما سئوال خواهد کرد که چرا شما وظیفه خود را در آموزش تعطیل کردید».

مطلب، خیلی قابل توجه است؛ در قیامت از خطاکاران می پرسند که چرا خطا کردید، می گویند: نمی دانستیم. می گویند: چرا نیاموختید؟ اگر جواب دهند علما به ما نیاموختند، در پیشگاه الهی، عالمان جوابی نخواهند داشت. در سخن دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت شده است، که حضرت فرمودند:

اءَیُّما رجل آتاه اللّه علما فکتَمه و هو یَعلَمه، لقی اللّه عزوجل یوم القیامَةِ مُلجَما بِلجام مِن نار [223].

«اگر کسی مورد عنایت الهی قرار گرفت و خدا به او توفیق داد که در رشته از علوم، تخصص و آگاهی پیدا کرد و عالم شد و این علم را کتمان کرد و در آموزش آن بخل ورزید، هنگام ورود به قیامت به دهان او لجامی از آتش زده می شود».

بنابراین، انسان عالم به حکم وظیفه شرعی و اخلاقی موظف است به دیگران بیاموزد؛ منتها در این آموزش و آگاهی، نباید این توصیه امام سجاد علیه السلام فراموش شود که آموزش همراه با تواضع و نرم خویی باشد؛ چرا که منعت النَّاس علمک کنت له خائنا و لخلقه ظالما اگر علمت را از مردم دریغ کردی و یا

به هنگام آموزش تندی کردی، خیانت کرده ای. هم باید آموزش دهد و هم این آموزش، آمیخته با تواضع و فروتنی باشد؛ زیرا در غیر این صورت خیانت کرده است؛ چون امام سجاد علیه‌السلام در ابتدای این حقّ فرمودند که منزلت و جایگاه معلم، منزلت امانتدار و کلیددار است و امانتدار، امینی است که سرمایه ای در اختیار او قرار گرفته. وقتی خدا و صاحب امانت او را مکلّف به بخشیدن کرده است، سر باز زدن او، خیانت در امانت است.

با این توضیح معنای تعبیر امام سجاد علیه‌السلام که می فرمایند کنت له خائنا و لخلقه ظالما روشن می شود. از یک طرف به خدا و امانت خیانت کرده است و از طرف دیگر به بندگان خدا ظلم کرده است؛ یعنی دو گناه بزرگ خیانت به خدا و ظلم به بندگان او.

بنابراین، آموزش یک وظیفه است و بین فقها این بحث مطرح است که اگر دیگران به علم او علوم واجبه و مورد نیاز انسان ها محتاج باشند، آیا در مقابل تأمین این نیاز می توان مطالبه اجر مادی کرد؟ معمولا می فرمایند که جایز نیست در قبال علومی که مورد احتیاج انسان ها است، مطالبه پول شود و بر این اساس هیچ فقیهی برای آن که مردم را به احکام الهی آشنا کند و هیچ عالم و متکلّمی برای این که اعتقادات مردم را اصلاح کند، و در یک کلام هیچ معلم و مربی، در آموزش علوم مورد نیاز افراد، حقّ ندارد از آنها مطالبه پول کند. حتی درباره اطبا و پزشکان که علمشان مورد نیاز بیماران باشد نیز محل شبهه است که بتوانند در قبال طبابت خود، اجر مادی طلب کنند.

از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

قِوامُ الدِّین باربعة: بعالم ناطق مستعمِل له، و بغنیّ لا یَبخَلُ بفضله علی اهل دینِ اللّه، و بفقیر لا یَبیع آخرتَه بدُنیاه، و بجاهل لا یَتَکَبَّر عن طلب العلم [224].

قوام دین به چهار اصل است؛ یعنی این استوانه ها، موجب برقراری خیمه حیات دین و دنیای انسانند: اول، عالمی که آموزش دهد و خود نیز اهل عمل باشد که اگر علمش را کتمان کند، در حقیقت قواعد دنیا را به هم ریخته است؛ و دوم، ثروتمند و سرمایه داری که بخل نورزد و سرمایه هایی را که خدا به فضل و رحمتش در اختیار او گذاشته، به نیازمندان برساند؛ سوم، فقیری که به دلیل نیاز مادی دین و معتقدات خود را نفروشد؛ چهارم، جاهلی که در راه تحصیل از روی کبر کوتاهی نکند.

علاوه بر حقوقی که در مباحث قبل ذکر شد معلم و مربی باید به نکات دیگری هم توجه داشته باشد: اول، در آموزش به قدر استعداد و توان محصل سخن بگوید. در این باره پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

اءِنَّا معاشرَ الاَنبیاء اُمرنَا اءَن نُکلّمَ النَّاس علی قدر عُقولِهِم [225].

«ما رسولان الهی مأموریم که با مردم، به اندازه فهم و درکشان صحبت کنیم».

بنابراین، این نکته دقیقی است که معلم در شیوه تعلیم و تدریس خود، حال محصل و متعلم را رعایت کند.

همه علوم برای همگان قابل تعلیم نیست، درباره بسیاری از علوم، تعبیر به اسرار می شود و اگر کسانی حافظ و حامل اسرارند، نهی شده اند که این علوم را در اختیار دیگران قرار دهند؛ چرا که باید استعداد، توان و ظرفیت محصل و طالب علم، مورد توجه و دقت معلم باشد، تا این سرمایه های گرانبها بیهوده ضایع نشود.

معمولا مربیان بشر؛ یعنی ائمه هدی علیهم السلام این علوم را در اختیار افراد خاصی قرار می دادند یا در بسیاری از موارد، اصلا کسی نبوده است که توان تحمل

برخی علوم آنان را داشته باشد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سینه مبارک خویش اشاره کرده، می فرمودند:

انَّ ههُنا لَعِلما جَمَّا لو وَجدتُ له حَمَلَة [226].

«در سینه ام علوم بسیاری است که باید استعداد قابل برای انتقال آنها بیابم».

از جابر بن یزید جعفی نقل شده است که می گوید:

رَوَیتُ خمسین اءَلف حدیث ما سمعه اءَحد منِّی [227].

«من پنجاه هزار حدیث آموخته ام، که هیچ کس نباید آنها را از من بشنود؛ چرا که همگان توان فراگیری و درک این علوم را ندارند».

جابر می گوید:

حدَّثَنی اءَبوجعفر علیه‌السلام تسعین اءلفَ حدیث لم اءُحدِّثَ بها اءَحد قطُّ و لا اءُحدِّثُ بها اءحدا اءبَدا، قال جابر: جُعلتَ فداک انَّک قد حَمَلتَنِی وَقرا عظیما، بِما حدَّثتَنی به مِن سرِّکم الَّذی لا اءُحدِّثُ به اءَحدا، فربَّما جَاش فی صدری یاءخذَنی منه شبهُ الجنون [228].

«امام باقر علیه‌السلام نودهزار حدیث به من آموخته اند که من تاکنون برای کسی بازگو نکرده ام و بعد از این هم برای کسی نقل نخواهم کرد. بعد می گوید: خدمت امام باقر علیه‌السلام عرض کردم فدایتان شوم شما یک بار دشواری از اسرار بر گردن من نهاده اید که گاهی آن چنان بر من سنگینی می کند که از حالت اعتدال خارج می شوم».

حضرت فرمودند: در چنین شرایطی در بیابان حفره ای ایجاد کن و این مطالب را در آن حفره بگو! یعنی این کار بهتر از این است که این علوم را به نااهلان و نامحرمان بگویی تا از آن سوءاستفاده کنند. شاید پذیرش این مطالب کمی سنگین باشد، اما با بیان این مطالب، روشن می شود که آموختن برخی

علوم، موجب ظلم و ستم بـه جامعـه بشـریت مـی شـود. صـاحبان قـدرت، از امکاناتی که پیشرفت علوم برای آنها فراهم کرده است، به اقتدار و سلطه علمـی رسیده اند و از آن سوءاستفاده می کنند؛ مثلا بشر در علم فیزیک آنقدر پیشرفت کرده است که موفق به شکافتن هسته اتم می شود و در سایه آن موفق می شـود ابزار و آلاتی را بسازد که با فشردن دکمه ای، میلیون ها انسـان را بـه خـاک و خون بکشد؛ در حالی که ممکن است در آینده، اسرار دیگـری از سـخنان ائمـه اطهار علیهم‌السلام روشن شود؛ امـا دقـت در وضـع موجـود نیـز عمـق سـخنان ایـن بزرگواران را بر ما روشن می کند.

حقّ دیگری که در زمره حقوق متعلم بیان شده، این است که اسـتاد و مربـی، همه تلاش خود را به کار گیرد تا او را از اشتغال به اموری که باعث انحـراف او از مسائل علمی می شود بازدارد. او را هدایت کند که اوقاتش را صرف یادگیری و فراگیری مسائل علمی کند و از اتلاف وقت بپرهیزد. در دعای مکارم الاخلاق امام سجاد علیه‌السلام می فرمایند:

اللّهم صل علی محمّد و آله، واکفنی ما یشغلنی الاهتمام به [229].

«خداوندا بر محمّد و آلش درود فرست و از آنچه مورد توجه و اهتمـام مـن است، کفایتم کن».

علم از ضروری ترین امور زندگی است و امام سجاد علیه‌السلام از خدا می خواهد که او را در چیزهایی که باعث می شود از امور ضروری بازماند، کفایت کنـد تـا فقط به آن وظایفی که او برای انسان، تعیین کرده است مشغول باشد. اسـتاد نیـز باید متعلم و دانش آموز را به این نکته های دقیق توجه دهد که هدف از خلقت او چه بوده است.

در مباحث قبل، اشاره کردیم که خداوند متعال، علم را تشریفا به خود نسبت می دهد؛ در حالی که همه مخلوقات عالم از آن خداوند متعال است؛ ولی سایر مخلوفات و خزائن آن ها را به یکی از اوصاف خود نسبت داده است. بنابراین وقتی که علم چنین منزلتی دارد دیگر انسان نباید وقتش را صرف امور دیگر کند.

حقوق دیگری که باید معلم نسبت به دانش آموز رعایت کند، این است که در پاسخ به سوال، حقّ تقدم دانشجویان را رعایت کند. این یکی از ظریف ترین نکاتی است که در فرمایش ائمه معصومین علیهم‌السلام بدان توجه شده است. مرحوم مجلسی رحمة اللّه روایتی را این چنین نقل می کند:

و رُوِیَ اءَنَّ اءَنصاریا جاءَ الی النَّبی صلی‌الله‌علیه‌وآله یساءَلُه، و جاء رجل مِن ثَقیف، فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله: یا اءَخا ثقیف انَّ الانصاریَّ قد سَبَقَکَ بالمسالةِ فاجلِس کیما نُبدِی ءُ بحاجة الانصاریّ قبل حاجتک [230].

«یکی از انصار، خدمت پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله رسید تا سوالی از آن حضرت بپرسد. بعد از او یکی از مسلمان ها از قبیله ثقیف آمده بود و چون از راه دور آمده بود متوقع بود، پیغمبر زودتر جواب او را بدهد حضرت فرمودند: ای برادر اهل ثقیف! این مرد انصاری قبل از تو آمده است؛ بنشین تا پاسخ سوال او را بگویم، بعد پاسخ تو را بدهم».

حقّ دیگری که بر عهده معلم و استاد است، این است که موظف است هیچ یک از دانشجویان و دانش آموزانش را در اظهار محبت و احترام بر دیگری برتری ندهد، که این عمل باعث کینه ورزی و ایجاد حقد و حسادت در افراد و محصلین می شود. بنابراین استاد موظف است، اگر همه دانش آموزانش از نظر

دیانت، شرایط سنی و... در یک رتبه هستند، همه را با یک چشم نگاه کند و احترام و منزلت آنها را یکسان رعایت کند.

از حقوق دیگری که متعلم بر استاد دارد، مراقبت به تحصیل و توان تحصیلی محصل است. اگر استاد احساس کند محصل در معرض اذیت و آزار قرار گرفته است و توان آموختن علوم را در این حد و مقدار ندارد، باید او را از این کار بازدارد، تا او به حال عادی و طبیعی، به تحصیل علم بپردازد. منظور این است که گاه افرادی اساسا به خاطر شور و اشتیاق فراوان به تحصیل، از سایر نیازها و احتیاج های خود غفلت می کنند و به صورت افراطی فقط به تلاش های علمی می پردازند؛ غافل از این که انسان بنا به آفرینش و خلقت خود موظف است که همه نیازهای ضروری خود را پاسخ گوید؛ و استاد موظف است او را از این افراط و تفریطها بازدارد.

حقّ دیگری که برای متعلم ذکر فرموده اند این است که استاد و مربی هرگز به خاطر جهل و بی خبری خویش، محصلان خود را از یادگیری سایر رشته های علمی منع نکند؛ چرا که به صورت طبیعی ممکن است شاگرد او علومی را نزد دیگران فراگیرد که در وی نیست. به عبارت دیگر، این که انسان به یکی از رشته های علمی آشنایی ندارد، نباید دیگران را از یادگیری آن رشته بازدارد که امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

النَّاس اعداء ما جهلوا [231].

«انسان ها، دشمن آن چیزی اند که نسبت به آن جاهلند».

مبادا استاد نسبت به آنچه که نمی داند دشمنی کند و مانع از یادگیری رشته های مورد علاقه دانش آموزان و محصلین شود و یا مانع آموختن رشته های مورد نیاز اجتماع شود.

نکته دیگر این که گاهی برخی معلمان و اساتید به خاطر این که نتوانسته اند خود را از نظر شخصیتی و اخلاقی به کمال لازم برسانند، از این که محصل و دانش آموزان نزد دیگر یعلم بیاموزد، آزرده می شوند به عبارت ساده تر، خوشحال نیستند که شاگرد از انحصار آنها خارج شود؛ و این یکی از سیئات اخلاقی است و معمولا این خلق و خو در اساتید پایه های بالای علمی رخ می نماید؛ چرا که در رتبه های ابتدایی و یا متوسطه این رفتار نمود ندارد؛ ولی در پایه های علمی بالاتر؛ مثلا در حوزه یا در دانشگاه، که افراد در دو یا سه رشته مشغول کار علمی هستند، یا در همان رشته، استادان متنوعی را انتخاب می کنند، اساتیدی که دچار ضعف نفس هستند و یا به مراتب عالی اخلاقی نرسیده اند، از این که طلبه یا دانشجو یا محصلشان نزد دیگری علم بیاموزد خوشحال نمی شوند و او را نهی می کنند؛ یا به ترتیبی با برخوردهای غیراخلاقی او را آزرده می کنند. این کار، دو اثر منفی مستقیم دارد: یکی در روح خود معلم و استاد و دیگری در روح محصل و دانش آموز.

اثر مستقیم در روح استاد این است که او را از مراتب معنوی و انسانی به دور نگه داشته و از درک و بیان حقایق محروم ساخته و به عمق جهل او می افزاید؛ و اثر سوء و غیراخلاقی که برای متعلم دارد این است که او هم با همین ویژگی اخلاقی تربیت می شود و به جای این که استاد او را به سوی مکارم اخلاقی هدایت کند، به سوی زشتی های اخلاقی، راهنمایی کرده است. در این باره، مولا امیرالمؤمنین علیه السلام چنان که در مباحث گذشته به این مطلب اشاره کردیم می فرمایند:

مَن نَصَبَ نَفسَهُ للنَّاس اماما فَلیَبدا بتَعلیم نفسه قبل تعلیم غیره ولیکن تاءدِیبه بسیرته قبل تاءدیبه بلسانه و معلِّم نفسه و مودِّبها اءَحَقّ بالاِجلال من معلم النَّاس و مؤَدِّبهم [232].

«کسی که خود را پیشوا و امام مردم قرار می دهد، باید پیش از آن که به تعلیم دیگران بپردازد، به تعلیم خویش بپردازد؛ و باید تادیب کردن او به عملش، پیش از تاءدیب کردن به زبانش باشد. کسی که معلم و ادب کننده خویشتن است، به احترام، سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است».

از دیگر حقوق متعلم بر معلم این است که اگر استاد در محصل و دانش آموز خود، استعداد و لیاقت بازگویی و تدریس آموخته ها را دریافت، او را به تدریس و آموزش دیگران تشویق کند. شاید بتوانیم این مطلب را این گونه تفسیر کنیم که وقتی معلم احساس کند که متعلم بی نیاز از آموزش و فراگیری است، او را تشویق کند که اوقات خود را به کار مفیدتری که برای مردم نیز بازدهی و منفعت دارد، صرف کند؛ یعنی دانشجو و یا طلبه را تشویق به تدریس و استقلال در تشکیل مجلس و محفل درس کند. مبادا استاد، از این که محصل او برای خود کرسی مستقل تدریس فراهم کرده است، ناراحت شود.

در انتها با سخن امام سجاد علیه السلام این بحث را به پایان می رسانیم که اگر استاد حقوقی را که ذکر شد رعایت نکند:

کان حقّا علی اللّه عزَّ و جَلَّ اءَن یَسلُبَکَ العلم و بهاءَهُ و یسقط من القلوب محلَّکَ.

«حقّ الهی چنین اقتضا می کند که آن علم را از او بگیرد و آبرو و اعتباری را که خداوند در سایه این علم به او عنایت کرده است را از او سلب نماید».

20 - حقّ همسر

وَ اَمَّا حقّ رَعِيَّتِک بِملکِ النِّکاحِ فاءَن تَعلَمَ اءَنَّ اللّه جعلها سکنا و مُستَرَاحا و اءُنسا و وَاقيَة و کذلک کُلّ واحد منکُما يَجبُ اءَن يَحمَدَ اللّه علی صاحبه و يعلم اءَنَّ ذلک نعمة منه عليه و وَجبَ اءَن يُحسِنَ صُحبةَ نعمَةَ اللّه و يُکرِمَها و يَرفَقَ بها و اءِن کان حقُّک عليها اءَغلَظَ و طاعتک بها اءَلزَمَ فيما اءَحبَبتَ و کَرِهتَ ما لم تکن معصية فانَّ لها حقّ الرحمةِ و المُؤ انِسَةِ و مَوضِعَ السُّکون اليها قضاءَ اللَّذَّةِ الَّتی لابدَّ من قضائِهَا و ذلک عظيم و لا قوَّةَ الا باللّه.

«و اما حق همسرت آن است که بدانی، خداوند متعال با آفرينش او، وسيله آرامش، رفاه، انس و نگهداری تو را فراهم نموده و واجب است هر کدام از شما زن و شوهر بر نعمت وجود ديگری، خدا را سپاس گويد و بداند که اين نعمت الهی است بر او. و بر تو واجب است که نعمت الهی را گرامی داشته در معاشرت با او، خوشرفتاری و رفق پيشه کنی؛ اگرچه حقّ تو بر زن سخت تر و رعايت محبوب و مکروه تو اگر معصيت و زياده خواهی نباشد بر او لازم تر است؛ ولی زن حقّ مهربانی و انس بر تو دارد و جايگاه آرامش و آسايش غريزه ای است که گريزی از انجام آن نيست و اين حقّ بزرگی است».

موضوع همسر و خانواده چون از مباحث هميشه زنده و مورد نياز زندگی روزمره انسان ها است، مساله ای نيست که با گذشت زمان، فراموش شود. بنابراين ضروری است به عنوان مقدمه، به مباحث جديدی که در اين يکی دو قرن اخير درباره تساوی حقوق زن و مردم مطرح شده است، اشاره کنيم.

بررسی و تحليل تساوی حقوق زن و مرد

ما، در مقام بيان تاريخ اروپا و جنگ جهانی نيستيم، اما مباحثی تحت عنوان حقّ يا حقوق اجتماعی در دنيا مطرح شده که از اروپا به ساير ملل سرايت کرده

است که برای درک جایگاه ارزش های خودمان ریشه یابی آنها ضـرورت دارد؛ چون در تقدم شرع مقدس اسلام در بیان همه این حقوق که امـروز تحـت اسـم های زیبا، جذاب و فریبنده مطرح می شود، جای هیچ تردیدی نیست. بنـابراین، لازم است که این تاریخچه خوب مورد عنایت واقع شود.

بعد از این که جنگ جهانی در اروپا پایان پذیرفت، وضعیت اجتماعی حـاکم بر ملل اروپایی و غربی به صورتی بـود کـه نگـاه و تلقـی آنهـا از جـنس زن، موجودی فاقد روح بود و یا اگـر او را صـاحب روح مـی دانسـتند، روح او را حیوانی تلقی می کردند و در نهایت اگر برای او روح انسـانی هـم قائـل بودنـد، مساوی با مرد نبود.

به تعبیری برای زن منزلت و جایگاهی شبیه بردگان قائل بودند و در اجتمـاع موجودی پست تر از زن یافت نمی شد؛ و اگر در این دوران سیاه، زنانی را مـی بینیم که اقتداری پیدا کرده اند، به خاطر قدرت های خانوادگی ایشان بوده است که دیگران را تحت تأثیر قرار می دادند، نه از جهات دیگر.

بعد از این که جنگ تمام شد، در اروپا انقلاب صنعتی، شکل جدی بـه خـود گرفت. صاحبان صنایع و قدرت های اقتصـادی، احسـاس کردنـد بـرای تـأمین اهداف اقتصادی خود نمی توانند از وجود مردان، به اندازه کـافی، بهـره ببرنـد و اساسا جمعیت مرد این کشورها، پاسخگوی احتیاج و نیاز آنهـا نبـود. بنـابراین، جهت تأمین نیروی کار خود سراغ زنها و کودکان رفتند.

زنان و استثمار اروپا

اگر امروز، غیر از حقوق زن، حقوق کودکـان نیـز مطـرح اسـت، منشـاء آن، اتفاقاتی است که در آن روزگار در ایـن کشـورها شـکل گرفـت و بـه واسـطه خودخواهی و ضعف نفسی که در انسان های صاحب مال و مکنت به وجود آمد

و به خصوص استفاده های کلان از آزادی، زنها و کودکان را جهت رسیدن به مطامع پست حیوانی به کار گرفتند، که برای آنها منافعی در پی داشت:

اول این که نیروی کار خود را تأمین کردند.

دوم این که توقعات و انتظارات زن ها و کودکان به اندازه مردها نبود.

سوم این که زن ها را مورد سوءاستفاده جنسی هم قرار می دادند و در این راه، آن چنان افراط کردند که تدریجا صدای اعتراض انسان هایی که اهل عاطفه و وجدان انسانی بودند، بلند شد و در مقام حمایت از کودکان و زنان، قانون حمایت از کودکان و تساوی حقوق زنان و مردان را وضع کردند.

چهارم این که بعد از جنگ جهانی، در قاره اروپا، تعداد مردها آنقدر کم شده بود که در کشوری مثل آلمان برای تأمین نیروی کار، علاوه بر زن ها و کودکان، از کشورهای دیگر نیز نیروی کار وارد می کردند. و چون این زنان بی سرپرست، صاحب خانواده و فرزندانی بودند و از طرفی، توان تأمین هزینه های زندگی روزمره خود را نداشتند، به کارهای فنی، صنعتی و کارگری در کارخانجات روی آوردند.

این عوامل باعث شد که پای زن ها از محیط خانواده، به محیط کار و اجتماع باز شود.

مردان متمول و عوامل آنها از بی خبری و جهل زن ها نسبت به مسائل اجتماعی و اقتصادی، سوءاستفاده های کلانی کرده و منافع خود را تأمین کردند.

این آغازی بود بر شروع بحث حقوق زن در تاریخ قرون اخیر که کم کم به کشورهای دیگر، از جمله کشورهای اسلامی نیز سرایت کرد.

در جوامع اسلامی دو گروه پیدا شدند: یک گروه مدعی شدند که اصلا اسلام هیچ تفاوتی میان مرد و زن قائل نیست. بنابراین، هر دو جنس از حقوق کاملا

مساوی برخوردارند؛ و گروه دوم مدعی شدند که در قوانین اسلام روح مردسالاری نهفته است و هیچ اعتبار ویژه ای برای زن در نظر گرفته نشده و در واقع به زن ظلم شده است. به نظر می رسد که منشا این دو تفکر ضعف بنیه علمی است؛ وگرنه چنانچه کسی با دیدگاه معارف دین اسلام، نسبت به مقام انسانی و حقوق طبیعی و قوانین مدون فقهی زن که نشاءت گرفته و برخاسته از خلقت طبیعی او است، آشنایی اجمالی داشته باشد، درمی یابد که هیچ یک از این دو نظر و دو تلقی صحیح نیست و هر دو مصداق فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام می باشند که فرمودند:

لاتری الجاهل الا مفرِطا اءَو مفرِّطا [233].

«نادان را نبینی مگر آن که در کار زیاده روی می کند یا در امری سستی به خرج می دهد».

تساوی حقوق زن و مرد

خداوند در قرآن می فرماید:

یا اءَیُّهَا النَّاس اتّقوا ربّکم الّذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بثّ منهما رجالا کثیرا و نساء [234].

«ای مردم! از مخالفت پروردگارتان بپرهیزید. همان کسی که همه شما را از یک انسان آفرید؛ و همسر او را نیز از جنس او خلق کرد؛ و از آن دو، مردان و زنان فراوانی در روی زمین منتشر ساخت».

تحلیل آیه شریفه این است که روح زن و مرد هر چه باشد یک چیز است و از منظر قرآن تساوی واضح و کاملی بین زن و مرد برقرار است. در حقیقت، هر دو از نوعی حقوق طبیعی و اخلاقی مشترک در روابط انسان برخوردارند. در سوره حجرات می خوانیم:

یا ایُّها الذین آمنوا لا یَسخَر قوم من قوم عَسی اءَن یَکونوا خَیرا منهم و لا نِساء من نساء عسی اءَن یَکُن خَیرا مِنهُنَّ و لا تَلمِزوا اءَنفسکم و لا تَنابَزوا بالاَلقاب [235].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را مسخره کنند، شاید آنها از اینها بهتر باشند؛ و نه زنانی زنان دیگر را، شاید آنان بهتر از اینان باشند؛ و یکدیگر را مورد طعن و عیب جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یکدیگر را یاد نکنید».

بر اساس این سوره مبارکه، در حقوق طبیعی و انسانی، نکات دقیق اخلاقی که انسان ها ملزم به رعایت آنها هستند، بین زن و مرد هیچ تفاوتی احساس نمی شود؛ به همان ترتیب که می گوید مردها نباید یکدیگر را به سخره بگیرند، زن ها را هم از سخره یکدیگر منع می کند. همان گونه که مردها نباید همدیگر را مورد طعن و سرزنش قرار دهند، زنها نیز باید این چنین باشند. همان گونه که برای مردها با القاب زشت یکدیگر را صدا زدن، ممنوع است. زن ها هم باید این چنین باشند.

در آیه دیگر می فرماید:

ولا تجسَّسوا و لا یغتب بعضکم بعضا [236].

«هرگز در کار دیگران تجسس نکنید؛ و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند».

همان گونه که تجسس و کنجکاوی در امور دیگران، بر مردها ممنوع است. بر زن ها نیز ممنوع است؛ و همان طور که غیبت کردن و بدگویی دیگران، برای مردها نهی شده، درباره زن ها نیز نهی شده است. نمی توان گفت در مسائل اخلاقی، مردان مکلّف به تکالیفی اند که زن ها از آن استثنا شده اند؛ یا برای

مردان امتیازاتی است که زن ها از آن برخوردار نیستند. در همه جهـات حقـوق فطری و انسانی، بین زن و مرد اشتراک و تساوی کامل به چشم می خورد؛ و از منظر قرآن در وصول به مدارج عالی معنوی، که برای انسان میسـر اسـت، هـیچ تفاوتی میان زن و مرد مشاهده نمی شود؛ حتی سعی در عبادت که اجر اخـروی دارد، برای هر دو علی السویه است. آیات مختلفی در قرآن دلالت بـر ایـن امـر می کند. در سوره مبارکه آل عمران می فرمایـد: فاسـتجاب لهـم ربّهـم اءِنّـی لا اءُضیع عمل عامل منکم من ذکر او اءُنثی [237].

«شما وقتی از خداوند چیزی را می خواهید، یا خدا را عبادت می کنید، خدا شما را پاسخ می گوید و اجر هیچ یک از شما اعم از این که مرد باشـد یـا زن، ضایع نمی کند».

در سوره مبارکه نخل می فرماید:

من عمل صالحا من ذکر اءَو اءُنثی و هو مؤمن فَلَنُحیِیَنَّهُ حَیاة طَیِّبَة و لنجزینَّـهُ اءَجرهم باءَحسَنِ ما کانوا یعملون [238].

«هر انسانی زن و یا مرد عمل صالحی انجام دهد و مؤمن باشد، خداوند او را از حیات طیبه برخوردار می کند و اجر و پاداش فراوان به او عنایت می کند».

همان گونه که ملاحظه می شود، در این آیات برای عبادت کردن، در اجـر و مزد اخروی و تعالی و کمال روحی، میان زن و مرد هیچ تفاوتی به چشـم نمـی خورد و شاید بتوان گفت، آن طور که قرآن شریف درباره تعالی روحـی و علـو مرتبه معنوی مریم علیها السلام سخن رانده است، درباره کمتر مردی چنین گفته است.

در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

یا مریمُ انَّ اللّه اصطفَاک و طهَّرَک و اصطفاک علی نساء العالمین [239].

«ای مریم! خداوند تو را از میان همه انسان ها برگزید و به طهارت روحی و معنوی مفتخر فرمود و بر همه زن های عالم برتری داد».

و یا در آیات قبل از آن، وقتی کـه قـرآن، داسـتان تولـد مـریم علیها السلام و نـذر مادرش را نقل می کند، درباره مریم علیها السلام تعبیرات قابل توجهی می آورد.

درباره فاطمه زهرا علیها السلام که نمونه عالی انسانیت بـوده و ائمـه طـاهرین علیهم السلام میوه های درخت پرثمر وجود او هستند، در حدیث قدسی خداونـد خطـاب بـه پیامبرش می فرماید:

لولاک لما خلقت الافلاک و لولا علیّ لما خلقتک و لولا فاطمة لما خلقتکمـا [240].

«اگر تو نبودی، افلاک را خلق نمی کردم؛ و اگر علی علیه السلام نبود، تـو را خلـق نمی کردم و اگر فاطمه علیها السلام نبود، هیچ یک از شما را نمی آفریدم».

در حقیقت، عالم هستی و جهان خلقت، طفیل وجود فاطمه زهرا علیها السلام هستند و درباره هیچ انسان دیگری، اعم از زن یا مرد چنین سـخنی نـداریم. بنـابراین، کمال بی انصافی است که بدون آگاهی و اطلاع از مسائل اسلامی و آیات کریمه قرآن و روایات خاندان نبوت، درباره زن ها چنین بگوید که از جهـات فطـری، طبیعی و حقوقی که برخاسته از نیازهای او است، در شرع مقدس بین زن و مرد تفاوتی قرار داده شده است.

باید توجه داشته باشیم که در شرع مقدس یک سلسله قوانین و حقوق مدونی داریم که برگرفته از آیات و روایات است و شاید در ظاهر تصـور شـود کـه در وضع این قوانین بین زن و مرد، تبعیض قائل شده است؛ ولی این تفاوت نیسـت، مگر به خاطر همان تفاوتی که لازمه خلقت و تداوم نسل این دو و برخاسـته از همان مرد بودن مرد و زن بودن زن است؛ یعنی در اسـاس آفـرینش و طبیعـت،

یک تفاوت و اختلافی میان این دو جنس وجود دارد که برای همگان قابل درک است.

همان گونه که با شعارها و تشکیل کنگره ها و سمینارها و صدور قطع نامه ها گرچه مورد اتفاق همه عقلای عالم هم باشد هرگز نمی شود ماهیت و طبیعت زن و مرد را دگرگون کرد؛ همچنین هرگز نمی توان قوانین منطبق با این نیاز و شرایط حاکم بر این طبایع را نیز تغییر داد. به عبارت روشن تر ما هرگز نمی توانیم طبیعت و خصوصیات طبیعی زن را که در نهایت به پذیرش و تکمیل نطفه، بارداری و ولادت نوزاد منتهی می شود انکار کنیم و چون این امر، برای همگان قابل درک است، الزاما باید قوانین خاص مربوط به آن نیز مورد عنایت واقع شود. گرچه می توانستیم همین قوانین را به حکم شعار لزوم تساوی زن و مرد، برای مرد هم تعمیم دهیم.

نکات قابل توجه در تساوی حقوق زن و مرد

در تساوی حقوق زن و مرد باید به چند نکته توجه کرد:

اول این که یک سلسله از قوانین برخاسته از تفاوت های طبیعی میان زن و مرد است؛ مثلا در شرایط بارداری، یک سلسله برای زن قرار داده شده که دلیل آن برخوردار بودن از این ویژگی است و نمی توان با شعار ضرورت تساوی زن و مرد این قوانین را به مرد هم سرایت داد.

دوم این که بنا به تعلیمات آیین مقدس اسلام، الزاما ذات اقدس الهی، خالق انسان و قانون گذار است؛ چرا که خود او بیش از هر کسی می داند چه آفریده است؟ چه اسرار و رموزی در زن و مرد وجود دارد؟ نیازها و احتیاجات آنها چیست؟ و با چه قواعد و قوانینی می توان این نیازها را تأمین کرد؟ و به همان دلیل هم ذات اقدس پروردگار بر خود لازم و واجب فرمود که با ارسال پیامبران

و با تشریع ادیان الهی به هدایت این موجود قابل هدایت اهتمـام کنـد. خداونـد برای هیچ موجود و مخلوق دیگری، اقدام به ارسال رسل و انبیـا نکـرده اسـت. برای هیچ موجودی هدایت تشریعی قائل نشده است و این از ویژگی های بشـر است. و بر اساس این نکته است که قران می فرماید:

فاءَقِم وَجهَک للدِّین حنیفا فطرتَ اللَّه الَّتی فَطَرَ النَّاس علیها لا تبـدیل لخلـق اللَّه ذلک الدِّین القیِّم و لکن اکثر النَّاس لا یعلمون [241].

«پس روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتـی اسـت کـه خداوند، انسان را بر آن آفریده؛ دگرگونی در آفرینش الهـی نیسـت؛ ایـن اسـت آیین استوار، ولی اکثر مردم نمی دانند».

پس اگر قبول داشته باشیم و بپذیریم که دیـن فطـری اسـت؛ ولـی در جعـل قوانین بگوییم که رعایت فطرت و نیازهای فطری نشده است، تناقضـی آشـکار خواهد بود.

نعمت بودن زن و شوهر

زناشویی و ازدواج یک نیاز طبیعی اسـت، در سـایه آن تشـکیل خـانواده و زندگی مشترک رسمیت پیدا می کنـد و بـرای ایـن زنـدگی مشـترک قـوانین و مقرراتی قرار داده می شود؛ و این موضوع، بحث اصلی ما اسـت کـه در سـخن امام سجاد علیه‌السلام از هر یک از زن و مرد برای دیگری، به نعمت تعبیر شده اسـت؛ تعبیر امام علیه‌السلام این بود:

و یعلَمَ اءَنَّ ذلک نعمة منهُ علیه.

«باید زن و مرد بدانند که هر یک برای دیگری نعمت است».

شاید بتوانیم نعمت را چنین تعریف کنیم: چیزی که انسان بدان محتاج است و شخص دیگری برای رفع نیاز و احتیاج وی، آن چیز را در اختیار او قرار می دهد.

بالطبع بخشنده نعمت، حقّ دارد سوال کند که تو چگونه از این نعمت بهره بردی و منتفع شدی. بنابراین در ادامه سخن، امام سجاد علیه السلام می فرمایند:

کُلّ واحد منکما یجبُ اءَن یَحمَدَ اللّه علی صاحبه.

«واجب است که زن و مرد بر نعمت وجود دیگری، خدا را سپاس گویند».

اگر به این تعبیرات امام سجاد علیه السلام خوب توجه شود، درمی یابیم که امام علیه السلام سعی دارند، این منظر و دیدگاه را در زن و مرد القا فرمایند که هر دو نگاهشان به یکدیگر، نگاه نعمت باشد. چیزی که بدان محتاج بوده اند و حال با به دست آوردن آن، نیاز خود را برآورده می بینند. پس باید قدر این نعمت را بدانند. پرواضح است که اگر انسان چیزی را نعمت بداند، سعی می کند که از آن به بهترین صورت حفاظت کند و موجبات نابودی و از دست دادن آن را فراهم نکند؛ زیرا آزردن زن یا مرد به وسیله دیگری به معنای نابودی تدریجی او است.

از آفات در اختیار داشتن یک نعمت این است که در استمرار بهره مندی از آن، از قدر و منزلت آن کاسته می شود؛ بنابراین باید گفت که تعبیر نعمت برای زن و مرد، جنبه عاطفی داشته و در زندگی مشترک، حاکمیت منطق و قانون نیز باید جایگاه ویژه خود را داشته باشد. از آن جمله این که در اداره هر مجموعه ای یک مدیرمسؤ ول لازم است. به اقتضای فطرت و طبیعت آفرینش، اسلام این مسؤ ولیت را در خانواده بر عهده مرد گذاشته و زن را از به دوش کشیدن بار سنگین مسؤ ولیت معاف کرده است. لازمه مسؤ ول بودن، داشتن اختیار و

قدرت است؛ یعنی از آن جا که در مقام ایفـای مسـوولیت خـود بایـد پاسـخگو باشد، بالطبع باید اختیاراتی داشته باشد. نمی شود انسان را مسوول قرار بدهند و از او کاری را مطالبه کنند؛ اما اختیارات او به اندازه مسوولیت وی نباشـد. امـام سجاد علیه‌السلام در ادامه سخن می فرمایند:

و ان کان حقُّک علیها اءَغلَظَ و طاعتک بها اءَلزَمَ فیما اءَحبَّت و کرهت ما لـم تکن معصیة.

چون مرد مسوول است و روزی باید پاسخگو باشد، زن موظف است، نسـبت به فرامین او تمکین کند؛ به شرط آن که مرد و مدیر خـانواده پـا را از قواعـد و محدوده معین، فراتر نگذارد؛ و گام اول، همانند همه کسانی که از نظر اجتمـاعی مسوولیتی می پذیرند، برای انجام درست و صحیح آن، به اصلاح دیـدگاه خـود، نسبت به حوزه مسوولیتش اهتمام ورزد و بداند که زن و همسر با سایر مجموعه هایی که بر آنها ریاست دارد، متفاوت است؛ مـثلا اگـر در اداره ای بـرای حـل مشکلات و اداره آن مجموعه، گاه باید به خشونت متوسل شود، در خـانواده بـه ویژه درباره همسر نباید از این شیوه استفاده کرد.

مرد باید بداند که خداوند متعال، همسر را برای آرامش، رفاه و انس قرار داده است. همان طور که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام در آغاز سخن آمده بود که:

وَ اَمَّا حقّ رَعِیَّتِک بملک النّکاح فاءن تعلم اءنّ اللّه جعلها سکنا و مستراحا و اءُنسا و واقیة.

«خداوند متعال، زن را برای آرامش، موانست و نگهداری مرد آفریده است».

محیط کار و تلاش خارجی برای مسائل اقتصادی، کسب درآمـد، تحصـیل و تدریس علم و هر کار دیگری که باشد، تحت شرایط خاص خود اداره می شود، اما مدیریت خانه با سایر مجموعه ها متفاوت است. مدیر خانواده باید بداند کـه

خانه، محیط سکوت، آرامش، انس، محبت، صفا و صمیمیت است. و آن که موجبات موانست، رفاه و آرامش را فراهم می آورد، همسر است. خانه، بدون همسر، گرمی و صفا نخواهد داشت. خداوند در قرآن می فرماید:

و من آیاته اءَن خَلَقَ لکم من اءنفسکم اءَزواجا لتسکنوا الیها و جعل بینکم مودَّة و رحمة انَّ فی ذلک لایات لقوم یتفکرون [242].

«از نشانه های خداوند این است که همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان آرامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد؛ در این نشانه هایی است برای گروهی که تفکر می کنند».

مفهوم آیه قابل دقت است؛ زن برای سکون، قرار و آرامش است؛ یعنی به طور طبیعی، قبل از آرامش و سکون، بی قراری و تحرک است، بی قراری و تحرک، معمولا برای تحصیل کمال است؛ یعنی موجود ناقص تلاش می کند که خود را به تکامل برساند؛ وقتی کامل شد، آرام می گیرد. مرد بدون زن و زن بدون مرد ناقص است و هنگامی که ازدواج صورت گرفت، کمال محقق می شود و در نتیجه، آرامش برقرار می شود و تداوم این آرامش، مستلزم وجود ابزار و قوای دیگری است که در آیه شریفه فوق بدان اشاره شده است؛ یعنی اگر می خواهید این سکون، رفاه و آرامش تا پایان زندگی تداوم داشته باشد، باید از ابزاری به نام الفت، مودت و رحمت استفاده کنید.

به تعبیر بعضی از مفسرین، در این جا مودت عبارت است از اظهار علاقه ظاهری و رحمت عبارت است از ودّ و مهربانی درون قلب. خداوند متعال این دو خلق و خو را به انسان داد: یکی در باطن انسان؛ که در دل به همسر خود، احساس مهربانی و رحمت کند و دیگر این که این محبت و راءفت درونی را با زبان و رفتار به او ابراز دارد.

محبت و مهربانی مکمّل آرامش همسر

در بعضی از تفاسیر، روایتی نقل شده است که شخصی به محضر رسول اکرم ﷺ شرفیاب شد و عرض کرد:

یا نبی اللّه لقد عَجِبتُ مِن اءمر و انَّهُ لَعَجَبَ اَنَّ الرجل لیتزوَّجَ المراءةَ و ما رَآها و ما راءَتهُ قطُّ حتی اذا ابتَنَی بها اصبحا و ما شی ء اءَحبَّ الی اَحدِهِما من الاخر فقال رسول اللّه ﷺ «و جعل بینکم مودَّة و رحمة» [243] [244].

«من از چیزی تعجب برانگیز، در عجبم! مردی با زنی ازدواج می کند که نه قبلا زن، مرد را دیده است و نه مرد زن را؛ چگونه است در یک فاصله کوتاهی، به هنگام صبح که زن و مرد از خواب بر می خیزند، هیچ کس نزد زن از مرد محبوب تر و هیچ کس نزد مرد از زن محبوب تر نیست، رسول اکرم ﷺ در پاسخ او فقط این قسمت از آیه کریمه را تلاوت کرده و فرمودند: خداوند در میان شما مودت و رحمت قرار داد».

این خواست الهی است که میان زن و مرد مودت و مهربانی برقرار کرده است و هیچ کس نمی تواند آن را از بین ببرد. پس سکون و آرامش مرد، به واسطه وجود زن است و آرامش و سکون زن، به واسطه وجود مرد؛ و برای تداوم این آرامش و رفاه که همه در زندگی به دنبال آن می گردند، هم نیاز به مهر و محبت درونی است و هم نیاز به اظهار محبت ظاهری.

شبیه این آیه در سوره مبارکه اعراف آمده است که می فرماید:

هو الّذی خلقکم من نفس واحدة و جعل منها زوجها لیسکُنَ الیها [245].

«او خدایی است که همه شما را از یک فرد آفرید؛ و همسرش را نیز از جنس او قرار داد، تا در کنار او بیاساید».

همان طور که از این دو آیه شریفه و همچنین از فرمایش امام سجاد علیه السلام استفاده می شود، برای انسان آرامش و سکون جز با وجود همسر محقق نمی شود و این رفاه و آرامش تداوم نخواهد داشت، مگر با مودت و رحمت، گویی امام همه حقوق واجب همسر را برای شوهر در مودت و رحمت خلاصه می کند؛ و با تصحیح مبانی تفکر انسان و جهت دهی اندیشه اش به او می آموزد که باید از زاویه مودت، دوستی، رحمت و انس به خانه و خانواده اش بنگرد؛ که اگر چنین شد، به همه وظایف و تکالیف خود آشنا شده و با اشتیاق به انجام آنها مبادرت می ورزد.

بدیهی است که اگر بین زن و مرد دوستی، علقه و محبت حاکم شود، انسان نسبت به چیزی که بدان علاقه دارد، هر نوع خدمتی را شیرین تلقی می کند و به هر وظیفه ای اهتمام می ورزد و جدیت می کند؛ اما اگر هزار کتاب قانون، به رشته تحریر درآمده و کیفرهای شدید و غلیظی هم برای تخلف از این قوانین وضع شده باشد، ولی علقه و مودتی در کار نباشد، انسان به دنبال راه فرار می گردد. در اساس دین نیز همین نکته نهفته است.

وقتی شخصی از امام صادق علیه السلام سوال کرد که ما فرزندانمان را به نام شما نامگذاری می کنیم، آیا فایده ای بر آن مترتب است؟ حضرت فرمودند: آیا دین جز دوستی و محبت است؟ [246] اگر روح و صفا، عشق و محبت از دین گرفته شود، جز یک سلسله مقررات خشک و بی روح چیز دیگری نخواهد بود و به تعبیری، آنچه که به دین حیات می بخشد، همان مودت و علاقه به ذات مبداء است.

این مطلب درباره فرمانروا و رهبر امت هم ذکر شد؛ که امام سجاد علیه السلام فرمودند که حاکم باید در میان مردم عدالت پیشه کند. کالوالد الرحیم، رهبر و

پیشوا نسبت به امت خود، باید به منزله پدری مهربان باشد؛ یعنی همه افراد از منظر فرزندی نگاه کند. مگر نگاه انسان به فرزند، جز از منظر علاقه و محبت است؟ اساسا جهت دهی معارف دین، در همه شوون زندگی شخصی و اجتماعی انسان ایجاد این روح سازگاری و محبت با همنوع به ویژه با همسر و شریک زندگی است.

پیامبر در جواب سوال کننده، به این آیه استناد فرمودند که:

و جعل بینکم مودَّة و رحمة [247].

این کار خدا است که مودت و راءفت را میان زن و شوهر ایجاد می کند و باید قدر این مودت و راءفت را بدانند و آن را تقویت کنند وَ امام سجاد علیه السلام در بیان خود، مرد را هدایت می کنند که خود را از نظر عاطفی، ملزم به انجام وظایف ببیند؛ نه از نظر قانونی و حقوقی؛ که اگر از نظر قانونی و حقوقی ملزم به انجام تکالیف خود شود و علاقه و مودتی بین آنها نباشد، ممکن است به دنبال راه فرار بگردد. وقتی علاقه ای بین آنها نباشد و محبتی احساس نشود، اگر خدمتی هم انجام گیرد، با تلخی و اکراه خواهد بود. پس نکته مهم در فرمایش امام علیه السلام اصلاح بینش و اندیشه او در این باره است.

بنابراین، هر روش و منشی که هر یک از زوجین - چه مرد و چه زن - در پیش می گیرند اگر با طریقه محبت و مهربانی منافات داشته باشد، موجب تضییع حقّ دیگری است؛ یعنی اگر عمل مرد با صفا و مهربانی منافات داشته باشد یا رفتار زن در زندگی با دوستی و صمیمیت منافات داشته باشد، حقّ همسر را ادا نکرده است.

رعایت حقوق زن

قرآن درباره رعایت حقوق زن، صریحا می فرماید:

و عاشروهنَّ بالمعروف [248].

«با زنان به شایستگی رفتار کنید».

در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که حضرت می فرمایند:

اءَلا خُیرُکُم خُیرُکُم لِنِسَائِهِ و اءَنا خیرُکُم لنسائی [249].

«بهترین شما کسی است که با خانواده خود رفتار بهتر داشته باشد و من بهترین شما هستم با خانواده».

این سخن رسول اکرم ﷺ خیلی قابل دقت است. میزان سنجش خوبی و صلاح مرد را، در چگونگی رفتار او با خانواده اش ذکر می فرمایند و می خواهند به همه جوامع انسانی بگویند که اگر می خواهید بدانید انسانی خوب و شایسته است، ببینید که رفتار او با خانواده اش چگونه است. ممکن است در خارج منزل بشاش، خوشرفتار و اهل مدارا باشد، اما در خانه، همیشه عبوس، بدرفتار و طلبکار باشد، این نشانه خوبی و اقتدار یک مرد نیست، بلکه این تضییع حقّ خانواده است. از روایت استفاده می شود که بدرفتاری در خانه، نشانه خیانت و پلیدی روح انسان است.

سعد بن معاذ از صحابه محترم رسول اکرم ﷺ از دنیا رفت، پیامبر ﷺ پیاده و با پای برهنه در تشییع جنازه و مراسم دفن او حاضر شدند و حتی خود حضرت او را داخل قبر گذاشتند. مادر سعد که حضور داشت از این همه اظهار محبت حضرت رسول اکرم ﷺ خیلی خوشحال و مبتهج شد و وقتی خاک روی قبر سعد ریختند، یقین کرد که چون پیامبر با پای برهنه در تشییع جنازه اش شرکت کرده و او را دفن کرده است فرزندش بهشتی است، بنابراین، صدا زد:

یا سعد! هنیئا لک الجنَّة! فقال رسول اللّه ﷺ: یا اءُمّ سعد! مَـه، لا تَجزِمـی علی ربِّک فانَّ سعدا قد اءَصابته ضمَّة... فقال ﷺ: نعم انَّهُ کان فـی خلقـه مـع اءَهله سوء [250].

ای سعد! بهشت بر تو گوارا باد! تو دیگر بهشتی هسـتی. رسـول اکـرم ﷺ فرمودند: ای مادر سعد! این گونه با قاطعیت سخن نگو! الان قبر چنـان فشـاری به فرزندت داد که شیری که در دوران کودکی از تو خورده بود، از سر انگشـتان دستش خارج شد! سوال کردند: یا رسول اللّه! برای چه؟ حضرت فرمودند: چون او در خانه با خانواده اش بداخلاق و بدرفتار بود.

در سوره مبارکه نسا در مقام مذمت کسانی که حقوق اخلاقی و مادری زن را ضایع می کنند این گونه می فرماید:

و کیف تاءخذونَه و قد اءَفضی بعضکم الی بعض و اءَخَذنَ منکم میثاق غلیظـا [251].

«چگونه مهریه را باز پس می گیرید، در حالی که شما بـا یکـدیگر تمـاس و آمیزش کامل داشته اید؟! و از این گذشته، آنهـا هنگـام ازدواج؛ از شـما پیمـان محکمی گرفته اند».

آیه درباره کسانی است که برای زن مهریه قرار می دهند، اما بعد سعی دارنـد که آن را نپردازند. قرآن ایشان را ملامت کرده و می فرماید: چرا و چگونه شـما چنین می کنید و حال آن که میان شما روابط عاطفی برقرار بوده و با همسرانتان پیمانی محکم و استوار بسته اید؟!

مرحوم فیض از این آیه برای بیان حقوق زناشویی استفاده می کننـد و آن را از مصادیق این حقّ می شمردند.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می فرمایند:

اتقوا اللّه عزَّ و جَلَّ فی النِّساء فانَّهنَّ عَوان بین اءَیدیکم [252].

«در رفتار با زنان خدا را در نظر داشته باشید که آنان کمک کار شمایند».

انس درباره سیره رسول اکرم ﷺ می گوید:

و کان رسول اللّه ﷺ ارحم النَّاس بالنساء [253].

«پیامبر ﷺ از همه مردم نسبت به زنان مهربان تر بودند».

در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که حضرت می فرمایند:

«مَن صَبَرَ علی سوء خُلق امراَءَتِه اءَعطاهُ اللّه من الاجر ما اءَعطاهُ داود علیه السلام علی بلائه، و من صبَرَت علی سوء خُلق زَوجها اءَعطاها مثل ثواب آسیه بنت مزاحم [254].

«اگر مردی بدخلقی و سوءرفتار همسر بداخلاقش را تحمل کند اجر صبر او مثل اجر داوود پیغمبر است. همین طور اگر زنی سوءرفتار مردش را تحمل کند و پذیرای خلق و خوی ناپسند و رفتار نامناسب او باشد خداوند همان ثوابی را که به آسیه همسر فرعون عنایت کرد، به او نیز خواهد داد».

این توصیه ها، بیانگر اهمیت معارف دین به حفظ روح مودت، صفا و صمیمیت در خانواده است؛ تا این کانون محکم و محفوظ بماند و هرگز متلاشی نشود.

در فرمایش دیگری از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که حضرت فرمودند:

انَّ اءَکمَلَ المؤمنین ایمانا اءَحسَنُهُم خُلُقا [255].

«کامل ترین مؤمنان از نظر ایمان، خوش خلق ترین آنهاست».

نشانه کمال انسان مؤمن، یکی حسن خلق با همگان است و دیگر لطف و محبت بیشتر نسبت به همسر و خانواده.

سخنی از امام هشتم علی بن موسی الرضا علیه‌السلام روایت شده است که حضرت از اجدادشان و آنها از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کرده اند که فرمودند:

ان اللّه تبارک و تعالی علی الاءِنَاثِ اءَراءَفُ منه علی الذُّکور و ما من رجل یُدخِلُ فرحَة علی امراَءَة بینه و بینها حُرمَة الا فرَّحَهُ اللّه تعالی یوم القیامة [256].

«لطف و راءفت الهی به زنان بیشتر از مردان است. حال اگر لطف و محبت کسی شامل حال همسرش شد و موجبات خوشحالی او را فراهم کرد خداوند در روز قیامت به خاطر خوشحال کردن همسرش او را خوشحال می کند».

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که حضرت فرمودند:

مَنِ اتَّخَذَ زوجة فلیُکرِمهَا [257].

«اگر کسی همسری انتخاب کرد او را گرامی بدارد».

گرامی داشتن او یعنی این که بی حرمتی نکند، در مقام جسارت برنیاید و از طنز گزنده اجتناب کند؛ چون برخی از گفتارهای ناموزون در مقابل دیگران حتی در قالب شوخی، روح لطیف همسر را آزرده می کند و با حرمت او منافات دارد؛ که طبیعتا از مودت بین آن دو می کاهد.

روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که می فرمایند:

اءَتی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله فی لیلة ثلاثون امراَءَة کُلّهُنَّ تَشکو زوجها فقال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله اءَمَا انَّ اولئک لیسوا من خیارکم [258].

«شبی سی زن خدمت پیغمبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله آمدند. همه آنها از همسرانشان شکایت داشتند. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: اینان، مردان خوبی نیستند».

یعنی اگر انسان با همسر خود، طوری رفتار کند کـه موجبـات شـکوه و آزار وی فراهم شود، علامت عدم تکامل او است. البته در این جا، نکته قابل تـوجهی است و آن این که گاهی ممکن است زن، اشتباهاتی مرتکب شود کـه موجبـات خشم و غضب مرد را فراهم کند و دست به اقدامی بزنـد. در ایـن بـاره نیـز در معارف دین، توصیه هایی جدی شده است. گرچه امروزه کمتر دیده یا شنیده می شود، اما ممکن است هنوز هم در بعضی از نقاط کشور ما و یا در جوامع شـیعه افرادی باشند که در چنین شرایطی اقدام به ضرب و شتم همسر خود مـی کننـد. پیغمبر ﷺ در این باره فرمودند:

انّی اءَتَعَجَّبُ ممَّن یَضربُ امراَءَتَهُ و هو بالضَّرب اولی منها لا تضـربوا نسـاءکم بالخَشَبِ فانَّ فیه القِصَاص و لکن اضرِبُوهُنَّ بالجوع و العُری [259].

«من تعجب می کنم از کسی که اقدام به زدن همسرش می کند. در حالی کـه خود به این کار کتک خوردن سزاوارتر است. همسرانتان را با چوب نزنیـد، کـه در این کار قصاص است. اگر می خواهید او را تادیب کنید، به آن دو حقـی کـه خدا برای زن قرار داده نفقه و پوشاک تنبیه کنید».

مرد، مدیر خانواده است و طبعا اختیاراتی دارد و نمی تـوان در مقـام ایفـای وظایف او برخی اختیارات را نادیده گرفت، بنابراین اگر مرد مـی خواهـد زن را تاءدیب کند باید از راه هایی وارد شود که شرع مقدس تعیین کرده است.

از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

فاءَیُّ رجل لَطَمَ امراءَتَهُ لطمَة اءَمَرَ اللّه عزَّ و جَلَّ مالکا خازن النِّیـران فیَلطِمُـهُ علی حُرّ وَجهه سبعین لطمة فی نار جهنَّم [260].

«اگر مردی سیلی به صورت همسرش بزند، خداوند به مالک که خازن جهنم است امر می کند که هفتاد سیلی در آتش جهنم بر چهره او وارد کند».

واقعا راه اداره یک مجموعه رفتار تند و خشن نیست؛ چه رسد به همسر که رکن زندگی مشترک انسان است. البته این به معنای بستن دست مدیر در اداره یک مجموعه نیست. اگر همسری متخلف است و نافرمانی می کند یا به هر حال موجب اخلال در نظام زندگی و سیستم مدیریت خانه می شود، شارع مقدس راه های دیگری قرار داده است که مرد می تواند از آنها بهره گیرد. از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که حضرت فرمودند:

اءَخبَرَنی اَخی جبرئیل و لم یَزَل یُوصینی بالنِّساء حتّی ظَنَنت اءَن لا یحلّ لزوجها اءَن یقول لها افّ یا محمَّد اتَّقوا اللّه عزَّ و جَلَّ فی النِّساء فانَّهنَّ عَوَان بین اءزیدیکم اءَخَذتُموهُنَّ علی اءَمانات اللّه عزَّ و جَلَّ ماستَحلَلتُم من فُروجِهِنَّ بکلمَةِ اللّه و کتابه من فریضَة و سُنَّة و شریعةِ محمَّد بن عبداللّه ﷺ فانَّ لهنَّ علیکم حقّا واجبا لما استَحلَلتُم من اءَجسامِهِنَّ و بما واصَلتُم من اءَبدانِهِنَّ و یَحمِلنَ اءَولادکُم فی اءَحشائِهِنَّ حتی اءَخَذَهُنَّ الطَّلقُ من ذلک فاشفِقُوا علیهنَّ و طیِّبُوا قلوبِهِنَّ حتَّی یَقِفنَ مَعَکُم [261].

«برادرم جبرئیل به من خبر داد و درباره زن ها آنقدر مرا توصیه کرد، که من تصور کردم که حتی اف گفتن به آنها جایز نیست. و بعد جبرئیل گفت: یا محمَّد! به مردم بگو: مراقب باشید که به همسران و زنانتان ستم نکنید؛ ایشان در زندگی، یار و کمک کار شما هستند. شما بر اساس امانات الهی، آنهارا به خانه آوردید؛ یعنی نزد شما ودیعه الهی اند. محرمیتی که میان شما و همسرانتان حاصل شده، با کلمات مقدس اللّه، کتاب خدا و سنت پیامبر خاتم ﷺ حاصل شده و به راحتی به دست نیامده است. آنها بر شما حقوقی پیدا کرده اند. ارتباط روحانی و جسمانی شما با همسرانتان حقوقی ایجاد می کند. حقّ دیگری که اینها بر شما پیدا می کنند این است که مادر فرزندان شما می شوند، و فرزندان شما را در

رحم خود پرورش می دهند و در این راه متحمل رنج و درد می شوند؛ پس شما موظفید در مقام ادای حقوق آنها مهربانی و شفقت داشته باشید؛ دلهای آنها را نسبت به خود پاکیزه نگهدارید تا همیشه با شما بمانند».

این توصیه ذات اقدس پروردگار از زبان جبرئیل به رسول اکرم ﷺ است. اگر با این نگاه به حقوق زن نظر کردیم، مرد باید در اوج عواطف انسانی با زن رفتار کند. ولی نباید از چند نکته غفلت کنیم: یکی این که مسائل عاطفی قاعده مند نشده و در چهارچوبی منضبط نمی گنجد؛ دوم این که انسان ها از نظر عاطفی متفاوتند؛ عده ای در ابراز یا ادراک عاطفی در حد افراطند؛ بعضی متوسط و بعضی دیگر در حد تفریطند و مودت و مهربانی در روح آنها مفهومی ندارد و دل هایشان مثل سنگ است.

در روایتی آمده است که کسی خدمت پیغمبر ﷺ رسید. دید رسول اکرم ﷺ نسبت به حسنین علیهما السلام اظهار محبت می کنند. آنها را روی زانو نشانده اند و دست به سَر و رویشان می کشند و آنها را می بوسند. گفت: یا رسول اللّه! خدا به من ده فرزند داده است؛ تا حالا من یکی از آنها را نبوسیده ام. پیامبر فوق العاده تعجب کرده فرمودند: دل تو از سنگ است [262].

بعضی از دل ها از عواطف و احساسات پاک نسبت به دیگران به خصوص به فرزند، همسر و یا پدر و مادر تهی است. و بر اساس این که مسائل عاطفی در انسان ها متفاوت است، شرع مقدس، حداقلی از وظایف را برای آنها تعیین فرموده است؛ البته در همین حداقل، هزاران سخن نهفته است.

حقوق زن نسبت به شوهر

پس اولین قدم در توصیه امام سجاد علیه السلام به رعایت حقوق زن، برقراری روابط عاطفی، دوستانه و صمیمانه است، ولی برای این که روابط عاطفی در یک

چهارچوب، قابل تعریف بشود، شرع مقدس آنها را یک به یک برشمرده است که ما نیز به آنها اشاره می کنیم:

1 - مهریه

اولین حقی که قرآن برای زن ذکر کرده است، مهریه است. خداوند می فرماید:

و آتوا النِّساء صَدَقاتِهِنَّ نِحلِة فاءِن طبنَ لکم عن شی ء منهُ نفسا فکُلّـوهُ هَنیئـا مَریئا [263].

«مهریه زنان را به طور کامل به عنوان یک بدهی و عطیه، به آنـان بپردازیـد؛ اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصـرف کنید».

در این آیه شریفه تعابیر ظریفی به کار رفته است:

اولا، از مهریه تعبیر به صدقه شده است و عکس این مطلب هـم در روایـات آمده است که مهریه را صداق گفته اند در این جا صدقه به معنای آنچـه کـه بـه فقرا داده می شود نیست. بعضی از مفسرین به مهریـه، صـداق گفتـه انـد، چـون صدق و صدقه مشتق از ماده صـدق اسـت، صـداق نشـانه راسـتگویی مـرد در اظهارعلاقه به همسر است. به کار گرفتن این کلمه و تعیین مهریه، ظـاهرا سـابقه قبل از اسلام هم ندارد و از اصطلاحات وضع شده شرع انور است کـه نشـان از راستگویی مرد از علاقه او به زن است.

ثانیا، تعبیر دیگری در آیه شریفه است که به صدقات ضمیر مونث اضافه مـی کند و می فرماید: صدقاتهن یعنی مالک این صداق و مهریه خـانم هـا هسـتند و دیگران را در آن هیچ دخالتی نیست. این که صداق بـه عنـوان خریـد متـاع در قالب پول، به پدر و مادر تحویل می شود به هیچ عنوان درست نیست؛ چـرا کـه

اولا فرزند متاع نیست؛ ثانیا آنچه که به عنوان شیربها متعارف شده و هنوز هم هست، جنبه شرعی ندارد.

ثالثا، تعبیر نحله است. نحله، در لغت به معنای هدیه و پیش کش است. آن هم نه هر هدیه و عطیه ای، بلکه به تعبیر راغب در کتاب مفردات، نحله، معنای خاص و کوچک تری از عطیه دارد و به معنای عطیه و هدیه ای است که از روی رضا، رغبت به اشتیاق کامل و برای ایجاد شیرینی در بین دو یا چند نفر بذل می شود. بنابراین هر نحله ای عطیه هست، ولی هر عطیه ای نحله نیست. کلمه نحله ماءخوذ از نحل به معنای زنبور عسل است و نحله یعنی آنچه از زنبور عسل حاصل می شود [264]؛ یعنی مایع شیرین، ارزشمند و مرغوب عسل که قرآن درباره آن می گوید:

فیه شفاء للناس [265].

«در آن عسل شفا برای مردم است».

با این تعبیر، شاید بتوانیم آیه را این گونه، تعفسر کنیم که مهریه و صداق یا به تعبیر قرآن نحله برای این است که مرد به وسیله آن خود را به روح لطیف و ظریف زن که با حیا و عفاف ذاتی او در آمیخته است و او را از ابراز نیازهای جسمی و جنسی بازمی دارد نزدیک کند و پیوند استوار و مستحکمی با او منعقد سازد. این برداشت دقیقی از آیه کریمه است که شاید بعضی از مفسران هم به آن تصریح کرده باشند.

در مکتب اسلام مهریه نوعی حرمت نهادن کم نظیر یابی نظیری است که در هیچ یک از ادیان و فرهنگ ها با این شیوه و ترتیب، سابقه ندارد؛ ارج نهادنی که برخاسته از صفا، صمیمیت و علاقه درونی است، البته پرواضح است شیرینی و حلاوت آن، در مقدار آن نیست، بلکه چون نشانه راستگویی و اظهار علاقه و

محبت مرد است ارزش دارد و هرگز نمی توان علاقه را با میزان مهریه و اعـداد و ارقام، سنجید، اما باید گفت که مرد بدون هیچ بها، مشقت و رنجی نمـی توانـد به همسر مورد علاقه اش دسترسی پیدا کند؛ باید برای چیزی که مورد علاقـه او است هزینه کند و مایه بگذارد تا بتواند به او دست یابد. مهریه نشان از اهتمام و سعی او است. در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

افضل نساء امّتی اءَصبَحُهُنَّ وجها و اءَقَلَّهُنَّ مِهرا [266].

«بهترین زنان امت من کسانی اند که زیبارو باشند، اما مهریه آنان کم باشد».

امیرالمؤمنین علیه السلام در روایتی می فرمایند:

لا تُغالُوا بمُهور النِّساء فتکون عداوة [267].

«اگر مهریه زنان را سنگین قرار دهند، نتیجه اش ایجاد دشمنی است».

سنت رسول اللّه ﷺ هم بر این بود که مهریه دختران کـم باشـد، حضـرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می کنند:

ما نکح رسول اللّه ﷺ من نسائِهِ الا علـی اثنَتَـی عشـرةَ اءُوقِیَّـة و نصـف الأُوقیَّة من فضَّة و علی ذلک اءَنکَحَنِی فاطمةَ علیها السلام فالأُوقیَّة اءربعون درهما [268].

«پیغمبر ﷺ زنهای متعددی داشتند و بـرای هـیچ یـک از آنهـا، بیشـتر از پانصد درهم مهریه قرار ندادند و بر همین منوال هم من - امیرالمؤمنین علیه السلام - و فاطمه زهرا علیها السلام ازدواج کردیم».

در روایتی دیگر از امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

اذا تزوَّجَت فاءَجهَد اءَن لا یُجَاوِزَ مَهرُها مهرَ السُّنَّة و هو خمسُمِائَة دِرهَم فَعَلی ذلک زوَّج رسول اللّه ﷺ و تَزَوَّجَ نِسَاءَهُ [269].

«اگر تصمیم گرفتی ازدواج کنی، سعی کن که مهریه از مهر سنت که پانصد درهم است تجاوز نکند که پیغمبر ﷺ نیز، به همین صورت ازدواج خود را منعقد فرمودند».

در روایتی ماجرای خواستگاری مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین آمده است: وقتی که حضرت به خواستگاری فاطمه علیهاالسلام اقدام کردند، رسول اکرم ﷺ از امیرالمؤمنین علیه‌السلام سوال کردند: چیزی برای مهریه داری یا نه؟ با پاسخ منفی حضرت مواجه شدند. پیامبر ﷺ فرمودند: زرهی را که در فلان جنگ به دست آوردی یا من به تو داده ام چه کردی؟ امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جواب عرض کردند:

آن زره موجود است، پیامبر ﷺ فرمودند: همان زره را بیاور، حضرت امیر علیه‌السلام آن زره را به خدمت رسول اکرم ﷺ تقدیم داشتند. حضرت عده ای را مأمور کردند که زره را به بازار برده، بفروشند.

بنابر آنچه که در روایت نقل شده است، زره با قیمت 480 درهم به فروش رفت و پول آن را مهریه قرار دادند و عقد ازدواج منعقد شد و بعد هم رسول اکرم ﷺ دستور دادند، از همان پول برای فاطمه علیهاالسلام جهیزیه فراهم کردند.[270]

در این جا توجه به این نکته مهم است که بزرگ ترین شخصیت و ارزشمندترین خانواده اسلامی؛ یعنی شخص رسول اکرم ﷺ، فرزندشان فاطمه زهرا علیهاالسلام و داماد و پسرعمویشان امیرالمؤمنین علیه‌السلام از دادن مهریه غفلت نکردند و اجازه ندادند که بر ذمه باقی مانده یا آنقدر سنگین باشد که توان پرداخت آن را نداشته باشند؛ و یا فراهم کردن جهیزیه، وزر و وبال بر عهده

خانواده دختر باشد؛ که پسران و دختران از آن گریزان باشند و خانواده ها از شوهر دادن دختران و زن دادن پسرها فرار کنند.

با سنتی که پیامبر ﷺ ترویج کردند، ازدواج امر بسیار آسانی بود، حتی در بعضی از روایات وارد شده است که بعضی از زن ها نیاز خود را به ازدواج در مسجد و خدمت پیامبر ﷺ عرض می کردند؛ و پیغمبر ﷺ می فرمودند: چه کسی حاضر است با این خانم ازدواج کند؟ گاه افرادی اعلام آمادگی می کردند.

پیامبر ﷺ می فرمودند: برای مهریه چه داری؟ می گفت: هیچ. و در نهایت رسول اکرم ﷺ می فرمودند: بدون وجود چیزی که نمی شود! آیا قرآن بلد هستی که به همسرت بیاموزی؟ اگر می گفت: آری! حضرت می فرمودند: آموزش قرآن، مهر این زن باشد [271].

اکنون در عوارض و تطور تاریخی آن بحثی نداریم؛ ولی مهم این است که اصل وضع این قانون، احترام به زن و ادای حقّ او در ازدواج است.

2 - نفقه و مسکن

یکی دیگر از حقوقی که زن نسبت به مرد دارد، حقّ نفقه و مسکن است. به حکم آیه شریفه قرآن که در سوره مبارکه طلاق ذکر شده است:

لِيُنفِق ذوسَعَة من سَعَتَهُ و مَن قُدِرَ عليه رزقُهُ فليُنفِق ممّا آتاهُ اللّه لا يكُلّف اللّه نفسا الا ما آتاها سيَجعَلَ اللّه بعدَ عُسر يُسرا [272].

«آنان که امکانات وسیعی دارند، باید از امکانات وسیع خود انفاق کنند و آنان که تنگدست هستند، از آنچه که خدا به آنان داده انفاق نمایند؛ خداوند هیچ کس را جز به مقدار توانایی که به او داده تکلیف نمی کند؛ خداوند به زودی بعد از سختی ها آسانی قرار می دهد».

در این آیه، خداوند فرمان می دهد؛ انسان باید از همه تـوانش بـرای فـراهم کردن نفقه همسر خود استفاده کند؛ همچنین روایات فراوانی وجود دارد که مورد استناد علما در این حکم حقوقی اسلام قرار گرفته است؛ که مساله نفقه و مسکن را از حقوق الزامی همسران می دانند.

نکته ای که درباره حـقّ صـداق، نفقـه و مسـکن وجـود دارد و در مباحـث مقدماتی و بیان امام سجاد علیه‌السلام نیز بیان شده این است که باید بر محیط، شرایط و فضای زندگی صمیمیت و دوستی حاکم باشد تا مـرد و زن در کنـار یکـدیگر احساس آرامش و رفاه کنند؛ اگر چنین شد، انسان به عنوان محبوب و مطلـوب خود، نه تنها به همسرش مسکن می دهد و خوراک و پوشاک او را تـامین مـی کند، بلکه سعی می کند در حد توان خود، بهترین ها را برایش فراهم کند.

خلاصه مطلب این است که اگر از منظر و نگاه امـام سـجاد علیه‌السلام بـه زنـدگی زناشویی بنگریم، حقوق مهریه، مسکن، خوراک و پوشاک، از نظر عاطفی حقوق بسیار ضروری است، اما همان طور که در مباحث گذشـته اشـاره کـردیم، از آن جا که در میان انسان ها، عواطف در یک سطح نیست، شرع مقدس نظام مدونی را برای این حقوق عاطفی مقرر فرموده است که نباید از این چهـارچوب معـین، کمتر باشد.

در شرع مقدس برای مهریه حداقل و حـداکثری قـرار نـداده انـد؛ آنچـه کـه هست، توصیه به اصل وجود مهریه است و طبق نظر فقهای شیعه، قـوام عقـد بـا مهریه است و اگر برای عقدی، مهریه قرار ندهند، مهرالمثل در نظر گرفته خواهد شد.

بنابراین، مهم اصل مهریه است و حداقل و حـداکثری هـم نـدارد. امـا بـرای تسهیل در زندگی، تعیین مهریه های سنگین نهی شده است. این نهی، ارشـاد بـه

این است که برای گرم ماندن کانون زندگی، بـر طبقـات ضـعیف اجتمـاع فشـار نیاید. البته در بعضی از روایات ذکر شده است که مهریه نباید کمتـر از ده درهـم باشد؛ به علت جلوگیری از مشابهت با کار فواحشی کـه بـا مبـالغ نـاچیزی بـه خودفروشی دست می زدند. شرع مقدس نخواسته است کـه هـیچ مرحلـه ای از این پیوند عاطفی مقدس، شبیه ارتباطات نامشروع شود.

اما همان طور که گفته شد در شرع مقدس برای برآورده کردن حقّ مسـکن و نفقه حداقل و حداکثری مقرر نشده است؛ مرد می توانـد بهتـرین خانـه، بهتـرین لباس، بهترین خوراک و بهترین امکانات را برای همسر خود فـراهم کنـد. نکتـه مهم این است که چون انسانها در عواطف متفاوت هستند، شـارع مقـدس بـرای این که این اصل را نظام مند و قانون مند فرموده باشد، موازینی را تعیین فرموده و حقوقی را به عنوان مهریه، مسکن و نفقه قرار داده است که در صورت افـراط و تفریط حقی از زنان ضایع نشود. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمـده اسـت که حضرت ضمن خطبه ای می فرمایند:

و لهنّ علیکم رزقهنّ و کسوَتهنَّ بالمعروف [273].

«از حقوق زن ها بر شما مردان یکی خـوراک آنهـا اسـت و دیگـری لبـاس درخور شأن آن ها».

در این روایت هم حد محدودی ذکر نشده است. مرد موظف است آنچه را که جایگاه اجتماعی و شخصیت زن اقتضا می کند، تامین کند. در کـلام دیگـری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

یُجبَرُ الرَّجل علی النفقة علی امراَءَته [274].

«اگر مرد از پرداخت نفقه خودداری کند، حاکم شرع او را مجبـور بـر انجـام این وظیفه می کند».

نفقه حقی است که به اصطلاح فقهی هم اثر تکلیفی دارد، و هم اثر وضعی؛ اثر تکلیفی دارد یعنی وظیفه واجب مرد است که این کار را انجام دهد و اگر بخواهد در انجام این وظیفه کوتاهی کند یا آن را انجام ندهد، گناه کرده است و مورد عقاب قرار می گیرد. اثر وضعی هم دارد به این معنا که اگر این وظیفه را انجام ندهد، زن طلبکار است و ذمه مرد نسبت به همسرش بدهکار. به عبارت دیگر، زن می تواند در محکمه، ادعا و اقامه دعوا کند و حقوق تاءدیه نشده یا عقب افتاده خود را مطالبه کند حاکم هم به حکم شرع، موظف است حقوق ضایع شده زن را به او برگرداند.

در این جا فرقی نمی کند که زن صاحب تمکن مالی و ثروت باشد که بتواند زندگی خود را اداره کند؛ یا تمکن مالی نداشته باشد. این حقی است که خداوند متعال برای مطلق زن قرار داده است؛ اعم از این که زن توان مالی داشته باشد یا نداشته باشد.

نکته قابل توجه این است که فرق بارز وجوب نفقه زن با سایر طبقاتی که واجب النفقه مرد هستند مثل فرزند، این است که فرزند تا زمان بلوغ، واجب النفقه پدر است، اما بعد از بلوغ اگر متمکن و ثروتمند باشد، آن حقّ ساقط می شود. اگر پدر و مادر نیز متمکن و صاحب مکنت باشند که بتوانند زندگی خود را اداره کنند، فرزند در مقابل آنها وظیفه ای ندارد. اما همسر اگر متمکن هم باشد، مرد موظف است خرج زندگی او را نسبت به موارد یادشده فراهم کند؛ و در صورت تخلف به عنوان دین و بدهکاری بر ذمه او باقی می ماند و حاکم می تواند مطالبه کند، حتی اگر مرد قدرت ادای این حقّ را نداشته باشد. در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که:

اذا لم يَجِدِ الرَّجُلُ ما يُنفِقُ على امراءَته استُؤ نِيَ فان جاءَهَا بشی ء لـم يُفَـرِّق بينهما و ان لم يَجِد شيئا اءُجِّلَ و فُرِّقَ بينهما [275].

«اگر مرد نتواند نفقه زن را بپردازد، به او فرصت داده می شود که آن را فراهم کند. اگر توانست این حقّ را ادا کند، ادامه زندگی مقدور است و بین آنها جدایی ایجاد نخواهد شد؛ اما اگر نتوانست، حاکم او را ملزم به طلاق می کند و زن نیـز می تواند تقاضای طلاق کند».

در هر حال، این وظیفه مرد هیچ ارتباطی به فقر و غنای همسر و نیاز و عـدم نیاز وی ندارد، این وظیفه ای است که در شرع مقدس و در چهـارچوب قـانون ازدواج بر عهده مرد قرار داده شده است و حتی اگر طـلاق صـورت گیـرد، بـه حکم آیه شریفه سوره مبارکه طلاق که می فرماید:

اءَسكنوهُنَّ من حيث سكنتُم مِن وُجدكُم و لا تُضاروهُنَّ لتُضيِّقوا عليهنَّ [276].

«زنان مطلقه را هرجا خودتان سکونت دارید و در توانایی شما است سکونت دهید؛ و با تنگ گرفتن، بر آنها زیان نرسانید».

فراهم کردن مسکن، حتی در ایام عده طلاق از وظایف مرد است؛ یعنی حـقّ ندارد قبل از این که عده او تمام شود او را از خانه خود بیـرون کنـد. حتـی در عده وفات چنین است که اگر شوهر از دنیا برود، ورثه شـوهر حـقّ ندارنـد تـا پایان عده، همسر را از خانه بیرون کنند. همچنین اگر همسـری کـه طـلاق داده شده است، صاحب حمل باشد، تا مدتی که زایمان انجام می گیرد مسکن و نفقـه او بر عهده مرد است.

این حقوق و تفاوت های قابل دقتی است که در طبقات واجـب النفقـه میـان همسر و سایر مصادیق، مثل فرزند فقیر و یا پدر و مادر نیازمند وجود دارد.

نکته قابل توجه و مهم دیگر این که ممکن است بعضی تصور کنند که حقّ نفقه محدود است. شهاب بن عبد ربّه روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند که خدمت امام علیه‌السلام رسیدم و پرسیدم:

ما حقّ المراءة علی زوجها قال یَسُدُّ جوعَتَهَا و یَستُرُ عورَتَهَا و لا یُقَبِّحُ لها وَجها فاذا فَعَلَ ذلک فَقَد واللّه اءَدَّی حقَّها قُلتُ فالدُّهنُ قال غِبّا یوم و یوم لا قُلتُ فاللَّحم قال فی کُلّ ثلاثة فیکون فی الشَّهر عَشرَ مرَّات لا اءکثَرَ مِن ذلک قلت فالصِّبغُ قال و الصِّبغُ فی کُلّ ستَّةِ اءَشهُر و یَکسوهَا فی کُلّ سَنَة اءَربَعَةَ اءَثواب ثَوبَین للشِّتَاء و ثَوبین للصَّیف و لا یَنبَغی اءَن یُفقِرَ بَیتَهُ من ثلاثه اشیاء دُهنِ الرَّاءس و الخَلِّ و الزِّیت و یَقُوتُهنَّ بالمُدِّ فانِّی اءَقوتُ به نفسی و عیالی و لیُقَدِّرَ لکُلّ انسان منهم قوَّتِهِ فان شاء اءَکلهُ و ان شاء وَهَبَهُ و ان شاء تصدَّقَ به و لا تکون فاکِهَة عامَّة الا اءَطعَمَ عیاله منها و لا یَدَع اءَن یکون للعِیدِ عندهم فضل فی الطَّعام اءَن یُسَنِّی من ذلک شیئا لا یُسَنِّی لهم فی سائِرِ الاءَیام [277].

«زن چه حقی بر شوهرش دارد؟ حضرت می فرمایند: حقوق زن بر مرد عبارتند از: تامین خوراک، غذا و پوشاک؛ و نیز از لحاظ عاطفی نباید هرگز ترش رویی کند؛ پس وقتی مرد این کارها را انجام داد، حقّ زن را به جای آورده است. پرسیدم روغن چه مقدار باید به او داده شود؟ حضرت علیه‌السلام فرمودند: یک روز در میان. پرسیدم: گوشت چقدر؟ حضرت علیه‌السلام فرمودند: هر سه روز یک بار؛ یعنی در هر ماه ده مرتبه و بیشتر لازم نیست. از رنگ سوال کردم. امام علیه‌السلام فرمودند: هر شش ماه یکبار. باید در هر سال چهار لباس برای او تهیه کنی؛ دو لباس برای تابستان و دو لباس برای زمستان. مرد نباید خانه اش را از سه چیز خالی نگه دارد: روغن برای آرایش، سرکه و روغن و اینها را دایما برای قوت خانواده اش تهیه کند که من برای خود و خانواده ام از اینها

استفاده می کنم و باید مرد قوت عیال خود را به اندازه تهیه کند؛ اگـر خواسـتند آن را می خورند و اگر خواستند می بخشند یا آن را صدقه می دهند. نباید میوه ای باشد که در دسترس همگان قرار گرفته باشـد و او عیـالش را از آن محـروم کند و در ایام عید هم باید نزد خانواده غذایی حاضر کند که نسبت به بقیـه ایـام تفاوتی داشته باشد».

مثل این که مطلب برای او روشن نمی شود، بنابراین توصیه شده است که باید مرد را در فشار اخلاقی یا عاطفی قرار داد یـا از طـرق دیگـر او را در زحمـت انداخت که هر چه همسرش می خواهد، فراهم کند.

به هر حال، این یک حقّ مسلم است که خداوند متعال برای زن ها قـرار داده است. مرد باید در حد متعارف، مسکن، لباس و خوراک زن را تامین نماید. حـد متعارف و شرایط اجتماعی در هر زمانی متفـاوت اسـت؛ زمـانی سـفره هـا بـا مقداری نان جو و سرکه تامین می شد؛ اما امروز شرایط اجتماعی متفاوت است؛ بنابراین، مرد باید با توجه به شرایط اجتماعی، در حـد متوسـط ایـن حقـوق را رعایت کند.

توجه داشته باشیم که همه این وظایف در قبـال چیـزی جـز حـقّ زناشـویی نیست؛ یعنی مرد نمی تواند بگوید من خوراک، پوشاک و مسکن تو را تامین می کنم در عوض تو هم باید در خانه خدمت کنـی، فرزنـد را شـیر بـدهی، لبـاس بشویی و... بلکه برای مرد، صرفا حقّ زناشویی است.

شرع در قبال این وظایف هیچ چیز جز حقّ زناشویی برای مـرد قائـل نشـده است. گاهی این مطالب باید برای خانم ها کاملا روشن شود که خدمات منزل به عهده آنان نیست حتی زن می تواند از شوهر خود برای شیر دادن، مطالبـه مـزد کند و هیچ اجباری برای شیر دادن فرزند ندارد. البته ایـن نکتـه را یـادآور مـی

شویم که مبادا این سخنان باعث شود گرمی، صفا و دوستی، که رمز موفقیت همه زندگی ها است فراموش شود؛ چنان که امام سجاد علیه‌السلام در آغاز بیان این حقّ فرمودند: مرد بداند که همسرش نعمت است؛ زن بداند که همسرش نعمت است و هر دو قدر این نعمت را بدانند.

نکته دیگری در این حقّ باقی مانده است که در بعضی روایات حقوق همسر این عبارت اضافه آمده است که:

فاذا جَهِلَت عَفَوتَ عنها [278].

«اگر زن خلافی کرد گذشت کن».

زن موظف به اطاعت و فرمانبرداری از شوهر است. در سخنی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله وارد شده است که فرمودند:

لا تؤ دِّی المراءَةُ حقّ اللّه عزَّ و جَلَّ حتی تؤَدِّی حقّ زوجها [279].

«زن حقّ خداوند را ادا نمی کند مگر زمانی که حقّ شوهرش را ادا کند».

زن اگر حقّ شوهرش را رعایت نکند، در واقع حقّ اللّه را زیر پا گذاشته است. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله برای حقوق مرد تا این مقدار حرمت قائل شده است که هیچ دلیلی ندارد جز این که کانون خانواده را از منظر معارف دین یکی از مقدس ترین بنیان های اجتماعی است که اگر قداست و حرمتش محفوظ بماند، سایر کانون های اجتماع نیز استوار و مستحکم خواهد بود؛ زیرا اولین بنیان اجتماعی، زندگی مشترک است.

همه اهتمام شرع مقدس این است که اساس خانواده پایدار بماند؛ چون اساسا تربیت افراد از داخل خانواده آغاز می شود؛ و همان گونه که زن به این معانی توصیه شده، مرد هم به وظایف واجبی موظف شده و تعهداتی به عهده او گذاشته شده است که در مباحث قبل به تفصیل از آنها سخن گفتیم.

هماهنگی در زندگی مشترک

نکته دیگر، توصیه به مدارا در زندگی مشترک است. زن و مرد باید رعایت حال یکدیگر را بنمایند. امام سجاد علیه‌السلام فرمودند: زن و مرد باید بدانند برای یکدیگر نعمت هستند اگر این سخن ملاک زندگی مشترک قرار گیرد، هر یک در کنار دیگری سکون و آرامش و رفاه را تجربه خواهند کرد؛ و بدون آن توفیق وصول به آرامش دنیوی را نخواهند یافت؛ و این سکون و آرامش جز با برقراری مودت، صمیمیت و وفا در بین آنها دوام نخواهد داشت. در این صورت دیگر نیاز به بحث درباره بسیاری از قوانین نخواهد بود.

در حالات رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که روزی حضرت وارد خانه فاطمه علیهاالسلام شدند، دیدند امیرالمؤمنین علیه‌السلام کنار فاطمه زهرا علیهاالسلام نشسته و مشغول پاک کردن عدس است؛ حضرت فرمودند:

یا اباالحسن! قُلت: لبَّیک یا رسول اللّه! قال: اِسمَع منِّی و ما اءقول الا مِن امرِ ربِّی، ما من رجل یُعینُ امراءَتَهُ فی بیتها الا کان لها بکُلّ شَعرَة علی بدنه عبادةُ سنة، صیامُ نهارها و قیامُ لیلِها، و اعطاه اللّهُ من الثّطواب مثل ما اعطاه الصابرین داودط النَّبیِّ و یعقوب و عیسی علیهم‌السلام [280].

«ای اباالحسن! امیرالمؤمنین علیه‌السلام جواب فرمودند: لبیک ای رسول خدا! پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: این سخن را از من بشنو که من چیزی جز فرمایش وحی به زبان جاری نمی کنم: هر مردی که در خانه همسرش را کمک کند، خداوند به عدد هر مویی که در بدن او است برایش عبادت سالی را منظور می کند که همه روزهایش را روزه و همه شب هایش را بیدار بوده و به درگاه خداوند راز و نیاز کرده است. و علاوه بر آن ثواب، پاداشی را که به صابرین همانند حضرت داوود، یعقوب و عیسی علیهم‌السلام عنایت می کند به او می بخشد».

ثواب صابرین عجیب است. اگر کسی اهل دقت در آیات قرآن باشد و توجه داشته باشد، در آیه 156 سوره بقره که خداوند فرمان می دهد که انسان در مقابل مصائب، صبور و بردبار باشد، بعد از این که توصیه می کند که انسان ها در چنین حوادثی بگویند: انا لله و انا الیه راجعون [281]، درباره ثواب آن می فرماید: اولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون [282]. اینان، کسانی اند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده؛ و آنها هدایت یافتگان هستند.

در منابع اسلامی این گونه روایات و سخنان فراوان است: رسول اکرم ﷺ در ادامه سخن فرمودند:

یا علی! مَن کان فی خدمةِ العیال فی البیت و لم یاءنِف کتب اللّه اسمهُ فی دیوان الشهداء، و کتب له بکُلّ یوم و لیلة ثواب اءَلف شهید، و کتب له بکُلّ قدم ثواب حجَّة و عمره، و اعطاهُ اللّه بکُلّ عِرق فی جسده مدینة فی الجَنَّةِ... [283].

«یا علی! اگر کسی همسرش را در خانه کمک کند و رو ترش نکند و بر او منت نگذارد، خداوند نام او را در دیوان شهدا ثبت می کند اگر کمک او با اشتیاق و صفا و محبت باشد برای هر روز و شب او اجر هزار شهید را مقرر می فرماید؛ و برای هر قدمی که در یاری همسرش برمی دارد، خداوند پاداش یک حج و عمره قرار می دهد. و به ازای هر رگی که در بدن او است برایش شهری در بهشت مقرر می فرماید».

می دانیم که در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام اغراق وجود ندارد، زیرا اغراق و غلو، در شأن تقوا و عصمت معصوم نیست این سخنان هم کلماتی نیست که برخاسته از هوا و هوس باشد و یا برای تقویت جانب خود و نوع خود گفته شده باشد.

سخن رسول اکرم ﷺ و پیام آور وحی، عین واقع است، حضرت در ادامه سخن می فرمایند:

یا علی! من لم یاءنف من خدمت العیال فهو کفارة للکبایر و یُطفِی غضب الربّ، و مهورُ الحور العین، و تَزیدُ فی الحسنات و الدرجات [284].

«علی جان! خدمت به اهل خانه و عیال موجب می شود گناهان انسان تخفیف پیدا کند و آتش غضب پروردگار را خاموش کند. خدمت در خانه، مهریه حورالعین است و حسنات و درجات انسان را در قیامت زیاد می کند».

صورت طبیعی انسان ها متفاوت است، یعنی یکی چهره اش سپید است و دیگری گندمگون، و دیگری سبزه؛ یکی چشمش از درشتی و زیبایی خاصی برخوردار است و یکی دیگر بدان حسن و شمایل نیست؛ در برخی گوش و ابروان و لب ها به صورتی زیبا است که با دیگران متفاوت است و... به همین ترتیب انسان ها در اندیشه و خلق وخو هم با یکدیگر متفاوتند؛ و طبیعی است که زن و مرد نیز در خلق تفاوت دارند که با این تفاوت ها زندگی مشترک را در کنار یکدیگر آغاز می کنند. از این رو خواسته های آنها نیز بر اساس تفاوت خلقیات، متفاوت خواهد بود.

بنابراین، آنچه می تواند اختلافات فکری و اندیشه ای و تفاوت میل ها و تقاضاها را برطرف کند، محبت، مودت و صفا است.

بر این اساس زن و مرد مخصوصا خانم ها باید ملاحظه کنند که شرع مقدس درباره رعایت حقوق زناشویی، علاوه بر حقوق واجب، در مورد مستحبات نیز تأکید می فرماید؛ و همچنین مرد را تشویق به همکاری و کمک به همسر می کند، با این ملاحظه که همسر، هیچ تکلیفی برای انجام خدمت در خانه ندارد؛ یعنی زن موظف نیست که خدمات خانه را انجام دهد.

اما بیان این نکته، خالی از لطف نیست که اگر روح محبت، صفا و صمیمیت در زندگی حاکم شود، به طور طبیعی از اختلاف نظرها و سلیقه ها و عکس العمل های طبیعی در هنگام اختلاف نظر خواهد کاست و کانون گرم و با طراوتی برای همسران و فرزندانشان فراهم خواهد آورد.

نکته دیگر این است که رعایت همه این حقوق از طرفین خواسته شده است؛ یعنی همان گونه که خداوند متعال حقوقی به عهده مرد قرار داده است، در مقابل حقوقی نیز بر عهده زن گذاشته است.

اساسا در معارف ما حقّ یک طرفه نیست. همان گونه که مرد موظف به وظایفی است که اگر از آنها تخلف کند، مرتکب حرام شرعی شده است و آثار وضعی نیز دارد، زن نیز چنین است. چون او هم باید حقوق همسرش را به طور کامل رعایت کند.

در این جا یادآوری فرمایش امام سجاد علیه‌السلام لازم است که اصرار آن حضرت و همچنین آیات شریفه ای که مطرح شد، ناظر به القای یک دیدگاه و یک فرهنگ اصیل در زندگی مشترک است؛ یعنی در باور و اندیشه زن و مرد باید زندگی بر اساس مودت و محبت شکل گیرد و اگر چنین شد سخن و گفتگو درباره بسیاری از حقوق، غیرضروری است.

وقتی اساس زندگی بر مبنای دوستی و صمیمیت برقرار شد، نیازی نیست که مرد را به امری ملزم نماییم و یا زن را به کاری وادار کنیم. همین صفا، محبت، دوستی و صمیمیت هر دو را به انجام وظایف خود آشنا می کند؛ یعنی حاکمیت عاطفه، نقصانی باقی نمی گذارد.

مسوولیت و اختیار در خانواده

قبلا به این نکته نیز اشاره شد که اداره صحیح هر مجموعه، نیازمند یک مدیر است. اگرچه مسوولیت ها، تقسیم شده باشد اما در سیره عقلا وجود یک مدیر و فرمانروا، در هر مجموعه ای، پذیرفته شده است.

بنابر آنچه نقل شده سنت رسول اکرم ﷺ چنین بوده است که اگر جمع کوچکی حتی دو نفر را به مأموریتی اعزام می فرمودند؛ یکی را فرمانده و مسوول قرار می دادند؛ و بالطبع نمی توان گفت آیین مقدس اسلام که به امر خانواده آن همه توجه دارد تکلیف حرف نهایی را در کانون روشن نکرده باشد. معارف دین، تکلیف را بر عهده مرد گذاشته و او است که مسوولیت نهایی دارد.

از مجموعه این مطالب و دلایل، نتیجه می گیریم که زن به عنوان یک فرد از زیرمجموعه مدیریتی خانواده، موظف است مطیع همسر باشد؛ همان گونه که سایر اعضای خانواده چنین وظیفه ای دارند.

همان طور که می پذیریم در اداره یک شهر یا حکومت یک کشور یک مدیر نهایی، یک فرمانروا، رهبر، سلطان یا رئیس جمهور نیاز است، در سایر مجموعه های کوچک تر همچنین است که برای حفظ نظام آنها، زیرمجموعه ها موظف به اطاعت هستند و اگر اطاعت پذیری نباشد، موجب هرج و مرج و اختلال نظام آن مجموعه می شود بنابراین، حرف نهایی را در مجموعه خانواده مرد می زند و مسوولیت اصلی به عهده او نهاده شده است.

اکنون به دو سوال باید پاسخ گفت: یکی این که طبیعی است وقتی مرد مسوولیت دارد، سایر اعضای خانواده از جمله همسر باید اطاعت پذیر باشند؛ حالا محدوده این اطاعت پذیری و فرمانبرداری تا کجا است و زن چه مقدار مکلّف به اطاعت از همسر است؟

سوال دوم این که در صورت تخلف، کیفیت مجازات متخلف چگونه است؟ و قوانین کیفری درباره او چیست؟

در پاسخ سوال اول باید گفت: تا آنجا که فرمان ها و دستورهای مرد و اوامر و نواهی او با احکام الهی منافات نداشته باشد، زن موظف به فرمانبرداری است و مسلما اگر مرد، به امر حرامی فرمان دهد و یا به ترک واجبی امر کند، قابل اطاعت نخواهد بود. اگر مرد، زن را ملزم به ارتکاب یکی از محرمات کند و یا او را از اتیان واجبات و اطاعت فرمان الهی بازدارد، لازم نیست زن فرمان او را بپذیرد. دقیقا مثل حکومت و فرمانروایی بر مردم. همان طور که در احکام روابط حاکم و مردم بیان کردیم، تا مادامی که حاکم، مردم را به عدل، داد و انجام وظایف قانونی می خواند، مردم باید بپذیرند؛ اما اگر حاکم پا را از این محدوده بیرون گذاشت و مردم را به شکستن فرمان های الهی و مقررات شرع ملزم کرد، مردم مجاز نیستند اطاعت کنند.

در روایتی آمده است که وقتی جماعتی از مردم از یکی از سرایا [285] بازمی گشتند در نزدیکی مدینه، کسی که فرمانده سپاه بود به سپاهیان دستور داد توقف کنند. بعد از توقف، فرمان داد مشغول جمع آوری هیزم از بیابان بشوند؛ همراهان که جمع قابل ملاحظه ای بودند، مقدار زیادی هیزم جمع آوری کردند. سپس دستور داد هیزم ها را آتش زدند؛ بعد از روشن کردن آتش، به افراد سپاه دستور داد میان آتش بروند؛ آنها تخلف کردند. هر چه اصرار کرد نپذیرفتند. تا این که گفت: پیغمبر ﷺ مرا فرمانده شما قرار داده، من حاکم بر شما هستم، باید مرا اطاعت کنید. باز آن جماعت نپذیرفتند. هنگامی که به مدینه رسیدند و مطلب را به محضر رسول اللّه ﷺ عرضه داشتند، حضرت فرمودند: که اگر اطاعت

کرده بودید و به میان آتش رفته بودید، در سرای دیگر نیز به آتش عـذاب الهـی می سوختید [286]. یک اصل کلی است که:

لا طاعة لمخلوق فی معصیة الخالق [287].

«در سرپیچی از فرمان خالق نباید از مخلوق اطاعت کرد».

خداوند، خودسوزی و خودکشی را عصیان دانسته و آن را حرام کرده اسـت؛ بنابراین، اگر فرمانروا و حاکمی دستور دهد که مردم برخلاف فرمان الهـی عمـل کنند، به صرف این که او حاکم است مردم نباید حرم او را بپذیرند.

همین طور همسران، اگرچه موظف به اطاعت از شوهر هستند، اما گر فرمـان همسر برخلاف موازین و قوانین شرعی بود، ملزم به رعایـت نیسـتند. از طرفـی اگر فرمان همسر، ظلم به خانواده باشد، پذیرش فرمان ظالمانه شـوهر، معصـیت الهی است و زن می تواند سر باز زند.

از این محدوده که بگذریم، اطاعت همسر بـه حکـم سـیادت و ریاسـت بـر مجموعه خانواده، امری الزامی است. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم در سخنی فرموده اند:

اذا صلَّتِ المراءةُ خمسها و صامَت شَهرَهَا و حَجَّت بیت ربِّها و اَطاعَت زَوجَها و عَرَفَت حقَّ علیّ علیه السلام فَلتَدُخل مِن اءَیِّ اءبَوابِ الجَنان شاءَت [288].

«اگر زن در طول زندگی خود، نمازهای واجبش را به جای آورد، روزه مـاه رمضانش را بدون عذر ترک نکند، و حج خانه خدا را بـه جـای آورد و همسـر خود را اطاعت کرده، فرمانبردار باشد، و ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام را بشناسد، از هر دری که بخواهد، وارد بهشت خواهد شد».

حاصل اطاعت پذیری از خدا و همسر این اسـت کـه بـدون محاسـبه مـورد عنایت ذات پروردگار متعال قرار می گیرد و در قیامت، وارد بهشت می شود. در

سخن دیگری هم وارد شده است کـه رسـول اکـرم ی لصلله ا هیلعهلآو م لـسو فرمودند:

ایُّما امراَءَة ماتَت و زوجُها عنها راض دَخَلَتِ الجَنَّةَ [289].

«هر زنی که از دنیا برود در حالی کـه همسـرش از زنـدگی بـا او راضـی و خشنود باشد، داخل بهشت می شود».

بنابراین، همان طور که قبلا نیز بیان کردیم اطاعت پذیری زنان به حکم عقـل است؛ یعنی صرف نظر از حکم شرعی، یک وظیفه عقلـی اسـت و اگـر بـه ایـن وظیفه صحیح عمل کنند؛ آثار خیری بر اعمال آنها مترتب است.

اگر مرد از حقوقی که همسرش برعهده او دارد تخلف کند، هم مرتکـب گنـاه شده و هم آثار وضعی در پی دارد. تخلف زن نیز از فرمان همسر، علاوه بر گناه و حرمت تکلیفی، آثار وضعی دارد و این اثر وضعی تـا آن جـا اسـت کـه اگـر برخلاف رضای همسر عمل مستحبی به جا آورد، آن عمل مقبول نیست.

مرحوم کلینی در «کافی» از امام صادق علیه‌السلام روایتـی نقـل کـرده اسـت کـه حضرت می فرمایند:

انَّ رجلا منَ الاَنصار عَلی عهد رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله خَـرجَ فـی بعـضِ حوائِجـهِ فَعهدَ الی امراَءَتِهِ عَهدا اءَلا تخرُجَ من بیتها حتـی یَقـدَمَ قـال و انَّ اءَباهـا مـرِضَ فَبَعَثَتِ المراءَةُ الی النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فقالت انَّ زَوجی خَرَجَ و عَهِدَ الیَّ اءَن لا اءَخـرَجَ مِن بیتی حتَّی یَقدِمِ و اءِنَّ اءَبی قَد مرِضَ فَتاءمُرُنی اءَن اءَعودَهُ فقال رسـول اللّـه صلی‌الله‌علیه‌وآله لا اءَجلِسِی فی بیتک واءَطیعِی زوجَکِ قـال فَثَقُـلَ فاءَرسَـلَت الیـه ثانِیـا بذلک فقالَت فَتاءمُرُنی اءَن اءَعُودَهُ فقال اءَجلِسی فی بیتک و اءَطیعی زوجک قال فماتَ اءَبوها فبَعَثَت الیه انَّ اءَبی قد مَـاتَ فَتَـاءمُرُنی اءَن اءُصَـلِّی علیـه فقـال لا

اءَجلسی فی بیتک واءَطیعی زوجک قال فَدُفِنَ الرَّجلُ فبَعَثَ الیها رسول اللّه ﷺ انَّ اللّه قد غَفَرَ لَکِ و لابیکِ بطاعتکِ لزوجکِ [290].

«در زمان رسول اکرم ﷺ یکی از انصار برای کاری از شهر خارج شد و بر اساس همان سنت های زمان با همسرش قرار گذاشت که تا بازگشت او از خانه خارج نشود. در این بین به خانم خبر دادند که پدرش مبتلا به کسالت و بیماری شده است، او کسی را محضر رسول اکرم ﷺ روانه کرد که با توجه به این عهدی که با همسرم دارم آیا به من اجازه می دهید برای عیادت پدرم که مبتلا به کسالت شده است از خانه خارج شوم، حضرت فرمودند: در خانه ات بنشین و شوهرت را اطاعت کن! مدتی گذشت؛ حال پدر او بدتر شد و باز شخصی را به حضور پیغمبر ﷺ روانه کرد که حال پدرم خیلی بد شده است، آیا اجازه می دهید او را عیادت کنم؟ باز جواب همان بود؛ که در خانه ات بنشین و همسرت را اطاعت کن. شاید چند روز گذشت؛ کسی را فرستاد و گفت: یا رسول اللّه ﷺ پدر مریض من از دنیا رفت، آیا اجازه می دهید او را عیادت کنم؟ باز جواب همان بود؛ که در خانه ات بنشین و همسرت را اطاعت کن. شاید چند روز گذشت؛ کسی را فرستاد و گفت: یا رسول اللّه ﷺ پدر مریض من از دنیا رفت، آیا اجازه می دهید برای نماز و مراسم او شرکت کنم؟ حضرت فرمودند: در خانه ات بنشین و بر قراری که با همسرت بسته ای وفادار باش در آن زمان هم خود رسول اللّه ﷺ و هم اصحاب در این قبیل مراسم شرکت می فرمودند. مرد که دفن شد پیغمبر ﷺ بلافاصله کسی را به خانه آن زن فرستادند تا به او بگوید فرمانبرداری و التزام تو به اطاعت از همسرت، باعث شد که خداوند به خاطر تو، تو و پدرت را بیامرزد».

نکته قابل توجه این است که این مساله حتی در سنت ها و آداب اجتماعی نیز تا آن جا اهمیت دارد که اگر مورد رضای همسر نباشد، این سنن و آداب و حتی روابط عاطفی با دیگران هم تحت الشعاع فرمان همسر قرار می گیرد.

نکته دیگر این که اگر تخلفی از ناحیه همسر صورت گرفت، مجازات چه خواهد بود؟ کیفیت مجازات چیست و قوانین فرهنگی مقرر در آیین مقدس اسلام چیست؟

در خلال بررسی حقوق زوجه، به نکات دقیقی اشاره کردیم و یکی از نکات این بود که به هر حال در مجموعه معارف ما مسوولیت نهایی خانواده با مرد است. در جامعه ما و جوامع اسلامی و نیز در پیشگاه پروردگار و محاسبات قیامت نیز مورد سوال قرار می گیرد. در روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

الرجل راع علی اهل بیته و کُلّ راع مسوول عن رعیته [291].

«مرد نسبت به خانواده اش مسوولیت دارد و هر مسوولی باید به انجام وظایفش اهتمام ورزد».

همان طور که در گذشته اشاره کردیم، انسان مسوول بدون اختیار معنی ندارد؛ بدین معنی که ما از کسی مسوولیتی را بخواهیم اما به او اختیاری برای اجرای این وظیفه و مأموریت ندهیم.

انسان مسوول طبعا اختیاراتی دارد؛ یکی از اختیارات مدیر هر مجموعه، اعمال مجازات نسبت به متخلفی است که از قوانین قابل اجرای او سرپیچی می کند. بنابراین، اصل اعمال مجازات عقلا و شرعا امری پذیرفته شده است. منتها باز قبل از این که ما کیفیت اعمال مجازات را بیان کنیم باید به سخن نهایی امام سجاد علیه‌السلام در بیان این حقّ توجه داشته باشیم که فرموده بودند:

فاذا جَهِلَت عَفَوتَ عنها [292].

مرد توجه داشته باشد که اگر از همسر، نافرمانی، اشتباه و خطایی از روی غفلت، بی خبری و جهالت صادر شد او را ببخشد؛ چرا که طبیعی است هر انسانی جایزالخطا است و قرار نیست همه انسان ها معصوم باشند. اگر به هر دلیلی از زن خطایی صادر شد، شایسته است او را عفو کند و با دیده اغماض و گذشت به خطای وی بنگرد. دقیقا مانند همان نکته ای که امام علیه‌السلام درباره حاکم فرمودند.

در فرمان امیرالمؤمنین علیه‌السلام در حقوق حاکم نیز آمده بود که اگر افراد به حقوق عمومی یا حقّالنَّاس تجاوز کردند و حاکم هم مختار به کیفر یا بخشش بود و عفو و اغماض را مؤ ثر دانست، از در بخشش درآید.

در معارف اخلاقی اسلام همه انسان ها به عفو و اغماض توصیه شده اند و ان شاءاللّه در مباحث بعد که حقوق انسان ها را نسبت به دوستانشان و یا افراد بدکار در اجتماع بیان می کنیم، به این بحث نیز خواهیم پرداخت که اساسا مطلوب شارع مقدس این است که روش و منش افراد در جامعه و روابط اجتماعی، عفو و گذشت باشد. ولی گاهی مدیر تشخیص می دهد که فرد تحت مدیریت او که خطایی مرتکب شده، باید تادیب شود، که تصمیم نهایی با او خواهد بود.

21 - حقّ برده و غلام

وَ اَمَّا حقّ رَعِيَّتِک بمِلکِ اليَمين فاءَن تَعلَمَ اءَنَّه خَلقُ ربِّکَ و لَحمُکَ و دَمُکَ و اءَنَّک تَملِکُهُ لا اءَنتَ صَنَعتَهُ دونَ اللّه و لا خَلَقتَ له سمعا و لا بَصَرا و لا اَجرَيتَ له رزقا و لکنَّ اللّه کَفَاکَ ذلِکَ بمَن سخَّرَهُ لَکَ واءتَمَنَکَ عليه واستَودَعَکَ ايَّاهُ لِتَحفَظَه فيه و تَسيرَ فيه بسيرَتِهِ فتُطعِمَهُ ممَّا تاءکُلّ و تَلبسُهُ ممَّا تَلبس و لا تُکلّفهُ ما لا يُطيقُ فاءِن کَرِهتَ خَرَجتَ الی اللّه منه واستَبدَلتَ به و لَم تُعَذِّب خَلقَ اللّه و لا قوَّةَ الا باللّه.

«حقّ برده و غلام تو آن است که بدانی او هم مخلوق خدای توست و گوشت و خون تو. و بدانی که تو مالک او هستی نه خالق او. نه گوش و چشمش را خلق کرده ای و نه روزیش داده ای. همه اینها کار خداست و او را ملک تو قرار داده و به امانت به دست تو سپرده و ودیعه ای است که باید از او محافظت کنی و با او روشی نیکو و موردقبول خداوند داشته باشی و از آنچه می خوری به او بخورانی و از آنچه می پوشی به او بپوشانی و کار بیش از طاقت او نخواهی و اگر او را نخواستی برای خدا خود را از مسوولیت او فارغ کنی و مخلوق خداوند را آزار ندهی».

در مجموعه حقوق کسانی که تحت مدیریت گروه یا فرد دیگری اداره می شوند، از حق متعلم و محصل و سپس حق همسران به تفصیل سخن گفته شد و اینک نوبت به ذکر حق کسانی رسیده که در گذشته به عنوان موالی خوانده می شدند، یا به اصطلاح کسانی به عنوان برده یا بنده خریداری می شدند؛ و در تعبیر عامیانه و محاوره ای کنیزان و غلامان گفته می شدند و ما چون درباره این موضوع - حق مولا و مالک - مفصل بحث کردیم، دیگر این جا به صورت مستقل درباره آن سخنی گفته نمی شود.

22 - حقّ مادر

وَ اَمَّا حقّ الرَّحِمِ فحقّ اءُمِّکَ اءَن تَعلَمَ اءَنَّها حَمَلَتکَ حیثَ لا یَحمِلُ اءَحد اءَحَدا و اءَطعَمَتکَ مِن ثَمَرةِ قَلبِها ما لا یُطعِم اءَحد اءَحَدا و اءَنَّها وَقَتکَ بسمعها و بصَرِها و یَدِها و رِجلِها و شعرِها و بَشَرِها و جمیعِ جوارِحِها مُستَبشِرَة بذلک فَرِحَة مؤَمِّلَة مُحتَمِلَة لمَا فیه مکروهُها و اءَلَمُها و ثِقلُها و غَمُّها حتی دفَعَتهَا عنک یدُ القُدرَة و اءُخرِجَت الی الارضِ فرَضِیَت اءَن تَشبَعَ و تَجوعَ هیَ و تَکسُوکَ و تَعرَی و تُرویَکَ و تَظمَاءَ و تُظِلُّکَ و تَضحَی و تُنَعِّمَکَ بِبُؤسِها و تَلَذِّذَکَ بالنَّوم باءَرَقِهَا و کان بَطنُهَا لکَ وِعَاء و حُجرُهَا لکَ حِوَاء و ثَدیُها لکَ سِقَاء و نَفسُهَا لکَ وِقاء تُباشِرُ حرَّ الدُّنیَا و بَردِهَا لکَ و دونَکَ فتَشکُرُها علی قدرِ ذلک و لا تَقدِرُ علیه الا بِعَونِ اللّه و تَوفِیقِه.

«حقّ مادرت این است که بدانی او تو را در جایی نگه داشته که کسی نگه نمی دارد و از میوه دلش به تو داده که کسی به کسی نمی دهد و از تو با همه وجودش از گوش و چشم و دست و پا و موی و پوست، با شادمانی و سرور نگهبانی و نگهداری کرده، ناملایمات، غم و اندوه و نگرانی ها را تحمل می کند و شادان و خرم است که تو را سیر نماید، و خود گرسنه بماند؛ تو را بپوشاند و خود برهنه باشد؛ تو را سیراب کند و خود تشنه بماند؛ خود در آفتاب باشد و بر تو سایه افکند، با تحمل مشقت، آرامش و تنعم تو را فراهم آورد و با پذیرش رنج بی خوابی، تو را از لذت خواب بهره مند سازد. شکمش ظرف وجود تو و دامنش پناهگاه امن تو و سینه اش چشمه جوشانی برای رفع عطش تو و جانش فدای تو شده و سرد و گرم روزگار را به خاطر تو پذیرا گشته است؛ پس باید به پاس این همه محبت و زحمت، شکرگزار او باشی، و هرگز نمی توانی، مگر خدایت یاری کند».

در عبارت امام علیه‌السلام، آن چنان زیبایی و بلاغتی وجـود دارد کـه همـه آلام و مشقت های مادر از آغاز حمل و بارداری تا بلـوغ و رشـد فرزنـد را در برمـی گیرد. هر انسانی وقتی این سخنان را می خواند، بار دیگر همه رنج های مادر را مقابل چشم خود می بیند و صبر و بردباری او، در تحمل محنـت و رنـج هـای فراوان را تحسین نموده، در مقابل این موجود قابل تقدیس و تکریم خاضع مـی شود و بیشتر احساس وظیفه می کند. این تاثیر کلام کسی است که خود با مـادر بر سر یک سفره، هم غذا نمی شود و هنگامی که علت را سوال می کنند:

اءَنت اءبَرُّ النَّاس و لا نَرَاکَ تُؤَاکِلُ اءُمَّکَ قال اءَخافُ اءَن اءَمُدَّ یَدِیَ الی شی ء و قد سَبَقَت عینُهُا علیه فاءکونَ قد عَقَقتُهَا [293].

«شما با این که از نیکوکارترین مردم هستید، چگونه است که هرگز ندیده ایم با مادرتان بر سر یک سفره بنشینید؟ فرمودند: می ترسم بر سر سفره دستم را بـه چیزی دراز کنم که قبلا چشم مادرم بر آن افتاد باشد و با ایـن عمـل موجبـات نافرمانی او را فراهم کنم».

اگر در کلام امام علیه‌السلام دقت شود، رنج ها و آلام مادر تا پایان حیـات ترسـیم شده است؛ یعنی گرچه فرزند در بزرگسالی باشد، باز هم عواطـف مـادری او را همچنان نسبت به رفاه، آرامش و آسایش فرزندش حساس نگه می دارد.

در روایتی نقل شده است که شخصـی خـدمت رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله رسـید و گفت:

انَّ وَالِدَتِی بَلَغَها الکِبَرُ و هی عِندی الانَ اءَحمِلُها علی ظَهـری و اءُطعِمُهـا مـن کَسبِی و اءُمِیطُ عنهَا الاءَذَی بِیَدی و اءَصرفُ عَنها مع ذلک وَجهِی استِحیَاء منها و اءِعظَاما لَها فهَل کافَاءتُها قال لا لاءَنَّ بَطنَها کان لک وِعاء و ثَدیَهَا کان لکَ سِـقَاء

و قَدَمَهَا لکَ حِذَاء و یَدَهَا لکَ وِقَاء و حِجرَهَا لکَ حِوَاء و کانت تَصنَعُ ذلک لکَ و هیَ تَمَنَّی حَیاتَکَ و اءَنتَ تَصنَعُ هذا بها و تُحبُّ مَمَاتَهَا [294].

«مادرم در سالهای کهولت است و من از او نگهداری می کنم و او را به پشت خود حمل می کنم. از حاصل رنج و کسب خود، نیاز او را تأمین می کنم و درست مانند یک طفل شیرخوار، که نیاز به مواظبت دارد، از او مراقبت و نگهداری می کنم. حتی در انجام بعضی از وظایف به چهره او هم نگاه نمی کنم که مبادا خجالت بکشد. آیا توانسته ام زحمات و خدمات مادرم را جبران کنم؟ حضرت فرمودند: نه، تو همه این کارها را کرده ای؛ اما توجه داشته باش که او علاوه بر این که تو را در شکم خود نگهداری کرده، از شیره جانش به تو داده و هر گامی که برمی داشته، برای حفاظت تو بوده است؛ هر دستی که حرکت داده، برای نگهبانی تو بوده و دامنش پناهگاه تو بوده است. با همه این احوال او این رنج و مشقت را تحمل می کرده، در حالی که آرزوی زندگی و بزرگ کردن تو را داشته است، ولی تو ضمن انجام این خدمات، در دل، به انتظار مرگ او هستی، پس هرگز نخواهی توانست خدمات او را جبران کنی و جزا دهی».

اهمیت اکرام والدین

قرآن نیز در موارد بسیاری احسان و شکرگزاری والدین را بعد از توحید و نفی شرک از ذات ذوالجلال الهی قرار داده و بدان تصریح کرده است مثلا در سوره مبارکه انعام می فرماید:

قُل تَعالوا اءُتلُ ما حَرَّمَ ربُّکم علیکم اءَلّا تُشرکوا بهِ شیئا و بالوالدین احسانا [295].

«ای پیامبر! بگو بیایید آنچه را پروردگارتان بر شما حرام کرده است برایتان بخوانم، چیزی را شریک خدا قرار ندهید؛ و به پدر و مادر نیکی کنید».

این آیات، سر سلسله دستورات اکید شرع و به عبارتی منشور عملی مسلمین در آغاز ضهور اسلام است و همین آیات بود که اسعد بن زراره بعد از استماع آنها ایمان آورد و درحالی که اسلام آورده بود، از مکه به مدینه بازگشت و مژده نجات انسانها را از جهالت و بت پرستی برای مردم مدینه آورد.

آیات مفصل است و سیاق واحدی دارد و شاهد بحث ما در آیه این است که اولین سخن، دعوت پیامبر به توحید و دومین سخن او احسان به والدین است؛ یعنی بعد از توصیه به توحید و نهی از شرک به ذات اقدس الهی بلافاصله احسان و نیکوکاری به والدین توصیه شده است. در سوره مبارکه اسراء می فرماید:

و قضی ربُّک الا تَعبدوا الا ایَّاه و بالوالدین احسانا [296].

«پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید، و به پدر و مادر نیکی کنید».

در این آیه کریمه بعد از حکم و توصیه به توحید، احسان به والدین توصیه شده؛ یا در سوره مبارکه لقمان، قرآن از زبان لقمان نقل می کند که:

و اذ قال لقمان لابنِهِ و هُو یَعِظُهُ یا بُنَیَّ لا تُشرِک باللّه انَّ الشِّرک لظلم عظیم # و وصَّینَا الانِسان بوالدیه [297].

« (به خاطر بیاور) هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می کرد گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک ظلم بزرگی است. و ما به انسان در مورد پدر و مادرش سفارش کردیم».

لقمان در مقام موعظه به فرزند می گوید: مبادا برای خدا شریک قائل شوی که شرک به خدا ظلم بزرگی است؛ سپس می فرماید: انسان ها را به رعایت حقّ پدر و مادر توصیه می کنیم.

علت این اکرام و بزرگداشت، علاوه بر قانون عقلی وجوب شکر منعم و احسان به محسن، اهتمام فوق العاده آیین مقدس اسلام در حفظ بنیان خانواده است؛ زیرا شرع انور استحکام و قداست و قوت جوامع انسانی را در گرو نزهت و پاکیزگی جوامع کوچکتری می داند که تشکیل دهنده آن جامعه بزرگ هستند.

واقعا همچنین است که هر شهر، محله و کشور و در نهایت همه عالم و جامعه بشری مجموعه وسیعی است که از خانواده های کوچک و بزرگ تشکیل شده است.

کانون خانواده محیط پرورش فرزندان صالح

در مباحث گذشته، درباره حقّ چشم و نیز حقّ همسر، به مناسبت اهتمام شرع مقدس به موضوع خانواده، مطالبی بیان کردیم. در این جا از یک بعد دیگر به مطلب توجه می کنیم؛ یعنی همان گونه که در مباحث قبل ذکر کردیم وقتی چشم انسان، هرزه شد و دل را لرزانید، به طور طبیعی مودت و محبت مورد نیاز را در امر ازدواج و خانواده متزلزل می کند. آیه کریمه ای که در بحث حقّ همسر نیز ذکر شد می فرماید:

خَلَق لکم من اءَنفسِکم اءَزواجا لِتَسکُنوا الیها و جَعَلَ بینَکم مودَّة و رحمة [298].

«همسرانی از جنس خودتان برای شما آفرید تا در کنار آنان ارامش یابید، و در میانتان مودت و رحمت قرار داد».

تداوم سکون و آرامش انسان در کنار همسر، در گرو دوام و بقای مهربانی و صفای میان زن و شوهر است و اگر چشم انسان به هرزگی آلوده شد و رعایت حریم خود را نکرد، به طور طبیعی چشم به هر جا برود دل را نیز به دنبال خود می برد. دل که رفت، محبت و صفای لازم میان زن و شوهر از دست می رود.

نکته قابل توجه این است که فرزندانی که حاصل رابطه غیرمشروع اند، به طور طبیعی جایگاه مطمئنی در خانواده نخواهند داشت؛ و بالطبع تربیت شایسته چنین فرزندانی نیز دستخوش هوسبازی پدر و مادر خواهد شد؛ چرا که از صفا، لطف، ایثار و فداکاری مادر نسبت به چنین فرزندانی خبری نخواهد بود.

چه بسیار شنیده و دیده ایم فرزندی که مولود نامشروع و هرزگی و هوسبازی بوده است، رها می شود و مادر به خاطر پرهیز از ننگ داشتن فرزند نامشروع از چنین فرزندی گریزان است. گاه پیش می آید که هرگز این مادر و فرزند یکدیگر را ندیده اند.

در نتیجه فرزندی که با سرپرستی پدر و مادر در یک خانواده گرم و باصفا تربیت نشود، به عنصر مفیدی تبدیل نخواهد شد؛ و حتی اگر در سایه علم و دانش و تربیت های معمول روز هم پیشرفت کند، همیشه یک عقده روحی و احساس حقارت و خلا درونی نسبت به دیگران در او وجود خواهد داشت. مسلما این امر در جوامع انسانی و حیات بشری و دینی تأثیر مستقیم دارد. به این ترتیب، در معارف دینی خود می بینیم که برای شکل گیری بنیان استوار خانواده، به حفظ و قداست آن، از ناحیه پدر و مادر توصیه شده است تا هیچ عارضه و تندبادی، آن را متزلزل نکند.

از سوی دیگر، درباره احترام به پدر و مادر و احسان به آنها نیز تأکید شده است؛ چرا که در واقع تفضل، ترحم، بزرگداشت و گرامی داشتن والدین از طرف فرزند؛ به طور عموم، و نسبت به مادر به طور خاص، در سلامت و استواری کانون خانواده اثر مستقیم دارد.

بنابراین، تأکید ات آیات متواتر قرآن و روایات و همین سخن امام سجاد علیه السلام فقط برای زنده نگه داشتن و به تعبیر دیگر ماندگاری اصل عاطفه در

زندگی بشری است و اگر عاطفه که نقش مستقیم در حیات، نشـاط، بالنـدگی و لذت بردن از زندگی دارد، زنده بماند و در سـایه هـوس هـا و خـودبینی هـا و غفلت از آینده نابود نشود، آثار بسیار مثبتی به بار می آورد؛ و اگر به هر دلیلـی این اصل ارزشمند دستخوش هجوم هوس ها و خودبینی ها شده و نـابود شـود، آثار و تبعات فوق العاده منفی به بار می آورد؛ یعنی اگر بی اعتنایی به فرزند در سایه هوسبازی، خودبینی و آرامش کاذب یعنی تخیل آرامش، باعث بی اعتنایی و ضایع کردن حرمت والدین شود، انسجام خانواده از بین می رود؛ و در نهایـت گروههای بزرگ انسانی مانند جامعه نابود می شوند. چـون آن مجموعـه هـای بزرگ نیز از چنین ویژگی هایی برخوردار نخواهند بود؛ بلکه جـوامعی خواهنـد بود به ظاهر در کنار هم، اما با دل ها و قلب هایی دور از یکدیگر و ناماءنوس.

خلاصه در چنین جوامعی، انسان دچـار یـک خـلاء عظـیم عـاطفی و نبـود مودت، راءفت و رحمت می شود کـه از تبعـات منفـی آن، نـابودی بسـیاری از اصول و معیارهای اخلاقی خواهد بود. بنابراین، صرف نظر از جهات عقلانـی و عاطفی که تعلقی بین مادر و فرزند و پدر و فرزند وجود دارد، نکته مهمی کـه از این آیات فراوان و روایات بی شمار استفاده می شود، اصـرار شـارع و معـارف دینی برای زنده نگه داشتن بنیان و کانون خانواده است.

مطلوب آیین مقدس اسلام، وجود یک جامعه زنـده و دارای همـه ملکـات و فضایل انسانی است، که در گرو تربیت خانواده است؛ چرا که خانواده، هم اولین مجموعه بشری است و هم می تواند گرم ترین، صـمیمی تـرین، بـا صـفاترین و موثرتین مجموعه اجتماعی باشـد و بسـیاری از فضـایل و ملکـات اخلاقـی در همین مجموعه کوچک، تمرین، تجربه و القا شود و در نتیجه، بـه همـه اجتمـاع تسری پیدا کند.

بر این اساس، حقوق اعضای خانواده مورد توجه شرع مقدس قرار گرفته است؛ مثل حقّ همسر، فرزند، پدر، مادر؛ و بیشتر از همه، حقّ مادر؛ و ما روی این مساله تأکید کردیم که آیات کریمه قرآن، بلافاصله بعد از امر توحید و توصیه به تدبر انسان ها و فهم دقیق یگانگی ذات ذوالجلال الهی، نسبت به والدین توصیه می کند و جالب است که در موارد مختلفی از قرآن به هنگام دستور به وصیت و نیز به هنگام ستودن و وصف انفاق، به هر مناسبتی سخن از والدین را مطرح می کند.

اکرام به والدین از دیدگاه قرآن

وصیت، یکی از ابواب فقهی ما است که ماخوذ از نص صریح قرآن است؛ مثلا در سوره مبارکه بقره می فرماید:

کتِبَ علیکم اذا حَضَرَ اءَحَدُکُم المَوتُ اءن تَرکَ خَیرا الوصیَّةُ لِلوالدین و الاَقرَبین بالمعروف حقّا علی المتَّقین [299].

«بر شما نوشته شده، هنگامی که مرگ یکی از شما فرا رسد، اگر چیز خوبی و مالی از خود به جای گذارده، برای پدر و مادر و نزدیکان، به طور شایسته وصیت کند؛ این حقی است بر پرهیزگاران».

انسان های مؤمن موظف اند که در طول حیات و قبل از وفاتشان، همیشه نسبت به آینده توصیه های خود را مکتوب کنند؛ چرا که وصیت کردن مستحب است.

در روایات هم وارد شده است که وصیت موجب طول عمر انسان است. آیه شریفه می فرماید که اگر نسبت به اموال خود وصیت می کنی، مراقب باش پدر و مادر را فراموش نکنی و این وظیفه انسان های با تقوا است. وقتی سخن از

انفاق و توصیه انسان های مؤمن بـه بـذل و بخشـش و انفـاق از امـوال اسـت، بلافاصله می فرماید:

قل ما اءَنفَقتُم من خیر فللوالدین [300].

«اگر از مالتان انفاق می کنید اول پدر و مادر را در نظر بگیرید».

در سوره مبارکه اسراء می فرماید:

و قضی ربُّکَ الا تعبدوا الا اءِیَّاهُ و بالوالدین اءِحسانا اءِمَّا یَبلُغَنَّ عندک الکِبَـرَ اءَحدُهُما اءَو کِلاهُما فلا تقُل لَهُما اءُفّ و لا تَنهَرهُما و قـل لهمـا قـولا کریمـا # واخفَض لهما جَناحَ الذُّلِّ منَ الرَّحمَةِ و قل ربِّ ارحَمهُمَا کما ربَّیانی صَغیرا [301].

«پروردگارت فرمان داده که جز او را نپرستید؛ و به پدر و مادر نیکـی کنیـد؛ هرگاه یکی از آن دو، یا هر دوی آنها، نزد تو به سن پیری برسند، کمترین اهانتی به آنها روا مدار؛ و بر آنها فریاد نزن؛ و با رعایت کامل احترام و اکـرام بـا آنهـا سخن گوی؛ و بال های تواضع و فروتنی خویش را از روی محبـت و فروتنـی، در برابر آنها فرود آور؛ و بگو پروردگارا! همان گونه که در کوچکی به من لطف و مرحمت کردند، آنها را مورد لطف و مرحمت قرار بده».

آنچه از ظاهر آیه می شود استفاده کرد چند نکته است:

نکته اول؛ نیکی به پدر و مادر.

نکته دوم؛ تأکید به ضرورت این نیکوکاری به خصوص در دوران کهولت.

روابط صمیمانه و عاطفی فرزندان با پدر و مـادر در حـال عـادی و شـرایط جسمانی و اقتصادی مساعد امری طبیعی است؛ اما مهم وقتی است که بـه دوران کهولت پای می گذارند و بـه طـور طبیعـی سـطح توقعشـان بـالا مـی رود؛ بـه خصوص از نظر اقتصادی و مالی هم نیازمند باشند و از فرزنـد خواسـته هـا و تقاضاهای خارج از قدرت او و یا خارج از حد معمولی داشته باشند؛ ایـن امـر

خود به خود باعث می شود که انسان در مقابل این خواسته ها و خواهش ها موضع گیری کند. این جا است که آیه کریمه توصیه می کند که انسان ها توجه داشته باشند؛ وقتی پدر و مادر یا یکی از آنها به دوران پیری و کهولت پای گذاشتند، باید نسبت به آنها بیشتر رسیدگی و پرستاری شود.

نکته سوم؛ مبادا کوچکترین سخنی که معنایش انزجار و تاءلّم است و موجب رنجش آنها می شود، از زبان فرزند خارج شود:

فلا تَقُل لهما اُفّ [302].

«به آنها اف نگو».

یکی از معانی اف، این است که من خسته شده ام؛ من از این مطالبی که می شنوم و از این حرکاتی که می بینم بیزارم؛ یعنی کمترین اظهار ناراحتی.

فرزند حتی حقّ ندارد کوچک ترین نارضایتی در زبان و چهره اش ظاهر شود؛ و یا آنها را از خود براند.

نکته چهارم؛ وقتی می خواهد با والدین سخن بگوید، با اکرام و رعایت کامل احترام سخن بگوید:

و لا تنهرهما و قل لهما قولا کریما [303].

«بر آنها فریاد مزن؛ و لطیف و سنجیده و بزرگوارانه با آنها سخن بگو».

نکته پنجم؛ که مهمتر از همه در برخورد با پدر و مادر است:

واخفض لهما جناح الذّل من الرحمة [304].

«بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور».

با تواضع و فروتنی رفتار کند؛ یعنی آنها را بسیار برتر، بالاتر و والاتر از خود ببیند و با ایشان در کمال تواضع و تذلل روبرو شود.

نکته ششم؛ هم در دوران حیات و هم بعد از وفات، بـرای آنهـا دعـا کنـد و ایشان از درگاه الهی، رحمت و آمرزش طلب کند:

و قل رب ارحمهما کما ربَّیانی صغیرا [305].

«بگو: پروردگارا! همان گونه که آنها مرا در کوچکی تربیت کردنـد، مشـمول رحمتشان قرار ده».

طلب آمرزش برای والدین

طلب رحمت و آمرزش کردن در زندگی و بعـد از وفـات سـنت و سـیره ای بوده که در میان انبیا، اولیا، بزرگان و ادیان الهی متعارف بوده است؛ مـثلا قـرآن درباره حضرت یحیی علیه‌السلام می فرماید:

و بَرّاً بوالدیه و لکم یکن جبّارا عَصیًّا [306].

«او به پدر و مادرش نیکوکار بود؛ زیرا ستمگر و اهل طغیان و عصیان نبود».

این تعبیر قابل توجهی است که قرآن درباره حضرت یحیـی علیه‌السلام دارد. اصـلا روش و منش یحیی علیه‌السلام نیکوکاری و حرمت گزاری به والدین بود.

از این تعبیر معلوم می شود که نیکوکاری نکردن، ظلـم اسـت و نقطـه مقابـل نیکوکاری؛ ستمگری است. قرآن درباره حضرت عیسی علیه‌السلام می فرمایـد: وقتـی در گاهواره به سخن در آمد گفت:

انی عبداللّه آتانی الکتاب و جعلنی نبیا [307].

«من بنده خدا هستم؛ به من کتاب آسمانی داده، و مرا پیامبر قرار داده است».

خداوند به حضرت عیسی علیه‌السلام توصیه ای می کند و او مـأمور اسـت بـه آن عمل نموده، آن را ابلاغ نماید و در پایان می گوید که خدا بـه مـن دسـتور داده است:

و برا بوالدتی و لم یجعلنی جبارا شقیا [308].

«من مأمور شده ام که به مادرم مریم نیکوکاری کنم؛ چون جبار و بدکار نیستم».

به تشابه این دو آیه خوب عنایت فرمایید؛ در آیه قبل، حضرت یحیی علیه السلام مأمور به نیکوکاری به پدر و مادر است و می گوید: من جبار و عاصی نیستم؛ در این آیه حضرت عیسی علیه السلام نیز مأمور به نیکوکاری است و می گوید: جبار و شقی نیستم.

قرآن از زبان حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

ربّنا اغفرلی و لوالدیَّ و للمؤمنین یوم یقوم الحساب [309].

«پروردگارا! من و پدر و مادرم و همه مؤمنان را، در آن روز که حساب برپا می شود، ببخش و بیامرز».

همچنین قرآن از زبان حضرت نوح علیه السلام می فرماید:

ربِّ اغفِرلی و لوالدیَّ و لمَن دَخَل بیتی مؤمنا و للمؤمنین و المؤمنات [310].

«پروردگارا! مرا و پدر و مادرم و همه کسانی که با ایمان وارد خانه من شدند، و جمیع مردان و زنان باایمان را بیامرز».

از این آیات که حضرت ابراهیم علیه السلام و حضرت نوح علیه السلام برای پدر و مادرشان طلب بخشش می کنند، به خوبی استفاده می شود که انسان در قبال والدین وظایف سنگینی دارد؛ زیرا هم از نظر عقلی مورد پذیرش، توصیه و تأکید است، هم از نظر عاطفی و احساسی قابل درک است، و هم شرع مقدس به آن توصیه کرده است؛ چون مبنای شارع مقدس تنظیم روابط صحیح انسان ها است.

مقام مادر در فرهنگ اسلام

از منظر معارف ما، مادر ویژگی خاصی دارد؛ در سوره مبارکه احقاف بعد از این که می فرماید:

و وصَّينا الانسان بوالديه احسانا [311].

«و ما به انسان توصیه کردیم که به پدر و مادرش نیکی کند».

بلافاصله می فرماید:

حملته اءُمُّهُ کَرها و وَضَعَتهُ کرها [312].

«انسان یاد کند که مادر چگونه با رنج و زحمت بار حمل کشید و با درد و مشقت وضع حمل نمود».

در این آیات؛ نسبت به مادر توصیه اکید شده است و این تخصیص به ذکر مادر؛ یقینا در کلام وحی، لغو و بیهوده نیست و دلالت بر این دارد که حقّ مادر به سبب تحمل مشقات جسمانی بیشتر، نسبت به دیگر صاحبان حقوق و حتی پدر؛ والاتر و مهم تر است که امام سجاد علیه السلام هم فرمودند:

اءَن تعلم انَّها حَمَلَتکَ حیث لا یَحمل اءَحد اءَحدا و اءَطعَمَتکَ من ثمرةِ قلبها ما لا یة طعِمُ اءَحد اءَحدا.

«باید بدانی که مادر، تو را در جایی نگهداری کرد که هیچ کس دیگر، کسی را در آن جا نگه نمی دارد. از شیره جانش به تو داد که کسی به دیگری نمی دهد».

نتیجه این که در کلمات وحی و سخنان اهل بیت علیهم السلام درباره حقوق مادر تأکید بیشتری شده است و در سلسله مباحث حقوق نیز امام سجاد علیه السلام حقّ ارحام و بستگان را با حقّ مادر آغاز فرموده اند.

از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که شخصی به حضور رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم شرفیاب شده، عرض کرد:

يا رسول اللّه ﷺ ما من عمل قبيح الا قد عملته فهل لـی مـن توبَـة فقـال رسول اللّه ﷺ فهل من والديک اءَحد حیّ قال اءَبی قال فاذهَب فبرِّهِ قال فلمَّا ولّی قال رسول اللّه ﷺ لو كانت اءُمُّهُ [313].

«يا رسول اللّه! در طول عمرم كار زشتی نيست كه انجام نداده باشـم؛ آيـا راه بازگشت و توبه دارم؟ حضرت فرمودند: آيا از پدر و مـادرت هـيچ يـک زنـده هستند، گفت: بله، پدرم زنده است. فرمود: برو به پدرت نيكـی كـن. راوی مـی گويد: وقتی او رفت، پيامبر ﷺ فرمودند: اگر مادرش زنده بود، تاثير بيشـتری داشت».

از اين روايت معلوم می شود كه ارج، قرب و منزلـت مـادر، در درگـاه الهـی بيشتر از پدر است؛ و در «فقه الرضا عليه السلام» اين مطلب نقل شده است كه حضرت فرمودند:

واعلم ان حقّ الاُمِّ اءَلزِمُ الحقوق و اءَوجَبُ لانَّها حمَلَت حيث لا يَحمِل اءَحـد اءَحدا و وَقَت بالسمع والبصر و جميع الجوارح مسرورَة مستبشرة بذلک فحمَلَتـهُ بمَا فيه من المكروهِ الَّذی لا يَصبرُ عليه اءَحد و رَضِـيَت بـاءَن تَجُـوع و يَشـبَعَ و تَظمَاءَ و يَروَی و تَعرَی و يَكتَسِی و تُظِلَّهُ و تَضحَی فلـيكن الشُّـكرُ لهـا و البـرُّ و الرِّفق بها على قدر ذلک و ان كنتم لا تُطيقون باءَدنی حقِّها الا بعون اللّه [314].

«حقّ مادر نسبت به ساير حقوق، لازم ترين و واجب ترين حقوق است؛ چرا كه او را در جايی حمل كرده كه كسی، ديگری را حمل نمی كنـد و يـا گـوش و چشم و همه اعضا از او نگهداری كرد. در عين اين كه نگهداری در رحم و شكم برای او مشقت داشت، اما با سرور و شادمانی اين رنج را تحمل كرد، مشقتی كه هيچ كس جز مادر حاضر نيست آن را تحمل كند.

مادر راضی بود که گرسنه بماند، اما فرزندش را سیر کند. تشنه بماند، فرزند را سیراب کند. خود برهنه بماند، فرزند را بپوشاند و خود در آفتاب باشد تا بر او سایه بیفکند. به آن مقداری که او رنج و مشقت تحمل کرده، تو باید به او نیکی کنی و با او مدارا کنی، باید شکر خدمات و زحمت های او را به جای آوری؛ هر چند شما توان جبران کوچک ترین زحمت او را ندارید مگر با یاری خداوند».

روایت معروفی در افواه و عامه مردم هست که مرحوم قطب الدین راوندی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم روایت کرده است که فرمودند:

«الجنَّةُ تحتَ اءَقدامِ الامَّهات [315].

«بهشت زیر پای مادران است».

روایت مشابه دیگری می فرماید:

تحت اءَقدامِ الامَّهات روضة من ریاض الجنَّة [316].

«باغی از باغهای بهشت، زیر پای مادر است».

شاید معنای روایت این باشد که بهشت در دسترس است. و برای به دست آوردن آن جایگاه خلود و سعادت ابدی، نیاز به تهیه وسایل و ابزار دور از دسترس نیست؛ نیاز به مسافرت نیست؛ نیاز به رنج و مشقت فوق العاده نیست؛ بلکه خدمات به مادر بهشت را به ارمغان می آورد.

شاید به تعبیر دیگری هم بتوانیم این روایت را توجیه کنیم که وقتی می فرماید بهشت زیر پای مادران است، یعنی اگر خود را مقابل مادر به خاک افکنی و خود را در مقابل او کوچک بشماری، بهشت را به دست آورده ای؛ و این تأکید همان آیه شریفه است که می فرماید:

واخفض لهما جناح الذلّ من الرحمة [317].

«و بال های تواضع خویش را از محبت و لطف، در برابر آنان فرود آور».

یعنی بهشت، حاصل خضوع، تذلل، حقارت و خود را در مقابل عظمت و جایگاه رفیع مادر، کوچک دیدن است.

مقام و منزلت مادر نزد پروردگار

منزلت و مرتبه مادر، نزد پروردگار متعال آنقدر بلند و رفیع است که فقها بر اساس آن روایات، فتواهای جالبی دارند؛ مثلا روایتی به رسول اکرم ﷺ نسبت داده شده است که حضرت فرمودند:

اذا کنتَ فی صلاةِ التَّطَوُّعِ فاءِن دَعَاک وَالِدُک فلا تَقطَعهَا و اءِن دَعَتکَ والِدَتُکَ فاقطَعهَا [318].

«اگر مشغول خواندن نماز مستحبی هستی و پدرت تو را صدا بزند، حقّ نداری نمازت را قطع کنی؛ اما اگر مادرت تو را صدا می زند، موظفی نماز مستحبی را شکسته و او را اجابت کنی».

در فتواها آمده است که اگر سفر مباح و یا حتی زیارت مستحبی برای انسان پیش آید و یکی از والدین اظهار نارضایتی کند، و آن سفر را منع کند، سفر حرام می شود و انسان حقّ ندارد به آن سفر برود [319].

شبیه روایتی که درباره نماز بود درباره روزه هم وارد شده است که امام باقر علیه السلام می فرمایند:

قال موسی بن عمران علیه السلام: یا ربِّ اءوصِنی، قال: اءوصیک بی، فقال: یا ربِّ اءوصنی، قال اءوصیک بی ثلاثا، فقال: یا ربِّ اءوصنی، قال اءوصیک باءُمِّک؛ قال: یا ربّ اءوصنی، قال: اءوصیک باءُمِّک، قال: اءوصنی، قال: اءوصیک باءَبیک، قال: فکاءَن یُقال لاَجلِ ذلک: اءنّ للاُمِّ ثُلثا البِرِّ و لِلاَبِ الثُّلث [320].

«موسی علیه‌السلام که در کارهایش از خداوند متعال راهنمایی می خواست روزی به محضر حضرت رب العالمین عرض کرد: خدایا! به من توصیه ای کن. خطاب آمد که تو را نسبت به خودم توصیه می کنم. دوباره عرض کرد: خدایا! به من توصیه ای کن. خطاب آمد: تو را نسبت به مادرت توصیه می کنم. تا در مرتبه پنجم سوال کرد؛ باز از ناحیه رب العالمین خطاب آمد: که تو را نسبت به مادرت توصیه می کنم، مرتبه ششم سوال کرد، خطاب آمد: تو را نسبت به پدرت توصیه می کنم. در ادامه این روایت آمده است که: اگر نیکوکاریت را سه قسم کنی، دو قسمت به مادر اختصاص دارد و یک قسمت به پدر».

روایت دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که شخصی خدمت حضرت عرض کرد:

یا رسول اللّه ما حقّ الوالد قال اءَن تُطیعِه ما عاشِ فقیل ما حقُّ الوالِدَةِ فقال هَیهات هَیهات لَو اءَنَّه عَدَدَ رَملِ عَالِج و قَطرِ المَطَرِ اءَیَّام الدُّنیا قامَ بین یدیها ما عَدَلَ ذلک یوم حَمَلَتهُ فی بطنها [321].

«ای رسول خدا! حقّ پدر چیست؟ حضرت فرمودند: مادامی که زنده است او را اطاعت کنی و مطیع او باشی. بعد عرض کرد: حقّ مادر چیست؟ فرمودند: اگر انسان به اندازه ریگ های بیابان و قطرات باران و ایام روزگاران، در مقابل مادر بایستد و او را اطاعت کند، به اندازه یک روز دوران حمل، حقّ او را ادا نکرده است».

از دقت و تأکید ی که در روایات وارد شده است، لزوم احترام به مادر کاملا روشن می شود. این جا به خصوص من با فرزندان جوان، اعم از پسر و دختر، سخنی دارم و می خواهم مطلبی را برای این عزیزان عرض کنم که تأمین سعادت دنیا و آخرت، نیکی به مادر و پدر است. نکند ناخواسته اقدام به

شکستن دل مادر کنند که آثار وضعی آن در زندگی دنیا و آخرت دامن گیر خواهد بود؛ مگر آن که بتوانند دوباره دل مادر را به دست آورند.

بنابراین، جوانان و فرزندان عزیزی که هنوز در خانواده های خود زندگی می کنند، و یا تازه از خانواده جدا شده اند و برای خود تشکیل زندگی داده اند، باید دقیقا در رعایت حرمت مادر بکوشند و به تمایلات و خواهش های او توجه داشته باشند؛ که اولیا، ما را به چه مسیری هدایت کرده اند. حتما به خاطر دارید روایتی را که از امام سجاد علیه‌السلام نقل کردیم که خدمت حضرت عرض کردند: شما با این که نیکوکارترین مردم هستید، چگونه است که هرگز ندیده ایم با مادرتان بر سر یک سفره بنشینید؟ حضرت فرمودند: می ترسم به سمت غذایی دست ببرم که قبلا چشم مادرم بر آن افتاده باشد، و با این عمل موجبات نافرمانی او را فراهم کنم [322].

در روایتی نقل شده است کسی به حضور رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و عرض کرد:

انّی رجل شابّ نَشِیط و اءُحبُّ الجهاد و لِیَ والِدَة تَکرَهُ ذلک فقال له النَّبیُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله اءِرجِع فکُن مَعَ والدَتِکَ فَوَ الَّذی بَعَثَنی بالحقّ نبیّا لاُنسُهَا بکَ لیلَة خیر من جِهَادِکَ فی سبیل اللّه سنَة [323].

«من جوانی با نشاط هستم و دارای قوت. دوست دارم در راه خدا به میدان جهاد قدم بگذارم، منتها مادری دارم که حضور مرا در میدان جهاد خوش ندارد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمودند: برگرد و با مادرت همراه باش و او را نگهداری کن. قسم به آن خدایی که مرا به پیغمبری مبعوث کرد، ارزش یک شب حضور تو نزد مادرت و انس او به تو، از یک سال حضور در میدان جهاد بیشتر است».

اکرام به والدین اگرچه مسلمان نباشند

در معارف دینی ما، احترام گذاشتن و ارج نهادن به پـدر و مـادر یـک اصـل ارزشمند اخلاقی است که نشانگر سلامت و کمال مکتب ما اسـت و اثبـات مـی کند که در عالم، هیچ حادثه و اتفاقی نمی افتد این اصـول ارزشـمند و پذیرفتـه شده انسانی و عاطفی را تحت الشعاع قرار دهد و از ارزش و اعتبار آنها بکاهد. پدر مشرک، شرکش نقص است، اما پدربودنش قابل احترام است و مـادر کـافر، کافر بودنش نقصان است، اما این نقصان از حرمت مادری نمی کاهد.

در روایتی نقل شده است اسماء بنت عمیس که در زمان حیـات رسـول اللّـه ﷺ زوجه ابی بکر بود از پیغمبر ﷺ سوال کرد:

ساءَلَت رسول اللّه ﷺ فقالت قَدِمتُ علی اءُمّی راغِبَة فـی دینهـا تَعنِـی مـا کانَت علیه من الشِّرک فاءَصلِها قال ﷺ نعم صِلِی اءُمَّکِ [324].

«به خاطر این که مادرمان مشرک بود ما مهاجرت کردیم و از او جدا شدیم و من دیگر سراغ مادر نرفته ام. آیا من می توانم به عیـادت او رفتـه، صـله رحـم کنم؟ حضرت فرمودند: آری، مادرت مشرک است، اما تـو مـوظفی از او دیـدار کرده، صله رحم کنی».

یکی از روات جلیل القدر به نام معمر بن خلاد نقل می کند که:

قُلت لابی الحسن الرضا علیه السلام اءَدعو لوالِدَیَّ اذا کانَا لا یعرفَانِ الحـقّ قـال ادعُ لهما و تصَدَّق عنهما و اءِن کانَا حَیَّینِ لا یَعرفَان الحقّ فدارِهِمَا فـانَّ رسـول اللّـه ﷺ قال انَّ اللّه بَعَثَنِی بالرحمة لا بالعُقوق [325].

«از امام رضا علیه السلام پرسیدم: آیا می توانم برای پدر و مادر کـه حـقّ را قبـول ندارند در این گونه روایات، حقّ به معنای ولایت است، یعنی آنها کـه ولایـت و تشیع را نپذیرفته اند دعا و طلب مغفرت کنم؟ حضرت فرمودند: آری، دعا کنیـد

و به جای آنها صدقه بدهید، تا خدا آنها را بیامرزد؛ اما اگر زنده هستند و حقّ را نپذیرفته اند با آنها مدارا کنید و حقّ ندارید با ایشان برخورد کنید، و بعد امام رضا علیه السلام از قول پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند: من پیغمبر رحمت هستم، نه پیغمبر قطع رحم و بریدن از خویشان».

این شیوه در آیین مقدس اسلام توجه به اصل پذیرفته شده انسانی است که، یکی از رموز موفقیت اسلام بوده است؛ صرف نظر از این که این اصول انسانی، به خودی خود یک ارزش است، فواید و آثار گران قیمتی هم برای توجه به ارزش ها داشته است که در این باره روایات تاریخی فراوانی داریم.

در تاریخ نقل شده است همین که پیروان ادیان دیگر مطلع می شدند در آیین جدید اسلام به یک سلسله از اصول عنایت ویژه شده است؛ مثلا نسبت به حرمت مادر چه تلقی و نگرشی وجود دارد، بر اساس فطرت پاک انسانی به اسلام گرایش پیدا می کردند.

در همین زمینه روایتی داریم که، شخصی نصرانی به حضور امام صادق علیه السلام رسید بعد از این که اسلام آورد از حضرت وظیفه اش را در برخورد با خانواده و مادرش سوال کرد، حضرت مهربانی به مادر را توصیه و تأکید فرمودند، از آن به بعد مرد تازه مسلمان با این که مادرش نصرانی بود، حقوق وی را کاملا رعایت می کرد و به او احترام می گذاشت. مادر بعد از مدتی متوجه شد که پس از گرایش فرزندش به آیین جدید، رفتارش با او تفاوت کرده است، از او سوال کرد: آیا این که روش تو تفاوت کرده است، توصیه دین جدید شما است؟ پاسخ مثبت شنید. همین امر، باعث شد که مادر هم در آخر حیات به اسلام گرایش پیدا کند [326].

وقتی پیروان ادیان دیگر از اهمام شرع مقدس به این اصول اخلاقی مطلـوب فطرت بشر مطلع می شدند گرایش پیدا می کردند، و همین تأکید دین به اصـول مطابق فطرت، ارمغان های فراوانی برای جامعه اسلامی در برداشته است.

در سوره مبارکه لقان، بعد از وصیت انسان به پاس داشت والدین، به این نکته اشاره دارد که:

و ان جاهداک علی اءَن تُشرک بی ما لیس لک بهِ علم فلا تُطِعهُما [327].

«اگر پدر و مادر با تو به مجاهده برخاستند و تـو را وادار کردنـد کـه بـرای خداوند شریک قائل شوی، از آنها اطاعت مکن».

محدوده اطاعت از والدین

در آیات متعددی خداوند متعال، اطاعت والدین و احسان بـه آنهـا را بعـد از توحید ذکر می فرماید؛ یعنی این گونه به نظر می رسد که در پیشگاه الهی مهم تر از همه مسائل، توجه به توحید و یگانگی ذات اقـدس پروردگـار و بعـد از آن، حرمت گزاردن به والدین است؛ اما همین والدین با ایـن همـه ارج و قـرب اگـر بخواهند در حریم الهی وارد شده، فرزند را به شرک سفارش کننـد، یـا او را بـه ترک واجبی یا ارتکاب حرامی وادار نمایند، اطاعت پذیری مفهومی ندارد. بسیار جالب است که این دو آیه، دنبال هم ذکر شده است، و بـه توصـیه ایـن دو آیـه خوب عنایت شود:

و وصَّینا الانسان بوالدیهِ حَمَلَتهُ اءُمُّه وَهنا علی وَهن و فِصَاله فـی عـامَین اءَنِ اشکُرلی و لوالدیکَ الیَّ المصیر [328].

«انسان را نسبت به پدر و مادرش توصیه می کنیم؛ مخصوصـا مـادر کـه بـا سختی، ضعف و مشکلات دوران بارداری را گذراند و دو سال فرزند را از شیره جانش سیراب کرد تا انسان شکر خدا و پدر و مادر را به جای آورد».

در مکتب اسلام، اهتمام به احترام پدر و مادر در کنار هم سفارش شده است ب اما با این همه، بلافاصله بعد از آیه فوق، قرآن می فرماید: همین پدر و مادری که منزلت دارند اگر بخواهند از مسیر صحیح منحرف شوند و بر خلاف فطرت انسانی که او را به خداجویی و یکتاپرستی دعوت می کند، فرزند را به شرک و بت پرستی سوق دهند، اطاعت آنها واجب نخواهد بود. آیه شریفه می فرماید:

و اِن جاهَدَاک علی اَن تُشرک بی ما لیس لکَ به علم فلا تُطِعهما و صاحِبهُما فی الدُّنیا مَعروفا [329].

«هرگاه آن دو، تلاش کنند که تو چیزی را همتای من قرار دهی، که از آن آگاهی نداری، از ایشان اطاعت مکن، ولی با آن دو، در دنیا به طرز شایسته ای رفتار کن».

توجه به قسمت بعدی آیه مهم است که می فرماید: با وجود این که نباید از پدر و مادر اطاعت کنی، اجازه نداری در مصاحبت و سلوک با آنها، از مسیر معروف و پسندیده خارج شوی. در حالی که پدر و مادر مشرکند و تو را نیز به شرک دعوت می کنند و در این دعوت، اصرار و پافشاری می نمایند، تو حقّ ندرای از برخورد پسندیده با آنها عدول کنی.

اگر انسان طوری عمل کند که از مسیر معروف خارج شود و رفتارش با پدر و مادر موردپسند انسان های عاقل و دارای عواطف انسانی نباشد، به وظیفه فرزندی خود عمل نکرده است.

رضایت و خشنودی والدین

از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

رِضَی الربِّ فی رِضَی الوالدین و سَخَطُ الرَّبِّ فی سَخَطِ الوالدین [330].

«رضایت خدا در سایه رضایت والدین و خشم خدا در سایه خشم والدین است».

یعنی تو مجاز نیستی برای خدا شریک قرار بدهی و همچنین نباید با رفتارت اسباب خشم و غضب ایشان را فراهم کنی.

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

مَن اءَصبَحَ مَرضِیًّا لابوَیه، اءَصبح له بابانِ مفتوحانِ الی الجَنَّةِ [331].

«اگر انسان شب را درحالی به صبح برساند که پدر و مادرش از او راضی باشند، خداوند در همان صبحگاه دو در از درهای بهشت را به روی او می گشاید».

در روایت دیگری ذکر شده است که رسول اکرم ﷺ فرموده اند:

انّ العبد لَیُرفَعُ له درجة فی الجنّةِ لا یعرفها من اءِعماله فیقول ربِّ انّی لی هذه فیقول باستغفار والدیک لکِ من بِعدک [332].

«هنگامی که انسان مؤمن را به بهشت می برند، درجه ای به او داده اند که وقتی نگاه به اعمالش می کند، می بیند استحقاق آن جایگاه را ندارد و شایسته جایگاهی پایین تر است. می گوید: خدایا! این جایگاه و درجه از کجا برای من فراهم آمد؟ به او می گویند: با طلب مغفرت والدین تو».

معلوم می شود که طلب مغفرت و دعای پدر و مادر تا حد زیادی موجب موفقیت و سعادت دنیوی و اخروی فرزندان می شود؛ یعنی انجام وظایف فرزندی و احترام گزاردن به والدین و نیکوکاری به آنها، علاوه بر آثار دنیوی، آثار اخروی نیز دارد.

مرحوم قطب راوندی روایتی را از رسول اکرم ﷺ نقل کرده است که حضرت فرمودند:

مَن اءَحبَّ اءَن یکون اءَطولَ النَّاس عُمرا فلیَبَرَّ والدیه [333].

«اگر کسی دوست دارد عمر طولانی داشته باشد، باید به پـدر و مـادر نیکـی کند».

یعنی اثر مستقیم خدمت، احترام و نیکی به پدر و مادر طول عمر انسان است. روایت خیلی جالب است کسی به حضور رسول اکرم ﷺ شرفیاب شده، مـی گوید:

یا رسول اللّه! جئتُکَ بایِعُک علی الهجرةِ و تَرَکتَ اءَبَوَیَّ یَبکِیَان فقـال ارجِـع الیهما و اءَضحِکهُما [334].

«ای رسول خدا! وقتی از خانه خارج می شدم که با شما بیعـت مجـدد کـنم، پدر و مادرم در خانه گریـه مـی کردنـد و از ایـن سـفر نگـران بودنـد. پیغمبـر ﷺ فرمودند: زود برگرد برو، و خنده را بر لب های آنها بنشان».

داستان اویس قرنی

در میان مؤمنان؛ داستان اویس قرنی معروف است که فوق العـاده بـه رسـول اللّه ﷺ علاقه مند بود و خیلی دلش می خواست توفیق زیارت آن حضـرت را پیدا کند؛ ولی مادر پیری داشت که به او اجازه سفر نمی داد. به هر حال، مادر را راضی کرد تا به او اجازه دهد برای زیارت پیغمبـر ﷺ از یمـن بـه مدینـه بیاید. منتها مادر با او شرط کرده بود که بیش از نصـف روز، در مدینـه نمانـد و چون موفق به زیارت پیامبر ﷺ نشد با همه اشـتیاقی کـه داشـت بـه خـاطر اطاعت از فرمان مادر، بازگشت. وقتی رسول اکرم ﷺ به مدینه تشـرف پیـدا کردند، فرمودند: من از این جا بوی اویس قرنی را که بوی الهی اسـت استشـمام می کنم [335].

این بیانگر تأکید معارف ما نسبت به احترام والدین به طور عام و مادر به طور خاص است. در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرموده اند:

بین الانبیاء و البارِّ درجَة و بین العاقِّ و الفراعِنَةِ دَرَکَة [336].

«افرادی که نسبت به پدر و مادر نیکوکارند، با انبیا در یک رتبه قرار می گیرند؛ و آنها که عاق والدین می شوند، در جهنم همراه با فراعنه قرار می گیرند».

یعنی آنها که پدر و مادر را اذیت می کنند و با پدر و مادر قطع رحم می کنند با فراعنه یعنی کسانی که داعیه الوهیت داشتند در یک مرتبه جهنم قرار می گیرند؛ آن هم در درکات آتش.

از مجموع آنچه که در این چند گفتار آمد، نتیجه می گیریم که شرع مقدس نسبت به حرمت والدین و به خصوص مادر اهتمام ویژه دارد و توفیق و سعادت دنیا و آخرت انسان ها را در گرو رعایت حرمت نوالدین، به ویژه مادر می داند.

نکته ظریف دیگری که از مساله حقوق مادر استفاده می شود این است که در تأکید به رعایت حرمت مادر، اهتمام به عواطف و احساسات انسانی و ارج نهادن به روح لطیف و راءفت و رحمت است و در معارف دین به عواطف انسانی و احساسات پاک بشری فوق العاده اهمیت داده شده است که در آیات شریفه قرآن نیز ملاحظه می شود؛ از آن جمله، خداوند می فرماید:

ان اللّه یاءمر بالعدل و الاحسان [337].

«خداوند به عدل و احسان فرمان می دهد».

احسان و نیکوکاری امری برخاسته از احساسات و عواطف بشری است که مورد فرمان و دستور شرع مقدس قرار گرفته است.

به طور عام در معارف ما، به احساسات و عواطف انسانی توصیه و تمجید و ستایش شده است؛ به خصوص خصیصه راءفت، رحمت، مهربانی و دلسوزی برای دیگران؛ و حس همنوع دوستی و دیگر دوستی که از فضایلی است که به طور خاص مورد توصیه و تأکید قرار گرفته است.

مادر مظهر زیباترین عواطف بشری

سفارش های اکیدی که نسبت به حرمت گزاردن و احسان به پدر و مادر مخصوصا مادر می شود، به این دلیل است که ارج نهادن به مادر که در حقیقت مظهر و تجلی گاه زیباترین عواطف بشری است، مطلوب ذات خداوند رحمان و رحیم است؛ چرا که خداوند، هم خود را به این دو صفت موصوف فرموده و هم دوست دارد که انسان ها به صفت رحم و عطوفت متخلق باشند؛ یعنی او رحمان و مهربان است و دوست دارد بندگان و مخلوقاتش هم، نسبت به دیگران دلی سرشار از محبت و عاطفه داشته باشند. در میان همه مخلوقات و بندگان موجودی که بیش از دیگران خصیصه راءفت، رحمت و مهربانی در او متجلی است، مادر است؛ و به خاطر داشتن این روح لطیف است که توصیه به احترام او شده است.

در واقع احترام به مادر، ارج نهادن به اوصاف حمیده و پسندیده انسانی است؛ و جالب این است که خداوند، خود را نیز به صفت رحمانیت و رحیمیت متصف فرموده است.

روایت است که اگر حاجتمندی خدا را به این صفتش بخواند و دعا کند، چون این صفت محبوب ذات خدا است، حاجت او زودتر برآورده می شود. اگر کسی خداوند تبارک و تعالی را هفت مرتبه به صورت یا ارحم الراحمین یاد کند، قطعا خواسته اش اجابت می شود [338].

اساسا بسیاری از تفضلات و عنایات ذات اقدس پروردگار به مخلوقاتش، به حکم رحمانیت و رحیمیت است و چون مادر، مظهر این اسم الهی و محل تجلی آن است، محبوب خدا است و توصیه به حرمت مادر در واقع توصیه بـه وصـف احترام گزاری آن روح و صفت محبوب الهی است.

فخر رازی در تفسیر سـوره مبارکـه حمـد و در ذیـل ایـن دو اسـم مقـدس پروردگار - رحمان و رحیم - روایتی را نقل می کند که مضمونش این است:

رُوِیَ اءنَّ فَتی قَرُبَت وَفاته واعتُقِلَ لسانه عن شهادةِ اءن لا اله الا اللّـه فـاءتوا النّبی ﷺ و اءخبَروه به، فقام و دَخَلَ علیه، و جعل یعرِضُ علیه الشهادةَ و هـو یَتحرَّک و یَضطرِب و لا یَعملُ لسانه، فقال النبی ﷺ: اءَما کان یُصلّی؟ اءَما کان یَصوم؟ اءَما کان یُزَکّی؟ فقالوا: بلی، فقال: هل عـقَّ والدیـه؟ فقـالوا: بلـی، فقـال ﷺ: هاتوا باءُمِّه، فجاءَت و هی عَجوز عَوراء، فقال ﷺ: هلّـا عَفَـوتِ عنـه، فقالت: لا اءَعفو لاَنَّه لطَمنی ففقَاء عَینـی، فقـال ﷺ: هـاتوا بالحطـبِ و النَّـار، فقالت و ما تَصنَعُ بالنَّار؟ فقال ﷺ: اءَحرِقُه بالنَّار بین یدیک جـزاء لمـا عمِـلَ بکِ، فقالت: عفوتُ عفوتُ، اللنَّار حملتُه تسعةَ اءَشـهُر؟ اللنَّـار اءرضـعتُه سـنتین؟ فاءَین رحمة الاُمِّ؟ فعند ذلک النطَلَقَ لسانُه، و ذکر اءَشهد اءَن لا اله الا اللّه [339].

«جوانی موقع مرگ، زبانش قفل شد و قادر به گفتن شهادتین نبود. به محضر پیغمبر ﷺ آمدند و موضوع را به حضرت خبر دادند. پیامبر ﷺ بـه خانـه جوان در حال احتضار رفتند و شهادت را بر او عرضه کردند؛ ولـی او قـادر بـه بیان شهادت نبود. لب ها حرکت می کرد، اما صدا درنمی آمد و زبان تکان نمـی خورد. پیغمبر ﷺ فرمودند: آیا این جوان نماز نمی خوانده؟ گفتند: نمـاز مـی خواند. حضرت فرمودند: روزه نمی گرفت؟ گفتند: چـرا روزه هـم مـی گرفتـه. فرمودند: با پدر و مادر قطع رحـم کـرده؟ جـواب دادنـد: آری یـا رسـول اللّـه

ﷺ! حضرت فرمودند: بروید مادرش را بیاورید. پیرزنی را آوردند که از چشم عاجز شده بود. چشمش اعور یا لوچ شده بود، به مادر فرمودند: آیا از گناه فرزندت نمی گذری؟ عرض کرد: یا رسول اللّه! من از او اغماض نمی کنم، او مرا آزار داده و به صورت من سیلی زده و چشم من به این صورت درآمده است. پیغمبر ﷺ فرمودند: هیزم جمع کنید، آتش بیفروزید. زن نگران شد و گفت: یا رسول اللّه! آتش را برای چه می خواهید؟ فرمودند: می خواهم در حضور تو جوانت را آتش زنم و او را قصاص کنم و انتقام جسارتی که به تو کرده است را از او بگیرم. گفت: یا رسول اللّه! من فرزندم را بخشیدم، عفو کردم. آیا برای سوختن در آتش، نه ماه او را در شکم نگه داشتم؟ آیا برای سوختن در آتش، دو سال او را شیر دادم؟ پس آن رحمت و عطوفت مادری کجا رفته؟ در این هنگام، زبان جوان باز شد و لا اله الا اللّه گفت».

نکته مهم در این روایات این است که مادر دارای صفت راءفت است؛ اگرچه فرزندش بالاترین جرم و بیشترین جسارت را مرتکب شده و به صورت مادر سیلی زده، آن هم به گونه ای که وی را معیوب کرده باشد، اما در عین حال وقتی مادر احساس می کند که قرار است در مقابل چشم او کمترین عارضه ای برای فرزندش پیش بیاید که بستگی به وی دارد، بلافاصله او را می بخشد. این حرکتی است که رسول اللّه ﷺ برای تحریک عواطف مادری انجام دادند تا در مقابل چشم این مادر، قیامت و عاقبت فرزند و وبال او را در آخرت مجسم کنند و به مادر تفهیم فرمایند که اگر تو گذشت نکنی، او مخلّد در آتش خواهد بود.

در روایت دیگری آمده است که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

دعوَةُ الوالدةِ اءَسرع اءِجَابَة، قيل: يا رسول اللّه و لِمَ ذاک؟ قال: هی اءرحم منَ الاَب، و دعوةُ الرَّحِمِ لا تَسقُطُ [340].

«دعای مادر سریع تر اجابت می شود، عرض کردند: چرا یا رسول اللّه! حضرت فرمودند: چون مادر رحمت و مهربانی اش نسبت به فرزند از پدر بیشتر است، خداوند دعای انسان رحیم و مهربان را هرگز رد نمی کند».

کسی که دارای خصیصه راءفت و رحمت باشد و روح عاطفه و مهربانی در او زنده باشد، خداوند دعای او را رد نمی کند و مادر مظهر این صفت ارزشمند انسانی است.

پرهیز از تندمزاجی با مادر

نکته دیگر این که در نظام اخلاقی و تربیتی اسلام، اصولا به بعضی از تمایلات انسانی و امیال بشری، مثل غریزه خشم و شهوت با نظر اعتدال نگاه شده که انسان الزاما باید از این غرائز برخوردار باشد، اما رفتار غریزی اش باید در کنترل وی باشد. وقتی عواطف انسانی جریحه دار می شود غریزه خشم طغیان می کند.

آنچه می تواند پشتوانه این عواطف باشد و تحت الشعاع تهاجم غریزه خشم قرار نگیرد، روح ایمان است؛ بنابراین توجه به معارف و روایت ها و دستورهای بزرگان دین، برای تقویت همان زیبایی ها، خوبی ها و ملکات اخلاقی است. روایتی هست که مقصود ما را خوب روشن می کند، شخصی به نام ابن مهزم نقل می کند:

خَرَجتُ من عندِ اءَبی عبداللّه علیه السلام لیلَة مُمسِیا فاءَتَیتُ مَنزِلی بالمدینَة و کانت اءُمِّی معی فوَقَعَ بینی و بینَها کلام فاءَغلَضتُ لها فلمَّا اءَن کان منَ الغَدِ صلَّیتُ الغَدَاةَ و اءَتَیتَ اءَبا عبداللّه علیه السلام فلمَّا دَخَلتُ علیه قال لی مُبتَدِئا یا اءَبَا مِهزَم مَا

لَکَ و لِخالِدَةَ اءَغلَضتَ فی کَلامِهَا البَارَحَةَ اءَ مَا عَلمتَ اءَنَّ بَطنها مَنزل قَد سَکَنتَهُ و اءَنَّ حِجرَها مَهد قد غَمَرتَهُ و ثَدیَهَا وِعَاء قد شَرِبتَهُ قال قُلتُ بَلی قال فلا تَغلُظ لها [341].

«شب هنگام، میان من و مادرم گفتگویی واقع شد، و من شدت به خرج دادم. وقتی صبح شد، نماز صبح را خواندم و به حضور امام صادق علیه‌السلام شرفیاب شدم. قبل از این که سخنی بگویم، حضرت بدون هیچ مقدمه ای فرمودند: ای مهزم! چرا شب نسبت به مادرت خشونت به خرج دادی؟ آیا توجه نداری که شکم مادر منزلگاه تو بود و تو در آن جا ساکن بودی و آرامش داشتی؟ آیا فراموش کردی و نمی دانی دامن مادر گاهواره امن تو بود؟ آیا غفلت داری که سینه مادر ظرفی بود که تو از آن می نوشیدی؟ عرض کردم: آری این چنین بوده است؛ فرمودند: با او غضب مکن».

تندی نسبت به مادر ممنوع است؛ چون وجود مادر سرشار از عاطفه و مهر و محبت است و طبیعتا انسان هایی که دلی رئوف و قلبی مهربان دارند، شکنندگی آنها بیشتر است. اگر در مقابل دیگران نسبت به فرزند شدت و غلظتی داشته باشد ممکن است فرزند مقاومت داشته باشد؛ اما به حکم این که او مادر است، شکننده است و به تعبیر ساده و عامیانه، انتظار ندارد فرزندش نازک تر از گل به او بگوید و از سوی وی سخنی سخت و تند بشنود.

بنابراین، توصیه های مؤ کّد معارف ما، برای تقویت ایمان است که در مقابل هجوم سیل آسای غریزه خشم، سد استواری ایجاد کند و نگذارد آن عواطف انسانی فرزند نسبت به مادر دستخوش غریزه خشم قرار بگیرد، و دچار تغییر و تحول گردد. این روایت ها هم ناظر به این جهت است که توصیه با راءفت و رحمت و مهربانی نسبت به مادر و حرمت گزاری و ارج نهادن به او، به خاطر

داشتن این سرمایه ارزشمند است. عاطفه، احساسات پاک، مهربانی و رحمانیت مادر، او را موجودی قابل احترام و تقدیس قرار داده است که اساسا در پیشگاه الهی این صفت، ارزشمند است؛ زیرا خداوند خود را با این صفت می ستاید.

سخن در این جا است که ذات اقدس پروردگار که خود منشاء رحمانیت و رحیمیت است و گناهان، خطاها، اشتباهات و ندانم کاری های بندگانش، هیچ ضرری به ذات قدسی و ذوالجلال او وارد نمی کند و هیچ گناهی از ناحیه بندگان، گردی به ساحت اقدس اش نمی نشاند، آیا از گناه بندگان نخواهد گذشت؟ یقینا این چنین است؛ منتها انسان باید به صفت رحمانیت و رحیمیت پروردگار توجه و وقوف پیدا کند و خدا را به آن خصایص بخواند.

به یقین خداوند بندگانش را برای سوزاندن در آتش و بردن به جهنم خلق نکرده است. اما وعده های عقاب برای جلوگیری از خطا، اشتباه و عصیان است که سبب سقوط در جهنم است. العیاذ باللّه تعمدی در نظام آفرینش نیست که عده ای راهی جهنم و عده ای راهی بهشت شوند، این انتخاب خود انسان است که در اثر گناه و نافرمانی مسیری را طی می کند که انتهای آن سقوط در عذاب و آتش الهی است.

خداوند همه ما را قدردان نعمت وجود پدر و مادران به ویژه مادرانمان قرار بدهد و جوانان را موفق کند که در سایه خدمت به مادر بتوانند سعادت دنیا و آخرت را تحصیل کنند.

23 - حقّ پدر

وَ اَمَّا حقّ اءَبیک فتَعلَم اءَنَّه اءَصلُک و اءَنَّک فرعُـهُ و اءَنَّـک لَـولاهُ لَـم تکـن فَمَهمَا راءَیتَ فی نفسک ممَّا یُعجَبُکَ فاعلَم اءَنَّ اءَبَاکَ اءَصلُ النِّعمَةِ علیـکَ فیـه واحمَدِ اللَّهَ واشکُرهُ علی قدرِ ذلک و لا قوَّة الا باللَّه.

«وَ اَمَّا حقّ پدرت آن است که بدانی او اصل تو است و تو شـاخه و فـرع او. اگر او نمی بود تو نیز نبودی، پس هرگاه در خود چیزی دیدی که تو را شـادمان ساخت، بدان که اصل آن نعمت را از پدر داری و خدای را بر آن سپاس گو و به همان میزان او را شاکر باش».

بخشی از حقوق پدر که با حقوق مادر مشترک بود در مباحث قبل ذکر شد و از آیات شریفه قرآن، روایات و سخنان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام نیز مؤ یّداتی برای آن ذکر شد.

غیر از آنچه گذشت، در معارف ما، این تعبیر آمده است:

جُبِلَتِ القلوب علی حبِّ مَن اءَحسَنَ الیها [342].

«سرشت و فطرت انسان محبت و دوستی کسی است که به او نیکی کرده».

اگر کسی به انسان محبتی کند، انسان به طـور طبیعـی و فطـری در دل خـود نسبت به آن انسان نیکوکار علاقه مند میشود و ایـن یـک امـر فطـری و جبلّـی است.

تأکید معارف ما بر انسان به والدین، تأکید به همان امـری اسـت کـه از نظـر فطری برای همه انسانها محسوس و قابل درک است. مثل بسیاری از نکاتی کـه در رساله حقوق امام سجاد آمده است.

فطرت پاک بشری

در واقع دستورات دینی ما عمدتا بیان همان مدرکات فطری انسانی است. در مباحث اولیه حقوق از مولا امیرالمؤمنین سخنی را نقل کردیم که در اوایل نهج البلاغه آمده است:

لیستاءدُوهُم میثاقَ فطرَتِهِ و یُذَکِّروهُم مَنسیَّ نعمتِهِ و یَحتَجّوا علیهم بَالتَّبلیغِ و یُثیروا لهم دَفائِنَ العقول [(343)].

«تا حقّ میثاق فطری انسان در الست را به جای آورند و نعمت فراموش شده را به یاد آنها بیاورند و با تبلیغ پیام وحی با مردم احتجاج کند و دفینه های پنهان عقل را برانگیزانند».

شرع مقدس و دستورات اخلاقی و دینی ما برای یادآوری همان چیزی است که فطرت انسانی می فهمد و درک می کند و برای یادآوری نعمت های فراموش شده ای است که در زوایای اندیشه های انسانی به فراموشی سپرده شده است. و لطیف تر از این دو تعبیر سخن اخیر امام است که می فرماید:

خدا نعمت های بی شماری به انسان داده که یکی از آنها این است که فطرت انسان را بیدار و آگاه آفریده است تا حسن و قبح امور را به خوبی درک کند اما گاهی دچار غفلت میشود و این دفینه ها و گنجینه های عقلی انسان به صورت انباشته و متراکم دستخوش فراموشی می شود معارف دین برای برانگیختن این دفینه های عقلی و گنجینه های فطری است.

توصیه آیات و روایات برای احسان به والدین نیز بر همین اساس است و بیشتر جنبه تربیتی دارد، یعنی آیات و روایات با بیان خود سرمایه های درونی انسان را به او یادآوری کرده و قابل استفاده می کنند.

سرّ این که مکتب تربیتی اسلام، در فطرت های پاک زودتر اثر مـی کنـد، در این نهفته است که با عقل و فطرت بشر سازگار است که اگـر چنـین نبـود و بـا فطرت و طبیعت او ملایمات و همخوانی نمی داشت، نمی توانست به این سرعت تاثیر کند.

و بر این اساس در صدر اسلام، که رسول اکرم ﷺ مأمور ابلاغ دین شدند، در مدتی کوتاه، جمعیت انبوهی، گرد شمع وجود ایشان جمع شدند.

آن طور که امروزه بررسی کرده اند، دامنه نفوذ و قلمرو دین اسلام بـه انـدازه همه قاره اروپای امروز غیر از شوروی سابق بوده است و بدیهی است کـه ایـن نفوذ با توسل به شمشیر و با اعمال قـدرت اتفـاق نیفتـاده بـود. علـت ایـن کـه بسیاری از انسان ها به اسلام گرایش پیدا می کردند ایـن بـود کـه پاسـخ نـدای فطری خود را یافته بودند؛ یعنی آنچه را از زبان رسول اکرم ﷺ می شـنیدند، منطبق بر مرتکزات و دفینه های عقلی و فطری خود می یافتند.

اما گاهی همان گونه که تربیت صحیح و زحمات مربی و معلم می تواند نهفته ها و آموخته های فطری خفته را بیدار کند و به مرحله کمال برساند و موجبـات رشد و نمو آنها را فراهم آورد، یک تربیت غیر صحیح و غلط، قادر است چنـان بر فطرت و طبیعت غلبه کند که موجب خاموش شدن فطرت سالم انسان شـود؛ یعنی اگر انسان، در یک محیط تربیتی ناسالم قرار گیرد نداهای پاک وجـدانی و فطری وی، تحت الشعاع آن محیط قرار می گیرد. ان شاءاللّه در بحـث بعـد کـه راجع به حقوق فرزند است، مفصل به این نکته اشـاره خـواهیم کـرد کـه نقـش تربیتی محیط، اعم از خانواده، و اجتماع چه تاثیری می توانـد در فرزنـد داشـته باشد.

نمونه ای از احترام به پدر

این مطلب بسیار مهم است که تربیت صحیح می تواند به آموخته های فطری جهت صحیح بدهد و آنها را تقویت کند؛ یا تربیت غلط می تواند آنها را تضعیف کند و نهایتا به فراموشی بسپارد؛ امروز می بینیم روابط خانوادگی که در مشرق زمین و به خصوص در کشورهای اسلامی، بین خانواده ها، پدر و مادر، فرزند و پدر، فرزند و مادر، خواهر و برادر و سایر ارحام حاکم است، به هیچ وجه در جوامع غرب وجود ندارد گاهی عمق روابط شرقی ها موجب تعجب غربی ها می شود و ناباورانه به این روابط نگاه می کنند.

فرزند یکی از علمای اهل فضل و ادب کشور، در یکی از کشورهنای غربی ساکن بود. پدر وی که برای مداوا به آن کشور سفر کرده بود نقل می کند که در رستورانی مشغول غذا خوردن بودیم. پسر من مدت ها بود مرا ندیده بود و چون به عنوان مهمان او و برای مداوا به آن کشور رفته بودم، خیلی به من احترام می گذاشت و خدمت می کرد. مثلا غذا تهیه می کرد، یا چیزهای دیگری را برای من از روی دیگر میزها فراهم می کرد. پس از خوردن غذا پسرم مدتی با چند نفر که سر میز دیگری بودند، مشغول گفتگو شد. وقتی برگشت، سوال کردم چه می گفتند؟ گفت: تعجب کرده و تصور می کردند که من مستخدم شما هستم و در مقابل خدماتم حقوقی دریافت می کنم. من به آنها گفتم که بین ما رابطه خادم و ارباب نیست؛ رابطه صاحب کار و اجیر نیست؛ من فرزند او هستم و او پدر من. آنها بسیار تعجب کرده بودند که چطور یک فرزند می تواند چنین رابطه خاضعانه ای با پدر خود داشته باشد. این رفتار عاطفی برای آنها غیرقابل باور بود؛ چرا که در غرب از این نوع رابطه ها خبری نیست و این دقیقا خلاف

فطرت انسانی است. در سنت غلط جاهلیت نیز همه حرمت و احترام برای پدران بود. در فرهنگ آنها مادر به عنوان یک ظرف برای پرورش فرزند بود.

و انّما اءُمّهات النَّاس اوعیه مستودعات و للاحساب آباء [344]

«مادران فقط ظرفی هستند که فرزند در آنها به امانت گذارده می شود و مجد و شرف از طرف پدران به فرزند می رسد».

و یا می گفتند:

بنونا بنو ابنائنا و بناتنا بنوهن ابناء الرجال الا باعد [345].

«فرزندان ما فقط فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما، فرزندان مردان بیگانه اند».

دختر را فرزند نمی دانستند، بلکه فقط پسر را فرزند می دانستند؛ و به نظر ما علاوه بر نکاتی که قبلا ذکر شد، بخشی از تأکید ات معارف دینی در احترام به مادر برای تصحیح آن بینش غلط و مخالف فطرت انسانی بوده است. از این رو تأکید بر احترام مادر بیشتر است تا پدر؛ وگرنه احترام به والدین امری است مطابق با فطرت، جبلت و طبیعت انسانی؛ و فرقی بین پدر و یا مادر نیست.

امام علیه السلام در بیانشان یادآور شده اند که اساسی ترین انگیزه برای رعایت احترام پدر این است که بدانی او اصل و ریشه تو است و تو شاخه و فرع او هستی؛ به عباریتی دیگر تو ثمره آن درخت هستی. از نظر امام سجاد علیه السلام نظام مندی عالم آفرینش که برای همگان امری بدیهی و روشن است؛ آثاری دارد و از جمله آن آثار، حقی است که برای اصل و ریشه نسبت به فرع و میوه ایجاد می کند.

تاثیر وراثت فرزند

امروزه، با پیشرفت علوم طبیعی و روشن شدن نقش پدر و مادر و تاثیر آنها در تربیت فرزند و انتقال خصایص جسمانی، روحی و اخلاقی به او، شاید بیان این نکته ها خیلی جلب توجه نکند؛ اما در آن روزگار که هیچ اثری از این یافته های علوم تجربی در خلقت و آفرینش انسان نبود، آگاهی به این که والدین اصل و ریشه انسان هستند، مطلب بسیار مهمی بوده است؛ به خصوص که علاوه بر مسائل اخلاقی، در مرافعات و حوادث روزمره و اتفاقات غیرمترقبه، در ولادت فرزندان نامانوس و بی شباهت به پدر و مادر این مساله مطرح شده است. مرحوم صاحب وسایل الشیعه روایتی را بدین مضمون نقل می کند:

اءَتی رجل منَ الانصار رسول اللّه ﷺ فقالَ هذهِ اِبنةُ عمّی وامراَءَتی لا اءَعلمُ الا خَیرا و قد اءَتَتنِی بوَلَد شدیدِ السَّوادِ مُنتَشِرِ المُنخِرَین جَعد قَطَط اءَفطَسِ الاَنفِ لا اءَعرِف شبههُ فی اءَخوالی و لا فی اءَجدادی فقال لامراءَتِهِ ما تَقولِین قالَت لا والَّذی بَعَثَکَ بالحقِّ نبیّا ما اءَقعَدت مَقعَدَهُ منّی مُنذُ مَلَکَنِی اءَحدا غیرَهُ قال فَنَکَسَ رسول اللّه ﷺ راءسَهُ مَلیّا ثمَّ رَفَعَ بَصَرَهُ الی السَّماء ثم اءَقبَلَ علی الرَّجل فقال یا هذا اءِنَّه لیس من اءَحد الا بینَهُ و بین آدم تِسعَة و تسعونَ عِرقا کُلّها تَضرِبُ فی النَّسب فاذا وَقَعَتِ النُّطفةُ فی الرَّحُم اضطَرَبَت تلک العُروق تساءَلُ اللّه الشِّبهَ لها فهذا من تلکَ العروق الَّتی لم تُدرِکها اءَجدادک و لا اءَجداد اءَجدادک خُذِی الیک ابنَکِ فقالت المراءَةُ فرَّجتَ عنّی یا رسول اللّه [346].

«شخصی از انصار خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسید و گفت: این زن همسر و دختر عموی من است و من تاکنون از او جز خیر ندیده ام، اما این خانم فرزندی برای من به دنیا آورده است که رنگ او سیاه است، موهای پیچیده و مجعد و دماغی پهن دارد و به هیچ وجه بین بستگان، اجداد و پدران شبیهی برای او

یافت نمی شود. رسول اللّه ﷺ رو به زن کردند و فرمودند: چه می گویی؟ عرض کرد: یا رسول اللّه! سوگند به آن خدایی که شما را به نبوت مبعوث کرد، من خطایی نکرده ام. حضرت سر خود را به زیرافکندند و بعد سر به طرف آسمان بلند کردند و فرمودند: ای مرد! میان هر انسانی تا حضرت آدم ابوالبشر، نود و نه عرق است. - بعضی این تعبیر را به رگ ترجمه کرده اند و بعضی به ژن. به هر حال هر چه هست منظور رسول اللّه ﷺ روشن است - بین هر انسان تا آدم ابوالبشر، نود و نه عامل وجود دارد که هه آنها در نسب تاثیر می گذارد وقتی که نطفه در رحم قرار می گیرد، همه این عوامل به حرکت درمی آیند و از خداوند متعال در خواست می کنند این مولود شبیه به آنها تکوین پیدا کند. در این فرزند که امروز متولد شده است، یکی از آن عوامل موثر واقع شد که در هیچ یک از اجداد شما تاثیر نگذاشته است. بنابراین، این فرزند شما است؛ او را بردارید و ببرید. آن زن گفت: یا رسول اللّه ﷺ! مرا از نگرانی و تشویش نجات دادی».

شبیه به این روایت در «مستدرک الوسایل» نیز آمده است که از مجموع این دو روایت به خوبی می توان استفاده کرد که به حکم قانون وراثت شکل و شمایل و حتی سیرت اجداد و بستگان در ساختمان جسمانی انسان ها، اگرچه با واسطه، اثر می گذارد و فرزند در شکل ظاهری خود از پدر و مادر و اجدادش، ارث می برد.

باید به نکته ای دیگر نیز اشاره کرد که شاید این اعداد و ارقامی که در بعضی روایات ذکر شد موضوعیت دارد؛ مثل نود و نه عامل در روایت اخیر؛ یعنی واقعا همان نود و نُه عامل وسیله تاثیرگذار در سلسله ژن های انسان، برای انتقال آثار پدران و مادران به فرزندان است؛ شاید هم این رقم برای بیان کثرت و فراوانی

است که شبیه آن در آیه شریفه قرآن نیز آمده است که خطاب بـه رسـول اکـرم ﷺ می فرماید:

ان تستغفر لهم سبعین مرَّة فلَن یَغفِرَ اللّه لهم [347].

«اگر هفتادبار برای آنها استغفار کنی، هرگز خدا آنها را نمی آمرزد».

معنای هفتادمرتبه این نیست که اگر هفتاد و یک مرتبه استغفار کنی، خدا آنها را نمی آمرزد معنی اش این است که هر چه استغفار کنی، اثر نخواهد داشت.

تأثیر جهات معنوی پدر در فرزند

بنابر آنچه ذکر شد، بیان امام سجاد علیه السلام که می فرمایـد: بـدان پـدر اصـل و ریشه تو است؛ اولا، ناظر به همان شکل و صورت ظاهری اسـت؛ ثانیـا، شـامل جهات نفسانی و معنوی و سجایای اخلاقی انسان است که از پـدر و مـادر ارث می برد. در آیه کریمه قرآن، خداوند متعال درباره حضرت نوح علیه السلام می فرمایند که او دست به دعا برداشت و عرض کرد:

و قال نوح ربِّ لا تَذَر علی الارضِ مـنَ الکـافرینَ دیَّـارا#انَّـکَ اءِن تَـذَرهم یُضلُّوا عبادِک و لا یَلِدوا الا فاجِرا کَفَّارا [348].

«نوح گفت: پروردگارا! هیچ یک از کافران را بر روی زمین باقی مگذار؛ چرا که اگر آنها را باقی بگذاری، بندگانت را گمراه می کنند و جز نسلی فاجر و کافر به وجود نمی آیند».

قابل توجه است که اگر کفار در زمین بمانند؛ اولا، دیگران را با وسوسه های شیطانی گمراه می کنند؛ و نکته دوم که شاهد مطلب ما است این کلام قرآن است که می گوید: فرزندان آنها، جز افراد فاجر و کافر نخواهد بود؛ یعنی پدر کافر بـه حکم طبیعت اولیه، مولود کافر و گمراه خواهد داشت.

در معارف ما، برای تایید نکته دوم، روایات فراوانی وجود دارد. رسول اکـرم ﷺ می فرمایند:

اءَیُّهَا النَّاس اءِیَّاکُم و خضراء الدِّمَن قیل یا رسول اللّه و ما خضراء الدِّمَن قـال المراءَةُ الحَسنَاءُ فی منبتِ السُّوء [349].

«از سبزه ای که در مزبله می روید، پرهیز کنید. سوال کردند: یا رسـول اللّـه! سبزه مزبله چیست؟ فرمودند: زن زیبارویی که محل ولادت و تربیت او جایگـاه نامناسبی باشد».

از این روایت هم نتیجه گرفته می شود که اصل و ریشـه، در خلـق و خـوی انسان اثر مستقیم دارد که پیغمبر ﷺ در امـر ازدواج، مـردم را از ارتبـاط بـا کسانی که کرامات اخلاقی را به میراث نبرده اند نهی مـی فرماینـد. از حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

اذا کرُم اصلُ الرجل کرُم مغیبُه و محضرُه [350].

«اگر ریشه و اصل انسان، با کرامت و بزرگوار باشد، محضر و مغیب او دارای اوصاف کمال خواهد بود».

در سخن دیگری از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

حسنُ الاخلاق برهانُ کَرَمِ الاعراق [351].

«اگر به انسانی برخورد کردید که دارای حسنات اخلاقی است دلیل پاکیزگی و کرامت ریشه اوست».

اهمیت انتخاب مادری صالح برای فرزندان

در تاریخ ثبت شده است، در واقعه جمل وقتی که امیرالمـؤمنین علیه‌السلام محمَّـد حنفیه را به میدان فرستادند، مقداری که پیش رفت، در اثر هجـوم طـرف مقابـل عقب نشینی کرده، بازگشت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

اءَدرِککَ عرق من اءُمِّک [352].

«روحیه مادرت در تو اثر کرد».

یعنی خلق و خوی پدر و مادر، نقش مستقیم، واضح و روشنی در فرزند دارد. بنابراین امیرالمؤمنین علیه‌السلام وقتی که می خواستند با فاطمه ام البنین ازدواج بفرمایند، با عقیل که عالم به انساب عرب بود، مشورت کردند که می خواهم همسرم از خانواده ای باشد که شجاعت در آن موروثی باشد. در نتیجه، با ام البنین ازدواج کردند و ثمره ازدواج، چند فرزند پسر بود که یکی از آنها حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام است که شجاعت و مردانگی او در واقع عاشورا برای همگان روشن است [353]؛ یا وقتی که سیدالشهدا علیه‌السلام تنها شده بود و به سپاه دشمن، حمله کرد، فریاد ابن سعد بلند شد که، انَّ نفس اءَبیه لَبَینَ جَنبَیه [354] روح پدرش در کالبد او است. او این شجاعت را از پدرش به ارث برده است؛ یعنی میراث بردن از کمالات و ویژگی های نفسانی، امری پذیرفته و مقبول بوده و هست.

در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

اءِیَّاکُم و تزوُّجَ الحَمقاء، فانَّ صحبتَها ضیاع و ولدَها ضیاع [355].

با زنهایی که ابله و احمق اند - اگر عبارت روایت را حمقاء بخوانیم این خطاب عمومی تر می شود، یعنی هم مردها و هم زنها - ازدواج نکنید. نتیجه ازدواج با احمق این است که اولا، در زندگی جز بلیه و درد و رنج، حاصلی نخواهد داشت؛ ثانیا، فرزندی که مولود ازدواج با احمق باشد، تباه خواهد شد.

این سفارش امام علیه‌السلام بدان دلیل است که فرزند، حماقت و بلاهت را از مادر یا پدر احمق به ارث خواهد برد و نتیجه ازدواج که باید فرزندی مفید برای خود

و اجتماع باشد، تباه و نابود خواهد شد، یعنی ثمره ازدواج، با تولد فرزند احمق از بین می رود.

روایات زیادی داریم توصیه کرده اند با چه خانواده هایی پیوند انجام بگیرد و با چه خانواده هایی وصلت انجام نگیرد؛ مثلا در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مَن زوَّجَ کریمَتَهُ مِن شَارب الخَمر فَقَد قَطَعَ رَحِمَهَا [356].

«اگر کسی دخترش را به شارب الخمر کسی که اهل خوردن شراب است بدهد، باعث قطع رحم می شود».

یعنی فرزند این خانواده دیگر از آن ایشان نخواهد بود؛ زیرا به علت شرب خمر و تاثیر مستقیم اخلاق و افعال پدر و مادر در فرزند، شراءفت و کرامت خانوادگی را از بین می برد. شبیه این روایت، روایت دیگری است که از شخصی به نام حسین بن بشار واسطی نقل شده است که می گوید:

کتَبتُ الی اءَبی الحسن الرضا علیه السلام اءَنَّ لی قَرابَة قد خَطَبَ الیَّ و فی خُلُقِه شی ء فقال لا تزوِّجهُ ان کان سیِّیَ الخُلُق [357].

«نامه ای به امام رضاع علیه السلام نوشتم و عرض کردم ما قوم و خویشی داریم که از دختر من خواستگاری کرده است، منتها این شخص بداخلاق است؛ آیا دخترم را به او بدهم یا نه؟ حضرت فرمودند: اگر بداخلاق است، دخترت را به او مده».

قبل از توضیح روایت باید گفت که مردم در زمان ائمه معصومین علیهم السلام اگر به ایشان دسترسی داشتند، حضوری مشورت و استفسار می کردند و اگر هم دسترسی نداشتند، از طریق نامه نگاری و مکاتبه از امام علیه السلام مصلحت جویی می کردند و تا آن جا که ما به خاطر می آوریم این کار در زمان های نه چندان گذشته هم سنت بود که مردم حتی در امر ازدواج فرزندانشان با علمای بلاد و با

کسانی که انس و نزدیکی داشتند مشورت می کردنـد و آثـار بسـیار مطلـوب و خیری هم بر این مشورت ها و مصلحت خواهی ها مترتب بود.

از مجموع این روایات و نکاتی که ذکر کردیم روشن می شود که والدین اصل و ریشه اند و در شکل گیری و تکوّن جسمی و روحی فرزنـدان نقـش مسـتقیم دارند.

اگر پدر و مادر از شایستگی جسمانی و اخلاقی برخوردار باشـند، بـه طـور طبیعی فرزند آنها نیز با استعدادها و قابلیت های غیر قابل انکـار روحـی متولـد خواهد شد.

بر این ساس در دنیا بعضی از نسلها و نژادها، مثل نژاد زرد، یک نـژاد کوتـاه قد بوده است، که حتی امروزه در صدد اصلاح این نژاد برآمده اند. بنابراین، تاثیر خصایص والدین در شکل و صورت روحانی و جسمانی فرزندان از نظـر علـوم تجربی و اخلاقی غیرقابل انکار است.

البته این که گاه قانون طبیعی و سـنت آفـرینش اسـتثنائاتی نیـز دارد امـری طبیعی است و به خاطر این موارد نادر، قانون شکسته نمی شود و در کُلّیت خود محفوظ است.

نقش والدین در سعادت و شقاوت فرزند

سرّ توصیه به ازدواج با خانواده های مؤمن و ریشه دار، در همین نکات دقیق نهفته است و می تواند زمینه مساعدی برای وصول به مـدارج کمـال و رشـد در فرزند را فراهم کند. شاید روایات متعددی که در این باره وارد شده نیز اشاره به همین نکات دقیق داشته باشـد؛ از آن جملـه حـدیثی از رسـول گرامـی اسـلام ﷺ است که می فرمایند:

الشَّقی مَن شقِیَ فی بطن اءُمِّهِ، و السعیدُ مَن سَعِدَ فی بطن اءُمِّهِ [358].

«سعادت و شقاوت فرزندان در رحم مادر شکل می گیرد».

یعنی اگر قرار باشد فرزندی در طول عمرش، بدکار، شقی و بدبخت و یا سعید و نیک بخت باشد، نطفه شقاوت و یا سعادت از همان آغاز و در رحم مادر بسته می شود.

این روایات تصریح می کند که پدر و مادر در سعادت و شقاوت فرزند نقش مستقیم دارند. البته این بحث از حوصله این مجال خارج است و احتیاج به یک بحث کلامی دارد.

خلاصه، سرّ این که امام علیه السلام در سخنانشان می فرمایند: با شارب الخمر، بداخلاق، ضعیف، ترسو و یا انسانی که دارای اصالت خانوادگی نیست، ازدواج نکنید. در این مطلب نهفته است که: «از کوزه همان برون تراود که در اوست» یعنی همان طور که شکل و صورت ظاهری شبیه والدین می شود، روحیات اخلاقی و نفسانی هم به فرزند منتقل می شود. در روایتی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نسبت داده شده، آمده است که حضرت می فرمایند:

الولد سرٌّ اءبیه [359].

«فرزند بیانگر و آیینه تمام نمای پدر است».

در اشعار مثنوی هم آمده است که:

بهر این فرموده آن شاه نبیه مصطفی که الولد سرّ ابیه

و معنی آیینه تمام نمای پدر بودن، همان است که در کلام امام سجاد علیه السلام آمده است:

فتعلم اءَنَّه اءَصلک و اءَنَّک فرعه.

پس این اصل است که در فرع و میوه تاثیر می گذارد؛ بنابراین امام علیه السلام در عبارت بعدی می فرمایند:

اءَنَّک لولاهُ لم تکن فمَهمَا راءَیتَ فی نفسک ممَّا یُعجِبُک فاعلَم انَّ اءبَاک اءَصل النِّعمةِ علیک فیه.

«اگر او نمی بود تو نبودی. پس اگر در خود چیزی - از زیبایی های ظاهری و باطنی - یافتی بدان اصل پدر است».

اگر چیزی از کمالات و زیبایی های اخلاقی، روحی و نفسانی در خودت یافتی و اگر چیزی از زیبایی های مادی و معنوی تو را مسرور کرد، بدان که اساس این شادمانی پدر است. این یک توجیه و تاویل برای این بیان امام علیه‌السلام است که فرمودند: «اصل و ریشه پدر است و فرزنده میوه و فرع این ریشه و اصل است».

شاید بتوان فرمایش حضرت را به تعبیر دیگری هم بیان کرد که سعی و تلاش پدر در فراهم کردن زمینه های تربیتی فرزند است که استعدادهای بالقُوه او را شکوفا کند. این پدر است که به هنگام ناتوانی، ضعف و کودکی، فرزند را حضانت و حمایت می کند و نیازهای جسمی او را از قبیل خوراک، پوشاک و مسکن فراهم می کند و او را تا سن رشد و بلوغ در حمایت خود می پرورد و از فراهم کردن وسایل کمال جسمی، روحی و اخلاقی او دریغ نمی کند. بنابراین حضرت فرزند را مخاطب قرار داده و می فرمایند که اگر بعد از گذشت سال ها به رشد و کمال رسیده ای و خود را رشید، بالغ، زیبا و عالم می بینی، همه حاصل زحمت های پدر است و اگر او نبود، نه تو بودی، نه این همه کمالات فعلی. در سخنی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که فرمودند:

یا علی! مَن اءَحزَنَ والدیه فَقَد عقَّهُمَا [360].

«ای علی! هر که موجبات ناراحتی پدر و مادر خود را فراهم کند، با آنان بدرفتاری کرده و آنها را آزرده است».

تا این مرتبه که اگر کسی موجب حزن و اندوه پدر و مادر شود، مرتکب قطع رحم شده است که در معارف ما به شدت از آن نهی شده است.

از عجایب سنن الهی و قوانین نظام اهستی این است که هر طور فرزند با والدین رفتار کند، فرزندان او همان طور با او رفتار خواهند کرد. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم، نقل شده است که فرمودند:

ثلاث مِن الذُّنوب تُعَجِّل عقوبَتِها و لا تؤَخِّرَ الی الاخرةِ عُقوقُ الوالدین والبَغیُ علی النَّاس و کُفرُ الاحسان [361].

«سه دسته از گناهان است که آثارش در همین دنیا برای انسان ظاهر می شود و تا آخرت، به تاخیر نمی افتد: یکی عاق والدین، قطع رحم و هتک حرمت آنهاست؛ دوم ظلم به دیگران است و سوم، ناسپاسی به کسی که به انسان خدمتی کرده است».

این سه، گناه و لغزش زشت اخلاقی است که آثارش در همین دنیا دامن گیر انسان می شود.

حقّ پدر فر فرزند

در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ساءل رجل رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم ما حقّ الوالد علی ولده قال لا یُسَمِّیَه باسمه و لا یَمشی بین یدیه و لا یَجلسُ قبلَهُ و لا یَستَسِبُّ له [362].

«کسی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد که حقّ پدر بر فرزند چیست؟ حضرت فرمودند: اول این که فرزند حقّ ندارد پدر را با نامش صدا بزند یعنی اسم او را به زبان جاری کند دوم این که به هنگام راه رفتن از پدر سبقت نگیرد و سوم مادامی که پدر ایستاده است او ننشیند و حقّ چهارم این است که کاری نکند که موجبات دشنام و سبّ وی را فراهم کند».

یعنی رفتار و منش اجتماعی او به طوری باشد که دیگران زبان بـه دشـنام و سب پدر او باز نکنند. بلکه باید کاری کند که همواره موجبات طلـب مغفـرت و یاد کردن به عظمت و بزرگی او را فراهم کند.

در حقّ مادر و در ذیل این آیه شریفه واخفض لهما جناح الـذل مـن الرحمـة [363] حقوقی برای مادر ذکر شده است که با اضافاتی مـی توانـد بـرای پـدر نیـز باشد.

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

لا تُمِل عینیک من النِّظِـر الیهـا الا برحمـة و رقَّـة و لا تَرفَـع صـوتک فـوق اصواتِهما و لا یدک فوق اءَیدیهما و لا تَقَدَّم قُدَّامَهُما [364].

«تو حقّ نداری جز با نظر رحمت، محبت و علاقه به پدر و مادر نگـاه کنـی. دیگر این که حقّ نداری صدایت را از صدای پدر و مادر بلندتر کنی یعنی نبایـد بر سر آنها فریاد بکشی. سوم این که مبادا نسبت به آنها دسـت درازی و تعـدی کنی و چهارم این که مبادا جلوتر از پدر و مادر حرکت کنی».

روایتی را مرحوم صدوق نقل می کند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

النظر الی الوالدین عبادة [365].

«نگاه همراه با راءفت و محبت به پدر و مادر عبادت است».

روایت دیگری را یکی از اصحاب امام صادق علیه‌السلام را به نـام عمـار بـن حیان نقل می کند که:

خَبَّرت ابا عبداللّه علیه‌السلام ببرِّ اسماعیل ابنِی بی فقال لقد کُنتُ اءُحبُّهُ و قدِ ازدِدتُ له حبّا اءِنِّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله اءَتَتهُ اءُخت له من الرَّضاعة فلمَّا نظر الیها سُرَّ بهـا و بَسَطَ مِلحَفَتَهُ لها فاءَجلَسَها علیها ثم اءَقبَل یُحدِّثها و یَضحَک فی وَجهِها ثم قامَت

و ذَهبَت و جاءَ اءَخوها فلَم يَصنَع به ما صَنَعَ بها فقيل له يا رسول اللّه صَنَعتَ باءُختِهِ ما لم تَصنَع به و هو رجل فقال لانَّها كانت اءَبَرَّ بوالديها منه [366].

«خدمت امام صادق عليه السلام شرف ياب شدم و ضمن گفتگو به اطلاع حضرت رساندم كه فرزندم اسماعيل به من نيكى مى كند. امام عليه السلام فرمودند: من قبلا هم اسماعيل را دوست داشتم، اما الان كه خبر دادى او به تو نيكى مى كند، محبت من به او بيشتر شده است. بعد فرمودند: يكى از خواهران رضاعى پيغمبر صلى الله عليه و آله و سلم به حضور حضرت شرفياب شد، حضرت براى خواهرشان فرشى گستردند و او را بر آن نشانيدند، با او شروع به گفتگو كردند و به چهره او لبخند زدند. بعد از مدتى خواهر برخاست و رفت. سپس برادر همان زن آمد و پيامبر صلى الله عليه و آله و سلم آن گونه كه از خواهر استقبال كردند از برادش استقبال نكردند، عده اى به حضرت عرض كردند كه: شما با خواهرش رفتارى كرديد كه با اين مرد انجام ندايد، در حالى كه اين مرد است و او يک زن! حضرت فرمودند: آن زن نسبت به پدر و مادرش نيكوكارتر از برادرش بود».

از اين روايت استفاده مى شود كه هم امام عليه السلام به كسى به پدر و مادر نيكوكارتر است، علاقه بيشترى ابراز مى كند و هم رسول اللّه صلى الله عليه و آله و سلم. يعنى علاوه بر دستورات و تأكيد ات شفاهى و قولى، سيره آن حضرات چنين بوده كه به دارندگان صفات كمال بيشتر اظهارعلاقه مى فرمودند و اين روش ارزنده معصومين عليهم السلام است كه مى تواند براى همه رهبران و معلمان جامعه الگو واقع شود تا اگر مى خواهند موضوع و مطلبى به صورت يک فرهنگ و سنت اخلاقى در جامعه رايج شود، علاوه بر اين كه خود عمل مى كنند، بايد كسانى را كه بدان عمل مى كنند را گرامى بدارند. از امام صادق عليه السلام روايت شده است كه فرمودند:

کونوا دعاة للناس بغیر اءَلسِنَتکم [367].

«مردم را - به سوی خیر و خوبی - بخوانید با غیر زبانتان».

تاثیر شیوه عملی بیشتر است. بنابراین، علاوه بر این کـه خودتـان عمـل مـی کنید، از عمل دیگران هم تجلیل کنید؛ عامل را تشویق کنید تا این فرهنگ و این روش رواج پیدا کند و به شکل سنت مقبول و پذیرفته شده اجتماعی درآیـد تـا بتواند جایگزین سنت های غلط، غیر معقول و ناپسند جاهلیت شود.

احترام به سیره پدران از منظر قرآن

تذکر این مطلب لازم است که باید بدانیم همه آداب و رسـوم قبـل از اسـلام مطرود و مردود نیست؛ بسیاری از سنت های گذشته که برگرفته از شریعت ها و ادیان قبلی است و یا از عقل بشری نشاءت گرفته، مورد امضا و تایید معارف ما قرار دارد، و بخشی از آن که به خرافات و عصبیت های قومی و جـاهلی آلـوده است و با عقل و اندیشه انسان نیز مطابقت ندارد مذموم شمرده شده و مورد نهی واقع گشته اند؛ از جمله این آداب و سنن که هم مقبول اسـت و در بعـد وسـیعی مورد امضا و تایید شارع و در مواردی مورد مذمت واقع شـده اسـت، پیـروی و حفظ حرمت پدران و آبا و اجداد است.

در آیات متعدد قرآن کریم، تعبد نسبت به روش پدران ذم شده اسـت؛ یعنـی انسان نباید متعبد به همه اعمال و رفتار آنها باشد. ما از آیـات قـرآن، مـذمت و نکوهش پایبندی به شیوه آبا و اجداد را استنباط می کنیم، ضمن این که به حفظ حرمت و احسان به پدر توصیه شده است و حتی احسان به مادر بعد از امـر بـه توحید، اولین دستور اخلاقی آیین اسلام است. اما ببینیم موارد مذمت و نکوهش که در قرآن آمده چه مواردی است. با بررسی این مصادیق و موارد می بینیم کـه همه مربوط به جایی است که احترام افراطی به پدر باعث شـود تـا راه عقـل و

اندیشه به روی انسان بسته شود و برخلاف ادراک سلیم عقلانی، تسلیم عصبیت های قومی و فامیلی شود و در لجنزاری از جهالت و عناد به این خیال واهی که مبادا به اصل تقلید از آبا و بزرگان وی خدشه ای وارد شود با توحید و دعوت انبیا مقابله کند.

اکنون برای روشن شدن موضوع، برخی از این آیات را ذکر می کنیم. در سوره مبارکه بقره می فرماید:

و اذا قیل لهم اتَّبعوا ما اءَنزَلَ اللّه قالو بل نتَّبِع ما اءَلفَینا علیه آباءنا او لو کان آباؤُهم لا یعقلون شیئا و لا یهتدون [368].

«هنگامی که به کفار گفته شود از آنچه خدا نازل کرده است، پیروی کنید. می گویند که ما پیرو کیش و آیین پدران خود خواهیم بود، آیا باید تابع پدران خود باشند در حالی که آنان بی عقل و نادان بوده و هرگز به حقّ و راستی راه نیافته اند؟!».

روش آنها بر خلاف عقل بوده شما چرا از آن روش پیروی می کنید؟ این احترام به پدر نیست، باقی ماندن در عصبیت های کورکورانه و نادانی است.

شبیه به این مضمون در سوره مبارکه مائده نیز آمده است که می فرماید:

و اذا قیلَ لهم تَعالوا الی ما اءَنزل اللّه و الی الرسول قالوا حسبنا ما وجدنا علیه آباءنا اءَوَ لو کان آباؤُهم لا یعلمون شیئا و لا یهتدون [369].

«هنگامی که به کفار گفته شود به سوی آنچه خدا نازل کرده، و به سوی پیامبر بیایید، می گویند آن دینی که پدران خود را بر آن یافتیم ما را کفایت می کند، آیا باید تابع پدران خود باشند در حالی که آنان بی عقل و نادان بوده و هرگز به حقّ و راستی راه نیافته اند؟!».

چنان که پیداست، قرآن پیروی جاهلانه و تقلید و تعصب کورکورانه از گذشتگان را مذمت و نهی می کند. در سوره مبارکه اعراف می فرماید:

و اذا فعلوا فاحشة قالوا وجدنا علیها آباءنا و اللّه امرنا بها قل ان اللّه لا یامر بالفحشاء اءَتقولون علی اللّه ما لا تعلمون [370].

«و هنگامی که کار زشتی انجام می دهند می گویند: پدران خود را بر این عمل یافتیم؛ و خداوند ما را به آن دستور داده است. بگو: خداوند به کار زشت فرمان نمی دهد. آیا چیزی به خدا نسبت می دهید که نمی دانید».

قرآن در سوره مبارکه زخرف می فرماید:

قال اءَوَلو جئتکم باءَهدی ممَّا وجَدتُم علیه آباءکم قالوا انَّا بمَا اءُرسلتم به کافرون [371].

«رسول ما به آنان گفت: اگر من شما را به آیینی بهتر از دین باطل پدرانتان هدایت کنم باز هم از پدران خود تقلید می کنید؟ آنها پاسخ دادند: ما به آنچه که شما به رسالت آورده اید اگر بهترین دین هم باشد باز کافریم».

این در مقابل برهان کفار است که می گویند:

انَّا وجدنا آباءنا علی اءُمَّة و انَّا علی آثارهم مهتدون [372].

«ما نیاکان خود را بر آیینی یافتیم، و ما نیز به پیروی آنان هدایت یافته ایم».

ما همان روش پدرانمان را ادامه می دهیم و پیرو پدرانمان هستیم و مقتضای احترام به آبا و اجداد نیز پیروی از آنها است. همین طور موارد متعدد دیگری هم در قرآن هست که کافران بت می پرستیدند و می گفتند:

قالوا وجدنا آباءنا لها عابدین [373].

«چون پدرانمان عبادت کننده بت بوده اند ما هم بت پرستیم».

و یا در جای دیگر قرآن به نقل از کفار می فرماید:

قالوا بل وجدنا آباءنا كذلک يفعلون [374].

«در جواب حضرت ابراهیم علیه السلام گفتند: ما پدران خود را بر پرستش بتها یافتیم ».

چون پدران ما این طور عمل کرده اند، ما هم آن اعمال را رها نمی کنیم. و گاهی با تعجب از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم می پرسیدند: آیا ما را نهی می کنید که آنچه را پدرانمان عبادت می کردند، رها کنیم و عبادت نکنیم؟ گویا پذیرش این مطلب برای آنها سخت بود یا اصلا محال به نظر می رسید که روش پدرانشان را رها کنند، اما منطق وحی که منطق عقل است این نوع سنت ها و روش ها را که ناشی از تقلید و تعصب کورکورانه و چشم بستن بر ادراک عقلی است، نه تنها ممدوح نمی داند و توصیه نمی کنند، بلکه مذموم و ناپسند می داند.

یکی از بزرگترین و سخت ترین وظایف رهبران الهی و انبیای سلف، مبارزه با آداب غلط و سنت های ناپسند جا افتاده در میان اقوام و امت های پیشین بوده است سخت تر از آن، جایگزین نمودن سنت های پسندیده که بتوانند به تدریج همان مقبولیت سنت های غلط را به دست آورند. به فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام: العادة طبيعة ثانية غالبة [375] عادت حالتی است مثل غرائز طبیعی که در میان خصلت های انسان به تدریج جا بازمی کند و همان طور که جدا کردن غرائز و خواهش های طبیعی از انسان محال است، جداسازی انسان از عادت ها و آداب پذیرفته شده ریشه دار هم محال می نماید؛ ولی از آن جا که خداوند متعال برخلاف همه موجودات، در خلقت انسان بزرگ ترین و ارزشمندترین گوهر آفرینش یعنی عقل را به ودیعه نهاده است. در پرتو این ودیعه ارزشمند فرمان به کنترل و مهار غرائز و خواهش های طبیعی داده است و از بشر انتظار دارد خود را اسیر عادت ها و آداب غلط ننماید و هرگاه ندا و

دعوتی را موافق با عقل و فطرت شنید، عادت های ناپسند را رها کند و فرمان عقل را پذیرا شود؛ همان طور که در معارضه عقل و غرایز باید فرمانبردار عقل باشد. به همین ملاحظه این عذر که سنن و آداب پدران و آبا طوری دیگر حکم می کند، پذیرفته نیست.

در آیه شریفه و بولدیه حسنا [376]، بعد از امر احسان به والدین بلافاصله می فرماید:

و ان جاهداک لتشرک بی ما لیس لک به علم فلا تطعهما [377].

«اگر آن دو (مشرک باشند و) تلاش کنند که برای من همتایی قائل شوی که به آن علم نداری، از آنها پیروی مکن».

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

و لقد کنَّا مع رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم نقتل آباءنا و اءبناءنا و اخواننا و اءَعمامنا ما یزیدنا ذلک الا اءِیمَانا و تسلیما [378].

«ما همراه با رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم دست به شمشیر می بردیم و پدر، فرزند، برادر و عموهایمان را می کشتیم؛ اما این قتل و کشتار ارحام و نزدیکان نه تنها کمترین اثری در روحیه ما ایجاد نمی کرد، بلکه باعث تقویت ایمان و ثبات قدم، در اعتقاداتمان می شد».

با این که باید انسان به پدر و برادر، احترام بگذارد، اما وقتی آنها رودرروی حقّ قرار گرفتند، دیگر همه آن آداب و سنن تحت الشعاع قرار می گیرد.

در سنت دوران جاهلیت پدران از جایگاه والایی برخوردار بودند، به صورتی که خواسته و روش پدر مقدم بر فرمان عقل بود، حال اگر سنت اجتماعی چنین شد که در آن فرهنگ، پدر جایگاهی نداشت، این جا انسان وظیفه دارد که به حکم عقل و شرع پدر را حرمت گزارد و شکر نعمت وجود او را به جا آورد.

اهمیت احترام به پدر

وقتی از رسول اکرم ﷺ سوال شد که چگونه انسان می تواند حقّ پـدر را رعایت کند؟ حضرت فرمودند:

اءن تُطیعَهُ ما عاش [379].

«مادامی که پدرت زنده است، او را اطاعت کن».

همان طور که قبلا اشاره کردیم؛ انسان مجاز نیست پدر خود را با نامش صدا بزند و یا در راه رفتن بر او پیشی بگیرد و یا هنگامی که او ایستاده است، بنشیند و حتی در نگاه کردن هم باید حرمت او را نگاه دارد.

علاوه بر این، روایت های دیگری نیز در این باره نقل شده است که به تناسب به برخی از آنها اشاره می کنیم: در روایتی از امام باقر علیه‌السلام نقل شده اسـت کـه فرمودند:

انَّ اءَبی نَظَرَ الی رجل و مَعَه اءبنَه یَمشی و الاِبنُ مُتَّکی علـی ذِرَاع الاب قـال فما کَلَّمَه اءَبی علیه‌السلام مَقتا له حتی فارَقَ الدُّنیا [380].

«روزی پدرم امام سجاد علیه‌السلام پدر و پسری را در حال حرکت دیدند که پسـر سرش را به کتف پدر تکیه داده بود. تا زمانی کـه پـدرم، زنـده بـود، بـه خـاطر خشمی که از این عمل بی ادبانه او پیدا کردند، با این پسر سخن نگفتند».

در سخنی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

من نظر الی والدیه نظر ماقِت و هما ظالمان له لم تُقبَل له صلاة [381].

«اگر کسی به پدر و مادرش با خشـم نگـاه کنـد، خـدا نمـاز او را نخواهـد پذیرفت؛ اگرچه پدر و مادر در حقّ وی ظلم هم کرده باشند».

با این که پدر و مادر ظالمند، اما فرزند حقّ نگاه خشمناک به آنها نـدارد. در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

اذا كان يوم القيامة كُشِفَ غِطَاء مِن اءَغطِيَةِ الجَنَّة فوَجَد رِيحَها مَن كانت له رُوح مِن مَسيرَة خَمسَمِائَة عام الا صِنف واحد قُلتُ مَن هُم قال العاقُّ لوالديه [382].

«در روز قیامت خداوند پرده ای از پرده های بهشت را کنار می زند و وقتی این پرده کنار رفت، همه افرادی که در صحنه محشر حاضرند، عطر بهشت را از مسیر پانصدسال راه استشمام می کنند؛ مگر یک وظیفه، که از استشمام این عطر محروم می ماند. سوال شد آن عده چه کسانی هستند؟ حضرت فرمودند: کسانی که حرمت پدر و مادر را رعایت نکرده اند و با والدین قطع رابطه کرده اند».

در حدیث قدسی [383] نقل شده است که خداوند متعال می فرماید:

بعزَّتی و جَلالی و ارتفاعِ مکانی، لو اءَنَّ العاقَّ لوالدیه یَعمل باعمال الانبیاء جمیعا لم اقبلها منه [384].

«قسم به عزت، جلال و جایگاه وحدانیتم اگر کسی احترام پدر و مادر را نگه ندارد، عاق والدین می شود؛ اگرچه همه اعمال انبیای گذشته در پرونده او ثبت شده باشد؛ یعنی همه خیرات و حسنات را از آدم ابوالبشر تا خاتم پیامبران ﷺ انجام داده باشد اعمالش را نخواهم پذیرفت».

این حدیث اغراق و گزافه نیست؛ اگر انسان بتواند همه این کارهای خیر را بکند، اما خباثت ذاتی او باعث می شود که نتواند دل مادر را که مظهر راءفت و رحمت است به دست آورد، لایق رحمت و راءفت خدا نیست؛ چرا که خداوند با کیفیت و روح اعمال و نیات انسان ها کار دارد، نه با کمیت آنها. عملی نزد پروردگار مطلوب و محبوب است که نشاءت گرفته از یک روح لطیف انسانی باشد. کسی که کار خیر انجام می دهد، اما نمی تواند دل والدین را به دست آورد، دارای روح لطیف انسانی نیست. روایت دیگری هست که می فرماید:

انَّ اوّل ما کتب اللّه فی اللّوح المحفوظ انّنی اءَنا لله لا اله الا اءَنا [385].

«اولین چیزی که در لوح محفوظ الهی ثبت شده، شهادت به توحید است».

بعد از شهادت به توحید این مطلب ثبت شده است:

مَن رَضِی عنه والداهُ فاءنا منه راض، و مَـن سَـخِط علیـه والـداهُ فاءنـا علیـه ساخط [386].

«کسی که پدر و مادرش از او راضی باشند، من از او راضی هستم و کسی که پدر و مادرش بر او خشمگین و غضبناک باشند، من بر او خشم می گیرم».

در مجموع این روایت ها تأکید فراوانی به حرمـت پـدر و مـادر و همچنـین رعایت نیازها و خواسته های آنها شده است؛ تا حدی که اگر پدر و مادر از نظر مالی در مضیقه قرار بگیرند و احتیاج به کمک و یاری داشته باشند، واجب النفقه فرزند می شوند؛ و این فتوای همه فقها است که انسان باید هزینه پدر و مـادری را که توان تامین زندگی خود را ندارند، تقبل کند.

آثار احترام به والدین و پیامدهای بی احترامی

روایتی را که مرحوم شیخ طبرسی صاحب تفسیر مجمع البیان در ذیل آیه 99 سوره مبارکه یوسف نقل کرده است که به آن اشاره می کنیم. آیـه شـریفه چنـین است:

فلمّا دخلوا علی یوسف آوَی الیه اءَبویه و قال ادخُلوا مصر ان شاء اللّه آمنین [387].

«هنگامی که بر یوسف وارد شدند، او پدر و مادر خود را در آغوش گرفت و گفت: همگی داخل مصر شوید که ان شاء اللّه در امن و اَمان خواهید بود».

بعد از ماجرای امارت یوسف، داستان ورود یعقـوب و خـانواده او بـه مصـر معروف است. در ذیل آیه شریفه که وقتی یوسف به امارت رسید پدر و مـادرش به مصر آمدند در آیه لفظ پدر و مادر آمده، ولی به احتمال زیاد و با عنایـت بـه

آنچه در روایت ها ذکر شده است، مراد از مادر در این جا خاله او است، چون مادرش از دنیا رفته بود یوسف آنها را در بغل گرفت و ایشان را با تکریم و احترام وارد شهر کرد. در این باره ابن ابی عمیر از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

لمَّا اءَقبَلَ یعقوب علیه السلام الی مصر خَرَجَ یوسف علیه السلام لِیَستَقبلَه، فلمَّا رَآهُ یوسف هُم باءن یترجَّلُ لیعقوب، ثم نَظَرَ الی ما هو فیه من المُلکِ فلَم یَفعل، فلمَّا سلَّم علی یعقوب نَزل علیه جبرئیل علیه السلام فقال له: یا یوسف انّ اللّه تبارک و تعالی یقول لک: ما مَنَعک اءن تَنزِلَ الی عبدی الصالح؟ ما اءنت فیه؟ اءبسُط یدک، فبسَطها فخرَج مِن بین اءَصابِعه نور، فقال: ما هذا یا جبرئیل؟ فقال: هذا اءَنَّه لا یَخرُج من صُلبک نبیّ اءبدا عقوبة لک بما صَنعتَ بِیعقوبَ اذ لم تَنزِل الیه [388].

«وقتی که یعقوب به شهر مصر رسید، یوسف برای استقبال او از دروازه شهر خارج شد وقتی که چشم یوسف به پدر افتاد، تصمیم گرفت به احترام پدر از مرکب پیاده شود، منتها توجه به این نکته که او سلطان و حاکم است و این مقدار خضوع شایسته مقام سلطنت او نیست، او را از انجام وظیفه بازداشت. همان لحظه که نسبت به پدر احترام کرد و سلام کرد جبرئیل علیه السلام نازل شد و گفت: خداوند می فرماید: جایگاهی که تو به دست آوردی، باعث شد که تو این بنده صالح خدا پدرت یعقوب را تکریم نکنی، اکنون دستت را باز کن! دستش را گشود از میان انگشتان او نوری خارج شد! سئوال کرد این چه اتفاقی بود؟ جبرئیل علیه السلام گفت: سزای قصور و بی احترامی تو به پدر این بود که تقدیر و سرنوشت تو عوض شد و بعد از این دیگر از فرزندان تو پیغمبری ظهور نخواهد کرد و سعادت دوام نبوت، از تو گرفته شد».

دلالت این روایت بر نکته مورد بحث ما بسیار واضح و روشن است. کم احترامی، حتی از روی تقصیر و قصور و از روی کوتاهی و غفلت، اثر وضعی خود را دارد.

آثار وضعیه عبارت از عکس العمل طبیعی اعمالی است که انسان مرتکب می شود و خواه ناخواه آن اثر بر آن عمل مترتب می شود؛ چه انسان به آن عمل توجه داشته باشد، چه از روی غفلت آن را انجام دهد. مثل انسانی که از مکان مرتفعی به طرف پایین پرتاب می شود. حالا یا متعمدا خود را به زیر اندازد یا از روی غفلت به پایین بیفتد، نتیجه آن یکی است. آثار وضعیه اعمال بر مبنای تعمد نیست و در این جا هم با این که یوسف، شاید تقصیری ندارد و تصور می کند پیاده شدن از اسب برای رعایت حشمت و حرمت جایگاه سلطنت لازم نیست، در عین حال اثر وضعی کم احترامی به پدر این شد که تقدیر و سرنوشتی را که خدا برای او رقم زده بود که از نسل او رسولانی مبعوث شدند، تغییر کرد.

بنابراین، یکی از آثار بدیهی و روشن بی احترامی به والدین که از روایت ها استفاده می شود تغییر مقدرات و سرنوشت انسان است. مرحوم صاحب مستدرک الوسایل از کتاب قطب راوندی روایتی نقل می کند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَن اءَحبَّ اءن یکون اءَطول النَّاس عُمرا فلیبَرَّ والدیه [389].

«اگر کسی میل دارد که در دنیا عمر طولانی داشته باشد، نسبت به پدر و مادرش نیکوکار باشد».

در این روایت برای پدر و مادر هیچ قیدی ذکر نشده است که مؤمن باشند، مسلمان باشند، نیکوکار باشند، صالح باشند یا فاجر.

مرحوم شیخ طوسی در «امالی» روایتی را درباره منتصر عباسی فرزند متوکل نقل می کند که:

انّ المنتصر سَمِعَ اءَبَاه یَشتِمُ فاطمة علیها السلام، فساءلَ رجلا من النَّاس عن ذلک، فقال له: قد وَجَبَ علیه القتل، الا اءَنَّهُ مَن قتَل اءَباه لم یَطُل له عمر، قال: ما اُبالی اذا اءطعتُ اللّه بقتله اءن لا یطول لی عمر؛ فقتَلَه و عاش بعدَه سبعةَ اءشهُر [390].

«منتصر شنید که پدرش به فاطمه زهرا علیها السلام دشنام می دهد از کسی - بنابر برخی نقل ها از امام هادی علیه السلام - پرسید که تکلیف من چیست؟ پاسخ شنید که قتل او واجب است ولی هر کس پدرش را بکشد عمرش کوتاه خواهد شد. منتصر گفت: اگر با کشتن او فرمان الهی را اطاعت کنم باکی از کوتاهی عمر ندارم. پس پدرش را کشت و هفت ماه بیشتر زنده نماند».

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل شده است که حضرت فرمودند:

مَن یَضمَن لی برَّ الوالدین و صِلَةَ الرَّحِم اءَضمَن له کثرةَ المال و زیادةَ العُمُر و المحبَّةَ فی العشیرةِ [391].

«کسی که تضمین کند نیکوکاری و خدمت به پدر و مادر و صله رحم را انجام دهد، من برای او چند چیز را تضمین می کنم: یکی مال، ثروت و مکنت زیاد؛ دوم عمر طولانی و سوم محبوبیت در میان اقوام و خویشان».

در روایت دیگری شخصی از اصحاب به نام عبدالرحمان بن سمره چنین نقل می کند:

کنّا عند رسول اللّه صلی الله علیه و آله فقال راءَیتُ البارحةَ عجائبَ فقُلنا یا رسول اللّه و مَا راءَیتَ حدِّثنَا به فِداک اءَنفسُنَا و اءَهلونَا و اءَولادُنَا فقال راءَیتُ رجلا من اءُمَّتی قد اءَتاه ملک الموت لیقبض روحَهُ فجاءَهُ برُّهُ بوالدیه فمَنَعَهُ منه [392].

«روزی خدمت حضرت بودیم که رسول اکرم ﷺ فرمودند: دیشب من عجایبی دیدم. عرض کردیم: یا رسول اللّه! جان و مال و فرزندانمان فدای شما؛ چه چیزی دیدید؟ فرمودند: دیدم که ملک الموت برای قبض روح یکی از مسلمان ها آمده بود، نیکوکاری به پدر و مادر، از راه رسید و مانع قبض روح ملک الموت شد».

رسول اکرم ﷺ می فرمایند که احسان به والدین به صورت مجسم و در قالب یک موجود، مانع قبض روح آن شخص شد و ملک الموت را از قبض روح او بازداشت. این مباحث بیانگر آثار وضعی دنیوی احسان به والدین است که عبارت بود از: طول عمر، فراوانی مال و ثروت و محبوبیت در میان عشیره و فامیل.

رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

بَرّوا آباءَکم یَبَرَّکم اءَبناءُکم [393].

«اگر کسی به پدر و مادر خود نیکی کند، فرزندانش در آینده به او نیکی خواهند کرد».

آثار اخروی احترام به والدین

آنچه گفته شد آثار دنیوی احسان به پدر و مادر بود، اما آثار اخروی این احسان بسیار زیاد است. روایت هایی درباره حقوق مادر و پدر وجود داشت که به بعضی از آنها اشاره شد؛ مانند این روایت که رسول اکرم ﷺ فرمودند:

مَن اءَصبَح مَرضیّا لابویه اءَصبَحَ له بابان مفتوحَانِ الی الجَنَّةِ و ان کان واحد منهما فباب واحد [394].

«اگر انسانی شب را در حالی به صبح آورد که پـدر و مـادرش از او راضـی باشند، خداوند دو در از درهای بهشت را به روی او می گشاید و اگـر یکـی از آنها از او راضی باشند یکی از درهای بهشت به رویش گشوده می شود».

در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

انَّ العبدَ لَیُرفَعُ له درجة فی الجَنَّةِ لا یَعرِفُها من اءَعمالِه فیقـول ربِّ اءَنّـی لـی هذه فیقول باستغفار والدیکَ لکَ من بعدِکَ [395].

«وقتی بنده ای به بهشت می رود، او را درجاتی می دهند که وی هر چـه در اعمال خود می اندیشد عمل قابل توجهی که او را در آن جایگاه قرار بدهد، نمی بیند، سوال می کند خدایا! این مقام و مرتبه از کجا برای من فراهم شـده اسـت؟ جواب می شنود با طلب مغفرت والدین تو».

در مقابل، جسارت به والدین، عاق والدین را به دنبال دارد و همـه اعمـال و رفتار خوب را حبط و نابود می کند.

چون سخن در بیان حقوق والدین اسـت، در مـورد دعـایی از ادعیـه بسـیار ارزشمند امام سجاد علیه السلام در صحیفه سجادیه کمی شرح می دهـیم. امـام سـجاد علیه السلام در شرایط و زمانی قرار داشتند که بیـان معـارف دیـن و احکـام الهـی بـه صورت صریح میسر نبود، بنابراین غیر از بعضی کلمات قصار و یا رساله حقوقی که در مقام تبیین آن هستیم، بسیاری از فرمایش های امام سجاد علیه السلام در قالـب دعا، ابتهال و تضرع در صحیفه سجادیه نقل شده که یکی از ارزشمندترین ذخایر و گنجینه های گرانبهای مسلمانان، به خصوص شیعیان اسـت. در صـدر دعـای بیست و چهارم صحیفه این عبارت آمده است: و کان من دعائه علیه السلام لابویه علیه السلام یکی از ادعیه حضرت، دعایی است که امام علیه السلام برای پدر و مادر بزرگوارشـان

بیان فرموده اند و از آن جا که این دعا دارای ظرایف و نکته های قابل توجه و ارزشمند تربیتی و آموزشی است، به بخش هایی از آن اشاره می کنیم.

در این دعا سخن امام علیه السلام با این عبارت متعارف حضرتشان در سایر دعاها آغاز می شود:

اللّهم صل علی محمَّد عبدک و رسولک، واهل بیته الطاهرین، واخصصهم بافضل صلواتک و رحمتک و برکاتک و سلامک [396].

«بار خدایا! بر محمَّد صلی الله علیه و آله و سلم بنده و فرستاده خود و بر خاندان پاکش رحمت فرست و آنان را به بهترین رحمت ها، نیکی ها و درودهای خود امتیاز ده».

بعد می فرمایند:

واخصص اللّهم والدی بالکرامَة لدیک، والصلاة منک، یا ارحم الراحمین [397].

«بار خدایا! پدر و مادرم را با گرامی داشتن نزد خود و احسان و نیکی از جانب خویش برتری بخش، ای بخشنده ترین بخشندگان».

عبارت های بعدی حضرت جنبه تعلیمی و آموزشی دارد که حاوی نکات آموزنده ای برای همه مسلمانها به ویژه شیعیان است تا بیاموزند نسبت به پدر و مادر چگونه رفتار کنند. می فرمایند:

اللّهم صل علی محمَّد و آله، و اءَلهمنی علم ما یجب لهما علی الهاما، واجمَع لی علم ذلک کُلّهِ تمَاما، ثم استعملنی بما تلهمنی منه، و وفِّقنی للنفوذِ فیما تبصرنی من علمه حتی لا یفوتنی استعمال شی ء علمتنیه و لا تثقل اءَرکانی عن الحفوف فیما اءَلهَمتَنیه [398].

«بار خدایا! بر محمَّد و آل او درود فرست، و دانستن آنچه در باره ایشان بر من واجب است را به من الهام فرما و آموختن همه آن واجبات را بی کم وکاست برایم فراهم آور، سپس مرا به آنچه که به من الهام می نمایی وادار، و

برای انجام آنچه به دانستن آن بینایم می سازی توفیقم ده، تا به جا آوردن چیزی از آنچه مرا به آن دانا گردانیده ای از من فوت نشود، و اندامم از خدمت در آنچه به من الهام نموده ای سنگین نشود».

سپس حضرت بعد از تکرار صلوات و سلام بر محمَّد و آل محمَّد می فرمایند:

اللّهم اجعلنی اءَهابُهُما هیبةَ السلطان العَسُوف، واءَبَرُّهما برَّ الاُمِّ الرءوف، و اجعل طاعتی لوالدی و برّی بهما اءَقَرَّ لعینی مِن رَقدَةِ الوَسنَان، و اءَثلَجَ لِصدری مِن شربَةِ الظَّمآن حتی اءُوثِر علی هوای هواهُمَا، و اءُقَدِّمَ علی رضای رضاهُما واستَکثَرَ برَّهُما بی و ان قَلَّ، واستَقِلَّ برِّی بهما و ان کَثُرَ [399].

«خداوندا! مرا چنان قرار ده تا از پدر و مادرم بترسم، مانند ترسیدن از پادشاهی ستمکار و با آنان خوشرفتاری کنم، مانند خوشرفتاری مادری مهربان. فرمانبرداری و خوشرفتاری با آنان را در نظرم از خواب برای خواب آلوده، خوش تر؛ و از نوشیدن آب برای تشنه، گواراتر گردان تا آرزوی آنان را بر آرزوی خود برگزینم و خوشنودی ایشان بر خوشنودی خویش مقدم دارم و نیکوییشان را درباره خودم، هر چند اندک باشد، بسیار شمارم و نیکویی خویش را درباره ایشان، هر چند بسیار باشد، اندک شمارم».

انسان در مقابل قدرت و اقتدار حاکم، خوف دارد و سعی می کند کاری که خلاف نظر وی یا موجب تکدر خاطر او است، انجام ندهد. امام سجاد علیه‌السلام می فرمایند: خدایا! چگونه انسان از یک حاکم وحشت دارد و تصور هیبت او لرزه بر اندام او می اندازد، چنان کن که من برای نگه داشتن حرمت پدر و مادرم چنین حالی داشته باشم و از طرف دیگر، چگونه یک فرزند نزد مادر مهربان عزت دارد و محبوب مادر است، والدین من را نزد من این گونه عزیز بدار.

خدایا! اطاعت پدر و مادر را برای من شیرین تر از بستر انسانی قرار ده که کم خوابیده است؛ زیرا برای انسانی که کم خوابیده، چیزی شیرین تر و محبوب تر از یک بستر راحت نیست. بنابراین، امام علیه‌السلام از خداوند می خواهد اطاعت والدین را بدین سان قرار دهد؛ مثل بستر برای آدم کم خوابیده، که نیاز به خواب دارد؛ یعنی خدایا! چنان کن که برای خدمت گزاری به والدین؛ و اطاعت آنها در خود، احساس نیاز کنم.

خدایا! اطاعت والدین را برای من گوارا قرار بده چنان که آب خنک را برای یک انسان عطشان محبوب و گوارا قرار می دهی؛ تا اطاعت و خواسته آنها را بر خواهش های نفس خود مقدم بدارم. خدایا! چنان کن که کارهای خوب و خدمات آنها در چشم من زیاد جلوه کند؛ اگرچه آن کارها کم و کوچک باشد و خدمات و نیکی های زیاد و طولانی مدت من در نظرم ناچیز جلوه کند.

نکات مهمی که در کلام حضرت آمده چند چیز است:

اولا، فرزندان نمی توانند به عذر این که نمی توانیم چگونه با پدر و مادر معاشرت کنیم، مرتکب خطا شوند. امام سجاد علیه‌السلام در قالب دعا می فرمایند که فرزند باید به وظایف خود نسبت به پدر و مادر علم پیدا کند.

ثانیا، فرزند باید از خدا بخواهد که به او قدرت بدهد تا به آموخته هایش دقیق و صحیح عمل کند؛ یعنی بتواند خود را در مسیر خدمت و اطاعت والدین قرار دهد؛ آن هم نه از روی کراهت و سختی و زحمت. یعنی طوری در خدمت گزاری به والدین بکوشد و رغبت نشان دهد که گویی تشنه کامی آب گوارای خنکی را یافته است، یا انسان کم خوابیده و خسته و نزاری، بستر راحتی یافته است.

جالب این است که این تقاضای امام علیه‌السلام با همه موازین اخلاقی تطابق دارد. اگر در مکتب های اخلاقی مختلف مطالعه کنیم می بینیم در برخی موارد یک توصیه اخلاقی می شود که با بعضی از توصیه های دیگر همگونی، همخوانی و هماهنگی کامل ندارد، بلکه در تناقض و تنافر است، در همه موازین اخلاقی دین مبین اسلام به خصوص در ادعیه امام سجاد علیه‌السلام که دریایی از معارف اخلاقی در آن نهفته است، هماهنگی و همخوانی عجیبی دیده می شود؛ در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که می فرمایند:

انّ المؤمن یَری ذنوبه کانَّهُ قاعد تحتَ جَبل یَخاف اءن یَقعَ علیه، و انّ الفاجر یری ذنوبه کذُباب مرَّ علی اءنفه [400].

«اگر انسان مؤمن گناه کند، سنگینی این گناه را بر دوش خود مانند سنگینی کوه احساس می کند. همه تلاش انسانی که بار سنگینی روی دوش او می باشد، این است که به صورتی خود را از این سنگینی خلاص کند و نجات دهد. مؤمن گناه را بزرگ می بیند، بنابراین تلاش می کند خود را از گناه منزه بدارد. فاجر و گنهکار، گناه خود را مانند حرکت مگسی می بیند که بر بینی او نشسته است و او با حرکت دادن دست آن مگس را از روی بینی خود بلند کرده، خود را آسوده می سازد؛ - یعنی احیانا رنجش مختصری در روح آنها ایجاد می شود و بس».

بنابراین، از فرمایش امام علیه‌السلام استفاده می کنیم که انسان، خیر خود را در حقّ دیگران کم و خدمات دیگران را نسبت به خود بزرگ ببینند؛ اگرچه کوچک باشد.

حضرت در ادامه می فرمایند:

اللّهم خَفِّض لهما صوتی، و اءَطِب لهما کَلامی، و اءَلِن لهما عَریکَتی، و اءَعطف علیهما قَلبی، و صَیِّرنی بهما رفیقا، و علیهما شَفیقا [401].

«پروردگارا! صدایم را در برابرشان آهسته و سخنم را خوشایند و خویم را نرم نما و دلم را بر آنان مهربان کن و مرا با ایشان سازگار و بر آنان رحیم گردان».

شاید بیان خداوند متعال در سوره مبارکه لقمان که می فرماید: واغضض من صوتک [402] ناظر به همین معنا باشد که انسان هنگام گفتگو با کسانی که احترام آنها واجب است، صدای خود را به درشتی بلند نکند؛ به خصوص درباره پدر و مادر که از مقام ویژه ای برخوردارند. بعد حضرت می فرمایند:

اللّهم اشکر لهما تربیتی واءَثبَهُما علی تَکرِمَتی، واحفظ لهما ما حفظاهُ منِّی فی صِغَری [403].

«پروردگارا! آنان را به پرورش من جزا ده، و در گرامی داشتنم پاداش ده، و آنچه در کودکی از من محافظت نموده اند، برای آنها نگاه دار».

خدایا! مرا موفق بدار که شکرگزار رحمت های آنها در دوران تربیت خود باشم و همان طور که آنها در بزرگ کردن من زحمت کشیدند، مرا موفق کن که بتوانم خدمت کنم و بر خدمت ها و زحمت های آنها ثواب و اجر مقرر بفرما. سپس حضرت می فرمایند:

اللّهم و ما مَسَّهُما منِّی مَن اءَذی، اءَو خَلَصَ الیهما عنِّی من مکروه، اءَو ضاع قِبَلی لهما مِن حقّ فاجعَلهُ حِطَّة لذنوبهما، و عُلُوّا فی دَرَجَاتِهما، و زیادة فی حَسَنَاتِهما، یا مبدِّلَ السَّیئات باءَضعافِها من الحسنات [404].

«خدایا! آزاری که از من به ایشان رسیده، یا رفتار ناپسندی که از من نسبت به آنان رخ داده، یا حقی که از آنها نزد من تباه گشته را سبب ریختن گناهان و بلندی درجات و مقام ها و فزونی حسنات و نیکی هایشان قرار ده، ای کسی که بدی ها را تبدیل به صدبرابر خوبی می کنی!».

به طور طبیعی، پدر و مادر برای بزرگ کـردن و رشـد فرزنـد، آزار، اذیـت، ناملایمات و مشقاتی را باید تحمـل کننـد. حضـرت در ایـن بخـش از دعـا، از خداوند می خواهد در مقابل این آزار و اذیت ها و مشقت ها و ناملایمـاتی کـه آنها متحمل شده اند، این زحمت ها و آزار و ایذا را کفاره گناهان آنها قرار دهد؛ یعنی آنچه که از گناه و خطا در پرونده اعمال آنها هست، با ایـن زحمـت هـا و مشقت ها از بین برود.

در برخی از آیات کریمه قرآن اشاره شده است که اگر انسانی دچـار خطـا و گناه شده است توبه کند، خطاهای او تبدیل به حسنات می شود.

این جا نکته ای قابل بحث است که مفسران هم درباره آن نظرهـای مختلفـی ارائه کرده اند که منظور از تبدیل به سیئه به حسنه چیست؟ هم امام سـجاد علیه‌السلام ذات اقدس الهی را با این وصف یاد می کنند و می فرمایند:

یا مبدِّل السَّیِّئات باءَضعافها من الحسنات [405].

«ای کسی که قادری همه گناهان را به حسنات تبدیل کنی؛ آن هـم بـه چنـد برابر».

به اقوال مختلفی که در ذیل آیه کریمه یبدل اللّه سیئاتهم حسـنات [406] طـرح شده خیلی متعرض نمی شویم، ولی شاید بتوان تعبیر و تاویل زیبایی از این آیـه ارائه کرد و آن این که در مقام عدالت، هر فعلی بـرای خـود محاسـبه و جزایـی دارد. به طور طبیعی نتیجه کار زشت، عقاب است و جزای کار نیک و حسنه بـه طور عادی و طبیعی، ثواب است، اما اگر کسی در موضع راءفت قرار داشته باشد و آن کسی که در مقابل او افعـالی را انجـام داده، بـه خـاطر بعضـی از افعـالش محبوب انسان شود، زشتی های اعمال او را نمی بیند، بلکه آنچه را او انجام داده است، زیبا می بیند.

درباره خداوند هم این مساله صادق است. از آن جا که خداونـد توبـه پـذیر است، اعمال و خطاهای انسان را با حسنه می بخشاید.

در ذیل این آیه و همچنین در بیان کلام امام سجاد علیه السلام می توانیم بگوییم که خداوند متعال در مقابل افعال خیر و کارهـای نیـک و حسـنات انسـان تائـب، طوری به پرونده او نگاه خواهد کرد که گویی هیچ نقطـه سـیاهی در پرونـده او نیست و آنچه هست خیر و حسنه است؛ آنچه هسـت زیبـایی، نیکـی و خـوبی است. بنابراین امام علیه السلام می فرمایند:

یا مبدل السیئات باضعافها من الحسنات [407].

«ای کسی که قادری همه گناهان را به حسنات تبدیل کنی؛ آن هـم بـه چنـد برابر».

کلام امام سجاد علیه السلام ناظر به این نکته است که خدایا! به پاس مشـقت هـا و تحمل مرارت ها و سختی هایی که والدین من برای رشد و بزرگ کـردن فرزنـد تحمل شده اند، خطاها و جرایم آنها را ببخشای و افعال آنها را بـه عنـوان کـار نیک در پرونده آنها ثبت کن.

بعد امام علیه السلام می فرمایند:

اللّهم و ما تعدَّیَا علَیَّ فیه مِن قَول، اءَو اءَسرَفا علی فیه مِن فعل، اءَو ضیَّعَاهُ لی من حقّ، اءَو قصَّرَا بی عنه مِن واجب فَقَد وَهبتُهُ لهما، وَجَدتُ به علیهما و رَغِبـتُ الیک فی وَضعِ تَبعَتِهِ عنهما، فانّی لا اءَتَّهِمُهُما علـی نفسـی، و لا اءَسـتَبطِئُهُما فـی برِّی، و لا اءکرَهُ ما تولَّیَاهُ مِن اءَمرِی یا ربِّ [408].

«پروردگارا! آنچه پدر و مادر در گفتار با من تعدی نموده اند، یا در کردار بـا من بی جا رفتار کرده اند، یا حقّ مرا تباه ساخته انـد، یـا از آنچـه دربـاره مـن کوتاهی کرده اند، من آن را به آنان بخشـیدم، و آن را وسـیله احسـان برایشـان

گردانیدم، و از تو خواهانم که وبال و گرفتاری آن را از ایشان برداری؛ زیرا من درباره خود به ایشان گمان بد نمی برم؛ و آنان را در مهربانی به خویش سهل انگار نمی دانم؛ و از آنچه درباره ام نموده اند، دلگیر نیستم، ای پروردگارم».

در این بخش از سخنان امام علیه‌السلام، آموزش های قابل توجه دیگری نهفته است.

همان طور که والدین بر فرزند حقوقی دارند، فرزند هم بر والدین حقوقی دارد؛ اما اگر آنها در ادای فرایض و حقوق واجب خود نسبت به فرزند؛ چه در گفتار، رفتار یا تربیت کوتاهی کرده باشند، یا از مرز عدالت در گفتار و رفتار قول و فعل خارج شده باشند، حضرت درباره آنها چنین می فرمایند: خدایا! من همه آن حقوق را بر آنها بخشیدم و تو هم این کوتاهی را بر آنها ببخشای.

نکته دقیقی در ذیل کلام امام علیه‌السلام که قابل تاءمل است. حضرت به محضر پروردگار می گویند:

فهُمِا اءَوجَبُ حقّا علیَّ، و اءَقدَمُ احسانا الیَّ، و اءَعظَمُ منه لدیَّ من اءَن اءُقاصَّهُما بِعَدل، اءَو اءُجازِیَهُما علی مِثل، اءَینَ اذا یا الهی، طُولُ شُغلِهِما بِتَربیتی و اءَین شدَّةَ تَعَبِهِما فی حراستی و اءَین اءِقتَارُهُما علی اءَنفُسِهِما للتَّوسعةِ علیَّ [409].

«خدایا! آنها آنقدر بر من حقّ دارند و به من احسان کرده اند و بر من منت دارند که به خود اجازه نمی دهم کوتاهی های آنها را با عدالت قصاص و جبران کنم؛ یا مانند آنچه نموده اند رفتار کنم، ای خدای من! اگر من این گونه عمل کنم نتیجه تربیت و پرورش من چه می شود؟! نتیجه سختی و رنجشان در پاس داشتنم چه می شود؟! و نتیجه این که برای گشایش و آسایش من، تنگی و گرفتاری را بر خود هموار کرده اند چه می شود؟!».

گاه انسان در موضع عدل است و عدل اقتضا می کند که هر کوتاهی؛ هر چند کوچک و ناچیز جزا داده شود، اما درباره کوتاهی پدر و مادر، فرزند نباید به خود اجازه دهد به عدالت با آنها رفتار کند. این جا، محل جود و سماحت است؛ جای بخشش و احسان است. بنابراین امام علیه السلام تذکر می دهند که اگرچه پدر و مادر در تربیت انسان قصور کرده اند، اما فرزند باید بر آنها ببخشاید و اگر آنها در قید حیاتند، هرگز بر آنها خرده می گیرد و موجب رنجش آنها را فراهم نکند و اگر از دنیا رفته اند، آنها را بخشیده و از خدا برای ایشان طلب مغفرت کند؛ چرا که پدر و مادر، همواره خود را در مضیقه قرار دادند و بر خود ننگ گرفتند تا موجبات، آسایش و رفاه فرزند را فراهم کنند.

حضرت در ادامه دعا می فرمایند:

هیهَات ما یَستَوفِیَان منِّی حقَّهُمَا، و لا اءُدرِک ما یَجِبَ علیَّ لهُما، و لا اءَنا بقَاض وظیفةَ خدمَتِهِمَا، فصلِّ علی محمَّد و آله، و اءَعِنِّی یا خیرَ مَن استُعِینَ بِهِ، و وَفِّقنِی یا اءَهدَی مَن رُغِبَ الیه، و لا تَجعَلنِی فی اءَهل العُقوق للبلاء و الأُمَّهات یوم تُجزِی کُلّ نفس بما کَسَبَت و هم لا یُظلَمُونَ [410].

«خدایا! آنها هرگز نمی توانند حقوق خود را از من به درستی بگیرند و من نمی توانم آن حقوق آنها را دریابم، و شرط خدمت گزاری آنان را به جا آورم. پس به محمَّد و آل او درود فرست و مرا کمک کن که تو بهترین کسی هستی که باید از او استعانت جست. خدایا! تو هدایتگرترین موجودی هستی که انسان برای هدایت دست به دامان او می شود، خدایا! مرا هدایت کن تا از کسانی نباشم که عاق والدین شده اند؛ آن هم در روزی که هر کس به آنچه کرده جزا داده می شود و به کسی ظلم نمی شود».

امام علیه السلام در عبارت بعد می فرمایند:

اللَّهم صل علی محمَّد و آله و ذرِّیَّتِهِ، واخصُص اءَبَوَیَّ باءَفضَل ما خَصَصتَ بـه آباء عبادک المؤمنین و اءُمَّهاتِهم، یا ارحم الراحمین [411].

«خدایا! بر محمَّد و آل او و خاندان او درود فرست و بهترین و شایسته ترین تحیات و خیراتی که برای پدران و مادران بندگان خاصت قـرار داده ای نصـیب والدین من هم بفرما، ای بخشنده ترین بخشندگان».

بعد امام علیه السلام یک نکته آموزشی دیگر را متذکر شده، می فرمایند:

اللَّهم لا تُنسِنی ذکرَهُما فی اءَدبَار صَلَواتی، و فی اءِنی مِن آناءِ لَیلی، و فی کُلّ ساعة مِن ساعات نَهاری اللَّهم صل علی محمَّد و آلـه، واغفرلـی بـدعائی لهمـا، واغفر لهما ببرِّهِما بی مغفرة حَتما، وارضَ عنهما بشَـفَاعَتی لهمـا رِضـی عَزمـا، و بلِّغهُما بالکَرَامَةِ مواطن السَّلامَة [412].

«خدایا! چنان کن که من در پایان هر نمـاز، در دل شـب، در هـر سـاعتی از ساعت های روز و شب پدر و مادرم را فراموش نکنم. خدایا! مرا موفق کن که به حرمت احسان و نیکی پدر و مادر، آنها را یاد کنم و برای آنها طلـب مغفـرت کنم. خدایا! به خاطر دعای من نسبت به والدین، مرا بیامرز و بـه خـاطر نیکـی های آنها نسبت به من، آنها را مشمول آمرزشت قرار بده؛ خدایا! من اگر آبرویی در پیشگاه تو دارم برای والدینم شفیع درگاهت می شوم؛ تو از آنها راضی بـاش، خدایا! جایگاه آنها را جایگاه سلام که بهشت تو است، قرار بده؛ آنها را مشـمول کرامت و بزرگواری خود قرار بده».

آنگاه امام علیه السلام به پیشگاه الهی عرضه می دارند:

اللَّهم و ان سَبَقَت مغفرتک لهما فشَفِّعهُما فِیَّ، و ان سَبَقَت مغفرتک لی فشـفِّعنِی فیهما حتَّی نَجتَمِع براءفت ک فی دارِ کَرامَتِک و محلِّ مغفرتک و رحمتک، انَّـکَ ذو الفضل العظیم، والمنِّ القدیم، و انت ارحم الراحمین [413].

«خدایا! اگر قبل از این که مرا بیامرزی، آنها را آمرزیده ای، آنها را شفیع من قرار بده و اگر مرا قبل از ایشان بخشیده ای، مرا شفیع آنها قرار بـده و شـفاعت مرا درباره آنها بپذیر تا در بهشت تو، در دار کرامت تو و در محل غفران و نزول رحمت و برکاتت باز من و والدینم با هم جمع شویم».

به طور اجمال و در حد بیان ترجمه فرمایش امام سجاد علیه‌السلام که بسیار گویـا و آموزنده بود، به این دعا پرداختیم. در این دعا یک سلسله از تعلیمـات بسـیار ارزشمند و مفید که راه کارهای وظیفه و انجام فرایض فرزندی نسبت به والـدین است بیان شد، اما چون درباره مطلق ارحام در این رسـاله، ذکـری نشـده اسـت سعی می کنیم در ادامه این مباحث به این مهم نیز اشاراتی داشته باشیم.

پیامدهای قطع رحم

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که حضرت فرمودند:

و نَروی اءَنَّ رجلا جاءَ الی رسـول اللّـه صلی‌الله‌علیه‌وآله فقـال: اءَخبِرنـی مـا اءَفضـلُ الاعمال؟ فقال: الایمان باللّه،... فایُّ الاَعمال اءَبغَضُ الی اللّه؟ قال: الشِّرک باللّـه، قال: ثم ماذا؟ قال: قَطیعَةُ الرحم، قال: ثم ماذا؟ قال: الامر بـالمنکر و النَّهـی عـن المعروف [414].

«کسی به حضور پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شد و عرض کـرد: یـا رسـول اللّـه! بهترین اعمال برای انسان چیست؟ حضرت فرمودند: ایمـان بـه ذات ذوالجـلال الهی. سپس شخص سوال کرد: چه عملی نزد خدا مبغوض تـرین اعمـال اسـت؟ حضرت فرمودند: شرک به خداوند، عرض کرد: ما کـه مشـرک نیسـتیم. بعـد از شرک چه عملی مبغوض تر است؟ حضـرت فرمودنـد: قطـع رحـم. آن شـخص سوال کرد: بعد از قطع رحم چـه؟ حضـرت فرمودنـد: امـر بـه منکـر و نهـی از معروف».

در این روایت شدت زشتی قطع رحم با دو مطلب روشن می شود:

یکی این که بلافاصله بعد از شرک مبغوض ترین عمل، قطع رحم ذکر شده است؛ یعنی در میان همه محرمات و منهیات شرع هیچ عملی منفورتر از قطع رحم نیست، حتی شرب خمر، زنا، قتل نفس و... و این مطلب واقعا برای ما مسلمان ها که خود را مقید و متعبد به آداب شرع می دانیم یک هشدار قابل توجه است.

دوم این که در این روایت حضرت رسول اکرم ﷺ مبغوضیت گناه قطع رحم را مقدم بر امر به منکر و نهی از معروف ذکر فرموده اند.

می دانیم که امر به منکر و نهی از معروف یعنی قلب و تغییر حکم الهی، اگر کسی به منکر امر کند، یعنی به خود اجازه داده است در مقابل خدا قانون گذاری و تشریع کند و به یقین، این یک گناه نابخشودنی و بسیار بزرگ است، اما در عین حال مبغوضیت این عمل کمتر از قطع رحم است.

در روایت دیگری، مرحوم صاحب مستدرک الوسایل چنین نقل کرده است:

حین حَضَرَتهُ الوفاةُ و اءُغمِیَ علیه فلمَّا اءَفَاقَ قال اءَعطوا الحَسَنَ بن علیّ بن علی بن الحسین علیه السلام و هو الافطَسُ سبعین دِینَارا و اءَعطُوا فُلانا کذا و فلانا کذا فقُلتُ اء تُعطِی رَجُلا حَمَلَ علیک باشَّفرَة یُریدُ اءَن یَقتُلَکَ قال تریدین اءَن لا اءَکونَ مِن الَّذین قال اللَّه عزَّ و جَلَّ «والَّذین یَصِلُونَ ما اَمَرَ اللَّه به ان یوصل و یخشون ربهم و یخافون سوء الحساب [415]» [416].

«نزدیک لحظه های وفات امام صادق علیه السلام نزد آن حضرت بودیم. در حالی که امام گاهی به حال اغما بودند و گاه به هوش می آمدند. وقتی حال امام قدری بهتر شد، فرمودند: به حسن بن علی بن الحسین یکی از عموزادگان حضرت هفتاددینار بپردازید و بعد فرد دیگری را هم ذکر کردند. راوی می گوید

که من سابقه این حسن را می دانستم؛ او کسی بود که روزی با کار به امـام علیه‌السلام حمله کرده بود و قصد کشتن حضرت را داشت. عرض کردم: آیـا شـما تصـمیم دارید برای کسی که قصد کشتن شـما را داشـت، عطیـه بفرسـتید؟ حضـرت در جواب فرمودند: آیا تو نمی خواهی من در زمره کسانی باشم کـه خـدا در حـقّ آنها فرموده است: آنها آنچه را که خدا امر به پیوند آن کرده ماننـد صـله رحـم، دوستی پدر و مادر و محبت اهل ایمان و علم و حفظ عهـد و پیمـان بـا خـدا و خلق اطاعت می کننـد و از خـدا مـی ترسـند و بـه سـختی روز حسـاب مـی اندیشند؟».

این توجه امام علیه‌السلام آن هم در شرایطی که شاید کمتر انسانی بـه ایـن نکـات ظریف و دقیق توجه دارد، حاکی از اهمیت موضوع است. و این از همان نکـاتی است که عقل بشر هم اهمیتش را تا حدودی درک می کند، ولی در شرع مقدس فوق العاده به آن سفارش شده است.

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

ملعون ملعون قاطع رحمة [417].

«کسی که قطع رحم کند، مورد لعن الهی قرار گرفته است».

آثار وضعی صله رحم و قطع رحم

آثار وضعی عجیبی بر قاطع رحم مترتب است که امیدواریم جامعه امروز مـا در سایه عمل به این وظیفه، بتواند از عوارض سوء و منفی آن در امان بماند.

از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند:

مَا مِن ذَنب اءَجدَرَ اءَن یُعَجِّلَ اللّه لِصاحبِهِ العُقوبةَ فی الدُّنیا مع ما ادَّخَـرَهُ فـی الاخرة منَ البَغی و قَطیعَة الرَّحِم [418].

«هیچ گناهی - نفی مطلق - در نزد پروردگار سزاوارتر از این نیست که بر عقوبت آن در دنیا تعجیل کند مگر ظلم و سرکشی و قطع رحم».

روایت عجیب دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

لا تَنزِلُ الرَّحمَة علی قوم فیهم قاطع الرحِمِ [419].

«خداوند رحمت خود را از قومی که در آن قاطع رحم باشد دریغ می دارد».

آثار وضعی گناه قطع رحم آنقدر گسترده است که اگر در میان قومی، یک نفر قاطع رحم باشد، خدا رحمتش را از همه آن قوم دریغ می فرماید و باعث می شود رحمت الهی بر آن امت و جماعت نازل نشود. این هم یکی دیگر از آثر وضعی دنیوی قطع رحم است. در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

صِلَة الرَّحِمِ تَعمُرُ الدِّیارَ و تَزیدُ فی الاَعمَار و ان کانَ اءَهلُها غیر اءَخیار [420].

«صله رحم باعث می شود که شهرها آباد شود و عمر انسان های آن دیار طولانی شود؛ اگرچه مردم آن هم انسان های خوبی نباشند؛ یعنی مؤمن نباشند».

شرط ترتب این آثار، ایمان و اعتقاد به خدا و خیرات نیست، این آثار - عمران بلاد، آبادی دنیا و طول عمر - در مساله صله رحم نهفته است. در روایتی، راوی می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

تکون لی القرابةُ علی غیر امری اءَ لهم علی حقّ قال نعم حقّ الرحم لا یقطعُهُ شی ء و اذا کانوا علی اءَمرِکَ کان لهم حقّان حقّ الرَّحِم و حقّ الاسلام [421].

«من ارحامی دارم که یا مسلمان نیستند و یا شیعه. آیا بر من حقّ دارند؟ حضرت فرمودند: هیچ چیزی حقّ رحمیت را قطع نمی کند و اگر آنان مسلمان و یا شیعه بودند، دو حقّ داشتند: یکی حقّ رحم؛ یکی هم حقّ شیعه بودن و یا مسلمان بودن».

بنابراین، بعضی گمان نکنند که اگر رحمی دارند که مسلمان، شیعه یا همفکر آنها نیست، این می تواند مجوز قطع راتباط و رحمیت شود. امام صادق علیه السلام درباره آثار صله رحم می فرمایند:

صِلَةُ الاَرحام تُحَسِّنَ الخُلُقَ و تُسمِحُ الکَفَّ و تُطَیِّبَ النَّفس و تَزید فی الرِّزق و تُنسِیُ فی الاجل [422].

«اثر وضعی صله رحم این است که باعث می شود اخلاق انسان نیکو شود و در بخشندگی دست و دلش باز شود، پاک دل شود، رزق و روزی او زیاد شود و مرگ او به تاخیر افتد».

ما شیعیان که داعیه پیروی از اهل بیت علیهم السلام را داریم، باید توجه کنیم که آموزنده ترین درس و مهم ترین نکته ای که در سنت و سیره ایشان وجود دارد، منش و روشی است که اهل بیت علیهم السلام با دشمنان و مخالفان خود و با کسانی که حتی قصد جانشان را می کردند، داشتند. راوی می گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

جُعِلتَ فداک انَّ الشیعَةَ عندنا کثیر فقال فهل یَعطِفُ الغَنیُّ علی الفقیر و هل یَتَجَاوزُ المحسن عن المُسِی ءِ و یَتَوَاسَونَ فقُلتُ لا فَقَال لیس هؤ لاء شیعة الشِّیعَةُ مَن یفعل هذا [423].

«شیعیان شما در شهر ما فراوانند. حضرت فرمودند: این که می گویی شیعه بسیار است آیا اغنیا و ثروتمندان به فقرا رسیدگی می کنند؟ و افراد محسن و نیکوکار گناهنکاران را می بخشند؟ آیا بین ایشان رفاقت و رسیدگی به یکدیگر وجود دارد؟ عرض کردم: نه! حضرت فرمودند: اینها شیعه نیستند؛ شیعه کسی است که چنین اعمالی را انجام دهد».

24 - حقّ فرزند

وَ اَمَّا حقّ وَلَدِکَ فتَعلَمُ اءَنَّه منک و مُضَاف الیک فی عاجِلِ الدُّنیا بخیرهِ و شرِّهِ و اءَنَّکَ مَسوُول عمَّا وُلِّیتَهُ مِن حُسن الاَدَب والدَّلالَـةِ الـی ربِّـهِ و المعونـةِ علـی طاعتِهِ فیک و فی نفسه فمُثَاب علی ذلـک و مُعَاقَـب فاعمَـل فـی اءَمـرِهِ عَمَـلَ المُتَزَیِّنِ یَحسُن اءَثَرُه علیه فی عاجِلِ الدُّنیا المُعَذِّرُ الـی ربِّـه فیمـا بینـک و بینـهُ بحُسنِ القیام علیه و الاَخذِ له منهُ و لا قوَّة الا باللَّه.

«اما حقّ فرزندت این است که بدانی او از تو است و در نیک و بد این جهان منسوب به تو؛ و تو به حکم ولایتی که بر او داری نسـبت بـه تربیـت صـحیح و آموختن آداب نیکو و راهنمـایی و شناسـاندن ذات خداونـد یکتـا و کمـک در اطاعت و پیروی از او مسوولی؛ باید درباره او همانند کسی رفتار کنـی کـه مـی دانی در نیکی به وی اجر و پاداش است و در بدی و زشتی به او کیفر و عقـاب. پس در امر دنیای او چنان بکوش که اثری آفریده ای و اینک آن را بـه زیبـایی ها می آرایی؛ و در امر آخترش آن گونه تلاش کن که نزد پروردگارت سرافکنده نباشی و عذری داشته باشی».

امام سجاد علیه‌السلام در این حقّ بسیار مهم، قبل از بیان حقوق فرزنـد نسـبت بـه والدین دو نکته بسیار مهم را به عنوان تمهید و زمینه سازی در لزوم اهتمـام بـه امر فرزند بیان می فرمایند: یکـی جنبـه عـاطفی و دیگـری جنبـه اجتمـاعی و حیثیتی.

در نکته اول که جنبه عاطفی دارد، امام علیه‌السلام می فرمایند: باید بدانی کـه او از تو است؛ یعنی پیوند و عاطفه انسان نسبت به فرزند، یک پیونـد و علقـه طبیعـی است و به همین ملاک، انسان نسبت به فرزند احساس محبت و علاقه می کند و

اساسا حب نفس یکی از غرائز غیر قابل انکار در نظام هستی است که همه موجودات زنده دارند و انسان نیز از این قاعده مستثنی نیست.

از آن جا که فرزند، بخشی از انسان و پاره تن اوست، نسبت به او همه این علاقه و حب وجود دارد و این علایق و عواطف مورد تایید شرع مقدس نیز هست.

به این علایق و غرائز مثل بسیاری دیگر از غرائز حیوانی و انسانی در معارف ما جهت داده شده است و آنها را به سمت وسوی صحیحی هدایت کرده اند.

در مورد اصل محبت و علاقه و لزوم اظهار و ابراز آن، در منابع ما، سخنان بسیاری است. در آیات شریفه قرآن، آیه ای به این مضمون می بینیم که:

ان اللّه یامر بالعدل و الاِحسان [424].

«خداوند، انسان ها را به احسان و نیکوکاری امر می فرماید».

خداوند انسان ها را به رعایت عدالت، احسان و نیکوکاری امر فرموده است و چه نیکی و احسانی برتر و والاتر از اظهار محبت به فرزند؟

ابراز محبت در سیره و کلام معصومین علیهم‌السلام

روایتی با این مضمون در مکارم الاخلاق نقل شده است:

اءنّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قبّل الحسن و الحسین علیهما‌السلام فقال الاقرعُ ابنُ حابس: انَّ لی عشرة من الاَولاد ما قَبَّلتُ واحد منهم، فقال: ما علیَّ ان نزَع اللّه الرحمة منک [425].

«روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دو فرزندشان امام مجتبی و سیدالشهدا علیهما‌السلام را می بوسیدند، یکی از اصحاب به نام اقرع بن حابس حضور داشت؛ گفت: یا رسول اللّه! من ده فرزند دارم که هیچ یک از آنها را نبوسیده ام؛ حضرت فرمودند: من

باید چه کنم که خدا مهربانی را از دل تو برگرفته است؟ - تو معنا و مفهوم مهربانی را نمی فهمی! -».

در این روایت به طور روشن به دو امر تصریح شده است:

یکی این که دوستی و محبت فرزند، امری قلبی و فطری است و فقدان آن، نقصان است؛ یعنی اگر انسانی در دل خود نسبت به فرزندش احساس محبت نکند، نقص دارد.

دوستی و محبت باید به طریقی ابراز و اظهار شود؛ زیرا ممکن است کسی به فرزندش علاقه مند باشد، اما هیچ نوع ظهور و بروزی نداشته باشد و به طور طبیعی آثاری که بر محبت به فرزند نهفته است، بر این محبت پنهانی مترتب نخواهد بود.

انسان باید محبتش را به فرزندش اظهار کند؛ چنان که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم چنین می کردند.

مرحوم صاحب وسایل الشیعه، روایتی را از امام صادق علیه السلام نقل کرده است که حضرت فرمودند:

اءَکثِروا مِن قُبلَةِ اءَولادِکم فانَّ لکم بکُلّ قُبلَة دَرَجَة فی الجَنَّة مَسِیرَةَ خَمسَمِائَةِ عَام [426].

«فرزندانتان را زیاد ببوسید؛ خداوند متعال به ازای هر بوسه به فرزند یک درجه در بهشت به انسان می دهد».

در همان کتاب از امام صادق علیه السلام روایتی از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که حضرت فرمودند:

مَن قَبَّلَ ولده کَتَبَ اللّه له حسنَة [427].

«کسی که فرزندش را ببوسد خداوند در نامه عمل او یک حسنه می نویسد».

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

مَن قبَّل ولدَه کان له حسنة و مَن فرَّحه، فرَّحَهُ اللّه یوم القیامَة [428].

«کسی که فرزندش را ببوسد، برای او یک حسنه به حساب آید و کسی که موجب سرور و شادمانی فرزندش شود، خداوند در روز قیامت او را شادمان خواهد کرد».

مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» نکته ای را درباره سیره رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می کند که:

کان النبیّ صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اذا اءَصبَح مسَح علی رؤ وس وُلدِهِ [429].

«صبح که می شد، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یکی از کارهایشان این بود که دستی به سر بچه هایشان می کشیدند».

از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم روایت شده است که فرمودند:

اءَحبّوا الصَّبیان وارحَموهم [430].

«فرزندانتان را دوست بدارید و با آنها مهربانی کنید».

در معارف ما درباره مهربانی به فرزند توصیه شده است و از نظر علمی هم ثابت شده است، فرزندانی که به طور کامل از مهر و محبت والدین برخوردار شده اند، یا از مهر و محبت یکی از آن دو بهره مند نبوده اند، هم در دوران کودکی و هم در بزرگسالی آنان آثار و تبعات منفی به جای گذاشته است؛ چون محبت یکی از نیازهای انسان است و اگر این نیاز در فرزند تأمین نشود فرزند احساس کمبود می کند و این کمبود به نحوی در روح و رفتار و اعمال او، در داخل و خارج خانه اثر می گذارد، و در بزرگسالی هم این عقده کمبود محبت به صورت های مختلفی نمود پیدا می کند.

در بررسی های مستندی که از آمار جرایم در کشورهای مختلف انجام شده است، بسیاری از جرایم اجتماعی منتسب به چنین افرادی است. در میان کودکان و اطفال، افرادی مرتکب جرایم می شوند که پدر و مادر و یا یکی از آنها را نداشته اند و در پرورشگاه تربیت شده اند و یا اگر والدینی داشته اند، والدین در ابراز و اظهار محبت به آنها کوتاهی کرده اند. به همین دلیل است که در منابع اسلامی خود می بینیم که در اظهار محبت به ایتام نیز توصیه اکید شده است.

روایتی را مرحوم مجلسی در «بحارالانوار» نقل می کند که:

انَّ النبیَّ ﷺ کان یُصَلِّی یَوما فی فِئَة و الحسین علیه السلام صَغیر بالقُرب منه، فکان النبی ﷺ اذا سجَد جاء الحسین فرکَب ظَهرَه، ثمَّ حرَّک رِجلَیه و قال: حَل حَل، فاذا اءَراد رسول اللّه ﷺ اءن یَرفَعَ راءسَه، اءخَذه فوضَعه الی جانبه فاذا سجَد عاد علی ظهرِه، و قال: حَل حَل، فلَم یَزَل یفعلُ ذلک حتی فرَغ النبی ﷺ مِن صلاتهِ، فقال یهودیّ: یا محمَّد! انَّکم لَتَفعلون بالصِّبیَان شیئا ما نَفعله نحن، فقال النبی ﷺ: اءمَّا لو کنتم تؤ مِنون باللّه و رسوله، لَرَحِمتُم الصبیان قال: فانّی اُؤ مِنُ باللّه و برسوله، فاءسلَمَ لمّا راءی کرمَه مع عِظَمِ قَدرِه [431].

«روزی پیغمبر ﷺ همراه با جماعتی در حال نماز بودند و امام حسین علیه السلام هم که طفلی بود، در نزدیکی حضرت نشسته بود. وقتی پیغمبر ﷺ به سجده می رفتند، امام حسین علیه السلام بر پشت پیامبر ﷺ می نشست و دو پای کوچک خود را حرکت می داد و به همان لسان خود و به تعبیر ما هِی هِی می کرد. وقتی حضرت سجده شان تمام می شد و می خواستند سر از سجده بردارند، این طفل کوچک را می گرفتند و در کنار خودشان قرار می دادند و به سجده می رفتند. دوباره امام حسین علیه السلام روی پشت جدشان می نشست و همان کلمات را تکرار می کرد و این کار تکرار شد تا نماز پیغمبر ﷺ به

پایان رسید. یکی از یهودیان آن جا ایستاده بود و این منظره را تماشا مـی کـرد. گفت: رفتار شما با بچه هایتان برخلاف رفتار ما با آنها است. حضرت فرمودنـد: شما اگر به خدا و پیغمبرتان ایمان می داشتید، نسبت به کودکانتان مهربان بودیـد زیرا محبت و مهربانی به فرزند دلیل بر ایمان است. سپس یهودی گفـت: ایمـان آوردم به خدا و رسـولش و اسـلام آورد بـه خـاطر ایـن کرمـی کـه از پیـامبر ﷺ دید با آن بزرگی مقام و منزلت ایشان».

این بدان دلیل بود که معمولا انسان وقتی افرادی صاحب مقـام را مـی بینـد، جاه و جلال او چشم بیننده را پر می کند و تصویری از او می سازد کـه مـثلا او نسبت به فرزند، همسر و خانواده با دیگران فرق می کند؛ در حـالی کـه پیغمبـر ﷺ در عواطف انسانی، یک انسان متعادل بود؛ مثل سایر انسان ها. نسبت بـه فرزند علاقه مند بود و شاید از نظر عاطفی در اوج بود و این چیزی بود که برای آن یهودی غیر قابل باور بود. امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

انّ اللّه لیرحم الرجل لشدةِ حبِّه لولده [432].

«خداوند به فرد، به خاطر شدت مهربانی او به فرزندش رحم می کند».

به طور کلی در معارف ما امر شده است:

وَقِّروا کِبارکم و ارحموا صغارکم [433].

«بزرگانتان را احترام و به کوچکترها مهربانی کنید».

سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

لیس منَّا مَن لم یرحم صغیرنا و لم یوقِّر کبیرنا [434].

«از ما نیست کسی که به کودکان مهربان نباشد، و به بزرگان احترام نگذارد».

رمز مسلمان بودن، احترام به بزرگ ترها و مهربانی به کوچـک ترهـا اسـت. حال باید تصور کرد با این سفارش ها چگونه جامعه ای ساخته می شود! جامعه

ای که در آن تک تک افراد به بزرگ ترها احترام بگذارند و بـه کوچـک ترهـا مهربان باشند هرگز روی ناهنجاری نخواهند دید. به طور طبیعـی اگـر بزرگـی، خطا کرد، چون باید به او احترام بگذارند، از خطای او چشم پوشی مـی کننـد و اگر کوچک تری اشتباه کرد، چون نباید با او مهربـان باشـند، از خطـای او هـم چشم پوشی می کنند. بنابراین، جامعه ای ساخته می شود مملو از صلح و صفا و افراد بدون هیچ گونه تنش و برخورد در کنـار یکـدیگر زنـدگی مـی کننـد. در سخنی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

لِیَتَاءَسَّ صـغیرکم بکبیـرکم وَلیَـراءَف کبیـرُکُم بصـغیرکم و لا تکونـوا کجُفَـاةِ الجاهلیَّةِ [435].

«البته باید کوچکترها تابع بزرگ ترها باشند و بـه آنـان احتـرام بگذارنـد و بزرگ ترها هم باید به کوچک ترها راءفت و رحمت داشته باشند و مانند سنگ دلان دوران جاهلیت نباشند».

معلوم می شود که بی محبتـی، کـم محبتـی و قسـاوت قلـب میـراث دوران جاهلیت است و اولین اثر توحید این است کـه در دل انسـان، مهربـانی و رقـت قلب ایجاد می کند.

نفس وجود مهر و محبت در انسان، یک امر غریزی و کیمیای مجهول القدری است که همگان بر اساس خلقت از آن برخوردارند، ولی بسیاری از انسان ها از کارایی این گوهر ارزشمند غافلند. مهر، محبت و عاطفه، در انسان خفته و خمود و بی حال، انگیزه ایجاد می کند؛ از انسان کم طاقت و بی حوصله فردی صبور و پرطاقت می سازد.

غریزه محبت و عاطفه، کارایی فوق العاده ای دارد و این طرفینی است؛ یعنی هم محبوب تمایل به اظهار محبت و مهربانی دارد و هم محب برای تخلیه روانی خود، به اظهار محبت نیاز دارد.

این جاست که شرع مقدس با تقدیس اصل محبت و غریزه عاطفه و راءفت، قدم به میدان می نهد و به این امور باطنی موجود در انسان، جهت می دهد و به ترمیم و رشد و شکوفایی این غرائز می پردازد؛ که اگر این غرائز تحت ضوابط خاص و در مسیر صحیح حرکت نکند و یا به هر دلیلی از حرکت بازبماند، ویرانی به بارمی آورد؛ درست مثل سیلابی که از دامنه کوهستان سرازیر می شود، اگر یکسره به شوره زار بریزد، هیچ اثر مثبتی نخواهد داشت و اگر در مسیر صحیح خود حرکت نکند، روستاها و جنگل ها را منهدم می کند. سیلاب باید در مسیر صحیحی مثل رودخانه حرکت کند تا در کنارش آبادانی و عمران ایجاد شود و درختان و نباتات رشد کنند؛ به دشت و دمن برسد و در کنارش کشت و کار صورت گیرد و باعث نابودی و انهدام نیز نگردد. مهر و محبت پدر و مادری نیز اگر با قواعد و ضوابطی که شرع مقدس قرار داده هدایت شود، فرزندی صالح و شایسته تربیت می شود که جامعه از او بهره مند خواهد شد؛ و اگر این محبت نباشد، علاوه بر این که فرزند احساس حقارت و کمبود می کند، ویژگی های انسان تربیت شده را ندارد.

اظهار محبت نسبت به ایتام

در منابع دینی ما روایتی است که تأکید زیادی نسبت به اظهار علاقه و محبت به فرزند کرده اند. نفس وجود چنین غریزه ای، غیر قابل انکار است و اگر کسی واقعا فاقد حب فرزند باشد، نقصانی در آفرینش و خلقت او وجود دارد.

بنابراین، اصل وجود این غریزه، غیرقابل انکار است و فرزند به اظهار محبت و ملاطفت نیاز دارد. در شرع انور تأکید فراوانی بر نیکی و مهربانی نسبت به فرزندان ایتام، کسانی که پدر و مادر یا هر دو را از دست داده اند، شده است. از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

مَن مَسَحَ رَاءس یتیم کانت له بکُلّ شَعرَة مرَّت علیها یده حسنات [436].

«اگر کسی دستی بر سر یتیمی بکشد خداوند به عدد هر تار مویی که از زیر دست این انسان می گذرد برای او حسناتی ثبت می کند».

واقعا اگر در این نکات، دقت شود مشخص می شود که انسان با این عملش، نیاز و احتیاج طبیعی و غریزی انسان دیگری را برآورده و تامین کرده است و در حقّ او پدری یا مادری کرده است. در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

خیر بیوتکم بیت فیه یتیم یُحسَنُ الیه و شرُّ بیوتکم بیت یُسَاءُ الیه [437].

«بهترین خانه از خانه های شما، خانه ای است که در آن یتیمی باشد که به او نیکی، مهربانی و محبت می شود و بدترین خانه ها، خانه ای است که در آن به یتیمی ستم شود».

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ روایت شده است که فرمودند:

اءَنا و کافل الیتیم کَهَاتَینِ فی الجَنَّة [438].

«من و کسی که متکفل اداره امر یتیم است - کسی که امور او را به عهده گرفته، او را تربیت کرده و نسبت به او احسان می کند - مانند این دو انگشت کنار یکدیگر در بهشت قرار خواهیم گرفت».

اساسا سنت اولیای دین و بزرگان ما چنین بوده است. نقل شده است هنگامی که خبر شهادت جعفر بن ابی طالب علیه السلام در جنگ موته به پیامبر ﷺ رسید:

اءَتی رسول اللّه اءسماء، فقال لها: اخرجی لی ولد جعفر، فاءخرجوا الیه، فضمَّهم الیه و شَمَّهم [439].

«حضرت به خانه جعفر آمدند و به اسماء همسر جعفر فرمودند: فرزندان جعفر را نزد من بیاور. فرزندان جعفر را آورد. حضرت آنها را به سینه می چسبانیدند و آنها را نوازش می کردند».

عبداللّه جعفر فرزند آن شهید که بعدها به افتخار دامادی امیرالمؤمنین علیه السلام و فاطمه علیها السلام نائل شد، نقل می کند که من خوب به خاطر دارم روزی را که پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به خانه ما آمدند و خبر شهادت پدرم را دادند و دست محبت به سر من و برادرم کشیدند. این از آثار مثبت و تربیتی این عمل است که خاطرات در ذهن یک یتیم مثل عبداللّه باقی می ماند.

روایت عجیبی نقل شده است که نفس تسلیت گفتن را به کسی که مصیبتی دیده توجیه می کند:

و ان کان المعزی یتیما فامسح یدیک علی راءسه [440].

«اگر عزادار، یتیم است به هنگام تسلیت گفتن، دست بر سر او بکشید».

در روایتی دیگر نقل شده است که فرمودند:

یُقعِدُهُ علی خِوَانِهِ و یمسح راءسَهُ یَلِینُ قلبه [441].

«کسی که یتیمی را بر سر سفره خود بنشاند و دست ملاطفت بر سر او بکشد، دل او مهربان می شود».

صرف نظر از این آثار اخروی، آثار وضعی دنیوی هم دارد. در روایات و توصیه ها هیچ قیدی برای اظهار محبت ذکر نشده است که یتیم، فقیر باشد یا غنی، پدر و مادرش که از دنیا رفته اند متمکن بوده اند یا نبوده اند. یا حتی قید نشده است که حتما به آنها کمک مالی شود.

انسان ها در آفرینش مختلفند؛ بعضی ها خیلی رقیق القلبند و برخی بسیار قسی القلب. بعضی قلبشان رقیق نیست و در مواجهه با مسائل عاطفی و احساسی، تاثیرپذیر نیستند، ولی دوست دارند که این گونه باشند. حضرت می فرمایند اگر می خواهی قلبت رقیق شود، بر سفره ات یتیمان را مهمان کن و دست ملاطفت بر سر آنها بکش. در توصیه های مولای متقیان امیرمؤمنان علیه‌السلام آمده است که فرموده اند:

اءدّب الیتیم بما تؤ دب منه وَلَدَکَ [442].

«همانگونه که با فرزندانت رفتار می کنی، نسبت به تادیب و رسیدگی به وضع ایتام هم سعی و اهتمام داشته باش».

حتی در سخنی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که می فرمایند:

مَن عَالَ یتیما حتّی یَستَغنی اءَوجَبَ اللّه عزَّ و جَلَّ له بذلک الجَنَّة [443].

«اگر کسی یتیمی را در عائله خود نگه دارد و تا زمانی که بی نیاز شود متکفل امر او شود، خداوند بهشت را بر او واجب می کند».

در حدیث دیگر می فرمایند:

مَن کَفَلَ یتیما بین المسلمین فاءَدخَلَهُ الی طعامِهِ و شرابِهِ اءَدخَلَهُ اللّه الجنَّةَ البَتَّةَ الا اءَن یَعمَلَ ذَنبا لا یُغفَرُ [444].

«کسی که متکفل امر یتیمی از مسلمان ها شود و او را بر سر سفره غذای خود بنشاند، خدا بهشت را برای او تضمین می کند؛ مگر این که گناهانی مرتکب شود که غیرقابل بخشش باشد».

امام سجاد علیه‌السلام به عنوان تمهید و زمینه سازی در ضرورت اهتمام به تربیت فرزند، دو نکته را مطرح فرمودند که یکی از آن دو نکته این بود که می فرمایند:

فَتَعلم اَنَّهُ منک.

«بدان که فرزند از تو است».

در حقیقت به جنبه عاطفی و علقه معنوی میان والدین و فرزند اشاره می فرمایند و با تحریک عواطف پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی، ضرورت رسیدگی به مساله را یادآور می شوند.

از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیه هایی که به فرزند بزرگوارشان امام مجتبی علیه‌السلام دارند بعد از این تعبیر که «فرزند، آیینه تمام نمای پدر و مادر است» آمده است:

و وجدتک بعضی بل وجدتک کُلِّی [445].

«تو را دیدم که پاره تنم هستی، بلکه همه جان و تن منی».

در بعضی از روایات هم آمده است که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله راجع به فاطمه زهرا علیهاالسلام می فرمایند:

ان فاطمه بضعَة منِّی [446].

«فاطمه علیهاالسلام پاره تن من است».

با توجه به این علقه میان والدین و فرزند و آن اهتمام عاطفی که میان آنها وجود دارد، ضرورت دارد که آنها در تربیت فرزند هیچ قصور و تقصیری رواندارند.

تمهید دیگری که در کلام امام علیه‌السلام ذکر شده بود، توجه به حیثیت اجتماعی و اعتبار دنیوی است. امام علیه‌السلام می فرمایند:

مضاف الیک فی عاجل الدُّنیا بخیره و شرِّه.

«فرزند؛ چه خوب و چه بد، به تو وابسته است و به تو خوانده می شود».

ممکن است در بعضی افراد غریزه حب اولاد ضعیف باشد و از طریق تحریک عواطف پدر و فرزندی نتوان در آنها برای تربیت فرزند انگیزه ایجاد کرد، اما

حب نفس و علاقه به ذات، چیزی نیست که انسان نسبت به آن بی تفاوت و یا کم تفاوت باشد.

هر انسانی نسبت به حیثیت و اعتبار اجتماعی خود حساس است و تلاش می کند که آبروی خود را حفظ کرده یا بالا ببرد و با همه عواملی که به نحوی، موجب نقصان مرتبه او می شوند، مبارزه می کند. پدر یا مادر چون به هیچ وجه نمی توانند وابستگی فرزند را به خود انکار کنند، ملزم هستند نسبت به سرنوشت فرزند بی تفاوت نباشند؛ چون این پدر و یا مادر لااقل خود را دوست دارند و به سرنوشت خود در اجتماع حساسند و به آن می اندیشند، بنابراین، به این دلیل هم که شده، به تربیت فرزند همت می گمارند؛ یعنی اگر آبرو و حیثیت خود را می خواهند باید نسبت به تربیت فرزند حساس باشند.

نتیجه کوتاهی پدر و مادر در تربیت فرزند، این می شود که وی از نظر آداب و معاشرت عنصر نامطلوبی شود و نتواند روابط خود را به طور صحیح با اجتماع تنظیم کند. در نتیجه مرتکب خلاف می شود و این خلاف کاری های او وسایل بدنامی والدین را فراهم می کند. شاهد بر این مطلب، مضامینی است که از معصومین علیهم‌السلام به دست ما رسیده است:

لعن اللّه والدین حَمَلا وَلدَهُمَا علی عُقُوقِهِمَا [447].

«والدینی که موجب قطع رابطه پدر و فرزندی و مادر و فرزندی می شوند، ملعونند».

یعنی وظیفه، یک طرفه نیست بلکه اقدام به انجام وظیفه در آغاز متوجه والدین است. پدر و مادرند که با انجام وظایف خود فرزندی صالح، کامل، تربیت شده و کارآزموده را به جامعه تحویل می دهند. فرزندی، با این خصوصیات می تواند اسباب خوش نامی، سرافرازی و افتخار آنها را در اجتماع فراهم کند؛ و

باز هم پدر و مادرند که با کوتاهی، سستی و تقصیر در انجام وظیفه، عنصری بی ادب و بی تربیت را به جامعه عرضه می کنند که در آغاز به خود آنها جسارت می کند و حریم والدین را نگاه نمی دارد و بعد هم که قدم به جامعه گذاشت، برای ایشان سرافکندگی و ضعف به ارمغان می آورد.

معیار و ملاک قضاوت نهایی و عمومی در اجتماع، زحمات والدین است؛ که اگر فرزندی واجد صفات انسانی بود، همه برای پدر و مادرش از خداوند طلب رحمت و مغفرت می کنند؛ و اگر فاقد آن آداب بود، برعکس خواهد بود. بنابراین امام سجاد علیه‌السلام به این امر توجه خاص فرموده و در بیانشان می فرمایند:

بخواهی و نخواهی او به تو وابسته است، و پیوند پدر و فرزندی قابل بریدن نیست. از آن جا که تو به سرنوشت خود علاقه مندی، باید نسبت به سرنوشت فرزندانت حساس باشی.

در تعبیر دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله آمده است که فرمودند:

رَحِمَ اللّه والدا اءَعانَ وَلَدَهُ علی البرِّ [448].

«خداوند رحمت کند پدری را که فرزندش را با آداب صحیح و نیکو، تربیت کرده و او را در مسیر خوبی و نیکی کمک کار باشد».

فرزند؛ نعمت و هدیه الهی

تمهید و مقدمه دوم در کلام امام سجاد علیه‌السلام هم برای زمینه سازی و توجه دادن پدر و مادر، به سرنوشت فرزند و تربیت او، ناظر به این نکته مهم است که می فرماید: انَّک مسؤ ول که این مطلب برای معتقدین به نظام پاسخگویی و بازخواست همه انسان ها در سرای دیگری اشاره دارد؛ یعنی صرف نظر از جنبه عاطفی و علاقه انسان به سرنوشت خود که سرنوشت فرزند هم به آن گره

خورده است، انسان هایی هستند که به این جهات خیلی اهمیت نمی دهند؛ اما متعبدند و به امور اخروی بیشتر توجه دارند. بنابراین، امام علیه السلام می فرمایند که در عالم آخرت درباره امر تربیت و کیفیت رشد فرزند مورد سوال واقع خواهی شد؛ چون فرزند به منزله نعمت و هدیه الهی است و انسان باید درباره همه نعمت هایی که از آن متنعم بوده است، پاسخگو باشد.

در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آمده است که فرمودند:

اءکرموا اءولادکم و اءحسنوا آدابهم یغفر لکم [449].

«فرزندانتان را گرامی بدارید و آنها را نیکو تربیت کنید تا آمرزیده شوید».

این نکته در بیان امام سجاد علیه السلام آمده که اگر می خواهی در آخرت فارغ البال و سبک بار باشی، بدان که یکی از اموری که در قیامت از آن سوال خواهد شد، اهتمام به تربیت فرزندان است که اگر پاسخ مناسبی داشته باشی، به وظیفه ات مثل سایر وظایف عمل کرده ای و آن جا نجات خواهی یافت.

خلاصه بحث این است که: اولا، به حکم عواطف انسانی، اهمیت دادن به سرنوشت فرزند واجب است و انسان باید توجه داشته باشد که اگر علاقه به فرزند دارد و به او عشق می ورزد باید در تربیت او اهتمام کند؛ طوری که در آینده، موجود منفی و ناموفقی نباشد، بلکه بتواند حداقل معیشت خود را با آبرو فراهم کند.

ثانیا، اگر نسبت به فرزند، مهر و علقه پدر و فرزندی یا مادر و فرزندی ضعیف است، از آن جا که هر انسانی به خود و سرنوشت خود علاقه دارد، آثار منفی بی توجهی و بی اعتنایی به فرزند و تربیت او در قدم اول دامن گیر والدین است و ضررش در این دنیا متوجه پدر و مادر است.

در ادامه حضرت علیه السلام می فرمایند:

و انَّکَ مسؤ ول عمَّا وُلِّیتَهُ مِن حُسنِ الاَدَب والدَّلالَةِ الی ربِّه والمعونَةِ له علـی طاعتِهِ.

در این عبارت، امام به سه نکته اشاره می فرمایند:

اول این که چون بر فرزندت ولایت داری و خدا تو را ولی او قرار داده است، باید او را صحیح تربیت کنی و آداب نیک را به او بیاموزی.

دوم این که او را به خدایش رهنمون سازی.

و سوم این که او را در اطاعت الهی کمک کنی.

در توضیح این مطلب باید گفت که چون اسلام، یک مکتب جامع اعتقـادی و اخلاقی است، الزاما هم عهده دار معرفی شیوه ها و روش های تربیتـی اسـت و هم آداب نیک و راه و رسم آموزش آنها را بیان می کند.

اهمیت تربیت فرزند

در معارف ما، همانطور که بر اصل تربیت و لزوم آموزش تأکید فراوان شـده، بر راه و رسم تربیت و آموزش فرزنـدان و مصـادیق آداب نیکـو و احسـن نیـز تصریح شده است که همه این امور را باید بررسی کنیم.

در مباحث گذشته به ضرورت اصل تربیت از جهات مختلف اشاره شد و بیان امام سجاد علیه‌السلام نیز خود دارای نکات بسیار مهمی است که اهمیت تربیت فرزنـد را در معارف ما نشان می دهد.

اگر به آیات شریه قرآن توجه شود، تربیت به طـور عـام از وظـایف انبیـا و پیامبران الهی شمرده شده است. در سوره مبارکه جمعه می خوانیم:

هو الَّذی بَعَثَ فی الاُمِّیّین رسولا منهم یَتلوا علیهم آیاتـه و یـزکِّیهم و یُعلِّمُهُـمُ الکتاب و الحکمة و ان کانوا من قبل لفی ضلال مبین [(450)].

«او خدایی است که از میان اعراب امی، پیغمبری بزرگوار از همان مردم برانگیخت تا بر آنان آیات وحی خدا را تلاوت کند و آنها را از لوث جهل و اخلاق زشت پاک سازد و شریعت و احکام کتاب آسمانی و حکمت الهی بیاموزد با آن که پیش از این، همه در ورطه جهالت و گمراهی بودند».

وظیفه و رسالت انبیا در این دو مهم خلاصه می شود: علم و تزکیه؛ که هر دو یک مطلب یعنی تربیت جامع انسان است که انبیا نیز برای تحقق این هدف بزرگ مبعوث شده اند. در این باره آیات دیگری هم در قرآن شریف دیده می شود؛ مثلا:

انا هدیناهُ السَّبیل اءمَّا شاکرا وَ اءمَّا کفورا [451].

«ما راه را به انسان نشان دادیم، خواه شاکر باشد یا ناسپاس».

خداوند به وسیله انبیا راه را به انسان ها نشان داده است و به این طریق وظیفه تربیتی خود را در قبال بندگانش به طور کامل ادا فرموده است:

قد تَبَیَّنَ الرُّشدُ منَ الغَیِّ [452].

« به وسیله انبیا راه صحیح و راه گمراهی و خطا برای انسان تبیین شده است».

بنابراین، اصل مساله تربیت و فراگیری آداب و قواعد زندگی دنیا برای وصول به آن هدف نهایی آفرینش و خلقت انسان، امری بسیار روشن است. اساسا چیزی جز تربیت را نمی توانیم انگیزه و حکمت ارسال رسل و بعثت انبیا معرفی کنیم، اما نسبت به تربیت فرزند به طور خاص در مباحث قبل اشاره شد و در بعضی از روایات هم به این مطلب تصریح شده است.

رسول گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

الا كُلّكم راع و كُلّكم مسؤ ول عن رعيته، فالامير على النَّاس راع و هو مسؤ ول عن رعيّته، والرجل راع على اءهل بيته و هو مسؤ ول عنهم، فالمراءةُ راعيّة على اءهل بيت بَعلِها و وُلدِه، و هى مسوولة عنهم... اءلا فكُلُّكم راع و كُلُّكم مسؤ ول عن رعيته [453].

«هر كدام از شما نگاهبان و سرپرست و نسبت به زيردستان خود مسوول هستيد. حاكم بر رعيت و مردم، نسبت به مردم مسوولیت دارد و مرد در خانه نسبت به اهل خانه اش مسوولیت دارد و زن در خانه نسبت به اهل خانه و فرزندش مسوولیت دارد؛ همه نسبت به افراد تحت فرمان خود مسوولیم».

اين نكته در تعبير امام سجاد عليه‌السلام هم آمده است:

و اءنَّک مسوول عمَّا وُلّيتِه.

از كسانى كه نسبت به آنها ولايتى هست و تحت سرپرستى هستند، تعبير به رعيت مى شود.

امام مجتبى عليه‌السلام مى فرمايند:

رحم اللَّه امرءا وعظ نفسه و وعظ اخاه و اهل بيته [454].

«خداوند رحمت كند كسى را كه نسبت به تربيت خود، برادر و اهل بيتش اقدام كند».

در اين روايت برادر به معناى وسيعش آمده است؛ برادر دينى يا برادر نسبى.

سخن جالب ديگرى از رسول اكرم صلى‌الله‌عليه‌وآله‌وسلم نقل شده است كه:

اءنَّه نظر الى بعض الاطفال فقال ويل لاطفال آخرالزَّمان من آبائهم فقيل يا رسول اللَّه من آبائهم المشركين فقال لا من آبائهم المؤمنين لا يعلّمونَهم شيئا من الفرائض و اذا تَعَلَّموا اءَولادهم مَنَعُوهم و رَضُوا عنهم بِعَرَض يَسِير من الدُّنيا فاءنَا منهم برى ء و هم منِّى بِراَء [455].

«حضرت به برخی اطفال می نگریستند و می فرمودند: وای بر فرزندان آخرالزمان از ناحیه پدرشان! چون آن زمان نزد مردم، مساله شرک مهم بود سوال کردند: یا رسول اللّه ﷺ! آیا این تاثر شما به خاطر شرک پدران آنها است؟ حضرت فرمودند: پدران و مادران ایشان مؤمن هستند؛ منتها از پدرانی که هیچ اهمیتی به سرنوشت فرزندانشان نمی دهند و هیچ یک از واجبات زندگی و آنچه را که فردا فرزندانشان در اجتماع با آنها سروکار دارند و به آنها نیازمندند، به آنها نمی آموزند و فقط چیزهای ساده بسیطی از امور مادی دنیوی را به آنها یاد می دهند و فرزندانشان را رها می کنند، بیزارم و آنها هم از من بیزارند».

از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

لاَن یُؤَدِّبَ اءَحَدُکُم وُلدَهُ خیر لَهُ مِن اءَن یَتَصَدَّقَ بنِصفِ صَاع کُلَّ یوم [456].

«اگر شما فرزندتان را ادب کنید بهتر از این است که هر روز مقدار قابل توجهی صدقه بدهید».

با این که در شرع مقدس اسلام، رسیدیگ به فقرا و دستگیری از مردم نیازمند بسیار توصیه شده، اما پیامبر اکرم ﷺ در این حدیث می فرمایند که اهمیت رسیدگی به امر فرزند و اهتمام به تربیت او بیشتر از این است که شما با تلاش فراوان مالی را به دست آورید و آن را بین فقرا تقسیم کنید.

در مکتب جامع اعتقادی و اخلاقی اسلام درباره فرزند به سه مطلب، تأکید و راهنمایی های قابل توجهی شده است:

اول، لزوم تربیت و آموزش فرزند؛

دوم، راه و رسم تربیت و آموزش و شیوه های تربیت فرزند؛

و سوم؛ مصادیق و مواردی که از آداب نیکو و احسن است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بخشی از عمر شریفشان را، فرزند خوانده رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بودند. زمانی که در مکه قحطی شد و حضرت ابوطالب در مضیقه مالی قرار گرفت، به پیشنهاد رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله بستگان، بعضی از فرزندان حضرت ابوطالب را بین خودشان تقسیم کردند، تا بار سنگین عایله از دوش ابوطالب برداشته شود. حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله از میان فرزندان ابوطالب، امیرالمؤمنین علیه‌السلام را انتخاب کردند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خطبه قاصعه ماجرای زندگی خود را در دوران کودکی با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل می فرمایند:

یَرفَعُ لی فی کُلِّ یوم من اءَخلاقِهِ عَلَما و یَاءمُرُنی بِالاِقتِدَاءِ بِهِ [457].

«هر روز، پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله یکی از نشانه ها و ارزش های اخلاق خود را برای من آشکار می ساخت و مرا به پیروی از خود امر می فرمود».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ارزشهای اخلاقی، تعبیر به علم می کند. عَلَم و پرچم جنبه نشانه دارد و نشانه یعنی چیزی که در طول راه مانع از گمراهی راهرو می شود.

در گذشته ها، به ویژه در عربستان که بیابانها شن زار است راه ها دستخوش حوادث می شد و بر اثر توفان جاده ها از بین می رفت، بنابراین نشانه هایی می گذاشتند که افراد گمراه نشوند.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام از ارزشها و اصول اخلاقی تعبیر به علم (پرچم) می کند که پیغمبر علمی را بر می افراشت تا من در مسیر زندگی راه را گم نکنم و می فرمود که به دنبال این عَلَم حرکت کن. این است سیره پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در تربیت فرزند.

در سخن دیگری از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَا نَحَلَ والد ولدا نُحلا اءَفضَلَ مِن اءَدَب حَسَن [458].

«هیچ هدیه ای از طرف پدر برای فرزند، ارزشمندتر از ادب نیست».

پدر اگر خواهان دادن هدیه ای به فرزندش است که او را مسرور و خوشحال کند و یا دل او را به دست بیاورد و در آینده او تاثیر داشته باشد، باید به او حسن سلوک و ادب بیاموزد؛ بعضی از پدرها تصور می کنند جمع کردن مال و ثروت، گشودن حساب بانکی و خرید زمین برای فرزندان و یا منتقل کردن دارایی آنها، هدایای ارزشمندی است، غافل از این که اگر همه مکنت های مادی عالم را برای او جمع کند، ولی فرزند از آداب نیکو و قواعد معاشرتی خوب در زندگی بی بهره باشد، نخواهد توانست از آن ثروت و مکنت به خوبی استفاده کند، وقتی آداب و قواعد اخلاقی را نیاموخته باشد، با یک حادثه و یا با گذر چند روزی از عمر، همه را به باد فنا خواهد داد، بنابراین تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام قابل دقت است که حضرت نمی فرمایند آن هدایا بی فضیلت است، آنها هم فضیلت دارد و باارزش است، اما ارزشمندترین هدایا آدابی است که پدر به فرزند می آموزد؛ حضرت در تعبیر دیگری می فرمایند:

لا میراثَ کَالادب [459].

«هیچ ارثی برای فرزند گران قیمت تر از ادب و تربیت نیست».

امام سجاد علیه السلام در دعای بیست و پنجم صحیفه در پیشگاه الهی می فرمایند:

و اءعِنّی علی تربیتهم، و تاءدیبهم، و برِّهم [460].

«خدایا! مرا یاری و کمک کن تا بتوانم فرزندانم را تربیت کنم و به آنها ادب بیاموزم ».

حضرت از خدا استمداد می کند و کمک می طلبد تا بتواند فرزندانش را صحیح تربیت کند و آداب نیک بیاموزد. روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

و تَجِبُ للولد علی والده ثلاث خصال: اختیارُه لوالدتِهِ، و تحسینُ اسمِهِ، والمبالغه فی تادیبه [461].

«سه حقّ برای فرزند بر پدر واجب است: اول این که چگونه مادری را برای فرزند خود اختیار کند؛ دوم این که نام نیک بر او بگذارد که ان شاء اللّه به این مهم اشاره خواهیم کرد. و سوم تا آن جا که توان دارد در تربیت فرزند و ادب او بکوشد».

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

انَّ خیرَ ما وَرَّثَ الآباءُ لاءَبنَائِهِمُ الاَدَبُ لا المَالُ... ان اءُجِّلَت فی عُمُرِکَ یومَین فاجعَل اءَحَدَهُمَا لاءَدَبِکَ لتستَعِینَ بِهِ علی یوم مِوتِکَ [462].

«بهترین میراث پدران برای فرزندان ادب است، نه مال. اگر مطمئن هستی که دو روز از عمر تو بیشتر باقی نمانده است، یک روزش را برای فراگیری آداب قرار بده تا در روز دیگر که روز مرگ تو است، از آموخته هایت استفاده کنی».

پس اهمیت تربیت، امری قطعی است که همه مکاتب درباره آن سخن گفته و اهتمام داشته اند، اما به نظر نمی رسد که هیچ یک از مکاتب جدیت و اهتمام شرع مقدس اسلام را در این امر داشته باشند.

آداب تربیت اولاد

روش های تربیتی فرزند، مثل اصل تربیت، نیازمند تمهید و زمینه سازی های خاص خود است. این تمهیدات از انتخاب همسر آغاز می شود. در ورایت امام

صادق علیه‌السلام نقل کردیم که حضرت فرمودند: درباره فرزند سه حقّ به عهده پدر است که یکی از آنها انتخاب مادر مناسب برای او بود.

در مباحث گذشته - در حقوق زوجه و در حقّ چشم - به تناسب اشاره کردیم که به حکم وراثت، میزان تاثیر مادر در فرزند چقدر است و پدر در این مساله چقدر باید دقت کند. یکی از حقوقی که فرزند بر پدر دارد، انتخاب همسر شایسته است. حق، در امور اختیاری معنا دارد؛ نه در امور غیراختیاری. بنابراین امام صادق علیه‌السلام می فرمایند که یکی از حقوق فرزند بر پدر این است که پدر توجه کند تا کسی که قرار است در نیمی از شخصیت فرزندش نقش موثری داشته باشد و در شکل و ساختمان جسمانی و روحی این فرزند دخیل باشد، عنصر مناسبی باشد.

چون مادر در تکوین جسمی و روحی فرزند، نقشی غیرقابل انکار دارد، انتخاب مادر، مساله ای است که تاثیر مستقیم در ایجاد زمینه مساعد برای تربیت های تشریعی و بعدی دارد. بنابراین در مباحثی که درباره زوجه داشتیم، به این مطلب شاره شد که انتخاب همسر یکی از اساسی ترین مباحث زندگی مشترک است و از منابع شرایطی را نقل کردیم؛ مثلا از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل کردیم که فرمودند:

اءِیَّاکُم و خضراء الدِّمَن قیل یا رسول اللّه و ما خضراء الدِّمَن قال المراءَةُ الحَسنَاءُ فی مَنبتِ السَّوءِ [463].

«از سبزه ای که در مزبله می روید، پروا داشته باشید. سوال کردند: سبزه روئیده در مزبله چیست؟ حضرت فرمودند: زن زیبارویی که در خانواده غیرصالحی تربیت شده است».

طبعا اخلاق غیرصالح خانواده به فرزند هم منتقل مـی شـود و اگـر او را بـه عنوان همسر انتخاب کنید، به طور طبیعی، آن اخلاق سوء به فرزندان شـما هـم منتقل خواهد شد. بنابراین، در زمینه سازی و تمهید مقدمات برای تـاثیر اصـول تربیتی که از آن سخن خواهد رفت، باید انسان، مادر مناسبی برای فرزندان خود انتخاب کند و به اخلاق و ملکات همسر و خانواده او توجه داشته باشـد. نکتـه دیگر این که به خوراک خود و همسرش به خصوص در دوران بـارداری توجـه کند.

همچنین موازین زناشویی و آداب همبستری را که قریب به سی توصیه است، رعایت کند.

شرع مقدس، دستوراتی برای بعد از ولادت و حتی آغاز ولادت دارد که مـی فرمایند: وقتی فرزند متولد می شود، باید به گوش راست و چپ او اذان و اقامـه خوانده شود. یعنی فرزند با کلمات توحید و نبوت و شهادت به رسالت و ولایت خو بگیرد. در روایتی به دلیل این کار اشاره شده است:

فانَّ ذلک عصمَة مِن الشَّیطان الرَّجِیم و الاِفزَاعُ لَهُ [464].

«گفتن اذان و اقامه در گوش نوزاد موجـب مـی شـود کـه فرزنـد در برابـر وسوسه های شیطانی مصونیت پیدا کند و شیطان از او دور شود».

به عبارتی می توان گفت همان طور که پزشکان در آغاز ولادت فرزند، برای ایجاد مصونیت در مقابل امراض جسمانی تزریقـاتی را بـرای طفـل ضـروری و لازم می دانند، در معارف ما نیز ایجاد برخی از مصونیت ها به وسـیله تلقـین و تذکر، ضروری شمرده شده است. توجه داشته باشیم که این سـخنان مربـوط بـه چهارده قرن پیش است که هنوز هیچ کس از تاثیر آهنگ، موسـیقی و صـداهای

خارجی بر نوزاد خبر نداشت و امروز ثابت شده است که به طور قطع، نوزاد بـه صداهای اطراف خود از جمله زمزمه مادر حساسیت نشان می دهد.

در روایتی آمده است که امام صادق علیه‌السلام به طفـل زیبـارویی نظـر کردنـد و فرمودند:

ینبغی اءن یکون اءبو هذا اءکل سفرجلا لیلةَ الجماع [465].

«شاید پدر این طفل، قبل از همبستری، به یا گلابی خورده باشد».

یعنی تاثیر ماءکولات در انعقاد نطفه، بسیار زیاد است و روایات درباره دقـت در این مهم بسیار فراوان. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقـل شـده اسـت کـه فرمودند:

اءطعموا حبالاکم السفرجلَ، فانَّهُ یَحَسِّنُ اءخلاق اءولادکم [466].

«- سفرجل را هر چه معنا کنیم؛ چه به معنای به و چه به معنای گلابی - در دوران بارداری به همسرانتان از این میوه اهدا کنید تا بخورند کـه باعـث خـوبی اخلاق فرزندانتان می شود».

در بعضی روایات اضافه شده است که: علاوه بر تاثیر در اخـلاق، در زیبـایی چهره و جسم نیز تاثیر دارد. از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرمودند:

اطعموا المراءَةَ فی شهرها الَّذی تَلِدُ فیه التَّمرَ فانَّ ولدها یکون حلیما نَقِیّا [467].

«در ماه آخر بارداری، به همسرانتان خرما بخورانیـد تـا فرزنـدانی بردبـار و باتقوا داشته باشید».

این از آثار مستقیم خوراک پدر و مادر به خصوص مادر در دوران بـارداری است.

نکته دیگری که باز برای تمهید در تاثیر مسائل تربیتـی اسـت، مسـاله دوران شیرخوارگی و شیر دادن فرزند است. اولا، توصیه شده است که فرزنـد حتمـا از

شیر مادر تغذیه کند؛ ثانیا اگر مادر از دنیا رفته است یا به هر دلیلی به فرزند شیر نمی دهد، کسی که می خواهد به فرزند شیر بدهد، باید واجد شرایطی باشد که در برخی روایات به آن تصریح شده است. رسول اکرم ﷺ فرمودند:

اءِیَّاکُم اءَن تَسترَضِعُوا الحَمقَاءَ فانَّ اللَّبَنَ یُنشِئُهُ علیه [468].

«زنهای احمق را که قدرت تشخیص خوب بد را ندارند و کودن هستند برای شیر دادن فرزندانتان انتخاب نکنید؛ زیرا شیر موجب نشو و نمای فرزند است و خصلت های مادر رضاعی، در او انشا می شود و براساس همان خصلت ها نشو و نمو می کند».

اگر شیردهنده و مرضعه احمق باشد، به وسیله شیر، کودنی و حماقت به کودک منتقل می شود و اگر با استعداد و قوی در ادراک باشد، این قوت ادراک نیز به کودک شیرخوار منتقل می شود.

روایت دیگری است که صاحب مستدرک الوسایل از «دعائم الاسلام» نقل می کند که از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وَ امام باقر علیه‌السلام به صورت مشترک نقل شده است:

انَّهُما رَخَّصَا فی استِرضَاعِ الیَهود و النَّصاری و المَجُوس قال جعفر بن محمَّد علیهماالسلام اذا اءرضَعوا لکم فامنَعُوهُم من شرب الخمر و اءکل ما لا یَحِلُّ [469].

«اگر می خواهید برای شیر دادن فرزندانتان مادر رضاعی انتخاب کنید که یهودی، نصرانی و یا مجوس است، هیچ مانعی ندارد ولی با آنها شرط کنید که شراب نیاشامند و آنچه که در شرع انور اسلام، ممنوع شده است مثل گوشت خوک و امثال آن را تناول نکنند که تاثیر مستقیم در کودک دارد».

نکته دیگر مساله نام گذاری فرزند است که انجام آن، حقی است بر عهده والدین. رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

مِن حقّ الولد علی الوالدین یَحسِّن اسمه [470].

«از حقوق فرزند که بر عهده والدین است نهادن نام نیک بر او است».

در سخنان بسیاری از ائمه هدی علیهم‌السلام این سخن تکرار شده است؛ مثلا امام هشتم حضرت اباالحسن الرضا علیه‌السلام می فرمایند:

سَمِّهِ باءَحسن الاَسماءِ و کَنِّهِ باءَحسن الکُنَی [471].

«بهترین نامها و کنیه ها را - که در میان اعراب متعارف است - برای فرزندانتان انتخاب کنید».

بی شک نام نیکو، تاثیر روانی خاصی دارد که بعد از رشد کودک و دورانی که کودک به مرحله تمیز می رسد، با مختصر تنبه و توجهی از ناحیه والدین این اسم خوب و پسندیده، تاثیر روانی مثبت بر فرزند می گذارد و برعکس اگر نام غیرمناسب و از نظر عرفی زشت و مستهجن باشد، تاثیر منفی را بر روان فرد می گذارد؛ گرچه آن نام در زمان والدین، نیکو بوده است.

در روزگار ما نیز فراوانند افرادی که به دلیل غرب زدگی و یا غفلت و بی توجهی نسبت به هویت مذهبی و ملی، برای فرزندانشان اسامی نامناسبی را انتخاب می کنند و بعد از این که کودک به مرحله تمیز رسید، در اجتماع احساس حقارت و سرشکستگی می کند. نکته بسیار مهم دیگر القاب است. قرآن می فرماید: و لا تنابزوا بالاَلقاب [472].

«با القاب و اسامی زشت دیگران را خطاب نکنید و اسمها را خفیف و سبک صدا نزنید».

در روایتی از پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که می فرمایند:

مِن حقّ المؤمن علی المؤمن اءن یَسَمِّیه باءَحبِّ اءسمائه الیه [473].

«یکی از حقوقی که انسان مؤمن به برادر مؤمنش دارد این است کـه او را بـا دوست داشتنی ترین اسمهایش صدا بزند».

ممکن است در برخی ملل و کشورها، فردی چند اسم داشته باشد و برخی از آنها برای خوشایند و مطلوب نباشـد؛ خطـاب قـرار دادن او بـه آن اسـمی کـه مطلوبش نیست، جایز نیست. امام صادق علیه‌السلام از جد بزرگوارشان رسـول اکـرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل می کنند که حضرت فرمودند:

مَن وُلِدَ له اءَربَعَةُ اءَولاد لم یُسَمِّ اءَحدهم باسمی فَقَد جفانی [474].

«اگر خداوند به کسی چهار فرزند پسر عنایت کند و هیچ یک را بـه یکـی از نام های من نام گذاری نکند در حقّ من جفا کرده است».

بر اساس این روایت حضرت رسول صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حقی برای خود قائل شـده انـد و آن نام گذاری یکی از چهار فرزند پسر به نام مبارک حضرت است.

اساسا نام گذاری فرزندان به نام شخصیت ها، بزرگان، مفاخر ملی و اعتقادی، بین همه اقوام و ملل، یک فرهنگ پسندیده است تا در سایه آن بزرگان و مفاخر خود را احیا کنند. این سنت حسنه، تاثیر روانی زیادی بر کودکان دارد؛ چرا کـه سعی می کنند اخلاق و رفتار خود را به هم نام خود نزدیـک کننـد و بـه همـان شیوه، رشد کنند تا به مرحله کمال برسند.

شیخ مفید در «ارشاد»، روایتی را از فردی به نام یعقوب سراج نقل مـی کنـد که او می گوید:

دَخَلتُ علی ابی عبداللّه علیه‌السلام و هو وَاقِف علی رَاءس اءَبی الحسـن موسـی و هوَ فی المَهدِ فَجَعَلَ یُسَارُّهُ طَویلا فَجَلَستُ حتّی فَرَغَ فقُمتُ الیه فقَال لـی ادنُ مِـن مَولاکَ فَسلِّم فَدَنَوتَ فسلَّمتُ علیه فرَدَّ علیَّ السَّلام بلِسَـان فَصِـیح ثـمَّ قـال لِـیَ اذهَب فَغَیِّرِ اسمَ ابنَتِکَ الَّتی سَمَّیتَها اءَمسِ فانَّهُ اسم یُبغِضُهُ اللّه و کان وُلِـدَت لـی

ابنَة سَمَّيتُهَا بِالحُمَيرَاءِ فقال اءَبوعبداللّه عليه السلام انتَهِ الی اءَمرِهِ تُرشَد فَغَيَّرتُ اسمَهَا [475].

«به محضر امام صادق عليه السلام شرفیاب شدم. حضرت بر بالای گهواره فرزندشان موسی بن جعفر عليه السلام ایستاده بودند و با طفلشان به صورت سری و پنهانی گفتگو می کردند و من از دور شاهد بودم. گوشه اتاق نشستم تا امام صادق عليه السلام از این گفتگو فارغ شدند، سپس حضرت به سمت من آمدند، برخاستم، حضرت به من فرمودند: به آقا و مولای خود نزدیک شو و به او سلام کن. به طفل داخل گهواره سلام کردم و او به زبان فصیح جواب فرمودند، فعد فرمودند: برو و نام دختری را که خدا دیشب به تو عنایت کرده تغییر بده؛ این اسمی است که مبغوض خداوند متعال است. یعقوب می گوید: خدا شب قبل دختری به من داده بود که او را حمیرا نامیده بودم. وقتی خواستم از خانه بیرون بیایم امام عليه السلام فرمودند: حتما فرمان امامت را انجام بده که رشد و صلاح تو در اطاعت از او است».

فلسفه نام گذاری خوب یا بد این است که خداوند متعال نسبت به بعضی از اسامی رضایت دارد و نسبت به بعضی دیگر بغض. انسان باید رعایت حب و بغض الهی را بکند. جالب این است که صاحب تفسیر عیاشی محمَّد بن مسعود سمرقندی درک تابش نقل می کند که کسی به حضور امام صادق عليه السلام شرفیاب شد و گفت:

جُعِلتَ فَداک! اءَنَا نُسَمِّی باءَسمَائِکُم و اءَسمَاء آبائِکُم فیَنفَعُنا ذلک؟ فقال: اءِی واللّه و هَل الدِّینَ الا الحُبّ؟ قال اللّه: « اءن کنتم تُحبُّونَ اللّه فاتَّبِعونی یُحبِبکُمُ اللّه و یَغفِر لکم ذُنوبَکم [476]» [477].

«ما فرزندانمان را به نام شما و پدرانتان نام گذاری می کنیم؛ آیا این برای ما فایده ای هم دارد؟ حضرت فرمودند: آیا دین غیر از دوستی ما است؟ بعد امام علیه‌السلام به این آیه استناد فرمودند: ای پیامبر! بگو اگر خدا را دوست می دارید مرا پیروی کنید که خدا شما را دوست دارد و گناه شما را می بخشد که خداوند آمرزنده و مهربان است».

نام گذاری به اسامی مطهره اهل بیت علیهم‌السلام، شخصیت ها و رجال بزرگ دینی و مذهبی و احیانا بعضی از شخصیت های ملی، هم نوعی اظهار ارادت است و هم احیای شعائر اعتقادی. مهم تر از آن، پدر و مادر باید با یک انتخاب درست و تصمیم معقول و سنجیده، کاری تربیتی که اثر روانی همیشگی هم دارد، در حقّ فرزند انجام دهند.

بنابراین، یکی از امور دیگری که در آموزش های اخلاقی و تربیتی اثر دارد مساله نام گذاری صحیح است که در زمره حقوق فرزند بر والدین ذکر شده است.

یکی از آداب بسیار مهم و موثر در تربیت فرزند، انتخاب زمان مناسب تربیت است. در سخنی از امام صادق علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

الوَلَدُ سَیِّد سَبعَ سِنِینَ [478].

«طفل، هفت سال سیادت می کند».

یعنی فرمان او لازم الاجراست. پدر و مادر باید به خواهش ها و خواسته های او در این دوران توجه کنند و اهتمام داشته باشند. در روایت دیگری از حضرت وارد شده است که فرمودند:

الغلام یَلعَبُ سبع سنین [479].

«او را آزاد بگذارید تا هفت سال بازی کند».

در بعضی از آیات کریمه قرآن هم آمده است:

اعلموا اءنَّما الحیاةُ الدُّنیا لعب و لهو و زینَة و تَفَاخُر بینکم و تکاثُرُ فی الاَموال و الاَولاد [480].

«بدانید که زندگی دنیا به حقیقت بازیچه است و سرگرمی و تجمل پرستی و فخرفروشی و خودستایی با یکدیگر و حرص افزودن مال و فرزندان حقیقت کار دنیا است».

بخشی از عمر، برای بازی و ملاعبه است. البته نه این که فقط به بازی و بازیگری بگذرد و از تعلیم و آموزش در همان کودکی غفلت کند؛ یعنی انسان بزرگ، خود را به شکل کودک درآورد و در حد استعداد او با وی سخن بگوید:

چون که با کودک سر و کارت فتاد پس زبان کودکی باید گشاد

او زبان پدر بیست و چند ساله یا سی و چند ساله و یا پیر خود را نمی فهمد. فقط زبان کودکی را می فهمد. هم در آیات کریمه قرآن و هم در روایات وارده از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم این نکته مطرح است که:

اءنَا مَعاشِرَ الاَنبیاء اءُمِرنَا اءَن نکلِّم النَّاس علی قدر عقولهم [481].

«ما پیغمبران مأموریم که با مردم به حسب استعداد، عقل و اندیشه شان سخن بگوییم».

درباره قرآن تنزیل و نزول به کار برده می شود؛ یعنی قرآن از مرتبه الوهیت و ذات قدسی پروردگار تنزل پیدا کرده است. معانی ارزشمند و کلمات پرمحتوای قران فراتر و بالاتر از آن چیزی است که الان به دست انسان ها رسیده است، این معانی و مفاهیم نزول کرده و در حد استعداد انسان قرار گرفته است. بنابراین مفاهیم قرآن را باید از ذات ذوالجلال الهی یا از انبیای الهی، این

معلمان و مربیان انسانیت آموخت که آنها به حسب استعداد انسان ها سخن می گفتند.

در سیره رسول اکرم ﷺ هم این مطلب وارد شده است که پیغمبر ﷺ وقتی با اطفال برخورد می کردند، از کلمات و روش های کودکانه استفاده می فرمودند.

نکته دیگر این که برای آموزش فرزند، نباید باعث تحقیر و کوچک شدن او شوند؛ چون انسان ها وقتی به سنین بالا می رسند، برای خود ارج و منزلتی قائلند که برای افراد کوچک تر از خود، قائل نیستند. ابراز و اظهار این روحیه به نحوی که فرزند احساس حقارت کند، در او تاثیر منفی می گذارد. بر این اساس پیغمبر ﷺ در روایتی قبل از توصیه به ادب فرزند توصیه به گرامی داشتن او می فرمایند:

اءَکرِمُوا اءَولادِکُم و اءَحسِنُوا آدابهم [482].

«فرزندانتان را گرامی بدارید و به آنها ادب بیاموزید».

به فرزندانتان احترام بگذارید و با تحقیر کردن و کوچک شمردن، آنها را تربیت نکنید. هیچ انسانی اگرچه بزرگ، مجاز نیست دیگران را کوچک ببینید. از رسول اللّه ﷺ روایت شده است که فرمودند:

لا تُحَقِّرَنَّ اءَحدا مِنَ المسلمین، فانَّ صَغیرهم عند اللّه کبیر [483].

«هیچ مسلمانی را کوچک نشمارید، چرا که فرد کوچک از مسلمان هم، نزد خدا بزرگ است».

کودک هرچند کوچک است، اما دارای استعداد و سرمایه های خدادای است که در او به صورت بالقُوه موجود است و باید به فعلیت برسد. پدر و مادر باید کمک کنند تا این قوای مستعد شکوفا شود. آموختن راه و رسم ادب منوط به

تکریم فرزند و شخصت دادن به او است؛ نه کوچک شمردن و تحقیر کـردن وی.

در روایتی از رسول اکرم ﷺ به نقل از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

رَحِمَ اللَّه مَن اءَعَان وَلَدِهِ علی بِرِّهِ قال قُلتُ کَیفَ یُعِینُـهُ علـی بِـرِّهِ قـال یَقبِـلُ مَیسُورَهُ و یَتَجَاوَزُ عن مَعسُورِهِ و لا یَرهِقُهُ و لا یَخرَقُ به [484].

«خداوند رحمت کند پدری را که فرزندش را در نیکی یاری کند. - روات و کسانی که مستمع کلمات معصومین علیهم‌السلام بودند، گاهی افـراد فهیمـی بودنـد کـه درباره آن مطالب از معصوم علیه‌السلام توضیح می خواستند - راوی می گوید: عرض کردم: یا رسول اللّه ﷺ! چگونه باید فرزنـد خـود را کمـک کنـد؟ حضـرت فرمودند: بپذیرد آنچه را که کودک قادر به انجام آن است، و ناتوانی های وی را بر او ببخشاید و او را به زشتی ها قبایح و کارهای فوق طاقت امر نکند؛ محـیط وحشت، اضطراب و نگرانی برای او به وجود نیاورد؛ چون در روح کـودک اثـر منفی به جای می گذارند».

اکنون به توضیح هر یک از این موارد می پردازیم؛ پدر به عنوان یک تکلیـف باید فرزندش را در انجام نیکی و نیکوکاری کمک کند. در قدم اول باید آنچه را که کودک در محدوده استطاعت و قدرتش انجـام داده، از او بپـذیرد و اصـلا از «تکلیف ما لا یطاق» بپرهیزد که تکلیف خارج از قدرت، امری ناپسند است کـه در قرآن کریم هم بدان اشاره شده است. خداوند متعال فرموده است:

لا یُکلّف اللّه نَفسا الا وُسعَها [485].

«خداوند هیچ کس را، جز به اندازه توانایی اش، تکلیف نمی کند».

خدا در تکالیفی که برای بندگانش مقرر فرموده، استعدادهای آنان را در نظـر گرفته است. پدر و مادر خوب و عاقل نیز انتظار خود را از فرزند بر اساس توان

او تعریف می کنند که مبادا امور محوله بیرون از طاقت وی باشد. پیغمبر ﷺ به امیرالمؤمنین علیه‌السلام توصیه می فرمایند:

یا علیُّ انَّ هَذا الدِّینَ مَتِین فَاءَوغِل فیهِ بِرِفق و لا تُبَغِّض الَی نَفسِکَ عِبَادَةَ ربِّکَ [486].

«علی جان! این دین دارای متانت است و از نشانه های متانت دین این است که امور دین آمیخته با مدارا و رفق است، نه با خشونت و شدت؛ که اگر بخواهی در امر دین با شدت و تندی و خشونت عمل کنی باعث می شود که تو عبادت خدا را منفور و مبغوض بپنداری».

در خانواده هایی که پدر و مادر متدین هستند و دوست دارند بچه هایشان از آغاز به مسائل دینی خود اهمیت بدهند، آنان را در انجام عبادت تحت فشار می گذارند. مثلا کودکی را که در آخرین ساعات شب تابستانی خوابیده است، ساعت سه صبح برای خواندن نماز بیدار می کنند. این باعث می شود یک عمل عبادی ارزشمند، که موجب علو مقام مؤمن و استحکام ایمان او است، در چشم و ذهن فرزند عملی مخلّ و آزاردهنده جلوه کند.

اگر کسی بخواهد در تربیت فرزند، روش صحیحی را بپیماید، باید کُلّیات را برای او بگوید و در امور جزیی، فقط مراقب رفتار و اعمال او باشد؛ بدون این که در جزئیات و خطاهای احتمالی او دخالت کند. تا آن جا که ممکن است چشم بپوشد؛ اگرچه در بعضی از موارد مثل تکرار اشتباه که ملامت و سرزنش لازم است، باید او را ملامت کند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نکته ای اشاره کرده، می فرمایند:

الاءفراط فی الملامَةِ یَشُبُّ نِیران اللَّجاج [487].

«زیاده روی در سرزنش و ملامت، آتش لجالجت و لجبازی را شعله ورتر می کند».

اگر جایی ملامت لازم است، نباید ملامت را به افراط و به حد اعلا برساند و یا در ملامت، مداومت و استمرار پیشه کند؛ زیرا موجب تجری و طغیان کودک می شود. به عبارت دیگر، تکریم نکردن شخصیت فرزند در تاءدیب و روشهای تربیتی باعث می شود که او نسبت به خطا و گناه جرات پیدا کند؛ یعنی با پدر و مادر از در لجبازی وارد شده، به تکرار آن خطا مُصِر گردد و چون رعایت حرمت و شخصیت او نشده، باعث می شود که نه تنها در خردسالی به آداب صحیح تربیت نشود، بلکه در بزرگسالی که هنگام نتیجه گیری از تادیب دوران کودکی است انسانی بی ادب و فارغ از آداب باشد. سخنی از امام عسکری علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

جُراءَةُ الوَلَدِ علی والِدِهِ فی صِغَره تَدعُو الی العُقوق فی کِبَره [488].

اگر پدر با فرزند طوری رفتار کند که در دوران کودکی نسبت به پدر، متجری شود و ادب پدر و فرزند را رعایت نکند، باعث خطاکاری او در بزرگسالی و موجب عقوق فرزند و قطع رحم می شود.

زمینه تربیتی در کودک فراهم است اگر پدر با متجری کردن فرزند و خطا در روشهای تربیتی، او را به طغیان وادار کند، این زمینه را از بین برده است. قبلا نیز بیان کردیم که پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

لا تُحَقِّرَنّط اءَحَدا مِن المسلمین، فاءنَّ صَغیرهم عنداللّه کبیر [489].

«هیچ مسلمانی را کوچک نشمارید، چرا که فرد کوچک از مسلمانان هم، نزد خدا بزرگ است ».

کودک اگرچه صغیر است، اما در پیشگاه پروردگار، بزرگ است. استعدادها و توانمندی های او بالقُوّه است و باید با تربیت صحیح به فعلیت درآید. زمینه رشد و فعلیت این استعدادها، با بی احترامی و تحقیر از بین می رود و او را بـه یـک انسان ضعیف النفس تبدیل می کند که گویی در خـود هـیچ قـدرت و اقتـداری احساس نمی کند و اعتماد به نفس خویش را از دست می دهد.

به طور طبیعی، همه انسان ها، بزرگ و کوچک، به خود علاقه دارند. غریـزه حب نفس، یک غریزه طبیعی است که با تولد انسان به وجود مـی آیـد. کـودک وقتی ببیند که شیوه پدر و مادر، با کرامت انسانی و حب نفـس او منافـات دارد، بالطبع عکس العمل نشان داده، متجری می شود و طغیان می کند و گاه منتهی به عقوق والدین هم مـی شـود و در تربیـت نتیجـه معکـوس دارد. در روایتـی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرموده اند:

مَن هانَت علیهِ نَفسُه، فلا تَرجَ خیرَه [490].

«اگر کسی خود را به هیچ انگاشت، دیگـر امیـد هـیچ خیـر و رشـدی از او نداشته باش».

یعنی اگر فرد هیچ توانایی و استعدادی در خود نبیند و برای خـود قـدرت و اقتداری قائل نباشد، و در یک کلمه خود را حقیر ببیند در این مرحله از او امیـد هیچ خیر و رشدی وجود ندارد. از پیشوای دهم، امام هادی علیه‌السلام نقل شده است که فرموده اند:

مَن هانَت علیه نفسُه، فلا تَاءمَن شرَّهُ [491].

«اگر کسی خود را خفیف و کوچک بشمارد، از شر او در امان نیستی».

اگر فرد دارای قید و بند اخلاقی و اجتماعی نباشد انسان های دیگر از زشتی ها و بدکاری های و خطاهای عملی او مصون نیستند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مِن کَرُمَت علیه نفسه، لم یُهِنها بالمعصیةِ [492].

«کسی که کرامت انسانی خود را درک کند، هرگز با خطا و اشتباه آن را از بین نمی برد».

یعنی اگر کسی نفس خود را بزرگ دارد و کرامت انسانی خود را درک کرده و قدرت و توانایی خود را دریابد و توجه پیدا کند که او انسانی صاحب صلاحیت و اقتدار و توانمندی است، هرگز با خطا و اشتباه کرامت نفس خود را از بین نخواهد برد. در فرمایش دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

مَن کرُمت علیه نفسه، هانَت علیه شهوته [493].

«اگر کسی خود را بزرگ ببیند، شهواتی که او را به خطا می کشاند، نزد او ناچیز و بی ارزش می شود».

یعنی انسان بزرگوار، مرتکب خطا و گناهی نمی شود که علنا او را خفیف و کوچک کند. این مطالب کُلّی است و بزرگ و کوچک ندارد. شاید بعضی بخواهند بگویند که مربوط به افراد بزرگسال است، اما هیچ تفاوتی نمی کند. وقتی به کودک شخصیت داده می شود، به او توجه شود و حرمت او پاس داشته شود، آنچه را که دارد باور خواهد کرد و خواهد پذیرفت و بالطبع دست به خطاهایی نخواهد زد که به شخصیت باور کرده او لطمه می زند. در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

مَن شَرُفَت نفسه، نَزَّهَها عَن دَنَاءَةِ المطالب [494].

«اگر کسی به شراءفت انسانی خود، علم پیدا کرد، از اموری که موجب ذلت و تحقیر او است، پرهیز می کند و نفس خود را از آن امور پاک و منزه نگاه می دارد».

بالاتر از همه این تعبیرات تعبیری است که از امام سجاد علیه السلام روایت شده است که فرمودند:

مَن کَرُمَت علیه نفسه، هانت علیه الدُّنیا [495].

«اگر کسی به بزرگواری های نفسانی خود توجه کند، همه دنیا را با کرامت نفس خود معامله نمی کند».

با این عبارت، فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام خوب تفسیر می شود که فرمودند:

و لَبِئسَ المَتجَرُ اءَن تَرَی الدُّنیا لنفسک ثَمَنا [496].

«این معامله زیان آوری است که انسان همه دنیا را به بهای شخصیت انسانی خود معامله کند».

یعنی بهای شخصیت انسانی انسان بالاتر از همه دنیا است.

از مصادیق تکریم و احترام به فرزند، این است که به حقّ مالکیت او بر اشیاء و وسایل احترام بگذارد. در همان کودکی، طفل چیزهایی خاص خود دارد: لباس، ظرف، کتاب، دفتر و... که مخصوص او است.

یکی از روشهای احترام گذاشتن به فرزند این است که اگر والدین به هر دلیلی به یکی از آنها احتیاج پیدا کردند، به مالکیت او احترام بگذارند و از او اجازه بگیرند؛ یا مثلا اگر مهمانی به خانه وارد می شود، فرزند را در استقبال یا در پذیرایی از مهمان تشویق کنند و او را به عنوان یک شخصیت مستقل به رسمیت بشناسند؛ یا اگر به مهمانی می روند، در انظار و حضور دیگران حرمت و شخصیت او را ابراز و اظهار کنند. اینها نوعی محبت به فرزند و تکریم او است

و نکاتی است که به وضوح در تکوین و شکل گیری شخصیت کودک تاثیر مستقیم دارد.

سخن در بیان روایتی بود که از امام صادق علیه‌السلام نقل کردیم و رسیدیم به این جمله که:

یَقبَلُ مَیسُورَهُ [497].

وقتی به او کاری را واگذار می کنید و در حد استطاعت و قدرتش آن را انجام می دهد، اما به پایان نرسانده است، از او تشکر کنید و همین مقدار را از او بپذیرید، و از تحقیر او با این عبارات که تو توانایی نداشتی، عرضه نداشتی کاری کوچک را به انجام برسانی و... بپرهیزید و او را بپذیرید. در باب عبادات این تأکید شرع مقدس است که:

مُرُوهم بالصلاة و هم اءبنَاءُ سبع [498].

«وقتی اطفال به سن هفت سالگی می رسند، آنها را به نماز خواندن وادار کنید».

معنای عبادت و انس دادن کودک با آن، تحمیل عبادت و مجبور کردن او برای نماز نیست. برخی می خواهند از همان آغاز نوجوانی آنها را به مستحبات عادت دهند. گرچه بسیار خوب است که کودک از دوران نوجوانی به مستحبات تقید پیدا کند، اما اگر به اقتضای سن، به بازی و سرگرمی پرداخت، نباید او را ملامت کرد؛ زیرا باعث گریز وی از عبادت خواهد شد.

در روایتی که قبلا نیز ذکر شد، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند:

انَّ هَذَا الدِّین مَتِین فَاءَوغِل فیه بِرِفق و لا تُبَغِّض الی نَفسِک عبَادَةِ ربِّ [499].

«این دین، دارای متانت و رفق و مدارا است. مبادا مسائل دین را طوری به خود و دیگران القا کنی که از مسائل مربوط به خدا و دین گریزان شوید و نسبت به آنها بغض پیدا کنید».

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

اجتَهَدتُ فی العِبَادةِ و اءَنَا شَابّ فقال لی اءَبی یا بُنَیَّ دُون ما اءَراک تَصنَعُ [500].

«من در دوران جوانی، خیلی عبادت می کردم. روزی پدرم امام باقر علیه‌السلام به من فرمودند: اگر خدا بنده ای را دوست داشته باشد، به کمتر از این که من از تو می بینم راضی می شود».

این روش تربیتی صحیحی است که امام علیه‌السلام نسبت به فرزندش اتخاذ می کند؛ گرچه آن فرزند هم، امام است؛ اما این نکات برای آموزش دیگران است.

گاهی انسان در کهولت و پیری، چاره ای غیر از عبادت واجب و به جای آوردن اعمال مستحب ندارد و باید فرصت های از دست رفته را جبران کند؛ ولی دوران جوانی دوران شادابی، تلاش، فعالیت، کار و معاشرت های لازم زندگی فرد است و این دوران اقتضا نمی کند که او را مجبور به زیاده روی و افراط در عبادت های واجب و مستحبی کرد. انسان نباید از فرزند انتظار داشته باشد مانند او و همین روش را به کار بگیرد؛ چرا که موجب گریز او از عبادت می شود. در سخن دیگری امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

انَّ لِلقُلوب اءِقبَالا و اءدبَارا فاءِذَا اءَقبَلَت فَاءَحمِلوها علی النَّوافِل و اءِذا اءَدبَرَت فَاقتَصِرُوا بها علی الفَرائِضِ [501].

«دل و قلب انسان هم گاهی اقبال و آمادگی دارد و در شرایط مساعد و خوبی است. در این حال، انجام اعمال مستحبی خیلی خوب است، اما گاهی دل گرفته و غمگین است. در این حالت فرد استعداد عبادت ندارد اگر این انسان

بخواهد خود را وادار به اعمال مستحب کند، گریز و نفرت از مستحبات را به دنبال می آورد. بنابراین می فرمایند: در موقع ادبار و گرفتگی دلها فقط به فرایض اکتفا کنید - چون عبادت، شادابی و استعداد و آمادگی می خواهد. عبادت تحمیلی و عبادتی که با ترس پدر و مادر انجام گیرد، باعث تکامل فرد نخودهد بود ».

روایتی را امام صادق علیه السلام از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل فرمودند که:

رَحِمَ اللَّه مَن اءَعَان وَلَدَهُ علی بِرِّه قال قلت کیف یُعِینُهُ علی بِرِّهِ قال یقبل مَیسوره و یَتَجَاوَز عن مَعسُورِهِ و لا یُرهِقُهُ و لا یَخرَقُ به [502].

«خداوند رحمت کند پدر و مادری را که فرزندش را بر انجام نیکی کمک می کند. راوی سوال کرد: چگونه کمک می کند، حضرت فرمودند: آنچه که کودک قدر به انجام آن است را بپذیرد و ناتوانی های کودک را بر او ببخشاید».

حضرت در ادامه روایت می فرمایند: و لا یرهقه در لغت ارهاق به ظلم، فعل قبیح و وادار کردن بر چیزهایی معنی شده است که از محدوده طاقت و توان بشری خارج است؛ یعنی او را به گناه وادار نکند.

در روایتی از امام باقر علیه السلام وارد شده است که می فرمایند:

لا تُلَقِّنوا الکذبَ فَتَکذبوا، فانَّ بَنی یعقوب لم یَعلَموا اءنَّ الذئبَ یاءکُلُ الانسان حتَّی لَقَّنَهم اءبوهم [503].

«دروغگویی را به فرزند تلقین نکنید. - اثر منفی تلقین زشتی این است که - فرزندان یعقوب تا زمانی که یعقوب نگفته بود: می ترسم گرگ او را بدرد، نمی دانستند که گرگ، انسان را می درد - بعد از این آموختند که به دروغ به پدر خود بگویند ما بازی می کردیم، گرگی آمد و یوسف را درید -».

نقش تلقین در تربیت فرزند

یکی از روشهای آموزشی، القا و تلقین است. در مقابل نهی از تلقین زشتی و دروغ، به تلقین خوبی ها و خیرات توصیه شده است. امام باقر علیه‌السلام می فرمایند:

اتَّقُوا الکَذِبَ الصَّغیر منه و الکبیر فی کُلّ جِد و هزل [504].

«بپرهیزید از دروغ کوچک و بزرگ، شوخی یا جدی - چرا که انس به دروغ کوچک جرات به دروغ های بزرگ را همراه دارد -».

والدین، معلم های نخست فرزند هستند و محیط خانه و منزل اولین مدرسه و آموزشگاه او است. طفل هم در آماده ترین دوران یادگیری و تعلیم است، اما گاهی پدر و مادر در محیط خانه از تاثیر رفتار خود بر فرزندان غفلت می کنند.

سیره عملی والدین در زندگی خانوادگی، اگر صحیح و سنجیده و بر اساس معیارها و موازین درست تربیتی باشد، در فرزند هم تاثیر تربیتی صحیح دارد.

برعکس اگر در سلوک با یکدیگر یا با دیگر اعضای خانواده، یا در رفتار با کودک خود، روش نامطلوبی را پیش گیرند، اثرات منفی آن در روح و روان کودک ماندگار خواهد بود؛ مثلا اگر کسی در بزند و پدر برای آسایش خود، مهمان را نپذیرد و به دروغ به فرزند بگوید بگو که پدرم خانه نیست؛ این رفتار از همان آغاز بر روح مستعد کودک اثر منفی می گذارد.

امام علیه‌السلام می فرمایند: اگر می خواهیم فرزندانمان را درست کنیم، ابتدا باید خود را اصلاح کنیم و این قاعده استثنا ندارد.

مَن نَصَبَ نفسه للنَّاس اءِمَاما فَلیَبدَاء بِتَعلیم نفسِهِ قبل تعلیم غیره وَلیَکُن تَاءدیبُهُ بِسیرَتِهِ قَبلَ تَاءدیبِهِ بِلسانِهِ و مُعَلِّمُ نَفسِهِ و مُؤَدِّبُهَا اءَحَقُّ بِالاِجلال من مُعَلِّمِ النَّاس و مؤ دِّبهم [505].

«کسی که خود را در مقام پیشوایی و امام مردم قرار می دهد باید پیش از آن که به تعلیم دیگران بپردازد به تعلیم خویش پردازد؛ و باید از تادیب کردن او به عملش پیش از تادیب کردن بـه زبـانش باشـد. کسـی کـه معلـم و ادب کننـده خویشتن است؛ به احترام سزاوارتر از کسی است که معلم و مربی مردم است».

قابل قبول نیست که پدری در خانه دروغگویی، بی ادبی، عهدشکنی، و ظلـم و تعدی را سیره خود قرار دهد، اما از فرزندش توقع داشـته باشـد بـه او دروغ نگوید.

اگر پدر و مادر، داخل خانه به یکدیگر دروغ بگوینـد یـا بـه دیگـران دروغ بگویند، به فرزند قول بدهند و به آن وفا نکنند، خلف وعـده کننـد، کـودک هـم دروغگو تربیت خواهد شد و به وعده هایش بی توجه بود.

اگر پدر و مادر به یکدیگر یا به کودک خود ستم کنند، کودک هم با ستم خـو خواهد گرفت و ظلم مدار تربیت خواهد شد. بنابراین، عبارت بعدی رسول اکرم ﷺ در روایت قبل، این است که می فرمایند: و لا یخرق به؛ خـرق، در لغـت معانی مختلفی دارد، آن معنایی که با فرمایش امام علیه السلام تناسب دارد، عملی است که حالت وحشت و دهشتی برای فرزند به وجـود آورد کـه همیشـه در محـیط خانه، مرعوب و وحشت زده باشد. این رفتار باعث می شود کـودک، خجـول و شرمسار تربیت شود. چنین کودکی همیشه در حال حیا، خجلت و ترس خواهـد بود.

خلاصه کلام امام علیه السلام این است که اگر کـودکی ترسـو، خجـالتی و منـزوی تربیت شود، گناهش به گردن پدر است. پدر و مادر باید برای فرزند محیطی بـه وجود آورند که او از نظر روحی، در ترس، خوف یا خجلت و شرمساری قـرار

نگیرد. باید محیط رشد و پرورش کودک را، فارغ از هرگونه هراس، وحشت و انفعال روحی فراهم کنند.

بعضی از والدین، به خصوص پدران، چون خود را متولی و مدیر خانواده می دانند، تصور می کنند که باید با به وجود آوردن یک محیط ارعاب و ترس و توسل به ابزار خوف و وحشت، سلامت زندگی را تامین کنند و هرگز برای وصل به هدف بسیار ارزشمند تعلیم و تربیت زحمت آموختن و یادگیری مدیریت در خانه و تربیت فرزند را به خود نداده اند.

عجیب تر این است که بدون این که به کودک خود بیاموزند که کار خوب و بد کدام است، از او توق دارند که خلاف نکند. آنچه مسلم است کودک باید ابتدا زشتی و نیکی را بشناسد، تا مرتکب بدی ها نشود و به خوبی ها عمل کند. این پدران بدون توجه به کوتاهی خود، به محض این که فرزندشان مرتکب خلافی شد، بدون تفکر در انتخاب بهترین روش تادیب، به تادیب جسمی و ضرب و جرح می پردازند؛ در حالی که در معارف ما این روش مطلقا ممنوع است. در روایتی آمده است:

قال: شَکَوتُ الَی اءَبی الحسن موسی علیه السلام اءِبنا لی، فقال: لا تَضرِبهُ و اهجُرهُ و لا تَطُل [506].

«خدمت امام کاظم علیه السلام شرفیاب شدم و از فرزند خود نزد آن حضرت شکایت کردم. حضرت فرمودند: مبادا فرزندت را کتک بزنی. برای ادب کردن او می توانی با او قهر کنی؛ اما مراقب باش دوران قهر تو به طول نینجامد».

در بعضی از روایات وارد شده است که فقط سه روز می توانی قهر کنی [507].

البته این بستگی به سن کودک هم دارد؛ گاهی کودکی در سنین پایین و نوباوه است و شاید تحمل یک ساعت قهر کردن پدر را ندارد، اما همین مقدار قهر

کردن او را متنبه می کند و متوجه می شود که عمل او، ناپسند بوده کـه موجـب رنجش پدر شده است. در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده اسـت که فرمودند:

فانَّ العاقلَ یَتَّعِظُ بِالآداب و البَهائِمَ لا تَتَّعِظُ الا بالضَّرب [508].

«حیوان است که موعظه در او اثر ندارد و فقط با کتک مـی شـود بـه کـاری وادارش ساخت. اما انسان عاقل که خداوند به او نیروی عقل عنایت کرده، هرگز نیاز به تنبیه، زور و خشونت ندارد».

نیروی عقل، ملکه ای در انسان که باید آن را با آداب صـحیح شـکوفا کـرد. حال اگر پدری به جای توسه به روش های صحیح، به زدن فرزند اقدام کند، در اصل به تحقیر و خوار کردن او همت گماشته است. این کار، ایذا و حرام است و اگر به حد دیه برسد باید دیه را به کودک بپردازد. رعب و وحشت برای کـودک دو عارضه در پی دارد:

الف) موجب طغیان و تجری کودک می شود و به محض این که رشد کـرد و پا از محیط خانه بیرون گذاشت، در اجتماع و در برابر خطاهای دیگران، همـان روش پدر را به کار خواهد گرفت. یعنی او در مقابل خلاف همبازی اش، دسـت به کتک دراز خواهد کرد، اما اگر پدر او در محیط خانـه و بـه هنگـام خطـا بـا لبخند، نصیحت و ارشاد و یا در نهایت با قهر کردن با او مواجه شد، وی هـم در مواجهه با خطاهای دیگران همین کار را خواهد کـرد و ایـن طبیعـی اسـت کـه جامعه پذیرای خشونت نیست و اگر فردی به چنـین روش هـایی روی آورد، او را عنصر نامطلوبی شناخته که به مرور زمان اجتماع او را تربیت خواهد کرد.

ب) یا این که اساسا کودکی که پدر و مادر با او این گونه برخورد کرده انـد و در مقابل هر خطایی او را تحقیر کرده، کتک زده و یا با او قهر می کرده اند و او

را مورد بی مهری و بی اعتنایی قرار داده اند، عنصری جبون و ترسو تربیت خواهد شد که با هر خطایی، ترس و جبن سراسر وجودش را فرا خواهد گرفت. حتی اگر کار خوب هم انجام دهد، جرات اظهار کردن آن را نخواهد داشت که این دو عارضه مذموم است و همین عوامل است که موجب عقوق والدین می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

انَّ اللَّه لَيُفلِحُ بفَلاح الرَّجل المؤمن ولَدَهُ و ولدَهُ ولدِهِ [509].

«خداوند با رستگاری و سعادت یک مؤمن، رستگاری و سعادت فرزند او و فرزندان فرزند او را هم تأمین می کند».

فقط راز رستگاری و سعادت در این جا رستگاری و سعادت تکوینی نیست. این طور نیست که اگر پدری خوب بود، بچه هایش هم به طور تکوینی همه خوب می شوند. معنی فرمایش امام علیه السلام این است که روش و شیوه تربیتی یک پدر خوب، سعادتمند و صالح باعث رستگاری فرزندان بلاواسطه یا باواسطه او خواهد شد.

در این باره امام باقر علیه السلام فرموده اند:

يُحفَظُ الاطفال بصلاح آبائهم [510].

«مصونیت فرزندان از لغزش، خطا و اشتباه، با صالح بودن پدران تأمین می شود».

مصونیت فرزندان از خطرات و محفوظ ماندن آنها از آفات، در گرو اصلاح پدران است. اگر پدران دارای صلاحیت اخلاقی و رستگاری باشند، تاثیر مستقیمی در تربیت فرزند داشته، آنها را از سقوط در ورطه مهالک اخلاقی حفظ می کند.

پدران با به کارگیری روش ها و شیوه های صحیح و کارساز تربیتی، فرزندان را با آداب و تعلیمات اخلاقی مانوس کرده، مصونیت می بخشند. از جمله این روش ها، فراهم کردن محیطی سالم و خالی از رعب و وحشت است تا بتواند در این محیط، به فرزند بقبولاند که او هم انسانی است دارای قدرت و استعداد که با شکوفایی و فعلیت یافتن این استعدادها، می تواند از همان دوران کودکی استقلال خود را به دست آورد و بدون وابستگی، طفیلی بودن و تملق، در سایه تلاش و کوشش شخصی خود، نیازها و احتیاجاتش را تامین کند.

تجربه نشان داده است فرزندانی که پدرانی سختگیر و خشن دارند و محیط خانواده همراه با خشونت است و به جای طنین صدای مهربانی و وقار پدر، ترس و وحشت حاکم است، در بزرگسالی افرادی ترسو، جبون، خجالتی و گریزان از مواجهه و رویارویی با مشکلات خواهند بود.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در نامه معروف خود به مالک اشتر، او را از مشورت با سه گروه نهی می کنند: یکی افراد بخیل؛ دیگری افراد حریص و سوم، افراد جبون و ترسو که برای هر یک از آنها نیز علتی ذکر کرده اند که در حقّ رعیت مفصل از آن سخن گفتیم. برای عدم مشورت با جبون، امام علیه‌السلام چنین دلیل آورده اند:

و لا جُبَانا یُضعِفُکَ عنِ الاُمور... فانَّ البُخل و الجُبن و الحِرص غرائز شتَّی یَجمَعُهَا سوءُ الظَّنِّ باللّه [511].

«با انسان ترسو مشاورت نکن که باعث می شود به قدرت و توانمندی های خود، شک و تردید کنی و تو را ناتوان و در انجام وظایفت تضعیف می کند - بعد امیرالمؤمنین علیه‌السلام منشا همه این سیئات اخلاقی را در یک کلام خلاصه می کنند و می فرمایند: - جبن و بخل و حرص غرائز مختلفی اند که علتی مشترک دارند. علت همه این سیئات اخلاقی، سوءظن به خداست».

افرادی که دارای سوءظن و بـدگمانی هسـتند، از سـایه خـود گریزاننـد. بـا احتمالات و گمانه زنی های دور از ذهن از ورود در امور مهـم زنـدگی بـازمی مانند و به همه عالم بدبین می شوند. از اجتماع و مردم می گریزنـد و در سـایه همین خصوصیات اخلاقی سوءظن تلخ کامی و شکست را برای خود به ارمغـان می آورند. در بعضی از تعبیرات امیرالمؤمنین علیه‌السلام، این مسائل روانی، بسیار زیبا بیان شده است. حضرت می فرمایند:

المُرِیبُ اءَبدا علیل [512].

«انسان شکاک، همیشه ناتوان است».

انسانی که همیشه دچار شک و تردید و سوءظن است، آدمی مریض، علیل و ناتوان است که قادر بر تصمیم گیری نیست. وقتی انسـان علیـل بـود و قـدرت تصمیم گیری نداشت، در خود احساس ناتوانی و ضعف می کند و در امور مهـم زندگی وارد نمی شود. یا تعبیری دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده اسـت کـه می فرمایند:

الخائف لا عیش له [513].

«انسان ترسو و جبون هیچ گاه از زندگی لذت نمی برد».

این انسان ها، در نتیجه به مرض انزوا، گوشه گیری، شرم و حیای منفـی کـه همه ناشی از همان بدگمانی و ترس از دیگران است و ارتبـاط تنگاتنـگ بـا آن دارد مبتلا می شوند.

حیا، شرط وجود ایمان

مساله شرم و حیا در بعضی از موارد ممدوح است و حتی امـام صـادق علیه‌السلام در توحید مفضل خطاب به او، مساله حیـا، شـرم و آزرم را از مختصـات بشـر شمرده و می فرمایند:

اءُنظُر يا مفضّلُ الى ما خُصَّ به الانسان دون جميع الحيوان مِـن هـذا الخلـق، الجليل قَدرهُ، العَظيم غِناؤُه، اءعنى الحياءَ، فلولاه لم يُقرَضَيف، و لم يُوفَ بالعَدَاتِ، و لم تُقضَ الحوائج، و لم يُتَحَرَّ الجميل، و لم يُتَنَكَّبِ القبيح فى شى ء من الاشياء، حتَّى اءنَّ كثيرا منَ الاُمور المُفتَرِضَةِ ايضا انَّمَا يُفعَل للحياء، فانَّ منَ النَّاس مَن لولا الحياء لَم يَرعَ حقَّ والديه، و لم يَصِل ذارحم، و لم يُؤَدِّ اءمانـة، و لـم يَعِـفَّ عـن فاحشة [514].

تعبير امام عليه السلام اين است كه فقط انسان از اين سرمايه الهـى و خـدادای بهـره مند شده است و ديگر مخلوقات از اين سرمايه محرومند. به اين خلق و خـويی كه قدر و منزلتش بسيار بالا و سرشار از غنا و توانايی اسـت حيـا توجـه كنـد. خلاصه امام صادق عليه السلام در اين بيانشان حيا را از مختصـات انسـان و يكـی از سرمايه های ارزشمند خدادادی تلقی می كنند. بعد به فوايدی كه بر ايـن نعمـت الهی مترتب است اشاره كرده و می فرمايند:

اگر حيا نبود، انسان هيچ مهمانی را اكرام نمی كرد. ايـن حياسـت كـه وقتـی مهمانی وارد منزل می شود، انسان را وادار می كند كه او را اكرام كند. اگـر حيـا نبود، انسان ها به وعده های خود وفا نمی كردند؛ چون پيمان شكنی با طبيعت و رفاه طلبی انسان سازگارتر است. اگر حيا نبود، انسان نسبت به خـواهش هـا و خواسته های ديگران بی اعتنا شده، به دنبال خوبی ها حركت نمی كرد و از بدی ها پروا نمی داشت.

علاوه بر فوايدی كه امام عليه السلام برای حيا ذكر می كنند، می فرمايند كه اگر حيا نبود، انسان بسياری از واجبات را انجام نمی داد؛ گرچه ريشـه و انگيـزه انجـام دادن آنها حيا نيست. اگر حيا نبود بسياری از انسان ها نسبت بـه رعايـت حـقّ والدين بی تفاوت می شدند و به ديدن ارحام نمی رفتند. صله رحم نمی كردنـد.

بسیاری از افراد در شادی ها و غم های دیگران به این دلیل شرکت می کنند که ممکن است فردا خود دچار شادی یا غمی شوند و دیگری نیز دعوت او را اجابت نکند و خجالت بکشد.

حضرت در ادامه می فرمایند: اگر حیا نبود انسان ها امانت ها و اموال دیگران را پس نمی دادند و از بدی ها و فواحش پرهیز نمی کردند.

روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

مَن قَلَّ حیاء، قَلَّ ورعه [515].

«کسی که حیای او کمتر باشد، تورعش از گناه کمتر خواهد بود».

همچنین می فرمایند:

الحیاء یَصُدُّ عن فعل القبیح [516].

«نتیجه حیا، خودداری از ارتکاب افعال زشت است».

در جامع ترین جمله ممکن، از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرموده اند:

لا ایمان لِمَن لا حیاء له [517].

«آن که حیا ندارد، ایمان ندارد».

حضرت در روایت دیگری، می فرمایند:

الحیاء و الایمان مقرونان فی قرن فاذا ذَهَبَ اءحدهما تَبِعَهُ صاحبه [518].

«حیا و ایمان، همواره با یکدیگر در یک خانه ساکنند. اگر یکی باشد و به تبع آن، دیگری هم خواهد بود. - یعنی وقتی انسانی فاقد خصیصه حیا و شرم شد به تبع آن، نسبت به تعبدیات و معتقدات دینی نیز تقید نخواهد داشت -».

حیا به این معنی است که انسان به جای این که از مجازات و قانون وحشت داشته باشد، از نگاه های ملامت بار دیگران بترسد و از بدنامی پرهیز داشته باشد.

ترس از بدنامی و اشتهار، باعث می شود بسیاری از اعمال زشت را انجام ندهد. در اینجا حیا به معنای خصیصه و صفتی نیست که به عنوان یک ملکه حاکم در انسان رسوخ پیدا کرده و انسان را از ورود به اجتماع بازدارد و از معاشرت با دیگران ممانعت کند. خجالت و ترس باعث می شود که انسان در انجام وظایف انسانی خود تعلل کند. حیا به این معنا یکی از رذایل اخلاقی است. حیا تا جایی ارزش دارد که انسان را از ارتکاب زشتی ها بازدارد. اما اگر از حد گذشت و باعث شد که حالت خجالت، شرم و آزرم در انسان شکل گرفته شود و او را به انزوا و گوشه گیری سوق دهد. برای جامعه و فرد مضر خواهد بود. هم در آیات کریمه قرآن و هم در روایات اهل بیت علیهم‌السلام حدودی برای آن ذکر شده است. از جمله در سوره مبارکه احزاب آمده است:

واللّه لا یستحیی مِنَ الحقِّ [519].

«خداوند از بیان حقایق حیا نمی کند».

بر این اساس تخلق مؤمن به اخلاق الهی اقتضا می کند که انسان از رویارویی با حقایق پرهیز نکند، خجالت نکشد و آن را پذیرا شود و به تعبیری دیگر حقایق را انجام بدهد، بیان کند و از حقیقت گریزان نباشد.

و در آیه شریفه بنابر نظر مفسران، و تلویحا به مصداق کامل آن وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام اشاره فرموده است:

یجاهدون فی سبیل اللّه و لا یَخافُون لومَةَ لائِم [520].

«آنها در راه خدا جهاد می کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند».

بر اساس این آیه شریفه، مؤمنان کسانی اند کـه بـه خـاطر حیـا، وحشـت و هراس از سرزنش ملامت کنندگان، در انجام وظایف خود کوتاهی نمـی کننـد و مجاهده فی سبیل اللّه و انجام فرایض را به خاطر ملامت دیگران رها نمی کنند.

بنابراین، اگر حیا به مرحله برسد که انجـام واجبـات را تحـت الشـعاع قـرار دهدب امر مذمومی خواهد بود. همچنین اگر بخواهد مانع انجام وظایف زنـدگی شود یا باعث انزوا، گوشه گیری و گریز از اجتماع و معاشرت با دیگـران شـود، مذموم ناپسند است که در اجتماع هم این افراد را می توان مشاهده کرد.

گاهی بچه ها به خاطر خجالت و شرمساری، حتی از سلام کردن به دیگـران وحشت دارند، از این که به مدرسه بروند و از معلمشان سوالی بپرسند می ترسند و حیا می کنند. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

و لا یَستَحِیَنَّ اءَحدا مـنکم اِذا سُـئِلَ عمَّـا لا یَعلَـم اءَن یقـولَ لا اءَعلَـمُ و لا یَستَحِیَنَّ اءَحد اذا لم یَعلَمِ الشَّی ءَ اءَن یَتَعَلَّمَهُ [521].

«اگر از انسان ها سوالی شد که بلد نیستند، حیا نکنند و بگویند بلـد نیسـتیم. جواب دادن به «لا اعلم» و «لا ادری» حیا نمی خواهد. به دنبال همـین سـخن، حضرت می فرمایند که: نباید از این که چیزی نمی دانند، خجالت بشکند، بلکـه باید به دنبال یادگیری آن بروند».

ممکن است کسی دارای سن و سال بالایی باشد و بگوید یا تصـور کنـد کـه آموختن برای او خجالت دارد، اما یاد گرفتن و علم آموزی در هـیچ مرحلـه ای از مراحل و مقاطع عمر نباید تعطیل شود؛ به ویژه بهانه شرم.

پدران و مادران باید روحیه شهامت و شجاعت را در فرزندان خـود تقویـت کنند و آنان را در خانه به شهامت تشویق کنند. اگر کاری انجام می دهـد کـه در آن نشانه هایی از جرات و جسارت دیده می شود او را تشـویق کننـد تـا او در

دوران کودکی از حیا و شرم منفی دوری کند و کم کم ملکه شهامت در او رشد کند.

در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است که می فرمایند:

لا تَستَحِ مِن اءِعطاء القیل فَانَّ الحِرمان اءَقَلُّ منه [522].

«از کمک ناچیز، حیا مکن که محروم کردن ناچیزتر از آن است».

گاهی انسان ها مایلند به دیگران کمک کنند، اما چون کمک آنها ناچیز است، خجالت کشیده، از آن صرف نظر می کنند.

بنابراین، خصیصه حیا ضمن این که از ملکات و زیبایی های اخلاقی است، اگر در آن افراط شود خصوصا، برای کودکان موجب خسارت می شود و آنها را جبون، ترسو، منزوی و گریزان از اجتماع تربیت می کند.

بازگردیم به مطلب اول و روایتی که مرحوم کُلینی از امام صادق علیه‌السلام و ایشان از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل فرمودند که:

رَحِمَ اللّه مَن اءَعان ولده علی بِرِّه قال قلت کیف یُعینه علی بِرِّه قال یقبل میسوره و یتجاوز عن معسوره و لا یُرهِقُهُ و لا یُخرَقُ به [523].

«خداوند رحمت کند پدر و مادری را که کودکش را بر نیکی یاری و کمک کند. شخص سوال کرد که چگونه طفل را بر نیکی کمک کند؟ حضرت فرمودند: آنچه را که کودک قادر به انجام آن است را بپذیرد و ناتوانی های کودک را بر او ببخشاید و او را به زشتی ها، قبایح و کارهای فوق طاقت امر نکند؛ محیط وحشت، اضطراب و نگرانی برای او به وجود نیاورد؛ چون چنین محیطی در روح کودک و خلق و خوی او تاثیر مستقیم و منفی می گذارد».

عدم افراط در مهرورزی و محبت به فرزند

یکی دیگر از روشهایی که رعایت آن در تربیت فرزند توصیه شده است، افراط در مهرورزی و اظهار محبت است که باید پدران و مادران محترم، توجه داشته باشند ضمن این که موظفند به کودک خود اظهار محبت کنند. مواظب باشند راه افراط نپیمایند.

اساسا اظهار علاقه به فرزندان توصیه شده است؛ به طوری که در تاریخ آمده رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرزندانشان را می بوسیدند. کسی که در آنجا نشسته بود، عرض کرد: یا رسول اللّه! من ده تا فرزند دارم و تا حالا هیچ کدامشان را نبوسیده ام. این سخن موجب تعجب حضرت شد که چگونه انسانی می تواند این مقدار سنگ دل باشد که هیچ محبتی به اطفال خود ابراز نکند [524].

با این که اظهار محبت و علاقه به فرزند توصیه شده است و فرزند در همه دوران عمر، حتی در بزرگسالی، خود را بی نیاز از محبت و عواطف پدر و مادر نمی بیند، در عین حال باید تعدیل شده باشد؛ در حدی که به افراط و تندروی نرسد. در سخنی از امام باقر علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

شرُّ الآباء مَن دعاه البِرُّ الی الافراط [525].

«بدترین پدران کسانی اند که در مهرورزی و اظهار محبت افراط کنند».

نتیجه افراط در ابراز محبت به فرزند این است که پدر و مادر از تادیب و آموختن آداب لازم به فرزند غفلت می کنند و غفلت آنها از آموزش آداب و علوم، عواقب شوم و خطرناکی برای فرزند به وجود می آورد؛ چرا که کودک بالفطره قادر به درک همه خوبی ها و بدی ها نیست و در این سنین نیازمند آموزش است. اگر میل و اراده اش به چیزی تعلق گیرد، پدر و مادر به خاطر همان راءفت و مهربانی و اهتمامی که به تهیه همه نیازهای او دارند، بدون این که

تامل کنند، نیاز او برآورده می کنند؛ این رویه، یک روش غلط تربیتی است، زیرا گاهی تامین این خواسته ها باعث می شود که کودک، موجـودی از خودراضـی تربیت شود. چنین فردی در بزرگسالی و در آستانه ورود به اجتماع با مشکلات و موانع زیادی روبه رو شده، شکست های غیرقابل باوری را تجربه می کند کـه آثار بسیار نامطلوبی در روح و روان او به جای می گذارند.

در روایتی از امام هادی علیه‌السلام وارد شده است که فرمودند:

مَن رَضِیَ عن نفسه کثُر الساخطونَ علیه [526].

«هر که از خود راضی شد، خشم گیران بر او زیاد خواهند بود».

افرادی که در اجتماع از خودراضی اند همیشه خواهش های نامعقولی دارند. میل دارند خواهش های آنها برآورده شود و بدیهی است به واسطه این خصیصه زشت با هرکه مواجه شوند، مورد خشـم قـرار مـی گیرنـد. در سـخن دیگـری، حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

شرُّ الاُمور الرِّضَا عن النَّفس [527].

«بدترین امور این است که فرد از نفس خود راضی باشد».

بر اساس این روایت، بدترین امور حالتی است که شخص، بیش از حد خـود را باور کرده و پذیرفته باشد. عاقلانه و ممکن نیست که انسان در زندگی هرچـه می خواهد بدون مانع، تحصیل کند.

در روایتی دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که می فرمایند:

بالرضا عن النفس تَظهَرُ السَّوءَاتُ و العیوب [528].

«رضایت از خود باعث می شود که عیب هـا و بـدی هـای انسـان آشـکار شود».

وقتی انسان از خودش راضی باشد می خواهد همه چیـز را بـه دسـت آورد. گاه در این بین نه حقوق دیگران را رعایت می کند، نه به نـوامیس مـردم توجـه دارد و نه حرمتی برای دیگران قائل است. نه احترام بزرگـان را دارد و نـه حـقّ کوچک تران را رعایت می کند. بنابراین عیوب و بدی های اخلاقـی او آشـکار می شود.

اگر در شرایط حساسی از سنین کودک، که وی بدون دلیل طغیان می کند، یـا در مواجهه با کودک دیگری پرخاشگری پیشه می کند، والدین به تربیت صـحیح روی آورند، کودک باور می کند که نباید به حقوق دیگران چشم بدوزد. باور می کند که همه چیز در عالم، برای انسان قابل دسترسی نیست و همه مشکلات، بـا گریه و پا کوبیدن به زمین حل نمی شود. در فرمایشی از حضـرت امیرالمـؤمنین علیه‌السلام آمده است که می فرمایند:

مَن کُلِّفَ بالاَدب قَلَّت مَساویه [529].

«اگر انسانی در موقعی که باید تربیت شـود مجبـور بـه آمـوختن ادب شـد، بدیهای او در بزرگسالی کم می شود».

در کلام دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که می فرمایند:

مَن قَلَّ اءدبه کَثُرت مساویة [530].

«انسان هر قدر که بی ادب تر باشد، بدی های او زیادتر می شود».

پس پدر و مادر در شـرایط حسـاس بایـد درس بردبـاری، صـبر، متانـت و چگونگی مواجه شدن با مشکلات را به کودک بیاموزند و او را بـرای ورود بـه اجتماع آماده کنند؛ وگرنه همان خلق و خوی ناپسند کودکانه بـر او حـاکم مـی ماند و در بزرگسالی هم میل خواهد داشت همه چیز را بدون زحمت بـه دسـت بیاورد. وقتی با مشکلات مواجه شد، به زشتی ها و سـیئات اخلاقـی روی مـی

آورد؛ زیرا تربیت او بر این اساس بوده که خواسته هایش آسان فراهم شده است و چون در اجتماع آسان به خواسته هایش نمی رسد، بـه زشـتی هـای اخلاقـی روی می آورد و به کارهای پسـتی همچـون تملـق، چاپلوسـی، دزدی، تهمـت، غیبت و... انس می گیرد.

این گونه افراد چون چگونگی برخورد با مشکلات را نیاموخته اند وقتی خود را با مشکلات مواجه می بینند و شکست های متوالی را تجربه می کنند و بـرای حل مشکل خود تـدبیر لازم را ندارنـد، دچـار ضـعف نفـس شـده، دسـت بـه خودکشی می زنند. علت اصلی همه این موارد، تربیت ناصحیح والدین در دوران کودکی است. بنابراین، والدین محترم ضمن این که نسبت به کودکانشان، راءفـت، محبت و دلسوزی دارند و این علاقه امری فطری و طبیعی اسـت بایـد بـه ایـن جوانب هم توجه داشته باشد.

درباره سیره پیامبر گرامی اسلام ﷺ آمده است:

اذا اءصبح مسح علی رؤ وس ولده [531].

«وقتی پیغمبر ﷺ شب را بـه صـبح مـی آوردنـد، - یعنـی وارد اجتمـاع خانواده می شدند - دست نوازش به سر همه فرزندان خود می کشیدند».

مهرورزی، امر لازمی است، حضرت رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

اءَحبُّوا الصِّبیان وارحَمُوهم [532].

«کودکانتان را دوست داشته باشید، و با آنها با مهربانی رفتار کنید».

در روایات بسیاری امر به بوسیدن و نوازش کودک شده اسـت. امـام صـادق علیه‌السلام می فرمایند:

اءکثروا من قُبلةِ اءولادکم فانَّ لکم بکُلّ قُبلةِ درجَة فی الجَنَّةِ [533].

«بچه هایتان را زیاد ببوسید که به ازای هر بوسه ای که بر گونه کودک خـود می زنید، خدا یک درجه و مقام در بهشت به انسان می دهد».

مهرورزی و اظهار ملاطفت با اطفال توصیه شرع مقدس است و بـا عواطـف بشری هم کـاملا سـازگار، امـا افـراط در آن باعـث مـی شـود کـه کـودک، از خودراضی و به دور از ادب و آداب تربیت شود، کـه ایـن نکتـه در بزرگسـالی خسارت های زیادی را متوجه او خواهد کرد.

مساوات در اظهار محبت بین فرزندان

نکته دیگری که باید بدان توجه شود، مساله مساوات در مهرورزی است. اگر پدر و مادری دارای چند فرزند هستند، در اظهار محبـت و علاقـه بـه فرزنـدان خود، باید مساوات را رعایت کنند. قبل از توضیح این مطلب، در روایتی از امام صـادق علیه‌السلام کـه آن حضـرت از پـدرش و او از امـام سـجاد علیه‌السلام و ایشـان از سیدالشهدا علیه‌السلام و او از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می کنند آمده است که:

نَظَرَ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله الی رجل له ابنان اءحدهما و تَرَکَ الآخَرَ فقال له النَّبیُّ صلی‌الله‌علیه‌وآله فَهَلاّ وَاسَیتَ بَینَهُما [534].

«روزی پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دیدند پدری که دارای دو فرزند است، یکی از آنهـا را می بوسد و به دیگری توجه نمی کند. پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله به او فرمودند: چرا بین ایـن دو کودک مساوات را رعایت نمی کنی».

از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند پدرم علیه‌السلام فرمودند:

واللّه انّی لاُصانِعُ بعض وُلدی و اءجلِسهُ علی فَخِـذی، و اءکثِـرُ لـه المحبَّـةَ و اءکثِرُ له الشُّکر، و انَّ الحقّ لغیرِهِ مِن وُلدی، و لکن محافظَة علیه منه و من غیـره، لئلا یَصنَعُوا به ما فُعِلَ بیوسفَ و اخوته، و ما اءنزل اللّه سورةَ یوسـف الا اءَمثـالا لکی لا یَحسُدَ بعضنا بعضا کما حسد بیوسف اخوتُه، و بَغَوا علیه... [535].

«من با بعضی از فرزندانم، با مصانعه [536] رفتار می کنم. او را روی زانویم می نشانم با این که حقّ با دیگری است که به او محبت کنم، اما به این یکی محبت می کنم، تا دیگری را از شر او حفظ کنم، مبادا ماجرای یوسف و برادرانش تکرار شود. خداوند، سوره یوسف را برای تذکر و و تنبه ما نازل فرموده است، تا ما از روی حسادت، ماجرای یوسف و برادرانش را تکرار نکنیم».

از این دو روایت که یک روش صحیح تربیتی را دربر دارد، دو نکته مهم استفاده می شود:

اولا در اظهار علاقه و محبت به فرزندان مساوات رعایت شود.

ثانیا عدم رعایت مساوات در اظهار محبت، باعث می شود که در فرزندان دیگر، عقده حقارت ایجاد شود که اولین ثمره اش - مثل داستان یوسف - حسادت نسبت به فرزندی است که بیشتر مورد مهر و محبت واقع می شود.

آثار منفی عدم مساوات بین فرزندان

پدر و مادر، با اتخاذ روش ناپسند و غیرصحیح تربیتی، ناخواسته، فرزند خود را دچار عقده روانی کرده اند و او را به دست خود به مرض روحی حسادت مبتلا ساخته اند. و با این رنجوری و نگرانی، از او یک انسان غمگین و افسرده می سازند و دورانی که روزگار شادابی، نشاط و شکوفایی استعدادها و ملکات روحی او است، با کسالت و ناراحتی های عصبی و روحی می گذرد که به تبع آن در سلامت جسمی کودک هم اثر می گذارد. پدر و مادر بی خبرند که این مصیبت را خود به بار آورده اند.

در روایتی به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که می فرمایند:

الهَمُّ یُذِیبُ الجسد [537].

«نگرانی های روحی و درونی باعث ضعف جسمانی می شود».

این نگرانی روحی که در سایه تبعیض پدر و مادر برای کودک به وجود آمده است، موجب نحیف شدن جسم او می شود. کودک شاداب، سالم و سرحال را به یک انسان رنجور، ضعیف و نگران تبدیل می کند؛ زیرا بین نگرانی و اضطراب های روحی، با ناراحتی های جسمانی، ارتباط مستقیم دارد.

در روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرموده اند:

اَلهَمُّ نصف الهَرَم [538].

«هم و غم، نصف پیری است».

در سایه فشارهای روحی، پیری زودرس دامن گیر کودک یا نوجوان می شود. در روایت دیگری از آن حضرت نقل شده است که می فرمایند:

الحزن یهدم الجسد [539].

«محزون بودن، موجب نابودی جسم است».

علت آن هم بسیار روشن است؛ حزن و اندوه، اعتدال روحی کودک را به هم می ریزد. یافته های جدید علمی نیز نشان می دهد که به هم ریختن تعادل روحی اثر مستقیم در جسم ایجاد می کند که اگر این تعادل روحی، با تنبه و توجه والدین بازگردد، ملامت جسمانی کودک هم برطرف می گردد.

نکته مهم این است که چون دوران کودکی، دوران لطافت روح انسان است و کودک در آن دوران، فوق العاده اثرپذیر است، هر ناملایمتی او را می رنجاند.

والدین نباید با اتخاذ روش های نامناسب تربیتی چنین زمینه هایی را فراهم کنند. کودک در این سنین لطافت روحی دارد و اثرپذیرتر و همچنین قدرت تدبیر، تنظیم امور و تفکرش هم ضعیف است. در مواجهه با برخی مسائل، به مشکلات روحی گرفتار می شود و در دام ناراحتی ها و گرفتاری های روانی می افتد.

وقتی در کودک حسادت ریشه دوانید، در بزرگسالی به دیگران حسادت خواهد کرد. این حسادت باعث خواهد شد که به وادی گناهان دیگر نیز کشیده شود.

حسادت، گناه قلبی و خطای دل است که اگر در محدوده قلب و دل بماند، فقط او را خواهد آزرد؛ اما معمولا از دل تجاوز کرده، به زبان، گوش، دست، اندیشه و سایر اعضا سرایت می کند و انسان حسود درباره کسانی که مورد حسادت او واقع شده اند مرتکب گناه می شود. گاه اولین قدم در ارتکاب به این گناه، بدگویی زبانی از او است. در روایتی از امام صادق علیه‌السلام آمده است که می فرمایند:

انَّ الحسد یاءکُلّ الایمان کما تاءکُل النَّار الحَطَب [540].

«همان گونه که آتش هیزم را می بلعد، حسد هم ایمان انسان را می سوزاند».

نکته دیگری که در روایات به آن اشاره شده این است که حسد آرامش و آسایش را از انسان حسود سلب می کند. رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله می فرمایند:

اءقَلُّ النَّاس لَذَّة الحسود [541].

«کم بهره ترین افراد از لذایذ زندگی، حسودانند».

خصیصه حسد، آرامش، قرار و لذت را از انسان می گیرد. اما درباره کودکی که در خانواده و در کنار پدر، مادر، برادر و خواهر، آن هم با شرایط یکسان همگان زندگی می کند، بی توجهی والدین، آرامش، قرار و لذت او را سلب می کند. کودک بی قرار می شود؛ نه از غذا خوردنش لذت می برد، نه از همنشینی و مجالست با پدر و مادر و برادر و خواهرش؛ و نه چیزی می تواند او را خوشحال کند.

در سخنی از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که می فرمایند:

الحاسد مُضِرّ بنفسه قبل اءَن يَضُرَّ بالمحسود [542].

«حسود، قبل از این که به فرد مورد حسادت ضرری برساند، به خود ضرر می زند».

حسود آرامش روحی را از خود سلب می کند؛ چرا که دائما در فکر نقشه کشیدن علیه دیگران است و تا آتش شعله ور درون خود را خاموش نکند آرام نمی گیرد.

کودک، با ظرفیت کم و لطافت روحی که دارد، وقتی با خطای پدر و مادر، گرفتار آتش حسادت شد، آرام و قرار او سلب شده، چه بسا فشار روحی او را وادر کند که دست به کارهای خطرناکی علیه نزدیکان خود بزند.

گاهی در بعضی از خانواده ها دیده می شود کودکی که به دلیل خطای والدین یا عدم تربیت صحیح آنها، گرفتار حسد شده است، اسباب بازی های برادر و خواهر خود را نابود می کند، با چنگ و دندان به آزار دیگری می پردازد، یا حتی به خود آسیب می رساند تا توجه والدین را جلب کند. حسد عوارض فراوان و مستقیم جسمانی دارد. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

الحسد يُضنِي [543] و الحِقد يُذرى [544].

«حسادت موجب مریضی است و کینه توزی موجب نابودی است».

حسادت علت کینه توزی است و کینه توزی و حسد هر دو موجب نابودی انسانند. گاه این مرض از درون، کودک را آزار داده، نابود می کند و گاه او را به کارهایی وادار می کند که موجب نابودی او می شود. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

الحسد ياءكُل الجسد [545].

«حسد، جسم را می خورد».

حسد همان طور که ایمان را می بلعد، جسم انسان را هم نابود مـی کنـد. در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

العجب لِغَفلةِ الحُسَّاد عن سلامَةِ الاَجسَادِ [546].

«عجب از غفلت انسان های حسود! که این حسادت به سلامت جسمانی آنها لطمه می زند».

و باز در روایت مشابهی حضرت می فرمایند:

صحَّة الجسد من قلَّةِ الحسد [547].

«سلامت جسم، در گرو حسادت کمتر است».

بر اساس این گفته حضرت، هر چه حسادت در انسان کمتر باشد، از سـلامت جسمانی بیشتری برخوردار خواهد بود.

همه انسان ها از بدو ولادت دارای حس برتری طلبی اند. این خلقی مطلوب است که خداوند متعال در انسان ها قرار داده تا همه در سایه آن برای رسیدن به عالی ترین مدارج روحی، معنوی، جسمی و مـادی تـلاش کننـد. اگـر خداونـد متعال، این احساس را در انسان ها ایجاد نکرده بود، سـعی و کوشـش در بشـر وجود نداشت.

بنابراین اصل، والدین وقتی در فرزند خود چنین حسی را درک کردنـد، بایـد آن را در جهت صحیحی هدایت کنند و اگر از هدایت این احساس و ایـن خلـق وخو غفلت کنند، فرزند را به دام حسادت مبتلا کرده اند.

اگر والدین نکات مهم پیش گفته در مساله مهرورزی را مراعات کنند؛ همـین که کودک از محیط خانه به خارج از خانه در کوچه و بـازار و یـا مدرسـه قـدم گذارد و مشاهده کند که هم سن و سالا نش به هر دلیلی از ناحیه دیگـران و یـا معلم و مربی بیشتر مورد توجه قرار می گیرند، و والدین هم نسبت به حال فرزند

غافل باشند، کم کم در کودک خصلت ناپسند حسد و یا خودپسندی رشد می کند؛ چون انسان دوست دارد برتر از دیگران باشد. اگر به این مساله توجه نشود، کودک یا مبتلا به همان تشدید مرض کسالت و ناراحتی روحی حسد می شود و آتش آن از درون شعله ور می شود، یا این که در دام کبر و خودپسندی می افتد. در روایتی نقل شده است که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

انّ المؤمن یغبط و لا یحسد، و المنافق یحسد و لا یغبط [548].

«فرد مؤمن، به حال دیگران غبطه می خورد ولی حسادت نمی کند، ولی منافق در همه حال حسادت می کند و غبطه نمی خورد».

مؤمن حسود نیست، اما غبطه می خورد. غبطه چیست؟ اهل لغت غبطه را این گونه معنا می کنند که دیگری نعمتی را در اختیار داشته باشد و او آرزو کند که ای کاش او هم این نعمت و امتیاز را می داشت، بدون این که خواهان نابودی نعمت دیگری باشد [549]. حسد در برابر غبطه است؛ یعنی این که انسان ببیند دیگری نعمتی دارد و بخواهد این نعمت از دیگری سلب و فقط به او عنایت شود [550].

مؤمن می تواند دارای روحیه غبطه باشد. وقتی مؤمن می بیند که افرادی، مثلا در مسیر تحصیل، به رشد و کمال رسیده اند و مورد احترام جامعه هستند، آرزو می کند ای کاش او هم می توانست در سایه درس خواندن به این مراحل برسد.

اما حسود می گوید ای کاش من به این مراحل می رسیدم و او از این مراحل بازمی ماند. این حسادت است و خطرناک.

اگر پدر و مادر این احساس را در طفل یافتند، باید فورا آن را هدایت کنند و جهت بدهند؛ ضمن این که باید او را برای رسیدن به مراتب کمال دیگران ترغیب و تشویق کنند که اگر دیگران دارای نعمتی هستند، او خوشحال باشد.

این جا در حقیقت، پدر و مادر دو کار تربیتی انجام داده اند: یکی این کـه در فرزندان خود انگیزه تلاش و کوشش بیشتر ایجاد کرده اند؛ دیگر ایـن کـه بـه او آموخته اند که باید همواره در دلش، مهر و محبت دیگران را تقویت کند؛ نه ایـن که در دل او کینـه، حسـد و تکـدر از دیگـران وجـود داشـته باشـد، حضـرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

اءبلغُ ما تَستَدِرُّ به الرَّحمَة اءن تُضمِرَ لجمیع النَّاس الرحمةَ [551].

«رساترین وسیله جلب رحمت خدا این است که انسان همیشه خیرانـدیش و خیرخواه دیگران باشد».

انسان وقتی از خدا خیر و خوبی می خواهد، برای همه بخواهد، نـه ایـن کـه مبتلا به یک ناراحتی و کسالت روحی شود که همه خوبی ها را فقط برای خـود بخواهد و برای دیگران نکبت و بدبختی آرزو کند. اگر انسان به این مرحله برسد بیمار و علیل روانی است. در روایت دیگری، امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

ان اللّه سبحانه یُحبُّ اءَن تکون نیَّةُ الانسان للناس جمیلة [552].

«خدای سبحان دوست دارد همیشه نیـت انسـان هـا بـرای دیگـران خیـر و خوشی باشد».

انسان باید در دلش برای دیگران آرزوی موفقیت و خوبی کند. این احسـاس که در همه انسان ها هست، احساس ناپسندی نیست، احساسی است که انسـان ها را به کار، جدیت و تلاش وادار می کند. والدین با استفاده از ایـن احسـاس می توانند هم کودک خود را به کار و کوشش بیشتر هدایت کنند و هم این که از

همان آغاز کودکی در دل او بذر محبت، صفا و صمیمیت بکارند. در نتیجه کودک هرچه بزرگ تر شود و رشد کند، درخت مهر و محبت در دل او بیشتر ریشه می کند و در بزرگسالی میوه و ثمر می دهد. در نامه معروف حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک اشتر آمده است:

اءطلق عن النَّاس عقدة کُلّ حقد [553].

«مالک! تو باید گره های حقد و کینه دیگران را از دل خود باز کنی».

وقتی این گره ها باز شد، طبعا نسبت به همه، خیراندیش خواهی بود. اما اگر کینه دیگران را به دل بگیری، هم خود مبتلا خواهی بود و هم دیگران دچار آتش شعله ور درون تو خواهند شد. هنگامی که این آتش شعله ور شد، اول تو را می سوزاند و بعد به دیگران سرایت می کند. حال اگر غبطه جهت داده شد و از این خلق خدادادی در جهت مثبت استفاده شد، نتایج بسیار ارزشمندی به بار می آورد، اما اگر در مسیر صحیح هدایت نشود، از همان آغاز، انسانی زیاده طلب و برتری جو خواهد بود و در آینده در عین این که فاقد هرگونه امتیازی است، بر دیگران فخرفروشی خواهد کرد، دیگران را ناچیز خواهد شمرد و مردم را کوچک خواهد دید. در تعبیری از امام صادق علیه‌السلام آمده است که می فرمایند:

الکبرُ اءن یَغمَصَ النَّاس و یسفُهَ الحقّ [554].

«کبر آن است که انسان همواره دیگران را کوچک ببیند و نسبت به حقّ جاهل باشد».

در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

ما مِن رجل تَکَبَّرَ اءَو تَجَبَّرَ الا لِذِلَّة وَجَدَها فی نفسه [555].

«هیچ انسانی گرفتار کبر و خودبزرگ بینی و همچنین ستمگری و آزار رساندن به دیگران نمی شود، مگر به خاطر ذلتی که در خود می بیند».

فرد متکبر و ظالم برای جبران این احساس حقارت و کوچک دیدن خود، دست به چنین اعمالی می زند.

بنابراین، والدین که نزد پروردگار ماجورند، باید راه و رسم صحیح تربیت فرزند را بیاموزند و از این نکات دقیق غفلت نکنند.

تربیت فرزند برای آینده

از امور دیگری که در تعلیم و تربیت فرزند قابل توجه است، مساله زمان و مکان است. والدین باید بدانند که فرزندشان برای زندگی در میان نسل دیگری آماده می شود. به این معنا که عبور از دوران کودکی، نوجوانی و حتی جوانی، یعنی زندگی با نسلی متفاوت از نسل موجود.

بنابراین، در انتخاب اصول، آداب و رسومی که کودک می آموزد، باید وسواس و دقت کافی به خرج داد. والدین تصور نکنند که شرایط پانزده یا بیست سال آینده، از نظر آداب و سنن، با امروز یکسان خواهد بود و یا اگر قرار است والدین تغییر محیط و مکان بدهند و برای زندگی آینده فرزندشان جای دیگری را در نظر گرفته اند، باید توجه داشته باشند که آداب حاکم بر محیط جدید، با محل سکونت فعلی متفاوت است. با توجه به این نکته است که امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرموده اند:

لا تَقسِروا اءولادکم علی آدابِکم، فانَّهم مخلوقون لزَمان غیرِ زمانکم [556].

«فرزندانتان را با اخلاق و آداب خود تربیت نکنید؛ زیرا برای زندگی در زمانی غیر از زمان شما خلق شده اند».

فهم کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام مستلزم این است که به معنی و مفهوم کلمه اخلاق توجه شود. اخلاق به معنای وسیعش علاوه بر شمول سجایا و کرامت های

اخلاقی و اصول غیرقابل تغییر انسانی، آداب، سنن و التزام به عرفیات حاکم بر هر زمان و مکان را نیز شامل می شود.

تحقیقا فرمایش امام علیه السلام ناظر به جهت اخیر در معنی اخلاق است؛ وگرنه آموزش و تعلیم زیبایی ها و کرامت های اخلاقی، مثل صداقت، راستگویی، وفاداری و پایبندی به قول و قرار و مواعید و عادت هایی مثل تواضع، فروتنی و بسیاری از زیبایی های دیگر اخلاق انسانی، از اصولی است که غیرقابل تغییر است و آموزش آنها به فرزندان یک ضرورت است؛ چرا که این اصول، اموری نیستند که در گذر زمان و یا تغییر مکان، دستخوش تغییر و تحول شوند. دروغ برای همیشه و در هر زمان، نسل، مکان و برای هر کسی زشت است، و صداقت در هر زمان و مکانی پسندیده است.

انس گرفتن با عدل و رعایت توازن در زندگی، یک سنت صحیح خلاقی است. تجاوز و تعدی و ظلم، یک زشتی اخلاقی است و هیچ کدام با تغییر زمان و مکان تغییر نمی کند. ولی گاهی مصادیق این اصول اخلاقی در جوامع و یا زمان های مختلف فرق می کند؛ مثلا موضوع تواضع و فروتنی که امری مستحسن است، در زمانهای مختلف و یا در مکان های مختلف دارای مصادیق گوناگونی است؛ ممکن است زمانی نشانه فروتنی و تواضع، فقط سلام و احترام و برخاستن از محل جلوس باشد، ولی در مکان و زمان دیگری علاوه بر این کار چند قدم به استقبال رفتن هم جزئی از یک ضرورت باشد. بسیاری از آداب و سنن در بزرگداشت و حرمت گزاری به مهمان، احترام گذاشتن به بزرگترها از مصادیق تواضع است و در محیطهای مختلف و در جوامع گوناگون، متفاوت است.

ممکن است در کشورهای شرقی، احترام به دیگـران را بـه صـورتی رعایـت کنند که در غرب به آن شکل متداول نباشد، ولی هرگز اصول اساسی و پذیرفتـه شده عقلی در موازین اخلاقی تفاوت نمی کند. یا مثلا روش های تحصـیلی کـه والدین می خواهند به فرزند بیاموزند متفاوت است. راه وصول به مدارج علمـی گاهی جمع آوری کتاب و دقت در متون علمی و فراگیری علوم است؛ و گـاهی استفاده از ابزار و وسایل پیشرفته ای است که سرعت یادگیری را چند برابر مـی کند.

حال اگر والدین از این نکات مهم غفلت کنند و فرزند را از یادگیری، استفاده و یا کار کردن با این ابزار جدید منع کنند، یا هیچ اقـدامی بـرای تشـویق او بـه آشنایی با این ابزار جدید نکنند و فقط همان روش هایی را که خود استفاده می کرده اند توصیه کنند، این همان تحجر و قشری نگری است که در فرمایش امـام علیه‌السلام از آن نهی شده است.

لا تقسروا اءولادکم علی آدابکم [557].

«فرزندانتان را، با اخلاق و آداب خود تربیت نکنید».

یعنی آداب و سنن حاکم زمان شما با روش های متـداول آینـده و یـا زمـان یادگیری کودک متفاوت است. شما هرگز نباید کودک را به شیوه تحصیل گذشته خود تشویق کنید، بلکه باید او را به آداب و سنن جدید اجتماعی آشنا کنید. یـا اگر مکان شما تغییر کرده است، وی را به آداب و سنن مکان جدید آشنا سـازید و بر اساس شیوه های جدید او را آموزش دهید و تربیت کنید.

در تبیین این کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام لازم است به نکتـه دیگـری نیـز توجـه شود.

رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

اَنَّمَا بُعِثتِ لاُتَمِّمَ مکارم الاخلاق [558].

«همانا من برای کامل کردن سجایای اخلاقی مبعوث شدم».

ابن گفته حضرت، حکایت از این می کند که اصول و ارزش های اخلاقی غیرقابل تغییر است.

در مورد همه انسان ها، در هر جا و هر زمانی که زیست کنند، اصول ثابت و پذیرفته شده ای باید وجود داشته باشد، تا گویای خصلت های انسانی باشد؛ وگرنه انسان ها بدون این خصلت ها، انسان نیستند؛ مثلا انسان در غرائز خشم، شهوت و بسیاری از امور دیگر، با حیوانات مشترک است؛ اما آنچه انسان را از سایر حیوانات متمایز می کند، سلسله ای از کرامت های اخلاقی است که به هیچ وجه دستخوش تغییر و تحول زمانی و مکانی نمی شود.

مراد امیرالمؤمنین علیه‌السلام از این توصیه عمیق و دقیق، یقینا اخلاق به معنای وسیع آن است. آداب و سنن حاکم بر یک مکان یا یک زمان خاص نیست.

آثار تربیت مثبت

این توصیه عمیق امیرالمؤمنین علیه‌السلام برخاسته از یک تفکر دقیق و حساب شده ای است که در سراسر زندگی شخصی و سیاسی امیرالمؤمنین علیه‌السلام متجلی است؛ یعنی این سخن و این مفهوم دقیق تربیتی، سخن کسی است که خود پیشگام مبارزه با جمود، واپس گرایی و تحجر است و این نکته در سراسر زندگی شخصی و حتی در حساسترین شرایط سیاسی زندگی حضرت به چشم می خورد. مثلا یکی از مقاطع حساس زندگی سیاسی امیرالمؤمنین علیه‌السلام ماجرای شورا است. وقتی که خلیفه دوم در بستر مرگ قرار می گیرد و دستور به تشکیل شورا می دهد، عده ای از آنان که در شورا جمع شده اند، دست خود را به سمت امیرالمؤمنین علیه‌السلام دراز می کنند و می گویند:

اءبایعک علی کتاب اللّه و سُنَّة رسوله ﷺ و سیرةِ الشّیخین، فقال: بل علی کتاب اللّه و سُنَّة رسول اللّه ﷺ واجتهاد راءیی [559].

«بر اساس کتاب خدا و سیره رسول اللّه ﷺ و همچنین سیره شیخین با تو بیعت می کنیم. حضرت فرمودند: من حاضر به بیعتم؛ کتاب خدا و سنت رسول خدا ﷺ را قبول دارم - چرا که این چهارچوبه ای است که نباید از آن تخلف کرد و محدوده ای است که نباید از آن پا بیرون گذاشت. اما سیره شیخین چیزی نیست که مرا مقید کند. من بعد از این - علاوه بر کتاب و سنت، - گاه به اجتهاد و تشخیص خود نیز عمل خواهم کرد و بر این اساس بیعت شما را می پذیرم».

نکته این است که از افرادی در جامعه یک چهره مقدس ساخته می شود؛ تا جایی که کسی به خود اجازه نمی دهد برخلاف سیره و روش آنها عمل کند؛ در حالی که اگر سیره و روش ایشان را در زمان خود صحیح بدانیم که ما در مثال فوق آن را قبول نداریم به اقتضای شرایط زمانی بوده است؛ نه این که برگرفته از وحی الهی باشد و غیرقابل تغییر.

در چنین شرایطی که شهامت نوگرایی، رشد و تعالی از افراد سلب می شود حضرت در مقابل این پدیده خطرناک، شدیدا مقاومت می کنند.

از سیره حضرت در سراسر عمر شریفشان استفاده می کنیم که نباید فرزند را در حصار آداب و سنن حاکم زمانی به گونه ای محدود کنیم که جرات سنت شکنی و نوگرایی نداشته باشد. آداب و سنن حاکم نباید مانع رشد و تعالی او شوند و یا او بر اساس سنن گذشته تربیت شود. به گونه ای که وقتی وارد جامعه جدید می شود، با مسائل جدید کاملا بیگانه باشد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند که اگرچه بپذیریم شیخین در زمان خود بر حسب مصالح زمانی، راه و روشی را انتخاب کرده اند، بعد از گذشت چندسال

دلیلی وجود ندارد که من همان راه و روش را تعقیب کنم! با توجه به منابع و سرچشمه های وحی که در اختیار من است، به اجتهاد و راءی خود عمل می کنم.

نکته دیگری که در سیره امیرالمؤمنین علیه‌السلام می توان مشاهده کرد، این است که به همان میزان که حضرت خود را در حصار زمان، محصور نمی کند، انسان متهتک و سنت شکنی هم نیست. انسانی نیست که مثل طرف مقابل خود، به همه اصول پذیرفته شده عقلی پشت پا بزند.

آثار تربیت منفی

وقتی انسان به زندگی مخالفان حضرت مراجعه می کند، ارزش رفتار و روش امیرالمؤمنین علیه‌السلام بیشتر روشن می شود. امیرالمؤمنین علیه‌السلام مثل معاویه متهتک و سنت شکن نیست. اگر به دستاورد این دو مکتب و تربیت شدگان این دو مدرسه توجه کنیم مقصود و مراد ما از این مطلب روشن می شود.

یکی از افراد تربیت شده مکتب تحجر عبداللّه بن عمر فرزند خلیفه دوم است که در مکتب جمود و واپس گرایی تربیت شده است. وقتی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بعد از گذشت بیست و پنج سال از ارتحال رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به خلافت می رسند، این شخص به بهانه این که امیرالمؤمنین علیه‌السلام به سنت و سیره گذشتگان اعلام وفاداری نکرده است، از بیعت با حضرت سر بازمی زنند.

این نهایت جمود و تحجر انسانی است که در چنین مکتبی تربیت شده است. همین انسان وقتی که در زمان بنی امیه با حاکمیت حجاج بر خطه عراق مواجه می شود، شبانه به قصر حجاج وارد می شود و می گوید: چون در روایتی از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم شنیده ام که اگر کسی از دنیا برود و بیعت امام زمان خود را در گردن نداشته باشد، به مرگ جاهلیت مرده است، آمده ام با تو که نماینده خلیفه

هستی بیعت کنم. حجاج بن یوسف که در تاریخ، مظهر سفاکی، ظلم و ستم و حیوانیت است، برای تحقیر عبداللّه بن عمر می گوید که من الان مشغول کتابت امور بیت المال هستم، وقت ندارم که دست بیعت به سوی تو دراز کنم، با پای من بیعت کن [560].

فردی که در چنین مکتبی تربیت شده است، با مظهر عدل، که مقبول عام و خاص است و حتی اعلام و بزرگان اهل سنت هم ان را پذیرفته اند از بیعت با شخصی مثل امیرالمؤمنین علیه السلام سر باز می زند، ولی وقتی در محذور و فشار سیاسی قرار می گیرد، یا جبن و ترس بر او حاکم می شود، خفت، ذلت و حقارت را می پذیرد و با پای حجاج بن یوسف، به عنوان نماینده خلیفه مروانی بیعت می کند.

این نمونه ای از تربیت شدگان مکتب جمود است. نمونه دیگر تربیت شده در مکتب سنت شکنی، یزید بن معاویه است که او هم در چنین شرایطی رشد کرده است. عبداللّه فرزند حنظله غسیل الملائکه به عنوان نماینده مردم مدینه به شام رفت که شرایط خلیفه را بررسی کند و به مردم مدینه گزارش بدهد. وقتی از این سفر بازگشت، گفت: من از نزد کسی برمی گردم که به عنوان خلیفه مسلمین بر این جایگاه تکیه زده است و:

ینکح الامّهات و البنات و الاخوات و یشرب الخمر [561].

«با مادران و دختران و خواهران همبستر می شود و شراب می خورد».

حضرت سیدالشهدا علیه السلام در خطبه ای که در سفر کربلا قرائت فرمودند، این نکته را مورد توجه قرار دادند که:

و قد علمتم اءنَّ هؤ لاء القوم قد لَزِموا طاعةَ الشَّیطان، و تَوَلَّوا عن طاعَةِ الرحمان، و اءظهروا الفساد و عَطَّلُوا الحدود [562].

«شما دانستید که این قوم، همراهی شیطان کردند و از فرمانبری خداوند سرپیچی نمودند و فساد و تباهی را آشکار کردند و حدود الهی را تعطیل کردند».

این هم یک نمونه تربیتی از چنین مکتبی است. بنابر آنچه ذکر شد، دو اصل نباید فراموش شود: اول، اصل مساله تعلیم و تربیت فرزند است؛ دوم، رعایت متقضیات و شرایط زمان و مکان در تربیت او.

حال بعد از این که پدر و مادر دریافتند که نسبت به تربیت فرزند باید اهتمام داشته باشند و روش ها و شیوه های تربیتی را هم خوب آموختند این سوال مهم است که چه اصولی را باید به فرزند بیاموزند؟

از منظر صاحب نظران، اصول تربیتی که پدر و مادر موظفند به فرزند بیاموزند متعدد و مختلف است. ولی آنچه را که قرآن از زبان لقمان بیان فرموده برای ما از نظر هر صاحب نظری و هر صاحب اندیشه و فکر و مکتبی مهم تر است.

خداوند در سوره مبارکه لقمان می فرماید:

و لَقَد آتَینَا لقمان الحکمَةَ اءَنِ اشکُر للَّه و مَن یَشکِر فانَّما یَشکُرُ لنفسه و مَن کَفَرَ فانَّ اللَّه غنی حمید [563].

«ما به لقمان حکمت آموختیم به او گفتیم شکر خدا را به جا آور. هر کس شکرگزاری کند، تنها به سود خویش شکر کرده و آن کس که کفران کند، زیانی به خدا نمی رساند؛ چرا که خداوند بی نیاز و ستوده است».

به لقمان، حکمت آموخته شد در فرهنگ فارسی هم، لقمان با وصف لقمان حکیم معروف است در عوض این عنایت الهی، لقمان هم موظف شد که شکر

خدای را به جای آورد. می توان گفت شکرگزاری لقمان، انتقال علوم و آموخته هایش به دیگران است.

و اذ قال لقمان لابنِهِ و هو یَعِظُهُ یا بُنَی لا تُشرک باللّه انَّ الشِّرک لَظُلم عَظیم [564].

«به خاطر بیاور هنگامی را که لقمان به فرزندش در حالی که او را موعظه می کرد گفت: پسرم! چیزی را همتای خدا قرار مده که شرک، ظلم بزرگی است».

سفارشات تربیتی لقمان به فرزند

هنگامی که لقمان مورد عنایت خدا قرار گرفت و خدا حکمتش را به او آموخت، در مقام شکر، فرزندش را موعظه کرد. ما نیز به اندازه وسع این مجموعه به این مواعظ می پردازیم:

1 - دعوت به توحید

در سلسله مواعظ لقمان اولین سخنی که قرآن از او نقل می کند این است:

لا تُشرِک باللّه انَّ الشِّرک لظلم عظیم [565].

«به خدا شرک نورز که شرک، ظلم بزرگی است».

این آیه، سخن امام سجاد علیه‌السلام را تداعی می کند که در بیان حقّ فرزند نسبت به والدین فرمودند:

والدَّلالَةِ الی ربِّهِ و المَعونَةِ له علی طاعته.

«پدر و مادر باید فرزند را به خدایش رهنمون شوند و اطاعت الهی را به او بشناسانند».

در این جا نیز لقمان همین سخن را به فرزند خود می آموزد. منتها با ظرافت ی که فقط در بیان وحی دیده می شود. قرآن می فرماید: انسان بر اساس فطرت اولیه خود خداشناس است.

فاَقِم وَجهَکَ لِلدِّین حنیفا فطرت اللّه التی فطر النّاس علیها [566].

«ای رسول ما، روی خود را متوجه آیین خالص پروردگار کن، این فطرتی است که خداوند، انسان ها را بر آن آفریده است».

انسان بر اساس همان فطرت اولیه خلقت و طبیعت آفرینشش خدا را می شناسد. در روایتی از رسول اکرم ﷺ آمده که حضرت می فرمایند:

کُلّ مولود یولد علی الفطرة فاءبواه یُهَوِّدانه و یُنَصِّرانه و یُمَجِّسانه [567].

«فرزند بر اساس فطرت اولیه خلقتش، خداشناس است. این پدر و مادرند که او را به سمت یهودیت و مسیحیت و مجوسی شدن رهنمون می شوند».

بنابر فرموده قرآن، لقمان حکیم فرزند خود را طوری توصیه می کند که گویی بر اساس خلقت اولیه، اصل معرفت به خدا برای او محرز است و می داند که خالقی این عالم را آفریده است؛ ولی پدر باید مراقب باشد که این شناخت فطری دستخوش انحراف و شرک نشود؛ زیرا شرک، ظلم است.

اولین نکته آموزشی و اولین اصل تربیتی، هدایت به سوی توحید و جهت دادن به فطرت اولیه است. در تبیین این آیه شریفه توجه به سه نکته خیلی مهم است:

نخست این که والدین محترم عنایت داشته باشند که برای تربیت فرزند، باید از فطرت و غرائز ذاتی انسانی غافل نباشند و از همین نیروهای خدادادی برای تربیت فرزند کمک بگیرند.

دوم، در آموزش و تربیت کودک، از استدلال و برهـان قابـل فهـم اسـتعانت جویند و هرگز چیزی را بدون دلیل به کـودک القـا نکننـد. ذهـن کـودک در آن دوران بسیار مستعد و پرسش گر است و از همان آغاز باید با استدلالهای متـین و ساده و قابل فهم، آن را شکوفا کرد.

سوم، این که در هر حال والدین، به شخصـیت انسـانی کـودک توجـه کننـد؛ اگرچه او کودک است. قرآن می فرماید:

لا تشرک باللّه ان الشرک لظلم عظیم [568].

«به خدا شرک نورز که شرک، ظلم بزرگی است».

خداوند در این آیه برای اثبات توحید به نقطه مقابل آن، یعنی ظلم توجه داده و بزرگی و عظمت این گناه را تبیین می کند و می فرماید که شرک نورزید؛ زیرا شرک ظلم است؛ آن هم ظلم عظیم و تن دادن به ظلم، سقوط از مراتب انسـانی است. این یک روش صحیح در تربیت فرزند است که والدین بایـد بـدان توجـه کنند.

2 - احسان به پدر و مادر

دومین نکته ای که والدین باید به فرزند بیاموزند، نیکی به پدر و مادر است.

خداوند می فرماید:

و بالوالدین احسانا [569].

«به پدر و مادر نیکی کنید».

توجه دادن فرزند به نیکی به والدین باید با برهان و استدلال باشد. آیه کریمه قرآن می فرماید:

و وصَّینا الانسان بوالدیه حَمَلَتهُ اءُمُّه وَهنا علی وهن و فِصَاله فی عامَین [570].

«ما به انسان درباره پدر و مادرش سفارش کردیم. مـادرش او را بـا نـاتوانی روی ناتوانی حمل کرد (به هنگام بارداری هر روز رنـج و نـاراحتی تـازه ای را متحمل می شد) و دوران شیرخوارگی او در دو سال پایان می یابد».

چرا فرزند باید به اطاعت و نیکی به پدر و مادر دعوت شود؟ برای ایـن کـه آنها در رشد و تربیت او متحمل رنج و مشقت شده اند. در حقیقت بایـد از ابتـدا به کودک بیاموزند که هر کس بـه او احسـان و خـدمتی میکنـد، بایـد صـاحب احسان را ارج نهد و احترام کند.

3 - توجه دادن به معاد

ثمَّ الی مَرجِعُکُم فاءُنبِّئُکم بما کنتم تعلمون # یا بُنَیّ انَّها اءِن تَکُ مثقـال حَبَّـة مِن خَردل فتکُن فی صَخرة اءو فی السَّموات اءَو فی الاَرض یاءت بها اللّه انَّ اللّه لطیف خبیر [571].

«بازگشت همه شما به سوی من است و من شما را از آنچه عمل مـی کردیـد آگاه می کنم. پسرم! اگر به اندازه سنگینی دانه خردلی کار نیـک یـا، بـد وجـود داشته باشد، و در دل سنگی یا در گوشه ای از آسمان ها و زمـین قـرار گیـرد، خداوند آن را در قیامت برای حساب می آورد. خداوند دقیق و آگاه است».

در این اصل، لقمان فرزند را به اصل معاد و عالمی ماورای ایـن عـالم توجـه می دهد و به او می آموزد که بدانـد اعمـال دنیـوی صـحنه دیگـری دارنـد کـه منعکس کننده آنها خواهد بود. و بذرها و کشته های دنیـوی در عـالمی بـه بـار خواهد نشست که ثمر خواهد داد. این مکان، عالم آخرت اسـت و دنیـا بیهـوده خلق نشده است.

اءفَحَسِبتُم اءَنَّما خَلَقنَاکم عَبَثا و اءنَّکم اِلَینا لا ترجعون [572].

«آیا گمان کردید شما را بیهوده آفریده ایم، و بـه سـوی او بازگردانـده نمـی شوید؟!».

کودک از آغاز باید بداند که اساس آفـرینش او، بـر حکمـت و رمـز و رازی استوار است و بیهوده خلق نشده است. هر کاری در این عالم انجام دهـد، عـالم دیگری هست که نشانگر و نمایاننده همه افعال و کرده های انسان خواهد بود.

در حقیقت لقمان به فرزند خود می فرماید اگر کـرده هـای تـو از کمتـرین و کوچک ترین شی ء قابل رؤ یت، کوچک تر باشد و زیـر یـک صـخره عظیمـی پنهان شده باشد، خداوند قادر متعال، در قیامت همان کوچک و ناچیز را مقابـل چشم تو مجسم خواهد کرد.

4 - سفارش به نماز

بعد از این که لقمان اصول اعتقادی فرزند را بـه او مـی آمـوزد، بـه هـدایت رفتاری و اعمالی او از نظر شخصی و اجتماعی توجه می کند و در ابعاد شخصی ابتدا می فرماید:

یا بُنَیّ اءَقِمِ الصَّلاةَ [573].

«پسرم! نماز را به پادار».

در این عبارت، لقمان، کودک را به وظایف بین خود و خدایش آشنا می کند. دقیقا یادآور همان فرمایش امام سجاد علیه السلام است که فرمایند:

والمَعونَةِ له علی طاعَتِهِ.

«فرزند را در شناخت و اطاعت بهتر پروردگار، یاری و کمک نمایید».

بر این اساس، وظیفه والدین است که فرزند را یاری کنند تا به اطاعـت الهـی خو بگیرد و مطیع پروردگارش باشد. شیرینی و حلاوت انس و گفتگو با خدا را از همان آغاز به کودک بچشاند. به او القا کنند که کمترین وظیفه بنده در پیشگاه

پروردگارش، خضوع و تذلل است و همین مساله در امور مهم زندگی، ماءمن و وسیله نجات انسان است.

الا بذکر اللّه تطمئن القلوب [574].

«تنها با یاد و ذکر خدا، دلها آرام می گیرد».

والدین باید توجه داشته باشند که کودک را به عبادت و نماز که ساده ترین وسیله پیوند انسان و خالق است، انس دهند. در سیره امام سجاد علیه السلام آمده است:

اءنَّه کان یاءخذ مَن عنده مِن الصِّبیان باءَن یُصلُّوا الظُّهر و العَصر فی وقت واحد والمغرب والعشا فی وقت واحد فقیل له فی ذلک فقال هو اءَخَفُّ علیهم و اءَجدَرُ اءَن یُسَارِعوا الیها ولا یُضَیِّعوها و لا یَنَامُوا عنها و لا یَشتَغِلُوا و کان لا یاءخُذُهُم بغیر الصَّلاةِ المَکتُوبَةِ [575].

«روش امام علیه السلام این بود، که بر خلاف وقت فضیلت بچه ها را توصیه می کردند که نماز ظهر و عصر و همچنین مغرب و عشا را پشت سر هم و بدون فاصله بخوانند. بعضی گفتند: چطور در توصیه نماز به اطفال، رعایت فضیلت وقت را نمی فرمایید - مثلا نماز مغرب در اول وقت مغرب خوانده شود و عشا بعد از فاصله زمانی معین. همین طور، نماز ظهر و عصر. - حضرت فرمودند: اطفال باید به عبادت انس بگیرند، منتها عبادت بر آنها سنگینی نکند تا عبادت را دوست داشته باشند و به آن رغبت پیدا کنند. در این صورت وقتی با نماز انس گرفتند، دیگر آن را تضییع نمی کنند و به آن کم توجه نمی شوند و سایر اشتغالاتشان را بر نماز مقدم نمی کنند. و فرمودند: وقتی کودکان قدرت نماز خواندن پیدا کردند، بگذارید فقط نمازهای واجبشان را بخوانند و آنها را به مستحبات وادار نکنید».

5 - امر به معروف و نهی از منکر

مطلب پنجمی که والدین طبق بیان قرآن، موظفند بـه کـودک بیاموزنـد و بـه عنوان دو اصل ارزشمند دیگر مورد توجه قرار دهند، امر بـه معـروف و نهـی از منکر است.

واءمُر بالمعروف وَانهَ عن المنکر [576].

«امر به معروف و نهی از منکر کن».

لقمان به فرزندش می آموزد، علاوه بر این که روابط رفتاری شخصی او بـین خود و خدا باید درست باشد، باید در او دو انگیزه خیرخـواهی عمـومی بیـدار شود. یعنی لقمان اهتمام دارد که کودک باید از همان آغاز به مسوولیت خـود در قبال همنوع نیز توجه کند.

پدر و مادر نباید از کودکشان یک انسان منـزوی و گوشـه گیـر و معـزول از اجتماع بسازند. باید بدانند که انسان سعادتمند کسی است کـه همـه سـعادت را فقط در قالب عبادت شخصی جستجو نمی کند.

ما از دوران کودکی سخن می گوییم که شرایط حساس تربیتی بـر آن حـاکم است. اگر کودک در این شرایط، مسائل صحیحی را فراگیرد، سعادت او تضـمین می شود و اگر مطالب نادرستی بیاموزد، یا بر این حال تا آخر عمر خواهد مانـد و یا بعد از رشد به نادرستی آنها پی خواهد برد که در صورت دوم، تا به خطا و اشتباه خود توجه پیدا کند، زمان بسیاری از عمر او ضایع شده است.

بنابراین اهمیت مطلب در این است که والدین باید از همان آغـاز، کـودک را نسبت به اجتماع و سرنوشت سایر انسان ها توجه دهند. در او این حساسیت را ایجاد کند و ادای فریضه امر به معروف و نهی از منکر را به وی بیاموزنـد. او را طوری تربیت کنند که او خود را موظف به امر به معروف و نهی از منکر بداند.

لازم است این نکته را تذکر دهیم که مساله امر به معـروف و نهـی از منکـر، نیازمند مباحث مستقلی است. شاید در بحث های بعدی فرصتی مقتضـی پـیش آید که به این مطلب بپردازیم. به همین دلیل والـدین بایـد بـا شـناخت کـافی و کامل، فهرست جامعی از موارد معروف و منکـر تهیـه کننـد و آن را بـه فرزنـد بیاموزند که وی در انجام وظیفه امر به معـروف و نهـی از منکـر دچـار خطـا و اشتباه نشود.

6 - صبر بر مصائب

ششمین اصلی که در آیات کریمه قرآن، از زبان لقمان حکیم به عنـوان یـک اصل ارزشمند مطرح شده است و والدین باید فرزند را با آن آشنا کنند صـبر بـر مصائب است:

واصبر علی ما اءصابک [577].

«در برابر مصائبی که به تو می رسد شکیبا باش».

کودک باید بداند در طول زندگی، با شرایط بسیار متغیر و گوناگون برخـورد خواهد کرد. برای او هم سرور و شادمانی پیش خواهد آمد و هم شرایط سـخت و دشوار. کودک باید بیاموزد، در مقابل مشکلات و مصیبت های زندگی، دچـار خودباختگی نشود و از صحنه اجتماع نگریزد و گوشه انـزوا اختیـار نکنـد کـه عکس العمل های نامناسب دست نزند و آلوده نشود.

اگر در این مختصر نمـی گنجیـد توصـیه هـای آخـر امیرالمـؤمنین علیه‌السلام بـه فرزندشان امام مجتبی و سیدالشهدا علیهما‌السلام را نقل می کردیم تـا ارزش والای ایـن سخنان، خوب روشن شود. در یکی از ایـن توصـیه هـا، امیرالمـؤمنین علیه‌السلام بـه فرزندشان سیدالشهدا علیه‌السلام می فرمایند:

یا بُنَیَّ! مِن کُنُوز الایمان الصبر علی المصائب [578].

«فرزندم! یکی از گنجینه های ارزشمند ایمان، صبر بر مصیبت است».

حضرت توصیه می کنند که مبادا در مقابل مشکلات و مصائبی کـه غیرقابـل پیش بینی است و به طور طبیعی پیش می آید، از خودت ضعف نشـان دهـی و از مقابل آنها بگریزی! به طور کلی طبیعت خلقـت همـراه بـا رنـج و محنـت و مشقت دنیوی است.

در یکی دیگر از تعبیرات حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام درباره دنیا آمده است:

دار بالبلاء محفوفَة [579].

«دنیا خانه مصیبت و مشکلات و دار ابتلائات و سختی ها است».

و همچنین می فرمایند:

ان الدُّنیا دار اءوّلها عَناء و آخرها فناء [580].

«دنیا با رنج و مشقت برای هر انسانی شروع می شود و با مرگ و فنا هم بـه پایان می رسد».

قرآن کریم به این نکته تنبه زیبایی داده است:

وَلَنَبلُوَنَّکم بِشَی ء مِنَ الخوف و الجوع و نَقص مِنَ الاَموال و الاَنفُس و الثَّمَرات و بَشِّرِ الصَّابرین [581].

«قطعا همه شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در مال ها و جـان ها و میوه ها آزمایش می کنیم. و به استقامت کنندگان بشارت ده».

منظور آیه کریمه این است که خداوند انسان را با شرایط و حوادث مختلفـی می آزماید. سختی ها و مشکلات مراحل آزمونی است که در زندگی برای انسان پیش می آید. فرار از این آزمون، برای هیچ انسانی، هنر و توانـایی تلقـی نمـی شود.

خدا در ناموس خلقت دنیا چنین مقدر فرموده است که انسان ها گاهی با خوف و هراس مواجه شوند؛ گاهی با مصیبت گرسنگی مواجه شوند؛ گاهی در آنچه که جمع آوری کرده اند، نقص پدید آید؛ و گاهی عزیزانی که به آنها وابسته هستند؛ مانند پدر، مادر، فرزند، ارحام و اقارب نزدیک و یا دوستان خود را از دست بدهند و گاه ثمره یک عمر تلاش و زحمت آنها در اثر یک حادثه کوچک از بین برود.

ولنبلونکم بشی ء من الخوف و الجوع و نقص من الاموال و الانفس و الثّمرات و بشر الصابرین # الذین اذا اصابتهم مُصیبة قالوا انا لله و انا الیه راجعون # اءولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمة و اولئک هم المهتدون [582].

«قطعا همه شما را با چیزی از ترس و گرسنگی و کاهش در مال ها و جان ها و میوه ها آزمایش می کنیم. و به استقامت کنندگان بشارت ده. آنها که هرگاه مصیبتی به ایشان می رسد، می گویند: ما از آن خداییم و به سوی او بازمی گردیم. اینها، کسانی هستند که الطاف و رحمت خدا شامل حالشان شده و آنها هدایت یافتگان هستند».

همان طور که قرآن وعده داده این آزمون ها و مصائب قطعی است. علاوه بر آن، تجربه زندگی دنیوی نیز آن را ثابت می کند که چنین بوده، هست و در آینده همچنان خواهد بود. حال اگر انسان با این حوادث مواجه شد، چه باید بکند؟ آیا باید به کلی صحنه زندگی را ترک کند و گوشه انزوا اختیار کند؟ یا باید بر مصیبت ها صبر کند و این حوادث را مردانه و با کمال شهامت، اقتدار و اتکال به نفس تحمل کند و از سر بگذراند.

قرآن برای مقاومت و ایستادگی در مقابل مشکلات، احساس ضعف نکردن و خود را نباختن وعده عجیبی می دهد: به صابران بشارت بده! صابران کسانی اند

که در مقابل مشکلات خم به ابرو نمی آورند و می گویند آنچه ما داشته ایم داده های الهی است. آنچه که از دست رفته است، اقتضای مصلحت الهی است. آنها هرگز به خاطر این حوادث از انجام وظایف انسانی و ایمانی خود دریغ نمی ورزند. اگر آنها چنین کردند، در سایه اتخاذ این شیوه، خدا درود و رحمتش را بر آنها نازل خواهد کرد. اینها رستگاران حقیقی و واقعی اند.

بنابراین، خداوند متعال فضیلت و منقبت عظیمی برای صابران در مقابل مشکلات و مصائب طبیعی زندگی مقرر فرموده است که این مقام و منزلت همان مقام و منزلتی است که خداوند متعال برای پیام آور و رسول خود در قرآن ذکر می کند:

انّ اللّه و ملائکتَهُ یُصَلُّون علی النَّبِی یا ایها الَّذین آمنوا صَلُّوا علیه و سلِّموا تسلیما [583].

«خدا و ملائکه او بر پیامبر درود می فرستند. ای کسانی که ایمان آورده اید، بر او درود و سلام فرستید و کاملا تسلیم فرمان او باشید».

در آیه مورد بحث هم می فرماید افراد صابر و مقاوم در مقابل مشکلات و مصائب زندگی، مشمول درود الهی اند:

اءولئک علیهم صلوات من ربهم و رحمَة [584].

«اینان کسانی اند که مشمول صلوات و رحمت پروردگارشان قرار می گیرند».

از مجموعه این مطالب، به این نتیجه می رسیم که چون خلقت و طبیعت حیات دنیوی انسان، با مصیبت ها و مشکلات گره خورده است. پدر و مادر باید فرزند را به این مساله انس بدهند، که مبادا به خاطر عدم اطلاع و آگاهی از حوادث زندگی، احساس حقارت و ترس و ضعف کند.

وقتی کودک با خانواده است و از حمایت والدین برخوردار است، معمولا درگیر مسائل زندگی نیست، اما زمانی که پا را از محیط خانواده بیرون گذاشت و به محیط اجتماع، که از مدرسه و کلاس آغاز می شود تا دوران جوانی و بزرگسالی، وارد شد، گاه با مصائب و مشکلاتی برخورد می کند که احساس حقارت، ضعف و خودباختگی می کند. به همین دلیل میدان را خالی می کند. باید به او توجه داد که انسان باید مقاوم و صبور باشد. در روایتی از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می فرمایند:

المؤمن الّذی یُخَالط النَّاس و یَصبِر علی اءذاهم اءعظم اءجرا مِنَ الَّذی لا یُخالِطهم و لا یَصبر علی اءذاهم [585].

«انسان مؤمنی که با مردم معاشرت می کند و بر مشکلات معاشرت اجتماعی صبر کرده و پذیرای آنها است، به مراتب اجر و پاداشش نزد پروردگار بالاتر از مؤمنی است که گوشه انزوا اختیار کرده و از صحنه اجتماع گریخته است یا در اجتماع است، اما صبر بر مشکلات ندارد».

این نکاتی است که والدین باید به فرزند بیاموزند و به آگاهی دهند که آینده زندگی او با مشکلات، گره خورده است و راه غلبه بر مشکلات، گریز از اجتماع نیست؛ بلکه صبر است.

معنای دیگر صبر، حفظ حریم های شرعی و قانونی در رویارویی با مشکلات است.

ممکن است کودک در هنگام روبرو شدن با مشکلات به خاطر عدم آشنایی از خود عکس العمل های نامناسبی نشان بدهد؛ مثلا دست به خلاف شرع یا قانون بزند و به طور طبیعی در این موارد، یک انسان متخلف، متمرد، بدچهره

شناخته شده و از لذایذ زندگی دنیوی و سعادت اخروی محروم می شود. جالب این است که خداوند در پایان همان آیه قبل فرماید:

واصبر علی ما اءصابک انَّ ذلک مِن عَزم الامور [586].

«در برابر مصیبت هایی که به تو می رسد شکیبا باش که این از کارهای مهم است».

7 - معاشرت با مردم

بعد از بیان این اصل، قرآن اصول چهارگانه دیگری را بیان می کند که همه آنها متفرع بر اصل صبر و مقاومت در مقابل مشکلات است. چون اگر انسان این اصل را سرلوحه زندگی خود قرار ندهد، در زندگی، انسانی مردم گریز خواهد بود.

یعنی فردی خواهد بود که از اجتماع و معاشرت و اختلاطهای طبیعی زندگی فرار خواهد کرد. یا در مقابل حوادث و مشکلات تسلیم شده، با اتخاذ روش های مذموم و ناپسند با مشکلات کنار خواهد آمد.

قرآن برای توجه انسان ها به این نکته های دقیق اخلاقی و حفظ کرامت و حرمت انسانی این مطالب را ذکر می فرماید.

و لا تُصَعِّر خَدَّکَ للنَّاس [587].

«با بی اعتنایی از مردم روی مگردان».

8 - پرهیز از غرور و تکبر

اگر صبور نباشی و در مصیبت ها و مشکلات دچار خودباختگی شوی، یا تن به ذلت دهی و با غرور و کبر به عکس العمل های نامناسب روی آوری، هر دو مذموم است. بنابراین قرآن این دو نکته را در کنار هم یادآوری کند.

و لا تصعر خدک للناس و لا تمش فی الارض مَرَحا [588].

«با بی اعتنایی از مردم روی مگردان، و مغرورانه بر زمین راه مرو».

بعضی انسان ها از یک روحیه زبون و ضعیفی برخوردارند که تن به ذلت می دهند و حقارت را می پذیرند و با ذلیل کردن نفس خود و تحقیر خود برای حل مشکلات اقدام می کنند. حال آن که به فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام تحمل ذلت در بخش کوچکی از زمان، هرگز توان برابری با عزت عمر همه دنیا را ندارد. یعنی نمی ارزد که انسان، آرامش، عزت و رفاه عمر دنیوی خود را با تحمل حتی لحظه ای ذلت معامله کند.

انسان به طور طبیعی دارای تمایلات و غرائزی است و رسیدن به همه آن امیال و اهداف سهل و آسان نیست. طبیعتا انسان ها نیز به طرق مختلفی بر مشکلات خود فائق می آیند.

ضعیف ترین انسان، کسی است که برای رفع مشکلات، نفس خود را ذلیل و کرامت انسانی خود را لگدمال امیال و آرزوهای دور و دراز می کند. برای رسیدن به هوس ها، ذلت و حقارت را می پذیرد و توجه نمی کند که مشکل همان هوس های زودگذر او و امیال و آرزوهای بزرگ و بی ارزش مادی است.

در روایتی از امام عسکری علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

ما اءقبح بالمؤمن اءن تکون له رغبة تُذِلُّهُ [589].

«چقدر برای یک انسان مؤمن قبیح است که میل و رغبت او را ذلیل و حقیر کند».

اگر در جهان بایدت برتری اگر خویشتن، پست بینی و خوار

نباید به خود پست و دون بنگری دگر از کس امید عزت مدار

انسان فهیم و فکوری که به کرامت انسانی و بزرگـواری نفـس خـود اهتمـام دارد، هرگز برای وصول به اهدافش هرچند هم بزرگ باشد حاضر نخواهد بـود کرامت و شخصیت انسانی خود را پایکوب و لگدمال کند.

والدین باید به این نکته توجه داشته باشند کـه از آغـاز، درس عـزت نفـس، بزرگواری و کرامت انسانی را به کـودک بیاموزنـد تـا او بـرای حـل مشـکلات زندگی، با مقاومت، بردباری، تدبیر و اندیشه، تـن بـه حقـارت و ذلـت ندهـد و مشکل را نپذیرد. تن به ذلت دادن به معنای پذیرش مشـکل و تسـلیم شـدن در مقابل موانع است.

انسان باید با سرانگشت اندیشه، عقل و تدبیر، گره مشکلات و موانـع را بـاز کند. طبیعی است اگر انسانی برای وصول به امیـال خـود، تربیـت هـای لازم را فرانگرفته است و تسلیم حقارت و ذلت شود، فاقد صلاحیت هـای یـک انسـان شایسته و وارسته خواهد بود که از نظر عمومی شایستگی لازم را بـرای احـراز مناصب وزین اجتماعی از دست خواهد داد.

انسانی که هوای نفس، سیادت و ریاست موقت دنیارا در چشمش زیبا جلـوه داده و او را اسیر مقام و منصب کرده، یـا او را فریفتـه پـول و مادیـات نمـوده، طبیعی است که اگر به مقام و منصب یـا بـه مادیـات و پـول هـم دسـت یابـد، مشکلات و موانع را با تحقیر نفسس و با پذیرش ذلت و بدون این که تدبیری به خرج دهد، حل کرده است.

انسانی که برای رسیدن به جاه و مقام، نفس خود را حقیر کـرده و خـواری و حقارت را پذیرفته، از منظر دیگران، انسانی شریف نخواهد بـود. تسـلط چنـین فردی بر سکان کشتی یک جامعه، غـرق کـردن همـه افـراد آن اجتمـاع اسـت. حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

زَوالُ الدُّوَلِ بِاصطناعِ السُّفَلِ [590].

«اعتبار اجتماعی یک امت، با گزینش و ریاست انسان های سفله و پست از بین می رود».

در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که فرمودند:

اذا ساد القوم فَاسِقُهُم و کان زعیم القوم اءَذَلَّهم، و اکرم الرجل الفاسق فلینتظر البلاء [591].

«هرگاه در بین امتی گناهکار به بزرگی رسید و فرومایه به رهبری دست یافت و گناه پیشه بزرگ داشته شد، باید منتظر فرود آمدن بلا بود».

بنابراین، والدین باید به این نکته توجه داشته باشند که عزت و توفیق فرزندشان، در تنبه دادن او به این نکته است که هرگز برای رسیدن به امیال و اهدافش، نباید کرامت انسانی خود را زیر پای بگذارد.

گفته شد که انسان در مواجهه با مشکلات، یا با حقارت و ذلت آنها را می پذیرد و یا به عکس العمل های ناهنجار و ناصواب متوسل می شود. به جای انتخاب شیوه صحیح، گرفتار غرور نابجا می شود و به اصطلاح علم اخلاق، به کبر و خودبزرگ بینی گرفتار می شود که از بزرگترین سیئات و زشتی های اخلاقی است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

کَفَی بِالمَرء غرورا اءَن یَثِقَ بکُلّ ما تُسَوِّلُ له نفسه [592].

«یکی از علایم و مصادیق غرور این است که انسان، بافته ها و خیالات خود را باور کند».

انسان از آن جا که حب ذات دارد، کمتر اتفاق می افتد که به زشتی ها و بدی های اخلاقی خود توجه کند، در نتیجه، خود را انسانی وارسته و شایسته می

بیند. این وارستگی و شایستگی که ارمغان نفس است او را در مقابل مشکلات و حوادث زندگی به انزوا می کشاند. یا به درگیری با دیگران و تقاضاهای غیرمعقول، سوق می دهد که در هر حال نتیجه این روش، محرومیت است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در سخن دیگری فرمایند:

مَن سَاءَلَ فَوقَ قدرِه استَحقَّ الحِرمَانَ [593].

«انسانی که بیش از استحقاق و شایستگی و نیاز خود، از دیگران متوقع باشد و بخواهد مشکلات زندگی او را دیگران حل و فصل کنند استحقاق محرومیت دارد».

چنین کسی نمی تواند مشکل را حل کند و به مطلوب خود برسد. به جای اندیشه، تدبیر و به کارگیری نیروی عقلی که خداوند متعال به انسان ها داده است، به کبر، غرور و خودپسندی روی می آورد. در نتیجه، این غرور و کبر جلوی فکر و اندیشه انسان را می گیرد. در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام روایت شده است که می فرمایند:

شر آفات العقل الکبر [594].

«یکی از بزرگ ترین و بدترین امراضی که دامن گیر عقل می شود، کبر است».

خودباوری و خودپسندی انسان متکبر، مانع و ساتر عقل در مسیر یافتن راه حل های سنجیده است. وقتی چنین شد، نمی تواند به مطلوب و مراد خود دست یابد؛ چون از یک طرف راه سنجیده ای نیافته، از طرف دیگر کبر و غرور او را به درگیری و رویارویی با دیگران وا می دارد؛ چرا که تصور می کند دیگران مشکلات را برای او به وجود آورده اند.

انسانی که چنین روحیه ای دارد، از رسیدن به آرزوها، آمال و اهدافش محروم می شود. اگر به طور تصادف و اتفاق، به جایگاه و منصب مهمی دست یابد، به دلیل نکته ای که قبلا هم به آن اشاره شد، به خیال بافی روی می آورد. این خیال بافی و کبر، پرده ای روی عقل او می کشند و مانع فعالیت و توان عقلانی او می شوند. بنابراین، هرگز قادر بر اداره صحیح اموری که به او واگذار شده است، نخواهد بود. فرق نمی کند آن امور چه باشد؛ پست و ریاست بالا یا مسوولیت کوچکی در بخشی از اجتماع. به دلیل مشکلی که در اندیشه او به وجود آمده و نفس، او را دچار خیال پردازی کرده، بدون کمک گرفتن از عقل، تسلیم آن خیال های نفسانی شده است؛ بنابراین هرگز نمی تواند موفق باشد. این است که در اثر فشارهای درونی به دیگران ظلم و تعدی می کند.

متاءسفانه اگر به اطرافمان نگاه کنیم، نمونه های روشنی از این افراد خطاکار و گرفتار به چنین ذهنیاتی را می یابیم. همچنین اگر به تاریخ مراجعه کنیم، مصادیق و موارد روشن بسیاری را می توانیم بیابیم که افرادی دارای این روحیه بوده و گرفتار نفس خود شده اند و از مردم انتظارات فوق العاده و بی جا داشته اند.

مثلا مهلب ابن ابی صفره یکی از استاندارانی است که از طرف بنی مروان در قسمتی از شامات حکومت می کرد. می گویند: روزی از محلی عبور می کرد که مدتی یکی از تربیت شدگان مکتب امام علیه السلام به آن منطقه تبعید شده بود و انسان های صالح و شایسته ای را تربیت کرده و یادگاران ارزشمندی از خود در خطه شامات به جای گذاشته بود. یکی از شاگردان او در مسیر حرکت جناب استاندار قرار گرفت.

برحسب تعلیمات انسانی و اسلامی خود به استاندار توجهی نکرد. انسانی که گرفتار نفسانیات است از سلام نکردن فردی که در دایره حکومتی او زندگی می کند، خیلی آزرده می شود. بنابراین او را مخاطب قرار داد که آیا مرا شناختی و اعتنا نکردی؟ او هم برای این که وی را تحقیر کند، در جواب سوال او گفت:

بلی اءعرفک اءوّلُک نطفة قَذِرَة و آخرک جیفَة مَذِرَة و اءنتَ بین ذلک تَحمِلُ عَذَرَة [595].

«تو انسانی هستی که در آغاز چند قطره آب نجس بودی و در پایان نیز مرداری نجس خواهی بود و در میان این دو هم حمال و نگه دارنده نجاستی!».

با این سخن کوتاه، او را تنبه داد. در حالات ملهب ابن ابی صفره نوشته اند که با این سخن متنبه شد و دست از کبر و غرور بی جا برداشت و این شکست او را بیدار کرد.

بنابراین می توان گفت: چه بسا شکست های زندگی، انسان را بیدار کند. ولی برای این که در اجتماع شکست دامن گیر انسان نشود، والدین باید فرزند را تربیت کنند؛ قبل از آن که اجتماع او را تربیت کند.

دسته ای دیگر، انسان های شراءفت مندی اند که هیچ حادثه ای، جایگاه، پست، مقام و منصبی، آنها را از مسیر صحیح منحرف نمی کند. امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

ذوالشرفِ لا تَبطَرَهُ منزلة نالَها و ان عَظُمَت کالجبل الَّذی لا تُزَعزِعُه الریاح [596].

انسان های شریف هرگز در مقابل نعمت های گذرای دنیوی لغزش پیدا نمی کنند؛ اگرچه آن نعمت ها خیلی هم بزرگ باشند. اگر عالی ترین مقام اجتماعی را پیدا کنند، هرگز این مقام باعث کبر و خودبزرگ بینی آنها نمی شود. و اگر

کلان ترین و عظیم ترین سرمایه های دنیا را به دست آورند، هرگز در مقابل این نعمت های مادی خود را نمی بازند. مثل کوهی که در مقابل تندبادها می ایستند، هرگز در او تغییر و تحول ایجاد نمی شود.

در روایت دیگری از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که می فرمایند:

المؤمن کالجبل لا تُحَرِّکُهُ العواصف [597].

روح انسان مؤمن، مانند کوه استوار است و حوادث روزمره دنیوی نمی تواند او را حرکت داده و تغییر و تحولی در او ایجاد کنند.

عواصف به معنای بادهای تندی است که به طور طبیعی در عالم آفرینش وجود دارد. این بادهای تند درخت وجود را می شکنند و به انسان ها لطمه می زنند، گاه ساختمان ها را ویران می کنند، اما هرگز، نمی توانند کوه را جابه جا کنند.

9 - میانه روی در امور

واقصد فی مشیتک واغضض من صوتک [598].

«پسرم! در راه رفتن، اعتدال را رعایت کن؛ و از صدای خود بکاه و هرگز فریاد مزن».

به نظر می رسد که، تنها معنا و مفهوم لغوی آیه موردنظر نیست؛ یعنی در این که لقمان به فرزندش می گوید: در حرکتت میانه رو باش، در راه رفتن نه سرعت به خرج بده و نه کند حرکت کن، سخن که می گویی صدایت را به فریاد بلند نکن، یقینا کنایه از این است که در مسیر زندگی و حرکت به سوی مطلوب و صدا کردن و طلبیدن محبوب، هرگز دچار افراط نشو؛ از تندروی و سرعت و از فریاد بپرهیز.

انسان در تلاش برای دستیابی به اهداف در نقطه آغازی ایستاده است؛ گاه برای رسیدن به مقصود باید راهی را بپیماید، گاه نیز می تواند از همان نقطه، مطلوب و محبوب را به سوی خود فراخواند.

کسی می تواند به وسیله هر یک از این دو شیوه حرکت کند و یا صدا زدن به مراد خود نائل شود که طریق اعتدال پیشه کند؛ وگرنه با تندروی، خسته، وامانده و ناتوان می شود. یا به جای فراخوانی، با فریاد و نعره گوش خراش، مطلوب و محبوب را فراری می دهد.

والدین، از آغاز باید به عنوان یک اصل مهم، اعتدال در رفتار و منش را به فرزند بیاموزند. راه آموزش هم استفاده از علاقه مندی های کودک است. اعتدال و میانه روی یک توصیه همیشگی و همگانی در همه امور زندگی است. از امور شخصی گرفته تا امور عبادی و اقتصادی. نه آنقدر تند برود که در راه بماند و نه آن چنان سستی و قصور کند که زمان بگذرد و مطلوب بگریزد.

اصولی که در آیات کریمه قرآن از زبان لقمان حکیم در سوره مبارکه لقمان آمده، به پایان رسید. با دقت در این اصول که با کلمه یا بُنَی شروع می شود و همراه با نوعی ملاطفت و نرمش است درمی یابیم در این اصول، به آنچه که یک انسان باید برای وصول به موفقیت ها و لذایذ دنیوی و سعادت اخروی بداند، اشاره شده است.

در پایان این نکات آموزشی که از آیات شریفه قرآن و از زبان لقمان حکیم ذکر شد، لازم می دانم توصیه مهمی را به والدین محترم بنمایم که امروز به خصوص در شرایط اجتماعی ما، مساله تربیت فرزند با شرایط گذشته بسیار متفاوت است.

والدین محترم و به خصوص جوانان عزیز ما اعم از دختر و پسر، وظیفه دارند قبل از فرزنددار شدن، اصول و شیوه های تربیت فرزند را فرابگیرند. تصور نکنند که خود بدون حساب و کتاب رشد کرده اند و والدین در مورد آنها زحمتی نکشیده اند. اگر امروز در جامعه، شاهد دوام و بقای سلسله ای از سنت های اعتقادی و اصول اخلاقی هستیم، حاصل زحمات، اجداد، پدران و مادران ما است.

بنابراین، ضمن قدردانی و قدرشناسی از آنها، قصور و مسامحه در فراگیری روش های آموزشی و نگهداری و صیانت از فرزند، قابل توجیه نخواهد بود.

در بعضی از روایات و آیات کریمه قرآن، حقوق دیگران هم برای فرزند ذکر شده که با تاءمل در آنها، در می یابیم که مصادیقی از اصولی است که ذکر شد هر چند بعضی از آنها مربوط به جنبه های جسمانی تربیت فرزند است که سعی می کنیم به آنها اشاره کنیم؛ رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

من حَقُّ الوَالِدِ علی والِدِهِ ثَلاثَة یُحَسِّنَ اسمه و یُعَلِّمُهُ الکتابةَ و یُزَوِّجُهُ اذا بلغ [599].

«حقّ فرزند بر پدر آن است که نام نیکویی برای او انتخاب کند و در تعلیم آداب و سنن اخلاقی صحیح و اجتماعی او بکوشد و به او قرآن بیاموزد».

حضرت امیرالمومنین علیه السلام می فرمایند:

حَقُّ الوَلَدِ علی والِدِهِ اءَن یُحَسِّنَ اسمَهُ و یُحَسِّنَ اءَدبهُ و یُعَلِّمُهُ القرآن [600].

«حق فرزند بر پدر آن است که نام نیکویی برای او انتخاب کند و در تعلیم آداب و سنن اخلاقی صحیح و اجتماعی او بکوشد و به او قرآن بیاموزد».

روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

حقّ الولد علی الوالد اءن یُعَلِّمُهُ الکتابَةَ و السِّباحةَ والرَّمیَ [601].

«از جمله حقوق فرزند بر پدر این است که به او خواندن و نوشتن، شنا کردن و تیراندازی بیاموزد».

از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمودند:

مِن حَقّ الولد علی الوالد اءن یُحَسِّنَ اءَدَبه و یُحَسِّنَ اسمه [602].

«حقّ فرزند بر پدر آن است که او را نیکو تربیت کند و نام نیکو بر او نهد».

از مجموع این روایات چند حقّ برای فرزند استفاده می شود:

امر اول، نام گذاری مطلوب و صحیح که در حقّ مادر از آن سخن گفتیم. نکته مهم و قابل توجهی که در آن مباحث به آن اشاره کردیم، این بود که نام فرزند باید جنبه تربیتی داشته و در او احساس عزت بیافریند.

امر دوم، توجه به تربیت صحیح در آداب و رسوم اخلاقی و اجتماعی است که در این موضوع هم بحث بسیار مفصّلی مطرح شد.

امر سوم، مساله اهتمام والدین به تعلیم و آموزش علوم و دانش های روز به فرزند است.

امر چهارم، اهتمام به جنبه های جسمانی فرزند است.

امر پنجم، کمک والدین در تشکیل خانواده و تزویج فرزندان دختر و پسر.

نکات قابل توجه در تربیت فرزند

در پایان مباحث این حق، تذکر نکاتی چند، خالی از فایده نیست:

1 - توجه روایات به ورزش

در کلمات معصومین علیهم السلام تربیت جنبه های جسمانی فرزندان هم مورد عنایت واقع شده است. در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل کردیم که فرمودند: حقّ فرزند این است که علاوه بر آموزش علم، به او شناگری و تیراندازی بیاموزید.

اما نکته قابل توجه این است که ورزش های متعارف و متداول در هر زمـان مختلف است. ولی تأکید به مساله آموزش شنا و تیراندازی، دقـت مضـاعفی را می طلبد. به ویژه توجه حضرت به موضوع تیراندازی.

والدین از ابتدا باید توجه داشته باشند که فرزند، تنها برای یک زندگی بسیط، عادی و معمولی تربیت نشود. او را انسانی مسـوولیت پـذیر تربیـت کننـد. او را نسبت به سرنوشت جامعه، دین و اعتقاداتش حساس بارببیاورند و آموزش هـای لازم را برای رویارویی با دشمنانی که یقینـا همیشـه در کمـین جوامـع اسـلامی هستند، به وی بیاموزند. به همین منظور در آیه شریفه ای که همگان به آن آشـنا هستند، آمده است:

و اءَعَدُّوا لهم مَااستَطَعتُم مِن قُوَّة و مِن رِباطِ الخَیل تُرهِبُـونَ بـه عـدوَّ اللَّـه و عدوَّکم [(603)].

«هر نیرویی در توان دارید، برای مقابله با دشمنان، آماده سـازید؛ و همچنـین اسب های ورزیده (برای میدان نبرد)، تا بـه وسـیله آن، دشـمن خـدا و دشـمن خویش را بترسانید».

در این آیه، نکته ای است که به تعبیر فقها، برای عقل قابل درک است. عقـل، حکم می کند که انسان ها برای رویارویی با دشمن، همیشه اسـتعداد و آمـادگی کافی داشته باشند، طبیعی است که این آمادگی باید از همان دوران کودکی ایجاد شود، تا هیچ گاه جامعه اسلامی در هجوم دشمنان، دچـار ضـعف نشـود. چنـین نباشد که افراد آمادگی و استعداد دفـاع از نـاموس، حـریم زنـدگی، مملکـت و اعتقاداتشان را نداشته باشند. همچنین مساله اهمیت دادن بـه آمـوزش شـنا کـه صرف نظر از کارایی آن در دفاع، حفاظت و نگهبانی از حـریم کشـور، ورزشـی

است که موجب تقویت نیروی جسمانی و قوای بشری است. در تعبیری کـه بـه پیامبر گرامی اسلام ﷺ نسبت داده اند آمده است که:

العقل السَّلیم فی الجسم السَّلیم [604].

«عقل سالم در بدن سالم است».

تذکر یک نکته را لازم می دانم که توجه به برخـی از رشـته هـای ورزشـی، نباید فرزندان ما را از توجه به مسائل اساسی و مورد نیاز دیگری که برای ادامه حیات ضروری است، غافل کند.

مسائلی همچون ورزش به اصطلاح حوزوی، جنبه طریقت برای رشد انسـان ها دارد؛ نه این که خود آنها موضوع و هـدف باشـند و جنبـه اسـتقلالی داشـته باشند.

2 - رشد علمی فرزندان

آنچه که از کلام حضرت رسول اکرم ﷺ و امیرالمؤمنین علیه‌السلام اسـتفاده مـی شود این است که والدین موظفند نهایت تلاش خود را برای آموزش و یـادگیری فرزند به کار برند. اهتمام به این امر در زمینه سـازی ورود فرزنـدان بـه همـین مدارس ابتدایی و راهنمایی و متوسطه منحصر نمی شود. مراد از این تعلیم کتابت و آموزش علوم و دانش های عمیق و مورد نیاز جوامع انسانی است.

روایتی از رسول اکرم ﷺ وارد شده است که فرمودند:

لو کان العلم منوطا بالثُّریَّا لَتَنَاوَلَهُ رجال مِن فارس [605].

«اگر علم در ثریا هم باشد، در آینده انسان هایی از فارس قدرت رسیدن بـه آن را پیدا خواهند کرد».

به یقین مراد رسول اکرم ﷺ صرف خواندن و نوشـتن نبـوده اسـت، بلکـه مراد علوم و دانش های پیچیده و مورد نیاز بشر است. این تنبه و تشویقی اسـت

از ناحیه رسول اکرم ﷺ برای مسلمانان که بـرای دسـتیابی بـه رشـته هـای مختلف علوم جدیت به خرج دهند.

اگر پدر و مادر استعداد تحصیل آن را در فرزند احساس می کنند، نبایـد بـه مساله آموزش های رایج اکتفا کنند. اگر می توانند به عنوان یک مشاور دلسـوز و امین او را به انتخاب رشته های ارزنده ای از علوم هدایت کنند. اگر خود هـم قدرت ارائه طریق و راهنمایی ندارند، افـراد مطمـئن را بـرای راهنمـایی فرزنـد انتخاب کنند و فرزند را در آموزش علوم مورد نیاز جامعه هدایت کنند.

برخی از علوم، در بعضی از زمان ها و جوامع جلوه های فریبنده ای پیدا می کنند. ضمن این که ما برای همه رشته های علمی احترام قائـل هسـتیم، اجتمـاع نسبت به آن علوم چندان نیاز محسوسی ندارد.

والدین باید فرزند را در جهت فراگیری علومی هدایت کنند که برای دیگـران و برای جوامع اسلامی و انسانی مفید است. تعلیم کتابت هم که در روایات آمـده است یک تعبیر کنایی است. کنایه از این که پدر و مـادر موظفنـد فرزنـد را بـه فراگیری علوم به معنای وسیع کلمه کمـک و یـاری کننـد. همـین طـور دربـاره تعبیری که در روایات برای تعلیم قرآن وارد شـده اسـت. مـی تـوان گفـت کـه یادگیری متن قرآن به تنهایی منظور نیست؛ یادگیری متن به عنوان مقدمه، بـرای رسیدن به معانی دقیق و عمیق یک ضرورت است، اما تعلیم قرآن در این جا بـه معنای فهم و درک معانی بلند کلام وحی، و به معنای وسیع تر آن فهم دین است.

والدین موظفند فرزند را در فهم کلام وحی و معارف دین یاری کننـد. پـدر و مادر الزاما باید به سیر تعلیم فرزند نظارت کافی داشته باشند. نه این کـه تصـور کنند به صرف تأمین هزینه های تحصیل وی، وظیفه خود را ادا کرده اند. صیانت

از اعتقادات فرزند هم یک وظیفه است که یقینا از همه وظایف گذشته مهم تر است.

3 - نظارت بر تعلیم و تعلم فرزندان

جوامع اسلامی به ویژه فرزندان مسلمانان همیشه در معرض خطر وسوسه ها و القائات گمراهان بوده اند؛ به خصوص که در پیش گویی های اولیای دین علیهم‌السلام این مطلب محسوس است که هرچه فاصله زمانی اسلام از دوران حضور آشکار معصومین علیهم‌السلام بیشتر شود، خطر جدی تر می شود. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که فرمودند:

ویل لاولاد آخرالزّمان مِن آبائهم فقیل یا رسول اللّه من آبائهم المشرکین فقال لا، من آبائهم المؤمنین، لا یُعَلِّمونَهُم شیئا مِنَ الفَرائض و اذا تَعَلَّموا اولادهم مَنَعُوهم و رَضُوا عنهم بِعَرَض یسیر من الدُّنیا [606].

«وای بر فرزندان آخرالزمان از ناحیه پدرشان! سوال شد: یا رسول اللّه! این نگرانی شما از پدرانی است که در آینده مشرک خواهند شد؟ حضرت فرمودند: نه! از پدران مؤمنی است که به ظاهر، انسانهای معتقدی هستند، اما به سرنوشت و آتیه اعتقادی فرزندانشان بی توجهند و گمان می کنند همین که دنیای فرزندانشان را آباد کنند، وظیفه خود را انجام داده اند».

امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

بادِرُوا اءولادکم بالحدیث قبل اءن یسبقکم الیهم المرجئَةُ [607].

«فرزندانتان را با بیان احادیث و سخنان ما دریابید، قبل از این که مرجئه - نااهلان و گمراهان - آنها را فریب دهند».

در توضیح این روایت باید بگوییم؛ مرجئه که ساخته دستگاه بنی امیه و از توطئه ها و تمهیدات معاویه و عمروعاص بود، گروهی بودند که مبنای

فکریشان از این مساله نشاءت می گرفت که پایبندی های عملی و فعلی به دین را باید الغا کرد.

می گفتند لازم نیست که مسلمان خود را به انجام اعمال و فرایض مقید کند. همین که در دل، انسان مؤمن و معتقد باشد، کافی است. در این باره از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

ملعون ملعون مَن قالَ الاِیمَان قول بلاعمل [608].

«کسی که می گوید ایمان همان گفتار زبانی یا اعتقاد قلبی است و نیاز به اعمال جوارحی ندارد، ملعون است».

وقتی که حضرت از وجود این تفکر در جوامع اسلامی احساس خطر می کند، پدران و مادران مسلمان را تنبه می دهد که فرزندانتان را با احادیث ما دریابید. شباهت های مقاطع مختلف تاریخی برای ما که امروز به گذشته تاریخ نگاه می کنیم، خیلی قابل توجه است.

همیشه برای دور ساختن جوامع اسلامی از وظایف فعلی و عملی خود تلاش کرده اند؛ چرا که انسان به آزادی، بی قیدی و رهایی از تقیدات عملی علاقه مند است. دوست دارد که واقعا مؤمن و مسلمان باشد، اما این اسلام و ایمان برای او هیچ قیدی ایجاد نکند. هیچ زحمتی برای او در اعمال و رفتار به وجود نیاورد. این خواسته در همیشه تاریخ، با تفاوت های مختلفی دیده می شود.

گرچه این مطلب احتیاج به یک بحث مفصل و دقیق تری دارد، اما ضرورت آن در شرایط فعلی جوامع اسلامی ایجاب می کند تا مقداری به آن بپردازیم. به ویژه که امروز می بینیم حتی در مدارس و فرهنگ کشور ما این تفکر رسوخ پیدا کرده است و افرادی در قالب دفاع از قرآن و حمایت از این که قرآن غریب مانده است و روایات بیشتر از قرآن موردتوجه است، می خواهند کم کم پیوند

فرزندان و جوانان ما را از روایات اسلامی که مبین سلسله ای از اعمال و رفتار در همه شئون زندگی است، قطع کنند و رابطه فرزندان پاکیزه و منزه و خوش قلب ما را از مقام فقاهت و مرجعیت ببرند. این خطر بسیار بزرگی است که والدین محترم باید نسبت به آن توجه لازم را داشته باشند و صرف این که در نظام اسلامی، فرزندانشان را به مدرسه می فرستند، نباید آنها را مطمئن کند.

در هر نظام و شرایطی، خطر حضور افراد گمراه و گمراه کننده وجود دارد. نسبت به استادان خود از نظر فکری اهمیت بدهند. به مجالسی که در آنها شرکت می کنند و همچنین به دوستان آنها توجه داشته باشند تا انشاء اللّه اعتقادات خالصی که در منزل به فرزند می آموزند، بتواند سلامت آنها را با نظارت دقیق تضمین کند.

قبل از این که منحرفان، فرزندان شما را به وادی ضلالت و انحراف بکشند، شما به آموزش فرزندان مبادرت کرده و آنها را از گزند انحرافات مصونیت بخشید.

اگر والدین از آغاز به آموزش فرزندان و یاد دادن علوم دینی با محتوای غنی اهتمام داشته باشند، در مقابل منحرفان و اهل باطلی تزلزلی نخواهند داشت و تسلیم نخواهند شد؛ چرا که قدرت مقاومت در مقبل اندیشه ها و افکار انحرافی آنان را از قبل پیدا کرده اند.

خطر و حساسیت مساله، زمانی بیشتر می شود که شکل و صورت عقاید باطل منحرفان شکل و صورت دین و تظاهر به معنویت و بیان حق می گیرد.

توصیه مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شناخت مسیر حق

در یکی از خطبه های ارزشمند نهج البلاغه مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام با یک بیان شیوا و زیبا می فرمایند:

اَنَّما بَدءُ وُقوعِ الفِتَنِ اءَهوَاء تُتَّبعُ و اءَحكَام تُبتَدِعُ يُخَالَفُ فيها كتابُ اللَّه و يَتولَّى عليها رِجَال رِجَالا عَلَى غيرِ دِينِ اللَّه فَلَو اءَنَّ الباطِلَ خَلَصَ مِن مِزَاجِ الحَقِّ لم يَخفِ على المُرتَادِينَ و لو اءَنَّ الحقَّ خَلَصَ مِن لَبسِ البَاطل انَقَطَعَت عنهُ اءَلسُنُ المُعانِدِينَ و لكِن يُؤ خَذُ مِن هذَا ضِغثُ و مِن هذا ضِغث فيُمزَجانِ فهُنالِكَ يَستَولِى الشَّيطانُ علَى اءَولِيَائِهِ و يَنجوُ « الَّذين سَبَقَت لهم مِن اللَّه الحُسنى [609]»

.[610]

«همانا آغاز پدید آمدن فتنه ها، پیروی از خواهش های نفسانی و نوآوری و بدعت در حکم های آسمانی است که کتاب خدا آن را نمی پذیرد، و گروهی از گروه دیگر یاری خواهد تا برخلاف دین خدا، اجرای آن را به عهده گیرد. پس اگر باطل با حقّ درنیامیزد، حقیقت جو آن را می شناسد، و اگر حقّ به باطل پوشیده نگردد، دشمنان را مجال طعنه زدن نماند. لیکن اندکی از این و آن گیرند، تا به هم درآمیزد و شیطان فرصت یابد و حیلت برانگیزد تا بر دوستان خود چیره شود. اما آن را که لطف حقّ دریافته باشد، نجات یابد و راه حقّ را به سر برد».

ریشه انحرافات و فتنه ها در جوامع اسلامی، تمایلات و هواهای نفسانی عده ای است که برای تامین آمال و آرزوهای شخصی خود، دست به بدعت در دین می زنند و مطالبی را که مربوط به دین نیست، به نام دین جلوه می دهند.

احکامی که آنها می سازند، مستقیما مخالف احکام الهی و کتاب خدااست. متولی عده ای از مردم می شوند تا آنها را به نام دین خدا، از مسیر واقعی دین منحرف کنند. این خطر بسیار بزرگی است و این پدیده، دو عارضه بسیار سنگین برای جوامع اسلامی دارد:

عارضه اول این است که اگر حق به صورت واقعی نمایان شود، افرادی که طالب آنند به وادی گمراهی کشیده نمی شوند، اما افراد وسوسه گر، که در حقیقت دشمن مسیر صحیح بشریتند، از قالب و شکل و صورت ظاهری دین استفاده می کنند و کسانی را که به دنبال دین و حقیقت می گردند با همان قالب های به ظاهر دینی، به سمت خود جذب می کنند و محتوای باطل و انحرافی را در ذهن آنها القا می کنند و همین باعث انحراف می شود. بنابراین، امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

اگر می شد باطل را به گونه ای نشان داد که حق و باطل از یکدیگر منفک و قابل تمیز بودند، افرادی که دنبال حقیقت می گردند، دچار انحراف نمی شدند.

عارضه دوم در تعبیر امیرالمؤمنین این گونه بیان شده است که اگر ما می توانستیم حقّ را آن گونه که هست عاری از لباسهای باطل، به مردم نشان بدهیم دیگر دست دشمنان از انحراف کوتاه می شد؛ منتها اهل باطل، این زیرکی را دارند که بخشی از باطل را انتخاب می کنند و بخشی از حقّ را و آنها را با هم می آمیزند و بعد از امتزاج، حقیقت مغلوب را به جوامع مختلف عرضه می کنند. آن وقت کسانی که آگاهی کافی ندارند، در مقابل این مولود جدید، که ممزوج و مخلوقی از حقّ باطل است، توان تشخیص و مقابله را از دست داده، دچار انحراف می شوند.

در کلمه مزج هم نکته ای نهفته است. در اصطلاح علم فیزیک، به ترکیب دو چیز که قابل جدا کردن است اختلاط گویند، اما امتزاج به حسب ظاهر جداکردنش کار بسیار مشکلی است. بنابراین امام علیه السلام در تعبیر خود از کلمه مزج استفاده فرموده اند؛ نه از تعبیر خلط.

به هر حال، اگر پدر و مادر می خواهند وظیفه خود را در حقّ فرزند خوب انجام دهند، باید همان گونه که از آغاز تولد واکسن های مختلف را برای جلوگیری از امراض ساری و خطرناک، به فرزند تزریق می کنند که در جسم او ایجاد مصونیت کند، باید برای ویروس ها و میکروب های مختلف اعتقادی نیز اهتمام کنند.

اگر این گونه شد هنگامی که در مقابل مسائل التقاطی قرار می گیرد، با قدرت مقاومت می کند و از اعتقادات خود دفاع می کند.

سفارشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام مجتبی علیه‌السلام

در نهج البلاغه، نامه بسیار طولانی و مبسوطی است که در صدر این نامه نوشته شده است که امام علیه‌السلام این نامه را هنگام بازگشت از جنگ صفین مرقوم فرموده اند. بهانه و مخاطب نامه، فرزند بزرگوارشان امام مجتبی علیه‌السلام است، ولی گویی این مطالب را به عنوان یک پدر برای همه فرزندان بیان فرموده است و اساسا، باید گفت امام مجتبی علیه‌السلام در این میان موضوعیت ندارد. او اشرف و اجل از این است که مخاطب این گونه سخنان قرار گیرد؛ چون او نیز خود دارای مقام عصمت است و معلم به تعلیمات الهی. ولی فرمایش های امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این نامه، تذکارها، نصایح و مواعظ یک پدر پیر دنیا دیده و سرد و گرم چشیده روزگار است، هنگامی که احساس می کند عمرش به پایان رسیده و فرزندانش نزدیک او نشسته اند. می خواهد همه تجربیات پرحادثه خود را برای فرزندانش بیان کند. در تعبیری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله در وصف امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

اءنا و علی اءبوا هذه الامّة [611].

«من و علی (علیه‌السلام) در حکم پدران این امت هستیم».

یقینا همه پدران و مادران و همه فرزندان مسلمان و معتقد به ولایت اهل بیت علیهم‌السلام و شیعیان این معنا را قبول دارند که هیچ پدری دلسوزتر از وجود مقدس امیرالمؤمنین علیه‌السلام برای فرزندش نخواهد بود. بنابراین گزیده هایی از سخنان حضرت و نصایح امام علیه‌السلام را به فرزندش امام مجتبی علیه‌السلام به صورت کوتاه ذکر می کنیم.

1 - سفارش به تقوا و توجه به آخرت

حضرت می فرمایند:

مِنَ والِدِ الفَانِ المُقِرِّ لِلزَّمَانِ المُدبَرِ العُمُرِ المُستَسلِمِ للدُّنیا السَّاکنِ مَسَاکنَ المَوتَی و الظَّاعنِ عنها غَدا الی المَولُودِ المُؤَمِّلِ مَا لا یُدرِکُ السَّالِکِ سَبیلَ مَن قَد هَلَکَ غَرَضِ الاَسقَام و رَهینَةِ الاَیَّامِ و رَمِیَّةِ المَصَائِبِ و عِبدِ الدُّنیا و تاجِرِ الغُرورِ،...، اءَحیِ قَلبَکَ بِالمَوعِظَةِ و اءَمِتهُ بالزَّهَادَةِ و قوه بِالیَقینِ و نَوِّرهُ بالحِکمَةِ و ذَلِّلهُ بِذِکرِ المَوتِ [612].

«از پدری که در آستانه فنا است و چیرگی زمان را پذیرا است، زندگی را پشت سر نهاده، تسلیم گردش روزگاران شده، نکوهش این جهاد کرده، و آرمنده در سرای مردگان، و فردا کوچنده از آن. به فرزندی که آرزومند چیزی است که به دست نیاید، رونده راهی است که به جهان نیستی درآید.

فرزندی که بیماری ها را نشانه است و در گرو گذشت زمانه. تیر مصیبت ها بدو پران است و خود دنیا را بنده گوش به فرمان و سوداگر فریب است... دلت را به اندرز زنده دار و به پارسایی بمیران، و به یقین نیرو بخش و به حکمت روشن گردان و با یاد مرگ خوارش ساز».

حضرت این نامه را به عنوان پدری که عمری را سپری کرده، سرد و گرم روزگار را چشیده است و روزهای آخر حیات دنیا را می گذراند و به زودی در

سکنای مردگان و گذشتگان ماءوا می گیرد، بـه فرزنـدی کـه آرزوهـای دسـت نایافته ای دارد و باید راه گذشتگان را طی کند، می نویسد.

در واقع همه ما مشمول این خطاب امیرالمؤمنین علیه السلام هسـتیم؛ بـه خصـوص فرزندان، نوجوانان و جوانان ما باید بـه ایـن مطالـب امیرالمـؤمنین علیه السلام خـوب عنایت کنند. بعد از این که مقدماتی را بیان می فرمایند، اول فرزندان مسـلمان را به موضوع تقوا و اعتصام به حبل اللّه توصیه می فرمایند و بعد می فرمایند: هیچ واسطه و سببی بین انسان و خالقش استوارتر، محکم تر و ارزشمندتر از تقـوا و پرهیز از گناه نیست.

قلب انسان مانند همه موجودات دیگر، اقبال و ادبار دارد و حیات و ممـات. اگر انسان دچار دل مردگی و ضعف قلب شود، حیاتی را که این قلب به آن نیاز دارد، باید به وسیله موعظه تامین کند. قلب را با شنیدن موعظه و مطالعه مـواعظ دیگران، زنده کند. اما گاهی قلب نیاز به مهار کردن دارد و مهـار دل بـا زهـد و دوری گزیدن از محرمات و منهیات الهی است.

پس وسیله رشد قلب و حیات و شادابی و طراوت دل، استماع مواعظ اسـت و ابزار مهار آن، زهد و پرهیز از محرمات اسـت و آنچـه موجـب تقویـت دل و قلب است، یقین است.

2 - مطالعه در تاریخ گذشتگان

حضرت در ادامه می فرمایند:

و اءَعرِض علیه اءَخبَارِ المَاضِینَ و ذَکِّرهُ بمَا اءَصَابَ مَن کانَ قَبلَکَ مِنَ الاوَّلینَ و سِر فِی دِیَارِهِم و آثارِهِم فَانظُر فیمَا فَعَلُوا و عمَّا انتَقَلُوا و اءَیـنَ حَلُّـو و نَزَلُـوا فانَّکَ تَجدهُم قدانتَقَلُوا عنِ الاَحِبَّةِ و حَلُّوا دِیَار الغُربَةِ و کاءَنَّـکَ عـن قلیـل قـد صِرتَ کَاءَحَدِهِم فَاءَصلِح مَثوَاکَ و لا تَبِع آخِرَتَکَ بدُنیَاکَ [(613)].

«فرزندم! اگر می خواهی دل تو همیشه زنده باشد سعی کن آن را بـه تـاریخ گذشتگان و آنچه از آنان باقی مانده آگاه بداری. در آثار و سرزمین هـای آنـان سیر و سیاحت کن و بر تاریخ زندگی گذشتگان احاطه پیدا کن و ببـین کـه ایـن گذشتگان چه کرده اند، به کجا منتقل شده اند و جایگاه نهـایی آنهـا کجـا بـوده است؟ اگر خوب به حال آنان بنگری می بینی که دنیا برایشان دوام و بقا نداشته است؛ آنها از این عالم رخت بربسته و از میان دوستانشان مفارقت کرده اند و در جایگاه غربت ماءوا گرفته اند. فرزندم! باید بدانی که در آینده نزدیـک تـو هـم بسان آنها، همان راه را طی خواهی کـرد. فرزنـدم! مراقـب بـاش کـه در مسـیر زندگی ات، هرگز آخرت را با دنیا معامله نکنی».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در جای دیگر همین نکته را دقیق تـر بیـان مـی کننـد کـه انسانهای عاقل کسانی اند که متاع بی ارزشی را با متاع ارزشـمند معاملـه نمـی کنند.

پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در وصیت خود به امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

یا علی شرُّ النَّاس مَن باعَ آخِرتَهُ بدنیَاهُ و شرّ مِنهُ مَن بَاعَ آخِرتـه بـدُنیا غَیـرِهِ.[614]

«یا علی! بدترین مردم کسی است که آخرت خود را با دنیا معامله می کنـد و بدتر از او کسی است که آخرتش را به دنیای دیگران می فروشد».

پدران، مادران و فرزندان عزیز را باید به این نکته بسیار مهم در کلام معصوم علیه‌السلام توجه داد که اولا، دنیا و عمرهای کوتاه متعارف در مقایسه بـا آخـرت کـه حیات ابدی و خلود است، هرگز قابل معامله نیست. کسی که مسیری را طی می کند تا به منزل مقصود خود برسد، هیچ گاه توقف گاه موقت را بـا منـزل ابـدی عوض نمی کند. نکته دیگر این که، در این ایـام و روزگـاری کـه مسـائل حـاد

اجتماعی و سیاسی دامن همگان را گرفته، مبادا به خاطر دنیای دیگران و رسیدن دیگران به منصب و اقتدار، آخرت خود را تباه کنیم.

3 - آثار آگاهی از تاریخ گذشتگان

حضرت بعد از این که فرزند خود را به مطالعه در تاریخ گذشتگان و سیر در آثار و سرزمین آنها توصیه می فرمایند، نتیجه این سیر را این گونه بیان می کنند:

اءی بُنَیَّ اءِنِّی و ان لَم اءکُن عُمِّرتُ عُمُرَ مَن کانَ قَبلِی فَقَد نَظَرتُ فی اءَعمالِهِم... بل کاءَنِّی بمَا انتَهَی الیَّ مِن اءُمورِهم قد عُمِّرتَ معَ اءَوَّلهم الی آخِرهم فَعَرَفتُ صَفوَ ذلک مِن کَدَرِهِ و نَفعِهِ مِن ضَرَرِ فَاستَخلَصتَ لکَ مِن کُلّ اءَمر نَخِیلَهُ و تَوَخَّیتُ لک جَمیلَهُ و صَرَفتُ عنکَ مَجهولَهِ و راءَیتُ حیث عَنَانِی مِن اءِمرکَ مَا یَعنِی الوَالِدَ الشَّفیقَ و اءَجمَعتَ علیهِ مِن اءَدَبکِ اءَن یکون ذلک و اءنت مُقبِلُ العُمُر و مُقتَبِلُ الدَّهر،... ثمَّ اءَشفَقتَ اءَن یَلتبِسَ علیک مَا اختَلَفَ النَّاسُ فیه مِن اءَهوَائِهِم و آرائِهِم مثلَ الَّذِی التَبَسَ علیهم فکان اءَحکَامُ ذلک علی ما کَرِهتُ من تَنبیهکَ له اءَحبَّ الیَّ مِن اِسلامِکَ الی اءَمرِ لا آمَنُ علیک به الهَلَکَةَ [615].

«فرزندم! هر چند من به اندازه همه آنان که پیش از من بوده اند نزیسته ام، اما در کارهاشان نگریسته ام؛ گویی چنان است که با نخستین تا آخرینشان به سر برده ام. پس از آنچه دیدم روشن را از تار و سودمند را از زیانبار بازشناختم و برای تو از هر چیز، زبده آن را جدا ساختم و نیکویی آن را برایت جستجو کردم و آن را که شناخته نبود از دسترس تو به دور انداختم و چون به کار تو چونان پدر مهربان عنایت داشتم و بر ادب آموختنت همت گماشتم؛ چنان دیدم که این عنایت در عنفوان جوانی ات به کار رود... سپس از آن ترسیدم که راءی و هوایی که مردم را دچار اختلاف گردانید تا کار بر آنان مشتبه گردید، بتازد و

بر تو نیز کار را مشتبه سازد. پس هرچند آگاه ساختنت را از آن خوش نداشتم، استوار داشتنش را پسندیده تر داشتم تا آن که تو را به حال خود واگذارم، و به دست چیزی که هلاکت در آن است بسپارم».

نکته موردنظر ما سخن اخیر امام علیه‌السلام است که می فرمایند: با این که بیان بسیاری از شرور و یادآوری زشتی های گذشتگان مطلوب نیست به نظر برخی، ذکر بدی ها و زشتی های تاریخ کار خوبی نیست اما من این کار را انجام می دهم؛ برای این که زشتی ها و بدی ها بر تو روشن شود و گرفتار آنها نشوی و در وادی مصائبی که آنها سقوط کردند، سقوط نکنی.

نکته مهم دیگری که می توان بدان اشاره کرد این است که طبق این فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام، والدین موظفند شرح حال گذشتگان، آبا و اجداد و مشکلاتی را که موجب سقوط و ناکامی آنها بوده، برای فرزندانشان بازگو کنند و از بیان همین داستان ها و قصه های تاریخی امت ها و ملت ها در هدایت فرزندان و مصونیت آنها برای زندگی آینده استفاده کنند.

4 - معیار دوستی و دوست داشتن

نکته دیگری که امام علیه‌السلام به فرزند خود فرموده اند و به عنوان آخرین نکاتی که لازم است پدران و مادران به فرزندان بیاموزند، بیان می شود، این است که:

یا بُنَیَّ! اجعَل نَفسَک میزانا فیما بینک و بین غیرک فاءحبِب لغیرک ما تحبُّ لنفسک واکرَه له ما تطکرَه لها و لا تَظلم کما لا تحبُّ اءَن تظلم و اءحسن کما تحبُّ اءَن یُحسِنَ الیک واستقبِح مِن نفسک ما تَستَقبِحُهُ مِن غیرک [616].

«فرزندم! نفس خود را بین خود و دیگران میزان قرار بده و برای دیگران دوست داشته باش. آنچه را که درباره خود دوست داری و آنچه را که خود از آن گریزانی برای دیگران هم مپسند. به دیگران ظلم نکن چنان که دوست نداری

به تو ظلم شو و به دیگران نیکی کن، همان گونه که دوست داری، دیگران به تو نیکی کنند. و آنچه که از دیگران قبیح می بینی، بدان که ارتکابش برای تو هم قبیح است».

این هم قاعده ای است که پدران و مادران باید به فرزندان خود بیاموزند تا آنان، انسانهایی خودپسند و خودخواه تربیت نشوند و کسانی باشند که به سرنوشت دیگران هم حساس هستند و معیار حساسیت نسبت به سرنوشت دیگران هم خودشان باشند، هرگز قدم به وادی ظلم نگذارند. همان گونه که دوست ندارند، کسی به آنها ظلم کند.

5 - پرهیز از عجب و هتک حرمت

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

و لا تَقُل ما لا تَعلمُ و اَن قَلَّ ما تَعلَمُ و لا تقُل ما لا تُحبُّ اَن یُقال لک و اَعلم اءَنَّ الاءِعجَابَ ضدُّ الصَّوابِ و آفةُ الاَلبابِ فَاسعَ فی کَدحِکَ و لا تکِن خازنا لَغیرکَ و اذا اءَنت هُدِیتَ لِقَصدِکَ فکُن اءَخشَعَ ما تکون لربِّکَ [617].

«آنچه که نمی دانی مگوی؛ گرچه دانسته های تو کم باشد منظور حضرت این است که وقتی انسان به چیزی علم ندارد، نباید لب به سخن باز کند که این کار موجب هتک حیثیت و حرمت انسانی می شود آنچه را که دوست نداری درباره تو گفته شود، درباره دیگران هم مگوی. هیچ گاه عجب تو را نگیرد، که اگر دچار عجب شدی، از مسیر صواب منحرف خواهی شد.

عُجب بسان مرضی، عقل تو را از پای در خواهد آورد عجب، مثل خوره که جسم را می خورد، عقل انسانی را نابود می کند. گشاده دست باش و انباردار دیگران نباش؛ و چون به مقصد رسیدی، نسبت به پروردگارت خاضع تر باش».

منظور حضرت از این جملات این است که فرزندم! بـدان کـه در دنیـا بـرای تحصیل مال و ثروت تلاش خواهی کرد، امـا از ایـن ثـروت و مـال بهـره منـد نخواهی شد و فقط امانتدار از دیگران خواهی بود؛ یعنی اموالی را جمع می کنی و از خود به جای می گذاری و از این عالم مـی روی. اگـر از راه حـلال جمـع آوری کرده ای، خودت بهره ای نبرده ای، بلکه دیگران بهره مند شده اند و اگـر از راه حرام جمع آوری کرده ای، وزر و وبالش برای تو و لذایذ و عیشش بـرای وراث تو می ماند.

25 - حقّ برادر

وَ اَمَّا حقّ اءَخیکَ فَتَعلَمُ اءَنَّهُ یَدُکَ الَّتی تَبسُطُها، و ظَهرُکَ الَّذی تلجَاءُ الیه، و عزُّکَ الَّذی تَعتَمِدُ علیه، و قوَّتِکَ الَّتی تَصولُ بها، و لا تَتَّخِذهُ سِلاحا علی مَعصیةِ اللَّه، و لا عُدَّة للظُّلم بحقّ اللَّه، و لا تَدَع نُصرَتَهُ علی نفسه، و معونَتَهُ علی عدوِّهِ، والحَولَ بَینَه و بینَ شَیاطِینِهِ، و تَاءدِیَةَ النَّصیحَةِ الیه و الاءِقبَال علیه فی اللَّه، فانِ انقَادَ لربِّهِ و اءَحسَنَ الاءِجابَةَ له و الا، فلیَکُن اللَّه آثَرَ عندَکَ، و اءَکرَمَ علیک منهُ.

«وَ اَمَّا حقّ برادرت این است که بدانی او دست تو است، که آن را می گشایی و پشت و پناه تو است، که بدان پناه می بری و عزت تو است، که بدان اعتماد داری؛ و قدرت و نیروی توست که با آن یورش می بری. مبادا که او را ابزار نافرمانی خدا قرار دهی و به وسیله او راه ستم پیشه کنی! همواره او را یاور باش و در قبال دشمن، کمک کار. میان او و شیاطین حائل شو و در نصیحت او کوشش کن و برای خدا به او اقبال داشته باش. اینها همه تا زمانی است که او مطیع و منقاد و فرمانبردار خدایش باشد؛ وگرنه خدا نزد تو مقدم و گرامی تر می شود».

حقّ برادر، آخرین مورد از حقوق چندگانه ای است که در مساله مبارکه حقوق، تحت عنوان حقّالرحم مطرح شده است. حقّ مادر، پدر، فرزند و آخرین آنها، حقّ برادر است.

معنی رحم از نظر روایات

اصل کلمه رحم در لغت معنای رقت، نازک دلی و مهربانی و محبتی است که به احسان و نیکوکاری منتهی می شود. راغب اصفهانی، در کتاب «مفردات» این روایت را نقل می کند:

انَّ الرَّحمَةَ من اللَّه اءِنعام و اءِفضال، و مِنَ الآدمیّین رِقَّة و تعطُّف [618].

«رحمت خداوند، یعنی انعام و تفضل و رحمت انسانی؛ یعنی رقت و عطوفت و مهربانی».

در این روایت، رحمت این گونه معنا شده است که اگر رحمت به خدا نسبت داده شود و بگوییم رحمت الهی؛ یعنی خدا به انسان، نعمت می دهد و تفضل می کند؛ و اگر رحمت را به انسان ها نسبت دادیم، به معنای همان رقت قلب، نازک دلی، عطوفت و مهربانی است. در روایتی که راغب اصفهانی در همین ماده رحم در کتاب خود نقل می کند، رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

لمّا خلَق اللّه الرحِمَ قال له: اءَنَا الرَّحمن و اءَنت الرَّحم شققتُ اسمَک من اسمی فمَن وصَلک وصَلتُه و مَن قطَعک قطعتُه [(619)].

«وقتی خداوند رحم را خلق فرمود، او را مخاطب قرار داد و فرمود که من رحمانم و تو رحم. اسم تو را از اسم خود مشتق کردم؛ آن کس که با تو اتصال و ارتباط برقرار کند، من نیز لطف خود را از او دریغ نمی کنم و آن کس که ارتباط و پیوند رحمیت را ببرد، من هم با او قطع پیوند خواهم کرد».

این قطع الهی شاید ناظر به این معنی است که خداوند رحمت خود را از او دریغ می کند و وقتی خداوند رحمتش را از انسانی دریغ کند، دیگر نمی تواند به حیاتش ادامه دهد. شاید سر این که در روایات آمده است که قاطع رحم طول عمرش کوتاه است، در همین نکته نهفته است.

کلمه رحم در لغت مشتقی دارد «رحوم» گفته می شود و رحوم، به زنی اطلاق می شود که از درد رحم رنج می برد. به همین تناسب این ماده برای اقربا و کسانی که در رحم واحد اشتراک دارند، به عاریت گرفته شده است. بنابراین نزدیکان را ارحام می گویند.

در سوره مبارکه کهف، وقتی داستان ملاقات موسی و خضر علیهما السلام را بیان می کند، حضرت خضر علیه السلام در یکی از موارد برای امتحان حضرت موسی علیه السلام، آن طفل را می کشد و موسی اعتراض می کند؛ در پاسخ به اعتراض، قرآن از قول خضر علیه السلام علت کشتن طفل را چنین بیان می کند که او فرزند پدر و مادری بود که قرار بود شرارت کند، من او را کشتم. خداوند به آنها فرزندی خواهد داد که او به رحمیت نسبت به پدر و مادر نزدیک تر و پایبندتر خواهد بود [620].

بنابراین، برادر مثل پدر، مادر و فرزند در سلسله ارحام و نزدیکان انسان است و در رساله مبارکه امام سجاد علیه السلام نیز حقوق آنها به ترتیب در یک جا قرار دارد.

برادر، نمونه ای از مصادیق رحم

در این مجموعه، بعد از این که امام علیه السلام از پدر، به اصل و ریشه انسان و از مادر به سرزمین رشد و نمو او، و از فرزند، به فرع و میوه آدمی تعبیر می فرمایند، نسبت به برادر نیز الفاظ و عناوین خاصی را به کار گرفته اند که هر یک گویای ارزشهای بسیار والا ی انسانی است که آدمی وابسته به آن ارزشها است. یک جا از برادر، به دستی کارگشا و توانا تعبیر می کنند، و در جای دیگر، به پشتیبان و محل اتکای استواری که انسان به هنگام نیاز به آن تکیه می زند. در این دو مورد، امام علیه السلام برادر را به محسوسات تشبیه می فرمایند. بار سوم به عز و سرافرازی و آبرو از برادر یاد می کنند؛ و در مرحله آخر به نیرو و قدرتی که انسان با استعانت از او و پشت گرمی او، بر دشمن حمله می برد و اگر او را نداشته باشد، هرگز در خود توان یورش به دشمن را نمی یابد. همه، ضرورت این نعمت های چهارگانه را در زندگی خود احساس می کنند؛ به عبارت دیگر کسی که فاقد این نعمت الهی است یعنی برادر ندارد گویی انسان بدون دست و

بدون تکیه گاهی است که عز و شـراءفت و قـدرت و تـوان مضـاعف نخواهـد داشت. جالب این است که قرآن وقتی در سوره مبارکه طه در داستان موسی بـن عمران علیه‌السلام سخن می گوید، نقل می کند: هنگامی که خدا به موسی فرمان مقابله با فرعون را می دهد، این دستور به موسی می رسد که:

اذهب الی فرعون انَّه طغی [621].

«به سوی فرعون برو، که او طغیان کرده است».

موسی علیه‌السلام در قبال این مأموریت از خدا خواهش ها و تقاضاهایی دارد:

قال رب اشرَح لی صَدری # و یسِّر لی امری # واحلُـل عقـدة مـن لسـانی# یَفقَهوا قولی # واجعل لی وزیرا من اهلی# هارون اخـی #اُشـدُد بـه اءَزری # و اءشرکه فی اءمری #کَی نُسَبِّحُکَ کثیرا# و نذکرک کثیرا #انَّک کنـت بنـا بصـیرا [622].

«گفت: پروردگارا! سینه ام را گشاده کن؛ و کارم را برایم آسان گردان؛ و گره از زبانم بگشای؛ تا سخنان مرا بفهمند؛ و وزیری از خاندانم بـرای مـن قـرار ده؛ برادرم هارون را؛ با او پشتم را محکم کن؛ و او را در کارم شریک ساز؛ تا تـو را بسیاری تسبیح گوییم؛ و تو را بسیار یاد کنیم؛ چرا که تو همیشه از حال ما آگـاه بوده ای».

این عباراتی که خداوند متعال، از قول موسـی علیه‌السلام در قالـب خواسـته هـا و حوایج او و برای انجام آن مأموریت بیان می کند، هر یک در جای خود نیاز به شرح حال طولانی دارد، اما شاهد بحث ما این است که وقتی موسی علیه‌السلام بـرای مقابله با فرعون مامویت می گیرد، از خداوند می خواهد بـه او انشـراح صـدر؛ یعنی قدرت، توان و حوصله بدهد؛ و امورش را برای او تسهیل و آسان کند. بـه او توانایی و قوت بیان بدهد تا دیگـران حـرف او را بفهمنـد. و در نهایـت مـی

گودید: خدایا! برادرم را به کمک من بفرست. دلیل خواهش من این است که وقتی هارون را به کمک من می فرستادی، من پشتوانه پیدا خواهم کرد، نیرومند خواهم شد و او در کار من شریک خواهد شد.

اصلا خود کلمه اخوت به معنای مشارکت در امور است.

در سوره طه جواب آمد که:

قال قد اءُوتیت سُؤَ لَکَ یا موسی [623].

«ای موسی! نیازت برآورده شد».

اما خداوند در سوره قصص چنین وعده می دهد:

قال سَنَشُدُّ عَضُدَکَ باءخیک [624].

«ما دست و بازوی تو را به وسیله برادرت تقویت می کنیم».

مانند تعبیری که در کلام امام سجاد علیه السلام آمده است. برادر، نیرو، قوت و موجب توانمندی دست و بازوی انسان است؛ پس موظف است به واسطه عز و شرافتی که به وسیله برادر فراهم می شود، در مسیر صلاح و تقویت صفات پسندیده قدم بردارد استفاده کند؛ نه آن که این ابزار گرانبها را وسیله معصیت و نافرمانی خدا قرار دهد.

امام علیه السلام ابتدا بیان کردند که برادر برای انسان پشتوانه و موجب پشتگرمی و قدرت است. وقتی انسان در خود احساس قدرت کرد، نباید به وسیله آن، به دیگران ظلم کند. قدردانی از این نعمت، آن است که نیرویش را در مسیر صلاح به کار گیرد. اگر این نعمت، ابزار معصیت قرار گیرد، طبیعی است که کفران نعمت شده و نتیجه آن زوال نعمت است.

لئن شکرتم لاءزیدنکم و لئن کفرتم انَّ عذابی لشدید [625].

«اگر شکرگزاری کنید، نعمت خود را بر شما خواهم افزود؛ و اگـر ناسپاسـی کنید، مجازاتم شدید است».

چون برادر، این منافع و فواید را برای انسان دارد، به طور طبیعی انسـان نیـز در قبال بهره مندی از این نعمت، وظایفی دارد. وظایفی که انسان در قبال بـرادر دارد همان حقوقی است که برادر بـر انسـان دارد؛ کـه در تعبیـر امـام علیه‌السلام مـی فرمایند:

و لا تَدَع نُصرَتَهُ علی نَفسه، و مَعونَتَهُ علی عدوِّه، والحول بینه و بین شـیاطینه، و تاءدیَةَ النَّصیحة الیه و الاقبال علیه فی اللَّه.

در کلمات امام سجاد علیه‌السلام قدردانی و شکر نعمت وجود برادر، بـا ادای پـنج حقّ انجام می شود:

اول این که برادر را در هر حال یار و یاور باشد و هنگام نیاز و عدم نیـاز او را یاری کند؛

دوم این که در مقابل دشمن، او را کمک کند؛

سوم این که به هنگام وسوسه های شیطانی، میان او و آن وساوس حائل شود و او را به اشتباهاتش تنبه بدهد؛

چهارم این که همواره ناصح او باشد؛

پنجم این که اقبال و روی آوردن او به برادر، برای خدا باشد.

این پنج نکته ای است که در کلام امام علیه‌السلام به عنوان حقوق برادر ذکر شده است که پیش از شرح آن، باید این نکته را یادآور شویم که چـون علقـه و عواطف برادری و خواهری مساله اخوت بین دو برادر یـا یـک خـواهر و یـک برادر با تفاوت هایی که در آفرینش ایشان دارد. به صورت طبیعی بین دو بـرادر و یا بردر و خواهر وجود دارد روایت خداوند چون به خوبی از مخلوقاتش آگاه

است، نه تنها این روابط ارزشمند عاطفی را مدح و ثنا می گوید و به عنوان یک ارزش بسیار گرانبها ارج می نهد و برادران را به مراعات حقوق برادری و تحکیم اخوت دعوت می کند، بلکه میل و اراده الهی این است که همه انسان ها در روابط خود با یکدیگر چنین احساسی داشته باشند و یکدیگر را برادر و شریک شادی و غم خود بدانند و این شعار اساسی در اصول اخلاقی قرآن است که:

أنَّمَا المؤمنون اخوَة فاءَصلحوا بين اءخويكم [626].

«مؤمنان برادر یکدیگرند؛ پس دو برادر خود را صلح و آشتی دهید».

شاید ذات ذوالجلال ربوبی در بیان این اصل به این راز آفرینش که در قرآن نیز آمده نظر داشته است که:

أنَّا خلقناكم من ذكر و اءُنثى و جعلناكم شعوبا و قبائل لتعارفوا ان اءكرمكم عند اللّه اتقاكم [627].

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز نیست) گرامی ترین شما نزد خداوند باتقواترین شما است ».

این که شما برادرید یک تذکار و یادآوری است؛ یعنی ریشه و سر این که خدا می گوید: انما المؤمنون اخوة تنبه به این است که شما از یک پدر و مادرید؛ ریشه و اصلتان به صلب یک انسان و رحم انسان دیگر بازمی گردد. بنابراین احساسی مشترک در شما نهفته است و آنچه باعث تفرقه و انشعاب به قبایل مختلف شده، اختلاف و تضاد در منافع بوده است. حال که با آمدن اسلام و با حاکمیت دین الهی همه شما زیر لوای یک عقیده و تحت حمایت یک انسان به نام پیامبر الهی قرار گرفته اید، برادرید و منافع شما، مشترک شده است و شما

با یکدیگر اختلافی ندارید. این استظهاری است از آیات شریفه قرآن، که برادری مؤمنان یک امر قراردادی و مجعول نیست؛ بلکه امری اصیل و ریشه دار است. همه انسان ها با یکدیگر احساس اخوت و برادری و خواهری دارند؛ منتها آنچه باعث می شود این احساس از بین برود و به اختلافات و دشمنی ها منتهی شود، تضاد در منافع است؛ ولی وقتی همه زیر پرچم واحدی قرار گرفتند و در منافع اشتراک پیدا کردند، به فطرت اصلی خود بازمی گردند. بر همین اساس در طول اقامت پیامبر اکرم ﷺ در مدینه، حرکت زیبای پیوند اخوت بین مسلمان ها توسط حضرت دوبار رخ می دهد.

عقد اخوت و برادری

کاری که رسول اللّه ﷺ در مدینه انجام دادند، به اصطلاح امروز، حرکتی نمادی و سمبلیک بود. مساله مواخات و برادری میان مسلمان ها در واقع تنبه و توجه دادن آنها به همان عواطف انسانی بود؛ چیزی که وجه تمایز انسان از سایر مخلوقات است.

مساله غرائز انسان و حیوان در همه شوون با یکدیگر مشترک است: عواطف انسانی نسبت به فرزند، پدر، مادر و وابستگان به آنها همه مشترک است؛ غریزه خشم و شهوت نیز میان انسان و حیوان مشترک است، اما چیزی که انسان را از سایر حیوانات ممتاز می کند، دگردوستی و احساس علاقه، عاطفه و مسوولیت انسان ها نسبت به یکدیگر است.

بنابراین، رسول اکرم ﷺ با این حرکت در مدینه می خواستند این عواطف خفته را بیدار کنند. همان طور که ممکن است گاهی برادران و خواهران صلبی که از یک اصل و ریشه هستند، با همدیگر تضاد پیدا کنند و این تضاد چنان تبدیل به عداوت و دشمنی شود که همه عواطف فراموش شود که گویی اینها

یکدیگر را هرگز به عنوان برادر، یا خواهر نمی شناخته اند، میان انسان ها نیز ممکن است چنین اتفاقی بیفتد که تا این اندازه از یکدیگر دور افتاده شوند. اما به صورت طبیعی خواهر و برادر صلبی، منافع و مضار مشترکی را احساس می کنند و با هم احساس نزدیکی و عطوفت می کنند، پس خواهر و برادران دینی نیز می توانند و باید چنین باشند و این کاری بود که رسول اللّه ﷺ با آمدن به مدینه انجام دادند و میان مسلمانان، عقد اخوت بستند. در همان یکی دو سال ورود حضرت به مدینه بود که میان هر یک از مهاجر و انصار پیوند برادری برقرار کرده، خود نیز با امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام پیوند برادری بستند. بعد آن چنان این روابط عمیق و مستحکم شد، که یکدیگر را در اموال خود شریک می دانستند و حتی گاهی دیگری را بر خود ترجیح می دادند؛ که قرآن در مورد خدمات انصار به مهاجرین چنین تعبیر می کنند:

و یؤ ثرون علی اءنفسهم و لو کان بهم خصاصَة [628].

«دیگران را به خود ترجیح می دادند، در حالی که خود نیازمند بودند».

نمونه بسیار زیبای ان که از شاهکارهای احیای عواطف انسانی به وسیله رسول اللّه ﷺ است. ماجرایی است که در یکی از غزوات، رخ داد و مجروحی در اثر جراحات شدید، به زمین افتاده بود و آب طلب می کرد. یکی از مسلمانان، آبی را برای سیراب کردن او آورد. وقتی به او رسید، دید با دست، اشاره به دیگری می کند؛ به سوی او رفت. دومی هم اشاره به دیگری کرد. وقتی به سومی می رسد، که او از دنیا رفته؛ دوباره به سراغ دومی می رود؛ اما او هم از دنیا رفته است. به سراغ اولی می رود و می بیند که او هم به شهادت رسیده است [629].

مقدم کردن دیگران بر خود، نکته ای است که در تاریخ قبل از اسلام کمتر دیده می شود. این همان معنی و مصداق آیه شریفه و یؤ ثرون علی اءَنفسهم [630] است. دلیل آن هم این بود که رسول اکرم ﷺ عواطف ارزشمند انسانی را که در همه انسانها وجود دارد برانگیخت. این عواطف ارزشمند در سرشت همه انسانها نهفته است، منتها گاهی پرده های عناد، لجاجت، کفر و عداوت این عواطف را پوشانده و سرکوب می کند. پیغمبر اسلام ﷺ دقیقا برای احیای این ملکات انسانی مبعوث شده است.

اَنَّمَا بُعِثت لاُتَمِّمَ مکارم الاَخلاق [631].

«به درستی که من برای کامل کردن مکارم اخلاقی مبعوث شدم».

یگانه برادر پیامبر اسلام ﷺ

جالب این است که حضرت پیامبر ﷺ در مدینه امیرالمؤمنین علیه السلام را به برادری برگزیدند و رمز این اخوت نیز در این انکته نهفته است که یاور و پشتیبان باشد و در روایتی که ابوذر رحمه اللّه نقل کرده نیز به این نکته اشاره شده است. ابوذر می گوید: در مسجد نشسته بودم، فقیری آمد و از مردم کمک خواست، مردم چیزی به او ندادند، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام در رکوع نماز بود، انگشت دست راست خود را به طرف او دراز کرد و فقیر انگشتر حضرت را برگرفت و بیرون رفت. در روایت آمده است که این اتفاق در حضور پیامبر ﷺ رخ داد. وقتی رسول اللّه ﷺ این منظره را دیدند، دست به دعا برداشته، فرمودند: خدایا! وقتی برادرم موسی علیه السلام را مأموریت دادی، از تو خواهش هایی کرد که یکی از این خواهش ها موسی علیه السلام را مأموریت دادی، از تو خواهش هایی کرد که یکی از این خواهش ها این بود که برادرش هارون، را یار و یاور او قرار دهی؛ و من، پیامبر خاتم و بنده تو نیز از تو می خواهم که

همانند موسی علیه‌السلام برادرم علی بن ابی طالب علیه‌السلام را یار و یاور من قرار دهی[632].

این است سرّ اخوت پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله و امیرالمؤمنین علیه‌السلام و سرّ دیگری که رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله علی بن ابی طالب علیه‌السلام را به عنوان برادر خود برمی گزیند، نزدیکی امیرالمؤمنین علیه‌السلام در خلق و خو و ملکات اخلاقی با رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله و راءفت، رحمت و لطافت روحی امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که او را شایسته اخوت با رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قرار می دهد.

قال ابوذرّ: فواللّه ماستَتَمَّ رسول اللّه الکلمةَ حتی نَزَل جبرائیل من عنداللّه فقال: یا محمَّد اقراء. قال: و ما اءقراء؟: «انَّما ولیُّکم اللّه و رسوله والذین آمنوا و الّذین یقیمون الصّلاة و یؤ تون الزّکاة و هم راکعون [633]» [634].

«ابوذر می گوید: قسم به خدا هنوز پیامبر کلامش را به پایان نرسانده بود که جبرئیل نازل شد و عرض کرد: ای پیامبر بخوان. حضرت فرمودند: چه بخوانم؟ عرض کرد: بگو بعد از ذات ذوالجلال الهی و پیامبرش ولی شما مؤمنینی هستند که نماز را اقامه می کنند و در رکوع نماز زکات دهند».

آیه بیان می کند که کسی لیاقت و شایستگی ولایت دارد که دارای روحی آنچنان لطیف است که حتی در رکوع تحمل شنیدن استغاثه مؤمنی را ندارد که صبر کند، نماز را به پایان ببرد و به یاری او برخیرد. چنین شخصی با این ملکات اخلاقی، شایستگی پیدا می کند که به مقام اخوت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و ولایت بر مؤمنان دست یابد.

از مجموعه آنچه که مطرح شد، چنین نتیجه می گیریم که موضوع عقد اخوت و برادری در اسلام، برای احیای همان عواطف و ملکات طبیعی انسانی است که با آمدن انسان، به وسیله رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و در سایه نور ایمان احیا شده است.

شاهد این مدعا می تواند آیه شریفه سوره آل عمران باشد که فرماید:

واعتَصِموا بحَبلِ اللَّه جمیعا و لا تَفرَّقوا واذکُروا نعمةَ اللَّه علیکم اذ کنتم اءَعداء فالَّفَ بین قلوبکم فاءَصبَحتُم بنعمتة اِخوانا و کنتم علی شفا حفرة من النَّار فاءنقذکم منها کذلک یبیِّن اللَّه لکم آیاته لعلکم تهتدون [635].

«همگی به ریسمان خدا چنگ بزنید و پراکنده نشوید و نعمت بزرگ خدا را به یاد آورید که چگونه دشمن یکدیگر بودید و او میان دلهای شما، الفت ایجاد کرد و به برکت نعمت او، برادر شدید؛ و شما بر لب حفره ای از آتش بودید، خدا شما را از آن نجات داد. خداوند این چنین آیات خود را برای شما آشکار می سازد؛ شاید پذیرای هدایت شوید».

در این آیه، علاوه بر این که فرمان داده است به حبل الهی چنگ بزنند و از تفرقه و عداوت بپرهیزند، دشمنی های گذشته و تعدی و ظلم و ستم هایی را که مردم مدینه به یکدیگر روا می داشتند، یادآور می شود و اخوت و صمیمیت فعلی حاکم بر مسلمان ها را در سایه ایمان بیان کرده، از آن به نعمت تعبیر می کند و می فرماید که اخوت، یک نعمت الهی است و بعد در انتهای آیه می فرماید: کذلک یبین اللَّه لکم آیاته که شاید بتوانیم مساله اخوت حاکم را آیه ای از آیات الهی بیان کنیم. در جای دیگری هم که خداوند متعال، از موسی و هارون سخن می گوید فرستادن هارون را برای موسی و اعطای این برادر را به او، رحمت و نعمت الهی می داند.

از مجموعه آیات می توان فهمید که مساله اخوت و حتی سیره و سنت عقد اخوت میان مسلمانان، که در قرون بعد از صدر اسلام هم متداول بوده، به وسیله ایمان و اشتراک در یک موضع واحد، پدید آمده است و این به دلیل آن است که عداوت ها، دشمنی ها و کینه توزی هایی که در سایه اختلاف منافع پدید آمده،

از بین برود و آن روابط عاطفی فطری زنده شود. از این رو در آیه شریفه سوره مبارکه حجر که سخن از اهل بهشت است می فرماید:

انَّ المتَّقینَ فی جنَّات و عُیون # ادخلوها بسلام آمنین # و نَزَعنا ما فی صدورهم مِّن غِلّ اخوانا علی سُرُر مُّتقابلین [636].

«به یقین، پرهیزگاران در باغ های سرسبز بهشت و در کنار چشمه ها هستند (فرشتگان به آنها می گویند:) با سلامت و امنیت وارد باغ ها شوید؛ و ما هرگونه غل و کینه و دشمنی را از سینه آنها برمی کنیم و روحشان را پاک می سازیم؛ در حالی که همه برادرند، و بر تخت ها روبه روی یکدیگر قرار دارند».

وقتی کینه ها و عداوت هایی که برادری و عواطف انسانی را تحت الشعاع قرار می دهد، از بین رفت و انسان در شرایطی واقع شد که هیچ کینه و عداوتی نبود، همه با هم احساس برادری می کنند اگرچه بعضی از مفسران معاصر رحمهم اللّه فرموده اند که مساله اخوت، یک امر تشریعی و اعتباری است، ولی با این بیانی که ذکر شد، روشن می شود که هیچ اعتبار و تعبدی نمی تواند چنین اثر عمیق و ژرفی در خلق وخوی انسان ایجاد کند؛ چرا که برخاسته از فطرت و عواطف انسانی است و با خلقت و آفرینش او دم ساز و هماهنگ است.

نور ایمان، حجاب ها و موانع ظلمانی عناد، لجاجت و دشمنی را می درد و همان عواطف اصیل انسانی را که از آغاز آفرینش خداوند در سرشت انسان ها قرار داده شده است، احیا می کند. شاهد این مطلب، هم روایتی است که در محاسن برقی نقل شده که امام باقر علیه‌السلام فرمودند:

المؤمن اءخو المؤمن لابیه و اءُمِّهُ، و ذلک انَّ اللّه تبارک و تعالی خلق المؤمن من طِینَة جنان السموات، و اجری فیهم من روحِ رحمته، فلذلک هو اخوه لابیه و اءُمِّه [637].

«هر مؤمنی نسبت به مؤمن دیگر، برادر پدر و مادری او است؛ یعنی برادر صلبی و تکوینی او است. خداوند مؤمن را از آن سرشت بهشتی آسمان ها آفرید و در او از روحانیت و معنویت روحی الهی دمید؛ و طبعا انسان هایی که از چنین طینت و سرشتی آفریده شده اند با هم اشتراک دارند. بنابراین، برادر پدر و مادری حساب می شوند».

در نتیجه اگرچه مساله عقد اخوت و برادری به داستان اخوت میان مسلمان ها در صدر اسلام اشعار دارد و به عنوان یک حرکت بسیار ارزشمند از ناحیه رسول اللّه ﷺ در آغاز ورود به مدینه تلقی می شود، اما در واقع حرکتی عملی است برای یادآوری عواطف انسانی که میان همه انسان ها حاکم است؛ و در اصل آنها را با هم برادر کرده است. آیه شریفه قرآن هم می فرماید:

أنّا خلقناکم من ذکر و انثی و جعلناکم شعوبا و قبائل لتعارفوا [638].

«ما شما را از یک مرد و زن آفریدیم و شما را تیره ها و قبیله ها قرار دادیم تا یکدیگر را بشناسید».

بنابراین، مساله اخوت و برادری میان انسان ها یک امر تکوینی است. آن چه باعث می شود که این اخوت و عواطف برادری و خواهری از میان برود، اختلافات، کینه ها و حسادت ها است که مطلوب شرع مقدس از بین رفتن این عوامل است تا سایه ایمان، روح اخوت تکوینی میان انسان ها حاکم شود.

امام سجاد علیه السلام در ادامه این حقّ می فرمایند:

و لا تدع نُصرته علی نفسه، و معونته علی عدوِّه [639].

برادر مؤمن موظف است، در هر حال، برادر مؤمنش را یاری دهد و در مقابل دشمن و معاند، وی را کمک کند. نصرت شخصی در مورد نیازمندی ها و تامین

حوایج او یک مساله است و کمک و معاونت او در برابر دشمن هم یک موضوع دیگر، که به عنوان دو حقّ در فرمایش امام علیه‌السلام ذکر شده است.

نحوه کمک و همکاری برادران مؤمن

مرحوم صدوق رساله ای دارد که نام آن «مصادقة الاخوان» است، در آن جا روایات بسیار ارزشمندی را جمع آوری فرموده و به عنوان تحفه ای به مؤمنان هدیه کرده است. روایاتی که در این نوشته وجود دارد، تحت ابواب مختلف گردآوری شده است. بعضی از آنها را که با فرمایش های امام سجاد علیه‌السلام تناسب بیشتری دارد بیان می کنیم.

مرحوم صدوق در آن رساله، بابی گشوده است به نام باب مواساة الاخوان بعضهم لبعض؛ یعنی بحث در کمک و همکاری برادران با یکدیگر که چگونه و در چه موضوعات و مصادیقی باید یکدیگر را یاری کنند و یاری کردن چه معناو مفهومی دارد؟ در این رساله علی بن عقبه روایتی را نقل می کند که امام محمّد باقر علیه‌السلام فرمودند:

یا اباسماعیل! اءراءیت فیما قبلکم اذا کان الرجل لیس له رادء و عند بعض اخوانه فضل رداء یطرح علیه حتی یصیب رداء، قال: قلت لا؛ قال: فاذا کان لیس عنده ازار یوصل الیه بعض اخوانه بفضل ازار حتی یصیب ازارا؟ قلت: لا؛ فضرب بیده علی فخذه، ثم قال: ما هؤ لاء باخوه [640].

«اگر در بین شما، مرد بی لباسی باشد و عبایی به دوش نداشته باشد و بعضی از برادران دیگر او لباس اضافی داشته باشند، آیا چنین هست که او لباس اضافی خود را به دیگری بدهد؟ راوی عرض می کند: خیر، حضرت سوال خود را تکرار می کنند. باز راوی جواب منفی میدهد. راوی می گوید: در این جا امام

باقر علیه‌السلام با دست مبارکشان به روی پایشان کوبیدند و بعد فرمودند: اینها بـرادر نیستند».

کسی که حاجت برادر مؤمنش را در لباس بیرونی منزل نه لباس درونـی، ردا لباسی است که معمولا مردان سرزمین عرب برای بیرون آمدن از منـزل اسـتفاده می کنند برآورده نکند، برادر نیست. در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام چنین آمده است:

اختبر شیعتنا فی خصلتین، فان کانتا فیهم و الا فاءعزب ثم اءعزب؛ قلـت: مـا هما؟ قال: المحافظةُ علی الصلوات فی مواقیتهنَّ، والمواسـاةُ للاخـوان و ان کـان الشی ء قلیلا [641].

«شیعیان ما را با این دو خصلت بیازمائید؛ اگر این دو خصلت در آنها بود بـا آنها معاشرت کنید وگرنه از آنها دوری کنیـد. راوی مـی گویـد: آن دو خصـلت چیست؟ حضرت می فرمایند: اول این که در اول وقت نمازش را به جـای مـی آورد. دیگر این که نسبت به برادران مؤمن خود، اهل یاری و کمک باشد، اگرچه بسیارناچیز باشد».

بنابراین، یکی از معیارهای برادری، مواسات و در قدم اول، گذشتن از مال و برآورده کردن نیاز مالی برادر مؤمن است. مرحوم صدوق بـرای تأکیـد و تاییـد مطلب، روایت دیگری را به این مضمون نقل می کند:

اءبطَاء علی رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله رجل فقال: ما اءبطاء بک؟ فقال: اءما کان لـک جار له ثوبان، فیعیرک اءحدهما، فقال بلی یا رسول اللّه، فقال ما هذا لـک بـاءخ [642].

«قرار بود کسی حضور رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله شرفیاب شود. قدری تاخیر کـرد و در وقت مقرر و معین به حضور حضرت نرسید. وقتی آمـد، حضـرت فرمودنـد:

چرا دیر آمدی؟ گفت: یا رسول اللّه! لباس نداشتم. حضرت فرمودند: همسایه ای نداشتی که دو لباس داشته باشد و یکی را به تو عاریه دهد؟ گفت: جرا یا رسول اللّه ﷺ چنین همسایه ای دارم. حضرت فرمودند: چنین کسی برادر تو نیست».

حقوق برادر مسلمان

پس بناب 0ر آنچه ذکر شد، اولین شرط برادری این است که اهل مواسات باشد و نسبت به برادر مؤمنش، اهل گذشت. در این باره روایت دیگری نیز ذکر شده که قدری طولانی است، اما می تواند مقصود و مراد از نصرت و یاری برادر نسبت به برادر را تبیین کند. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام سوال کرد که:

ما حقُّ المسلم علی المسلم؟ قال: له سبع حقوق واجبات، ما منها حقّ الا هو واجب علیه حقا، ان ضیع منها شیئا خرج من ولاء اللّه و طاعته و لم یکن لله فیه نصیب، قلت له: جعلت فداک و ما هی؟ قال: یا معلّی! انّی علیک شفیق اءخاف اءن تضیع و لا تحفظ و تعلم و لا تعمل، قلت له: لا قوّة الا باللّه [643].

«حقّ برادر مسلمان نسبت به مسلمان دیگر چیست؟ حضرت فرمودند: هفت حقّ واجب بر عهده او است که هر یک از آنها به تنهایی، واجب است و اگر یکی از این حقوق را تضییع کند و نسبت به ادای آن اقدام نکند، از ولایت و اطاعت خدا خارج می شود و بهره هایی که خداوند برای او ذخیره کرده، از بین می رود. عرض کردم: فدایت بشوم! این حقوقی که می فرمایید، چیست؟ حضرت فرمودند: من به تو علاقه مندم، می ترسم این حقوق را بدانی و در اثر عمل نکردن، آنها را ضایع کنی و بر این حقوق تحفظ نداشته باشی، گفتم: لا قوّةَ الا باللّه».

منظور حضرت این بوده است که بهتر آن است که این حقوق را ندانی؛ چـون جرم انسان جاهل کمتر است و شاید عقابی نداشته باشد. راوی به اصرار خدمت امام علیه‌السلام عرض می کند: شما آنها را بفرمایید، توکُّل به خدا، انشاء اللّه سعی می کنم انجام بدهم؛ بعد امام علیه‌السلام این حقوق را بیان می فرمایند:

اءیسر حقّ منها اءن تحبَّ له ما تُحبّ لنفسک و تکره لـه مـا تَکـره لنفسـک. والحقّ الثَّانی، تَجتنِب سَخَطه و تتَّبع رِضاه و تُطیع اءَمره، و الحقّ الثالث، اءن تُعینه بِنَفسک و مَالک و لِسانک و یَدیک و رجلک. والحقّ الرابع، اءن تکـون عَینـه و دَلیله و مِرآته و قَمیصه. و الحقّ الخامس، لا تَشبع و یَجوع، و لا تَروی و یَظمَـاءُ، و لا تَلبس و یُعری، و الحقّ السَّادس، اءَن تکـون لـک امـراة و لـیس لاءَخیـک امراءة، و یکون لک خادم و لیس لاءخیک خادم و اءن تبعـث خادمـک فیَغسـل ثِیابه و یَصنع طَعامه و یَمهد فِرَاشه. و الحقّ السابع، اءن تَبُرَّ قَسَمَهُ و تجیب دعوته، و تعود مریضه و تشهد جنازته، و اذا علمت ان له حاجة فبـادره الـی قضـائها، لا تلجئه الی اءن یساءَلَکَها، و لکن بادرهُ مبادرَة، فاذا فَعَلت ذلک وَصـلَت وِلایَتِـکَ بِوِلایَتِهِ [(644)].

اولین و کمترین حقی که مؤمن به برادر مؤمنش دارد، این اسـت کـه آنچـه را برای خود دوست دارد، برای او نیز دوست داشته باشد و هر چه را بـرای خـود نمی پسندد، برای برادرش هم نپسندد.

حقّ دوم این است که به هنگام خشم عصبانیت از او پرهیز کنـد؛ یعنـی او را بیشتر عصبانی نکند و خشنودی او را بخواهد و همواره کاری کند که او عصبانی نشود. همیشه سعی کند او را خوشحال کند و خواهش او را اجابت کند.

حقّ سوم این که او را با هر چه که می تواند، با دست و پا، با زبان، با مـال و حتی با جان یاری کند.

حقّ چهارم این که چشم او باشد؛ یعنی اگـر از او خطـایی سـرزد کـه از آن غافل است، او را متنبه کند. این نکته ای است که در کلام امـام سـجاد علیه‌السلام بـه عنوان حقّ چهارم ذکر فرمودند: و تادیة النّصـیحة الیـه در نصـیحت و ارشـاد و هدایت او کوتاهی نکند. دیگر این که راهنما و آینه او باشد؛ یعنی عیوبش را بـه او بنمایاند؛ نه این که زشتی های وی را به او نشان دهد تا او را آزار دهد؛ بلکـه همان طور که آیینه، سیاهی چهره یا خاک و غبار سر و صورت و سـایر عیـوب را به انسان نشان می دهد، طوری عیوب برادر مؤمن خود را به او بگوید که وی در مقام اصلاح و رفع عیوب خود باشد. دیگـر آن کـه لبـاس او باشـد. لبـاس، نگهبان و محافظ انسان است و در قرآن که از تقوا تعبیر به لباس شده است [645]، به معنای محافظ و نگهبان است.

حقّ پنجم، این که او سیر نباشد و برادرش گرسنه. او سسیراب نباشد و برادر مؤمنش تشنه کام و او دارای لباس و پوشش مناسب نباشد، در حالی که بـرادر مؤمنش بدون لباس است. در روایتی آمده است: از ما نیست کسی که خود سـیر باشد و برادرش گرسنه. خودش دارای لباس باشد و برادر مؤمنش برهنه.

حقّ ششم که از نکته های ظریف حقوق بـرادر دینـی اسـت ایـن کـه خـود، صاحب عایله و همسر باشد و برادر مؤمنش قادر به تشکیل زندگی نباشد.

همان طور که تلاش کرده برای خود، همسر اختیار کند، برای بـرادر مـؤمنش هم همین تلاش را بنماید.

دیگر این که مبادا مسلمانی خادم داشته باشد، حال آن کـه بـرادر دینـی اش خدمتکار ندارد. وقتی او خادم ندارد، یا باید برایش خدمت گزاری بیابد یا ایـن که خادم خود را بفرستد برای یاری دادن به او مأمور کند.

حقّ هفتم این است که اگر در امری اجبارا قسم یاد می کند، قسم برادرش را بپذیرد و در مقابل اصرار او، سماجت انکار نداشته باشد. اگر او را دعوت می کند، دعوتش را اجابت کند و درخواست او را بپذیرد. اگر مریض شد، او را عیادت کند و اگر از دنیا رفت، در تشییع جنازه او شرکت و همراهی کند. وقتی می داند که برادرش گرفتاری و احتیاجی دارد، آنقدر صبر نکند که او مجبور شود کمک بخواهد؛ قبل از این که او اظهار نیاز و استمداد کند، به یاری او بشتابد. سپس حضرت فرمودند: اگر چنین کردی، دوستی و ولایتت را به دوستی و ولایت او پیوند داده ای و اگر چنین نکردی، اخوت معنا ندارد.

چنان که ملاحظه می شود این حقوق، تکالیف بسیار سنگین و دشواری است؛ اگرچه انصافا همه این خصایص، صفاتی است که با طبع و عاطفه انسانی مطابق است؛ یعنی هر انسانی که دارای عواطف خالص، پاکیزه و بی شائبه و به دور از مظاهر دنیوی باشد، نسبت به برارد صلبی و نسبی و حتی نسبت به دیگر انسان ها چنین احساسی را خوهد داشت؛ ولی انسان به واسطه این گرفتاری های دنیوی از ادای این حقوق غفلت می کند و گاه گریزان است. حتی افرادی هستند که اگر ببینند برادرشان گرفتار شده، استمداد می کند، دست او را نمی گیرند. به همین دلیل وقتی راوی از امام صادق علیه السلام درباره این حقوق هفتگانه سوال می کند، امام علیه السلام می فرمایند: چون تو را دوست دارم و می ترسم که این مطالب را بدانی و عمل نکنی، به تو نمی گویم، اما چون او اصرار می کند، امام این حقوق را بیان می کند.

توجه به دو نکته ضروری است: اول این که امام علیه السلام این مطالب را به عنوان مثال تشریع بیان نکرده اند، بلکه نکاتی که در فرمایش امام علیه السلام و در روایات اخلاقی ذکر شده، همان اموری است که صرف نظر از دین و شریعت، انسان می

تواند با فطرت پاک و غیرآلوده آنها را درک کند. نکته دیگر این که امام صادق علیه السلام در روایتی که ابن ابی عمیر نقل می کند، می فرمایند:

ما اءقبح بالرجل اءن یَعرفَ اءخوه حقَّه و لا یعرف حقّ اءَخیه [646].

«چه بد است که برادر مؤمنی همه این موازین را بشناسد و در حقّ فرد دیگری رعایت کند، اما او - آنقدر از اوصاف و عواطف انسانی دور باشد که به هیچ یک از این امور توجه نکند و - در مقام جبران آن برنیاید».

شاید بتوانیم بگوییم کلام امام سجاد علیه السلام که فرمودند: لا تدع نصرته علی نفسه، و معونته علی عدوه، و... تاءدیه النصیحه الیه با ذکر کلمات امام صادق علیه السلام تبیین شد.

آثار رعایت حقوق برادران

اما آثاری که در اثر اهتمام به این وظایف به وجود می آید، بسیار زیادند که به بعضی از آنها اشاره می کنیم تا موجب سرور و خوشحالی مؤمنینی باشد که به این وظایف عمل می کنند و موجب تشویق کسانی باشد که احیانا در انجام این وظایف مسامحه می کنند. مرحوم صدوق از امام صادق علیه السلام نقل می کند که جدشان رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

مَن اءطعم مؤمنا مِن جوع، اءَطعمَهُ اللّه مِن ثمار الجنَّة، و مَن سقَاهُ مِن ظَمَاء سَقَاهُ اللّه مِن الرَّحیق المختوم، و مَن کَساهُ ثَوبا لم یَزَل فی ضَمانِ اللّه ما دام علی ذلک المؤمن من ذلک الثوبِ؛ واللّه لقضاء حاجةِ المؤمن اءفضل من صیام شهر واعتکافه [647].

«کسی که برادر مؤمنش را از گرسنگی نجات دهد و او را اطعام کند، خداوند او را از میوه های بهشتی بهره مند می کند و کسی که برادر مؤمنش را از تشنگی نجات دهد، خداوند از آن شراب بهشتی که دارای مشک است به او می آشاماند

و کسی که به برادر مؤمن برهنه اش لباسی بپوشاند، مادامی که این لباس بـه تـن او است، در پناه خدا قرار دارد و خدا ضامن سلامتی اوست. اگر مؤمنی حاجـت برادر مـؤمنش را بـرآورده سـازد، همـان یـک عمـل بـرای او از روزه داری و اعتکاف یک ماه ارزشمندتر و مفیدتر خواهد بود».

مطلب دیگر این که انتخاب برادر، به ویژه کسانی که بـرادر صـلبی و پـدر و مادری ندارند و یا در عین داشتن برادران تنی، به آن مبادرت می ورزنـد امـری بسیار نیکو و قابل تحسین است؛ به صورتی که از امام هشتم حضـرت ابالحسـن الرضا علیه‌السلام روایت شده است که فرمودند:

مَنَ استَفادَ اءخا فی اللّه فَقَد استفاد بیتا فی الجنَّة [648].

«هر برادر دینی که انسان انتخاب می کند، خانـه ای در بهشـت بـرای خـود فراهم کرده است ».

در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام که شاید توضیح بهتری برای این مطلـب باشد روایت شده است که فرمودند:

استکثروا مِنَ الاخوان فان لکُلّ مؤمن دعوة مستجابة [649].

«برادران خود را زیاد کنید و برادران فراوان انتخاب کنید؛ چرا که هر مؤمنی، نزد خداوند متعال یک دعای مستجابی دارد».

و یا در نسخه دیگری در همین روایت وارد شده است که:

استکثروا من الاخوان فان لکُلّ مؤمن شفاعة؛ و قال: اءکثروا من مؤ اخاة المـؤ ممین فان لهم عند اللّه یدا یکافیهم بها یوم القیامة [650].

«برادران مؤمن خود را زیاد کنید؛ چون هر یک از آنها در پیشگاه خدا حقـی دارند که برابر آن روز قیامت از خدا پاداش می گیرند و هنگـامی کـه کسـی از خدا پاداشی و اجری بگیرد، میان سایر برادرانش تقسیم می کند».

هر مؤمنی نزد خداوند یک شفاعت مقبـولی دارد و هـر کـه دامنـه اخـوت و برادری را با مؤمنان توسعه دهد، در تامین نیازهای خود موفق تر اسـت؛ بـرای این که در روایات وارد شده است که اگر مؤمن در حقّ مؤمن دیگـر دعـا کنـد، دعای او مستجاب است؛ و یا در قیامت که خداوند این توفیق را به مومنان مـی دهد که از یکدیگر شفاعت کنند، هر کس برادران دینـی بیشـتری داشـته باشـد، شفیع او هم در قیامت بیشتر خواهد بود.

بنابراین، اصل معنی اخوت و برادری که این مقـدار مـورد اهتمـام و توصـیه است، مشارکت، همراهی و همکاری با دیگران است. در روایتی از امـام صـادق علیه‌السلام این معنا خوب تبیین شده است؛ حضرت فرمایند:

المؤمن اءخو المؤمن کالجسد الواحد ان اشتکی شیئا منه وجد اءلم ذلـک فـی سایر جسده، و اءرواحهما من روح واحـدة و اءن روح المـؤمن لاءشـدُّ اتِّصـالا بروح اللّه من اتّصال شعاع الشّمس بها، و دلیلُه لا یُحزنُه و لا یظلِمُه و لا یغتابُه و لا یعدُه عِدَّة فیُخلِفُه [651].

اخوت به این معنا است که انسان ها خود را اعضای یک پیکر واحد بداننـد. ثمره این نگرش آن است که اگر عضوی از اعضای جسم او آزرده شـود، سـایر اعضا نیز آن درد را احساس می کنند. این همان چیزی است که بعد از اسلام در ادبیات ما هم راه پیدا کرده و در اشعار سعدی، چنین آمده است:

بنـــی آدم اعضـــای یکدیگرنـــد کـــه در آفـــرینش ز یـــک گوهرنـــد
چـو عضـوی بـه درد آورد روزگـار دگـــر عضـــوها را نمانـــد قـــرار

اگر واقعا همه انسان های مؤمنی که در یک جامعه زندگی مـی کننـد، چنـین احساسی عاطفی به یکدیگر داشته باشند، هیچ انسانی دچار مشکل نمی شـود و هیچ انسانی برای دیگری مزاحمت فراهم نمی کند. در ادامه روایت آمده است که

دو مؤمن که پیوند اخوت با هم دارند و احساس برادری در آنها بـه وجـود مـی آید، ارتباطشان باید مثل اتصال نور خورشید به خورشید، محسـوس باشـد؛ بـه صورتی که کسی این دو را جدای از هم نبیند. وقتی یکی را می بیند، دیگری بـه ذهن تداعی کند.

در ادامه مطلب، حضرت می فرمایند: انسان مـؤمن بایـد راهنمـای بـرادرش باشد. حال وقتی چنین ارتباطی برقرار شد، چونن مؤمن برادرش را از خود مـی داند، هیچ وقت برای او حزن و اندوه فراهم نمی کند؛ چرا که هیچ انسـانی خـود را آزار نمی دهد و اگر دست به چنـین حرکتـی بزنـد، دیگـران او را مجنـون و دیوانه می خوانند.

دیگر این که به او ظلم نمی کند؛ همان طور که حاضر نیست به خودش ظلـم کند، پشت سر او بدگویی و غیبت نمی کند و اگر با او وعده ای کرد و قولی داد، تخلف نمی کند؛ همان طور که اگر انسان به خود وعده ای بدهـد، از آن تخلـف نمی کند؛ همان طور که انسان برای خود آرزو و آمالی دارد و همه همّ و غمـش برآورده کردن آن است، سعی می کند درباره برادر مؤمن خود همچنین کنـد. در سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام به همین معنا اشاره شده است:

المسلم لا یظلمه و لا یخذله [652].

«انسان مسلمان نه به برادرش ستم می کند و نه او را از یاد می برد».

در شرع مقدس اسلام و در سخنان اهل بیت علیهم‌السلام بـه راههـایی کـه موجـب تشویق و ترغیب مؤمنان به پیوند استوار برادری و اخوت می گردد، سـفارش و توصیه اکید شده است؛ مثلا در روایات مختلفی وارد شده است که دوستی هـا و برادری ها، باید بر اساس معنویت باشـد. بنـابراین امـام سـجاد علیه‌السلام در مسـاله حقوق برادر فرمودند که یکی از حقوق برادر این است که به خاطر خـدا، پیونـد

اخوت و برادری ایجاد کند؛ چرا که اگر چیزی در عالم، رنگ خدایی گرفت و به قصد تقرب به خدا صورت گرفت، هیچ چیز نمی تواند آن را نابود سازد.

اگر ارتباط انسان ها بر اساس مطامع دنیوی باشد و به خاطر مال با دیگـران اظهار مودت، دوستی و برادری کند، وقتی مال رفت، برادری هم می رود. اگر به خاطر مقام و موقعیت باشد، مادامی که آن مقـام و موقعیـت هسـت، آن ارتبـاط محفوظ است؛ وقتی از بین رفت، آن ارتباط هم از بـین مـی رود. خلاصـه اگـر انگیزه مؤمنان در ارتباطات، برادری، رفاقت و دوستی، امور دنیـوی باشـد دوام نخواهد داشت؛ چون امور دنیوی دوام و بقا ندارد و چیزی هم که مبتنی بر امـور بی دوام باشد، سست و موهون خواهد بود. امام باقر علیه‌السلام می فرمایند:

لو اءن رجلا اءحبّ رجلا فی اللّه لاءثابه اللّـه علـی حبـه... و لـو اءن رجـلا اءبغض اللّه رجلا لله لاءثابه علی بغضه [653].

«اگر انسانی، به خاطر خدا، انسان دیگر را دوست داشته باشد، خدا او را بـر این دوستی اجر و پاداش می دهد و اگر به خاطر خدا کسی را دشمن بدارد، باز به همان دلیل، خدا به دشمنی و بغض او اجر و پاداش می دهد».

نکته مهم این است کـه در مهـرورزی و اظهـار علاقـه و ایجـاد صـمیمیت و برادری با دیگران، فقط قصد و نیت خود را برای خدا خالص کند؛ که اگر چنـین کرد، نتیجه آن دوستی جاویدان و همیشگی خواهد بود و یقینا علاوه بر ایـن کـه در دنیا منفعتش نصیب او می شود، در آخرت هم از آثار آن بهـره منـد خواهـد شد. امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

قد یکون حبّ فی اللّه و رسوله، و حب فی الدُّنیا، فما کان فی اللّـه و رسـوله فثوابه علی اللّه و ما کان فی الدُّنیا فلیس بشی ء [654].

«گاهی دوستی ها برای خدا و به خاطر حرمت رسول اللّه ﷺ است و گاه به خاطر امور دنیوی. دوستی ها، پیوندها و روابطی که به خاطر خدا میان مؤمنان استوار می شود، اجر و پاداشش با خداست؛ و آنچه برای امور دنیوی است، ارزش و دوام و قراری نخواهد داشت».

عوامل پایداری دوستی و برادری

در معارف ما برای استوواری این دوستی ها، به نکات ظریفی اشاره شده است که در ابتدای امر و به ظاهر، امور ساده ای هستند، اما وقتی به مجموعه آنها می نگریم، درمی یابیم که معارف دینی برای استواری روابط عاطفی انسان ها به چه امور جزئی و در عین حال بسیار مهم توجه کرده است، که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

یکی این که انسان های مؤمن به دیدار یکدیگر بروند؛ این طور نباشد که دو مؤمن به هم اظهار علاقه و محبت کنند، اما هرگز به دیدار یکدیگر نروند؛ چرا که وقتی فاصله ملاقات ها، طولانی شد، طبیعتا علاقه ها تضعیف می شود.

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

ما زار مسلم اءخاه فی اللّه عز و جل الا ناداه اللّه عزَّ و جَلَّ: اءیّها الزّائر طبت، و طابت لک الجنّةُ [655].

«هر مسلمانی که به دیدار برادر ایمانی خود بشتابد، خدا او را مخاطب قرار می دهد که: ای زائر مؤمن، عمل نیکی انجام دادی، بهشت بر تو گوارا باد».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

ثالثة من خالصه اللّه عزَّ و جَلَّ یوم القیامه رجل زار اءخاه فی اللّه عزَّ و جَلَّ فهو زوّار اللّه عزَّ و جَلَّ علی اللّه اءن یکرم زواره و یعطیه ما ساءل [656].

«سه کار است که در قیامت ویژه خداوند تبارک و تعالی است؛ یعنی فقط خدا، اجر آن را می دهد: یکی این که مؤمنی به زیارت برادر مؤمنش برود. زیارت برادر مؤمن، زیارت خدا و زائر او، زائر خدا و کسی که زائر خدا شد بر خدا فرض است که او را اکرام کند و آنچه او می خواهد به وی اعطا کند».

روایت عجیبی است که می شود از آن دریافت که می توان به سهولت در امور دنیوی اجر و ثواب زیادی تحصیل کرد؛ به شرط آن که بتوان از این اجر و پاداش خوب محافظت کرد؛ وقتی که انسان به خانه انسان کریم و بخشنده ای می رود و میهمان او می شود، او سعی می کند که مهمانش را تکریم کند. کسی کریم تر از ذات ذوالجلال الهی که منشا همه خیرها و خوبی ها است، نیست.

نکته ای که این روابط را عمیق و پایدار می کند، این است که انسان های مؤمن وقتی با یکدیگر ملاقات می کنند، با هم مصافحه کنند؛ یعنی دست به یکدیگر بدهند. در روایت آمده است که امام باقر علیه‌السلام فرمودند:

انّ المؤمن لیلقی اءخاه فیصافحه فلینظر اللّه عزَّ و جَلَّ الیهما و الذنوب تحاطّ عن وجوههما حتی یفتَرِقَاکُما تَحُطُّ الریح الشدیدة الورق عن الشجر [657].

«وقتی دو مؤمن یکدیگر را ملاقات کرده و با هم مصافحه می نمایند، خدا با نظر رحمت به آنها نگاه می کند و همان طور که باد شدید برگ درختان را می ریزد گناه را از چهره آنها می زداید».

در روایت دیگری، رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمایند:

اذا لقی اءحدکم اءخاه فلیصافحه ولیسلم علیه، فان اللّه اءکرم بذلک الملائکة فاصنعوا بصنع الملائکة [658].

«وقتی یکی از شما، برادر مؤمنش را ملاقات می کند، با او مصافحه کرده بـه او سلام کند؛ چون این خصلت فرشتگان است و خدا فرشتگان را به خاطر ایـن خصلت گرامی داشته است».

مطلب دیگری که در تعمیق روابط اخوت تاثیر دارد، این است که اگر مـؤمنی برادر مؤمنش را از صمیم قلب دوست دارد، باید او را از آن دوستی، مطلع کنـد؛ چون در فرمایش امام علیه السلام وارد شده است که فرمودند:

اذا اءحببت رجلا فاءخبره بذلک فانّه اءثبت للمودة بینکما [659].

«وقتی برادر مؤمنت را دوست داری به او اطلاع بده کـه ایـن کـار مـودت و صمیمیت شما را استوارتر می کند».

در مطلب چهارم که در بعضی از روایات نیز آمده است، این است کـه وقتـی دو برادر مؤمن به یکدیگر می رسند، عـلاوه بـر مصـافحه پیشـانی یکـدیگر را ببوسند.

اذا لقی اءحدکم اءخاه فلیتقبّل موضع النور من جبهته [660].

«وقتی یکی از برادران مؤمن خود را ملاقات کردی، سجده گاه بـرادر مـؤمن خود را ببوس ».

در میان مسلمان های عرب زبان، تقریبا این سنت انجام می گیرد و متعـارف است که منشاء روایی دارد و سنتی است که از زمان معصومین علیهم السلام مرسوم شده است.

توصیه پنجم این که وقتی انسان برادر مؤمنش را می بیند، به او لبخند بزند.

در روایتی از امام هشتم علیه السلام آمده است که فرمودند:

و مَن تَبسَّمَ فی وجه اءَخیه المؤمن کتب اللّه له حسـنه، و مـن کتـب اللّـه لـه حسنه لم یعذّبه [661].

«کسی که به چهره برادر مؤمنش لبخند بزند و تبسم کند، خداوند برای او پاداش می نویسد و کسی که خدا برای او حسنه بنویسد، عذاب نمی شود».

در روایت مشابه از امام باقر وَ امام صادق علیهما السلام به همین مضامین اشاره شده است؛ مثلا امام باقر علیه السلام می فرمایند:

تبسُّمُ رجل فی وجه اءَخیه حسنه [662].

«لبخند مؤمن به چهره برادر مؤمنش، حسنه است».

و یا امام صادق علیه السلام می فرمایند:

مَن تبسَّمَ فی وجه اءَخیه کانت له حسنه [663].

«کسی که به چهره برادرش لبخند بزند، دارای پاداش می شود».

قبل از این که نکات دیگری را که وجب تقویت پیوند برادری می شود ذکر کنیم، خوب است به روایتی از امام صادق علیه السلام اشاره کنیم که می فرمایند:

اءکثروا مِنَ الاصدقاء فی الدُّنیا، فانَّهم ینفعون فی الدُّنیا و الآخرة؛ اءمّا الدُّنیا فحوائج یقومون بها، وَ اَمَّا الاخرة فانَّ اهل جهنم قالوا: «فما لنا من شافعین # و لا صدیق حمیم [664]» [665].

«در دنیا دوستانتان را زیاد کنید که ایشان در دنیا و آخرت به شما نفع می رسانند: اما در دنیا انسان نیازهایی دارد ک اگر روابطش وسیع باشد، تامین آنها آسان تر می شود؛ و در آخرت اهل جهنم می گویند: ما یاور و شفیع نداریم؛ ما دوست صمیمی نداریم».

اهل بهشت کسانی اند که اگر خودشان هم شایستگی ورود به بهشت و سرای رحمت الهی را نداشته باشند، دیگرانی هستند که به خاطر روابط عاطفی که بین آنها وجود دارد، شفیع ایشان شده و وساطت آنها را می کنند. البته مساله

شفاعت، بحثی است که نیـاز بـه توضـیح و تفسـیر شایسـته ای دارد و در ایـن مختصر نمی گنجد.

از امور لازم در آغاز اخوت و دوستی، این اسـت کـه ابتـدا نـام یکـدیگر را بپرسند. در این باره امام باقر علیه‌السلام از جدشان رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقـل مـی کننـد که:

اذا اءحب اءحدکم اءخاه المسلم، فلیساءله عن اسمه و اسـم اءبیـه و قبیلتـه و عشیرته؛ فانه من حقّ الواجب و صِدقِ الاءخاءِ اءن یساءله عن ذلک، و الا فهـی معرفةُ حمقاء [(666)].

«اگر شما برادر مسلمانی را دوست دارید، هنگام ملاقات، نام او، پدر، قبیله و عشیره اش را سوال کنید، که این یک حقّ واجب و لازمه صـداقت و اسـتواری پیوند اخوت است؛ وگرنه این آشنایی و ارتبـاط احمقانـه اسـت کـه دو نفـر بـه یکدیگر اظهار علاقه کنند، اما هیچ نام و نشانی از هـم نپرسـند و از ایـن امـور بدیهی مطلع نباشند».

در دنیای امروز، مرسوم است وقتی به هم می رسند و با هم دست می دهنـد، در اولین قدم، همدیگر را معرفی می کنند. این حرکت در معارف ما سنت ریشـه داری است که در این روایت هم به آن توصیه شده است. علاوه بر این کـه بایـد اسم او و پدرش را بپرسد، نام قبیله و عشیره اش را نیز باید سوال کنـد. اگرچـه امروزه، قبیله و عشیره خیلی مطرح نیست، اما می تواند اسم شهر یـا دیـارش را بپرسد.

روایتی را قبلا از امام صادق علیه‌السلام نقل کردیم که خطاب به معلی بـن خنـیس فرموده بودند که در برآورده کردند حوایج مؤمنان اهتمام داشته باشـد. بـرآوردن

حوایج، امری است که به اجر و منزلت آن نزد خدا و آثار دنیوی و اخـروی آن باید توجه داشته باشیم. روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

مَن ذهب مع اءَخیه فی حاجة قضاها اءو لم یقضها، کان کمن عبد اللّه [667].

«کسی که برای برآوردن حاجت برادر مؤمن گرفتارش قدم بردارد، چه موفق بشود کاری برای او انجام بدهد و چه موفق نشود، ماننـد آن اسـت کـه خـدا را پرستیده است».

باید دقت کرد که در شرع مقدس و بین همه معیارهای ارزشی، چیزی بـالاتر از پرستش ذات ذوالجلال الهی نداریم. اجر قدم برداشتن در برآوردن نیاز بـرادر مؤمن، مانند پاداش کسی است که به توحید واقعی رسیده است.

در روایتی شنیدنی مفضل بن عمر گفته است کـه: امـام صـادق علیه‌السلام بـه مـن فرمودند:

اسمع ما اءقول لک، واعلم اءنه الحقّ واتبعه واءخبر به علیّة اخوانک، قلـت: و ما علیّةُ اخوانی؟ قال: الراغبون فی قضاء حوائج اخوانهم، ثم قـال: و مـن قضـی لاءَخیه المؤمن حاجة، قضی اللّه له یوم القیامة مِاءَة اءلف حاجة، من ذلک اءوّلـه الجَنَّة له، و مِن ذلک اءن یدخل له قرابته و معارفـه و اخوانـه الجنَّـة بعـد اءن لا یکونوا نصابا، فکان مفضل اذا ساءل الحاجة اءخا من اخوانه، فقال له: اءما تشتهی اءن تکون مِن علیّةِ الاخوان [668].

«آنچه را که می گویم گوش بده و بدان که مطالب حقی است و بـه آن عمـل کن و آن را به برادران ارجمند و بزرگوارت هم بگو! پرسیدم: اخوان علیّه یعنـی چه؟ حضرت فرمودند: - این وصف علیّ به معنـی علـو، بزرگـواری و عظمـت است - برادران بزرگوار، برادرانی هستند که به برآوردن حـوایج بـرادران خـود راغبند. بعد فرمودند: هر کسی که حـاجتی از بـرادر مـؤمنش را بـرآورده کنـد،

خداوند متعال، در روز قیامت صدهزار حاجت او را برآورده می کند کـه اولـین آنها، بهشت است. یکی دیگر از آن حوایج، شفاعت اسـت تـا بسـتگانش و هـر کسی را که می شناسد، شفاعت کند و خدا بـه وسـیله شـفاعت او، آنهـا را وارد بهشت می کند. البته یک شرط دارد و آن این که ناصبی نباشند؛ یعنی دشمن اهل بیت علیهم‌السلام نباشند که شفاعت در مورد آنها مقبول نخواهد شد. در ادامـه روایـت این مطلب آمده است که وقتی مفضل با یکی از برادران مؤمنش کاری داشـت و می خواست از آنها خواهشی کند، به او می گفت: آیا دوست داری که از برادران ارجمند به حساب بیایی؟!».

بنابراین، یکی از مهم ترین حقوق برادری کـه روابـط را محکـم مـی کـن و استواری می بخشد و آثار دنیوی و اخروی بر آن مترتب اسـت قضـای حـوایج یکدیگر است. غیر از روایاتی که نقل کردیم، روایات عجیـب دیگـری نیـز وارد شده است که در حوصله این مختصر نیست. فقط به یکی از آنها اشاره می کنیم: ابوحمزه ثمالی از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند که فرمودند:

مَن قَضی لمسلم حاجة کتب اللّه له عشر حسنات و محی عنه عشر سیئات، و رفع له عشر درجات و اءظله اللّه فی ظلّ یوم لا ظلّ الا ظلّه [669].

«اگر انسان یک حاجت از حوایج برادر مـؤمنش را بـرآورده کنـد، خـدا ده حسنه برای او می نویسد و ده گناه و سیئه از پرونده اعمال او پـاک مـی کنـد و مقام او را ده درجه بالا می برد و مهمتر این که روز قیامت که هیچ سـایه ای در صحنه قیامت افکنده نیست، خداوند او را زیر سایه لطف خود قرار میدهد».

همان طور که در باب دوستی و برادری، توصیه هایی شده است که به برخـی از آنها اشاره کردیم، از برخی امور که به دوستی ها و برادری ها لطمه وارد مـی کند، نهی شده است. در ابتدا باید به این مساله اشاره کنیم، چنان که ایجاد رابطـه

اخوت، توصیه شده، عدم ارتباط و یا قطع ارتباطات موجود نیز اگر از روی عمد باشد، مورد منع و نهی واقع شده است.

عوامل قطع ارتباط دوستی و برادری

مرحوم صدوق در روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که حضرت از پدرانش نقل می کنند که پیامبر گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

اءیُّما مسلمین تهاجرا فمکثا ثلاثا لا یصطلحان الا کانا خارجین من الاسلام، لم یکن بینهما ولایة فاءیُّهما سبق الی کلام اءَخیه کان السابق الی الجنّة یوم الحساب [670].

«اگر دو مسلمان از یکدیگر دوری کنند و این مفارقت عملا سه روز طول بکشد و آشتی نکنند، از زمره مسلمانی خارج شده اند و ولایت و دوستی بین آنها از بین می رود و اگر یکی از آنها در ایجاد ارتباط سبقت جوید، در قیامت هم، برای ورود به بهشت، مقدم خواهد بود».

امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

لا تساءلوا اخوانکم الحوائج فیمنعوکم فتغضبون و تکفرون [671].

«از برادرانتان خواهش و حاجتی نداشته باشید؛ چون ممکن است - در اثر ناتوانی یا به عمد در برآورده ساختن حاجت شما، - کوتاهی کنند و مورد خشم و غضب شما واقع شوند - و شما در حال خشم کاری کنید یا سخنی بگویید که - موجب کفرتان شود».

پس بهتر است که انسان سعی کند تا آنجا که مقدور است از برادر مؤمنش حاجتی نخواهد که در نهایت موجب کدورت و به هم خوردن صفا و دوستی آنها شود.

نکته دیگری که نهی شده این است که از برادر خود چیـزی نخـواهی کـه در توان او نیست. در روایتی وارد شده است که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

یا حسن! اذا نَزَلَت بکَ نَازلة فلا تَشکُها الی اءَحد مَن اءهل الخِلاف، فانَّک ان فَعلتَ ذلک شکوتَ ربَّک، و لکنِ اذکُرها لبعض اخوانِک، فانَّک لن تَعـدِمَ خصـلة من اءربع: اءمّا تقویة بمال وَ اءِمَّا معونة بجاه، وَ اءِمَّا مشورة براءی، وَ اءِمَّـا دعـوة مستجابة، یا حسن! اذا ساءلت مؤمنا حاجة فهیِّء له المَعَاذیر قبل اءن یَعـذِرَ فـان اعتذَر فاقبل عذرَه، و ان ظننتَ اءنَّ الاُمورَ علـی خـلافِ مـا قـال؛ و اذا سـاءلت منافقا حاجة فلا تَقبَل عذرَه و ان عرفتَ عذرَه [672].

«ای حسن! اگر برای تو مشکلی پیش آمد، به مخالفان روی نیاور که این کار گله کردن از خداوند است. مشکلت را با برخی از دوستانت مطرح کن؛ زیرا تـو به یکی از این چهار نکته احتیاج داری: یا با مـال تقویـت شـوی، یـا بـا مقـام همیاری گردی، یا با صاحب رایی مشورت کنی یا دعـایی در حقـت مسـتجاب شود. ای حسن! هرگاه حاجتی را از مؤمنی درخواست کردی، بـرای او قبـل از آن که عذر بیاورد، عذرهایی آماده کن و هرگاه عذر آورد، هرچند گمان کنی که عذرش صحیح نیست، عذر او را بپذیر و اگر از منافقی حاجت طلبیدی، عذر او را نپذیر هرچند به آن عذر علم داشته باشی».

نکته دیگری که باز مورد توصیه واقع شده است وَ امام هشتم علیه‌السلام با واسـطه از جد بزرگوارشان امام سجاد علیه‌السلام نقل می کننـد ایـن اسـت کـه انسـان بـرای خواسته برادرش نباید بخل بورزد و اگر قادر است بـه او کمـک کنـد، مضـایقه نکند.

انّی لاءستحی مِن ربّی ان اءرَی الاخَ مِن اخوانی فاءسـاءلُ اللّـه لـه الجنـةَ و اءبخلُ علیه بالدینار والدرهم، فاذا کان یوم القیامة، قیل لی: لو کانت الجنّـةُ لـک لکُنتَ بها اءبخَلُ و اءبخَلُ [673].

«من از خدا شرم دارم هنگامی که برادری از برادرانم را مـی بیـنم، بـرای او بهشت را از خدا بخواهم، اما اگر به درهم و دینار من نیاز دارد بخل بورزم. پس وقتی که قیامت فرا می رسد، به من می گویند که اگر مالک بهشت هم بـودی، از واگذاری بهشت به او بخل می ورزیدی».

این که برای برادران مؤمن خود دعا می کنیم، برای این است که هیچ خرجی ندارد و به قول شاعر:

خـرج کـه از کیسـه مهمـان بـود حـاتم طـایی شـدن آسـان بـود

بنابراین، بخل ورزیدن درباره برادران دینی، الفت و دوستی ها را تحت تـأثیر قرار می دهد؛ یعنی می داند برادرش متمکن و قادر به حل مشـکلات او اسـت، اما مسامحه می کند و بخل می ورزد.

نکته دیگری که می تواند ارتباطات صمیمانه برادران مؤمن و حتـی بـرادران صلبی و نسبی را متاثر کند، این است کـه در دیـدار و ملاقـات هـا، برخـوردی نامناسب داشته باشد. در روایتی که در کتاب «مصادقة الاخوان» مرحوم صدوق به پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم نسبت می دهد، حضرت می فرمایند:

مَن لَقِیَ اءَخاه بما یَسُوؤُه لیسوُءَه اءساءَه بعد ما یلقاه [674].

«اگر کسی به دیدار برادرش برود و او را ناراحـت کنـد و آزار دهـد، او هـم بدی خواهد دید».

طبیعی است که وقتی انسان، دیگری را از خود رنجاند و مکدر کـرد، او هـم عکس العملی خواهد داشت که موجب رنجش این انسان خواهد شد. این نکات بسیار ظریف و دقیق است.

افرادی که رابطه دوستی و برادری با آنها ممنوع است

درباره روابط برادری و اخوت نکات بسیار مهـم دیگـری وجـود دارد و آن مساله پرهیز از رابطه با بعضی افراد است؛ یعنی همان طور که از لحاظ عقلـی و شرعی به ایجاد روابطی توصیه می شویم که ارزش آن برای همه ما قابـل ادراک است، از ایجاد با گروهی از انسان ها منع شده ایم که این گروه و طبقـات را در بیان ورایات و معارف دینی، بررسی می کنیم.

در روایتی امام باقر علیه‌السلام از پدر بزرگوارشان امام سجاد علیه‌السلام نقل می کنند که فرمودند:

کان امیرالمؤمنین علیه‌السلام یقول علی منبر الکوفِة: یا معشر المسـلمین! لِیُـؤ اخـی المسلمُ المسلم، و لا یُواخِیَنَّ الفاجر و لا الاَحمق و لا الکذَّاب، فانَّ الفاجر یُـزَیِّن لک فعله، و یَحُثُّک اءنَّک تاءتی مثله، و لا یُعینُک علی اءمر دینـک و لا دنیـاک فَمدخَلَهُ علیک و مَخرَجَه من عندک شین علیک. و امـا الاحمـق فانّـه لا یطیـع مرشدا و لا یستطیع صرف السوء عنک، و ربَّما اءراد اءن ینفعـک فیضُـرُّک بعـده خیر مِن قُربِه، و سکوتُه خیر مِن منطقِه، و موتُه خیر مِن حیاته. وَ اَمَّا الکذّاب فانَّه لا ینفعک سبب لک العداوَةَ و یثبت لک السَّخائم فی الصُّـدور و یُفشـی سـرَّک و یَنقُلُ حدیثَک و ینقُلُ اءحادیث النَّاس بعضهم الی بعض [675].

امیرالمؤمنین علیه‌السلام بر فراز منبر مسجد کوفه مردم را موعظـه مـی کردنـد: ای گروه مسلمانان با یکدیگر برادری کنید! اما از بـرادری بـا فـاجران، احمقـان و دروغ گویان بپرهیزید. در این روایت سه گروه مورد نهی قرار گرفته اند:

یکی افرادی که به گناه آلوده اند؛ یعنی کسانی که از انجام گناه پروا و پرهیز ندارند؛

طایفه دیگر، گروهی که در ادراکات توانمند نیستند و اصطلاحا در عرف از آنها تعبیر به احمق می شود؛

و طایفه سوم، افرادی که با دروغ گویی خو گرفته اند.

حضرت، این گونه دلیل می آورند: فاجر گناهکار، در مقام توجیه گناه و افعال خود است؛ و به همین دلیل هیچ وقت کار زشت را در ملاءعام انجام نمی دهد و اگر هم انجام داد، سعی می کند پوشش و توجیهی برای آن بیابد و بعد از آن دیگران را به انجام آن گناه تشویق می کند. بنابراین، اولین خطر در ارتباط با این دسته از افراد این است که انسان به گناه آلوده می شود.

خطر دوم این است که او هرگز در امور دین و دنیا به انسان کمک نخواهد کرد؛ چون انسانی است که در دین و اعتقادات خود، ضعیف است، مرتکب گناه می شود و طبعا وقتی کسی با خلاف کاری خو گرفته باشد، نمی تواند دیگران را در امر دین و دنیایشان کمک کند.

خطر سوم این است که انسان را به همان طایفه منتسب می کند و موجب ننگ و بدنامی می شود؛ با این توضیح که معمولا قضاوت مردم درباره انسان ها، بر اساس روابط و دوستی شان با دیگران است. در عرف هم وقتی می خواهند بدانند فردی چگونه است، می گویند ببینید با چه کسی رابطه دارد و همنشین و دوستش کیست؟ هر قضاوتی که در مورد دوست انسان داشته باشند، درباره خود او هم خواهند داشت.

گروه دوم که دوستی با آنها نهی شده، احمقان هستند که حضرت، علت آن را چنین ذکر می فرمایند که انسان بی خرد، به خاطر کمبود سرمایه عقل، هرگز از

انسان عاقل پیروی نمی کند و به ذهنیات خود توجه دارد؛ بنابراین هرگز نخواهد توانست مرشد خوبی باشد؛ چون نه سرمایه ای دارد و نه حاضر است از سرمایه دیگران بهره مند بشود و از طرفی برای انسان های دیگر نیز نمی تواند مفید باشد. و دیگر این که نخواهد توانست پستی ها و زشتی های انسان را از او دفع کند و چه بسا در مقام نفع رسانی، به انسان ضرر می زند. بنابراین دور بودنش از انسان بهتر از نزدیک بودن؛ و ساکت بودنش بهتر از سخن گفتن است و خلاصه مرگش بهتر از زندگی است؛ چون نه برای خود مفید است نه برای دیگران.

گروه سوم که در کلام حضرت، دوستی با آنها نهی شده، انسان هایی هستند که به دروغ گویی خو گرفته اند و کذابند؛ یعنی همه زندگی آنها با دروغ آمیخته است. ارتباط با این گروه، هرگز برای انسان مفید نخواهد بود. علتش این است که انسان دروغ گو می تواند کینه را در دل انسان جا بدهد؛ چون از دیگران مطالبی را نقل می کند و از طرفی راست نمی گوید. به طور طبیعی انسان به افراد دیگر بدبین می شود و کینه دیگران را در دل می کارد و باعث می شود که این کینه ها در دل انسان راسخ شود و به هیچ قیمتی پاک نشود.

دیگر این که به افشای اسرار دوستانش می پردازد و ناخودآگاه به نمامی روی می آورد که این خصلت می تواند در ارتباطات انسان با دیگران تاثیرات منفی بسیاری بگذارد.

در روایت دیگری که در همین باره ذکر شده است گروه هایی را که نمی توان با آنها عهد اخوت بست چهار گروه می داند و علاوه بر سه گروه ذکر شده انسان های ترسو را نیز اضافه کرده است. علتش را هم در این روایت ذکر می کنند و می فرمایند: انسان ترسو از همه چیز می ترسد، حتی از تو می ترسد و

رویگردان است. بنابراین به انسان ها توصیه شده است که از ایجاد رابطه با چهار گروه پرهیز شود:

اول، افرادی که آلوده و مشهور به گناهند.

دوم، افرادی که از سرمایه عقل بهره مند نیستند.

سوم، افرادی که مبنای زندگی شان دروغگویی است.

چهارم، انسان های ترسو.

نکته دیگری که در فرمایش امام سجاد علیه السلام درباره حقّ برادر مؤمن آمده و نیاز به توضیح دارد، این است: که میان وی و وسوسه های شیطانی او حائل شود و او را نصیحت و برای او خیرخواهی کند. خیرخواهی و حائل شدن بین وسوسه های شیطانی و او، می تواند صورت های مختلفی داشته باشد:

مؤمن آیینه مؤمن است

یکی از ساده ترین راه هایی که به بیان بسیار روان و کوتاه در معارف ما مکرر ذکر شده، این است که برای او مانند آینه باشد که المؤمن مرآة المؤمن[676]؛ مؤمن آیینه مؤمن است. این تعبیر برای همگان بسیار ساده و قابل فهم است، اما از این روایت می توانیم دو تفسیر داشته باشیم:

یکی این که انسان به وسیله برادر مؤمن خود، زشتی ها، پلیدی ها و اشکالات اخلاقی خود را ببیند؛ یعنی از کردار نیک و رفتار صحیح او، به رفتار نامناسب خود پی ببرد و درصدد برطرف کردن آنها برآید. به عبارت روشن تر این من هستم که می توانم چهره باطن خود را در اعمال و رفتار برادرم ببینم و مثل آیینه، زشتی ها و بدی های خود را در آن حس کنم و از بین ببرم. وقتی انسان مقابل آیینه می ایستد، اگر در چهره اش اشکالی باشد، به طور طبیعی در آینه می بیند و درصدد برطرف کردن آن برمی آید. بر این برداشت شاهدی هم

از روایات داریم؛ در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام در توصیه های خود بـه کمیـل نقل شده است، که چنین فرموده اند:

یا کمیل! المؤمن مرآة المؤمن لاءنَّهُ یَتَاءَمَّلُهُ و یَسُدُّ فَاقَتَهُ و یُجَمِّلُ حالَتَهُ [677].

«ای کمیل! مؤمن آیینه مؤمن است؛ چرا که با دقت در آن می نگرد، نیازهای باطنی و نقص های معنوی خود را به وسـیله تاءمـل در آن از بـین مـی بـرد و حالات معنوی و خصایص نفسانی خود را جمال و زیبایی می بخشد».

توجیه دوم این است که مؤمن برای برادرش مثل آیینه است؛ همان طـور کـه آیینه به انسان خیانت نمی کند و واقعیت آن چنان که هست به او نشان می دهد، مؤمن هم باید بدی ها، زشتی ها و وسوسه های شـیطانی نفـس بـرادر خـود را برای دیگران بیان نکند و فقط به خود او بگوید. در روایتی حضرت می فرمایند:

رَحِمَ اللَّه مَن اءهدی الیَّ عیوبی [678].

«رحمت خدا بر کسی که مرا به عیوبم آگاه کند».

در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

اءحب اخوانی الیَّ من اءهدی الیَّ عیوبی [679].

«بهترین برادران من کسی است که اشکالات مرا به من هدیه کند».

در سخن دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

لِیَکُن آثَرُ النَّاس عندک من اءهدی الیک عیبک، و اءعانک علی نفسک [680].

«از میان دوستانت کسی را برگزین که عیب های تو را بـه تـو هدیـه کنـد و برای خودسازی، تو را یاری دهد».

مؤمن آیینه مؤمن است؛ بدی هایی را که در نهایـت موجـب آزار و اذیـت او می شود از او بزداید. مؤمن چهره برادر دینی خود را از بدی ها تنزیه می کند.

وقتی انسان واقعا بدی را آن طور که هست ببیند قطعا به رفع آن اقدام می کند؛ چرا که انسان همان طور که دوست دارد چهره ظاهری خود را از زشتی ها و پلیدی ها تطهیر کند، علاقه دارد چهره باطنی خویش را هم پاکیزه کند.

در این جا توجه به این مطلب لازم است که معنای آینه بودن مؤمن این نیست که فقط بدی های برادر مؤمنش را ببیند. از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

الاشرار یَتَتَبَّعونَ مَساوِیَ النَّاس، و یَترُکون مَحاسِنَهم؛ کما یتتبَّع الذُّباب المواضعَ الفاسدةَ [(681)].

«افراد شرور همیشه دنبال یافتن بدی های مردم هستند، درست مثل مگسی که صورت زیبا و دوست داشتنی را رها می کند و روی مواضع فاسد می نشیند».

انسان های شرور همه خوبی ها و خیرات برادر مؤمن خود را نادیده می گیرند و فقط زشتی های او را به رخش می کشند. این یکی از زشت ترین شیوه های ارتباطی مؤمنان با یکدیگر است. گاهی هم افرادی هستند که به ظاهر با دیگران پیمان دوستی می بندند تا به عیب های آنان آشنا شوند و بتوانند از آن عیوب، علیه آنها سوءاستفاده کنند و دست به افشاگری بزنند و آبروی مؤمن را در معرض خطر قرار دهند. این عده غافلند که این سیره انسان های بدسیرت است. در حکم عیسی بن مریم علیه السلام آمده است که فرموده اند:

یا عَبیدَ السوء! تَلومون النَّاس علی الظنِّ و لا تَلومون اءنفسکم علی الیقین [(682)].

«ای بندگان زشتی! مردمان را بر آنچه شاید در آنها باشد ملامت مـی کنیـد؛ حال آن که نفس خود را بر بدی هایی که به یقین در شما هسـت ملامـت نمـی کنید».

پس مهم این است که مؤمنان در ارتباط خود با دیگران واقعا به منزلـه آیینـه باشند؛ آیینه ای که همه آنچه را که هست نشان می دهد؛ همان طور که زشتی ها را نشان می دهد، محاسن را نیز نشان می دهد.

نکته مهمی که باید بدان اشاره کنیم این است که انسان اگر زشتی و نقصی در برادر مؤمن خود می بیند، برای این که بین او و وسوسـه هـای شـیطانی حائـل شود، باید او را از انجام زشتی ها و تخلق به اخلاق ناپسند نهـی کنـد و بـه راه صحیح و درست هدایت کند و در واقع ناصح باشند نـه ملامتگـر. حتـی ممکـن است انسانی در طول حیات دچار خطا و گنـاهی شـود کـه در سـایه آن گنـاه، استحقاق حد خوردن هم داشـته باشـد، ولـی در معـارف و سـخنان اهـل بیـت علیهم‌السلام تصریح شده است که نباید او را ملامت کرد:

اذا زَنَت خادمُ اءحدِکم فلیَجلِدها الحدَّ و لا یُعَیِّرها [683].

«اگر خدمتکار یکی از شما مرتکب زنا شد او را حد بزنید ولـی سـرزنش و ملامتش نکنید».

خلاصه این که اگر انسان به اشکالات برادر مؤمنش وقوف پیـدا کـرد، بـرای هدایت او در مقام توصیه و تذکر برآید؛ نه این که زبان به ملامـت و بـدگویی او باز کند. مرحوم کلینی روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل کند:

من اءنَّب مؤمنا اءنَّبه اللّه فی الدُّنیا و الاخرة [684].

«کسی که مؤمنی را مورد سرزنش و ملامت قرار دهد، خدا در دنیا و آخـرت موجبات ملامت و سرزنش او را فراهم خواهد کرد».

در اواخر بیان امام سجاد علیه السلام در حقّ برادر تعبیر قابل توجه و دقتی آمده است که اخوت را مبتنی به قصد قربت می کند. به تعبیر امام سجاد علیه السلام و الاقبال علیه فی اللّه و برای خدا به او اقبال داشته باش. در این بیان، حضرت ارزش دوستی و قوام و دوام آن را به خدایی بودن آن دانسته، می فرمایند: در صورتی که برای خدا باشد پایدار خواهد بود. و اگر روابط و پیوندها بدون خدا و یاد و ولایت امر او باشد، طبعا مستدام و قابل دوام نخواهد بود.

ثمره دوستی و برادری در قیامت

ارتباطی که بر اساس طمع، منافع مادی و امور دنیوی باشد، به همان دلیل که این عوامل و انگیزه ها، دوام و بقا ندارند، دوام نخواهند داشت. اما چون ذات ذوالجلال الهی تنها موجود باقی و همیشگی عالم است، آنچه که منتسب به ذات اقدس او شود، نیز باقی و همیشگی خواهد بود. بنابراین محبت و دوستی هایی که لله و فی اللّه باشد، مورد تمجید و ستایش و توصیه فراوان واقع شده است. در روایتی که به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نسبت داده شده است می فرمایند:

انَّ المُتَحابِّین فی اللّه یوم القیامةِ علی منابرَ مِن نور قد اءَضاءَ نورُ وجوههم و نورُ اءَجسادهم و نورُ مَنابِرِهِم کُلَّ شی ء حتَّی یُعرَفوا به فیقال هؤ لاء المتحابُّون فی اللّه [685].

«جزای کسانی که برای خدا، پیوند محبت با یکدیگر بسته اند آن است که در صحنه قیامت، بر منابری از نور قرار می گیرند، که نور چهره و بدن و حتی کرسی و منبر آنها همه چیز را روشن می کند و اصلا این جماعت به این نور شناخته می شوند و کسانی که این روشنایی را ببینند خواهند گفت: این نور، نور افرادی است که برای خدا با یکدیگر پیوند دوستی بسته اند».

در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که حضرت از قول جد بزرگوارشان حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند:

اذا کان یوم القیامة جَمَع اللّه الخلائق فی صعید واحد، و یُنادی مُناد مِن عند اللّه، یسمع اءوَّلهم... قال: ثمَّ یُنادی مُناد من عند اللّه عزَّ و جَلَّ، یسمع آخِرُهم کما یسمع اءوَّلهم، فیقول: اءَین جیرانُ اللّه جل جلاله فی دارِه؟ فیقوم عنق من النَّاس، فتستَقبِلُهم زمرَة من الملائکة، فیقولون لهم: ماذا کان عملکم فی دار الدُّنیا فصِرتُم به الیوم جیران اللّه تعالی فی دارِه؟ فیقولون کنَّا نَتَحابُّ فی اللّه عزَّ و جَلَّ و نَتَباذَل ة فی اللّه و نَتَوازَرُ فی اللّه. فیُنادی مُناد من عند اللّه: صدَق عبادی خَلُّوا سبیلهم لینطَلُقُوا الی جوار اللّه فی الجنَّة بغیر حساب. قال فینطَلِقون الی الجنَّة بغیر حساب. ثم قال اءبوجعفر علیه‌السلام: فهؤ لاء جیران اللّه فی داره، یَخاف النَّاس و لا یخافون، و یُحَاسب و لا یحاسبون [686].

«وقتی خداوند همه انسان ها را در صحنه قیامت، جمع می کند طوری همه اهل محشر، صدایش را می شنوند؛ ندا می دهد: همسایگان خدا کجا هستند؟ این صدا در صحنه محشر، طنین می افکند، سپس گردن هایی کشیده می شود که نشان دهند آنها جیران اللّه هستند. سپس عده ای از ملائکه به استقبال آنها می آیند و می گویند که شما در دنیا چه کردید که امروز همسایگان خدا هستید؟! می گویند: ما کار مهمی انجام نداده ایم؛ مگر این که دوستی ها و محبت های خود را بر اساس محبت الهی استوار کردیم؛ یعنی برای خدا پیوند بستیم پس از جانب خدا منادی، ندا می دهد این بندگان راست می گویند، راه را برای آنها باز کنید، تا بدون حساب و کتاب قدم به جوار الهی بگذارند و همسایگان خدا شوند. در ادمه، امام باقر علیه‌السلام فرمودند: اینان همسایگان خدا در خانه اویند؛ در

صحنه محشر همه مردم خائف و ترسانند، ولی ایشان هیچ ترس و هراسی ندارند. همه مردم مورد محاسبه واقع می شوند، ولی اینان از محاسبه معافند».

این آثار اخروی است که صرف نظر از منافع دنیوی بر ارتباطات و روابط خدایی انسان ها مترتب است. در روایتی از وجود مقدس رسول اکرم ﷺ آمده است که:

انّ حولَ العرش منابر مِن نور، علیها قوم لباسُهم من نور، و وجوههم نور، لَیسُوا باءنبیاء یَغبطُهم الانبیاء و الشهداء قالوا: یا رسول اللّه! حلِّ لنا، قال: هم المتحابُّون فی اللّه، و المُتَجالسون فی اللّه، و المُتَزاورون فی اللّه [687].

«اطراف عرش الهی مکان های مرتفعی از نور وجود دارد. که عده ای بر این منابر قرار می گیرند که هم لباس آنها از نور است و هم چهره آنها. اینان پیامبران نیستند؛ بلکه کسانی اند که پیامبران الهی و شهدای راه خدا بر آنها غبطه می خورند؛ یعنی مقامی که خدا به این گروه داده، مورد غبطه انبیای الهی و شهدای راه خدا است. عرض کردند: یا رسول اللّه ﷺ اینها چه کسانی اند؟ حضرت فرمودند: کسانی اند که دوستی هایشان با یکدیگر، برای خدا است، نشست و برخاست هایشان با یکدیگر برای خدا است، اگر به زیارت یکدیگر می روند برای خدا است و همه روابطشان را بر اساس خشنودی خدا قرار داده اند».

خالصترین عمل

در روایتی نقل شده است که:

و اءوحی اللّه تعالی الی موسی علیه السلام: هل عمِلتُ لی عملا قطُّ؟ قال: الهی صلَّیت لک، و صُمتُ و تصدَّقت، و ذکَرتُ لک. فقال: ان الصلاةَ لک برهان، و الصّوم جُنَّة، و الصَّدقة ظِلٌّ، والذِّکر نور، فاءیّ عمل عملت لی؟ فقال: موسی علیه السلام دُلَّنی علی عمل هو لک؟ فقال: یا موسی، هل والیت لی ولیا؟ و هل عادَیت

لی عدوّا قط؟ فعَلِمَ موسی علیه السلام اءن اءَحبَّ الاَعمال الحبُّ فی اللّه و البُغضُ فی اللّه [688].

خداوند متعال به حضرت موسی علیه السلام وحی کرد که آیا در پرونده اعمالت، کاری سراغ داری که فقط برای من انجام داده باشی؟ کاری که هیچ انگیزه غیر الهی در آن نباشد؟ این سوالی است که همه ما باید از خودمان بکنیم که آیا در پرونده اعمالمان، کاری سراغ داریم که فقط برای خدا انجام داده باشیم و هیچ منفعت دنیوی و اخروی را برای خود در نظر نگرفته باشیم؟! موسی علیه السلام گفت: من نماز خوانده ام، روزه گرفته ام، صدقه داده ام، همواره ذاکر نام و یاد تو بوده ام. جواب آمد که نمازی که خوانده ای ثمره اش آن است که در قیامت راهگشای توست و راه را برای ورود به بهشت باز می کند. روزه تو هم سپر و محافظ تواز آتش جهنم است. صدقه ای که داده ای سایه ای است برای تو در صحنه محشر. ذکر و یاد من هم نور است و باز برای تو راه گشا. چه کاری را فقط برای من کرده ای؟

حضرت موسی علیه السلام فرمود: خدایا! مرا راهنمایی کن بر عملی که فقط برای تو باشد! من نمی دانم که چه باید می کردم. جواب آمد یا موسی! آیا هرگز کسی را به خاطر من دوست داشته ای؟ و آیا کسی را به خاطر من دشمن داشته ای؟ در این جا موسی علیه السلام تنبه پیدا کرد که محبوب ترین کار نزد خدا دوست داشتن برای خدا و دشمن داشتن برای او است.

نتیجه این که، بنای دوستی ها باید بر اساس تقرب به خدا و خالص برای او باشد؛ زیرا اگر هر شائبه ای غیر از این وجود داشته باشد، به همان مقدار، از اعتبار آن کاسته خواهد شد.

نکته دیگر این که شاید محبت و دوستی از معدود اعمالی باشد که مـی تـوان آن را رنگ خدایی داد؛ وگرنـه بسـیاری از عبـادات؛ مثـل نمـاز، روزه و حتـی صدقات، انفاق و دستگیری دیگران می تواند جهـات نفسـانی باشـد؛ نمـاز مـی خواند برای این که از جهـنم وحشـت دارد، روزه مـی گیـرد بـرای ایـن کـه از نافرمانی می ترسد و امثال آن؛ ولی با برادر مؤمن ارتباط برقرار می کنـد؛ چـون خدا آن را دوست دارد.

امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

طوبی للمتحابّین فی اللّه [689].

«خوشا به حال کسانی که به خاطر خدا، دوستی می ورزند».

در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

انّ مَلکا من الملائکة مرَّ رجل قائم علی باب دار، فقال له الملک: یـا عبداللّـه ما یُقیمک علی باب هذِهِ الدّار، قال: اءخ لی فی بیتها اءُرید اءَن اءُسَلِّم علیه فقـال الملک: هل بینک و بینه رحم ماسَّة اءو نزعت بکه الیه حاجة؟ قال: لا ما بینـی و بینه قرابة، و لا نَزَعتَنی الیه حَاجَة، الّا اءُخُوَّةِ الاسـلام و حُرمتِـه، فاءَنَـا اءَتَعاهـده اءُسلِّم علیه فی اللّه ربِّ العَالَمین، فقال له المَلک: انِّی رسـول اللّـه الیـک، و هـو یُقرِئُکَ السَّلام، و یقول لک: انَّما ایَّای اءَردت و لی تَعَمَّدتَ و قـد اءوجبـتُ لـک الجنَّة، و اءعتقتک من غَضَبی، و اءجرتکَ من النَّار [690].

«یکی از ملائکه از کنار مردی عبور کرد که بر در خانه ای ایستاده بود. به او گفت: ای بنده خدا! برای چه ایستاده ای؟ گفت: در این خانه برادری دارم که می خواهم به او سلام کنم و احوال او را بپرسم. ملک به او گفت: آیـا بـین تـو و او پیوند رحمیت و خویشی برقرار است؟ یا به او احتیاجی دارد؟ مرد گفت: نه با او قوم و خویشی دارم و نه به او احتیاجی؛ مگر نه این که ما برادر ایمانی هستیم و

من آمده ام برای خدا حال او را بپرسم و به او سلام کنم، ملک بـه او گفـت: ای مرد! من از جانب خدا برای تو پیامی دارم؛ خدای بزرگ به تو سـلام رسـانده و فرموده است که چون تو فقط برای من قدم برداشتی و مرا اراده کردی بهشـت را بر تو واجب کردم و تو را از غضب و خشم و آتش ایمن ساختم».

در روایت دیگری هم داریم که دیدار برادر مؤمن، دیدار خدا است. علت این امر را در روایت دیگری باید جست که رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

مَن اءکرَم اءخاه فانَّما یُکرم اللّه عزَّ و جَلَّ، فمَا ظنُّکم بمَن یُکرِمُ اللّه عزَّ و جَلَّ اءن یُفعَلَ به [691].

«کسی که برادر مؤمنش را اکرام و احترام کند، در واقع خـدا را اکـرام کـرده است. شما گمان می کنید که اگر کسی خدا را اکرام کند، خدا با او چگونـه بایـد رفتار کند؟».

اگر کسی انسان کریمی را اکرام کند، یقینا او نیز با کرامت با او رفتار خواهـد کرد. و چه کریمی از ذات ذوالجلال الهی کریم تر است؟

تولّی و تبرّی دو اصل مهم

در فروع دین دو اصل آمده است: تولی و تبری؛ یکی دوستی دوستان خـدا و دیگری دشمنی دشمنان خدا. بنابر همین اصل است کـه در مـوازین اعتقـادی و اخلاقی به دوستی ائمه و دوستان آنان و دشمنی دشمنان ائمه هدی علیهم‌السلام توصیه شده است در روایات آمده است:

مَن اءحبّکم فَقَد اءحب اللّه، و مَن اءبغضکم فَقَد اءبغض اللّه [692].

«کسی که شما را دوست بدارد، خدا را دوست داشـته؛ و کسـی کـه شـما را دشمن بدارد، خدا را دشمن داشته است».

حال چرا دوست داشتن آنها دوست داشتن خدا و دشمن داشتن آنهـا، دشـمن داشتن خدا است؟ جواب روشن است؛ چون آنها کسانی اند که جز برای خـدا و به یاد خدا و در راه خدا، هیچ قدمی برنمی دارند و هیچ لحظـه ای از زنـدگی را بدون او سپری نمی کنند.

و جعلنا منهم ءائمة یهدون باءمرنا لمّا صبروا [693].

«و از آنان امامان و پیشوایانی قرار دادیم که به فرمان ما مردم را هدایت مـی کردند؛ چون شکیبایی نمودند».

در این جا نکته بسیار مهم، لطیف و دقیقی وجود دارد و آن این که نه تنها در مقابل مصیبت و مشکلات دنیا، صبر می کنند و از معصیت خودداری مـی کننـد، برای تنعمات دنیا و رسیدن به نعمت های آخرت نیز اشتیاقی ندارند و صـبوری پیشه می کنند، و به روی هر چه در دنیا و آخرت غیر خدا وجود دارد چشم می بندند و به جز خدا به هیچ چیز نمی اندیشند در زیارت مبارکه جامعه کبیره آمده است که:

و ذَلَّ کُلّ شی ء لکم [694].

«همه چیز ذلیل او است».

حتی ملائکه مقرب الهی هم در پیش او خاضع و ذلیلند. به این مرتبه که مـی رسد عین اللّه می شود؛ ید اللّه می شود؛ اءَذُن اللّه می شـود. یعنـی چیـزی جـز برای خدا نمی بیند، نمی شنود و انجام نمی دهد و آن وقت محبت به او، محبـت به خدا می شود و بغض نسبت به او دشمنی با خدا.

اگر مؤمنان دوستی ها و روابط خود را بر این اساس و بـا محوریـت اولیـای الهی شکل دهند، دوستی با دوستان خدا و دشمنی با دشمنان خدا، هـم موجـب دست یافتن به یک زندگی واجد ارزش های معنوی است و هـم موجـب بقـا و

دوام این دوستی ها و ارتباطات. مادامی که مؤمنان آن محوری را که ولـی اللّـه است قبول داشته، به آن معتقد باشند و دوستی هایشان، بر آن مبنا صورت گیرد، اکرام ذات اقدس الهی خواهد بود.

نتیجه این که بـرادران و خـواهران ایمـانی و موالیـان و شـیعیان اهـل بیـت علیهم‌السلام ارتباطات و پیوندهایشان را بر اساس محوریـت ائمـه اطهـار علیهم‌السلام قـرار دهند و هرگز به خاطر مسائل و منافع دنیوی و گذرا، آنها را تحت الشعاع قـرار ندهند و دوستی ها را از بین نبرند.

امام سجاد علیه‌السلام در آخرین قسمت از حقوق برادر می فرمایند:

فاءِن انقَادَ لربِّه و اءَحسَنَ الاجابَةَ له و الا، فَلیکُن اللّـه آثـر عنـدک، و اءکـرَمَ علیک منه.

اگر مطیع و منقاد پروردگار شـد و فرمـان الهـی را بـه خـوبی پـذیرا شـد و فرمانبردار خدایش بود، به دوستیت با او ادامه بده؛ زیرا همه مطالبی که در مساله اخوت و برادری، به آنها تأکید شده است، دوستی و پیوندی است که مبنای الهی داشته باشد؛ که اگر بر این اساس بود، طرف دوستی انسان فردی متدین و متعبـد و پایبند به موازین شرعی و اخلاقی خواهد بود. این نکته را هـم بایـد توضـیح دهیم که منظور از موازین شـرعی صـرفا روزه، نمـاز و یـک سلسـله تعبـدیات نیست، بلکه منظور تخلق به اخلاق شرعی است؛ یعنی انسانی باشد که ملتزم بـه اصول اخلاقی شریعت باشد. اگر چنین بود، قابلیت دوستی دارد و اءلّـا وقتـی او به هیچ یک از موازین شرعی پایبند نیست و با نصیحت و راهنمایی هم اصـلاح و با این دستورات منطبق نمی شود، چنین کسی قابلیت دوستی نخواهد داشـت؛ که در این میان انسان باید فرمان الهی را مقدم بداند.

روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که حضرت در بازار همراه دوستان و برادران ایمانی خود حرکت می کردند. دوست امام علیه‌السلام برده ای داشت که مرتکب خطایی شد و مالک او برخلاف موازین شرعی، او را مورد خطاب قرار داد و به او جسارت کرد و به مادر او نسبت گناه داد. امام علیه‌السلام پیوند برادری را از او گسستند و تا آخر عمر با او سخن نگفتند [695].

حدود و قواعد دوستی

بنابراین، آنچه که مهم است التزام برادران ایمانی به موازین و مقررات شرع است. روایتی را مرحوم صدوق رحمه اللّه از امام صادق علیه‌السلام نقل کرده است که حضرت می فرمایند:

الصَّداقة محدودَة، فمَن لم یکُن فیه تلکَ الحُدود فلا تَنسِبهُ الی کمال، اءوَّلُها: اءن یکون سریرتُه و علانیتُه واحدة، والثانیة: اءن یریک زَینَک زینَهُ و شَینَک شَینَه، و الثالثة: لا یُغَیِّرُه مال و لا ولد، والرابعةُ: اءن لا یُمسِکَ شیئا ممَّا تَصِلُ الیه مَقدِرَتُه [696].

دوستی، مودت و برادری حدودی دارد؛ یعنی باید برای همه قابل شناسایی باشد. اگر کسی در دوستی و رفاقت، واجد شرایط است، قابلیت دوستی دارد و اگر واجد آنها نیست، سزاوار دوستی نخواهد بود؛ و نمی توان او را کامل دانست:

نکته اول این که، ظاهر و باطنش - در مقام دوستی - یکی باشد. برخی از افراد به حسب ظاهر با دیگران اظهار رفاقت می کنند، اما در باطن کینه آنها را در دل می پرورانند. دوام و استواری دوستی و پیوند برادری منوط به این است که ظاهر و درون انسان نسبت به برادر ایمانی اش یکسان باشد و اگر انسان

چنین تشخیص دهد که ظاهر و باطن فردی نسبت به برادر مؤمنش یکی نیست، او لیاقت رفاقت را نخواهد داشت.

نکته دوم این که، دوست و برادر دینی، باید خوبی های دوست خود را خوبی های خود بداند و بدی های او را بدی های خود؛ یعنی پیوند آنها طوری استوار شده باشد و میان آن دو یگانگی برقرار باشد که او را خود بداند. اگر او امتیازی دارد، لذت ببرد و اگر عیبی دارد آزرده شود و در جهت زدودن آن تلاش کند. در این صورت این دوستی باارزش و صادقانه است. اما اگر دوست انسان، عیبی دارد و انسان با بی تفاوتی از آن بگذرد. نه تنها این دوستی، عمیق نخواهد بود، بلکه حقّ برادری نیز ادا نخواهد شد.

نکته سوم این که، مال و اولاد، او را دگرگون نکند، افرادی در حالت عادی و شرایط مساوی، با هم پیوند برادری منعقد می کنند و با هم دوست می شوند. اگر کسی در سیر تکامل زندگی صاحب مال و مکنت و فرزندان زیاد شد و این مال و مکنت او را عوض نکرد و داشتن ثروت، فرزند و قبیله در خلقیات و روحیات او تاثیر نگذاشت، دارای شرایط دوستی و برادری است. گاهی افراد در شرایطی یکسان و معمولا در یک سطح پیوندهای صمیمانه ای دارند؛ ولی در سایه برخی تحولات، عده ای از آنها به مقام، مال، مکنت، جاه و قدرتی می رسند که باعث می شود به کلی دوستان گذشته خود را فرامش کرده و چنان برخوردی داشته باشند که گویا همدیگر را نمی شناسند. این معنای صداقت و اخوت شرعی نیست.

صداقت و اخوت شرعی آن است که هیچ حادثه، پیشامد، پستی و بلندی زندگی در رفاقت فرد با دیگران اثر نگذارد.

چهارمین نکته ای که در کلام امام صادق علیه‌السلام آمده این است که برای کمک و یاری دوستش از هیچ کوششی فروگذار نباشد.

دوست آن باشد که گیرد دست دوست در پریشان حالی و درماندگی

وگرنه در زمان رفاه، آسایش و بی نیازی، اگر نسبت به یکدیگر اظهار صمیمیت و دوستی کنند، چندان قیمتی ندارد. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام برادران و دوستانی صاحب ارزش و قیمت هستند که مورد اعتماد انسان باشند.

در روایت ذکر شده از امیرالمؤمنین علیه‌السلام منظور از انسان مورد اعتماد، کسی است که بتواند تکیه گاه و پشتوانه انسان باشد تا به هنگام حاجت و گرفتاری به کمک یکدیگر بشتابند.

بنابراین اصل در صدر کلام، امام سجاد علیه‌السلام از برادر به عنوان بازو و پشتوانه استوار یاد کرده است و دوستی ها و ارتباطاتی در دنیا و آخرت ارزشمند است که به ارزش های اخلاقی پذیرفته شده عقلای عالم که در معارف ما به آنها تصریح شده است ملتزم و پایبند باشند.

26 - حقّ مولا بر بنده آزادشده او

وَ اَمَّا حقّ المُنعُم علیک بالوَلاء، فاءَن تَعلم اءَنَّه اءَنفق فیک ماله، و اءَخرجک مِن ذُلِّ الرِّقِّ و وحشتِهِ الی عزِّ الحُرِّیَّةِ و اءُنسها، و اءَطلقک مِن اءَسرِ المملکة، و فکَّ عنک حقّ العبودیَّة، و اءَوجَدَکَ رائِحَةَ العزِّ، و اءَخرجک من سجن القهر، و دَفَعَ عنک العُسر، و بَسَطَ لک لسان الانِصاف، و اءَباحَکَ الدُّنیا کُلّها فَمَلَّکَکَ نفسک، و حَلَّ اءَسرَکَ، و فَرَّغَکَ لعِبادَةِ ربِّکَ، واحتَمَلَ بذلک التَّقصِیر فی ماله، فتَعلَمَ اءَنَّه اءَولی الخَلقِ بِکَ بَعدَ اءُولی رَحِمِکَ فی حَیَاتک و مَوتِک، و اءَحقّ الخلق بنصرِک و معونَتِک و مُکَانَفَتِکَ فی ذات اللّه، فلا تؤ ثر علیه نفسک ما احتَاج الیکَ اءَحدا.

«اما حقّ مولای تو، که تو را آزاد کرده این است که بدانی او برای تو مال خود را انفاق کرده تا تو را از ذلت و خواری بردگی و وحشت آن برهاند و به عزت و سرافرازی آزادی، انس و آرامش برساند. تو را از بند اسارت ملکیت رهایی بخشد و قید بندگی را از تو بگشاید تا نسیم روح نواز آزادگی، تو را بنوازد و تو را از زندان مقهوریت آزاد نموده، مشکلات را از تو دفع نماید و زبان انصاف تو را بگشاید و دنیا را به کامت شیرین کند. تو را مالک خویشت گردانیده و بند اسارت از دست و پایت باز کرده تا برای عبادت پروردگارت آسوده کند و در این راه نقصان مالش را پذیرا شده است. پس بدان که پس از خویشاوندان، او نزدیک ترین مردم در زندگی و مرگ، به تو است و شایسته ترین افراد برای یاری دادن و کمک کردن و پشتیبانی نمودن. پس به هنگام احتیاج و نیاز وی، خود را بر او مقدم بدار».

این حق، که حقّ مولای آزادکننده و بعد از این حق، حقّ برده ای است که آزاد شده، به اضافه حقّ مولا و عبد که در مباحث گذشته ذکر کردیم، حقوق

چهار طبقه و چهار گروه از اصناف اجتماع است که بیان این حقـوق چهارگانـه، حاکی از توجه عمیق دین مبین اسلام به ظرایف اخلاق بشری است.

در این که اگر کسی در ملکیت دیگری باشد، مالک را بر مملوک و مملوک را بر مالک حقوقی است، شبهه ای نیست؛ و ما به تفصیل این دو را حـقّ مالـک و حقّ عبد تبیین کردیم، اما مهم این است که بعد از قطع رابطه و پیوند بردگی، حقّ و حقوق چه مفهومی دارد؟ آنچه در این جا می توان بیان کرد، این است که بعـد از قطع این رابطه و پیوند، چنین نیست که هر یک به راه خود برونـد؛ بلکـه بـاز هم حقوق جدیدی متناسب با شرایط جدید پدید می آید که هر یک باید بـه آن پایبند باشند.

عبد آزادشده موظف است، تا پایان عمر به مـولای آزادکننـده خـود وفـادار بماند، یاری و پشتیبانی خود را از او دریغ نکند. بر اساس پیوند گذشته آنهـا، در صورتی که بنده آزادشده وارثی نداشته باشد، بعد از مرگ، اموال او به آزادکننـده او می رسد؛ در حالی که در شرایط عادی اگر کسی از دنیا برود و وارثی نداشته باشد، حاکم وارث او است و اموال او به بیت المال تعلق می گیرد، اما در این جا آزادکننده، مقدم بر بیت المال است و این نکتـه بسـیار مهـم اسـت کـه مـوازین اخلاقی چگونه در احکام فقهی و حقوقی تاثیرگذار است.

برای کسانی که با اصـول معـارف اسـلامی آشـنا هسـتند، ایـن حـق، بـرای آزادکننده نسبت به آزاد شده یک حقّ طبیعی تلقی می شود؛ چرا که او احسان و خدمتی کرده که اگر نمی کرد، انسانی تا پایان عمر در قید بردگی و رقیت بـاقی بود؛ و حال که آزاد شده، جزای این احسان آن است که تا پایان عمر در یاری و نصرت آزادکننده خود کوشش کند؛ به ویژه هنگام نیازمندی و احتیاج او. مـادام

که او محتاج است، باید تأمین نیازهای او را بر خواهش های خـود مقـدم دارد که:

هل جَزَاء الاحسان الا الاِحسان [697].

«آیا پاداش نیکی غیر از نیکی است».

پاداش آزادکننده عبد

این که مولایی با فرمان شرع و با پاسخ به ندای وجدان انسانی خود، راءفـت و رحمت انسانی به خرج داده و آزادی بنده ای را رقم زده، بنده آزاد شـده هـم به خاطر راءفت و لطف او و این که به خاطر وجـدان انسـانی او بـود کـه طعـم آزادی را تا پایان عمر چشیده است، باید مقابله به مثل کنـد. ایـن مسـاله، یـک اصل کلّی و شعار اساسی، اخلاقی و اسلامی است که به وسـیله عقـل و فطـرت سلیم بشر درک شدنی است و تخلف از آن، خروج از راه و رسم انسانیت است؛ این فرمان صریح اسلام است که:

من اءَعتقَ مُسلما اءَعتَقَ اللّه عزَّ و جَلَّ بکُلّ عضو منه عضوا مِنَ النَّار [698].

«هر که مسلمانی را آزاد سـازد، خداونـد در ازای هـر عضـوی از آن فـرد، عضوی از شخص آزادکننده را از آتش می رهاند».

این دستور شرع است که انسان های متمکن موظفند در راه آزادی بردگـان و بندگان اقدام کنند. حال که شخصی به فرمان شرع گردن نهاده و به ندای انسـانی خود پاسخ مثبت گفته و به تعبیر امام سجاد علیه السلام دنیا را به کام او شیرین کرده و او را مالک خودش قرار داده است، اگر آزادشده دارای روحی لطیف اسـت کـه هیچ، وگرنه باید لطافت روح را از او بیاموزد و مقابله بـه مثـل کنـد؛ یعنـی بـه واسطه خدمتی که او انجام داده، تا پایان عمر خود را مرهون وی بداند و تا آخر عمر یار و یاور او باشد.

اسلام، دستوراتش مبتنی بر راءفت و رحمت است و رسولش هم رحمةَ للعالمین است و در فقه و اخلاق و سایر موضوعات آن بر اساس رحمت و راءفت حکم شده است و در این جا نیز با بیان حقوق آزادکننده، در حقیقت به نوعی خصیصه ارزشمند انسانی راءفت و رحمت را پاس داشته است؛ همین که این شخص از راءفت و رحمت انسانی برخوردار بوده و به ندای وجدانی خود پاسخ مثبت گفته است و انسانی را از قید رقیت و بندگی آزاد کرده، مستحقّ آن چیزی است که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام آمده که می فرمایند:

و اءَحقّ الخلق بنصرک و معونتک و مُکانَفَتِک فی ذات اللّه.

کسی که تو را آزاد کرده است، شایسته تر از هر کس است که تو او را یاری و کمک کنی و برای خدا از او پشتیبانی کنی؛ او تو را برای خدا آزاد کرد تو هم برای خدا، نسبت به او چنین باش و هرگز تامین احتیاجات خود را بر تامین نیازهای او مقدم مدار.

همان طور که مشاهده می شود این حقّ بر اساس رابطه و شرایط جدید به وجود آمده است و رابطه اخوت و برادری است؛ آن هم برادری که بر انسان منت احسان دارد و نباید که این احسان فراموش شود؛ که در این صورت، مشمول این جمله معروف می شود که:

اءِتَّق شرَّ مَن اءَحسَنتَ الیه [699].

«بپرهیز از شر کسی که به او نیکی کرده ای».

اگر انسان به جایی برسد که در عوض احسان و قدرشناسی، رفتاری نامناسب داشته باشد، در زمره انسان های لئیم و پست جای گرفته و کسی که وصف راءفت و رحمت را از دست می دهد؛ یعنی به عوض احسان، بی تفاوت

شده یا خدای ناکرده مقابله سوء کند از زمره شقاوت پیشگان است؛ چون در سخنی از رسول اکرم ﷺ آمده است که فرمودند:

لا تنزع الرحمةُ الا مِن شقیّ [700].

«جز انسان شقی و بدبخت کسی رحمت را از خود دور نمی کند».

بنابراین، توصیه امام سجاد علیه السلام برخاسته از همان اصل اساسی و کلّی راءفت اسلامی است که اساس دین و ارسال رسل مبتنی بر آن است.

ثمرات آزادی و آزادگی

امام علیه السلام در کلام مبارکشان برای آزادی و آزادگی انسان ها چند امتیاز ذکر می فرمایند که به ترتیب این امتیازات را نام می بریم:

نکته اول این که آزادی برای انسان عزت و سرافرازی به ارمغان می آورد انسان آزاد، احساس عزت می کند.

برای ما که از آغاز، آزاد متولد شده ایم و در مقطع تاریخی و جوامعی زندگی نکرده ایم که ذلت و طعم بردگی را چشیده باشیم، چندان قدر آن معلوم نیست؛ اما این عزت برای کسانی که طعم تلخ بردگی و سختی و مصائب آن را لمس کرده و چشیده اند بسیار جالب توجه و الهام آفرین است.

نکته دوم که در فرمایش امام علیه السلام آمده، آرامش و طماءنینه روحی است که در سایه آزادی برای انسان حاصل می شود. کسی که مالک و صاحب اختیار نفس خود است، احساس امنیت و آرامش می کند. وقتی کسی بداند و مطمئن باشد مجبور نیست بر اساس خواسته های دیگری زندگی و حرکت کند و کسی جز خودش بر او فرمانروایی نمی کند و حاکم نیست، احساس آرامش و طماءنینه خواهد کرد.

نکته سوم که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام برای آزادی ذکر شده، گشادگی و قدرت است. کسی که برده دیگری است، ملزم است که مطابق میل و خواسته های او سخن بگوید و اگر ارباب و مالک او، انسان ستم پیشه و ظالمی باشد، با کمترین گفتار نسنجیده به او ستم می کند و این باعث می شود که انسان برده، زبان را از هر گفتار و سخنی بازدارد و حتی جرات و جسارت گفتن کلام حقّ را نیز نداشته باشد؛ اما ثمره آزادی این است که به انسان، آزادی و قدرت بیان می دهد.

نکته چهارمی که در کلام امام علیه‌السلام به عنوان ثمره آزادی ذکر شده است، امکان بهره مندی و بهره وری از نعمت ها و لذایذ دنیوی است. آزادی، این نعمت را به انسان ارزانی می دارد که او به میل و اراده خود از نعمت های دنیا بهره مند شود و لذت ببرد.

نکته پنجم این است که انسان آزاد، صرف نظر از آزادی در بهره مندی از مادیات، در انجام امور معنوی و عبادی نیز آزاد بوده و برده دیگری نیست تا او را از انجام واجبات و مستحبات بازدارد. او انسان آزاده ای است که می تواند همه لحظات و ساعات و روزهای عمر خود را در راه خدا و برای عبادت او صرف کند.

اینها ثمراتی است که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام برای آزادی انسان ذکر شده است. به عبارت دیگر اینها نعمت هایی است که بر اساس آفرینش، خداوند به انسان آزاد ارزانی داشته است. گذشته از علل بردگی و بندگی، این نعمت ها از انسان برده سلب می شود و کسی که نعمت آزادی را به انسان برمی گرداند و او را آزاد می کند، گویی که همه این نعمت ها را به او ارزانی داشته، به او بازگردانده است.

اثرات بردگی و بندگی

اما اثرات و بلاهایی که در سایه بردگی و بندگی برای انسان حاصل می شود چند چیز است که بدان اشاره می شود:

اثر اول بردگی، ذلت و حقارت است. انسانی که برده و بنـده دیگـران اسـت، هرگز اجازه نمی یابد که حتی فکر عزت و سـربلندی باشـد. او همـواره انسـان ذلیل و حقیری است که نمی تواند اراده ای جز اراده مالک و ارباب خود داشـته باشد.

اثر دوم این که همواره دچار وحشت و اضطراب است. انسانی که اسیر و بنده دیگران است، مخصوصا اگر مالک او، انسانی ظالم و ستم پیشـه باشـد، همـواره عمر خود را در هراس و وحشت از ستمگری و اجحاف مالک خود سپری مـی کند.

اثر سوم اسارت و بردگی این است که او از خود هیچ اراده ای ندارد و اسـیر اراده دیگری است هرجا که او می گوید باید برود؛ هر کاری کـه او مـی گویـد، باید انجام دهد؛ هر سخنی که او می خواهد، بایـد بگویـد و... خلاصـه، انسـانی است که دیگری برای همه حرکات و سکنات زندگی او تصمیم می گیرد.

اثر چهارم اسارت که معنایی عام تر از مورد سوم دارد این که زنـدانی اراده و قهر و غلبه دیگری است.

اثر پنجم این که باید سختی ها، ناملایمات و مصائب بردگی را تحمل کند.

اثر ششم این که لذایذ دنیا و شیرینی زندگی را درک نمی کند و همیشه بایـد اراده و خواسته خود را فدای میل و خواسته صاحب و مالک خود کند.

اثر هفتم و مهم تر از همه، این که او از لذت عبـادت و صـرف اوقـات عمـر برای نماز و راز و نیاز محروم است.

اینها آثار بردگی و بندگی انسان ها است که از کلام امام سجاد علیه السلام استفاده می شود. حال سوال این است که اگر کسی با آزاد کردن انسان، این نعمت ها را به او بازگرداند و این مصائب را از او دفع کرد، شایسته احسان هست یا خیر؟ هر عقل سلیم و فطرت پاک بشری حکم می کند که انسان آزادشده، مرهون احسان او است و باید سپاس گزار او باشد؛ و مفهوم سپاس این است که همواره او را نصرت و یاری کند.

آزادی از دیدگاه اسلام

به تناسب موضوع، این سوال مطرح می شود که آیا روح اسلام و ادیان الهی با آزادی سازگار است یا خیر؟

روشن است که تلقی ادیان الهی از انسان، موجود و مخلوقی حر و آزاد است که در سایه همان آزادی، اختیار و اراده، می تواند استعدادهای نهفته خود را به فعلیت برساند. اصولا وجه تمایز انسان از سایر موجودات اعم از حیوان و نبات و جماد، این است که در طریق حیات و زندگی، مقهور عوامل خارجی و یا ملزم به اطاعت و پیروی از غرائز درونی نیست؛ و این مطلب از آیات کریمه قرآن در مورد اصل خلقت انسان و آیات نازله درباره هدایت او و نیز از مسائل اعتقادی، احکام عملی و اخلاقی، به خوبی نمایان است؛ مثلا در مورد خلقت انسان تعبیرات قرآن چنین است:

لقد خلقنا الانسان فی اءَحسن تقویم [701].

«انسان را در موزون ترین و زیباترین شکل خلق کردیم».

این توازن فقط در شکل ظاهری نیست، چنان که در جای دیگری می فرماید:

و لقد کرمنا بنی آدم و حملناهم فی البر و البحـر و رزقنـاهم مـن الطیبـات و فضَّلناهم علی کثیر ممن خلقنا تفضیلا [702].

«ما بنی آدم را گرامی داشتیم؛ و آنها را در خشکی و دریا (بـر مرکـب هـای راهوار) حمل کردیم؛ و از انواع روزهای پاکیزه به آنان روزی دادیم و آنها را بر بسیاری از موجوداتی که خلق کردیم، برتری بخشیدیم».

خداوند، انسان را بر همه موجودات برتری داد؛ چرا که فقط او حامل امانـت الهی و گوهر گرانبها و کیمیای آفرینش است؛ چنان که می فرماید:

انّا عَرَضنَا الاَمَانة علی السـماوات والاَرض و الجبـال فَـاءَبَین اءَن یَحمِلنَهـا و اَشفَقنَ منها و حَمَلَهَا الاءِنسان [703].

«ما امانت (تعهد و تکلیف و ادیان الهی) را بر آسمان ها و زمـین و کـوه هـا عرضه داشتیم، آنها از حمل آن سر برتافتند، و از آن هراسیدند، اما انسـان آن را به دوش کشید».

با دقت در مخلوقات الهی و ماسوی اللّه می فهمیم وجه بیان احسن تقـویم و کرمنا بنی آدم و در بیان دیگر فضلناهم علی کثیر ممّن خلقنـا تفضـیلا و حامـل امانت الهی بودن درباره انسان است، همان مختار بودن او در انتخاب راه است.

موجودات دیگر مجبور و محکومنـد و فقـط انسـان اسـت کـه آزاد اسـت و مستقل از هر عامل جبری بیرونی و درونی، می تواند راه خود را بازیابـد و ذات اقدس قادر حکیم، با همه سلطه خود بر آفـرینش و آفریـدگان، هرگـز او را بـه عملی و راهی مجبور و ملزم نکرده است؛ یعنی مانند سایر مخلوقـات محـدود و مقید به عوامل و غرائز طبیعی نیست، گرچه به حکم حکمت بالغه الهی، خـدا از طریق ارسال رسل، فرستادن وحی، انزال کتب و تعیین راهنمایان آن هم به بیـان اوامر و نواهی ارشادی، انوار هدایت تشریع را بر او تابانیده است.

اطیعوا اللّه و اطیعوا الرسول و اءُولی الامر منکم [704].

«اطاعت کنید خدا را؛ و اطاعت کنید پیامبر خدا و اولوالامر (اوصیای پیامبر) را».

ولی باز هم او مجبور به پیودن راه نیست.

لا اکراهَ فی الدِّین قد تَبَیَّن الرُّشد من الغیّ [705].

«در قبول دین، اکراهی نیست؛ زیرا راه درست از راه انحرافی، روشن شده است».

هیچ انسانی مجبور و ملزم به انتخاب یک راه نیست؛ بلکه خدا به حکم وظیفه هدایت و ارشاد بندگان، راه صلاح و صداق و راه گمراهی و انحراف را برای آنها بیان می کند.

انگیزه بعثت پیامبران

در سوره مبارکه اعراف علت غایی و انگیزه ارسال خاتم پیامبران را برداشتن سنگینی ها و باز کردن غل و زنجیرهای موهون و خلاف فطرت بشری بیان می فرماید. این آیه مقدمه ای دارد که بسیار قابل توجه است. در مورد پیروان ادیان سابق مخصوصا پیروان موسی علیه‌السلام و قوم یهود به آنها می فرماید:

الَّذین یتَّبعون الرَّسول النَّبیِّ الاُمِّیِّ الَّذی یَجدونَهُ مکتوبا عندهم فی التَوراة و الانجیل و یاءمرون بالمعروف و ینهاهم عن المنکر و یُحِلَّ لهم الطَّیِّبات و یُحَرِّمَ علیهم الخبآئث و یَضَعُ عنهم اءِصرَهم و الاَغلال الَّتی کانت علیهم فالَّذین آمنوا به و عَزَّروهُ و نَصَرُوهُ واتَّبَعُوا النُّور الَّذی اءُنزِلَ معه اءُولئک همُ المفلحون [706].

«کسانی که از فرستاده خدا، پیامبر اُمّی پیروی می کنند؛ پیامبری که صفاتش را، در تورات و انجیلی که نزدشان است، می یابند؛ آنها را به معروف دستور می دهد، و از منکر بازمی دارد؛ اشیای پاکیزه را برای آنها حلال می شمرد، و ناپاکی

ها را تحریم می کند؛ و بارهای سنگین، و زنجیرهایی را که بر آنها بود، (از دوش و گردنشان) برمی دارد، پس کسانی که به او ایمان آوردند و حمایت و یاریش کردند و از نوری که با او نازل شده است پیروی نمودند، آنان رستگارانند. »

اهل کتاب - یهود و نصارا - صرفا به این دلیل باید به پیامبر آخرالزمان ایمان بیاورند که او با پیام وحی و راهنمایی و ارشادش، غل و زنجیرهایی را که بر خلاف فطرت بر دست و پای ایشان بسته شده، بازکند و آنها را از این سنگینی و فشار رهایی بخشد. اصولا در معارف دین هر نوع عبودیت و پرستش را که خلاف فطرت است، تحمیل و منافی آزادگی و حریت بشر و ظلم به او می بینیم. قرآن می فرماید:

اءَرَاءَیت مَنِ اتَّخَذَ الهَهُ هواهُ اءَفَاءَنت تکون علیه وَکیلا [707].

«خدا به پیامبرش خطاب می کند: آن کسی که برخلاف فطرت خویش هوای نفس را خدای خود قرار داده به مسیر انحرافی می رود و تو نمی توانی او را هدایت کنی».

و یا در جای دیگر می فرماید:

اءَتعبدون ما تنحتون [708].

«آیا ساخته دست خود را عبادت می کنید».

با تعجب تمام، انسان های صاحب اندیشه و خردمند را مخاطب قرار می دهد که آیا ساخته دست خود را عبادت می کنید. عبادت یعنی رام شدن و تسلیم شدن و خضوع در مقابل الهه و معبود. خضوع در مقابل خدای ساخته دست بشر، خلاف فطرت و وجدان انسانی و منافی با آزادی و حریت انسان است، قرآن از زبان حضرت موسی علیه‌السلام فرماید:

و تلک نعمة تَمُنُّها علیَّ اءَن عبَّدتَّ بنی اسرائیل [709].

«این چه منتی است که بر من می گذاری که تو بنی اسرائیل را به عبودیت خود درآورده ای».

به بردگی کشیدن بندگان خدا، حرکتی منافی آزادی و حریت انسان ها است.

از آیات و سخنان دیگری در مجموعه قرآن و روایات، استفاده می شود که انسان به عنوان گل سرسبد آفرینش، موجودی آزاد، مختار، و فاعل بالاراده است. همه ارزش و امتیاز انسان از سایر موجودات، بهره مندی او از این گوهر و کیمیای گرانبها است. خداوند در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

قل یا اءَهل الکتاب تعالوا الی کلمة سواء بیننا و بینکم الا نعبد الا اللّه و لا نشرک به شیئا و لا یتخذ بعضنا بعضا اءَربابا من دون اللّه فان تولَّوا فقولوا اشهدوا باءَنّا مسلمون [710].

«بگو ای اهل کتاب! بیایید به سوی سخنی که میان ما و شما یکسان است که جز خداوند یگانه را نپرستیم و چیزی را همتای او قرار ندهیم؛ و بعضی از ما بعضی دیگر را به خدایی نپذیرد. هرگاه از این دعوت سر باز زنند، بگویید: گواه باشید که ما مسلمانیم ».

فطری بودن خداشناسی

پیامبر به صورت یک پیام عمومی به پیروان همه ادیان الهی ابلاغ می کند که طبق دستور خدا، یک وجه مشترک میان همه ما وجود دارد و چه مناسب است که ما به این وجه مشترک توجه کنیم و آن وجه این است که جز خدای یکتا هیچ خدایی را نپرستیم و شریکی برای او قائل نباشیم؛ و هیچ رب و صاحب اختیاری جز خدا برای خود اختیار نکنیم.

از این آیه و آیاتی که قبلا به آنها اشاره شد، استفاده می شود کـه اذعـان بـه ربوبیت و تفویض امر به معبودی جز خدا، خلاف فطرت و منافی بـا آزادگـی و حریت انسانی است.

همه این آیات، ناظر به انحرافاتی است کـه در طـول تـاریخ و مسـیر پاسـخ گویی به ندای فطرت رخ داده اسـت و علـت ایـن انحـراف و تخطـی از مسـیر صحیح فطرت دو چیز است که علت اول آن چشم بستن به روی عقل و خـرد و نادیده گرفتن قدرت اندیشه است. آزادی و حریت به برکت نعمت اندیشـه معنـا می یابد؛ یعنی خداوند متعال به برکت عقل و خرد بشری است که آزادی را به او ارزانی داشته است و چون سایر مخلوقات از این گوهر گران قیمت محرومند، از نعمت آزادی هم برخوردار نیستند. در آیات متعدد به خاطر چشم بستن به روی قدرت عقل و استفاده نکردن از نیروی اندیشه و خرد بسیار ملامت می شود:

و لقد ذَرَاءنَا لِجهنَّم کثیرا مِن الجِنِّ و الانس لهم قلوب لّـا یفقهـون بهـا و لهـم اءَعین لا یبصرون بها و لهم آذان لا یسمعون بها اءُولئک کالانعام بل هـم اءَضـلّ[(711)].

«به یقین، گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ آفریـدیم؛ آنهـا دلهـایی دارند که با آن اندیشه نمی کنند و نمی فهمند و چشمانی که بـا آن نمـی بیننـد و گوش هایی که با آن نمی شنوند؛ آنها همانند چهارپایانند و بلکه گمراه تر!».

خدا به آنها نیروی عقل، اندیشه، بینش و تدبیر عنایت کرد، اما آنها این نعمت و قدرت عظیم را نادیده گرفتند و تسلیم هوای نفس شدند.

علت دیگر زور و تهدید است که گاهی انسان ها را از مسیر صحیح فطرت و التزام به توحید عملی باز داشته است. البته بـه خـلاف علـت اول کـه منحصـرا مربوط به شرک اعتقادی بود، این علت می تواند درباره شرک اعتقادی و شـرک

عملی باشد. قرآن در مواردی به این مساله اشاره می کند؛ یکی همان ماجرای رویارویی موسی با فرعون و داستانی است که در سوره مبارکه شعرا آمده است که حضرت موسی علیه‌السلام به فرعون می گوید:

تلک نعمةٌ تمنُّها علیَّ اءَن عبَّدتَّ بنی اسرائیل [712].

«این چه منتی است که بر من می گذاری که تو بنی اسرائیل را به عبودیت خود درآورده ای».

این که عده ای از بنی اسرائیل در اعتقاد، الوهیت فرعون را نپذیرفته اند، اما عملا او را خدا حساب می کنند و فرمانبردار و مطیع و عبادت کننده او هستند، منافاتی ندارد. یا در جای دیگر، قرآن در مقام بیان نقص انسان می فرماید:

اتَّخِذوا اءَحبارهم و رُهبانهم اءَربابا من دون اللّه [713].

«- از روی ترس و زور - علمای یهود، یعنی احبار و رهبان را به عنوان رب و خدای خود پذیرفتند».

همه تلاش وحی و ادیان الهی بر این است که انسان را به همان سمت و سوی فطرت اصیل خود هدایت کنند و نگذارند که او از مسیر فطرت منحرف شود.

فطرت، حکم می کند که انسان موحد باشد. مناسب است به این نکته هم اشاره شود که حتی عبادت انسان و تسلیم بودن او در مقابل خدای متعال هم باید گویای حریت، آزادگی و منش انسانی او باشد.

رمز طاعت پروردگار

در سخنان حضرت سید الشهدا علیه‌السلام آمده است که فرموده اند:

ان قوما عبَدوا اللّه رغبة فتلک عبادةُ التُّجّار، و ان قوما عبدوا اللّه رهبة فتلک عبادةُ العبید، و ان قوما عبدوا اللّه شکرا فتلک عبادةُ الاحرار و هی اءفضل العبادة [714].

شاید این روایت، بسیار نقل شده باشد، اما سعی ما این است که از منظری جدید به آن بنگریم. گروهی خدای واحد را عبادت می کنند، که انگیزه آنان، تمایلات و خواسته های شخصی و نفسانی است که این عبادت، عبادت تاجران است؛ یعنی نوعی معامله است که چیزی بدهند و در عوض چیزی بگیرند که با منزلت انسانی سازگار نیست؛ چون عبادتی که برخاسته از طمع و تمایلات نفسانی باشد از انسان حر و آزاده سر نخواهد زد؛ چرا که به نص کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام:

الطَّمَعُ رقّ مؤ بَّد [715].

«طمع، بندگی دایمی است».

بنابراین، عبادتی که برخاسته از این انگیزه و عامل باشد خداپرستی نیست، بلکه نفس پرستی است.

حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام در ادامه روایت می فرمایند: عده ای هم خدا را از روی خوف عبادت می کنند که این هم عبادت بردگان است و بردگی دور از شأن و منزلت انسان است وَ اَمَّا آن عبادتی که از منظر سیدالشهدا علیه‌السلام شایسته مقام انسانی انسان است، عبادت برخاسته از یک وصف ممدوح انسانی است؛ یعنی شاکر بودن او. عده ای صرفا از باب این که خدا به آنها احسان کرده است، او را عبادت کرده و شاکرند که حضرت می فرمایند: این عبادت برترین عبادت ها است که با حریت و آزادگی انسان سازگار است.

در تایید این مطلب روایت دیگری در «مجموعه ورام» از امام سجاد علیه‌السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

انّی لَاءکره اءن اءعبد اللّه لا غرض لی الا ثوابه فاءکون کالعبد المطیع ان طَمِعَ عَمِلَ و الّا لَم یَعمل، و اءکره اءن اءعبده الا لخوف عقابه فاءکون کالعبد السوء اءن لم یخف لم یعمل، قیل: فلم تعبده قال: لما هو اءهله باءیادیه علیَّ و انعامِهِ [716].

«من اکراه دارم که خدا را برای ثواب عبادت کنم؛ چرا که این عبادت، عبادت بنده طمع کاری است که اطاعت پذیری او بر اساس طمع است که اگر طمع ثواب داشته باشد، عبادت می کند و اگر در او طمعی نباشد، عبادت نمی کند. و اکراه داریم از این که خدا را از ترس عقابش عبادت کنم؛ چرا که در این صورت مانند برده بدکاری خواهم بود که از ترس مولایش و به خاطر زشتی های قبل، او را اطاعت می کند. پرسیدند: پس برای چه او را می پرستید؟ حضرت فرمودند: از آن جهت خدا را می پرستم که شایسته عبادت است و وجه شایستگی او این است که خالق همه نعمت ها و عرضه کننده آن به بندگانش بوده است. پاسخ این همه نعمت، شکرگزاری ذات ذوالجلال است».

و این نکته دقیقا بیان دیگری است از مناجات امیرالمؤمنین علیه‌السلام که می فرمایند:

الهی! ما عَبَدتُکَ خَوفا مِن نَارِک، و لا طمعا فی جَنَّتک، لکن وَجَدتُکَ اءَهلا لِلعِبَادَة فَعَبَدتُک [717].

«خدایا! من برای فرار از آتش و به طمع بهشت تو را عبادت نمی کنم؛ تو را شایسته عبادت یافته ام و می پرستم».

این عبادتی است که با فطرت و حریت انسانی سازگار است، اما انسانی که خدا را برای ترس از جهنم و یا به طمع بهشت، عبادت می کند، نه خود را شناخته است نه خدا را. آنچه که از آزادی انسان را سلب کند و از قدر و منزلت انسانی بکاهد، مذموم است؛ گرچه عبادت باشد.

در هر صورت، انسان از نابود ساختن گوهر نفسانی و کیمیای انسانی خود نهی شده است. همان طور که خدا این نعمت را به انسان ارزانی داشته و بهره مندی او را از آزادی به صورت یک حق، محفوظ و ملحوظ داشته است، انسان نیز در برابر آن مکلّف است که این نعمت را حفظ کند و در نگهداری و نگهبانی آن بکوشد. در «غرر الحکم» آمده است که امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

مَن قام بشرائط العبودیَّة اُهِّل للعتق [718].

«کسی که شرایط عبودیت را رعایت کند، شایسته آزادی و آزادگی است».

و همچنین می فرمایند:

مَن قصَّر عن اءحکام الحریّة اُعید الی الرِّقِّ [719].

«اگر کسی در مورد احکام حریت کوتاهی کند و شرایط آن را رعایت نکند، به رقیت و بردگی بازمی گردد».

از آنچه گفته شد، معلوم می شود که شایستگی و صلاحیت برخورداری از این نعمت و گوهر کم نظیر آفرینش که فقط در انحصار انسان است، به هر کس اعطا نشده است و از طرفی بهره مندی و استفاده بهینه از این عطیه و موهبت الهی آزادی تابع قواعد و قوانین خاصی است و نمی توان هر طور که پیش آید از این نعمت الهی استفاده کرد.

رعایت مرز آزادگی و بردگی

آنچه برای انسان مهم است، رعایت مرز بردگی و آزادی و حدود ذلت و عزت و حقارت و سرافرازی و تشخیص گسیختگی و حریت است؛ یعنی آزادی که ادیان الهی و به خصوص آیین مقدس اسلام برای انسان قائل است، به معنای لجام گسیختگی، ولنگاری و هرزگی نیست. رقیتی که آیین مقدس اسلام آن را تقبیح می کند، همان ذلت، حقارت، بردگی و پستی است. همان طور که در

تعبیرات امام سجاد علیه‌السلام ذکر شد، منظـور حضـرت از بردگـی، ذلـت، وحشـت، اسارت و سختی و ناتوانی در درک لذایذ دنیا، ناتوانی در لذت بردن از عبادت و انس با خدا است و آزادگی به معنای عزت و اقتـدار و اسـتفاده از همـه مطـامع ارزشمند مادی و معنوی است که خدا به انسان ارزانی داشته است؛ کـه در واقـع ثمرات و میوه های آزادی اند.

مولوی با الهام از روایت حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می گوید:

هشـت جنـت گـر در آرم در نظـر ور کنم خـدمت مـن از خـوف سـقر

مـؤمنی باشـم سـلامت جـوی، مـن زان که ایـن هـر دو بـود حـظ بـدن

اگر از نعمت آزادی به صورت مطلوب پاسداری نشود، اثر وضعی مستقیم آن، زوال نعمت و بازگشت به رقیت و بندگی است. به عبارت دیگر، اگر آزادگی کـه ارمغن الهی است با رعایت قـوانین صـادره از جانـب او، حفـظ نشـود، جوامـع انسانی دچار سلطه زورمداران، قدرتمندان و دشمنان آزادی شده، از ایـن نعمـت گرانبها محروم می شوند. مصون ماندن از این عـوارض سـوء، شـرایطی را مـی طلبد که باید در پاسداری و بهره برداری از آزادی موردتوجه قـرار بگیـرد؛ امـا این شرایط چیست؟ پاسخ این سوال را می توان با تامّل در آیات کریمـه قـرآن دریافت؛ وقتی قرآن انواع نفس انسان را بر می شمارد، به نفس لوامـه، مطمئنـه، ملهمه وَ اَمّاره اشاره می کند.

در اول سوره قیامت به نفس لوامه اشاره کرده، می فرماید:

لا اءُقسم بیوم القیامة # و لا اءُقسم بالنفس اللَّوامة [720].

«سوگند به روز قیامت، و سوگند به نفس لوامه که رستاخیز حقّ است».

در جای دیگر می فرماید:

بل الانسان علی نفسه بصیرة # و لو اءَلقی معاذیره [721].

«انسان بر نفس و همه نیازهای نفسانی خود بصیر و آگاه است؛ اگرچه گاه عذرتراشی کند و افعال و کرده های خود را توجیه کند».

در سوره مبارکه شمس می فرماید:

و نفس و ما سوّاها # فاءَلهمها فجورها و تقواها # قد اءَفلح مَن زکّاها [722].

«قسم به جان آدمی و آن کس که وی را آفریده و منظم ساخته؛ سپس خیر و شرش را به او الهام کرده است، که هر کس نفس خود را پاک و تزکیه کرده، رستگار شده است».

نفس انسانی بر اساس الهام خالق هستی، خیر و شرش را می فهمد. و این الهام، همان الهام تکوینی است؛ یعنی خالق هستی که سرشت بشر را با آزادی و حریت رقم زده است، در نهاد و فطرت او، قدرت تشخیص خیر و شر را هم تعبیه کرده که او را از سوءاستفاده از قدرت بازدارد. به همین دلیل است که می گوییم آزادی، مطلق نیست؛ چرا که نفس لوامه و ملهمه در اثر عوامل بیرونی و درونی دچار ضعف و انحطاط می شود و تاریخ پرماجرای بشر بهترین گواه این واقعیت است که چگونه انسان ها تحت تاثیر حوادث و وقایع روزمره واقع شده و می شوند.

نیروی درونی نمی تواند به وظیفه تنبیه و تنبه خود نسبت به حدود و ثغور آزادی خوب عمل کند؛ به همین علت، خداوند متعال با بعثت پیامبران الهی به تشریع این حد و مرزها که منطبق بر عقل، منطق و وجدان بشری است، پرداخته است.

به عبارت دیگر می توان گفت که دعوت پیامبران الهی همان دعوت وجدان مصون از خطا و اشتباه است که در پیامش همه قواعد و قوانین بهره مندی از نعمت گرانبهای آزادی ترسیم شده است. بشر، خود واجد وجدان است و اگر آن

را ورای تعلقات و لغزش ها به کار بگیرد، می تواند همه این امور را درک کند. نکته مهم آن است که تاثیرپذیری این وجدان از عوامل بیرونی و درونی؛ مثل غضب، شهوت و تعلقات دیگر، و راه داشتن خطا و اشتباه در آن، نمی گذارد همه حقایق را درک کند؛ حال آنکه پیامبران از تاثیر این عوامل مصونند و این سر عصمت انبیای الهی و ضرورت ایمان به عصمت آنها است. همه اختلاف کلامی علمای شیعه با عامه، در همین نکته نهفته است که متکلّمان بزرگ شیعه به عصمت انبیای الهی معتقدند و در میان علمای عامه اگرچه بسیاری عصمت را پذیرفته اند، اما آن را فقط در تلقی و ابلاغ وحی منحصر کرده اند.

تفسیر این نکته، کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام است که در سرّ بعثت انبیاء می فرمایند:

فبعث فیهم رسله و واتر الیهم اءَنبیاءه لیستاءدوهم میثاق فطرته و یذکروهم مَنسِیَّ نعمته و یحتجُّوا علیهم بالتَّبلیغ و یَثیروا لهم دفائن العقول [723].

«علت این که خداوند انبیا و رسولان را مبعوث فرمود، این است که نعمت های فراموش شده الهی را یادآور شوند و گنجینه های ارزشمند عقلانی انسان ها را برانگیزند».

این همان نکته ای است که مورد بحث ما نیز واقع شد و گفتیم که همان خدایی که به انسان، فطرت و سرشت انسانی داده است و او را به خاطر نعمت عقل از سایر مخلوقات و موجودات متمایز کرده، به او قدرت تمیز و تشخیص را هم عطا کرده است تا موازنه و تعادلی در آفرینش ایجاد شود و انسان را از سقوط در وادی مهالک بازدارد.

خداوند متعال، انسان را از نعمت آزادی بهره مند کرده است، اما در کنارش نیروی دیگری به او عطا فرموده که بتواند چگونگی بهره مندی از این نعمت را دریابد؛ از آن رو وجدان بشری، همواره در معرض مخاطرات قرار دارد.

خداوند به حکم وظیفه، پیامبران و انبیا را که حامل وحی او هستند، فرستاد. در حقیقت ایشان یاور و بیدارکننده وجدان های خفته اند و یا هدایت کننده وجدان هایی اند که تحت تاثیر عوامل بیرونی، مثل قدرت، ثروت و شهوات، کارآیی خود را از دست داده اند. مطلب اساسی این است که هیچ یک از این امور با آزادی و حریت فکر، اندیشه و عقیده بشر منافات ندارد.

خداوند انسان را طوری آفریده که صاحب اختیار و اراده است. گاهی بعضی از پیغمبرانش را مخاطب قرار می دهد و می فرماید که شما چه اصراری در هدایت اجباری بندگان دارید؟ در سوره یونس درباره این پیامبر گرامی این مساله تکرار شده است. یونس از انبیایی بود که اصرار فراوانی بر هدایت بندگان داشت، وقتی از هدایت آنها ناامید شد، به عنوان قهر از شهر آنان بیرون رفت و امتش را نفرین کرد.

خداوند خطاب به او فرمود:

و لو شَاء ربُّک لآمن مَن فی الارض کُلّهم جمیعا اءَفاءَنت تکره النَّاس حتی یکونوا مؤمنین [724].

«و اگر پروردگار تو می خواست، همه کسانی که روی زمین هستند، همگی (به اجبار) ایمان می آوردند؛ آیا تو می خواهی مردم را مجبور سازی که ایمان بیاورند؟! (ایمان اجباری چه سودی دارد؟!».

اراده خدا به این تعلق گرفته است که آنها با اختیار و اراده خود مؤمن باشند، نه این که مجبور و ملزم به ایمان باشند. ایمان اجباری قدر و قیمتی ندارد؛ چرا

که بسیاری از موجودات دیگر، به حکم تکوین به وحـدانیت و یگـانگی خـالق آفرینش معترفند. خداوند متعال در سوره مبارکه انعام می فرماید:

و لو شاء اللّه لجمعهم علی الهدی فلا تکوننَّ مِنَ الجاهلین [725].

«اگر خدا می خواست همه بندگانش هدایت شوند، آنان را در طریق هـدایت دور هم جمع می کرد و پس هرگز از جاهلان مباش».

خدا هدایت اجباری را نخواسته و انسان را موجود صـاحب اندیشـه، اراده و اختیار قرار داده است. همین وجه تمایز او از سایر موجودات است. بنابراین، بـه پیامبرش می فرماید:

اُدعُ اِلی سَبیلِ رَبِّکَ بِالحِکمَةِ و المَوعِظَةِ الَحَسَنة و جَادِلهُم بِالَّتی هِـیَ اءَحسَـن [726].

«آنها را با روش های حکمت آمیز، مواعظ حسنه و مجادلـه ای کـه احسـن است به راه پروردگارت فراخوان».

با این که همه مبانی وحی، حقّ بوده و غیرقابل خدشه اند، و از طرفی پیغمبر ﷺ هم می دانست که منکرانش راه خطا می پیمایند و آنچه می گویند، باطل است، اما قرآن به پیامبرش می گوید که با رعایت ادب و همه موازین انسانی بـا آنها مناظره کن؛ احترام بگذار و عقاید آنها را مورد تمسخر و استهزا قرار نده.

محدوده آزادی از دیدگاه اسلام

آزادی در عقیده، مساله مسلمی است که از مصـادیق دیگـر آزادی، مهـم تـر است. وقتی این مطلب را پذیرفتیم و تثبیت کردیم که شرع انور بر اساس تلقی از انسان و قوانین مربوط به هدایت او، برایش آزادی اندیشه و اعتقـاد قائـل شـده است، مسائل دیگر به طور طبیعی، تابع آن خواهد بود. مسـائلی از قبیـل آزادی در مسکن، انتخاب دوست، خورد و خوراک، لباس پوشیدن و... این نکته را باید

در نظر داشت که به بیان فنی و علمی، انسان همان طور کـه از درون، مقیـد بـه قیود و محدودیت هایی است، در لسان شرع و احکام هم برای او قیـودی بیـان شده است.

این معنایش کاملا واضح و روشن است؛ یعنی انسان ها آن طور آزاد نیسـتند که منافع دیگران را در معرض خطر قرار دهنـد. آزادی در راه رفـتن، اظهـارنظر کردن، سخن گفتن و سایر انواع آزادی، نباید آزادی انسان های دیگر را محـدود کند. این نکته ای است که عقول بشری قادر به درک آن است. بنـابراین، هرجـا که آزادی فرد، حریت دیگران را تهدید کند، عقلا آن را ممنوع می داننـد و نهـی می کنند. نباید تصور کرد در قالب آزادی فکر و اندیشه، هر مطلبی را می تـوان بیان کرد و یا اعتقادات و مقدسات دیگران را به باد استهزا گرفت.

این همان مرز آزادی عقلانی و لجام گسیختگی است؛ یعنی وجه تمایز آزادی مورد پسند و آزادی حیوانی. بر این اساس، در جوامع امروزی که به یک سلسله معیارهای شرعی تقید ندارند، به برخی ضوابط و قواعد انسانی مقیدند؛ مـثلا در تاریخ، افرادی را می یابیم که در ادبیات تاریخی از آنها به طرّار یـاد مـی شـود. اینان کسانی بودند راهزن و در اصطلاح قطـاع الطریـق؛ در مسـیر قافلـه هـا و کاروان ها کمین می کردند و اموال مردم را به سرقت می بردند. در بـین ایشـان، برخی از قواعد و قوانین انسانی و اسلامی حاکم بود. در تاریخ نقل کرده اند کـه عده ای از این طراران به قافله ای دستبرد زدند. انبانی پر از طلا و جواهرات، از یکی از مسافران به سرقت بردند و چـون نـزد رئـیس خـود بردنـد و در آن را گشودند، در میان طلا و جواهرات کاغذی یافتند که روی آن نوشته شده بود:

فاللّه خیر حافظا و هو ارَحم الراحمین [727].

«خداوند بهترین حافظ، و مهربانترین مهربانان است».

این آیه کریمه قرآن از آیاتی است که برای حفظ و صیانت انسان و اموال وی توصیه شده است. رئیس طراران گفت: کیسه طلا را به صاحبش برگردانید. همه متعجب شده، به او اعتراض کردند. سرکرده ایشان گفت: کیسه را برگردانید؛ ما دزد اموال مردمیم نه دزد اعتقادات ایشان.

گاهی ملاحظه می کنیم تقیدات انسانی طراران، بیشتر از بعضی مدعیان روشن فکری است. ایشان که داعیه دار روشن فکری و هدایت جوامع انسانی اند، با مسخره کردن اعتقادات و به بازی گرفتن مبانی اندیشه انسان های مؤمن و متعبد، به کجا می خواهند راه ببرند؟! اگر این سنت های اعتقادی که بر اساس تشخیص ما، ریشه در مبانی صحیح و دقیق علمی دارد، به علت عدم درک آنها زیر سوال برود، آیا واقعا مرزهای آزادی انسانی پاسداری شده یا خیر؟! این که فکر و اندیشه برخی افراد، قادر به درک این تفکرات ناب نیست، نمی تواند مجوز حمله و عناد نسبت به آنها بشود. در آیات و روایات فراوان دیده می شود که اقوال و اندیشه های دیگران مطرح می شود و بدون این که هتک و جسارت و توهینی به آنها شود، پاسخ داده می شود. این معنای آزادی فکر است؛ نه این که انسان آن افکار و اندیشه ها را مورد استهزاء قرار بدهد و با هتاکی و جسارت با آنها برخورد کند.

مفهوم آزادی فکر و اندیشه آن است که اصل مطلب آورده بشود، پاسخ آن هم در نهایت احترام و حرمت مطرح شود. این همان نکته ای است که در فرمایش امیرالمؤمنین علیه السلام نیز آمده بود که حضرت فرمودند:

«اگر این آزادی را قدر بدانید، ارج بنهید و شرایطش را لحاظ کنید، تداوم خواهد داشت، اما اگر این محدوده قانونی را مراعات نکنید، به یقین در معرض

خطر رقیت قرار می گیرید. و علت آن، چیزی نیست جز نادیده گـرفتن فطـرت اصیل انسانی و انکار فرستادگان الهی» [728].

تاریخ بشر گواه است که چگونه وجدان برخـی انسـان هـا دچـار ضـعف و انحطاط شـده اسـت. امیرالمـؤمنین علیه‌السلام در بخـش دیگـری از خطبـه اول مـی فرمایند:

و لم یُخل اللّه سبحانه خَلقَهُ مِن نبیّ مرسل اءَو کتاب منـزل اءَو حجّـة لازمـة اءَو محجَّة قائمة رسل لا تقصر بهم قلَّة عددهم و لا کثرة المکذّبین لهم من سـابق سُمِّیَ له من بعده اءَو غابر عرَّفه من قبله علی ذلک نَسَلَتِ القرون و مَضَتِ الدُّهور و سَلَفَتِ الآباء و خَلَفَتِ الاَبناء [729].

«و هیچ گاه نبود که خداونـد آفریـدگان را بـی پیـامبر بـدارد، یـا کتـابی در دسترس آنان نگذارد، یا حجتی بر آنان نگمارد، یا از نشان دادن راه راست دریغ دارد. پیامبران که اندک بودند و مخالفانشان بسیار، و در دام شـیطان گرفتـار، در کام خویش درنماندند. گاه پیامبر پیشین نام پیامبر پس از خود را شـنید و گـاه وصف پیامبر پسین را به امت خویش گفته. زمان این چنین گذری شد و روزگار سپری. پدران رفتند و پسران جای آنان را گرفتند».

در این عبارت امیرالمؤمنین علیه‌السلام تاریخ را به شهادت می طلبند کـه خداونـد برای هدایت نسل های مختلف بشر، انبیا را همراه با کتاب وحی فرستاده است.

منتها در مقابل آنها، کسانی بوده اند که به تکذیب انبیای الهی پرداخته و مـانع از هدایت و ارشاد انسان ها شده اند و ممانعت آنها به قدری شدید بوده است که هم تکذیب وجدان خود می کرده اند، و هم تکذیب انبیای الهی.

نتیجه این که، قوانین شرع همان چیزهایی است که برای صیانت از آزادگی انسان تبیین گردیده است و سرپیچی و تخلف از آنها، اعاده رقیت و بردگی بشری است.

نکته دیگر این که نمی توان مدعی شد، وجدان و فطرت ما بیدار است و نیازی به وحی و انبیای الهی نداریم و می توانیم به تشخیص خود عمل کنیم؛ زیرا تاثیرپذیری بشر از عوامل بیرونی و شهوات و غرائز درونی محدود به زمان و مکان خاص نیست تا بگوییم امروزه بشر به مرحله ای از کمال رسیده که همه خیرات و شرور را درک کند. این ادعای باطل، می تواند نسل بشر را در معرض تهدید قرار دهد؛ چون این سنت آفرینش است که همیشه در بیرون و درون انسان عوامل متضادی فعال باشند، تا دوراهی انتخاب و اختیار را تحقق بخشند و اختیار و انتخاب، معنی و مفهوم پیدا کند و در سایه آن، شخصیت آزاد انسانی متجلی شود.

از طرفی اگر ادعا شود انسان به مرحله ای از کمال رسیده که خود واجد این قدرت است، به معنی دگرگون شدن شرایط تکوین و خلقت بشر امروزی با انسان های گذشته است، حال آن که هیچ کس این ادعا را نمی پذیرد که خلقت و تکوین بشر با گذشته او متفاوت است. انسان ها از آغاز آفرینش تا پایان بر یک اساس آفریده شده و می شوند. همان امتیازاتی که از ابتدای خلقت، در تکوین بشر دخالت داشته، اکنون نیز ادامه دارد و در طول تاریخ هیچ تفاوتی نکرده است.

اساسا این ادعا، با این مطلب منافات دارد که خداوند متعال، بشر را موجود مختار آفریده است؛ چرا که اختیار وقتی مفهوم می یابد که این عوامل در کار

باشند. در ادامه سوره شمس، بعد از قسم های متعددی که ذکر می شود، می فرماید:

قد اءَفلح مَن زَکّاها # و قَد خَاب مَن دَسَّاها [730].

«کسانی که موفق شده اند تزکیه را در پیش گیرند، رستگارند و آنها که مغلوب نفس شده اند، در خسران و زیانند».

از مجموع مطالب بیان شده، این نکته را به خوبی درمی یابیم که خداوند متعال، همان طور که انسان را موجودی حر و آزاد آفریده است، در کنار این حریت و آزادگی، نیروی وجدان بشری را قرار داده است و با ارسال رسل و بعثت انبیا، این نیروی درونی را تقویت فرموده است؛ به طوری که آنها مبین مرکوزات وجدانی و فطری بشر و تبیین کننده مدرکات فطری او هستند. در واقع وحی تأکیدکننده همان الهام درونی انسان است که او را از آزادی مطلق برحذر می دارد. آنچه را در قوانین شرعی می بینیم، در حقیقت، تقویت کننده آزادی و حریت بشر است. قبلا هم به این معنی اشاره داشتیم که قوانین شرع، نه تنها آزادی فکر را یکی از حقوق مسلم و طبیعی بشر می داند، بلکه همه قوانینی که از ناحیه شرع مقدس وضع شده است، در مسیر تثبیت این حقّ طبیعی و فطری بشر قرار دارد. قرآن می فرماید:

لا اکراهَ فی الدِّین قد تَبَیَّنَ الرُّشدُ مِنَ الغَیّ [731].

«در قبول دین، اکراهی نیست؛ زیرا راه درست از راه انحرافی، روشن شده است».

خداوند، در مقام تشریع همان کاری را کرده که در مقام تکوین نموده است.

او در مقام تشریع، راه درست و صحیح را برای انسان بازگو می کند، چنان که در نفس او هم این نیرو را قرار داده است که می تواند راه صحیح را از

غیرصحیح تشخیص دهد. اگر کسانی اهل دقت در آیات کریمه قرآن باشند، به خوبی درمی یابند که در قرآن همواره از وحی الهی، به تذکره و تذکار یاد می شود.

کلا انّها تذکرة # فمَن شاءَ ذَکَرَه [732].

«چنین نیست که آنها می پندارند، این قرآن تذکار و یادآوری است، و هرکس بخواهد از آن پند می گیرد»

در جای دیگر می فرماید:

و ذَکِّر فانَّ الذِّکری تَنفَعُ المؤمنین [733].

«پیوسته تذکر بده، زیرا تذکر، مؤمنان را سود می بخشد».

در سوره دیگر می فرماید:

فذکِّر انَّما اءنت مذکِّر # لست علیهم بمصیطر [734].

«تذکر بده که تو فقط تذکر دهنده ای، تو بر آنان سلطه گر نیستی که بر ایمان مجبورشان کنی».

در این آیات می فرماید: قرآن برای یادآوری است. کسی که بخواهد متذکر می شود؛ یعنی انسانی که نیتش فهمیدن باشد، متنبه می شود یا در آیه بعد پیامبر را مخاطب قرار داده و می فرماید: ما تو را مذکر یادآوری کننده فرستادیم؛ تو هرگز نباید مردم را در فشار قرار دهی. همین طور در آیات دیگر با بیان متنوع، تأکید می کند که افراد بشر به وسیله وحی و تشریع قوانین وحی، به سمت ندای فطری و وجدانی خود هدایت می شوند و انسان زیرک و عاقلی که بتواند به بهترین صورت از خرد و اندیشه خدادادی خود بهره مند شود، کسی است که بتواند به بهترین صورت از قوانین تشریع، برای وصول به سعادت خود استفاده کند.

27 - حقّ بنده آزادشده بر مولا

وَ اَمَّا حقُّ مَولاکَ الجَارِیَةِ علیه نِعمَتُکَ، فَاءَن تَعلَمَ اءَنَّ اللَّه جعَلَکَ حَامِیَة علیه، و وَاقِیَة و ناصِرا و مَعقِلا، و جَعَلَهُ لک وَسیلَة و سَبَبا بَینک و بَینَه، فَبالحَرِیِّ اءَن یَحجُبَکَ عنِ النَّار فیکونَ فی ذلک ثَوابُکَ منه فی الآجِلِ، و یَحکُمَ لکَ بِمِیراَثِهِ فی العاجِلِ اِذا لم یَکُن له رَحِم مُکَافَاءَة لما اءَنفَقتَهُ من مالِکَ علیه، و قُمتَ بهِ مِن حقِّهِ بَعدَ اِنفَاقِ مَالِکَ، فاءِن لَم تَخَفهُ خِیفَ علیک اءَن لا یُطَیِّبَ لکَ مِیراَثَهُ و لا قوَّةَ الا باللَّه.

«وَ اما حقّ بنده ای که به وسیله تو از نعمت آزادی بهره مند شده این است که بدانی خداوند تو را حامی، نگهبان و یاور او قرار داده و او را میان خود و تو واسطه کرده است، پس شایسته است که به وسیله همین واسطه، تو را از آتش و عذاب، مصون دارد و این پاداش آینده تو است؛ و همچنین اگر او وارثی نداشته باشد، به ازای مالی که برای آزادی او هزینه کرده ای و بعد از آزادی نیز حقوق او را رعایت نموده ای، وارث اویی و اگر بعد از آزادی، این حقوق را رعایت نکنی، بیم آن می رود که آن میراث برای تو گوارا نباشد».

این چهارمین حقی است که امام سجاد علیه‌السلام درباره بردگان و صاحبان آنها بیان می فرمایند. همان طور که گذشت، این موارد چهارگانه، حکایت از این دارد که از منظر معارف اسلامی، رعایت حقوق ضعفا و زیردستان سفارش زیاد شده است.

در آن دو حقی که در مباحث گذشته برای این دو طایفه ذکر شد، علاوه بر این که به بردگان نسبت به رعایت حقوق صاحبان و موالی خود توصیه شد، تا نظام زندگی فردی و اجتماعی شان محفوظ بماند، گفته شد که بعد از آزادی نیز به پاس حق شناسی و بهره مندی از آزادی، حقوق موالی گذشته را رعایت کنند.

خوشرفتاری و مدارا با برده

در این جا به صاحبان بردگان - چه هنگام بردگی آنها و چه پس از آزادی شان - حقوقی را متذکر می شود. اما آن جا که برده هستند، روشن است که وظایفی برعهده مولا است. اما زمانی که آزاد می شوند نیز حقوقی برای آنها ذکر می فرمایند و این به دلیل شرایط اجتماعی، غربت و بی کسی است که به طور طبیعی برای ایشان به وجود می آید. لذا نیازمند پشتیبان و یاورند.

انصافا در کدام مکتب اخلاقی و حقوقی به این نکته های دقیق و ظریف توجه شده است؟ به خصوص زمانی که حاکمیت فقط از آن قدرت و ثروت است و زبان عقل و عاطفه برای اکثریت مردم، قابل فهم نیست! در معارف دین به خوشرفتاری و مدارای با برده بسیار توصیه شده است؛ به صورتی که دستور داده شده است، صاحبان آنها هیچ تفاوتی بین خود و آنها قائل نشوند. در روایت آمده است:

هُم اخوانکم جعلَهُمُ اللّه تحتَ اءَیدِیکم، فاءَطعِمُوهُم ممَّا تاءکُلون، و اءَلبِسُوهم ممَّا تَلبِسون، و لا تُکَلِّفوهم ما یَغلِبُهُم، فان کَلَّفتُمُوهم، فاءَعینوهم [(735)].

«آنان برادران شمایند که خداوند آنها را در اختیارتان قرار داده است؛ پس از آنچه خود می خورید به آنان بخورانید و از آنچه خود می پوشید به آنان بپوشانید و آنان را به آنچه طاقت ندارند وادار نکنید. و اگر به کاری وادارشان کردید، کمک کارشان باشید».

با تامل در این روایت می فهمیم: اولا، از آنها تعبیر به برادر می شود؛ ثانیا، خورد و خوراک مولا نیز با آنها باید یکسان باشد؛ ثالثا، لباسشان باید با صاحبشان یکسان باشد؛ رابعا، به کارهای مشکلی که از طاقت آنها خارج است،

وادار و ملزم نشوند. در سایر امور نیز آنهارا مساعدت و یاری کنند. این مضامین را مولوی در قالب اشعار زیبایی بیان کرده است:

شـــــرم دارم از نبـــــیِّ ذوفنـــــون البســـــوهم گفـــت ممـــا تلبســـون

مصطفی کـرد ایـن وصـیت بـا بنـون اطعمـــوا الاذنـــاب ممـــا تـــاکُلون

این شعر بیانگر این است که به صورت یک فرهنگ و یک سـنت در جامعـه مسلمین موردقبول و پذیرش واقع شده است. توصیه اول این کـه تـا بـرده انـد، حقوق آنها رعایت شود؛ توصیه دیگر، آزادی آنهـا اسـت کـه در بحـث حقـوق «عبید و اماء» توصیه های فراوانی برای وجوب آن ذکر شده اسـت و راه هـای مختلفی را شرع مقدس برای آن قرار داده است. در ایـن جـا هـم امـام سـجاد علیه‌السلام می فرمایند: بعد از آزادی، وظیفه مولا و صاحب عبـد تمـام نشـده اسـت؛ وظیفه اش این است که او را در اجتماع، تنها رها نکند. همواره پناهگاه او باشد و از یاری او کوتاهی و دریغ نکند.

این یک توصیه ظریف اخلاقی است و انصاف این است کـه رعایـت حقـوق، فقط به نفع عبد آزاد شده نیست، بلکه از ادامه سخنان امام علیه‌السلام استفاده می شود که منافعی نیز برای مولا که اقدام به آزادی بنده و برده کـرده اسـت، در بـردارد؛ زیرا روابط انسان ها، روابطی ارزشمند است و نباید به سهولت از دست برود.

ارتباط بین عبد و مولا

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

اءَعجَزُ النَّاس مَن عَجَزَ عَن اکتِسَابِ الاخوَانِ، و اءَعجَزُ منه مَن ضیَّع مَـن ظَفَـرَ به منهم [736].

«عاجزترین افراد کسانی هستند که قادر بـه دوسـت یـابی نیسـتند و از آنهـا عاجزتر و ناتوانتر کسانی هستند که دوستان خود را از دست دهند».

فردی که زمان زیادی را در کنار دیگری زندگی کرده است و بر سر سفره او نشسته است، به طور طبیعی، میان آن دو علقه ای ایجاد شده است که نباید به واسطه یک وظیفه شرعی یا یک تقید شرعی که باعث شده او را آزاد کند، از بین برود؛ و یا به علت این که او از منزلت و جایگاه رفیع اجتماعی برخوردار نیست، این علقه ها فراموش شود. حضرت رسول اکرم ﷺ می فرمایند:

المؤمن للمؤمن بمنزلة البنیان یشدُّ بعضه بعضا [737].

«مؤمنان نسبت به یکدیگر به منزله ساختمانی هستند که هر قسمت آن، قسمت دیگر را تقویت می کند».

تصریح رسول اکرم ﷺ این است که خداوند متعال در سایه رعایت حقوقی که برده آزاد شده، به صاحبش دارد، دو منفعت برای او قرار داده است: یک منفعت عاجل و فوری که در دنیا برای و حاصل می شود و یک منفعت آجل که در سرای آخرت از آن بهره مند می شود. اما منفعت دنیوی خدمت و کار خیر او که شرع مقدس قرار داده، این است که مولا به پاس خدمتی که کرده و انسانی را از بند رقیت آزاد کرده، در زمره وراث او قرار می گیرد و اگر وارثی نداشته باشد، حقّ ارث مولا بر بیت المال مقدم است اگر کسی از دنیا برود و وارثی نداشته باشد اموال او متعلق به بیت المال است و به اصطلاح فقهی امام وارث او است اما نفع اخروی که برای مولا مقرر شده، این است که با این اقدام، در برابر عقاب و آتش، برای او حجاب و سپری ایجاد می شود. شاید بتوانیم بگوییم که چون این عمل به حکم عاطفه انسانی و راءفت و تلطف انجام گرفته، ذات اقدس پروردگار، شایسته تر است که به اهل راءفت، رحمت فرسد و پاسخ نیکی را به نیکی بدهد. او انسان ها را به ملاطفت با یکدیگر توصیه می کند و از سویی هم خود را به رحمت ستوده است و به یقین به رفتار کریمانه سزاوارتر

است. وقتی انسانی تفضل کند، خدا سزاوارتر به تفضل است و طبیعی است که اگرچه این کار کوچک است، اما چون نشاءت گرفته از یک وصف ارزشمند انسانی است، طبعا پاسخ هم کریمانه خواهد بود.

ذلک فضل اللّه یؤ تیه مَن یشاء واللّه ذوالفضل العظیم [738].

«این فضل خدا است که بر هر کس بخواهد می بخشد. و خداوند صاحب فضل عظیم است».

معامله فضل و کرامت، در قالب قاعده و قانون نمی گنجد. پس حقّ این است که در قبال چنین عملی، خدا نیز که کریم تر از همه کریمان است، با کرامت از خطاهای او درگذرد و این انسان را با همان وصف راءفت ش مشهور کند و از آتش دور سازد. این طبیعت این صفت است؛ که میان او و آتش حجاب ایجاد می کند.

بنابراین که در جامعه بشری امروز بردگی و بندگی به صورت زمان های سابق وجود ندارد، بحث در مورد این حقّ به صورت مختصر بیان شد.

28 - حقّ احسان کننده

وَ اَمَّا حقّ ذِی المَعروف عَلَیک، فاءَن تَشکُرَهُ، و تَذکُرَ معروفَهُ، و تَنشُرَ لَه المَقَالَةَ الحَسَنَةَ، و تُخلِصَ له الدُّعاءَ فیما بینک و بین اللّه سبحانه، فانَّکَ اذا فَعَلتَ ذلک کُنتَ قد شَکَرتَهُ سِرّاً و علانیّة، ثمَّ اءِن اءَمکَنَ مُکَافَاءَتُهُ بالفعل کَافَاءَتَهُ، و الا کُنتَ مُرصِدا لَه، مُوَطِّنا نفسَکَ علیها.

«وَ اَمَّا حقّ کسی که به تو احسان و نیکی کرده، آن است که سپاس گزار او باشی و همواره نیکی او را به یاد داشته و با گفتار نیک خود او را به خیر و نیکی شهره نمایی و به هنگام دعای خالصانه ات با خدا، او را یاد کنی. اگر چنین کردی، به وظیفه شکرگزاری پنهان و آشکار خود عمل نموده ای و چون برایت میسر شد، در عمل نیز او را عوض دهی وگرنه هر لحظه مترصد جبران آن باشی».

درباره این حقّ که یکی از مهم ترین حقوقی است که در رساله مبارکه امام سجاد علیه‌السلام ذکر شده است، در فصول مختلفی باید بحث و گفتگو شود: یکی درباره این که شکر چیست و شکرگزاری چگونه است؟ دیگر این که معروف چیست و ذی المعروف به چه کسی می گویند؟

معنی و مفهوم شکر

اما درباره فصل اول که معنی شکر چیست؛ در «مفردات راغب» شکر به معنی اظهار نعمت و نشر و اشاعه آن آمده است؛ در برابر کفر که به معنی فراموش کردن و پنهان کردن است [739]. در کلام امام علیه‌السلام هم معنای ظریفی برای شکر ذکر شده است. امام می فرمایند: اءَن تشکره او را شکر گزارد و بعد در ادامه می فرمایند:

تذکر معروفه، و تنشر له المقالة الحسنة همیشه نیکی او را یادآوری کند و با این کار، او را به عنوان انسانی صاحب ارزش مشهور کند. پس حقّ اول کسی که به انسان احسان کرده است، یاد کردن و فراموش نکردن احسان او است؛ حقّ دوم، نقل فعل خیر او و معرفی کردن او به عنوان انسانی خیراندیش و نیکوکار است؛ حقّ سوم، دعای خالصانه در حقّ او است؛ حقّ چهارم، جبران عملی احسان او و اگر قدرت جبران عملی نداشت، در مرتبه پنجم، تصمیم و عزم عملی بر جبران آن می باشد؛ یعنی نیت او این باشد که اگر روزی خدا به او قدرت داد، خدمت وی را جبران کند.

این مراتب شکر و درجات آن است که در کلام امام سجاد علیه‌السلام بدان اشاره شده است. ولی برای این که مساله شکر و ذی المعروف خوب روشن شود، بهتر است که اول درباره شکر نعمت های الهی تحقیق کنیم.

موضوع شکر در بسیاری از آیات نورانی وحی و روایات متعددی از اهل بیت عصمت علیهم‌السلام مورد بررسی قرار گرفته است که ضمن آن، راه و روش شکرگزاری نیز به انسان آموخته شده است. بعضی از روایات اولین قدم شکر را، شکر قلبی دانسته اند و این که انسان، نعمت و لطف الهی را بفهمد و با زبانش صاحب نعمت را که ذات اقدس پروردگار است، ثنا گوید. در بعضی روایات چنین آمده است که اگر کسی شکرگزار باشد، خداوند هرگز باب نعمت فراوان را بر او نمی بندد:

ما کان اللّه لیفتح علی عبد باب الشکر و یغلق عنه باب الزِّیادة [740].

«خداوند باب ازدیاد نعمت را به روی انسانی که باب شکرگزاری را برایش گشوده، نمی بندد».

این اولین ثمره شکرگزاری است. در روایت دیگری از مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام به نقل از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام ذکر شده است که می فرمایند:

لقد قام رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عشر سنین علی اءطراف اءصابعه حتی تورَّمت قدماه واصفرَّ وجهه، یقوم اللیل اءجمع حتی عوتِبَ فی ذلک، فقال اللّه عزَّ و جَلَّ: «طه # ما اءَنزلنا علیک القرآن لتشقی [741]» [742].

«رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله ده سال تمام شب را بیدار بود و روی پا ایستاده بود و با خدا راز و نیاز می کرد؛ تا این آیه نازل شد که ای پیامبر! ما قرآن را بر تو نازل نکردیم که تو به زحمت و مشقت بیفتی».

در روایت دیگری از امام باقر علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

کان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله عند عائشة لیلتها، فقالت: یا رسول اللّه! لم تُتعِبُ نفسک، و قد غفر اللّه لک ما تقدم من ذنبک و ما تاءخَّر؟ فقال: یا عائشة اءَ لا اءکون عبدا شکورا [743].

«شبی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نزد عایشه بودند، او زبان اعتراض گشود که چرا شما خود را به تعب و رنج می اندازید؟ در حالی که خداوند همه کرده های گذشته و آینده تو را، بخشیده است. حضرت فرمودند: ای عایشه! آیا من بنده شکرگزاری نباشم؟».

بنابراین، شکر نعمت، شأن انسان هایی است که نعمت های الهی را درک کرده اند و قدر آنها را یافته اند؛ زیرا برای کسانی که به این مرتبه رسیده اند کمال عقلی در شکر کردن است. آنها در خود حالت شکر و سپاس گزاری به منعم و کسی که در حقّ آنها لطف و محبت کرده است را احساس و آن را ابراز می کنند.

در آیات فراوانی از قرآن درباره شکر سخن گفته شده و خداوند در چندجا به توصیف شاکر و شکور پرداخته است واللّه شکور حلیم [744] خدا شکرگزار است یا گفته شده خداوند خیرالشاکرین است؛ یعنی بهترین شکرگزاران. وقتی قرار شد که این وصف، توصیف الهی باشد، در نتیجه قابل تاءمل خواهد بود؛ چرا که به انسان ها سفارش شده است که صفاتشان، جلوه ای از صفات پروردگار باشد.

شکر همراه با مشتقاتش از عناوین کثیرالاستعمال است که هفتاد و پنج مرتبه در قرآن تکرار شده است. آنچه ضرورت دارد درباره موضوع شکر روشن شود، شکر در پیشگاه پروردگار و از نعمت های او است و بعد از روشن شدن مهمترین مصداق شکر، سایر مصادیق نیز روشن خواهد شد.

در بیان امام سجاد علیه السلام پاسخ عملی و جزا دادن به فعل، دعا کردن برای صاحب حقّ و اشاعه خوبی های او را، ادای حقّ او دانسته و همه را مستلزم به درک نعمت و ارزش آن کرده است؛ چرا که انسان شاکر باید ابتدا نعمت و کسی را که آن نعمت را به او عطا می کند خوب بشناسد تا بتواند شکرگزار خوبی باشد. این اولین قدم در شکرگزاری است. قرآن در سوره سباء درباره نعمت های الهی می فرماید:

اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور [745].

«ای آل داوود! شکر خدا به جای آرید هر چند از بندگان من عده قلیلی شکرگزارند».

در این سوره مبارکه بعد از این که خداوند، نعمت هایی را که به داوود و سلیمان عنایت کرده و این پدر و پسر را قدرت بخشیده تا بر تکوین و قدرت های نامرئی تصرف داشته باشند، برمی شمارد؛ در پایان به مجموعه خانواده

فرمان می دهد که خدا را شکر کنید و بعد می فرماید: بدانید که بندگان شکور، نادر و کمیابند. این آیه، بیانگر عظمت شکر است. همان گونه که سعدی نیز در آغاز گلستان می گوید:

از دست و زبان که برآید کز عهده شکرش به درآید

مصادیق عبداللّه در قرآن

وقتی می توانیم عظمت شکرگزاری را دریابیم که ببینیم ناتوانی در انجام آن به چه طایفه ای از بندگان نسبت داده شده است. در این آیه عجز و ناتوانی با تعبیر عبادی همراه با یای نسبت بوده و به بندگان خدا نسبت داده شده است؛ پس ابتدا باید سایر موارد استعمال این مضاف و مضاف الیه را در قرآن بررسی کنیم و ببینیم در قرآن به کدامین قسم از بندگان نسبت داده شده و خدا از چه بندگانی با لفظ عبادی یاد کرده است؟ در سوره مبارکه حجر، وقتی که داستان تخلف شیطان و نافرمانی او را از سجده آدم ذکر می کند و او را از مقام قرب می راند، شیطان اجر عباداتش را از خدا مطالبه می کند و از خدا می خواهد تا روز قیامت زنده بماند.

خداوند پاسخ می دهد:

قال فانک من المنظرین # الی یوم الوقت المعلوم [746].

«تو از مهلت یافتگانی، اما نه تا رستاخیز، بلکه تا روز و وقت معینی».

بعد شیطان می گوید:

لاءُغوینَّهم اءَجمعین # الا عبادک منهم المخلَصین [747].

«همه بندگان را گمراه می کنم؛ مگر بندگان مخلص تو را».

و بعد از یک آیه، این تعبیر آمده است:

ان عبادی لیس لک علیهم سلطان [748].

«بر آنها که بندگان من هستند - و عنوان عبادی بر آنها صادق است - سلطه ای نداری - که بتوانی آنها را اغوا کنی -».

یعنی از مجموعه خلقت تنها جماعتی از حیطه قدرت شیطان استثنا می شوند که مصداق عنوان عبادی هستند، بندگان خاصی که شیطان هم آنها را می شناسد و اعتراف می کند که قادر به اغوای ایشان نیست.

مورد دیگر در سوره مبارکه انبیا است که می فرمایند:

و لقد کتبنا فی الزّبور من بعد الذّکر اءَن الارض یرثها عبادی الصّالحون [749].

«ما در دو کتاب پیشین آسمانی هم مقرر کردیم که نهایتا حاکمیت زمین از آن بندگان صالح ما است».

بندگان صالح خدا، کسانی اند که خدا وعده کرده است که در پایان دنیا، قدرت را در روی زمین به آنها تنفیذ کند.

در برخی روایات ما از عبادی الصالحون به حضرت بقیة اللّه علیه السلام و اصحاب آن حضرت، تعبیر شده است که از بندگان برگزیده خدا هستند [750].

مورد دیگر را در سوره بقره می بینیم که می فرماید:

و اذا ساءَلک عبادی عنی فانّی قریب اءُجیب دعوة الداع اذا دعان [751].

«و چون بندگان از من سوال کنند، بدانند که من به آنها نزدیک هستم و هر کسی مرا بخواند، دعای او را اجابت کنم».

در سوره مبارکه فجر می فرماید: در صحنه قیامت به عده ای خاص، این طور خطاب می شود:

یا اءَیَّتُها النَّفس المطمئنَّةُ# اِرجِعِی اِلَی ربِّکِ رَاضِیَة مَرضِیَة # فَادخُلی فِی عِبَادِی # وَادخُلِی جَنَّتِی [752].

«ای نفس قدسی مطمئن و دل آرام امروز به حضور پروردگارت بازآی که تو خوشنود و او راضی از تو است. بازآی و در صف بندگان خاص من درآی؛ و در بهشت من داخل شو».

عبادالله که با کلمه «عبادی» بیان شده است، همان صاحبان نفوس مطمئنه اند؛ کسانی که در قیامت با سرور و شادمانی به بهشت فراخوانده می شوند. خداوند در قرآن به خیلی از اصناف و طبقات، وعده بهشت داده است، اما وعده بهشت با عبارت «جنتی» فقط در انحصار عبادالله است که با این تعبیر از آنها یاد شده است.

از این موارد چندگانه که از قرآن ذکر شد، معلوم می شود آنها که به مرتبه عبودیت خاص هم رسیده اند، قادر به شکرگزاری نیستند؛ چرا که قدم اول در شکرگزاری، شناخت نعمت است.

شناخت نعمت، شکر منعم می باشد

فرد از طریق شناخت نعمت، به شناخت منعم می رسد؛ البته شناخت کامل برای شناخت تمام ذات و کنه صفات خداوند بر ای هیچ کس ممکن نیست. شاید بعد از آیه 13 سوره سباء باشد که بنا بر نقل یک حدیث قدسی که داوود علیه‌السلام عرض کرد:

یا رب کیف اءَشکرک و شکری لک نعمة اُخری منک توجب علیَّ الشکر لک؟ فاءوحی اللّه تعالی الیه اذا عرفت اءن النعم منی رضیت منک بذلک شکرا.[753]

«خدایا! چگونه تو را شکر گویم، حال آن که توفیق بر شکر، نعمت دیگری است که احتیاج به شکرگزاری دیگر دارد؛ خداوند خطاب به داود فرمود: وقتی

برای تو روشن شد که همه نعمت ها از من است، به این مقدار شکر تو راضی ام».

این مطالب در سایر معارف ما نیز وارد شده است؛ مثلا در کتاب «کافی» از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است:

مَن اءَنعم اللّه علیه بنعمة فعرفها بقلبه، فَقَد اءَدّی شکرها [754].

«وقتی خدا بنده ای را به نعمتی متنعم فرمود، اگر از صمیم قلب، آن نعمت و منعم را بشناسد، شکر نموده است».

این مرتبه از شکر؛ یعنی شکر قلبی مستلزم تصور، فهم و درک نعمت است، برتر از سایر مراتب شکر است. بنابراین، در آغاز کلام امام سجاد علیه‌السلام هم آمده است که می فرماید:

وَ اَمَّا حقّ ذی المعروف علیک، فاءَن تشکره.

شکر آن است که احسان او را همیشه به یاد داشته باشی؛ یاد داشتن مستلزم آن است که اول نعمت را بشناسد تا آن را همواره به یاد آورد و فراموش نکند.

در یکی از احادیث قدسی وارد شده است که موسی بن عمران علیه‌السلام در یکی از مناجات هایش به خدا می گوید:

یا رب! کیف یستطیع آدَمُ اءن یُؤَدّی شُکرَ ما صَنعتَ الیه، خلَقتَهُ بیدک و نَفَختَ فیه من روحک و اءسکَنتَهُ جَنَّتکَ و اءمَرتَ الملائکةَ فسجدوا له؟ فقال: یا موسی! عَلِمَ اءنَّ ذلک منِّی فحَمِدَنِی علیه و کان ذلک شکر ما صَنَعتُ الیه [755].

«پروردگارا! آدم چگونه توانست در مقابل آنچه برای او کردی تو را شکر گوید، با دست خود او را خلق کردی، از روح خود در او دمیدی، او را در بهشت جای دادی و به ملائک دستور سجده بر او را دادی؟ خداوند فرمود: ای

موسی! آدم دانست که همه آنچه دارد از من است و مرا بـر آن سـپاس گفـت و همین شکر او بود در مقابل آنچه برایش انجام دادم».

پس می توان گفت که اولین قدم شکر، معرفت نعمـت اسـت. وقتـی معرفـت نعمت پدید آمد، به تبع آن، شناخت و معرفت منعم نیز پدید می آید. در آن دلـی که به وسیله نعمت ها و به نور معرفت منعم روشن می شـود، محبـت خـدا نیـز جای می گیرد؛ چون خدا اساس خلقت و آفرینش را برای معرفـت خـود قـرار داده است؛ در حدیث قدسی آمده است:

کنت کنزا مخفیّا فاءَحبَبتُ اءن اُعرف فخَلقتُ الخَلق لِکَی اُعرف [756].

«من گنج پنهانی بودم و می خواستم که شناخته شـوم؛ بنـابراین، بنـدگانم را خلق و با نعمت هایم به آنها محبت کردم تا مرا بشناسند».

اساس در ناموس آفرینش، جبلت و فطرت دل های مخلوقات الهی، با محبت کسانی که به آنها احسان می کنند آمیخته است و به این معنا در روایتی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نیز اشاره شده است:

جُبِلَتِ القلوب علی حبِّ مَن اءَحسن الیها [757].

«سرشت دلها، دوستی نیکی کننده به آنهاست».

خواه ناخواه، دل انسان ها جذب مبداءیی می شود که برای او خـدمت و یـا معروفی انجام می دهد؛ وقتی چنین شد، در دلـی کـه شـکر راه پیـدا مـی کنـد؛ معرفت الهی راه پیدا کرده و آن دل به نور معرفت خدا روشن شده اسـت و دلـی که به نور معرفت خدا روشن شد، کفر در آن راه نمی یابد. به همین دلیل، هم در لغت و هم در اصطلاح و استعمال متعدد آن در قرآن کفر در مقابـل شـکر قـرار داده شده است؛ یعنی قسیم شکر است؛ مثلا خداوند در سوره مبارکه لقمـان مـی فرماید:

و لقد آتَینَاهُ لقمان الحکمةَ اءَنِ اشکُر للّه و مَن یَشکُر فانَّما لنفسه و مَن کفَر فانَّ اللّه غنی حمید [758].

«ما به لقمان حکمت آموختیم و به او گفتیم خدا را شکرگزار باش؛ اگر کسی خدا را شکر گفت، خود را شکر کرده است و اگر کسی کفر ورزید و شکر نکرد، خدا نیازمند به شکر شاکرین نیست».

در این آیه، شکر، عدیل کفر قرار گرفته است. یا در داستان سلیمان و تخت بلقیس و کاری که عاصف بن برخیا کرد در سوره نمل چنین آمده است:

قال یا اءَیّها الملاءُ اءیُّکم یاءتینی بعرشها [759].

سلیمان گفت: کدام یک از شما تخت بلقیس را نزد من می آورد؟ هر کسی چیزی گفت؛ تا این که پیشنهاد عاصف پذیرفته شد که گفت:

اءَنا آتیک به قبل اءَن یرتدَّ الیک طرفک فلمّا رآه مستقرّاً عنده قال هذا من فضل ربّی لیبلونی اءَاءَشکر اءَم اءکفر [760].

«قبل از این که چشم به هم بگذاری، تخت بلقیس را نزد تو حاضر می کنم. وقتی که سلیمان با این اعجاز الهی روبرو شد، فرمود: این تفضل الهی است تا مرا بیازماید که آیا شکر او را به جا می آورم یا کفران می کنم».

چنان که مشاهده می شود شکر و کفر در مقابل یکدیگر ذکر شده است:

مَن شکَرَ فانَّمَا یشکُرُ لنفسه و مَن کَفَرَ فانَّ ربِّی غنیّ کریم [761].

«اگر کسی شکر کند، خود نفع می برد و اگر کفر بورزد به خود زیان رسانده است که خدا بی نیاز است».

از این جا می توانیم استفاده کنیم که شکر، یعنی همه اسلام. قلب و دل شکور، قلب و دلی است که منعم را شناخته و تسلیم محض او شده است؛ اسلام نیز همان تسلیم است؛ چرا که کفر در مقابل اسلام مطرح است. پس به دلیل این

که کفر عدل و قسیم شکر واقع می شود؛ اسلام، همان شکر است و شکر همان اسلام؛ بنابراین، مسلمان شکور که از اعماق دل، خدایش را سپاس می گوید، دیگر گرد گناه نمی گردد. محال است کسی شکور باشد، گناهکار هم باشد؛ محال است کسی مسلمان و مؤمن باشد، خطاکار هم باشد و بنابراین «مشکاة الانوار» از امام صادق علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

الشکرُ للنِّعَمِ اجتنابُ المحارم [762].

«شکر نعمت، تورع و پرهیز از گناه است».

این قدم ابتدایی شکرگزاری از نعمت های الهی است؛ یعنی کسی که می خواهد وظیفه شکر به جای آورد، باید نافرمانی منعم نکند. وقتی دل شاکر می شود که به نور معرفت روشن شود و وقتی بر دلی انوار معرفت الهی تابید، این دل تسلیم محض خدا است و وقتی تسلیم محض او شد، تخیل و تصور گناه در آن راه پیدا نمی کند؛ چرا که مسخر نعمت های الهی است و همه وجودش را تصور نعمت های الهی پر کرده است و جایی برای غیر او باقی نمی ماند تا نافرمانی خدا کند.

مراتب شکرگزاری

نکته قابل دقت این است که شکر نعمت تنها تصور و فهم نعمت های الهی نیست؛ بلکه تورع و پرهیز از مبغوضات خدا نیز از شرایط شکرگزاری است. بعضی از اهل معرفت گفته اند که شکر سه مرتبه دارد، اول، معرفت نعمت؛ دوم، قبول نعمت؛ سوم، ثنا و سپاس نعمت.

اما معرفت نعمت مستلزم آن است که همه نعمت ها از اولین نعمت که افاضه وجود است تا آخرین آنها را از خدا بداند:

ما بکم مّن نِّعمة فمِنَ اللَّه [763].

«هر نعمت که دارید، همه از خداست».

نکته جالب دیگر این است که در آیات کریمه قرآن این تعبیر را می بینیم که می فرماید:

واشکروا نعمت اللّه ان کنتم ایّاه تعبدون [764].

«اگر شما بنده خدا هستید و او را می پرستید، باید شکرگزار او باشید».

یعنی شکر نکردن، باعث خروج از حلقه عبودیت است. بنابراین، انسان شاکر در ابتدا باید بداند که همه نعمت ها از جانب خدا است و اساسی ترین نعمت، نعمت وجود است که او را از هیچستان عدم به سبزه زار هستی رسانده است و به تبع آن سایر نعمت ها را نیز به او ارزانی داشته است.

اما قبول نعمت، به این معنا است که خود را سراسر نیاز و محتاج به او ببیند و استمرار بقا و تداوم نعمت و همچنین دفع نقمت را از او بخواهد و همواره خود را نیازمند او ببیند؛ که معنای رسیدن به این مرحله قبول نعمت است.

نکته سوم، ثناگویی و توصیف منعم به جود و کرامت است. این امر مهمی است که چگونه انسان از عهده شکر زبانی منعمی برآید که همه هستی او و همه آنچه را که در سایه وجود او است، به او ارزانی داشته است. به راستی زبان قاصر است و بی جهت نیست که خداوند در قرآن فرمود:

و قلیل مِّن عبادی الشَّکور [765].

«از بندگان من عده کمی شکرگزارند».

یکی از مصادیق شکر، شکر به زبان است چنان که خداوند متعال در آیات کریمه قرآن هم، نعمت هایی را که بر پیامبرش ارزانی داشته برمی شمارد.

والضُّحی # واللَّیل اذا سَجی # ما ودَّعَکَ ربُّکَ و ما قَلَی [766].

«قسم به روز در آن هنگام که آفتاب برآید، و قسم به شب در آن هنگـام کـه آرام گیرد، که خداوند هرگز تو را وانگذاشته و مورد خشم قرار نداده است».

در ادامه خطاب به پیامبرش می فرماید: خدا هرگاه دست تو را گرفـت، رهـا نکرد؛ یتیم بودی، تو را کفالت کرد؛ گمشده بودی، تو را هدایت کرد؛ فقیر بـودی، تو را بی نیاز کرد، حال که چنین است یتیم را تحقیر مکن و نیازمندان را از خود مران؛ سپس می فرماید:

وَ اَمَّا بنعمة ربِّک فحدِّث [767].

«نعمت های پروردگارت را بازگو کن».

فرمان به بازگویی و نقل نعمت های الهی، دلالت بر مطلوب بودن نقل آن نزد ذات ذوالجلال الهی دارد و در مقابل آن، خداوند متعال این طور می فرماید که:

ان الَّذین یحبُّون اءَن تشیع الفاحشة فی الَّذینَ آمنوا لهم عذاب الیم [768].

«آنان که دوست دارند در میان اهل ایمان کار زشتی را اشاعه دهند، در دنیـا و آخرت برای آنها عذاب دردناک خواهد بود».

یعنی همان طور که خداوند نقل و اشاعه زشتی ها و همچنین کسـانی کـه بـه این کار علاقه مندند را دوست نـدارد، اشـاعه و نقـل خیـرات و خـوبی هـا را مطلوب می شمارد؛ چرا که از مصادیق شکر است.

با عنایت به مرتبه منعم، شکر نیز مراتبی دارد: گاهی منعم انسـانی اسـت کـه صاحب معروف و نعمتی است و از باب این که محدود به حدودی است، نعمتش نیز محدود به حدود است بنابراین، شکرش نیز برای کسی کـه مـورد احسـان او واقع شده است، مقدور خواهد بود، اما خداوند درباره خود می فرماید:

ما بکم من نعمة فمن اللّه [769].

«همه نعمت ها و خیرات از ناحیه او است».

همان طور که قرآن نیز تصریح می کند، به دلیل بی پایان بودن نعمت ها انسان قادر بر احصا و شمارش آن نعمت ها نیست:

و ان تعدّوا نعمت اللّه لا تحصوها [770].

این آیه کریمه قرآن است که انسان را عاجز از شمارش نعمت های الهی می داند و خوب می دانیم که در کلام حضرت حقّ اغراق راه ندارد. چنین منعمی را چگونه می توان با زبان شکر کرد حال آن که زبان نیز یکی از نعمت های بزرگ الهی است که وسیله انتقال مفاهیم ذهنی و درونی انسان است. علاوه بر زبان محدود به حدودی است؛ چرا که انسان محدود است بنابراین با موجود محدود نمی توان شکر خالق مطلق و نعمت های بی حد او را به جای آورد، اما برای این که ببینیم کیفیت شکر زبانی چگونه است، باید در روایات و ادعیه ای که راز و نیاز با خدا و بیان نعمت های او است، تاملی جدی کنیم.

کیفیت شکرگزاری

یکی از زیباترین جلوه های گفتگو با خدا و شکر نعمت های الهی در کلمات امام سجاد علیه‌السلام در مناجات خمس عشر، نهفته است. مناجات ششم از این پانزده مناجات، مناجات الشاکرین است که بخش هایی از کلام امام علیه‌السلام را که در مقام شکر و سپاس منعم حقیقی در این دعا بیان شده است مرور می کنیم:

الهی اءَذهَلَنی عن اقامةِ شکرِک تَتَابُعُ طَولِک، و اءعجَزَنی عن اِحصاء ثنائک فیض فضلک، و شغلنی عن ذکر محامدک ترادف عوائدک، و اءعیانی عن نشر عوارفک توالی اءیادیک [771].

«خدایا! توالی و پیوستگی نعمت ها و تفضلات تو بر بندگانت، موجب فراموشی و غفلت من شده است و وفور فضل تو، باعث ناتوانی من از شمارش

آنها. تنوع و شباهت نعمت هایت مرا از ستودن تو بازداشته و پیاپی بودن آنها مرا از انتشار آنها خسته کرده است».

یعنی آنقدر غرق نعمتیم که آن را فراموش کرده ایم و آن چنان این افاضه فیض تو مستدام و قطع ناشدنی است که قادر به شمارش فیض تو نیستیم و این فراوانی، توالی و ترادف نعمت ها و فیوضات تو، ما را در نشر حتی یکی از آنها، ناتوان کرده است.

گفتیم که یکی از مصادیق شکر، نقل نعمت و معرفی آن است؛ حضرت در دعا با اشاره به این مطلب می فرمایند: آنقدر این نعمت ها پیاپی و بدون انقطاع است که ما دچار نسیان، غفلت و عجز شده ایم و نمی توانیم حتی یکی از آنها را برای دیگران باز گوییم. حضرت در ادامه می فرمایند:

هذا مقام مَن اعتَرَفَ بِسُبوغ النَّعماءِ و قابَلَها بالتَّقصیر و شهِد علی نفسه بالاِهمَال و التَّضییع و اءَنتَ الرَّئوف الرَّحیم البِرُّ الکریمُ الَّذی لا یخیِّب قاصِدیه و لا یَطرُدُ عن فنائه آملیه [772].

«این عجز و ناتوانی مقام کسی است که به نعمت های بی شمار تو معترف و با تقصیر و کوتاهی در ادای شکر نعمت ها مواجه است و بر خود گواهی می دهد که نفس خود را ضایع و مهمل گذاشته است و با این حال تو بسیار باراءفت و مهربان و با کرم و احسانی؛ زیرا کسی را که به تو روآورد، محروم نکرده و احدی را که به تو چشم امید دارد از درگاه کرمت دور نخواهی فرمود».

خدایا! نعمت های تو آنقدر فراوان است که از بیان آنها قاصریم و توان شمارش آنها را نداریم. خدایا! رئوف و مهربانی و نیکوکار و کریم، خدایا! کسی را که قصد تو کند، محروم نمی کنی و کسی را که آرزومند درگاه تو باشد، ماءیوس بازنمی گردانی.

الهی تَصاغَرَ عند تَعاظُمُ آلائِک شکری و تَضَآئَلَ فی جَنبِ اکرامک ایَّای ثَنائی و نَشری [773].

«خدایا! این مقدار شکرگزاری من هم در مقابل نعمت های تو بسیار ناچیز و اندک است. خدایا! در مقابل کرامت و تفضلات تو ثناگویی من در نقل فضایل و کرامات تو ناچیز است».

حضرت در ادامه می فرمایند:

ضعُف لسانی عن احصائها و نعمآؤُکِ کثیرة قصُرِ فِهمی عن ادراکها فضلا عن استة قصائها فکیف لی بتحصیلِ الشکرِ و شکری ایاک یفتَقِرُ الی شکر و کُلّما قُلتُ لک الحمدُ وجَب علیَّ لذلک اءن اءقولَ لک الحمد [774].

«خدایا! زبان من نمی تواند نعمت های تو را بشمارد، فهم من نمی تواند درک کند، چه رسد به این که آن را بسنجد. خدایا! چگونه شکر تو گویم که شکر من برای تو نیز نیازمند به شکرگزاری دیگری است و هرجا که حمد تو می گویم، برای این که توانسته ام تو را حمد کنم، بر من شکر دیگری واجب شده است».

به این تعبیر عارفانه امام علیه‌السلام که برخاسته از دل و زبانی واله و شیدا است خوب عنایت شود؛ حضرت می فرمایند: خدایا! هر وقت که یک الحمدلله می گویم، به خاطر این که قادر به گفتن این الحمدلله شدم یک حمد دیگر باید بگویم.

الهی فکما غذَّیتنا بلُطفک و ربَّیتنا بصُنعِک فتَمِّم علینا سوابِغَ النِّعَم وادفَع عنَّا مکارهَ النِّقَمِ [775].

«خدای من! چنان که ما را به لطف خود غذا دادی و در مهد حکمت و صُنعت پرورش دادی؛ پس نعمت های بی حدت را بر ما به اتمام رسان و ناگواری های انتقامت را دفع گردان».

بنابراین، یکی از مراحل شکر که بالاترین مرحله نیز هست، معرفت به نعمت الهی و همواره به یاد داشتن آن است؛ در سخنی از امام صادق علیه‌السلام آمده است:

مَن اءنعَمَ اللّه علیه نعمة فعرَفها بقلبهِ و علِم اءنَّ المُنعِمَ علیه اللّه تعالی فَقَد اءدّی شکرَها، و ان لم یُحرِّک لسانه [776].

«کسی که خداوند به او نعمت عطا کرده است، اگر با قلب خود درک کند که خدا به او عنایت کرده و منعم حقیقی فقط خدا است، ادای شکر کرده است؛ اگرچه به زبان هم ذکر مخصوص شکر را جاری نکرده باشد».

همان طور که در مساله توبه نیز می گویند: کسی که بداند در مقابل خطاها و گناهان فقط خدا است که قدرت بر عقاب او دارد خود نوعی استغفار و پشیمانی از گناه است؛ اگرچه کلمه استغفار را به زبان جاری نکند.

بنابراین، در مقام شکرگزاری درک نعمت مهم است و توجه به این مطلب که هر چه هست فقط از جانب او است.

مرتبه دیگر شکر که در کلام امام سجاد علیه‌السلام ذکر شده بود این است که هر گاه به انسان نعمتی بخشیده شد، با زبان نیز شکر گوید، همان طور که در کلام امام سجاد علیه‌السلام نیز گفته شده که: تنشر له المقالة الحسنة با گفتار نیک خود، او را به خیر و نیکی شهره نما. مرحوم محدث قمی، در سفینة البحار روایتی را نقل می کند که امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

فی کُلّ نَفَس مِن اءنفاسِک شکر لازم لک بل اءلف و اءکثر [777].

«در هر یک از نفس هایت بر تو شکری لازم است؛ نه تنها یک شکر بلکه هزار شکر بیشتر».

و در این باره سعدی می گوید: «هر نفسی که فرو می رود ممدّ حیات است و چون بر می آید مفرّح ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمت شکری واجب».

بعد اشاره به آیه ای می کند که مفصلا درباره آن بحث کردیم: اعملوا آل داود شکرا و قلیل من عبادی الشکور [778] حتی بندگان خاص خدا هم قادر به ادای شکر نعمت های الهی نیستند و در این باره، مهم شناخت نعمت و درک آن است و این که انسان با دل و قلب و زبان و همه وجود خود شاکر نعمت های الهی باشد.

در بحث حقّ زبان به این نکته اشاره کردیم که زبان در واقع بیان کننده ما فی الضمیر و مکنونات درونی انسان است. خداوند از میان همه مخلوقاتش، فقط به انسان قدرت بیان عطا کرده است و انسان را به این نعمت متمایز کرده است.

در روایات توصیه شده است که به زبان شکر خدا جاری شود.

احذروا نِفَارَ النِّعم [779].

«- اگر شکر نکنید، - باید از پشت کردن و بازگشت نعمت های الهی هراسان باشید».

اساسا در بین انسان ها هر بخشنده ای که برای بخشیدن نعمتی، زحمت و مشقتی را تحمل می کند، دوست دارد تا شکر و سپاس گزاری کسی را که از آن بهره مند می شود، ببیند. باغبانی که زحمت درخت را می کشد تا میوه دهد، مربی، پدر و یا کسی که متحمل رنج تعلیم و تربیت و رشد و کمال دیگری شده است، علاوه بر این که وقتی حاصل را در او می بیند لذت می برد، دوست دارد تا شکرگزاری او را نیز ببیند. شکر و سپاس کسی را که مورد افاضه او قرار گرفته است دوست دارد و این موجب تشویق و قوت او است، اما درباره ذات

ذوالجلال الهی شکر چنین اثری ندارد؛ زیرا او نیاز به تشویق و ترغیب نـدارد و بی نیاز از این امور است. بنابراین گفته اند که شکر، نشان دهنـده لیاقـت فـردی است که از این نعمت و تفضل بهره مند شده است. او با شکر و سـپاس گـزاری، شایستگی خود را به اثبات می رساند. امام هشتم ابی الحسن الرضا علیه‌السلام سـخنی را از پدرانش و آنها از حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل می کنند:

کان رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله اذا اءتاه اءمر یَسُـرُّه قـال: الحمـدلله الـذی بنعمتـه تـتمُّ الصالحات و اذا اءتاه اءمر یکرهه قال: الحمدلله علی کُلّ حال [780].

«وقتی که پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مقابل نعمت یا حادثه ای واقع مـی شـد کـه او را مسرور و خوشحال می کرد، می فرمودند: سپاس می گویم خدایی را کـه نعمـت هایی عنایت کرده و صالحات را کامل فرموده است و هنگامی که امـر مکـروه و ناپسندی عارض می شد و حضرت با ناملایمتی مواجه می شدند، می فرمودنـد: در همه حال، حمد برای خدا است».

یعنی حضرت با وجود ناملایمات هم خدا را سپاس می گفتند، که البتـه بعـدا اشاره خواهیم کرد که مراتب شکر برای انسان متفاوت است.

انسان هایی که نعمت های مادی دنیا را، نعمت الهی می بینند، همین مقدار که به آنها مال، مسکن و فرزندی داده شده است، خدا را سپاس می گویند و شـاکر نعمت های الهی هستند؛ ولی بعضی از انسان ها، ورای این مراتب را دیده و طی کرده اند و به مدارجی عالی از کمال نفسانی و روحی رسیده اند که در هر حـال شاکر نعمت های الهی اند و این نکته ای است که در مباحث بعد توضیح خواهیم داد.

اما آنچه که در اینجا متذکر شدیم این بود که شاکر در واقع درک نعمت الهی و لیاقت خود را برای این تفضل الهی ابراز و اظهار کرده است و این چیزی است که در روایات مکررا بدان توصیه شده است:

الطّاعم الشّاکر، له من الاجر کاءَجر الصَّائم المحتسب؛ والمعافی الشّاکر لهم من الاجر کاءَجر المبتلی الصّابر و المعطی الشاکر له من الاجر کاءَجر المحروم القانع [781].

«کسی که غذا می خورد و شکر خدا را به زبان جاری می کند، مثل انسان روزه داری است که روزه او قبول شده است. و انسانی که سالم و سلامت است، اگر شکر خدا را گوید، اجر او مثل کسی است که مبتلا به درد و رنجی شده که بر آن درد و رنج صبر می کند. انسان ثروتمندی که خدا را شکر گوید، اجر فقیری را دارد که بر فقرش صبر می کند و ناسپاسی نمی کند و خود را به گناه آلوده نمی کند».

آثار شکرگزاری

در معارف ما برای شکر آثاری ذکر شده است که می تواند اثر طبیعی و وضعی این عمل باشد؛ مثلا خداوند در قرآن می فرماید:

و اذا تاءَذّن ربّکم لئن شکرتم لاءَزیدنَّکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید [782].

«و به خاطر آورید وقتی را که خدا اعلام فرمود: شما اگر شکر نعمت به جای آورید بر نعمت شما می افزاییم و اگر کفران کنید به عذاب شدید گرفتار می کنیم».

یکی از آثار وضعی و آشکار شکر، زیادتی نعمت است، یعنی اگر کسی در مقابل نعمت های الهی شکرگزار باشد، خدا درهای نعمتش را به روی او باز نگه می دارد و اگر قدر نعمت را ندانست، و شاکر نعمت های تفضل شده نبود و

کفران ورزید، خدا نعمت هایی را که به او عنایت کرده است، از او می گیرد؛ مثلا خداوند به انسان نعمت سلامت، بینایی، شنوایی، تکلّم، و... عطا کرده است، اما در صورت کفران نعمت و شکرگزار نبودن می تواند این نعمت ها را سلب کند.

در روایتی از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آمده است که می فرمایند:

ما کان اللّه لیفتح علی عبد باب الشُّکر و یغلق عنه باب الزِّیادة [783].

«نمی شود خدا دل و قلبی را شکور قرار بدهد، اما باب زیادی نعمتش را بر صاحب آن دل ببندد».

خدا ابواب رحمتش را به روی دل و زبانی که شاکر است، بازمی گذارد و آن نعمت را افزون می کند. این نکته برای کسانی که خداوند متعال نعمت های بی شماری به آنها عطا کرده است، مهم است که دل و زبان شاکر داشته باشند. به تعبیری نشر این نیکی ها و نقل احسان خدا مطلوب است تا باب زیادت آنها هرگز بسته نشود. بنابراین، تربیت شدگان مکتب اهل بیت علیهم السلام نیز به این ظرایف توجه داشته اند.

عمر بن یزید، یکی از رایان است می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام شرفیاب شدم و عرض کردم:

انّی سَاءَلت اللّه عزَّ و جَلَّ اءَن یَرزُقنی مَالا، و انِّی ساءَلت اللّه اءَن یرزقنی وَلَدا، فَرَزَقَنی وَلَدا؛ و سَاءَلته اءَن یرزقنی دَارَا، فَرَزَقَنی؛ و قَد خِفتُ اءَن یکون ذلک استِدرَاجا، فقالَ: اءَمَا و اللّه معَ الحَمدُ فَلا [784].

من از خدا مال خواستم، او عنایت کرد؛ از خدا فرزند خواستم؛ به من عطا کرد؛ از خدا مسکن و خانه خواستم، روزی ام کرد؛ می ترسم از جمله کسانی باشم که در قرآن از آنها به والَّذینَ کَذَّبوا بِآیَاتِنا سَنَستَدرِجهم [785] یاد شده است؛ یعنی خدا درب رحمتش را حتی به روی مشرکان و کفار هم نبسته است. در

توضیح باید گفت حتی کسانی که مشرک و بت پرست هستند، در حـال زنـدگی اند و روزی می خورند.

خدا آنهارا مستدرج می داند؛ یعنی کسانی اند که خداوند به آنهـا درجـات و نعمت ها را عنایت می کند، اما دفعتا از آنهـا سـلب نعمـت مـی کنـد و از آنهـا حساب کشی می کند.

بنابراین عمر بن یزید نگران شده و بیم آن دارد که در زمره این افـراد باشـد، اما حضرت فرمودند: اگر تو حمد خدا را می گویی، مستدرج نیستی و جزو ایـن عده نیستی.

بنابراین، یکی از مهمترین آثار شکر، تداوم نعمت است و اثر دیگـر، زیـادت نعمت؛ یعنی همان طور که بقا و دوام نعمت در گـرو شـکر خـدا اسـت، زیـادی نعمت هم منوط به اظهار امتنان و شکر است.

مطلب دیگر که باید به آن اشاره کنیم و در ذیل روایت امیرالمؤمنین علیه‌السلام نیـز آمده بود، این است که: هروقت پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با مساله خوشحال کننده ای روبرو می شدند، به طریقی خدا را سپاس می گفتند و هر وقت هم با مصـیبتی مواجـه می شدند، باز خدا را سپاس می گفتند و این مرتبه عالی روح تسلیم است که در مباحث گذشته نیز به آن اشاره شد.

شکر، یعنی سپاس دل و قلبی که سرشار از شـناخت مـنعم و ذات ذوالجـلال ربوبی است. دلی که شناخت منعم زوایای آن را فراگرفته است، هرگز کفران نمی کند. گاهی بعضی از افراد به مرتبه ای می رسند که برای آنها هرچـه پـیش مـی آید، آن را نعمت الهی می بینند؛ یعنی چشم دل آنها بازمی شود و همـه اتفاقـات عالم را برای خود نعمت می بینند و به تعبیر اهل دل، به مقام «رضا» می رسـند؛

یعنی مقام اظهار رضایت از همه حوادث و اتفاقات عالم. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه‌السلام باید گفت: این عالم محل آسایش و رفاه نیست.

ما اءَصف من دار اءَوَّلها عناء و آخرها فناء [786].

«چگونه توصیف کنم سرمنزلی را که آغازش با رنج و سختی است و پایانش نیستی و فنا است».

حضرت در خطبه دیگری می فرمایند:

دار بالبلاء محفوفة و بالغدر معروفة لا تدوم اءَحوالها و لا یَسلَمُ نُزّالها [787].

«دنیا سرایی است که بلاها آن را احاطه کرده؛ و به بی وفایی و مکر معروف است، حالاتش یک نواخت نمی ماند و ساکنانش ایمن نیستند».

مهم این است که انسان دارای ظرفیت و درک مصالح آفرینش باشد و به چنان رفعتی رسیده باشد که آنچه را درک می کند، زیبا و از جانب خدا بداند.

در حالات حضرت سیدالشهدا علیه‌السلام نقل کرده اند که وقتی طفل شیرخواره اش را به میدان برد و مورد اصابت تیر قرار گرفت و طفل شش ماهه در آغوش پدر جان باخت، حضرت فرمودند:

هوِّن علیَّ ما نزل بی، انّه بعین اللّه [788].

«چون این مصائب را خداوند می بیند، تحملش آسان است».

و همین طور سخن نهایی حضرت در وقت شهادت، هنگامی که از روی اسب به زمین افتادند، این بود: بسم اللّه و باللّه و علی ملّة رسول اللّه [789] الهی هرچه هست در راه خدا و برای خداست و خدایا! این رضایت به قضا و تقدیر الهی است؛ یعنی هرچه هست، از جانب او است و او می بیند پس آن را دوست دارد. واقعا هم آنچه از جانب دوست می رسد، نیکوست. هرچه هست، خیر است؛ چون او خیر محض است و با این تفسیر، هرچه از ناحیه او است، برای انسان

قابل تحمل می شود. وقتی انسان به این مقام رسید، بر آنچه کـه در زنـدگی رخ می دهد، خدا را شکر می کند؛ چون گاهی انسان به مصائب و مشکلاتی سـخت تر از آنچه هست، مبتلا می شود. رسول مکرم اسلام ﷺ فرمودند:

الحمد لله علی کُلّ حال [790].

«در همه حال، شکر مخصوص خداوند است».

مراحل شکرگزاری

آنچه گفته شد، در تحلیل مرتبه اول شکر؛ یعنی شکر با زبان بود وَ امـا یکـی دیگر از مراحل شکر، استفاده از نعمت های خداوند در جایگـاه و محـل خـود است. شکر، عبارت است از به کار بردن نعمت در جایی که برای آن آفریده شده است.

خداوند متعال، چشم را برای بینایی و تماشای مظاهر جلال و عظمـت خـود آفرید. گوش، دست، پا و سایر اعضا و جوارح را نیز برای حکمتی آفریده است و باید این نعمت ها و تفضلات الهی در همان مسیری استفاده شود که خداوند به حسب تکوین مقرر فرموده است. در غیر این صورت، کفران نعمت شده است در حالی که انسان شاکر، گناه نمی کند؛ در روایتی از امـام صـادق علیه‌السلام نقـل شـده است که فرموده اند:

الشکر للنِّعَم اجتناب المحارم [791].

«شکر نعمت، تورع و پرهیز از گناه است».

نکته ای که خوب است یادآوری کنیم این است که بعضی از نعمت هـایی کـه خدا به ما عنایت کرده است به خاطر همگانی بودن آن مورد غفلت واقـع شـده، اما بعضی نعمت ها است که همه از آنها بهره مند نیستند. بنابراین برای کسانی که از آن بهره مندند، بیشتر قابل فهم است؛ مانند ثروت و مال دنیا یا جـاه، مقـام و

قدرت و... راه شکرگزاری برای آنان که متنعم به این نعمت ها هستند، استفاده این نعمت ها در مسیری است که خدا مقرر کرده است.

در تاریخ سرگذشت کسانی که خداوند متعال از خزانه غیبش ثروت های بی کرانی نصیب آنها کرده فراوان است و آنهااین مال و ثروت را در میسر غیرمرضی الهی صرف کرده اند فراوان است که همین باعث شده تا حادثه ای کوچک همه ثروت ایشان را به باد دهد؛ یا افرادی از جانب خداوند متعال بر امتی اقتدار یافتند و چون از شکر آن غافل بودند و آن را در مسیر واقعی اش به خدمت نگرفتند، این نعمت را از دست دادند.

شکر نعمت قدرت این است که انسان از بندگان خدا حمایت کند و یاور مظلومان باشد. اگر صاحب قدرت چنین نبود و در این راه، دست به ستم بازکرد و نعمت قدرت را در مسیر خلاف آن استفاده کرد، خداوند متعال نیز، به دلیل کفران، آن نعمت را از او می گیرد که مصادیق آن را در تاریخ بسیار می توان مشاهده کرد. درباره امیرالمؤمنین علیه‌السلام وارد شده است که ابن عباس می گوید:

دَخَلتُ علی امیرالمؤمنین علیه‌السلام بَذِی قَار و هو یَخصِفُ نَعلِهُ، فقال لی: ما قِیمَةُ هذا النَّعل؟ فقلت: لا قیمة لها، فقال علیه‌السلام: واللَّه لهی اءَحبُّ الیَّ من اءِمرَتِکُم، الا اءَن اءُقیم حقّا اءَو اءَدفع باطلا [792].

«در مسیر جنگ جمل در منزل «ذی قار» نزد حضرت رفتم، دیدم کفش خود را وصله می زنند. حضرت به من فرمودند: قیمت این کفش چقدر است؟ جواب دادم: اصلا قیمتی ندارد. حضرت فرمودند: نزد من این کفش ارزشمندتر از حکومت بر شما است؛ مگر این که در سایه آن، بتوانم اقامه حقّ و یا دفع باطلی کنم».

حال اگر کسی به قدرت رسید و صاحب منصب شد، ادای حقّ قدرت، اقامه حقّ و دفع باطل و اعتلای «کلمة اللّه» است. به ویژه صاحبان قدرت در حکومت اسلامی که در حقیقت بر خوان حضرت بقیة اللّه علیه السلام نشسته اند و اگر جز این باشد، خداوند متعال به حسب وعده ای که فرموده است آنان را به عذابی شدید گرفتار خواهد کرد:

لئن شَکَرتُم لاءَزیدنَّکم و لَئِن کَفَرتُم انَّ عذابی لَشَدید [793].

«اگر شکر نعمت به جای آورید بر نعمت شما می افزاییم و اگر کفران کنید به عذاب شدید گرفتارتان می کنیم».

قدرت راه زوال می پوید و از دست می رود. همین طور کسانی که در سایه تفضلات الهی، به رشته هایی از علوم و فنون آگاهی یافته اند، اما از تعلیم این علوم دریغ می کنند. شکرگزاری علم، آموختن به دیگران و نجات آنان از جهل و خدمت به جامعه است و اگر جز این باشد، آن نعمت رو به زوال می نهد.

شرط دوام و بقای نعمت این است که در مسیری استفاده شود که خداوند معین فرموده است. بهترین مصداق این مطلب، قدرتی است که در طول تاریخ مورد توجه و زیر نظر همه بندگان خدا بوده است. وقتی به حکومت های بنی امیه و بنی عباس و یا حتی حکومت های دیگری که در طول تاریخ بر کشور ما حکومت کرده اند، نگاه می کنیم، می بینیم آن دسته از حکومت ها موفق بوده اند که توانسته اند در سایه قدرت، اقامه حقّ کرده و از بندگان خدا دستگیری کنند و حکومت هایی که بر خلاف این اصل عمل کرده اند، این نعمت را زود از دست داده اند. در روایتی از امام صادق علیه السلام وارد شده است که می فرمایند:

اءحسِنوا جوار النِّعم واحذروا ینتقل عنکم الی غیرکم [794].

«مجاورت نعمت را گرامی بدارید، آن را خوب صیانت کنید و بترسید از وقتی که این نعمت از شما سلب شود و به دیگری داده شود».

تعبیر امام علیه‌السلام، بسیار لطیف است. برخورداری از یک نعمت، مثل داشتن یک همسایه خوب است. اگر انسان حقّ همسایگی این همسایه خوب را ادا کرد، این همسایه ماندگار می شود، اما اگر قدر او را ندانست و درصدد اذیت او برآمد، همسایه دیگران می شود.

بترسید از آن که این همسایه خوب برود و جایش را به همسایه ای بد بدهد، رفتن نعمت و همسایه خوب یک مصیبت است و آمدن نقمت به جای نعمت، مصیبتی دیگر. بنابراین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمایند:

قَلَّ ما اءَدبَر شَی ء فاءَقبَل [795].

«کمتر اتفاق می افتد که انسان نعمتی را از دست بدهد و دوباره آن نعمت برگردد».

آنچه در مورد شکر بیان شد، شکر منعم حقیقی؛ یعنی ذات خداوند متعال بود، اما اکنون درباره شکرگزاری و احسان بندگان خدا نکاتی را متذکر می شویم. بدون شک در معارف دین سپاس گزاری و ثناگویی از بندگانی که در حقّ انسان، احسانی کرده اند سفارش شده است و این مهم از جمله ملکات اخلاقی است که هر عقل سلیمی، ضرورت آن را درک می کند و می پسندد.

همان طور که در فرمایش امام سجاد علیه‌السلام آمده است، شکر منعم اوّلا فراموش نکردن محبت او است و ثانیا ثنای به زبان و نشر احسان او. در روایتی از امام هشتم ابی الحسن الرضا علیه‌السلام نقل شده است که حضرت می فرمایند:

مَن لم یِشکُرِ المُنعِم مِنَ المخلوقین لم یَشکُرِ اللّه عزَّ و جَلَّ [796].

«کسی که شکر نعمت را درباه مخلوقات به جای نیـاورد، در حقیقـت شـکر خدا را به جای نیاورده است».

تَرک شُکرش، ترک شُـکر حـق بـود حقّ او لاشَک بـه حـق ملحـق بـود

این مضمون در روایات متعدد آمده است:

اءَشکَرُکُم لِلّه اءَشکَرُکُم للنَّاس [797].

«سپاس گزارترین شما از بندگان خدا، شـاکرترین شـما نسـبت بـه خداونـد است».

شـکر او شـکر خـدا باشـد یقـین چون به احسان کـرد تـوفیقش قـرین

همه انسان ها موفق نمی شوند به دیگران احسان و نیکی کنند؛ به همین دلیل اگر خداوند به کسی توفیق داد که به دیگران احسان و نیکی کند، جای سپاس و شکر دارد.

بنابراین شکر منعم حقیقی یک امر و شکر احسان کننـدگان دیگـر نیـز، امـر دیگری است؛ چون همه نعمت ها از ناحیه خدا است و آنها واسطه ایصال نعمت به بندگان دیگرند، بنابراین شکر این واسطه ها از ضروریات و واجبات اخلاقـی است.

در قرآن کریم تصریح شده است که: اءَن اشکر لی و لوالدیک [798] ابتدا شـکر خدا و بعد از آن شکر پدر و مادر را به جای آورید. سپاس و شکر معلم و مربی نیز از این قبیل است. خلاصه اگر کسی نتواند این ملکه ارزشمند اخلاقـی را در وجود خود ایجاد کند، در حقیقت، فاقد یکی از اوصاف بسیار ارزشـمند انسـانی است.

در کتب روائی ما از آن جمله در «سـفینة البحـار» از پیـامبر گرامـی اسـلام ﷺ نقل شده است، انسانی که فاقد روح شـکرگزاری اسـت و نتوانسـته ایـن

ملکه ارزشمند اخلاقی را در خود احیا کند، زیان معنوی بسیار بزرگی را متحمّل شده و فواید و منافع اخروی بسیاری را از دست داده است. روایت چنین است که پیغمبر ﷺ فرمودند:

اءَلا یؤ تی بعبد یَومَ القِیَامَةِ فَیوقِف بین یَدَی اللّه عزَّ و جَلَّ فَیُؤ مَر به الی النَّار فیقول اءیّ ربّ اءَمرتَ بی الی النَّار و قَد قَراءت القرآن، یقول اللّه اءیّ عَبدِی انّی اءَنعَمتُ عَلیکَ و لم تشکر نعمتی، فیقول اءیّ ربّ اءنَعمت علیَّ بکذا شکرتک بکذا، و اءنعمت علیَّ بکذا فشکرتک بکذا، فلا یزال یحصی النِّعم و یعدِّد الشّکر فیقول اللّه تعالی صدقت عبدی الّا اءنَّک لم تشکر من اءجریت لک نعمتی علی یدیه، و انّی قد آلیت علی نفسی اءن لا اءقبل شکر عبد لنعمة اءنعمتها علیه حتی یشکر من ساقها من خلقی الیه [799].

«روز قیامت و در پیشگاه الهی، بنده ای را حاضر می کنند و خداوند دستور می دهد که او را به جهنم ببرند. او به پیشگاه خدا عرض می کند که خدایا! دستور دادی که مرا به آتش ببرند در حالیکه من قرآن می خواندم! خطاب می شود به او که ای بنده من! من به تو نعمت های مادی و معنوی تفضل کردم و تو شکر نعمت نگفتی. عرض می کند: خدایا! تو فلان نعمت را به من دادی و آن طور سپاس گفتم، فلان نعمت را دادی، آن گونه سپاس گفتم مثلا به من نعمت سلامت دادی، من روزه گرفتم، نعمت سلامت دادی، نماز خواندم. سایر نعمت ها را دادی چنین کردم و... آنچه انجام دادم، همه شکر نعمت های تو بود هم نعمتهای خدا را می شمارد و هم کارهایی را که خود به عنوان شکر انجام داده است. سپس خداوند می فرماید: بنده من! درست می گویی! اما تو شکر آن کسی را که من به وسیله او نعمت های خود را به تو دادم و به جای نیاوردی و

من با خود عهد کرده ام که اگر کسی شکر بنده ای را که واسطه وصول نعمت بوده است، به جای نیاورده باشد، او را به آتش ببرم».

مولوی این روایت بسیار ارزشمند را با بیان لطیفی به شعر درآورده است:

در قیامت بنده را گوید خدا هین چه کردی آنچه دادم من تو ر
گوید ای رب شکر تو کردم به جان چون ز تو بود اصل آن روزیّ و نان
گویدش حقّ نه، نکردی شکر من چون نکردی شکر آن اکرام فن
بر کریمی کرده ای ظلم و ستم نه ز دست او رسیدت نعمتم؟

علاوه بر این که حق شناسی و سپاس گزاری از بزرگترین ملکات اخلاقی انسان است، آثار و نتایج بسیار ارزشمند اجتماعی نیز بر آن مترتب است. تشویق کسی که به بندگان خدا احسان و خدمت می کند، از بزرگترین راه های اشاعه معروف در جامعه است و امروزه هم در دنیا مرسوم است که اگر کسانی به فرد خاص یا جامعه خدمت و احسانی کنند، به طریق شایسته ای از آنها تقدیر می شود.

این بیانگر آن است که روح شکرگزاری و حق شناسی، از ملکات ارزشمند اخلاقی و مورد قبول وجدان انسانی است، و اگر کسی از منعم، احسان کننده و صاحب معروف شکرگزاری نکند، فاقد این ملکه و فضیلت اخلاقی است و نه تنها باعث حق ناشناسی می شود، بلکه سبب می شود تا از نیکوکاران و آنان که روح خدمت در آنها است، تقدیر نشده و دل سردی و یاءس برای آنها ایجاد شود.

بنابراین، تلاش و توصیه اهل بیت علیهم‌السلام همواره این بوده است که در جوامع انسانی و به خصوص جوامع اسلامی روح سپاس گزاری و شکر زنده بماند تا انسان ها به این احسان عادت کنند.

آنچه از روایات استفاده می شود این است که تشویق انسان هـای محسـن و نیکوکار و اهل خدمت، هم موجب رغبت آنها برای خدمت گـزاری بیشـتر مـی شود و هم دیگرانی که از مکنت و توان مـالی، جسـمی و یـا اعتبـار و منزلـت اجتماعی برخوردارند، به احسان و نیکوکـاری روی آورنـد؛ چـون خـدمت بـه دیگران منحصرا در خدمات مالی نیست ممکن است انسان گرفتاری و مشـکلی داشته باشد که با توان جسمی یا با استفاده از اعتبار و منزلت اجتمـاعی و آبـرو حل شود.

فواید شکرگزاری

بنابراین، باید از انسان احسان کننده ای که به هر وسیله بـه دیگـران خـدمت می کند، سپاس گزاری شود که این کار باعث می شود آنان که از سـرمایه هـای مادی و معنوی برخوردارند، اما برای خدمت به دیگران از آن استفاده نمی کنند، به حرکت درآیند. در حقیقت وقتی انسان، شکر یک نعمت و احسان را به جـای آورد، با این عمل به حسب ظاهر کم و کوچک، باعث و بانی خیرات و حسنات بسیار بزرگی می شود. بنابراین، امیرالمؤمنین علیه‌السلام که کلمات و بیاناتش گویـای همه ملکات ارزشمند انسانی است، در نامه بسیار ارزشمندشان به مالک اشتر به این نکته تنبه و توجه داده و خطاب به مالک می فرمایند:

و واصل فی حُسنِ الثَّناءِ علیهم، و تعدید ما اءَبلی ذَوُو البلاء منهم، فـان کثیـرة الذِّکر لِحُسن اءفعالهم تَهُزُّ الشُّجاع، و تحرِّض النَّاکلَ [800].

«ستودنشان را به نیکی پیوسته دار، و رنج کسانی را که کوششی کرده اند بـر زبان آور، که کار نیکوی آنان را یاد کردن، دلیر را برانگیزاند و ترسوی بـددل را به کوشش مایل گرداند».

امیرالمؤمنین علیه‌السلام، به دو نکته روانی، تنبه می دهند و به مالک می فرمایند:

همواره از کسانی که در خدمت تشکیلات حکومت تو هستند؛ اعم از نظامی و غیرنظامی به نیکی یاد کن و از آنها سپاسگزاری کن. کارهای مهمی را که انجام داده اند به یاد آور و اعلام کن؛ چون شکرگزاری از ایشان دو ثمره دارد: ثمره اول این که باعث تشویق کسانی می شوی که شجاعت انجام این کارها را دارند؛ زیرا شکرگزاری تو باعث تحریک آنها برای ادامه کارشان می شود؛ ثمره دیگر این که بی اعتنایان به این امور، تشویق به تحرک می شوند.

روایت دیگری از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمایند:

شکرک للراضی عنک یزیده رضا و وفاء [801].

«شکر تو از کسی که با محبت و علاقه کاری را برای تو انجام داده است، رضایت و وفای او را افزون می کند».

اثر دیگری که امام علیه السلام بیان می فرمایند این است که اگر انسان روزی به تو خدمتی کرده و اکنون به هر دلیلی از تو خشمگین و غضبناک است، در صورتی که لطف و محبتی را که کرده است یادآور شوی و از او سپاس گزاری کنی باعث احیای روح عطوفت و مهربانی و اصلاح درونی او خواهد شد؛ یعنی به این طریق سرشت مهربان او را به او یادآور می شوی.

در هر دو حال، ملکه شکرگزاری آثار بسیار مهم شخصی و اجتماعی دارد که موجب حیات روح همکاری، خیر و کمک کردن به دیگران می شود.

انسان ها از آن جهت که ظرفیتشان محدود است، معمولا نیازمند به ابزار و اظهار شکر از طرف کسانی هستند که به آنها خدمت و محبت کرده اند و اگر از آنها سپاس گزاری نشود، یا احیانا عکس العمل منفی ببینند، به دلیل همان ظرفیت محدود، دست از اقدام به خیر برمی دارند؛ امیرالمؤمنین علیه السلام به افرادی

که نسبت به دیگران محبت و احسان می کنند، امـا بـه آنهـا بـی تـوجهی و بـی اعتنایی شده یا گاهی با عکس العمل های سوء مواجه می شوند، می فرمایند:

لا یُزَهِّدَنَّکَ فی المعروف من لا یشکره لک، فَقَد یشکرک علیه من لا یسـتمتع بشی ء منه، و قد تُدرِکَ مِن شُکر الشَّاکر اءَکثر ممَّا اءَضاع الکـافر «واللَّـه یحـبُّ المحسنین [802]» [803].

«اگر به کسی خدمتی کردی و او تو را سپاس گفت، باعث نشود که کار خیـر و معروف را رها کنی و از نیکی کناره بگیری؛ چرا که خدا تو را سپاس خواهـد گفت. کسی شکر کار تو را به جای خواهد آورد که هیچ وقـت اهـل اسـتفاده از خیرات تو نیست و خدا آن شکر را جبران خواهد کرد؛ چون خداوند انسان های مؤمن، نیکوکار و اهل معروف را دوست دارد».

پس شکرگزاری دارای فوایدی چند است:

اولا، یکی از نشانه های وجود روح انسانی در فرد است؛ بدین معنا کـه اگـر کسی روح شکرگزاری داشته باشد، از روح انسانی برخوردار است.

ثانیا، باعث تشویق افرادی می شود که اهل خدمت هستند تا بـه خلـق خـدا برخوردارند، تشویق می شوند تا بدین عمل روی آورند.

رابعا، شکرگزاری موجب رضایت مندی و خشنودی شخص نیکوکار شـده و به احسان او می افزاید و اگر از فردی که به او احسـان کـرده اسـت نگرانـی و تکدری دارد، شکرگزاری باعث می شود که روح ملاطفت و مهربانی دوبـاره در او زنده شود.

بنابراین، به دلیل این آثار ارزشمند، در معارف ما به ویـژه در ایـن بخـش از فرمایش امام سجاد علیه‌السلام به آن عنایت شده است:

وَ اَمَّا حقّ ذی المعروف علیک، فاءَن تشکره، و تذکر معروفة، و تنشر له المقالة الحسنة.

«حقّ احسان کننده در حقّ تو این است که همیشه خوبی او را به یاد داشته باشی و هرگز آن را فراموش نکنی و آن را در جامعه، نشر دهی».

نشر خوبی دیگران، از مصادیق شکر است و نشر زیبایی و معروف، جامعه را به سوی زیبایی و معروف هدایت می کند و اصلا آشکارکننده خوبی ها، از اوصافی است که خداوند متعال خود را، به آن می ستاید و در بیانات اهل بیت علیهم‌السلام این طور آمده است:

یا مَن اءَظهر الجمیل و سَتَرَ القبیح [804].

«ای کسی که زیبایی ها را آشکار می کنی و بدی ها و زشتی ها را می پوشانی».

واقعا جای تامل است! اگر غیر از این بود و خداوند متعال در عالم تکوین اراده می کرد زشتی نفس اشخاص را ظاهر کند، انسان با چه مشکلات و فجایعی دست به گریبان می شد. امیرالمؤمنین علیه‌السلام در دعای کمیل با خدا این طور راز و نیار می کند:

اللّهم مولای کم مِن قبیح سترته، و کم من فادح من البلاء اءَقلته، و کم من عثار وقیته، و کم من مکروه دفعته، و کم من ثناء جمیل لست اءهلا له نشرته [805].

«ای خدا! ای مولای من! چه بسیار کارهای زشتم را پوشاندی؛ و چه بسیار بلاهای سخت را از من دور کردی؛ و چه بسیار که مرا از لغزش ها نگه داشتی؛ و چه بسیار ناپسندها که از من دور کردی؛ و چه بسیار مدح و ثنای نیکو که من لایق آن نبودم و تو بر زبان ها منتشر ساختی».

این یکی از صفات خدا است و از آن جا که به انسان ها نیز توصیه شده است که برای رسیدن به کمال، متصف به صفات الهی شوند، باید بدانند این صفت، یکی از کمالات بزرگ اخلاقی است. بنابراین انسان باید صعی کند خوبی های دیگران را نشر دهد. این کار از مصادیق بارز و ارزشمند شکرگزاری است.

امیرالمؤمنین علیه‌السلام در این باره توصیه می کنند:

اذا صُنِعُ الیک معروف فانشُرهُ [806].

«اگر کسی برای تو کار نیکی انجام داد آن را نشر بده و اعلام کن».

نکته مقابل این توصیه، آن است که اگر انسان کار خوبی انجام داد خود آن را پوشیده دارد؛ چون از صفات مذموم اخلاقی این است که فرد، کار خوب خود را به زبان آورد و آن را مکرر نقل کند.

تعریف معروف

در کلام امیرالمؤمنین علیه‌السلام کار خوب، چنین تعریف شد که آنچه را که برای خود می پسندی برای دیگران بپسند و آنچه را برای خود نمی پسندی در حقّ دیگران روامدار [807].

با این تعریف، تشخیص معروف برای همه انسان ها سهل است. البته گاهی معروف، مصادیق ظریف و لطیفی دارد که اشاره به آنها ضرورت دارد و تذکرش مهم است؛ مثلا در حالات امام سجاد علیه‌السلام نوشته اند:

یمرُّ علی المَدَرَةِ فی وسط الطَّریق فینزل عن دابَّته حتی ینحِّیها بیده و عن الطریق [808].

«اگر امام سجاد علیه‌السلام از راهی عبور می کردند و سنگی یا کُلوخی وسط راه می دیدند، از مرکب به زیر می آمدند و آن را با دست مبارک به کناری می گذاشتند - تا به رهگذران آسیبی نرسد -».

در ابتدای این مبحث وعده کردیم که پس از مسائل مربوط به شکر، درباره معروف و ذی المعروف نیز توضیحاتی ارائه دهیم. درباره معروف در «مفردات راغب» گفته شده است:

المعروف اسم لکُلّ فعل یعرف بالعقل اءو الشَّرع حسنه و المنکر ما ینکر بهما [809].

«معروف، اسم برای هر فعلی است که نیکی و خوبی آن به وسیله عقل و شرع تایید شود؛ منکر هم نقطه مقابل معروف است؛ یعنی عملی که قبح و زشتی آن از طریق عقل و یا از طریق شرع، برای انسان روشن شود».

قبل از توضیح این تعریف و کلمه معروف، تذکر این نکته لازم است که یکی از رموز ماندگاری و ابدیت دین اسلام و معارف آن، قوانینی است که در این امور مورد توصیه قرار گرفته است. از طرفی بنابراین که دور ماندن از تاثیر امیال منحرف کننده، مورد تایید عقل سلیم است، همواره امر شرع و فرمان دین، ارشاد به سمت وسوی همان چیزی است که مطلوب عقل سلیم انسانی است و از آن جا که شأن عقل، ادراک کلیات است، آنچه که در شرع مقدس بدان توصیه می شود نیز عنوانی کلی است مثل معروف و منکر و یا همان عنوان مکارم اخلاق که در فرمایش امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

لو کنَّا لا نرجو جَنَّة، و لا نخشی نارا، و لا ثوابا و لا عقابا؛ لکان ینبغی لنا اءَن نطلب مکارم الاخلاق، فانَّها ممَّا تَدُلُّ علی سبیل النَّجاح [810].

«ما اگر آیین و دیانتی را هم قبول نداشته باشیم و به ثواب و عقاب اخروی هم قائل نباشیم، عقل، ما را به اتخاذ مکارم اخلاق و سعی در طی همان مسیر راهنمایی و دلالت می کند».

در تعبیری از امام رضا علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

علینا القاء الاُصول و علیکم التَّفریع [811].

«ما قواعد کلّی را بیان می کنیم و مکلّف، باید فـروع و آنچـه را کـه از ایـن قوانین کلّی استفاده می شود، به دست آورد».

نتیجه این که در معارف دین عناوین کُلّی مورد پسند عقل، بیان و توصیه مـی شود نه جزئیات و این رمز ماندگاری ادیان الهی به ویژه خـاتم اسـت. خداونـد متعال دینی را قرن ها پیش به عنوان حجت نهایی برای انسان ها فرستاده تا بـه کمک عقل بشر آید و هرگز کهنه نشود؛ چون از طرفی این دین آنچـه را کـه در طول دوران آفرینش مورد پسند عقل انسان ها بوده است تبیین و تأکید می کند، و از طرفی دیگر افراد بشر در خیرات و درک خوبی ها و احیانا تورع و پرهیـز از منکرات و زشتی ها در ادوار مختلف تاریخ با هم تفاوتی ندارند.

نکته دیگر این که شرع مقدس به حکم برهان به آنچه امر می کند؛ نمی تواند جز معروف و حسن باشد و یا از آنچه نهی می کند نمی تواند جز قبیح و زشـت باشد؛ یعنی بر اساس مسلک عدلیه، آنچه مورد امر شارع قرار می گیرد؛ خیرات و خوبی ها است؛ چرا که محال است اراده الهی و حکم شرع بـه منکـر و قبـیح تعلق بگیرد؛ در حالی که اشاعره می گویند: هیچ مانعی ندارد کـه اراده خداونـد متعال و یا حکم شرع به امر قبیح و منکر هم تعلق بگیرد که در این صـورت در آن شی ء انقلاب ماهیت صورت می گیرد و بطلان این مطلب در محل خـودش اثبات شده است که انقلاب ماهیت در حقایق و واقعیات معنا ندارد. در زیات آل یاسین می خوانیم:

الحقّ ما رضیتموه، و الباطل ما اءَسخطتموه [812].

«حق، آن است که مورد رضایت شماست و باطل، آن است که مـورد غضـب شماست».

و یا به تعبیر بعدی که:

المعروف ما اءمرتم به و المنکر ما نهیتم عنه [813].

«معروف، آن است که شما به آن امر می کنید و منکر، آن است که شما از آن بازمی دارید».

آنچه مورد امر شما قرار گرفته، معروف است و آنچه مورد نهی شما است منکر است؛ چون اراده ائمه اطهار علیهم‌السلام و امر آنها نمی تواند چیزی جز اراده و امر الهی باشد. بنابراین محال است که امر آنها به چیزی تعلق بگیرد که مورد پسند عقل و مستحسن عقلی نباشد.

خداوند در سوره ممتحنه خطاب به پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در مورد زنانی که برای بیعت کردن می آیند می فرماید:

و لا یعصینک فی معروف فبایعهنَّ واستغفر لهنَّ [814].

«در هیچ امر معروفی با فرمان تو مخالفت نکنند پس با آنها بیعت کن و برای آنان از درگاه خداوند طلب آمرزش کن».

در این آیه نکته دقیقی است که زن های مؤمن برای بیعت کردن با پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم باید شرایطی را بپذیرند تا بیعت آنها استوار باشد: یکی از این شرایط آن است که باید ملتزم شوند که در هیچ معروفی، از امر پیغمبر تمرد نکنند.

در این جا به عصیان خدا تصریح نشده است، بلکه عصیان پیغمبر مطرح شده است و چون عصیان پیغمبر، عصیان خدا است و پیامبر اراده ای جز اراده خدا و خواستی جز خواست خدا ندارد، اراده او به چیزی که مبغوض ذات الهی باشد؛ تعلق نمی گیرد. بنابراین، مفهوم آیه شریفه هم مؤ یّد آن عبارتی است که در زیارت آل یاسین آمده است.

مصادیق معروف و منکر

بعد از این دو نکته، به مساله معروف و منکر می پردازیم. در آغاز سخنی را از امام باقر علیه‌السلام نقل می کنیم که فرمودند:

انَّ مِن اءَحبَّ عباد اللّه الی اللّه، لَمَن حبَّب الیه المعروف و حبَّب الیه فعاله [815].

«محبوب ترین بندگان خدا کسانی اند که دوستدار معروفند و به انجام آن علاقه دارند».

حال سوال این است که مصادیق خوبی و معروفی که انسان موظف به سپاس و شکر آن شده است چیست؟ و یا به تعبیری معروف چیست؟ معیار شناخت آن کدام است؟ چه کاری مصداق احسان است؟ در جواب این سوال باید گفت: معروف و احسان از مفاهیمی است که در زندگی انسان، مصادیق بی شماری دارد.

در روایتی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام آمده است:

المعروف زکاة النِّعم [816].

«کار خیر و نیک، زکات نعمت هایی است که خداوند به انسان عطا کرده است».

بنابراین، اگر بخواهیم برای هر یک از نعمت های الهی، زکاتی تصور کنیم، زکات نعمت های الهی بسیار زیاد خواهد بود؛ در نتیجه معروف هم بسیار خواهد بود. روشن است که زکات نعمت های الهی، بهره برداری از آن نعمت ها در مسیری است که خداوند متعال تعیین کرده است.

در یک جمله می توان گفت: معروف در مقابل منکر است و منکر، یعنی امور زشت و مسائلی که عقل سلیم انسانی و وجدان بشری آن را نمی پسندد و تایید نمی کند و معروف هر چیزی است که مورد پسند عقل و وجدان سالم قرار گیرد.

روایتی از امام صادق علیه‌السلام است که می توانیم بر اساس آن مصادیق معـروف را بشماریم. امام علیه‌السلام می فرمایند:

المعروف زکاة النِّعم، و الشَّفاعة زکاة الجاه، و العلل زکاة الابدان، و العفو زکـاة الظَّفر، و ما اءَدَّیت زکاته فهو ماءمون السَّلب [817].

«کار نیک، زکات نعمت؛ شفاعت، زکات مقـام؛ بیمـاری، زکـات تندرسـتی و بخشش، زکات پیروزی است و اگر زکات این نعمتها را ادا کـردی از تـو گرفتـه نخواهد شد».

در این روایت، مصادیق معروف و کارهای خیر، این گونه بیان می شـود کـه اگر کسی صاحب جاه و مقام است و انسانی محتاج، نیاز به وساطت و شـفاعت او نزد صاحب قدرتی دارد، در صورتی که از او شفاعت کند، کار معروفی انجـام داده است؛ اگر بر دشمنی که نسبت به او بدی کرده است، ظفر یافت و پیروز شد، اما او را بخشید، از او عمل معروف سر زده است و در پایان می فرمایند چنانچه این روش را اتخاذ کرد، مطمئن باشد که خدا نعمت هایی را که به او عنایت کرده است از او سلب نخواهد شد.

حضرت امیرالمؤمنین علیه‌السلام در روایتی دیگر می فرمایند:

اذا قَدَرتَ عَلی عدوِّک فاجعل العَفوَ عنه شکرا للقدرة علیه [818].

«وقتی که بر دشمن خود غالب شدی، شکر این نعمت بخشیدن او است».

به هرحال معروف، مصادیق فراوانی دارد که اگر بخواهیم همه را بیـان کنـیم، در این مختصر نمی گنجد و از بحث اصلّی خود خارج می شویم.

تعریفی که از «مفردات راغب» نقل شد معیار مشخصی از معروف و منکـر را به دست می دهد؛ هر چه را عقل سلیم انسـان بـه دور از تاثیرپـذیری از امیـال

نفسانی، زیبا و خوب می داند. راه شناخت معروف معیاری دارد که در معارف ما به آن اشاره شده است؛ مثلا امام صادق علیه‌السلام فرمودند:

اءَن تُحبَّ له ما تحبُّ لنفسک، و تکره له ما تکره لنفسک [819].

«آنچه را برای خود می پسندی برای دیگران نیز بپسند و آنچه را که برای خود دوست نمی داری در حقّ دیگران روامدار».

این یکی از راههای شناخت معروف است. انسان می تواند با معیار قرار دادن خود، بسیاری از امور معروف و منکر را شناسایی کند؛ مثلا اگر کسی دچار بیماری است و توان معالجه و قدرت تهیه هزینه بیماری خود را ندارد، اگر دوست دارد که کسی او را در این راه یاری کند؛ این عمل، معروف است. در صورتی که مسکن و ماوا ندارد؛ اگر دوست دارد کسی او را در تهیه مسکن کمک کند؛ این عمل، معروف است. هزاران مثال دیگر که همه از مصادیق معروف است.

در یک کلمه می توان گفت هر نوع نفع رسانی به فرد و یا اجتماع، مصداق معروف است و بنابراین، در معارف و دستورات اخلاقی، توصیه های اکیدی نه تنها نسبت به عمل معروف می بینیم؛ بلکه همان گونه که در بحث قبل گذشت؛ تأکید بر دوست داشتن معروف شده است؛ یعنی گرچه انسان، قدرت انجام فعل معروف را هم نداشته باشد، توصیه شده است که معروف به خیر و احسان به دیگران را دوست داشته باشد.

علت آن هم روشن است؛ چون خداوند قبل از این که به افعال انسان اهمیت دهد، به قلوب و نیت انسان ها بها می دهد و هدف خداوند در وضع معارف دین، اصلاح و تصفیه باطن انسان ها از هر نوع شائبه و آلودگی است. بنابراین، دوست داشتن معروف یک فضیلت است. امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

الرَّاضی بفعل قوم کالدّاخل فیه معهم [820].

«اگر انسان از کاری که جماعتی انجام می دهند راضی باشد؛ گویی در انجام این کار با آنها شریک است».

رضایت به افعال خارجی، انسان را در زمره فاعل آن قرار می دهد، بنـابراین در یک روایت دیگر از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

اَنَّما یجمع النَّاس الرِّضا و السَّخط، فمن رضـی اءَمـرا فَقَـد دخـل فیـه، و مَـن سخطه فَقَد خرج منه [821].

«آنچه مردم را حول یک محور، جمع می کند حب و بغض به یک چیز است؛ اگر به چیزی علاقه مند شدند، همه در یک امر با هم اشتراک دارند و یک طایفه به حساب می آیند و اگر به چیزی بغض پیدا کردند؛ همه در این امر، مشـترک و با هم هستند».

در این باره روایات زیادی وارد شده است؛ مثلا در داستان عطیه همسر جابر، نقل می کنند که او تعبیری را از جابر شنید که خطاب به امام حسین علیه‌السلام گفـت ما هم در ثواب شهادت شما شریکیم. این جملـه بـرای عطیـه مقـداری ثقیـل و غیرقابل تحمل بود؛ بنابراین، جابر به روایتی از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله استشـهاد کـرد که حضرت فرمودند: رضایت به فعل یک قوم با شریک بودن در ثواب آن فعـل همراه است [822].

در زیارت نامه های منصوص از اهل بیت علیهم‌السلام درباره سیدالشـهدا علیه‌السلام ایـن عبارت را مکرر می خوانیم:

یا لیتنی کنت معکم فاءفوز فوزا عظیما [823].

«کاش من هم در رکاب شما بودم و به کامیابی و رستگاری بزرگ نائـل مـی شدم».

بنابر دلالت برخی از روایات، همین که تمایل قلبی داریم که ای کاش روز عاشورا در صحنه کربلا بودیم وَ امام علیه‌السلام را کمک می کردیم، برای ما ثواب شهدای کربلا منظور می شود و همچنین است کسی که مرتکب ظلم می شود و کسی که او را در این کار یاری می کند و کسی را که راضی به این ظلم و ستم است همه در این عمل زشت با هم شریکند.

بنابراین، مشاهده می شود که معارف ما در اندیشه تصحیح نیت ها و هدایت افکار انسان هاست و رهبران معتقدند که باید دل ها را تسخیر کرد که این دل خود به سمت معروف و پاکیزگی و دوست داشتن خوبی ها و خیرات هدایت و دلالت شود. در روایت وارد شده است که:

مَن اءَحبَّ حجرا حشره اللّه معه [824].

«اگر کسی سنگی را دوست داشته باشد، خداوند او را در قیامت با همان سنگ محشور خواهد کرد».

اثر دوستی و دشمنی بسیار دقیق و غیر قابل انکار است و اثر نهایی آن در قیامت ظاهر می شود. این باطن و نیت است که تکلیف نهایی انسان را در دنیا و آخرت روشن می کند. در عبارت دیگری از امیرالمؤمنین علیه‌السلام می فرمایند:

مَن اءَحبَّ المکارم اجتنب المحارم [825].

این روایت را دو گونه می توانیم معنی کنیم: اول این که بگوییم ارشاد است. امام علیه‌السلام می خواهند بفرمایند اگر دوست دارید به مکارم اخلاقی دست یابید راه رسیدن به آن دوری از گناه است؛ دیگر این که بگوییم کلام امام علیه‌السلام اِخبار است.

حضرت خبر می دهند که ثمره عملی دوست داشتن مکارم اخلاق، دوری از گناهان است؛ یعنی اگر کسی خوبی ها را دوست داشته باشد، از بدی ها دور می

ماند. این ثمره بسیار مهمی است که در دوست داشتن معـروف نهفتـه اسـت کـه رهبران ما نیز، انسان های مؤمن را هدایت فرموده اند که دل و قلب خـود را بـه سوی خوبی ها، هدایت کنند و سوق دهند.

بر همین اساس است که امر به معروف، یکی از فرایض دینی ما است. انسـان به دوست داشتن معروف و خوبی توصیه شده است. دوست داشتن خوبی نه تنها برای خود، برادر و خانواده، بلکه برای همه مؤمنین و برای همه انسان ها.

توصیه به امر به معروف و نهی از منکر

امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

اءَنسک النَّاس نسکا اءَنسحهم جیبا و اءَسلمهم قلبا لجمیع المسلمین [826].

«متنسک ترین رهرو راه دین کسی است که واقعا از روی دوسـتی، مـردم را نصیحت کند و برای آنها خیرخواه باشد و قلب و دل او سرشار از محبت دیگران باشد».

متاسفانه گاهی در شرایط خاصی از تاریخ یا اجتماع می بینیم کـه بعضـی از واجبات ما به دلیل بد عمل کردن بعضی از افراد، چهره ای ناخوشایند پیـدا مـی کنند.

از جمله امر بـه معـروف و نهـی از منکـر کـه از زیبـاترین؛ لطیـف تـرین و ارزشمندترین دستورات شرع مقدس و مورد پسند عقل است؛ به دلیل این که بـه صورت نامطلوبی به آن عمل شده، در برخی اذهان، حالـت نفـرت و انزجـاری نسبت به این حکم الهی ایجاد شده است.

امر به معروف و نهی از منکر یک حکم برخاسته از راءفت و رحمت انسـانی است که شرع مقدس به آن توصیه کرده است؛ یعنی انسان هـایی کـه واقعـا بـه معروف علاقه مندند و دوستدار دیگران نیز هستند؛ از ایـن کـه دیگـران تـارک

معروف باشند و یا خود را آلوده منکر کنند رنج می برند؛ بنـابراین، تـلاش مـی کنند تا آنها را به معروف هدایت کنند و یا از منکر بازدارند.

البته انجام این فریضه، با همه منزلت و جایگاهی که دارد؛ مشروط به شناخت معروف و منکر است و به یقین؛ شناخت معروف و منکـر بـرای همگـان ممکـن نیست. بنابراین کسی که می خواهد دیگران را به معروف هدایت کنـد بایـد اول خود، آن را شناخته باشد و به آن وقوف و آگاهی کامل داشته باشد.

در روایتی که مسعدة بن صدقه از امام صادق علیه‌السلام نقل میکنـد، چنـین آمـده است:

سَمِعته یقول: و سُئِل عن الاَمرِ بالمعروف و النَّهی عن المنکـر، اءَ واجـب هـو علی الاُمَّة جمیعا؟ فقال، لا، فقیل له: و لم؟ قال: انما هو علی القویّ المطاع العالِم بالمعروف من المنکر، لا علی الضَّعیف الّذی لا یهتـدی سـبیلا الـی اءیّ مـن اءیّ یقول من الحقّ الی الباطل، و الدلیل علی ذلک کتاب اللّه عزَّ و جَلَّ قوله: ولـتکن منک اءُمة یدعون الی الخیر و یاءمرون بالمعروف و ینهون عن المنکـر [827] فهـذا خاصّ غیر عامّ، کما قال اللّه عزَّ و جَلَّ: و من قوم موسی اءُمَّة یهدون بالحقّ و به یعدلون [828] و لم یقل: علی اءُمَّة موسی، و لا علی کُلّ قومه [829].

کسی از امام صادق علیه‌السلام سوال کرد که آیا امر به معروف و نهـی از منکـر بـر همه مسلمانان واجب است؟ حضرت فرمودند: نه، سوال کرد با آن همه تأکیـدی که در آیات هست چطور بر همه واجب نیست؟ حضرت فرمودند: امر به معروف و نهی از منکر این است که آمر به معروف قدرت برقراری معروف و بازدارندگی از منکر را داشته باشد.

اما نکته دوم که ارتباط مستقیم با با سخن ما دارد، این که عالم به معـروف و منکر باشد؛ یعنی از منظر شرعی و عقلی قدرت بازشناسی خوب را از بد داشـته

باشد. اما وقتی کسی قادر به شناخت معروف و منکر نیست، نمی تواند و نباید به آن اقدام کند. بنابراین، امام علیه السلام در ادامه سخن به آیه 104 سوره آل عمران استشهاد می کنند و می فرمایند: دلیل بر این مطلب؛ فرموده خدا در قرآن است.

برای کسانی که با ادبیات زبان عرب آشنایی دارند، مطلب و استشهاد امام علیه السلام بسیار زیبا و روشن است؛ چون کلمه «من» که در آیه شریفه آمده است برای تبعیض است؛ و بر این اساس، ترجمه آیه چنین است که از جمع شما مسلمین؛ بعضی باید دعوت به خیر کنند و این عده کسانی اند که خود به معروف و منکر، وقوف و آشنایی کامل داشته باشند.

امام علیه السلام بعد از ذکر آیه می فرمایند: این حکم، حکم اختصاصی برای یک گروه است؛ نه برای همه مسلمان ها. بعد امام علیه السلام به آیه دیگری از آیات قرآن استشهاد می کنند و می فرمایند: این حکم، فقط به امت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و سلم، اختصاص ندارد بلکه در امم قبل از آن، مثل امت حضرت موسی علیه السلام نیز سابقه داشته است؛ چرا که در قرآن می فرماید: از میان امت موسی علیه السلام، گروهی بودند که مردم را به سوی حقّ هدایت می کردند یعنی خدا فقط به آنها اجازه داده بود که به هدایت خلق بپردازند.

امام علیه السلام در ادامه سخن می فرمایند: قرآن نمی گوید هدایت کردن بر همه امت موسی علیه السلام واجب بود، بلکه عده ای برگزیده، این وظیفه را برعهده داشتند که یقینا واجد شرط اول یعنی علم به موارد معروف و منکر بودند.

بنابراین، اگر کسی صرفا به دلیل این که وظیفه امر به معروف و نهی از منکر واجبات است؛ بدون شناخت، به آن اقدام کند، چه بسا خود مرتکب منکر شود.

این مساله بسیار ظریف و حساس است که مؤمنان هر چند از روی علاقه به معروف یا از روی خیرخواهی و محبت و دوست داشتن انسان ها، تا زمانی که مصادیق معروف را نشناخته باشند، مجاز به انجام این کار نیستند.

نکته دیگر این که در روایات تصریح شده است که نصیحت، هدایت و ارشاد مؤمن باید از روی علاقه و محبت باشد؛ نه وسیله انتقام از او. بنابراین، امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

یجب للمؤمن علی المؤمن النَّصیحة [830].

«مؤمن موظف است نسبت به مؤمن دیگر ناصح و خیرخواه باشد».

در روایت دیگری که امام صادق علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل فرموده اند آمده است:

لینصح الرَّجل منکم اءَخاه کنصیحته لنفسه [831].

«مؤمن همان طور که خیرخواه خود است باید برای دیگران نیز خیرخواهی کند».

یعنی همان طور که معروف را برای خود دوست داری، برای دیگران نیز بخواهد؛ نه این که حکم الهی را که گویای لطافت روح دین است وسیله و ملعبه ارضای تمایلات و غرائز خود قرار دهد؛ مثلا برای ارضای غریزه خشم خود مؤمنی را به بهانه ارتکاب منکر در حضور دیگران خراب کند. این عمل متهم کردن دیگران و از بالاترین منکرها است.

روایتی را امام صادق علیه‌السلام از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کنند که حضرت فرمودند:

انَّ اءَعظم النَّاس منزلة عند اللّه یوم القیامة اءَمشاهم فی اءَرضه بالنَّصیحة لخلقه [832].

«برترین مردم در قیامت از لحاظ رتبه و منزلت، کسانی اند کـه حرکـت آنهـا روی زمین برای خیرخواهی و نصیحت دیگران است».

مهم این است که ما بدانیم بایـد از سـر خیرخـواهی و دوسـت داشـتن و بـا شناخت و وقوف و آگاهی کامل نسبت به معروف، این عمل را انجام دهیم.

حکم شرع به وجوب امر بـه معـروف، نشـاءت گرفتـه از خیرخـواهی ذات ذوالجلال ربوبی، برای نوع بشر است؛ یعنی همان عامل و انگیزه ای کـه اسـاس تشریع ادیان الهی و ارسال رسل و انبیا از جانب خداونـد اسـت، همـان عـاملی است که باعث شد، خداوند این حجت های ظاهری و حجت باطنی خـرد را بـه انسان عطا کند.

به عبارت دیگر خداوند متعال همه راه هایی را که خیر و سـعادت انسـان بـا آنها تامین می شود، پیش روی او گشوده و از کسانی که واجد شرایط آمریت به معروف هستند خواسته است تا خیر و خـوبی را فقـط بـرای خـود نخواهنـد و زیباییها و نیکی ها را تنها برای خود جذب نکنند؛ بلکه معروف و خیر را بـرای همگان دوست داشته باشند و راه وصول به خیر و خوبی را به دیگران هم نشـان دهند.

امر به معروف از دیدگاه قرآن

وقتی به مساله امر به معروف از منظر قرآن نظر می کنیم، چیزی جز زیبایی و خیر و لطافت نمی بینیم و اگر به آیاتی که درباره امر به معروف در قـرآن کـریم آمده است نظر کنیم، ملاحظه می کنیم که این آیات نیز لطافت و زیبایی این عمل را می رسانند.

در سوره مبارکه آل عمران می فرماید:

كُنتُم خير اءُمة اءُخرِجَت للنَّاس تاءمرون بالمعروف و تنهون عن المنكر و تـؤ منون باللّه [833].

«شما بهترين امّتى هستيد كه خداوند از ميان مردم برگزيده است؛ چرا كه بـه خير و خوبى فرمان مى دهيد و ديگران را از بدى بازمى داريد و بـه خـدا مـى گرويد».

چنان كه ملاحظه مى شود، به اين نكته نيز تأكيد مى كند كه خداوند مسـلمان ها را از آن جهت كه داراى روح خيرخواهى اند، مى ستايد. باز در سوره مباركه آل عمران مى فرمايد:

يؤ منون باللّه و اليوم الآخر و يـاءمرون بـالمعروف و ينهـون عـن المنكـر و يُسارعون فى الخيرات و اءُولئک من الصَّالحين [834].

«به خدا و روز واپسين ايمان دارند؛ به نيكى فرمان مى دهند و از بدى ها باز مى دارند، در خيرات تعجيل مى كنند و اگر اين اعمال شايسته را عملى كننـد در زمره صالحان خواهند بود».

نكته مهم در اين آيه اين است كه اگر خير و خوبى را براى همگان بخواهيـد، از صالحان خواهيد بود. در همين سوره مباركه آل عمران مى فرمايد:

ولتَكُن منكم اءُمَّة يدعون الى الخير و ياءمرون بالمعروف و ينهون عن المنكـر و اءُولئک هم المفلحون [835].

«و بايد برخى از شما مسلمانان، خلق را به خير و صلاح دعوت كنند، و امـر به نيكوكارى و نهى از بدى ها بنمايند و اينها (كه واسطه هدايت هستند) رستگار خواهند بود».

در اين جا هم آمرين بـه معـروف را از رسـتگاران مـى شـمارد. رسـتگارى جمعى، زمانى نصيب امت مـى شـود كـه در ميـان آنهـا، طايفـه اى باشـند كـه

خیرخواهی عملی را پی گیری و اجرا کنند. درباره همین موضوع در سوره مبارکه توبه می فرماید:

والمؤمنون و المؤمنات بعضهم اءَولیاء بعض یاءمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر و یُقیمون اَلصَّلاة و یؤ تون الزَّکاة و یطیعون اللّه و رسوله اءُلئک سَیَرحَمَهُم اللّه ان اللّه عزیز حکیم [836].

«مردان و زنان مؤمن همه یاور و دوستدار یکدیگرند؛ مردم را به کار نیک وادار و از کار زشت منع می کنند و نماز به پا می دارند و زکات می دهند و در هر حکم، خدا و رسول را اطاعت می کنند؛ البته خداوند آنان را مشمول رحمت خود خواهد گردانید که خدا صاحب اقتدار و درست کردار است».

در این آیه نیز شمول راءفت و رحمت دنیوی و اخروی را در گرو خیرخواهی عملی برای دیگران می داند و می فرماید که خداوند رحمت واسعه اش را در دنیا مشروط به این کرده است که انسان ها به ویژه مسلمانان و مؤمنان دارای چنین روحیه ای باشد. بنابراین، اگر بخواهیم با کلمات وحی خوب آشنا شویم و به آنها وقوف پیدا کنیم، باید از کلمات اهل بیت علیهم‌السلام استمداد کنیم. در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

انَّ اءَهل الارض لمرحومون ما تحابُّوا [837].

«رحمت واسعه الهی زمانی شامل حال انسان ها می شود که یکدیگر را دوست داشته باشند».

خیرخواه یکدیگر و طالب معروف برای همدیگر باشند. اگر چنین باشند، خداوند متعال رحمتش را شامل همه می کند و اگر چنین روحیه ای از میان

جامعه ای رخت بربست، طبیعتا رحمت الهی هم دیگـر آن شـمول و وسـعت را نخواهد داشت؛ زیرا پیامبر گرامی اسلام ﷺ فرمودند:

الخلق کُلّهم عیال اللّه فاءَحبُّهم الی اللّه عزَّ و جَلَّ اءَنفعهم لعیاله [838].

«خدا بندگانش را عیال خود می داند و محبوب ترین بندگان نزد خدا کسانی اند که برای عایله خود مفیدترند».

از مجموع این نکات استنباط می شود که علاوه بر ایـن کـه خداونـد متعـال فریضه امر به معروف را واجب کرده است، ضرورت آن را عقل بشری هـم درک می کند که یک جامعه، زمانی می تواند به سمت خیر و صلاح هدایت شـود کـه همه افراد آن برای خیر و خوبی اهتمام داشته باشـند و از ایـن منظـر اسـت کـه برخی از روایات ذکر شده، معنای زیبایی پیدا می کند کـه از آن جملـه روایـت حضرت رسول گرامی اسلام ﷺ که فرمودند:

مَن اءَصبَحَ لا یَهتَمُّ باءُمور المسلمین فلیس بمُسلِم [839].

«کسی که صبح کند، حال آن که به امور مسلمین اهتمام نداشته باشد مسلمان نیست».

اگر از این زاویه به مساله امر به معروف و نهی از منکـر بنگـریم، اهمیـت آن بیشتر نمایان خواهد شد؛ چرا که در زندگی جمعـی، مصـالح و مضـار مشـترک است؛ یعنی با شیوه های ارتباطی حاکم بر جوامع امروزی سرنوشت همـه افـراد جامعه به یکدیگر پیوند خـورده اسـت و هـیچ انسـانی نمـی توانـد نسـبت بـه سرنوشت دیگری بی تفاوت باشد و بالطبع منافع و مضار مشترک دارند؛ درسـت مانند مسافران یک کشتی که هیچ یک از مسافران، مجاز نیسـت جـای خـود را سوراخ کند؛ چرا که اگر خسارتی وارد شود و ضرری متوجه این مسـافر بشـود،

گریبان گیر همه مسافران خواهد بود؛ بنابراین، هیچ عاقلی نمی تواند شاهد چنین منظره ای باشد و سکوت کند و دم فروبندد.

بنابراین نهی از منکر چنین منزلتی دارد؛ تا انسان ها به سرنوشت دیگر و منافع و مضار جامعه، حساس باشند؛ چون در جامعه اسلامی منافع و مضارب عمومی است.

گاهی کسی دست به عملی می زند که ضرر و خسران آن فقط برای خود او است و به سایر افراد جامعه سرایت نمی کند. اگر انسانی به دیگران علاقه مند باشد و محبت و دوستی دیگران در دلش باشد، یقینا به خود اجازه نخواهد داد که نظاره گر هلاکت همنوع خود باشد.

در هر حال مقصود ما این بود که گاهی بعضی از احکام، با همه ظرافت و زیبایی خود مورد ستم واقع می شود و به دلیل سوءاستفاده عده ای نادان و جاهل چهره مشوش و زشتی از آنها ترسیم می شود. در حالی که این احکام به خاطر خیرخواهی و سعادت دیگران وضع شده اند.

مصادیق عمل معروف

در معارف دینی، مصادیق فراوانی برای معروف ذکر شده است، منتها نکته ای که باید به آن اشاره کنیم این است که اساسا ذکر موارد و مصادیق معروف به یک سلسله نیازهای خاص زمانی و شرایط مکانی برمی گردد و رمز ماندگاری دین مقدس اسلام و خاتمیت آن این است که احکام شرعی مبتنی بر حکم عقل و ناظر بر کُلّیات صادر شده است.

بعضی از مصادیق عمل معروف نیز به گونه ای از این کُلّیت برخوردار است که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

1 - گره گشایی مالی

یکی از مصادیق معروف که در روایات، فوق العاده مورد تأکید قـرار گرفتـه، کارگشایی مالی است به خصوص که این کارگشایی به نحو قرض باشد و نه بـه عنوان صدقه.

در روایتی از امام صادق علیه‌السلام در بیان آیه کریمه: لَّا خیر فی کثیر مِّن نَّجـواهم الا مَن اءَمر بصدقة اءَو معروف [840]، می فرمایند:

یعنی بالمعروف القرض [841].

«مراد از معروف در آیه، قرض است».

خداوند، خیر کثیر را در قرض قرار داده است که انسانی برای قضای حاجت و رفع نیاز برادر مؤمنش به هنگام مشکل و گرفتاری او را یاری کند.

در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام آمده است که حضرت می فرمایند:

ما مِن مؤمن اءَقرض مؤمنا یَلتَمِس به وجه اللّـه الّـا حسـب اللّـه لـه اءَجـره بِحساب الصَّدقة حتّی یَرجِعَ الیه مالُهُ [842].

«هیچ مؤمنی نیست که به خاطر خدا بـه مـؤمنی قـرض بدهـد مگـر آن کـه خداوند تا زمان بازگرداندن قرض، آن را برای آن مؤمن صدقه محاسبه کند».

بعضی از روایات حساب قرض دادن به مـؤمن و گشـودن کـار او را از ایـن طریق، بالاتر از صدقه می دانند. امام صادق علیه‌السلام در این باره می فرمایند:

مکتوب علی باب الجَنَّة الصَّدقةُ بِعَشرَة و القرض بِثَمانِیَةَ عَشَرَ [843].

«بر در بهشت نوشته شده است: صدقه ده برابر و قرض هیجده برابـر پـاداش دارد».

2 - مهلت در ادای دین

چون قرض مدت و مهلت دارد، به هنگام رسیدن مهلت، اگر شخص قادر بـه پرداخت قرض نشد، به او مهلت بدهد و یا این که قـرض دهنـده، ذمـه او را از

خود مبرّا کند و از او مطالبه ننماید. روایتی از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که می فرمایند:

مَن اءَراد اءَن یُظِلَّه اللّه یوم لا ظلَّ الا ظلُّه، قالها ثلاثا فَهَابَهُ النَّاس اءَن یساءَلوه فقال: فلینظر مُعسرا اءَو لِیَدَع لَه مِن حقِّه [844].

«روزی که هیچ سایه ای جز لطف الهی نیست، اگر کسی می خواهد در سایه این لطف قرار گیرد، انسان ناتوانی را که قادر به پرداخت قرض خود نیست فرصت دهد یا او را رها کند و ذمه او را بری کند».

ثمره چنین کاری که از مصادیق مهم فعل معروف است این است که در صحنه قیامت که همه به دنبال ماءمن و پناهگاهی می گردند، خداوند او را در پناه خود قرار می دهد.

مرحوم کُلینی سخن دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

انَّ رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله قال فی یوم حارّ و حنَّی کفَّه: مَن اءَحبَّ اءَن یستظلَّ من فَور جهنَّم؟ قالها ثلاث مرَّات فقال النَّاس فی کُلّ مرَّة: نحن یا رسول اللّه، فقال: مَن اءَنظر غریما اءَو ترک المعسر [845].

«در یک روز گرم رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند: چه کسی دوست دارد از شدت حرارت آتش جهنم در سایه ای قرار گیرد؟ حضرت سه مرتبه این سوال را تکرار فرمودند: در هر بار مردمی که حاضر بودند، گفتند: ما دوست داریم ای رسول خدا! حضرت فرمودند: به کسی که در سختی قرار گرفته، فرصت دهید یا او را بَری ءُالذمّه کنید».

مرحوم کُلینی در همین باب، روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

و مَن اءَنظر مُعسرا کان له علی اللّه عزَّ و جَلَّ فی کُلّ یوم صدقة بمثل ماله حتّی یَستَوفِیه، ثم قال اءَبوعبداللّه علیه السلام: «و ان کان ذو عسرة فنظرة الی میسرة و اءَن تَصَدَّقوا خیر لکم اءِن کنتم تعلمون [846]» اءَنَّه معسر فتصدَّقوا علیه بمالکم فهو خیر لکم [847].

«هرکس گرفتاری را مهلت بدهد تا قادر به پرداخت شود، خداوند به اندازه آن مال در هر روز برای او حساب صدقه بازمی کند، سپس امام علیه السلام به آیه شریفه ای استشهاد فرمودند که خداوند می فرماید: اگر بدهکار، قدرت پرداخت نداشته باشد، او را تا وقت توانایی، مهلت دهید؛ و اگر برای خدا بر او ببخشید؛ این برای شما بهتر است چنانچه به مصلحت خود دانا باشید».

در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمودند:

خَلُّوا سبیل المُعسرِ کَمَا خَلَّاهُ اللّه عزَّ و جَلَّ [848].

«همان طور که خداوند از افراد معسر و گرفتار می گذرد، شما نیز از آنها درگذرید».

مثلا خداوند روزه را در ماه مبارک رمضان و نماز را با شرایط خاص برای اوقات پنج گانه واجب کرده است، اما اگر کسی معسر باشد، دچار سختی و عذری باشد، یقینا تکلیف به آن ترتیب که بیان شده از او برداشته می شود.

این روشی است که خداوند متعال نسبت به مطالبات خود اتخاذ کرده است؛ از بندگانش نیز انتظار می رود که همان سیره را اتخاذ کنند.

3 - اطعام نیازمندان

مواردی از این قبیل فراوان است؛ مثلا نسبت به افرادی که توان تأمین خوراک و غذای روزمره و تهیه پوشاک خود را ندارند، اطعام طعام و تهیه لباس سفارش شده است. در این باره امام موسی کاظم علیه السلام می فرمایند:

مِن موجبات المَغفِرَةِ اطعامُ الطَّعام [849].

«یکی از موجبات آمرزش، غذا دادن و اطعام است».

یا در روایت دیگری از رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که می فرمایند:

خیرکم مَن اءَطعم الطَّعام [850].

«بهترین شما کسی است که اهل اطعام است».

ائمه معصومین علیهم السلام نیز خود را به این صفت ستوده اند:

انَّا اءَهل بیت اءُمِرنا اءَن نُطعِمَ الطَّعام [851].

«ما اهل بیت خانواده ای هستیم که مأمور به اطعام طعام شده ایم».

یا در سخن دیگری امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من المُنجیات اطعام الطَّعام [852].

«یکی از موجبات نجات - از غضب الهی - اطعام نمودن است».

انَّ الله عز و جل یُحبُّ اطعام الطَّعام [853].

«خداوند متعال، اطعام طعام را دوست دارد».

خدا اطعام طعام را دوست دارد؛ زیرا موجب مغفرت و تعالی رتبه انسان و قرار گرفتن وی در شمار اخیار و باعث نجات می شود.

علاوه بر همه این روایات، خداوند این بندگانش را بدون در نظر گرفتن این که او بنده خوب و خداپرست است یا بنده مشرک و ملحد روزی می دهد. خدا همه بندگان را دوست دارد؛ گرچه دوستی هم مراتبی دارد و هر که دارای مکارم بیشتر باشد، خداوند نیز او را بیشتر دوست دارد. در روایتی از امام محمَّد باقر علیه السلام آمده است:

انَّ مِن اءَحبِّ عباد اللّه الی اللّه لَمَن حبَّب الیه المعروف و حبَّب الیه فَعَالَهُ [854].

«خداوند از میان بندگان، کسانی را بیشتر دوست دارد که به معـروف علاقـه دارند و به آن عمل می کنند».

برای کسی که معروف را دوست دارد و آن را انجام می دهد، بهترین ثمره اش این است که محبوب ذات ذوالجلال الهی است و این یقینی است که هیچ محبـی، حبیب خود را در دنیا و آخرت رها نمی کند.

اگر انسان، محبوب کسی شد، یقینـا آن محـب، هرچـه در تـوان دارد بـرای سعادت محبوبش انجام می دهد. از آن جا که خداوند معروف و خیر را دوسـت دارد، فاعل آن را هم دوست دارد. در روایتی که امام صادق علیه‌السلام آن را از پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کند می فرمایند:

کُلّ معروف صدقة و الدَّالُّ علی الخیر کفاعله [855].

«هر عمل معروفی، برای صاحب آن صدقه است و کسی که دلالـت بـر خیـر می کند، اهل خیر می شود و مانند کسی است کـه فعـل معـروف را انجـام داده است».

در تبیین این مطلب در روایتی از امام موسی بن جعفر علیه‌السلام آمده است:

خیر مِنَ الخیر فاعِلُهُ [856].

«بهتر از خود خیر، فاعل خیر است».

یعنی به همان مقدار که خیر و معروف محبوب خدا است، فاعل آن نزد خـدا محبوب است. این آثاری است که در این چند روایت ذکر شده است. در نتیجـه کسی که محبوب خدا شد، هم در دنیا و هم در آخرت نتیجـه آن را مـی بینـد و خدا محبوبش را چه در دنیا و چه در آخرت رها نمی کند.

آثار دنیوی و اخروی عامل به معروف

در روایات برای اهل معروف، آثار دنیوی نیز ذکر شده است؛ امام صادق علیه‌السلام از اجدادش علیهم‌السلام نقل می فرمایند:

صَنَائِعُ المعروف تَقِی مَصَارِعَ السُّوء [857].

«به جای آوردن معروف، انسان را از حوادث نابهنگام و سوء محافظت می کند».

به تعبیر روایت قبل که هر کار نیکی صدقه است؛ همان گونه که در ذهن ما، عموما این معنا جا افتاده که صدقه، انسان را از بلیه و خطر حفظ می کند، در این جا معروف نیز همین اثر را دارد؛ به تعبیر دیگر لازم نیست صدقه فقط پول دادن و یا کمک کردن به نیازمندان باشد، بلکه عمل معروف نیز صدقه است و انسان را از حوادث و پیشامدهای ناگوار مصون نگه می دارد. در روایت دیگری از وجود مبارک امام باقر علیه‌السلام آمده است که فرمودند:

انّ صنائع المعروف تَدفَعُ مَصَارِعَ السُّوءِ [858].

«انجام دادن معروف نه تنها انسان را از بلاها و حوادث نگه می دارد، بلکه آنها را دفع می کند».

اثر دیگری که در بعضی از روایات برای معروف بیان شده این است که باعث نازل شدن رحمت بر صاحب فعل معروف می شود. امام صادق علیه‌السلام از رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کنند که حضرت فرمودند:

انَّ البرکة اءَسرع الی البیت الَّذی یُمتار منه المعروف من الشَّفرة فی سنام البعیر اءَو من السَّیل الی منتهاه [859].

«شتابِ آمدن برکت به خانه ای که از آن کارهای خیر و معروف بیرون می رود، از وارد شدن کارد به گلوی شتر و یا از رسیدن سیل به انتهای آن، بیشتر است».

چنان که ملاحظه می شود این روایت و امثال آن انسان را به معروف تشویق می کند و در او انگیزه انجام آن را شدت می بخشد. در روایت دیگری که به جنبه های معنوی این امر توجه شده است، امام صادق علیه السلام می فرمایند:

اءَیُّما مؤمن اءوصل الی اءَخیه المؤمن معروفا فَقَد اءوصل ذلک الی رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم (860).

«مؤمنی که کار معروفی را برای برادر مؤمنش انجام می دهد، در واقع این خدمت را برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم انجام داده است».

این روایت در واقع، دریچه های تازه ای را به روی انسان می گشاید و او را وادار می کند تا از زاویه ای دیگر به این مساله بیندیشند. حضرت می فرمایند که از روی ترحم و با نگاه فقر و ناتوانی، برای دیگران کار معروف و خیر انجام نده؛ بلکه تصور تو این باشد که به رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم خدمت می کنی؛ یعنی خدمت به ارزشمندترین موجود عالم بشریت. باید تصور کنیم که اگر رسول اللّه صلی الله علیه و آله و سلم حیات داشتند و نیاز به خدمت ما داشتند چگونه عمل می کردیم!

آثار عجیب دیگری هم در روایات، ذکر شده است که اگر نمی بود انسان جراءت به زبان آوردن آن را نداشت، مثلا علی بن یقطین می گوید: امام موسی بن جعفر علیه السلام به من فرمودند:

کان فی بنی اسرائیل مؤمن و کان له جار کَافِر، فکانَ الکافِرُ یَرفُقُ بالمؤمن و یُوَلِّیهِ المعروف فی الدُّنیا، فلمَّا اءَن ماتَ الکافر بَنی اللّه له بیتا فی النَّار مِن طین، و

كان يَقِيهِ حَرَّهَا، و ياءتيه الرِّزقُ من غيرها، و قيل له: هذا مـا كُنـتَ تُدخِلُـهُ علـى جارک المؤمن فلان بن فلان من الرِّفق، و تُوَلِّيهِ مِنَ المعروف فی الدُّنیا [861].

«در قوم بنی اسرائیل فرد مؤمنی بود که همسایه کافری داشت که اهل رفق و مدارا با او بود؛ در دنیا معروف را برای او دوست می داشت. وقتی از دنیا رفـت به حسب وعده قران که می فرماید: ان اللّه لا یغفر اءَن یشـرک بـه [862]؛ کـافران وارد بهشت نمی شوند و گناهانشان قابل بخشش نیست، این کافر به جهنم رفت؛ ولی خداوند در جهنم از گل خانه ای برای او بنا کرد که حرارت جهـنم را از او دفع می کرد و رزق او نیز از خارج جهنم تامین می شد. به مرد کافر خطاب شد که این ثمره رفق و مدارا و معروف تو نسبت به همسایه مومنت در دنیا است».

ملاحظه می شود که ثمره عملی معروف چگونـه ظـاهر مـی شـود، حتـی از انسان هایی که منکر ذات الهی بودند، اما در دل دوسـتدار خیـر بـرای دیگـران بودند. در روایت دیگری از امام صادق علیه‌السلام وارد شده است که می فرمایند:

فمَن اءَتی الیکم معروفا فخُذوا بِیَدِهِ و اءَدخلوهُ الجنَّةَ [863].

«پس دست هر کس را که به تو خدمت کرده و دست تـو را در دنیـا گرفتـه است بگیر و به بهشت ببر».

یعنی خداوند به کسانی که درباره آنها کار معروف و خیری انجام شـده اسـت مقام شفاعت می دهد تا شفاعت انسان هایی را بکنند که حوایجشان را بـرآورده کرده اند.

نکات قابل توجه در عمل به معروف

برای انجام کار خیر باید به چند نکته توجه داشت:

1 - عدم تبعیض در اهل معروف

این که انسان برای همگان خیرخواهی و اقدام به فعلا معروف کند و تبعیض قائل نشود. از امام صادق علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

اصنَعِ المعروفَ الی مَن هُو اءَهله و الی مَن لیس اءَهلِهِ، فاءِن لم یکُن هوَ مِن اءهله فکُن اءَنت مِن اءَهلِهِ [864].

«در انجام دادن معروف برای کسی که صلاحیت و اهلیت آن را دارد و کسی که اهلیت آن را ندارد کوتاهی نکن؛ هر چند او اهلیت پذیرش معروف را ندارد، تو اهل انجام و اقدام به معروف باش».

در روایتی از موسی بن جعفر علیه‌السلام تعبیر زیبایی است که می فرمایند:

اءَخَذَ اءَبی بیدی ثمَّ قال یا بُنیَّ! انَّ اءبی محمَّد بن علی علیهماالسلام اءَخذ بِیَدی کَمَا اءَخذت بیدک و قال انَّ اءَبی علیِّ بن الحسین علیهماالسلام اءَخذ بیدی و قال یا بُنَیَّ! اِفعَلِ الخیر الی کُلّ مِن طلبه منک فان کان مِن اءَهله فقد اءَصبت موضعه و ان لم یَکُن مِن اءَهله کُنتُ اءَنت مِن اءَهله و ان شَتَمَکَ رجُل عن یمینک ثمَّ تحوَّل الی یسارک فاعتَذِر الیک فاقبَل عُذرَهُ [865].

«پدرم دست مرا گرفت و سپس گفت فرزندم! همان طور که من دست تو را گرفته ام، پدرم امام باقر علیه‌السلام دست مرا گرفت و گفت پدرم علی بن الحسین علیهماالسلام دست مرا گرفت و گفت فرزندم! در انجام خیر و معروف نسبت به هر کسی که از تو مطالبه خیر می کند، کوتاهی نکن؛ اگر او اهلیت آن را دارد، خیر به جایگاه خود رسیده است و اگر اهلیت آن را ندارد، تو شایستگی خود را نشان داده ای و اگر کسی از طرفی به تو ناسزا گفت و از دیگر سو از تو معذرت خواست، عذر او را بپذیر».

روایات فراوانی با این مضمون داریم؛ از آن جمله صدوق با اِسناد از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل می کند که حضرت فرمودند:

راءس العقل بَعدَ الاِیمان، التَّودُّد الی النَّاس واصطناع الخیر الی کُلّ بَرّ و فـاجر [866].

«اساس خرد و عقل آدمی - آنچه انسان را به ایمان هدایت می کند - اظهار دوستی و مودت با مردم و انجام خیر و معروف نسـبت بـه هـر انسـان نیـک و فاجری است».

خدمت به همگان، نشانه عقل است. دوست داشتن باید در افعال انسان بـروز و ظهور یابد. این که انسان مدعی باشد دیگـران را دوسـت دارد، کـافی نیسـت، بلکه باید بذر دوستی همه انسان ها را در دل خود غرس کرده باشد و میـوه آن درخت، در دست، پا، جوارح و اندیشه او جلوه کند و در انجام فعل خیـر بـرای دیگران، مسامحه نکند؛ همگان را دوست داشته باشد و به همگان خدمت کند.

در این صورت، به نتیجه ای می رسد که امام صادق علیه‌السلام می فرمایند:

انَّ الجنَّة بابا یُقال له المعروف، لا یدخله الا اءَهل المعروف [867].

«بهشت دری دارد به نام «باب المعـروف» و از آن در هـیچ کـس جـز اهـل معروف و خیر وارد نمی شود».

در این که انسان موظف است اهل معروف باشد، جـای هـیچ بحثـی نیسـت؛ منتها در برخی از روایات به نکات دقیقی برمی خوریم که قابل تاءمّل است.

مثلا در انجام فعل خیر، بی حساب اقدام نکنـد؛ حـدود فعـل خیـر را کـاملا بشناسد و رعایت کند؛ شایستگی فرد و جامعه ای که می خواهد بـه آن خـدمت کند بسنجد تا مبادا عمل خیر ضایع و نابود شود و از فعل معـروف، قـدردانی و سپاسگزاری نشود.

2 - بررسی محدوده معروف

عمل معروف، گاه نسبت به یک فرد از افراد جامعه است و گاه نسبت به همه جامعه؛ در هر دو صورت، وجود فاعل خیر، باید ابتدا زمینه آن را بررسی کند که آیا شایستگی احسان و خیر دارد یا ندارد؛ چرا که گاهی انجام کار خیر و معروف در غیر جایگاه و موضع مناسبش، مفاسد و آثار سویی درپی دارد و حتی ممکن است اختلالات اجتماعی ایجاد کند.

سخنی از امام عسکری علیه‌السلام نقل می کنند که حضرت فرمودند:

انَّ للسَّخاء مقدارا فان زاد علیه فهو سَرَف، و للحَزم مقدارا، فان زادَ علیه فهو جُبن، و للاقتصاد مِقدارا، فان زاد علیه فهو بُخل، و للشَّجاعة مقدارا، فان زاد علیه فهو تَهَوُّر [868].

«برای سخاوت، اندازه ای است که بیش از آن اسراف است. برای احتیاط مقداری است که بیش از آن ترس و خوف است. اقتصاد و میانه روی در امور مالی، اندازه ای دارد که بیش از آن به بخل می انجامد. شجاعت هم حد و حدودی دارد که اگر از حد خود بگذرد، تهور و بی باکی است».

همه موازین اخلاقی، دارای حدودی اند که باید رعایت شوند و اقدام به خیر هم از این قاعده مستثنی نیست. حداقل و حداکثری دارد که کمتر یا افزون تر از آن موجب تباهی است. این حد و مرز در توصیه های رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله به امیرالمؤمنین علیه‌السلام چنین ذکر شده است:

یا علیُّ! اءَربعة یذهبن ضیاعا، الاکلُ علی الشِّبَعِ، و السِّراج فی القمر، و الزَّرع فی السَّبخة، و الصَّنیعةُ عند غیر اءَهلها [869].

«یا علی! چهار چیز است که ضایع می شود و از بین می رود اول، خوردن هنگام سیری؛ دوم، روشن کردن چراغ هنگامی که خورشید یا ماه طالع است و

انسان نیازی به نور ندارد؛ سوم، کشت و زرع در زمین شوره زار و سخت؛ چهارم، انجام کار خیر برای کسانی که اهلیت آن را ندارند».

در مورد اخیر، نکته های اخلاقی و اجتماعی مهمی نهفته است که باید به آن توجه کرد؛ اگر انسان، خدمتی را برای کسی که صلاحیت ندارد، انجام دهد، آن کار خیر را ضایع کرده است. عدم صلاحیت، صورت های مختلفی دارد، مثلا ثروتمندی در لباس فقیر، دست تکدی پیش دیگران دراز کند و کمک بخواهد؛ اگر کسی با علم به وضع او، کمک کند، مال خود را ضایع کرده است. با این که نفس کمک کردن به دیگران، کاری ارزشمند و مورد توصیه دین است، اما اینجا هر انسانی درک می کند که پول به انسان غیر مستحقّ دادن، تباه کردن مال است. در سخنی از امیرالمؤمنین علیه‌السلام نقل شده است که فرمودند:

مَن کانَ له منکم مال فایّاه و الفساد، فانَّ اعطاءَه فی غیر حقِّه تبذیر و اسراف[870].

«اگر ثروتمند هستید، مراقب باشید مال خود را با دادن به کسی که صلاحیت گرفتن آن را ندارد فاسد نکنید؛ زیرا این کار، تبذیر و اسراف است».

معروف، منحصر به کمک مالی نیست، بلکه یک سلسله اخلاقیات نیز از جمله افعال معروف است؛ مثلا کمک به افراد ناتوان و عفو و گذشت از ستم ستمگر، که این سیره افراد کریم است.

در این باره باید گفت که اغماض از ظلم ظالم، معروف است، اما اگر اغماض از ظلم این فرد، باعث تجرّی وی شود، دیگر معروف نخواهد بود. در حقوق پایانی رساله یکی از حقوقی که ذکر شده این است که:

وَ اَمَّا حقّ مَن سائک اءن تعفُو عنه.

«حقّ کسی که به تو ستم و ظلمی کرده است، این است که او را عفو کنی».

اما چنانچه این عفو و اغماض ضرر بزند و باعث شود کـه او متجـری شـود، نباید از ستم او اغماض کرد؛ در این موارد، به اجرای حد تأکید شده است. و در روایتی داریم که گاه ثمره خیر وارده بر اجرای حد، بیشـتر از چهـل روز بـارش باران است [871].

خداوند خود اهل عفو و رحمت است، در عین حال، قانون الهی این است که اگر از عفو و اغماض سوءاستفاده شد یا موجب ضرر به دیگران شد، جای عمل به معروف نیست و چنانچه کسی به آن مبادرت کند، فعل معروف را ضایع کـرده است. در سخنی کوتـاه، امـا بسـیار شـیرین و پرمحتـوا امیرالمـؤمنین علیه‌السلام مـی فرمایند:

«ظلم المعروف مَن وَضَعَه فی غَیر اءَهله [872].

«کسی که نسبت به فرد غیرشایسته ای معروفی را انجام دهد، به معروف ستم کرده است ».

3 - کرامت و تفضل بودن معروف

نکته دیگر این که معروف، تفضل و کرامت اخلاقی است؛ نه قانون، اما بعضی تفضل دیگران را حقّ دانسته و همیشه خود را طلبکار انسان های کریم می دانند که البته این مقدار اشکال ندارد؛ چنان که در روایتی به نقل از امیرالمـؤمنین علیه‌السلام آمده است:

الکریم یَری مکارمَ اءفعالِهِ دینا علیه یَقضیه [873].

«انسان کریم، مکارم افعالش را دَینی برعهده خود می داند کـه بایـد آن را ادا کند».

اما افرادی هستند که نه تنها همیشه خود را طلبکار می دانند، بلکه روح شکر و زبان شکرگزاری در وجود آنها نیست؛ یعنی هرگز حاضر نیسـتند از احسـانی

که به آنها شده است شکرگزاری کنند. در حالی که هه بحث ما در ایـن بـود کـه امام سجاد علیه‌السلام فرمودند:

وَ اَمَّا حقّ ذی المعروف علیک، فاءَن تشکره.

«حقّ صاحب معروف بر تو آن است که او را شکر کنی و سپاس گویی».

سپاس در این است که همواره او را یاد کنی و نزد دیگـران عمـل خیـر او را اشاعه دهی. عده ای، نه تنها سپاسگزاری نمی کنند و خوبی های فـرد را اشـاعه نمی دهند، بلکه به ذکر سیئات و تهمت و افترا زدن به کسانی می پردازند کـه در حقّ آنها احسان کرده اند؛ در نتیجه باعث از بین رفـتن روح خـدمت گـزاری و نیکوکاری در جامعه می شوند. امام صادق علیه‌السلام در روایتی می فرمایند:

لعن اللّه قاطعی سبیل المعروف، و هو الرَّجل یُصنع الیه المعروف فیکفره، فیمنع صاحبه اءَن یصنع ذلک الی غیره [874].

«خداوند قاطع سبیل معروف را لعنت کند؛ او کسـی اسـت کـه نسـبت بـه او خدمتی می شود و او نه تنها شکر نعمت نمی کند، بلکه کفـران هـم مـی کنـد و کفران نعمت باعث می شود که صاحب معروف، عمل و کار خیر بـرای دیگـران انجام ندهد».

قطع طریق معروف، از بزرگترین سیئات اخلاقـی اسـت و کسـانی کـه دارای چنین روحیه اخلاقی اند، به طور طبیعی نباید از فعل معروف بهـره منـد شـوند؛ وگرنه نتیجه این می شود که گفته شد. این تعبیر در روایتی از امیرالمـؤمنین علیه‌السلام نیز آمده است که می فرمایند:

الکرامةُ تُفسد من اَلَّئیم بقدر ما تُصلح من الکریم [875].

«کرامت و بزرگواری، همان مقدار که انسان کریم را بزرگی می بخشد، انسان پست را خوار و فاسد می کند».

بزرگورای فرد کریم به همان اندازه که ملکـات اخلاقـی وی را بـه ارج مـی رساند، در انسان های پست و لئیم، اثر منفی می گذارد و آنهارا فاسد مـی کنـد. یعنی همان طور که به صلاح افراد کریم می انجامد به فساد اخلاقی لئـیم منتهـی می شود.

به عنوان نمونه، در جامعه افرادی هستند که با نثار عمر، مال، اعتبار و آبروی خود، منشا خیرات و آثار فراوانی برای افراد هستند، اما در مقابل، افـراد پسـتی پیدا می شوند که آنها را تخطئه می کنند و به جای شکرگزاری یا حداقل سکوت با تخریب کردن باعث می شوند که در ایشان رغبت به انجام خیر از بـین بـرود. این یک ضربه جدی اجتماعی است و یقینا اثر منفی در روح و روان افرادی می گذارد که می خواهند به کار خیر مبادرت کنند.

4 - قصد تقرّب به پروردگار

نکته دیگر این است که باید نیت انسانی که می خواهد به عمل خیر و معروف اقدام کند، خیرخواهی دیگران به قصد تقرب باشـد؛ یعنـی از ایـن کـه دیگـران مشکلشان حل می شود، شادمان شود؛ نه این که آن را وسیله ریاکاری و تظـاهر قرار دهد و صرفا برای خودنمایی انجام دهد؛ که اگر چنین شـود، فعـل معـروف خود را ضایع کرده است. امام صادق علیه‌السلام در روایتی می فرمایند:

اذا اءَردت اءَن تَعرِفَ الی خیر یَصِیرُ الرَّجلُ اءَم الی شَـرّ، فـانظُر اءَیـن یَصـنَعُ معروفه [876].

«اگر می خواهی بدانی که فردی به سوی خیـر مـی رود یـا شـر، ببـین کـار خیرش را کجا انجام می دهد».

یعنی خوب بنگر این کار معروف را برای چه کسی انجـام مـی دهـد، اگـر او شایستگی و لیاقت این معروف را دارد، این فرد اهل خیر است، اگر اهلیت خیـر

را ندارد، معلوم می شود که نیت فاعل خیر، خـالص نبـوده اسـت. بنـابراین، در معروف تصحیح نیت امری اساسی است.

29 - حقّ مؤذّن

وَ اَمَّا حقُّ المؤذّن، فاعَن تَعلَمَ اءَنَّه مُذكِّرک بربِّـکَ، و دَاعيَـکَ الـی حظِّـک، و اءَفضَلُ اءَعوانِکَ علی قَضاءِ الفَريضَةِ الَّتی افتَرَضَهَا اللَّه عليکَ، فتَشكُرُهُ علی ذلک شُكرکَ للمُحسِنِ اِلَيک، و ان كُنتَ فی بَيتِکِ مُتَّهما لذلک لَم تَكُن للَّـهِ فـی اءَمـره متَّهما و عَلِمتَ اءَنَّه نَعمَة مِن اللَّه عليک لا شکَّ فيها، فاءَحسِن صُحبة نِعمَـةِ اللَّـه بِحَمدِ اللَّه عليها علی كُلّ حال، و لا قوَّةَ الا بِاللَّه.

«وَ اما حقّ اذان گو اين است كه بدانی او خدايت را به ياد تو می آورد و تـو را به حظ و نصيبی كه درای، دعوت می كند و او بهترين ياور و كمک كار تو در انجام واجبی است كه خداوند به عهده تو نهاده اسـت، پـس او را بـر ايـن كـار، سپاس گوی؛ همچنان كه نيكوكاری را نسبت به خود سپاس می گويی و اگـر در خانه ات نسبت به مؤذّن بدبينی داری (و او را به دلايلی متهم می دانـی) در امـر اذان نبايد او را متهم كنی و بايد بدانی كه او نعمتی خدادادی است و بايد با نعمت خدا خوشرفتاری كنی و در هر حال شكرگزار نعمت های الهی باشی».

حقّ بيست و نهم از حقوقی كه امام سجاد عليه‌السلام در رساله مباركه حقوق بيـان فرموده اند، حقّ مؤذّن است. معنای كلمه اذان، از نظر اصطلاح خاص مسلمانان، همان اذكار و جملات مخصوصی است كه شهادت به يگانگی خداوند متعـال، و رسالت رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله و تشويق و تحريض بر نماز در اوقات معـين اسـت و در لغت به معنای اعلام چيزی با ندا و فرياد است [877].

در سوره مباركه يوسف در ادامه داستان برادران يوسف عليه‌السلام كه بعد از قدرت و حكومت او، برای خريد گندم نزد عزيز مصر رفتند و او بـرادران را شناسـايی كرد و برای نگه داشتن برادر، تمهيدی انديشيد و كَيل و پيمانه گندم را در ظـرف بنيامين قرار داد، می فرمايد:

ثمَّ اءَذّن مؤذّن اءَيَّتها العير انَّكم لسارقون [878].

«مؤذّن ی فریاد زد که اهل قافله! شما دزد هستید».

و در جای دیگری از آیات کریمه قرآن در سوره مبارکه توبه می فرماید:

و اذان مِّن اللّه و رسوله الی النَّاس یوم الحجّ الاکبر اءَنَّ اللّه بری ء مِّن المشرکین و رسوله [879].

«این اعلام از جانب خدا و رسول او است به مردم در روز عید قربان که خدا و رسولش از مشرکان بیزارند».

تاریخچه اذان در اسلام

آن طور که از روایات استفاده می شود پیدایش اذان به آغاز ورود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به مدینه منوره بازمی گردد، اما روایاتی هست که با توجه به آنها پیدایش اذان به پیش از آن؛ یعنی لیلة الاسری یا شب معراج برمی گردد. این روایت صحیح را زراره از امام محمَّد باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت فرمودند:

لمَّا اءُسریَ برسول اللّه صلی الله علیه و آله الی السَّماء فبَلَغَ البیتَ المَعمُورَ و حَضَرَتِ اَلصَّلاة، فاءَذَّنَ جَبرَئِیلُ و اءَقَامَ، فَتَقَدَّمَ رسول اللّه صلی الله علیه و آله و صَفَّ الملائِکَةُ و النَّبیُّونَ خَلفَ محمَّد صلی الله علیه و آله [880].

«شبی که رسول اللّه صلی الله علیه و آله به معراج رفتند، وقتی به بیت المعمور رسیدند، موقع نماز، جبرئیل علیه السلام اذان و اقامه گفت و پیامبر صلّی اللّه علیه و آله وسلم جلو ایستادند و ملائکه و انبیا به حضرت اقتدا کردند».

بنابر این روایت، اذان در شب معراج به پیامبر صلی الله علیه و آله آموخته شد. روایت دیگری از امام صادق علیه السلام نقل شده است که حضرت فرمودند:

لمَّا هَبَطَ جبرئیل علیه السلام بالاَذَانِ عَلَی رسول اللّه صلی الله علیه و آله، کانَ رَاءسُهُ فی حِجرِ عَلِیّ علیه السلام، فاءَذَّنَ جبرئیل علیه السلام، و اءَقَامَ، فَلَمَّا انتَبَهَ رسول اللّه صلی الله علیه و آله قال: یا علیُّ!

سَمِعتَ؟ قال عليه السلام: نَعَم، قال صلى الله عليه وآله: حَفِظتَ؟ قال عليه السلام: ادعُ بلالا فعلِّمه، فدَعا عليّ عليه السلام بَلالا فَعَلَّمَهُ [881].

«زمانی که جبرئیل عليه السلام مأمور ابلاغ اذان بر پیامبر اکرم صلى الله عليه وآله شدند سر مبارک حضرت بر دامن امیرالمؤمنین عليه السلام بود. جبرئیل عليه السلام اذان و اقامه را بر پیامبر صلى الله عليه وآله وحی کرد. پیامبر صلى الله عليه وآله که به مطلب آگاه شدند خطاب به امیرالمؤمنین عليه السلام فرمودند: یا علی! شنیدی؟ گفت: آری، فرمودند: حفظ کردی؟ گفت: آری، گفتند: بلال را صدا کن و به او بیاموز. امیرالمؤمنین عليه السلام بلال را صدا کردند و اذان را به او آموختند».

از این روایت معلوم می شود که اساسا همه قرآن و دستورات الهی، در لیلة القدر یک جا به پیامبر صلى الله عليه وآله نازل شد؛ منتها پیامبر صلى الله عليه وآله مأمور به ابلاغ نبودند؛ مگر جایی که جبرئیل عليه السلام نازل شده، آن آیات خاص و یا مطالب مخصوص را ابلاغ می کردند. احتمالا درباره اذان همچنین بوده است؛ چون معراج معروف رسول اللّه صلى الله عليه وآله در مکه و قبل از مهاجرت به مدینه بود.

در قرآن کریم می خوانیم:

سبحان الَّذی اءَسری بعبدِهِ لَیلا مِنَ المسجد الحرام الی المسجد الاَقصَی الَّذی بارَکنَا حَولَهُ لِنُرِیَهُ مِن آیاتِنا انَّه هو السَّمیع البصیر [882].

«پاک و منزه است خدایی که شبی بنده خود را از مسجد الحرام به مسجدالاَقصایی که پیرامونش را مبارک ساخت، سیر داد تا آیات خود را به او بنماید؛ که خدا به حقیقت شنوا و بینا است».

بنابراین، دستور اذان هم مثل بقیه احکام از همان آغاز بعثت و در مکه صادر شده است؛ منتها حضرت مأمور اجرا و ابلاغ آن به مردم نبودند؛ تا وقتی که به مدینه مهاجرت کردند؛ که ان شاء اللّه در ادامه بحث به آن اشاره خواهیم کرد.

در بعضی از آیات کریمه قرآن هم به این عمل خاص اشاره شده است؛ در سوره مبارکه مائده می فرمایند:

واذا نَادَیتُم اِلَی اَلصَّلاة اتَّخَذُوا هُزُوا و لَعِبا ذلک بانَّهُم قوم لا یَعقِلون [883].

«وقتی مردم را به نماز دعوت می کنید، عده ای مسلمانان را مسخره می کنند که این عمل آنها، از روی بی تدبیری است».

یا در سوره مبارکه جمعه می فرماید:

یا اءَیُّها الذین آمنوا اذا نودی للصلاة من یوم الجمعة فاسعوا الی ذکر اللّه و ذرو البیع ذلکم خیر لکم ان کنتم تعلمون [884].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! هرگاه شما را برای نماز روز جمعه بخوانند، به ذکر خدا بشتابید و کسب و تجارت را رها کنید، که اگر بدانید این نماز بهتر خواهد بود».

فاضل مقداد، صاحب کتاب «کنز العرفان فی تفسیر آیات الاحکام» می گوید: همه مفسران اتفاق نظر دارند که منظور از دعوت و ندا در آیات قرآن، همان اذان است [885].

از مجموع روایاتی که نقل کردیم استفاده می شود که آیات کریمه قرآن و روایات متعدد به اذان اصطلاحی اشاره کرده اند؛ منتها شهید اول در کتاب «ذکری الشیعة» روایتی را نقل می کنند که حاکی از زمان تاریخی این عمل و تاثیر بسیار مثبت آن در ایجاد تحول در جوامعی است که مستمع این کلمات زیبا بوده اند.

این روایت، انسان را به یاد بسیاری از اتفاقاتی می اندازد که در صدر اسلام روی داده است؛ مثلا جایی که مشرکان بر علیه وحی الهی، دعوت پیامبر

ﷺ و محتوای دعوت آن حضرت، شایعه سازی کرده و به آن حضرت افترا می زدند. ابن ابی عقیل روایتی از امام صادق علیه السلام بیان کرده است که:

اءَنَّه لَعَنَ قَوما زَعَمُوا اءَنَّ النَّبیَّ ﷺ اءَخذ الاَذان من عَبد اللّه بن زید، فقال یَنزِلُ الوَحیُ عَلَی نَبیِّکُم فَتَزعُمُوَن اءَنَّه اءَخذ الاَذان من عبدِاللّه بن یزید [886].

«حضرت، کسانی را که گمان می کنند پیامبر ﷺ اذان را از عبداللّه بن یزید آموخته اند، لعن کردند و فرمودند بر پیامبر شما وحی نازل می شود، ولی شما گمان می برید که اذان را از عبداللّه بن یزید یاد گرفته است!».

علت این مطلب آن است که بعضی از علمای عامه از قداست احکام شرعیه، غفلت نموده و تصور کرده اند که بعضی از این احکام قابل اءخذ از دیگران است.

در سیره حلبی نقل شده است:

در روزهای ابتدای ورود رسول اللّه ﷺ به مدینه مسلمانان جمع شده بودند و درباره چگونگی اطلاع از اوقات نماز چاره اندیشی می کردند که پیغمبر ﷺ برای اقامه نماز جماعت، به مسجد تشریف می برند. هر کسی نظری داد بعضی گفتند که با ناقوس خبر می دهیم؛ بعضی گفتند که از شیپور استفاده می کنیم؛ بعضی دیگر گفتند که پرچمی را بر بالای بامی می افرازیم و حتی بعضی پیشنهاد کردند که آتش بیفروزیم که با همه این راه ها؛ مخالفت شد؛ چون هر کدام، به صورتی تقلید از مذاهب دیگر بود؛ ناقوس و شیپور از نصارا و یهود بود و افروختن آتش از مجوس. تا این که پیغمبر ﷺ العیاذباللّه متحیر شد که چه کند تا این مشکل حل شود. عبداللّه بن زید تلاش می کرد که این مشکل را حل کند، فردی را دید که، ناقوسی در کوچه به دوش گرفته و حمل می کند، می

خواست آن را برای پیامبر بخرد. تا این که عبداللّه در خواب دید مسلمانان باید این کلمات جملات اذان را بلند بگویند تا مساله اعلام نماز حل شود [887].

بعضی از عامه این قصّه را به صورت دیگری نیز نقل کرده و گفته اند که قبل از عبداللّه، یکی از خلفا چنین خوابی دیده است [888].

به هر حال، هیچ کدام از این دو نقل نه مستند قوی تاریخی دارد و نه با قداست تشریع احکام الهی سازگار است. این که مستند تاریخی ندارد روشن است؛ چرا که صرفا نقل یک رویا و خوابی است که به یک فرد معمولی نسبت داده شده است.

اما همان طور که اشاره شد خداوند متعال، احکام و دستورات خود را در شب معراج به صورت یک مجموعه و در قالب آیات کریمه قرآن، به پیامبرش الهام فرمود و بعد از آن جبرئیل علیه‌السلام مأمور بود که در مواقع خاصی که مصلحت الهی اقتضا می کرد، زمان ابلاغ آنها را به رسول اللّه صلی‌الله‌علیه‌وآله اعلام کند؛ که این مرحله، نزول تدریجی قرآن نام گرفته است؛ از جمله این مسائل، مساله اذان است که پیغمبر در شب معراج آن را از جبرئیل آموختند. او در محضرت حضرت، اذان و اقامه گفت.

پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله در مکه بسیار محدود و محذور بودند و هیچ امکانی برای اعلام اذان به صورت کنونی نبود؛ حتی آن روزهای اول، نماز را هم پنهانی و همراه با خوف انجام میدادند. زمانی که جبرئیل علیه‌السلام مأمور ابلاغ اذان بر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله شدند سر مبارک حضرت بر دامن امیرالمؤمنین علیه‌السلام بود. جبرئیل اذان و اقامه را بر پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله وحی کرد. پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله که به مطالب آگاه شدند خطاب به امیرالمؤمنین علیه‌السلام فرمودند: یا علی! شنیدی؟ گفت: آری، فرمودند:

حفظ کردی؟ گفت: آری، گفتند: بلال را صدا کن و بـه او بیـاموز. امیرالمـؤمنین علیه‌السلام بلال را صدا کردند و اذان را به او آموختند.

از همان روز بلال به صورت رسمی مؤذّن شد و مواقع نمـاز را بـرای مـردم اعلام می کرد. این که کسی خواب دیده و یا یکی از خلفا، زودتر خواب دیده یا بلال دیرتر متوجه شده و غیره، مثل بسیاری از مجعولاتی است کـه حتـی اهـل دقت از عامه هم آن را ضعیف دانسته اند و آن را نمی پذیرند.

بنابراین، همان طور که در روایات گذشته بـه آن اشـاره کـردیم مسـاله اذان ریشه در وحی دارد و منشا تاریخی آن هم شب معراج است. اذان جنبه اعلامـی دارد و اصلا کلمه اءذن به معنای اجازه و رخصت است؛ یعنی اعلام این که شـما مجازید این کار را انجام دهید. معنای لغـوی اءذن و اجـازه هـم، اعـلام اسـت، بنابراین یک امر اعلامی است.

جایگاه مؤذّن در اسلام

حال بعد از این مقدمه باید بپرسـیم حـقّ مـؤذّن چیسـت؟ امـام سـجاد علیه‌السلام فرمودند:

وَ اَمَّا حقّ المؤذّن، فاءَن تعلم اءَنَّه مذکِّرک بربـک، و داعیـک الـی حظِّـک، و اءَفضل اءَعوانک علی قضاء الفریضة التی افترضها اللّه علیک.

امام علیه‌السلام ابتدا جایگاه مؤذّن را بیان می فرمایند که یکـی از منزلـت هـای او این است که ذکر و یاد خداوند متعال را در قلب ها زنده می کند؛ او انسان را بـه استفاده از آن ثمره و بهره ای که خداوند متعال، برای مؤمنان در نمـاز قـرار داده است دعوت می کند.

مؤذّن بهترین یاور انسان است تا او بر فرایض خـود تنبـه پیـدا کنـد؛ چـون همیشه برای همه انسان ها ابتلائات معمول وجـود داشـته و دارد و گـاهی ایـن

اشتغالا ت زندگی و ابتلائات مادی چنان انسان را سرگرم می کنـد کـه حتـی از قضای واجباتش نیز غفلت می کند. در چنین شرایطی کسی که انسان را متنبـه و متوجه غفلت خود می کند، بر انسان حقوقی پیدا می کند.

قبل از این که به حقوق مؤذّن بپردازیم و عبارات امام علیه السلام را تبیـین کنیم، روایاتی را درباره مقام مؤذّن و ارزش او از منابع و مآخذ روایی ذکـر مـی کنیم. مرحوم صدوق در«ثواب الاعمال» نقل می کند:

اءطولُ النَّاسِ اءعناقا یومَ القیامةِ المؤذّن ونَ [889].

«سرافرازترین مردمان روز قیامت، مؤذّن ان هستند».

یا در روایت دیگر امام رضا علیه السلام از پیغمبر صلی الله علیه و آله نقل می کنند که فرمودند:

المؤذّن ون اءطولُ النَّاس اءعناقا یوم القیامة [890].

«در قیامت، مؤذّن ان از همه مردم سرافرازترند».

یقینا مراد معنوی ظاهری لفظ نیست که در قیامت، مؤذّن ان انسان های بلنـد قامتی باشند؛ ناموزون با گردن های بسیار دراز، بلکه این گردن فرازی بـه ایـن معنا است که از یک شاخصه و برجسـتگی خاصـی برخوردارنـد، کـه در میـان جماعت قیامت گم نمی شوند، بلکه مورد عنایت و توجه جمع واقع می شوند.

درباره مؤذّن باید گفت این ثمره و اثر وضعی و علمـی کـار او اسـت؛ یعنـی همین که او در دنیا خدا را به یاد بندگان می آورده است، خداوند هم در قیامت، همه توجهات را به سمت او جلب می کند و او را مـورد توجـه خلـق اولـین و آخرین قرار می دهد.

پاداش مؤذّن و اذان گفتن

مرحوم مفید از امام باقر وَ امام صادق علیهما السلام نقل می کند که فرمودند:

قال رسول اللّه ﷺ يغفر للمؤذّن مَدَّ صوته و بصره و يُصَدِّقُه كُلّ رَطب و يابس، و له بكُلّ مَن يُصلّى باذانه حسنة [891].

«خداوند برای مؤذّن تا زمانی که صدایش بلند است و تا جایی که چشمش کار می کند، غفران و آمرزشی قرار داده و هر تر و خشکی که صدای او را می شنود، وی را تصدیق میکند به همین دلیل ما هم مأموریم که همراه با مؤذّن اذان را تکرار کنیم که این عمل به معنای تصدیق گفتار او است و همراه با کسی که با اذان او تنبه پیدا کرده و نماز خوانده است، حسنه ای نیز برای مؤذّن قرار داده است».

این ارزش معنوی و پاداش و اجری است که خداوند برای مؤذّن قرار داده است. در روایت دیگری از امام صادق علیه السلام که تقریبا شبیه به روایت قبل است نقل شده که می فرمایند:

المؤذّن يغفر اللّه له مدَّ بصره و مدَّ صوته فی السّماء، و يصدّقه كُلّ رطب و يابس يسمعه، و له من كُلّ مَن يصلّی معه فی مسجده سهم، و له من كُلّ من يصلّی بصوته حسنة [892].

«خداوند برای مؤذّن تا آن جا که چشم کار او می بیند و تا وقتیکه صدایش بلند است، غفران و آمرزشی قرار داده و هر تر و خشکی که صدای او را می شنود، او را تصدیق میکند هر کس در مسجدی که مؤذّن در آن اذان گفته، نماز بخواند، مؤذّن در نماز او سهم دارد و هر کسی که با اذان او تنبه پیدا کرده، نماز بخواند، او نیز در قبالش حسنه می گیرد».

در این باب روایات بسیاری ذکر شده، چرا که اذان از سنن ارزشمندی است که متاسفانه مسلمانان از آن غفلت کرده اند. روایت دیگری از امام صادق علیه السلام از رسول اللّه ﷺ نقل می کنند که حضرت فرمودند:

مَن اءَذَّنَ فی مِصر مِن اءَمصَارِ المسلِمِینَ سَنَة، وجبت له الجنَّة [893].

«اگر کسی یک سال، در یکی از بلاد مسلمین اذان بگوید، خداوند بهشت را بر او واجب می کند».

در کلمات اهل بیت علیهم‌السلام و نقل آنها، باید به این نکته توجه داشته باشیم که سخنان ایشان، ماخوذ از وحی است و اغراق نیست؛ حقایقی است که از زبان معصومین علیهم‌السلام برای ما بیان شده است.

این عملِ به حسب ظاهر کوچک و کم مؤ ونه و بی زحمت می تواند این انسان بار معنوی زیادی فراهم کند. روایت دیگری را صاحب وسائل نقل می کند که راوی می گوید از امام باقر علیه‌السلام شنیدم که فرمودند:

مَن اءَذّن سبع سنین احتسابا، جاء یوم القیامة و لا ذنب له [894].

«اگر کسی هفت سال از روی محاسبه وقت اذان بگوید، روز قیامت در حالی وارد محشر می شود که هیچ گناهی در نامه عمل او نیست».

در روایت دیگری که مرحوم صاحب وسائل نقل کرده، آمده است:

دخل رجل من اءهل الشَّام علی اءَبی عبداللَّه علیه‌السلام، فقال له ان اءَوَّلَ مَن سَبَقَ الی الجَنَّة بِلال، قال و لِمَ؟ قال لَاءَنَّهُ اءَوَّلُ مَن اءَذَّنَ [895].

«مردی از شام خدمت امام صادق علیه‌السلام رسید. حضرت به او فرمودند اولین کسی که وارد بهشت می شود، بلال است. مرد شامی سوال کرد: چرا بلال قبل از همه وارد می شود؟ حضرت فرمودند: چرا که او اولین کسی بود که اذان گفت».

در روایت بعدی که ذکر می شود، ارزشهایی برای این عمل بسیار ساده عبادی ذکر شده است که نشان می دهد ما از عمق تاثیر آن غفلت کرده ایم، ولی خداوند به کسی که اذان می گوید اجر و پاداش فوق العاده مقرر کرده است. در روایتی از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله نقل شده است که فرموده اند:

المؤذّن المحتسب كالشَّاهِرِ سَيفَهُ فی سبیل اللّه القَاتِلِ بَینَ الصَّفَّین [896].

«کسی که از روی محاسبه و دقت، اذان بگوید، مانند کسی است که شمشیر کشیده است و بین دو صف اسلام و کفر به نفع اسلام و علیه کفر شمشیر می زند».

در سخن دیگری از رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می فرمایند:

مَن اءَذّن اربعین عاما محتسبا، بَعَثَهُ اللّه عزَّ و جَلَّ یوم القیامَةِ و له عمل اءَربَعِینَ صِدِّیقا، عَمَلا مَبرُورا مُتَقَبَّلا [897].

«کسی که چهل سال اذان بگوید، روز قیامت خداوند او را برمی انگیزد، در حالی که عمل چهل صدیق را آن هم مقبول و مبروری که مورد قبول درگاه الهی قرار گرفته است برای او مقرر فرموده است».

آنچه گفته شد، آثار معنوی است که خدا قرار داده است؛ ولی برخی آثار ظاهری نیز بر آن مترتب است؛ مثلا در روایت های قبلی خواندیم که مؤذّن در صحنه محشر، یک مرتبه بلندتر از همه جماعت محشر و موردتوجه همگان است. در روایت دیگری از رسول اکرم ﷺ آمده است:

مَن اءَذَّنَ عشرین عاما بَعَثَهُ اللّه یومَ القِیَامَةِ و له من النور مثل زینة السَّماء [898].

«اگر کسی بیست سال اذان بگوید، خداوند روز قیامت او را درحالی برمی انگیزد که نوری به اندازه نور آسمان همراه اوست».

در روایت دیگری از وجود مقدس رسول اکرم ﷺ نقل شده است که می فرمایند:

مَن اءَذّن عَشرَ سِنِینَ اءَسکَنَهُ اللّه عزَّ و جل مَعَ اءِبراهیمَ الخلیلِ فی قُبَّتِهِ اءَو فی دَرَجَتِهِ [899].

«کسی که ده سال اذان بگوید، خداوند او را در بهشت هم رتبه ابراهیم خلیل علیه‌السلام قرار می دهد».

این وعده الهی است؛ آن هم با پیامبر صاحب کتاب که از جایگاه فوق العاده ای برخوردار است. در سخن دیگری از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آمده است که فرمودند:

مَن اءَذّن سَنَة واحدة بَعَثَهُ اللّه عز وجل یوم القیامة و قد غُفرت ذنوبه کُلّها بَالِغَة ما بَلَغَت و لو کانت مثلَ زِنَةِ جَبَلِ اءُحُد [900].

«کسی که یک سال بر اذان گفتن مداومت کند، خداوند او را در قیامت مبعوث می فرماید در حالی که همه گناهان او بخشیده شده است؛ اگرچه گناهان او به اندازه کوه احد باشد».

یکی از آثار و برکات دنیوی مداومت بر اذان این است که اگر کسی به واسطه اذان و یاد خدا بودن، مشهور شود، در مسیری قرار می گیرد که گناه نمی کند یا حداقل برای حفظ حیثیت اجتماعی خود هم که شده است، سعی می کند گناه آشکار و علنی انجام ندهد. روایت دیگری از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نقل شده است که حضرت فرمودند:

مَن اءَذّن محتسبا یرید بذلک وجه اللّه، اءَعطاه اللّه ثواب اءَربعین اءَلف شهید، و اءَربعین اءَلف صدیق، و یدخل فی شفاعته اءَربعون اءَلف مُسی ء من اءُمَّتی الی الجَنَّة، الا و اءِنَّ المؤذّن اذا قال: اءشهد اءن لا اله الا اللّه، صلّی علیه سبعون اءَلف ملک واستغفروا له، و کان یوم القیامة فی ظلِّ العرش حتّی یفرغ اللّه من حساب الخلائق، و یَکتُبُ ثَوَابَ قِولِهِ اءَشهدُ اءَنَّ محمَّدا رسول اللّه، اءَربعون اءَلف مَلَک [901].

«خداوند ثواب چهل هزار شهید و چهل هزار صدیق را به کسی عطا می کند که اذان بگوید، او در قیامت می تواند چهل هزار گناهکار از گناهکاران امت را شفاعت کند. آگاه باشید وقتی مؤذّن می گوید لا اله الا اللّه هفتادهزار ملک بر او صلوات و درود می فرستد و برای او استغفار می کنند. در قیامت او در سایه عرش الهی است تا خدا از حساب بندگان فارغ شود و ثواب این عبارت و جمله او را که گفته است اءشهد اءن محمّدا رسول اللّه ﷺ چهل هزار ملک برای او ثبت می کنند».

عبارت آخر، حکایت می کند که یا چهل هزار شاهد خواهد بود یا آنقدر این کار در پیشگاه الهی ارزشمند است که چهل هزار ملک مأمورند تا پاداش عمل را به نام او ثبت و ضبط کنند.

اذان از شعائر اسلام

به تعبیر مرحوم مجلسی اذان از شعائر اسلام است و وهن شعائر اسلامی حرام است. بنابراین لازم است دو نکته ضروری در این بحث توضیح داده شود:

یکی این که اعمال عبادی و عباداتی که شرع مقدس آنها را واجب یا مستحب قرار داده است توفیقی هستند؛ یعنی باید به همان صورت که از ناحیه شرع مقدس وضع شده اند و بدون کم وکاست، به آنها عمل شود. نقصان در این عمل، موجب سلب عنوان عبودیت می شود، اذان نیز این گونه است و در عبادی بودن اذان، نزد علمای عامه و خاصه هیچ مناقشه ای نیست.

مطلب دیگری که باید روشن شود این است که سرچشمه تشریع و قانون گذاری، صرفا وحی است و کسی که به این منبع مطمئن دسترسی ندارد، نمی تواند قانون شرعی وضع کند. بنابراین، برای هیچ شخص دیگری جز حامل و مخاطب وحی نمی توان چنین حقی قائل شد؛ چون احتمال خطا در غیر معصوم،

احتمالی عقلایی است و اگر ما به غیر از منبع وحی، قانون گذارانی را متصور باشیم، لازمه اش بازی با دین الهی است. بعد از این دو مقدمه باید گفت کیفیت و ترتیب اذان همان جملات معهودی است که همگان به آن آشناییم تکبیر و اعلام بزرگی ذات ذوالجلال الهی با کلمه الله اکبر و بعد از آن شهادت به وحدانیت خداوند متعال با جمله اشهد ان لا اله الا الله سپس شهادت به رسالت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم با جمله اشهد انَّ محمَّدا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و بعد ترغیب و تحریص و تشویق به عمل عبادی نماز با عبارت حیَّ علی اَلصَّلاة، حیَّ علی الفلاح و حیَّ علی خیرالعمل و بعد از آن مجددا تکبیر و در آخر لا اله الا الله.

این کیفیت اذان است که علما و محدثین شیعه و اهل سنت بر آن اتفاق نظر دارند و کم یا زیاد کردن هر یک از این جمله ها و عبارت ها مبنای شرعی ندارد. منشا کم کردن بعضی از عبارت ها در اذان و اقامه، داستانی است که در کلمات محدثین شیعه و حتی بزرگان اهل سنت هم نقل شده که از زمان خلیفه دوم آغاز شده است.

روایتی را صاحب مستدرک الوسایل از امام باقر علیه السلام نقل می کند که حضرت می فرمایند:

کان الاذان (حیَّ علی خیر العمل) علی عهد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و به اءُمِرُوا اءَیَّام اءَبی بکر، و صدرا مِن ایَّام عُمَر، ثمَّ اَمَرَ عُمَر بِقَطعِهِ و حَذفِهِ مِنَ الاَذان و الاِقَامة، فقیل له فی ذلک، فقال اذا سمع عوام النَّاس، انّ الصَّلاة خیر العمل، تهاونوا بالجهاد، و تَخَلَّفُوا عنه [902].

«در زمان پیغمبر، اذان همراه با کلمه حیَّ علی خیر العمل بود و در زمان ابی بکر نیز همین شیوه جاری بود و همین طور آغاز خلافت خلیفه دوم. خلیفه دوم بعد از مدتی، دستور به حذف این عبارت از اذان داد. از او سوال کردند که علت

عمل شما چه بود؟ گفت اگر مردم بشنوند که نماز بهترین عمل است، نسبت به جهاد سستی نشان داده، از آن تخلف می کنند».

شبیه این مطالب را با مختصر تفاوتی در منابع عامه می یابیم که انگیزه خلیفه از حذف جمله حی علی خیرالعمل از اذان و اقامه را همین مطلب ذکر کرده و در ادامه گفته اند:

انَّه بلَغه انَّ المؤذّن جاءَ الی عمرِ بن الخطّاب یؤ ذِّنه لصلاةِ الصُّبح، فوجده نائِما، فقال اَلصَّلاة خیر منَ النَّوم، فاءَمَره عمر اءن یجعلها فی نداء الصبح [903].

«روزی در زمان خلیفه دوم، مؤذّن هنگام اذان صبح به سراغ خلیفه رفت و او را در بستر خواب یافت. برای بیدار کردن او گفت نماز از خواب بهتر است خلیفه از این تعبیر خوشش آمد، امر کرد که در اذان صبح، به جای عبارت حی علی خیر العمل جمله اَلصَّلاة خیر مِنَ النَّوم را قرار بدهند».

بعضی از علمای عامه از خلیفه دوم نقل می کنند که او گفت:

مُتعتانِ کانتا علی عهد رسول الله ﷺ و اءنا اُحَرِّمُهما و اُعاقبُ علیهما: متعةُ النساء و متعةُ الحجِّ [904].

«دو تمتع در زمان رسول الله ﷺ حلال بود که من آن را حرام می کنم و اگر کسی مرتکب آن دو شود، او را عقاب می کنم یکی حج تمتع و دیگری ازدواج موقت».

در حجی که الان نیز متعارف است، شیعیان در فاصله بین عمره و حج مُحِلّ می شوند؛ یعنی از احرام خارج می شوند و بنا به سنت پیامبر ﷺ و به فتوای همه علمای شیعه، آنچه در حال احرام بر آنها حرام بوده، حلال می شود. همچنین تفتازانی روایتی را نقل کرده که بر اساس آن خلیفه دوم گفته است:

ثلاث كُنَّ على عهد رسول الله ﷺ اءنا اءنهى عنهنَّ و اءُحَرِمُهُنَّ، و هى متعةُ النساء، و متعةُ الحجّ، و حىَّ على خير العمل [905].

«سه چيز در زمان پيغمبر ﷺ حلال بود كه من آن را حرام و عمل به آن را نهى مى كنم حج تمتع، نكاح موقت و جمله حىّ على خير العمل».

خليفه دوم، براى خود چنين جايگاه و منزلتى را قائل بود كه حكم الهى را با راءى خود تغيير دهد.

نقل ديگر آن است كه در مباحث قبل نيز به آن اشاره كرديم پيامبر ﷺ براى اخبار وقت نماز، هيچ راهى نيافتند. سرانجام در خواب، جبرئيل اذان را به عبدالله بن زيد آموخت و او نيز پيامبر را راهنمايى كرد. عامه اين مطلب را نيز نقل كرده اند كه وقتى خليفه، صداى بلال را شنيد، در حالى كه لباسش را روى زمين كشيده مى شد از خانه بيرون آمد و فرياد زد كه آنچه را كه عبدالله بن زيد در خواب ديد، من هم ديده ام [906].

سيره حلبى نيز مطلب ديگرى را نقل مى كند و مى گويد:

انَّ اوَّل مَن اءذَّنَ بالصَّلاة جبريلُ عليه السلام فى سماءِ الدنيا فسمعه عمرُ و بلال فسبقَ عمر بلالا فاءخبَر النبىَّ ﷺ ثم جاء بلال فقال له سبقك بها عمر [907].

«بلال و خليفه دوم، هر دو صداى اذان را از جبرئيل عليه السلام شنيدند؛ منتها عمر زودتر به خدمت رسول الله ﷺ رسيد و مطلب را به حضرت عرضه داشت و بعد بلال آمد و پيامبر ﷺ به او فرمودند كه عمر در اين مطلب بر تو سبقت گرفت».

بعد از نقل مجموعه اين روايت هاى تاريخى كه محدثان و مورخان عامه نقل كرده اند، سوال اين است كسى كه اين كلمات را از جبرئيل شنيده است، چگونه به خود اجازه مى دهد در آنها دخل و تصرف كند؟ آن هم از جبرئيل عليه السلام كه

پیک و امین وحی است و بالاخره آیا این تصرف مجاز است یا خیر؟ باید بگوییم یا این تصرف ها غیرمجاز است یا روایت هایی که عامه نقل کرده اند، فاقد صحت و اتفاق است و یا هر دو؛ یعنی هر تصرف غیرمجاز است و هم روایت ها صحت ندارند.

علاوه بر این مطالب، بیهقی در کتاب «سنن» خود نقل می کند که عبدالله بن عمر در اذان و اقامه کلمه حی علی خیر العمل را به کار می برد [908] و این از موارد چندگانه ای است که عبدالله بن عمر، با اجتهادهای پدرش، به طور صریح مخالفت کرده است. در نهایت همه علمای عامه پذیرفته اند که این عمل خلیفه دوم یک بدعت است، مثل نماز تراویح که خود خلیفه صراحتا اقرار کرده است که:

نِعم البدعة هذه [909].

«بدعتی گذاشتم و چه بدعت خوبی!».

بر اساس این بدعت، خلیفه دوم دستور داد که مردم نمازهای مستحبی را در شب های ماه مبارک رمضان به جماعت بخوانند.

براساس آنچه گفته شد، احکام توقیفی است و باید از منبع وحی و مقام عصمت به دست ما برسد، طبعا باید بگوییم که این بدعت ها، مثل بسیاری از بدعت ها و احکامی که به وسیله حکام و با عنوان اجتهاد وارد دین شده، خلاف است.

اجتهاد از اصول مسلم و پذیرفته شده شیعه است. به خلاف علمای عامه که آن را در یک عصر، آن هم در مقابل نص می پذیرند و در عصر دیگر در مسائل متاخر آن را به طور کُلّی انکار می کنند. تعلیلی که عامه از زبان خلیفه دوم برای تغییر نقل کرده اند شنیدنی است:

اذا سمع عوام النَّاس ان اَلصَّلاة خير العمل تهاونوا بالجهاد و تخلفوا عنه [910].

«اگر مردم بشنوند که نماز بهترین عمل است، نسبت به انجام فریضه جهاد سستی نشان داده، از آن تخلف می کنند».

به عبارت دیگر نظرش این بوده که حکم الهی اذان، این بدآموزی را دارد که وقتی مردم ببینند که با عبادتی مثل نماز به بهشت می روند و به سعادت می رسند ضرورتی در انجام عمل جهاد نخواهند دید؛ به ویژه که جهاد هرچه هم فضیلت داشته باشد، به پای نماز نمی رسد و ما در موقعیت و شرایطی هستیم عصر خلیفه دوم که به مجاهده و توسعه اسلام نیازمندیم.

نتیجه این می شود که اولا، احکام الهی تعطیل شوند؛ ثانیا، یک نوع تجری و جسارت به احکام الهی و شرع انور پیدا شود و ثالثا، هر کس فهم خویش را به احکام شرع، تحمیل کند.

جایگاه نماز و جهاد در اسلام

از جمله اسرار انحصار تشریع به مقام شارع مقدس و انتقال آن از طریق معصوم علیه‌السلام، امانتداری در انتقال احکام الهی است وگرنه چنانچه کسی به خاطر فهم خود ار حکمی، بخواهد سایر احکام الهی را تعطیل کند، چیزی از شریعت باقی نمی ماند. شریعت و دین الهی، مجموعه ای از احکام است که پیروان آن با انجام مجموعه این اعمال، به یک مومن واقعی و متقی تبدیل می شوند.

اَنَّما یَتَقَبَّلُ اللّه مِنَ المُتَّقِین [911].

«خداوند تنها اعمال پرهیزگاران را می پذیرد».

خداوند اعمال کسی را می پذیرد که به مجموعه احکام الهی گردن نهد. اگر کسی، متجریا و یا به تعبیر خلیفه تهاونا و تخلفا جهاد را تعطیل کند و به نماز روی آورد، به یقین نمازش مقبول نخواهد بود.

ظاهرا حضرات عامه و خلیفه دوم از این نکته غفلت کرده انـد کـه اعمـال و عبادات شرعیه، یک مجموعه است و کسی نمی تواند برخی را به خاطر بعضـی دیگر تعطیل کند. و در عصر رسول الله ﷺ نیز فـداکاری اصـحاب رسـول الله ﷺ در جنگ های مختلف باعث نشد تا عده ای، تارک الصَّـلاة باشـند و یـا عبودیت و عبادت آنها، باعث تعطیلی جهاد شود؛ در حالی که قرآن از اصـحاب رسول الله ﷺ چنین وصف می کند:

محمَّد رسول الله والّذین مَعَهُ اءَشِدَّاءُ عَلَی الکُفَّـار رُحَمَـاءُ بیـنهُم تَـرَاهُم رُکّعـا سُجّدا یبتغون فضلا من الله و رضوانا سیماهم فی وجوههم مِن اءَثر السجود [912].

«محمَّد ﷺ فرستاده خداست و کسـانی کـه بـا او هسـتند در برابـر کفـار سرسخت و شدید هستند و در میان خود مهربانند. پیوسته آنها را در حال رکـوع و سجود می بینی؛ در حالیکه همواره فضل خدا و رضای او را می طلبند. نشـانه آنها در صورتشان از اثر سجده نمایان است ».

آنها که همراه با رسول الله ﷺ در میدان جنگ و نبرد شمشـیر مـی زدنـد، کسانی بودند که شب را تا صبح مانند زاهدان با عبادت و بیـداری، بـه روز مـی آوردند. قرآن از این عده با تعبیرهای لطیفی یاد می کند ایشان کسانی هستند که در حال رکوع و سجودند، عبودیت در چهره آنها آشکار است؛ یعنی همین افـراد زاهد و عابد، همان کسانی اند که به جنگ هم می رفتند و بدر و خندق و خیبـر را می آفریدند. همین طـور همـه موفقیـت هـای رسـول الله ﷺ بـه وسـیله مجاهدت این عده محقق شد.

تعطیل کردن برخی از احکام، به دلیل ضرورت هایی کـه مـا تشـخیص مـی دهیم، غیر از نگاه یک بُعدی به احکام الهی ارمغانی نخواهد داشت. در حالی که فرض این است که دین الهی جامعیت دارد و نگاه یک بُعدی بـه احکـام شـرع،

جامعیت دین را مخدوش می کند. کسی که به ادیان الهی و مخصوصا دین خـاتم پیامبران رسول اکرم ﷺ این طور می نگرد نگاهش به دین، جامع نیست. دین نه برای جهاد تنها آمده و نه برای نماز تنها، تا یکی نفـی کننـده دیگـری باشـد، بلکه مجموع احکام دین می تواند انسان کامل و شایسته تربیت کند؛ همان گونـه که رسول الله ﷺ و امیرالمؤمنین علیه السلام و حضرت سیدالشهدا علیه السلام موفق شدند.

راوی می گوید شب عاشورا وقتی سید الشهدا علیه السلام از کوفیان یک شب مهلت خواستند حول خیمه ها که می گشتم، لهم دویّ کدویِّ النَّحل [913] مثل لانه زنبور، آنچه به گوش می رسید، صدای راز و نیاز مجاهدانی بود که در فـردای آن روز، یعنی عاشورا تا آخرین لحظات عمر در راه اسلام جهاد کردند و شهید شدند.

جهان چون خال و خـط و چشـم و ابروسـت که هـر چیـزی بـه جـای خـویش نیکوسـت

به خاطر حرمت جهاد، نباید خیرالعمل بودن نماز مخدوش شود و یا به خاطر فضیلت نماز، جهاد و مجاهده فی سبیل الله تعطیل شود؛ چرا که این نوع برداشت از احکام الهی می تواند برای جامعیت دین خطری جدی به وجود آورد و بـاب تحریف، بدعت و اجتهادهای شخصی را در دین و وحی الهی باز کند که در ایـن صورت آن دین، دین الهی نخواهد بود و مکتبی است کـه بـه دسـت انسـان هـا ساخته شده است.

شعائر الهی و مصادیق آن

اذان و اقامه، از عبادت های شعاری است؛ شعار از ریشه شعیره و بـه معنـی مَعلَم و نشانه است؛ یعنی عبادتی که به وسیله آن، راه به دیگران نشـان داده مـی شود [914]. مَعلَم که جمعش معالم است، نشانه هایی که سابق در راه ها و خیابـان ها ایجاد می کردند که قافله ها و رهروان طریق به وسیله ایـن معلـم راه را گـم

نکنند و شعار از ریشه شعیره نیز چنین معنایی دارد. در شرع مقدس به جنبه های شعاری بعضی از اعمال سفارش شده است:

انَّ الصَّفا والمَروَةَ مِن شَعَائِرِ اللّهِ [915].

«صفا و مروه از شعائر و نشانه های الهی است».

در سوره مائده می فرماید:

یا ایها الذین آمنوا لا تحلُّوا شعائر الله [916].

«ای کسانی که ایمان آورده اید! شعائر و حدود الهی - و مراسم حج را محترم شمرده، و مخالفت با آنها - را حلال نکنید».

در سوره مبارکه حج می فرماید:

والبُدن جعلناها لکم من شعائر الله [917].

«و شترهای چاق و فربه را در مراسم حج برای شما از شعائر الهی قرار دادیم».

در آیه دیگری در همین سوره، مجموعه مناسک حج را به عنوان عبادت های شعاری تلقی فرموده، می فرماید:

ذلک و مَن یعظِّم شعائر الله فانَّها مِن تقوی القلوب [918].

«مجموعه مناسک حج این است و بزرگ شمردن شعائر الهی، نشانه تقوای دل ها است».

با بیان این قاعده کُلّی، ضرورت تعظیم شعائر معلوم می شود و به طور طبیعی هر چیزی که شعار باشد، اگر از امور دیدنی است باید تحقق آن در معرض دید دیگران صورت بگیرد و اگر از امور شنیدنی و مسموعات است، در معرض استماع دیگران واقع شود، تا این که جنبه شعاریت آن تحقق پیدا کند؛ یعنی امری که شعاری است امتثال آن موقوف به آشکار بودن آن است. اگر کسی

بگوید من می خواهم پنهانی آن کار را انجام دهم و تظاهر نکنم، این دیگر عبادت نخواهم بود؛ چون عبادت بودن این عمل موقوف به تظاهر و اعلان است. اصولا بعضی از عبادت ها تا به صورت علنی و آشکار انجام نشوند امتثال نشده اند؛ مثلا در باب نماز جماعت باید انجام ان علنی باشد. در مبحث بعد در حقّ امام جماعت به آن اشاره خواهیم کرد که شرکت در نماز جماعت مستحب است، اما علنی بودن نماز جماعت واجب است. حالا اگر کسانی بگویند می خواهیم نماز جماعت را پنهانی به جای آوریم، معنا نخواهد داشت. یا مثلا حضور در مجلسی که برای مؤمن متوفی برگزار شده است و عرض تسلیت به صاحب عزا، امری مستحسن و مورد توصیه است. حال اگر کسی به تصور ریا بودن آن، بخواهد این عمل را پنهانی انجام دهد، دیگر عبادت نخواهد بود. اصل این عمل چیزی است که باید در حضور دیگران انجام گیرد تا جنبه شعاریت و نشانه بودن آن تحقق پیدا کند.

در روایتی که مرحوم صدوق از معاویه بن وهب نقل می کند، آمده است که او از امام صادق علیه‌السلام در مورد اذان سوال کرد، حضرت فرمودند:

اجهَر وَارفَع بِه صَوتَکَ، فَاءِذَا اءَقَمتَ فَدُونَ ذَلِکَ، و لا تَنتَظِر باذانکَ و اءِقَامَتِکَ الا دُخُولَ وَقتِ اَلصَّلاة، وَاحدُر اءِقَامَتَکَ حَدرا [(919)].

«نماز و اذان را با صدای بلند بخوان، پس هرگاه اقامه نماز را می خوانی آهسته تر از اذان بگو؛ و وقتی داخل وقت نماز شدی اذان و اقامه را بخوان و اقامه را سریع تر بخوان ».

در روایت دیگری حضرت می فرمایند:

اذا اءَذَّنت فلا تُخفِیَنَّ صوتک، فانَّ الله یاءجرک مدَّ صوتک فیه [(920)].

«وقتی اذان می گویی، صدایت را خفیف و پنهان مکن؛ چرا کـه خداونـد بـه صدای بلند، اجر و پاداش می دهد».

سنت رسول الله ﷺ هم این چنین بود. در روایتی وارد شده است که پیامبر ﷺ به بلال امر فرمودند که:

اعلُ فوقَ الجدار وَارفَع صَوتک بالاَذان [921].

«از دیوار مسجد - که در آن تاریخ به اندازه قامت یک انسـان بـوده - بـالا برو و با صدای بلند اذان بگو».

پس تحقق شعاریت اذان، بلند اذان گفتن است. نه تنها اذان، بلکه هـر چیـزی که شعار باشد، این جنبه در آن لحاظ شده است.

یکی از نکته های مهم دیگری که در شعائر، باید موردتوجه واقـع شـود ایـن است که در شعار باید مورد اهتمام شعاردهنده نیز باشد؛ از آن جمله شهادت بـه ولایت در اذان و اقامه است؛ یعنی اشهد ان امیرالمؤمنین علیا و ابنائه المعصومین حجج الله، شکی نیست ما به حسب آنچه که قبلا گفتیم نمی توانیم به شهادت بـه توحید و رسالت در اذان و اقامه چیز دیگری را اضافه کنیم؛ چون امور عبـادی، توقیفیه هستند و به همان ملاکی که کم کردن آنها جایز نیست، اضافه کـردن هـم جایز نیست. ولی از آن جا که امر ولایت متمم نعمت رسالت و مکمل دین است، در هر حال اظهار و ابراز آن مطلوب و ضروری است.

علاوه بر این، قرن ها است که شهادت به ولایت از شعائر تشیع و رمز ولایت است؛ به طوری که ترک آن موهون و تشبه به منکران ولایت است؛ و قطعـا هـر فعل و ترکی که منتهی به وهن تشیع و ولایت باشد، مجاز نخواهد بود.

بنابر آن ملاکی که در مباحث گذشته گفته شد، نمی توان شهادت به ولایت را جزء اذان و اقامه تلقی کرد، اما چون اظهار و شهادت بـه ولایـت امیرالمـؤمنین

علیه السلام و اولاد طاهرینش علیهم السلام امری مستحسن و مورد توصیه است، می توان به اذان و اقامه افزود.

اختلاف نظری که در بین علمای شیعه پیدا شده است، از باب جزئیات به ولایت نیست. از نظر آنان که «تسامح در ادله سنن» را پذیرفته اند، شاید نتوان جزء بودن شهادت به ولایت را توجیه کرد که این خود بحث مفصلی را می طلبد و در این مختصر نمی گنجد. عده ای نیز این قاعده را قبول ندارند.

در هر حال همان طور که گفته شد، شهادت به ولایت امری است که رجحان دارد و ما هم نه از باب جزئیت، بلکه از باب استحباب و حسن ذاتی، آن را در اذان و اقامه بیان می کنیم و از طرف دیگر تعطیل آن، وهن و تشبه به منکران ولایت است بنابراین آن را مستحب مؤ کّد می دانیم و علما و فقها نیز این گونه نظر داده اند.

مؤذّن یادآور ذکر خدا

امام سجاد علیه السلام جایگاه خاصی برای مؤذّن بیان می فرمایند و در باب معرفی مؤذّن می گویند باید بدانی که او:

مذکِّرک بربّک، و داعیک الی حظّک، و افضل اعوانک علی قضاء الفریضة الّتی افترضها الله علیک.

مؤذّن، یادآور ذکر و یاد خدا در اذهان انسان و مومنان است و دعوت کننده انسان به استفاده از نصیب و حظی است که خداوند در نماز برای او مقرر کرده و بهترین یاور برای قضای واجبی است که خداوند در ذمه انسان قرار داده است.

این توجه امام علیه السلام به حقّ مؤذّن مطلب بسیار ظریفی است که حکایت از شیفتگی گوینده این سخنان وجود مقدس امام سجاد علیه السلام به هر چیز و هر کسی است که یاد و نام خدا را برای او تداعی می کند.

انسانی که به طور طبیعی در طول روز، به امور روزمره زندگی و دنیا اشتغال پیدا می کند، شاید از یاد خدا و اتیان فرایض و ادای حقوق الهی غفلت کند؛ بنابراین، صدای اذان و صوت مؤذّن به او توجه و تنبه می دهد که وقت ادای حقّ الهی رسیده است. حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام می فرمایند:

للمؤمن ثلاث ساعات فساعة يُنَاجِي فيها ربّه، و ساعة يَرُمُّ معَاشَهُ، و ساعة يخلّي بين نفسه و بين لذتها فيما يَحَلُّ و يَجمُلُ [922].

«مؤمن اوقات زندگی اش را به سه بخش تقسیم می کند ساعت هایی را برای مناجات و ذکر خدا قرار میدهد؛ ساعت هایی از روز را برای تدارک و تهیه معاش زندگی اختصاص می دهد و ساعت هایی را هم برای آسایش و آرامش و لذت بردن از لذایذ زندگی قرار می دهد».

مومن باید بخشی از اوقات زندگی را برای مناجات و خلوت با خدای خود قرار دهد. نباید که اشتغالات روزمره زندگی، چنان او را غرق کند که فرصتی برای ذکر و یاد خدا و خلوت کردن با او برایش باقی نگذارد و چنان آلوده شود که غفلت از یاد خدا همه زندگی و وجود او را فراگیرد. چنین انسانی که از خدا غفلت می کند مصداق اعراض عن ذکر الله می شود که در امور معیشت و زندگی هم دچار مضیقه و تنگنا خواهد شد؛ و به همین دلیل امام سجاد علیه السلام می فرمایند مؤذّن یادآور یاد و نام خدا برای انسان است. افراد مؤمن و مخلص همین که نزدیک وقت نماز می شود، حالت بی قراری پیدا می کنند؛ مثل عاشقی که وعده وصالش نزدیک می شود.

وعده وصل چون شود نزدیک آتش عشق تیزتر گردد

مؤمن به انتظار موعد و وقت نماز است؛ مخصوصا وقتی صدای مؤذّن را می شنود، گویی مژده وصل را گرفته است؛ اذن ورود به حریم معشوق را یافته

است. این ارزش و جایگاه کار مؤذّن است. کسانی کـه از مادیـات و اشـتغالات روزمره دنیا احساس خستگی می کنند، هنگامی که وقت نماز می رسد و صدای مؤذّن را می شنوند، مثل این است که صدای مؤذّن و جمله ها و کلمه های اذان، روح آنها را نوازش می دهد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به نقـل عامـه خطـاب بـه بـلال فرمودند:

قُم یَا بَلال فَاءَرِحنا بالصَّلاة [923].

«بلال! برخیز و روح ما را با ذکر و نام خدا نوازش بده».

جان کمـال اسـت و نـدای او کمـال مصـطفی گویـان ارحنـا یـا بـلال

وقتی صدای مؤذّن بلند می شود و یاد خدا را زنده می کند و طبیعی است که انسان غرق شده در دنیای مادی و از امور جاری زندگی دست شسته، کارهـای رایج را رها کند؛ زیرا به کاری واجب تر فراخوانده مـی شـود کـه آن برقـراری ارتباط با معبود و معشوق حقیقی است:

از در درآمـدی و مـن از خـود بـه در شـدم گویی کز ایـن جهـان بـه جهـان دگـر شـدم

او مشغول ترنم یاد و ذکر تو بود و تو را تکبیر و تجلیل و تسبیح مـی گفـت، من دست از کار شسته و شیفته کسی شدم که نـام و یـاد معشـوق را بـرای مـن تجدید و تداعی می کرد.

تبیین اذان به نقل از امیرالمؤمنین علیه السلام

روایتی را حضـرت سیدالشّـهدا علیه السلام، از پـدر بزرگـوارش مـولی الموحـدین اءَمیرالمؤمنین علیّ بن ابی طالب علیه السلام نقل می فرمایند که:

کُنَّا جُلوسا فِی المَسجِدِ، اءِذ صَعَدَ المؤذّن المَنارَة، فقـال «الله اکبـر، الله اکبـر»، فبَکی امیرالمؤمنین علیّ بی اءَبی طالب علیه السلام و بَکَینَا بِبُکائِهِ، فَلَمَّـا فَـرَغَ المـؤذّن، قال اءَتَدرونَ مَا یَقُولُ المؤذّن؟ قُلنَا اللّه و رسولُهُ و وصیُّهُ اءَعلَمَ، فَقَال: لَو تَعلَمُـونَ

مَا يَقُول لَضَحِكتُم قَلِيلا و لَبَكَيتُم كَثيرا! فلِقوله «الله اكبر» مَعَـان كَثِيـرَة؛ منهـا: اءَنَّ قَولَ المؤذّن «الله اكبر» يَقَعُ على قِدَمِهِ و اءَزَلِيَّتِهِ و اءَبَدِيَّتِهِ و عِلمِهِ و قُوَّتِهِ و قُدرَتِهِ و حِلمِهِ و كَرَمِهِ و جودِهِ و عَطائِهِ و كِبرِيَائِهِ، فاذا قالَ المؤذّن «الله اكبر» فانَّهُ يقول الله الَّذى له الخلق و الاَمر و بِمَشيَّته كان الخلق و منه كان كُلّ شى ء للخلق و اليه يرجع الخلق و هو الاوَّل قبل كُلّ شى ء لم يزل، و الاخر بعد كُلّ شى ء لا يـزال، والظاهر فوق كُلّ شى ء لا يدرک و الباطن دون كُلّ شى ء لا يُحَدُّ، فهـو البـاقى و كُلّ شى ء دونه فَان، والمعنى الثَّانى الله اكبر اءَى العليم الخبير، علم مَا كَـانَ و مَـا يَكُون قَبلَ اءَن يَكُون [924].

«در مسجد نشسته بوديم، صداى مؤذّن را از فراز مناره شنيديم كه مى گويـد: الله اكبر. در اين هنگام اميرالمؤمنين عليه السلام گريست و مـا نيـز از گريـه او گريـان شديم، همين كه اذان به پايان رسيد حضرت فرمودند: آيا مى دانيد مؤذّن چه مى گويد؟ گفتيم: خدا و رسول و وصى او آگاهترند، فرمودند: اگر مى دانستيد كه او چه مى گويد از خنده خودددارى مى نموديد و بسيار گريه مى كرديد. او كه مـى گويد الله اكبر معانى بسيارى دارد:

اول، الله اكبر حكايت مى كند از قدم ذاتى و ازليـت و ابـديت ذاتـى خداونـد متعال، و همچنين گويای علم و قوت، قدرت و حلم، كرامت و بخشندگى، عطايا و كبريايى او است.

مؤذّن كه مى گويد الله اكبر در واقع مى گويد: همه خلق و فرمان آفـرينش از آن او است، مشيت او سبب هستى است و هرچه در خلقـت و بـراى مخلوقـات است از او است و بازگشت مخلوقات به سوى او است، او ازلى است و قبـل از هر چيز است و بعد از فناى همه نيز خواهد بود. لم يـزل و لايـزال او اسـت در عين ظهور و پيدايى قابل درک كامل نيست، و به دليل خفا قابـل تعريـف كامـل

نیست، او باقی است و هر چیز غیر او است فانی. دوم، الله اکبر یعنی او دانا و آگاه است گذشته و آینده را قبل از وقوع می داند».

الثَّالِثُ: الله اکبر اءَی القادرُ علی کُلّ شی ء یَقدِرُ علی ما یَشاء القویُّ لِقُدرَتِهِ المُقتَدِرُ عَلَی خَلقِهِ القَویُّ لِذَاتِهِ و قُدرَتُهُ قَائِمَة علی الاَشیَاءِ کُلِّهَا اذا قَضی اءَمرا فانَّما یقول له کن فَیَکُون، والرَّابِعُ اللَّه اءَکبر علی معنَی حِلمِهِ و کَرمِهِ یَحلُمُ کانَّهُ لا یعلم و یَصفَحُ کاءَنَّهُ لا یَرَی و یستُرُ کاءَنَّهُ لا یُعصَی و لا یُعَجِّلُ بالعقوبَة کَرَما و صَفحا و حِلما والوَجهُ الاخَرُ فی مَعنَی الله اکبر اءَی الجَوَادُ جَزیلُ العَطَاءِ کریمُ الفِعَالِ و الوَجهِ الاخَرُ اللّه اَکبر فیهِ نَفی کَیفِیَّتِهِ کَاءَنَّهُ یقول الله اءَجل مِن اءَن یُدرکَ الواصِفُونَ قَدرَ صِفَتِهِ الَّذِی هوَ مَوصوف به و انَّمَا یصِفُهُ الواصفون علی قَدرِهِم لا علَی قدرِ عَظَمَتِهِ و جلالِهِ تَعالَی الله عَن اءَن یُدرکَ الواصفون صِفَتَهُ علُوّا کَبیرا و الوَجهُ الاخَرُ الله اکبر کاءَنَّهُ یقول الله اءَعلی و اءَجل و هو الغنیُّ عَن عبادهِ لا حاجَةَ به الی اءَعمالِهِم [925].

«سوم، الله اکبر یعنی بر هر چیز توانا است، آنچه بخواهد می تواند، در اقتدارش نیرومند و بر خلقش قادر و قدرتش ذاتی و بر همه چیز استوار است. و هرگاه امری از قضای او بگذرد با فرمان «کن» آن چیز وجود پیدا می کند.

چهارم، الله اکبر، بر حلم، بردباری و کرامت او دلالت دارد. آن چنان حلیم است که گویی هیچ نمی داند، چنان گذشت می کند که گویی نمی بیند، چنان عیب پوشی می کند که گویی معصیتی رخ نداده است و هرگز در عقوبت و جزای نافرمانی سرعت و عجله نمی کند؛ زیرا کریم و صبور و اهل گذشت است.

پنجم، الله اکبر بر بخشندگی و کمال در بخشش و بزرگواری در همه افعال او دلالت دارد.

ششم، الله اکبر یعنی او را نمی توان به چگونگی توصیف کرد و گوینده الله اکبر خدا را بالاتر از توان ادراک توصیف کنندگان می شمرد، او به بزرگی توصیف می شود، ولی هر کسی به قدر توان خود او را وصف می کند نه به مقدار عظمت و بزرگی او؛ زیرا وصف او بالاتر از ادراک وصف کنندگان است.

هفتم، الله اکبر یعنی او بالاتر از هرچیز و بی نیاز از بندگان است و او را احتیاجی به اعمال ایشان نیست».

وَ اَمَّا قولُهُ اءَشهدُ اءَن لا اله الا الله فَاِعلام باءَنَّ الشَّهادَةَ لا تَجُوزُ الا بِمَعرِفَة مِنَ القَلب کَاءَنَّهُ یقولُ اءَعلَمُ اءَنَّهُ لا معبود الا الله عزَّ و جَلَّ و اءَنَّ کُلّ معبود باطل سِوَی الله عزَّ و جَلَّ و اءُقِرُّ بلسانی بمَا فی قلبی مِنَ العلم باءَنَّهُ لا اله الا الله و اءَشهدُ اءَنَّهُ لا ملجَاءَ مِنَ الله عزَّ و جَلَّ الا الیه و لا مَنجی مِن شَرِّ کُلّ ذی شرّ و فِتنَة کُلّ ذی فِتنَة الا باللّه و فی المرَّةَ الثَّانیة اءَشهد اءَن لا اله الا الله معناهُ اءَشهدُ اءَن لا هادی الا الله و لا دلیل الا الله و اءُشهد الله باءَنِّی اءَشهَدُ اءَن لا اله الا الله و اءُشهد سُکَّان السَّموات و سکَّان الارض و ما فیهنَّ مِنَ الملائکة و النَّاس اجمعین و ما فیهنَّ مِنَ الجبال و الاَشجار و الدَّوابّ والوُحوش و کُلّ رطب و یابس باءَنِّی اءَشهد اءن لا خالق الا الله و لا رازق و لا معبود و لا ضارّ و لا نافع و لا قابض و لا باسط و لا معطی و لا مانع و لا دافع و لا ناصح و لا کافی و لا شافی و لا مقدّم و لا مؤ خّر الا الله له الخَلق والاَمر و بیدهِ الخیر کُلّهِ تبارک الله ربّ العالمین .(926)

«و امّا شهادت به یگانگی خداوند اشهد ان لا اله الا الله اعلام به این است که این شهادت فقط از معرفت و آگاهی دل ریشه می گیرد و گویی که مؤذّن چنین می گوید می دانم که جز او معبودی نیست و هر معبود دیگری واهی و خیالی است، با زبان اقرار میکنم آنچه را در دل دارم و قلب من سرشار از آگاهی و

علم به یگانگی او است و هیچ پناهی جز او متصور نیست و او نجات دهنـده از همه شرور و فتنه ها است و در شهادت دوم اقرار می کنم که رهنما و هدایتگری جز او نیست و بر این شهادت خود اقرار به یگانگی خداونـد عـزَّ و جَـلَّ همـه ساکنان آسمان ها و زمین و هر آنچه از ملائکه، انسان ها، کوه هـا و درختـان و چهارپایان و وحوش و هر رطب و یابس را گواه می گیرم و من معترفم که جـز او خالقی نیست، رازق و معبود او است، ضار و نافع، گیرنـده و دهنـده، مـانع و دافع و ناصح، کفایت کننده و شفادهنده ای جز او نیست، اول و آخر او اسـت، و همه آفرینش به دست او اسـت و همـه خـوبی هـا از او اسـت، تبـارک الله رب العالمین».

وَ اَمَّا قولُهُ اءَشهد اءَنَّ محمَّدا رسول الله یقول اءُشهد الله علی اءَنِّی اءَشهد اَنَّه لا اله الا هو و اءَنَّ محمَّد عبده و رسوله و نبیّه و صفیّه و نجیبه اءَرسـله الـی کافَّـة النَّاس اجمعین بالهدی و دین الحقّ لیظهره علی الدّین کُلّهِ و لو کـره المشـرکون و اءُشهد مَن فی السموات و الارض مِن النبیـین و المرسـلین و الملائکـة و النَّـاس اجمعین اءَنِّی اءشهد اءَنَّ محمَّد رسول الله سید الاوَّلـین و الاخِـرین و فـی المـرَّة الثَّانیة اءَشهد اءَنَّ محمَّد رسول الله یقول اءَشهد اءَن لا حاجة لاحد الی اءَحـد الا الی الله الواحدِ القهَّارِ الغنیِّ عن عباده و الخلائق اءَجمعین و اءَنَّـهُ اءَرسـل محمَّـدا الی النَّاس بَشیرا و نَذیرا و داعیا الی الله باذنِهِ و سِراجا مُنیرا فمَن اءَنکَرَهُ و جَحَدَهُ و لم یُؤ مِن به اءَدخَلَهُ الله عزَّ و جَلَّ نار جهنَّمَ خالدا مُخَلَّدا لا یَنفَـکُّ عَنهَـا اءَبَـدا .(927)

«وَ امـا منظـور او از شـهادت بـه رسـالت اشـهد ان محمَّـدا رسـول الله ﷺ این است که می گوید بعد از شهادت به یگانگی خداوند شهادت می دهم که محمَّد ﷺ بنده و فرستاده برگزیده مخصوص او است که برای همه هدایت

مردم انتخاب شد؛ تا دین حقّ را بر همه ادیان برتری دهد اگرچه برای مشرکان خوشایند نباشد و از همه اهل آسمان ها و زمین، پیامبران و ملائکه بر شهادت به رسالت پیامبر خاتم که سیدالمرسلین است گواه می گیرم.

و در مرتبه دوم شهادت به رسالت می گوید: شهادت می دهم که هیچ مخلوقی را احتیاج به مخلوق دیگر نیست جز این که همگان نیازمند خداوند قهارند، خدایی که بی نیاز از بندگان و مخلوقات خود است و هم او است که محمَّد صلی الله علیه و آله و سلم را برای بشارت و انذار مردم فرستاد، تا او مردم را بسان خورشید نورافشان به سوی خدا راهنمایی کند و هر کس او را منکر شده و نپذیرد و به او ایمان نیاورد، سرنوشت او آتش همیشگی جهنم است».

وَ اَمَّا قولُهُ حی علی اَلصَّلاة اءَی هَلُمُّوا الی خیرِ اءَعمالِکُم و دَعوَةِ ربّکم و سَارِعوا الی مَغفِرَة مِن ربِّکم و اِطفَاءِ نَارِکُم الَّتی اءَوقَدتُمُوها علی ظهورِکم و فَکاکَ رِقَابِکُم الَّتی رَهَنتُمُوها بِذُنوبِکم لِیُکَفِّرَ الله عنکم سیِّئَاتِکم و یَغفِرَ لکم ذنوبکم و یُبَدِّلَ سیِّئَاتِکُم حسنات فانَّهُ ملک کریم ذوالفَضل العَظیم و قد اءَذن لنا مَعاشر المسلمین بالدُّخول فی خدمتهِ و التَّقَدُّم الی بین یدیه و فی المرَّةِ الثَّانیَةِ حیَّ علی الصَّلاة اءَی قوموا الی مُناجاة ربِّکم و عَرضِ حاجاتکم علی ربِّکم و توسّلوا الیه بکلامه و تشفَّعوا به و اکثروا الذّکر و القنوت و الرُّکوع و السُّجود و الخضوع و الخشوع و ارفعوا الیه حوائجکم فقد اذِنَ لنا فی ذلک [928].

«وَ اما وقتی می گوید حی علی اَلصَّلاة یعنی بشتابید به سوی بهترین عمل و به سوی اجابت دعوت پروردگار، بشتابید به سوی سفره آمرزش خداوند و خاموش کردن آتش هایی که در گذشته افروخته اید، و خود را از بندگی گناهان برهانید تا خدا شما را مورد بخشش قرار دهد و گناهان گذشته شما به حسنات

مبدل شود، او قدرتمندی کریم و بخشنده است و فضل و احسان او پایان ناپـذیر است و هم او به اجازه ورود به محضرش را اعطا نموده است.

در مرتبه دوم که می گوید: حی علی اَلصَّلاة یعنی برخیزید و با خـدای خـود گفتگو کنید و خواسته های خود را به پیشگاه او عرضه نمایید و با سخن خود او بدو توسل بطلبید و بسیار به یاد او باشید و در قنوت و رکوع و سجود خاضع و خاشع بوده و حوایج خود را بخواهید که او به ما این اجازه را داده است».

وَ اَمَّا قولُهُ حیَّ علی الفلاح فانَّه یقول اءَقبِلُوا الی بقاء لا فنـاءَ معـه و نجَـاة لا هَلاکَ معها و تَعالَوا الی حیاة لا مَمَاتَ مَعَهَا و الی نَعیم لا نَفَادَ له و الـی مُلـک لا زَوالَ عنهُ و الی سُرور لا حُزنَ معه و الی اءُنس لا وحشةَ معَه و الی نور لا ظُلمَةَ معه و الی سَعَة لا ضِیقَ معها و الی بَهجَة لا انقِطَاعَ لها و الی غِنی لا فاقَـةَ معـه و الی صِحَّة لا سُقمَ مَعَها و الی عزّ لا ذلّ معه و الی قوّة لا ضَعف معها و الی کِرامَـة یا لها مِن کِرامَة و عجِّلوا الی سُرور الدُّنیا والعقبی و نَجاة الاخِرة و الاُولـی و فـی المرَّةِ الثَّانیةِ حیَّ علی الفلاح فانَّهُ یقول سابقوا الی ما دَعَوتکم الیـه و الـی جَزیـل الکرامة و عظیم المِنَّةِ و سَنِیِّ النِّعمَةِ و الفوزِ العظیم و نعیم الابد فی جـوار محمَّـد ﷺ فی مَقعَد صِدق عند مَلیک مُقتدر [929].

«وَ اما با جمله حی علی الفلاح می گوید: روی آورید به حیات جـاودان کـه فناناپذیر است، درست کاری که هرگز هلاکتی در آن نیست، به حیاتی که مرگـی ندارد، به نعمتی که پایان نمی پذیرد، به ملکی که زوال نـدارد، بـه شـادمانی کـه اندوه بدان را هنمی یابد، به آرامشی کـه وحشـت او را همراهـی نمـی کنـد، بـه روشنایی و نوری که تاریکی در آن نیست، به گشادگی و گشایشی که مضیقه در آن راه ندارد، به سروری که انتها ندارد، به ثروتی که فقر و ناداری با آن بی معنی است، به سلامتی که بیماری به همراه ندارد، به عزت و سربلندی کـه ذلـت نمـی

پذیرد، به قدرتی که سستی در آن راه ندارد، بـه کرامتـی کـه فـوق او کرامـت و بزرگی متصور نیست، عجله کنید تا سرور دنیا و آخرت را دریابید و در هـر دو سرا نجات یابید.

و در مرتبه دوم که می گوید حی علی الفلاح منظور او این است کـه سـرعت جویید به سوی آنچه بدان دعوت شده اید؛ به سوی بزرگی و کرامت بی پایـان و منت عظیم و نعمت نزدیک و رستگاری بزرگ و نعمـت ابـدی و در همسـایگی رسول خاتم محمَّد مصطفی ﷺ، در جایگاهی نزد پروردگار ملیک مقتدر».

وَ اَمَّا قولُهُ الله اکبر، الله اکبر فانَّهُ یقول الله اءَعلی و اءَجلّ مَنّان یَعلَم اءَحـد مِـن خَلقِهِ ما عندَه مِنَ الکَرامَة لِعَبد اءَجابَهُ و اءَطاعَهُ و اءَطاعَ اءَمرِهِ و عَرَفَـهُ و عَـرَفَ وَعیدَهُ و عَبَدَهُ واشتَغَلَ به و بِذِکرِهِ و اءَحَبَّهُ و اءَنِسَ به واطمَاءَنَّ الیه و وَثِـقَ بـه و خافِهِ و رجاهُ و اشتَاقَ الیه و وافَقَهُ فی حُکمِهِ و قَضائه و رَضِـیَ بـه و فـی المـرَّة الثَّانیة الله اکبر فَانَّهُ یقول الله اکبر و اءَعلی و اءَجـلّ مِـن اءزن یَعلَـم اءَحـد مَبلَـغَ کَرامته لاولِیَائه و عقوبَتِهِ لاَعدَائِهِ و مَبلَغَ عَفوِهِ و غُفرَانِـهِ و نِعمَتِـهِ لِمَـن اءَجابَـهُ و اءَجَابَ رَسولِهِ و مَبلَغَ عَذابِهِ و نَکالِهِ و هَوَانِهِ لِمَن اءَنکَرَهُ و جَحَدَهُ [930].

«وَ امّا الله اکبر که می گوید: یعنی خداوند برتر و بالاتر از آن است که بنده او بتواند بزرگواری و کرامت او را نسبت به بندگانش دریابد؛ آن هـم بنـده ای کـه خدای خود را پاسخ گفته و اطاعت نموده است، بنده ای که او را شناخته و خود را به ذکر او مشغول داشته و او را دوست می دارد و بدو انس گرفته و فقط به او تکیه می کند و اطمینان دارد، از او می ترسد و بدو امیدوار است، بـه او مشـتاق است و به حکم و رضای او راضی است.

در مرتبه دوم که می گوید: اللّه اکبر منظور او این است کـه خداونـد برتـر و بالاتر از آن است که احـدی میـزان کرامـت او را نسـبت بـه اولیـایش بدانـد و

مجازات او را نسبت به دشمنانش بشناسد، میزان عفـو و مغفـرت و نعمـت او را نسبت به کسانی که دعوت او و پیامبرش را پاسخ می گویند بفهمـد، و انـدازه و میزان عذاب و عقوبت و تحقیر منکرین او را دریابد».

وَ اَمَّا قولُهُ لا اِلَهَ الا اللّه مَعنَاهُ لله الحجَّةِ البَالِغَـة علـیهم بالرَّسـول و الرسـالة و البَیان و الدَّعوَة و هوَ اءَجَلُّ مِن اءَن یَکونَ لاَحَد منهُم علیه حُجَّة فَمَن اءَجابَهُ فلَـهُ النُّور و الکَرامَةُ و مَن اءَنکَرَهُ فانَّ الله غنیّ عنِ العالَمِین و هو اءَسـرَع الحاسـبین و مَعنِی قَد قَامَتِ اَلصَّلاة فی الاِقَامَةِ اءَی حَـانَ وَقـتِ الزِّیـارةِ و المناجـاةِ و قضـاءِ الحوائجِ و درکِ المُنَی و الوُصول الی الله عزَّ و جَلَّ و الی کَرامَتِهِ و غُفرَانِهِ و عفوِهِ و رضوانِهِ [931].

«و امَّا لا اله الا الله معنایش این است که برهان الهی و محبـت او بـا ارسـال پیامبران و انبیای الهی و بیان و دعوت ایشان تمام است و او برتر از آن است که دیگری را بر او حجتی باشد و هر کس او را پاسخ گوید نور و کرامـت از ان او است و هرکس انکار نماید خداوند از همگان بی نیاز و اسرع الحاسبین است.

و امّا قد قامت اَلصَّلاة در اقامه نماز یعنی میعاد و هنگام دیدار و لقای دوست و گفتگوی با او رسیده است، وقت قضای خواهش ها و وصـال آرزوهـا یعنـی وصول به درگاه ذات ربوبی و درک کرامت ها و شمول غفران و عفو و آرامیـدن در رضوان همین حالاست».

با توجه به ذیل روایت فوق و سایر روایات وارده در ایـن بـاب جملـه حـیَّ علی خیرالعمل بنابر تقیه ذکر نشده است؛ چون در آن عصر بنابر دسـتور خلیفـه دوم این جمله از اذان و همچنین اقامه حذف شده بود و کسی اجـازه نقـل آن را نداشته است.

بنابر روایات نقل شده از امام صادق علیه‌السلام درباره معنای جمله حیَّ علی خیرالعمل سوال شد، حضرت فرمودند: خیرالعمل همان ولایت است، که در ان عصر هم عهده دار این امر امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه‌السلام بودند. بنابراین هیچ عملی مورد قبول ذات اقدس الهی نیست؛ مگر این که ولایت در راس آن باشد.

نتیجه این که امام سجاد علیه‌السلام می فرمایند کسی که چنین خدمتی به انسان انجام دهد، مستحقّ نیکی و سپاس است:

تَشکُرَهُ علی ذلک شُکرکَ للمحسِنِ اِلَیکَ، و اِن کُنتَ فی بَیتِکَ متَّهِما لذلِکَ لَم تکُن لِلّه فی اءَمرِهِ مُتَّهِما و عَلِمتَ اءَنَّهُ نِعمَة مِنَ الله علیک لا شکَّ فیها، فاءَحسِن صُحبَةَ نِعمَةِ اللَّهِ بحَمدِ اللَّهِ عَلَیهَا علی کُلِّ حال.

«شما باید شکرگزار مؤذّن باشید. درست مانند انسان نیکوکاری که نسبت به شما، نیکی و خدمتی انجام داده است. تو اگر در خانه ات نسبت به مؤذّن، که این خدمت و کار بسیار عظیم را انجام می دهد، دچار بدبینی هستی و او را به دلایلی متهم میدانی، در امر اذان نباید او را متهم کنی. بی تردید او نعمتی خدادادی است و با نعمت خدا مؤذّن باید خوشرفتاری کنی و در هر حال خدا را به خاطر تمامی نعمت هایی که در اختیار تو قرار داده است حمد و سپاس گویی».

پی نوشت ها:

1- سوره حجرات، آیه 13.

2- سوره اسراء، آیه 70.

3- الغدیر، ج 6، ص 188.

4- کافی، ج 1، ص 58، حدیث 19.

5- آبراهام لینکُلن شانزدهمین رئیس جمهور آمریکا است که در نوامبر 1860 در سن 52 سالگی از سوی حزب جمهوری خواه به ریاست جمهوری انتخاب شد در تاریخ آمریکا او را به عنوان فردی می شناسند که با نظام برده داری و اسارت سیاهان به مبارزه برخاست.

6- سوره حجرات، آیه 13.

7- تصنیف غررالحکم، ص 307، حدیث 7034.

8- سوره بقره، آیه 219.

9- سوره نساء، آیه 43.

10- سوره مائده، آیه 90.

11- سوره مائده، آیه 91.

12- سوره مائده، آیه 92.

13- سوره توبه، آیه 41.

14- کافی، ج 1، ص 357، حدیث 16.

15- سوره عنکبوت، آیه 69.

16- جامع السادات، ج 3، ص 113.

17- وسایل الشیعه، ج 15، ص 12، حدیث 19908.

18- سوره انفال، آیه 67.

19- سوره انفال، آیه 68.

20- سوره انفال، آیه 70.

21- کافی، ج 5، ص 74، حدیث 4.

22- سوره محمّد صلی الله علیه و آله و سلم، آیه 4.

23- کافی، ج 5، ص 35، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 15، ص 72، حدیث 20008.

24- مستدرک الوسایل، ج 18، ص 206، حدیث 22503.

25- سوره احزاب، آیه 53.

26- سوره مائده، آیه 3.

27- بحارالانوار، ج 37، ص 112، حدیث 5.

28- سوره مائده، آیه 3.

29- کافی، ج 2، ص 74، حدیث 2.

30- کافی، ج 1، ص 299، حدیث 6.

31- سوره اعراف، آیه 157.

32- مستدرک الوسایل، ج 13، ص 95، حدیث 14876.

33- سیره ابن هشام، ج 4، ص 55، بحارالانوار، ج 44، ص 5.

34- بحارالانوار، ج 45، ص 158، حدیث 5.

35- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 231، حدیث 8116.

36- عوالی اللئالی، ج 3، ص 253، حدیث 3، مستدرک الوسایل، ج 14، ص 31، حدیث 16025.

37- مشکاة الانوار، ص 193، حدیث 508.

38- سوره نساء، آیه 92.

39- سوره مجادله، آیه 3 و 4.

40- سوره مائده، آیه 89.

41- تهذیب الاحکام، ج 4، ص 405، حدیث 594.

42- سنن ابن ماجد، ج 2، ص 894، حدیث 2680.

43- مستدرک الوسایل، ج 18، ص 245، حدیث 22644.

44- سوره توبه، آیه 60.

45- سوره بقره، آیه 177.

46- تهذیب الاحکام، ج 8، ص 216، حدیث 769، وسایل الشیعه، ج 23، ص 9، حدیث 28983.

47- تهذیب الاحکام، ج 8، ص 216، حدیث 769، وسایل الشیعه، ج 23، ص 9، حدیث 28982.

48- وسایل الشیعه، ج 23، ص 12، حدیث 28992.

49- تفسیر نورالثقلین، ج 5، ص 583، حدیث 24.

50- تفسیر مجمع البیان، ج 6، ص 162 (جزء 27).

51- وسایل الشیعه، ج 15، ص 175، حدیث 20226.

52- سیره ابن هشام، ج 2، ص 151.

53- سیره ابن هشام، ج 2، ص 151.

54- سیره ابن هشام، ج 2، ص 153.

55- تفسیر درّالمنثور، ج 5، ص 348.

56- تفسیر درّالمنثور، ج 5، ص 380.

57- بحارالانوار، ج 30، ص 429، طبقات الکبری، ج 2، ص 190.

58- بحارالانوار، ج 30، ص 432، شواهد التنزیل، ج 1، ص 338.

59- نیل الاَوطار، ج 6، ص 238، حدیث 1.

60- کافی، ج 8، ص 181، حدیث 203، بحارالانوار، ج 22، ص 381، حدیث 16.

61- کشف الغمّه، ج 1، ص 96، بحارالانوار، ج 11، ص 313، حدیث 6.

62- سوره احزاب، آیه 33.

63- مستدرک الوسایل، ج 8، ص 268، حدیث 9417.

64- آن دسته از مسلمانان که رسول اکرم ﷺ را ندیده اند و لیکن صحابه را دیده انـد و از ایشان حدیث روایت کرده اند.

65- بحارالانوار، ج 46، ص 82، حدیث 75.

66- کافی، ج 8، ص 230، حدیث 296، وسایل الشیعه، ج 24، ص 264، حدیث 30504.

67- مُحلّی ابن حزم، ج 8، ص 260.

68- المصنف، ج 6، ص 263، باب 229.

69- محلّی بالآثار، ج 8، ص 258.

70- سوره نساء، آیه 36.

71- بحارالانوار، ج 48، ص 147، حدیث 21.

72- وسایل الشیعه، ج 15، ص 175، حدیث 20226.

73- وسایل الشیعه، ص 172، نامه 53.

74- وسایل الشیعه، ص 194، حکمت 73.

75- تصنیف غررالحکم، ص 307، حدیث 7035.

76- تفسیر درالمنثور، ج 2، ص 30.

77- مفردات راغب، ص 336.

78- سوره الرحمن، آیه 7.

79- تفسیر صافی، ج 1، ص 107.

80- سوره نحل، آیه 90.

81- جواهر الکلام، ج 40، ص 139.

82- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ص 65.

چون چون در فرهنگ عرب نامیدن کسی با کنیه محترمانه تر است، امام علیه‌السلام از این که خلیفه ایشان را با کنیه صدا زد و بین ایشان و خصم تبعیض قائل شد، متاثر شدند و به خلیفه فرمودند: در پیشگاه عدالت، حقّ من و این مرد عادی یکسان است.

83- سوره لقمان، آیه 13.

84- سوره حدید، آیه 25.

85- سوره یونس، آیه 4.

86- سوره انبیاء، آیه 47.

87- نهج البلاغه، ص 226، حکمت 437.

88- نهج البلاغه، ص 226، حکمت 437.

89- سوره انبیاء، آیه 67.

90- سوره رعد، آیه 4، سوره نحل، آیه 12.

91- سوره بقره، آیه 73.

92- سوره آل عمران، آیه 195.

93- سوره فصلت، آیه 46.

94- مصالحی که از طرف شرع معرفی نشده ولی عده ای ادعا دارند که از راه عقل به آن رسیده ایم.

95- راه هایی که عده ای مدعی هستند با آنها می شود جلوی گناه را گرفت ولی از طرف دین تایید نشده است.

96- سوره حدید، آیه 25.

97- بحارالانوار، ج 72، ص 352، حدیث 61.

98- سوره مائده، آیه 32.

99- تصنیف غررالحکم، ص 99، حدیث 1696.

100- تصنیف غررالحکم، ص 340، حدیث 7765.

101- عوالی اللئالی، ج 1، ص 293، حدیث 177.

102- جامع الاخبار، ص 435، حدیث 1218.

103- سوره مائده، آیه 8.

104- بحارالانوار، ج 74، ص 236، حدیث 1.

105- نهج البلاغه، ص 9، خطبه 15.

106- تصنیف غررالحکم، ص 341، حدیث 7795.

107- نهج البلاغه، ص 226، حکمت 437.

108- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

109- تصنیف غرر الحکم، ص 341، حدیث 7795.

110- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

111- نهج البلاغه، ص 72، نامه 53.

112- مفردات راغب، ص 517.

113- مستدرک الوسایل، ج 3، ص 467، حدیث 4012.

114- کشف الغمه، ج 1، ص 179.

115- کشف الغمه، ج 1، ص 179.

116- بحارالانوار، ج 41، ص 43، حدیث 21.

117- بحارالانوار، ج 41، ص 43، حدیث 21.

118- بحارالانوار، ج 41، ص 43، حدیث 21.

119- بحارالانوار، ج 41، ص 32، حدیث 2.

120- نهج البلاغه، ص 72، نامه 53.

121- نهج البلاغه، ص 138، خطبه 224.

122- نهج البلاغه، ص 138، خطبه 224.

123- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 22.

124- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

125- مجمع الزوائد، ج 1، ص 134.

126- کافی، ج 2، ص 358، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 12، ص 294، حدیث 16341.

127- بحارالانوار، ج 75، ص 230.

128- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

129- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

130- تحف العقول، ص 359.

131- تصنيف غررالحكم، ص 451، حديث 10370.

132- تصنيف غررالحكم، ص 451، حديث 10372.

133- تصنيف غررالحكم، ص 451، حديث 10375.

134- مستدرک الوسايل، ج 11، ص 188، حديث 12706.

135- تصنيف غررالحكم، ص 451، حديث 10373.

136- بحارالانوار، ج 75، ص 53، حديث 87.

137- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

138- بحارالانوار، ج 74، ص 173، حديث 8.

139- مستدرک الوسايل، ج 7، ص 15، حديث 7518.

140- بحارالانوار، ج 1، ص 208، حديث 8.

141- سوره بقره، آيه 195.

142- شرح اصول كافى، ج 9، ص 181.

143- كنز العمال، ج 3، ص 453، حديث 7415.

144- مجموعه ورام، ج 1، ص 180.

145- كافى، ج 2، ص 134، حديث 20، وسايل الشيعه، ج 16، ص 20، حديث 20853.

146- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

147- ارشاد القلوب، ص 109.

148- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

149- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

150- سوره آل عمران، آيه 188.

151- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

152- محجه البيضاء، ج 6، ص 112.

153- تذكرة الموضوعات، ص 174.

154- كافى، ج 2، ص 639، حديث 5، وسايل الشيعه، ج 12، ص 25، حديث 15547.

155- وسایل الشیعه، ج 12، ص 24، حدیث 15546.

156- تصنیف غررالحکم، ص 415، حدیث 9469.

157- کافی، ج 1، ص 27، حدیث 31، وسایل الشیعه، ج 1، ص 100، حدیث 239.

158- کافی، ج 8، ص 19.

159- تصنیف غررالحکم، ص 233، حدیث 4671.

160- تصنیف غررالحکم، ص 233، حدیث 4672.

161- نهج البلاغه، ص 175، نامه 53.

162- تصنیف غررالحکم، ص 409، حدیث 9385.

163- تصنیف غررالحکم، ص 481، حدیث 11057.

164- تصنیف غررالحکم، ص 481، حدیث 11058.

165- تصنیف غررالحکم، ص 254، حدیث 5358.

166- کامل ابن عددی، ج 6، ص 179.

167- وسایل الشیعه، ج 20، ص 35، حدیث 24963.

168- سوره نوح، آیه 26 و 27.

169- تتمة المنتهی، ص 21.

170- سوره هود، آیه 113.

171- تهذیب الاحکام، ج 6، ص 338، حدیث 941، وسایل الشیعه، ج 17، ص 180، حدیث 22296.

172- کافی، ج 8، ص 16، وسایل الشیعه، ج 16، ص 260، حدیث 21511.

173- وسایل الشیعه، ج 17، ص 182، حدیث 22303.

174- وسایل الشیعه، ج 17، ص 182، حدیث 22305.

175- کافی، ج 5، ص 108، حدیث 11، وسایل الشیعه، ج 16، ص 258، حدیث 21506.

176- وسایل الشیعه، ج 27، ص 133، حدیث 33407.

177- نهج البلاغه، ص 179، نامه 53.

178- نهج البلاغه، ص 175، نامه 53.

179- نهج البلاغه، ص 175، نامه 53.

180- نهج البلاغه، ص 175، نامه 53.

181- نهج البلاغه، ص 159، نامه 53.

182- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

183- نهج البلاغه، ص 172، نامه 53.

184- مجموعه ورام، ج 1، ص 10.

185- بحارالانوار، ج 34، ص 335.

186- تحف العقول، ص 361.

187- بحارالانوار، ج 82، ص 58.

188- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 9، ص 53.

189- نهج البلاغه، ص 18، خطبه 33.

190- وفیات الاعیان، ج 4، ص 48.

191- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 16، ص 15، بحارالانوار، ج 44، ص 49.

192- نهج البلاغه، ص 183، نامه 62.

193- نهج البلاغه، ص 220، حکمت 372.

194- سوره انعام، آیه 50.

195- سوره هود، آیه 31.

196- سوره طور، آیه 35 37.

197- سوره حجر، آیه 21.

198- سوره یوسف، آیه 55.

199- سوره اسراء، آیه 100.

200- سوره ص، آیه 9 و 10.

201- بحارالانوار، ج 2، ص 173، حدیث 4.

202- کافی، ج 2، ص 224، حدیث 10، وسایل الشیعه، ج 16، ص 247، حدیث 21476.

203- جامع الاخبار، ص 249، حدیث 645.

204- کافی، ج 1، ص 47، حدیث 6.

205- کافی، ج 1، ص 46، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 27، ص 78، حدیث 33249.

206- منیة المرید، ص 84.

207- منیه المرید، ص 84.

208- منیه المرید، ص 85.

209- بحارالانوار، ج 43، ص 319، حدیث 2.

210- منیه المرید، ص 86.

211- سوره شعراء، آیه 215.

212- منیه المرید، ص 87.

213- منیه المرید، ص 87.

214- سنن ابن ماجد، ج 1، ص 114، حدیث 313.

215- بحارالانوار، ج 2، ص 62، حدیث 7.

216- کافی، ج 1، ص 37، حدیث 6.

217- نهج البلاغه، ص 217، حکمت 333.

218- سوره بقره، آیه 42.

219- سوره بقره، آیه 159.

220- تصنیف غررالحکم، ص 44، حدیث 136.

221- بحارالانوار، ج 2، ص 67، حدیث 13.

222- کافی، ج 1، ص 41، حدیث 1، بحارالانوار، ج 2، ص 67، حدیث 14.

223- امالی طوسی، ص 377، حدیث 808.

224- بحارالانوار، ج 1، ص 179، حدیث 61.

225- کافی، ج 1، ص 23، حدیث 15.

226- بحارالانوار، ج 65، ص 224، حدیث 17.

227- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 298، حدیث 14134.

228- بحارالانوار، ج 2، ص 69، حدیث 22.

229- صحیفه سجادیه، ص 129 (دعای بیستم).

230- بحارالانوار، ج 2، ص 63، حدیث 15.

231- نهج البلاغه، ص 204، حکمت 172، و ص 226، حکمت 438.

232- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 73.

233- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 70.

234- سوره نساء، آیه 1.

235- سوره حجرات، آیه 11.

236- سوره حجرات، آیه 12.

237- سوره آل عمران، آیه 195.

238- سوره نخل، آیه 97.

239- سوره آل عمران، آیه 42.

240- مستدرک سفینة النجاة، ج 8، ص 239.

241- سوره روم، آیه 30.

242- سوره روم، آیه 21.

243- سوره روم، آیه 21.

244- تفسیر کشف الاسرار، ج 7، ص 446.

245- سوره اعراف، آیه 189.

246- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 191، حدیث 28.

247- سوره روم، آیه 21.

248- سوره نساء، آیه 19.

249- وسایل الشیعه، ج 20، ص 171، حدیث 25340.

250- امالی طوسی، ص 427، حدیث 955، بحارالانوار، ج 6، ص 220، حدیث 14.

251- سوره نساء، آیه 21.

252- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 252، حدیث 16627.

253- ادب المفرد، ص 87.

254- بحارالانوار، ج 100، ص 247، حدیث 30.

255- کافی، ج 2، ص 99، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 12، ص 148، حدیث 15904.

256- کافی، ج 6، ص 6، حدیث 7، وسایل الشیعه، ج 21، ص 367، حدیث 27319.

257- مستدرک الوسایل، ج 1، ص 412، حدیث 1023.

258- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 248، حدیث 16611.

259- جامع الاخبار، ص 447، حدیث 1259، مستدرک الوسایل، ج 14، ص 250، حدیث 16618.

260- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 250، حدیث 16619.

261- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 252، حدیث 16627.

262- مکارم الاخلاق، ص 220.

263- سوره نساء، آیه 4.

264- مفردات راغب، ص 506.

265- سوره نحل، آیه 69.

266- کافی، ج 5، ص 324، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 20، ص 31، حدیث 24948.

267- وسایل الشیعه، ج 21، ص 252، حدیث 27022.

268- دعـائم الاسـلام، ج 2، ص 220، حـدیث 822، مسـتدرک الوسـایل، ج 15، ص 62، حدیث 17541.

269- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 62، حدیث 17542.

270- بحارالانوار، ج 43، ص 140، حدیث 36.

271- وسایل الشیعه، ج 21، ص 242، حدیث 26997.

272- سوره طلاق، آیه 7.

273- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 217، حدیث 18041.

274- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 157، حدیث 17845.

275- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 217، حدیث 18043.

276- سوره طلاق، آیه 6.

277- کافی، ج 5، ص 511، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 21، ص 513، حدیث 27727.

278- خصال، ج 2، ص 567.

279- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 257، حدیث 16642.

280- جامع الاخبار، ص 275، حدیث 751، بحارالانوار، ج 101، ص 132، حدیث 1.

281- سوره بقره، آیه 156.

282- سوره بقره، آیه 157.

283- جامع الاخبار، ص 275، حدیث 751، بحارالانوار، ج 101، ص 132، حدیث 1.

284- جامع الاخبار، ص 275، حدیث 751، بحارالانوار، ج 101، ص 132، حدیث 1.

285- سرایا، ماموریت های جنگی است که در عصر پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم به عده ای داده می شد و آنها تحت فرماندهی که آن حضرت تعیین می کردند، به ماموریتی که داشتند و می رفتند. این موارد را سریه می گویند که جمع آن سرایا است.

286- تفسیر درالمنثور، ج 2، ص 317.

287- وسایل الشیعه، ج 16، ص 154، حدیث 21226.

288- وسایل الشیعه، ج 20، ص 159، حدیث 25303.

289- کنزالعمّال، ج 16، ص 407، حدیث 45135.

290- کافی، ج 5، ص 513، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 20، ص 174، حدیث 25350.

291- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 248، حدیث 16612.

292- خصال، ج 2، ص 567.

293- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 182، حدیث 17940.

294- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 180، حدیث 17932.

295- سوره انعام، آیه 151.

296- سوره اسراء، آیه 23.

297- سوره لقمان، آیه 13 و 14.

298- سوره روم، آیه 21.

299- سوره بقره، آیه 180.

300- سوره بقره، آیه 215.

301- سوره اسراء، آیه 23 و 24.

302- سوره اسراء، آیه 23.

303- سوره اسراء، آیه 23.

304- سوره اسراء، آیه 24.

305- سوره اسراء، آیه 24.

306- سوره مریم، آیه 14.

307- سوره مریم، آیه 30.

308- سوره مریم، آیه 32.

309- سوره ابراهیم، آیه 41.

310- سوره نوح، 28.

311- سوره احقاف، آیه 15.

312- سوره احقاف، آیه 15.

313- بحارالانوار، ج 71، ص 82، حدیث 88، مستدرک الوسایل، ج 15، ص 179، حدیث 17930.

314- فقه الرّضا علیه‌السلام، ص 334، مستدرک الوسایل، ج 15، ص 180، حدیث 17931.

315- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 180، حدیث 17933.

316- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 181، حدیث 17933.

317- سوره اسراء، آیه 24.

318- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 118، حدیث 17933.

319- عروة الوثقی، ج 1، ص 734.

320- بحارالانوار، ج 71، ص 66، حدیث 36.

321- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 203، حدیث 18014.

322- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 182، حدیث 17940.

323- کافی، ج 2، ص 163، حدیث 20.

324- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 179، حدیث 17929.

325- کافی، ج 2، ص 159، حدیث 8، بحارالانوار، ج 71، ص 47، حدیث 8.

326- بحارالانوار، ج 71، ص 53، حدیث 11.

327- سوره لقمان، آیه 15.

328- سوره لقمان، آیه 14.

329- سوره لقان، آیه 15.

330- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 174، حدیث 17908.

331- محجه البیضاء، ج 3، ص 434.

332- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 175، حدیث 17910.

333- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 175، حدیث 17913.

334- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 176، حدیث 17914.

335- منتهی الامال، ج 1، ص 236.

336- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 176، حدیث 17917.

337- سوره نحل، آیه 90.

338- بحارالانوار، ج 92، ص 164، حدیث 18.

339- تفسیر فخر رازی، ج 1، ص 239.

340- محجه البیضاء، ج 3، ص 435.

341- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 190، حدیث 17969.

342- بحارالانوار، ج 74، ص 140، حدیث 18.

343- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

344- دیوان امام علی علیه‌السلام، ص 36.

345- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 11، ص 28.

346- وسایل الشیعه، ج 21، ص 503، حدیث 27701.

347- سوره توبه، آیه 80.

348- سوره نوح، آیه 26 و 27.

349- کافی، ج 5، ص 332، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 20، ص 48، حدیث 25001.

350- تصنیف غرر الحکم، ص 409، حدیث 9385.

351- تصنیف غرر الحکم، ص 254، حدیث 5358.

352- بحارالانوار، ج 42، ص 98، حدیث 31، شرح نهج البلاغه ابـن ابـی الحدیـد، ج 1، ص 243.

353- تنقیح المقال، ج 2، ص 128.

354- بحارالانوار، ج 44، ص 390، اعلام الوری، ص 236.

355- بحارالانوار، ج 100، ص 237، حدیث 35.

356- کافی، ج 5، ص 347، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 20، ص 79، حدیث 25081.

357- کافی، ج 5، ص 347، حدیث 30، وسایل الشیعه، ج 20، ص 81، حدیث 25086.

358- بحارالانوار، ج 5، ص 9، حدیث 13.

359- کشف الغمّه، ج 2، ص 65.

360- مـن لا یحضـره الفقیـه، ج 4، ص 269، حـدیث 4، وسـایل الشـیعه، ج 21، ص 389، حدیث 7377.

361- وسایل الشیعه، ج 16، ص 312، حدیث 21633.

362- کافی، ج 2، ص 158، حدیث 5، محجه البیضاء، ج 3، ص 441.

363- سوره اسراء، آیه 24.

364- کافی، ج 2، ص 158، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 21، ص 487، حدیث 27663.

365- من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 132، حدیث 556.

366- کافی، ج 2، ص 161، حدیث 12، وسایل الشیعه، ج 21، ص 488، حدیث 27665.

367- بحارالانوار، ج 67، ص 309، حدیث 38.

368- سوره بقره، آیه 170.

369- سوره مائده، آیه 104.

370- سوره اعراف، آیه 28.

371- سوره زخرف، آیه 24.

372- سوره زخرف، آیه 24.

373- سوره انبیاء، آیه 53.

374- سوره شعرا، آیه 74.

375- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 302، حدیث 455.

376- سوره عنکبوت، آیه 8.

377- سوره عنکبوت، آیه 8.

378- نهج البلاغه، ص 25، خطبه 56.

379- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 182، حدیث 17937.

380- کافی، ج 2، ص 349، حدیث 8، وسایل الشیعه، ج 21، ص 502، حدیث 27699.

381- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 195، حدیث 17989.

382- کافی، ج 2، ص 348، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 21، ص 501، حدیث 27694.

383- حدیث قدسی: کلام الهی است که پیامبر ﷺ نقل می کنند ولی در شمار آیات قـرآن نمی باشد.

384- جامع السعادات، ج 2، ص 271.

385- جامع السعادات، ج 2، ص 271.

386- جامع السعادات، ج 2، ص 271.

387- سوره یوسف، آیه 99.

388- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 120(جزء 13).

389- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 175، حدیث 17913.

390- امالی طوسی، ص 328، حدیث 656.

391- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 176، حدیث 17915.

392- مستدرک الوسایل، ج 7، ص 484، حدیث 8711.

393- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 175، حدیث 17908.

394- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 175، حدیث 17909.

395- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 175، حدیث 17910.

396- صحیفه سجادیه، ص 158 (دعای بیست و چهارم).

397- صحیفه سجادیه، ص 159 (دعای بیست و چهارم).

398- صحیفه سجادیه، ص 159 (دعای بیست و چهارم).

399- صحیفه سجادیه، ص 161 (دعای بیست و چهارم).

400- صحیح بخاری، ج 4، ص 154، حدیث 6308.

401- صحیفه سجادیه، ص 161 (دعای بیست و چهارم).

402- سوره لقمان، آیه 19.

403- صحیفه سجادیه، ص 162 (دعای بیست و چهارم).

404- صحیفه سجادیه، ص 162 (دعای بیست و چهارم).

405- صحیفه سجادیه، ص 162 (دعای بیست و چهارم).

406- سوره فرقان، آیه 70.

407- صحیفه سجادیه، ص 162 (دعای بیست و چهارم).

408- صحیفه سجادیه، ص 162 (دعای بیست و چهارم).

409- صحیفه سجادیه، ص 163 (دعای بیست و چهارم).

410- صحیفه سجادیه، ص 163 (دعای بیست و چهارم).

411- صحیفه سجادیه، ص 165 (دعای بیست و چهارم).

412- صحیفه سجادیه، ص 166 (دعای بیست و چهارم).

413- صحیفه سجادیه، ص 167 (دعای بیست و چهارم).

414- بحارالانوار، ج 97، ص 82، حدیث 44.

415- سوره رعد، آیه 21.

416- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 251، حدیث 18144.

417- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 183، حدیث 17942.

418- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 183، حدیث 1944.

419- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 184، حدیث 17945.

420- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 241، حدیث 18123.

421- کافی، ج 2، ص 157، حدیث 30، بحارالانوار، ج 71، ص 131، حدیث 97.

422- کافی، ج 2، ص 151، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 21، ص 534، حدیث 27788.

423- کافی، ج 2، ص 173، حدیث 11، وسایل الشیعه، ج 9، ص 428، حدیث 12405.

424- سوره نحل، آیه 90.

425- مکارم الاخلاق، ص 220.

426- وسایل الشیعه، ج 21، ص 485، حدیث 27656.

427- وسایل الشیعه، ج 21، ص 485، حدیث 27655.

428- بحارالانوار، ج 101، ص 99، حدیث 71.

429- بحارالانوار، ج 101، ص 99، حدیث 75.

430- کافی، ج 6، ص 49، حدیث 3.

431- بحارالانوار، ج 43، ص 296، حدیث 57.

432- کافی، ج 6، ص 50، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 21، ص 359، حدیث 27300.

433- وسایل الشیعه، ج 10، ص 313، حدیث 13494.

434- جامع الاخبار، ص 242، حدیث 622، مستدرک الوسایل، ج 8، ص 392، حدیث 9772.

435- نهج البلاغه، ص 91، خطبه 166.

436- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 122، حدیث 17727.

437- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 474، حدیث 2498.

438- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 474، حدیث 2499.

439- بحارالانوار، ج 79، ص 92، حدیث 44.

440- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 122، حدیث 17726.

441- وسایل الشیعه، ج 3، ص 287، حدیث 3669.

442- کافی، ج 6، ص 47، حدیث 8، وسایل الشیعه، ج 21، ص 478، حدیث 26636.

443- کافی، ج 7، ص 51، حدیث 7.

444- مستدرک الوسایل، ج 2، ص 473، حدیث 2497.

445- نهج البلاغه، ص 156، نامه 31.

446- وسایل الشیعه، ج 20، ص 67، حدیث 25054.

447- وسایل الشیعه، ج 21، ص 389، حدیث 27377.

448- فقه الرّضا علیه‌السلام، ص 336، مستدرک الوسایل، ج 15، ص 168، حدیث 17885.

449- وسایل الشیعه، ج 21، ص 476، حدیث 27629.

450- سوره جمعه، آیه 2.

451- سوره انسان، آیه 3.

452- سوره بقره، آیه 256.

453- مجموعه ورام، ج 1، ص 14.

454- مجموعه ورام، ج 2، ص 531.

455- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 164، حدیث 17871.

456- وسایل الشیعه، ج 21، ص 471، حدیث 27628.

457- نهج البلاغه، ص 118، خطبه 192.

458- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 164، حدیث 17872.

459- نهج البلاغه، ص 193، حکمت 54.

460- صحیفه سجادیه، ص 170 (دعای بیست و پنجم).

461- تحف العقول، ص 322.

462- کافی، ج 8، ص 150، حدیث 132.

463- کافی، ج 5، ص 332، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 20، ص 35، حدیث 24963.

464- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 62، حدیث 4181.

465- مکارم الاخلاق، ص 172.

466- بحارالانوار، ج 63، ص 177، حدیث 37.

467- مستدرک الوسایل، ج 16، ص 384، حدیث 20260.

468- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 162، حدیث 17864.

469- دعائم الاسلام، ج 2، ص 243، حدیث 913، مستدرک الوسایل، ج 15، ص 161، حدیث 17861.

470- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 128، حدیث 17748.

471- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 127، حدیث 17745.

472- سوره حجرات، آیه 11.

473- تفسیر قرطبی، ج 16، ص 330.

474- کافی، ج 6، ص 19، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 21، ص 392، حدیث 27386.

475- ارشاد، ج 2، ص 216، کافی، ج 1، ص 310، حدیث 11.

476- سوره آل عمران، آیه 31.

477- تفسیر عیاشی، ج 1، ص 191، حدیث 28.

478- مکارم الاخلاق، ص 222، وسایل الشیعه، ج 21، ص 476، حدیث 27627.

479- کافی، ج 6، ص 47، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 17، ص 331، حدیث 22688.

480- سوره حدید، آیه 20.

481- کافی، ج 1، ص 23، حدیث 15.

482- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 168، حدیث 17883.

483- مجموعه ورام، ج 1، ص 39.

484- کافی، ج 6، ص 50، حدیث 6.

485- سوره بقره، آیه 286.

486- کافی، ج 2، ص 87، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 1، ص 110، حدیث 270.

487- تحف العقول، ص 84.

488- تحف العقول، ص 489.

489- مجموعه ورام، ج 1، ص 39.

490- تصنیف غررالحکم، ص 263، حدیث 5657.

491- تحف العقول، ص 483، بحارالانوار، ج 72، ص 300، حدیث 11.

492- تصنیف غررالحکم، ص 231، حدیث 4610.

493- تصنیف غررالحکم، ص 231، حدیث 4611.

494- تصنیف غررالحکم، ص 231، حدیث 4621.

495- تحف العقول، ص 278.

496- نهج البلاغه، ص 18، خطبه 32.

497- کافی، ج 6، ص 50، حدیث 6.

498- بحارالانوار، ج 85، ص 133، حدیث 4.

499- کافی، ج 2، ص 87، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 1، ص 110، حدیث 270.

500- کافی، ج 2، ص 87، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 1، ص 108، حدیث 264.

501- وسایل الشیعه، ج 4، ص 70، حدیث 4538.

502- کافی، ج 6، ص 50، حدیث 6.

503- بحارالانوار، ج 12، ص 221، حدیث 1.

504- کافی، ج 2، ص 338، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 12، ص 250، حدیث 16225.

505- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 73.

506- بحارالانوار، ج 101، ص 99، حدیث 74.

507- بحارالانوار، ج 72، ص 188 و 189، حدیث 9 و 10 و 12 و 14.

508- نهج البلاغه، ص 162، نامه 31.

509- بحارالانوار، ج 13، ص 312، حدیث 49، ج 68، ص 236، حدیث 3.

510- بحارالانوار، ج 68، ص 236، حدیث 1.

511- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

512- تصنیف غررالحکم، ص 72، حدیث 1066.

513- تصنیف غررالحکم، ص 447، حدیث 10259.

514- بحارالانوار، ج 3، ص 81.

515- تصنیف غررالحکم، ص 257، حدیث 5466.

516- تصنیف غررالحکم، ص 257، حدیث 5454.

517- کافی، ج 2، ص 106، حدیث 5.

518- کافی، ج 2، ص 106، حدیث 4.

519- سوره احزاب، آیه 53.

520- سوره مائده، آیه 54.

521- نهج البلاغه، ص 195، حکمت 82.

522- نهج البلاغه، ص 194، حکمت 67.

523- کافی، ج 6، ص 50، حدیث ژ6.

524- مکارم الاخلاق، ص 220.

525- تاریخ یعقوبی، ج 2، ص 320.

526- بحارالانوار، ج 69، ص 316، حدیث 24.

527- تصنیف غررالحکم، ص 307، حدیث 7056.

528- تصنیف غررالحکم، ص 308، حدیث 7070.

529- تصنیف غررالحکم، ص 247، حدیث 5091.

530- تصنیف غررالحکم، ص 248، حدیث 5122.

531- بحارالانوار، ج 101، ص 99، حدیث 75.

532- کافی، ج 6، ص 49، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 21، ص 483، حدیث 27650.

533- وسایل الشیعه، ج 21، ص 485، حدیث 27656.

534- وسایل الشیعه، ج 21، ص 487، حدیث 27662.

535- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 177، حدیث 2.

536- رفتار مصنوعی و مصلحتی.

537- تصنیف غررالحکم، ص 321، حدیث 7453.

538- نهج البلاغه، ص 201، حکمت 143.

539- تصنیف غررالحکم، ص 321، حدیث 7451.

540- کافی، ج 2، ص 306، حدیث 2.

541- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 19، حدیث 13392.

542- بحارالانوار، ج 70، ص 255، حدیث 23.

543- تصنیف غررالحکم، ص 300، حدیث 6831.

544- تصنیف غررالحکم، ص 299، حدیث 6775.

545- بحارالانوار، ج 69، ص 35، حدیث 26.

546- نهج البلاغه، ص 207، حکمت 225.

547- نهج البلاغه، ص 209، حکمت 256.

548- کافی، ج 2، ص 307، حدیث 7، وسایل الشیعه، ج 15، ص 366، حدیث 20760.

549- اقرب الموارد، ص 859.

550- اقرب الموارد، ص 190.

551- تصنیف غررالحکم، ص 450، حدیث 10344.

552- تصنیف غررالحکم، ص 253، حدیث 5320.

553- نهج البلاغه، ص 173، نامه 53.

554- بحارالانوار، ج 2، ص 142، حدیث 4.

555- کافی، ج 2، ص 312، حدیث 17، وسایل الشیعه، ج 15، ص 380، حدیث 20801.

556- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 267، حدیث 102.

557- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 267، حدیث 102.

558- مکارم الاخلاق، ص 8.

559- بحارالانوار، ج 31، ص 399، حدیث 25.

560- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 242.

561- طبقات الکبری، ج 5، ص 66.

562- بحارالانوار، ج 44، ص 382.

563- سوره لقمان، آیه 12.

564- سوره لقمان، آیه 13.

565- سوره لقمان، آیه 13.

566- سوره روم، آیه 30.

567- بحارالانوار، ج 58، ص 187، حدیث 52.

568- سوره لقمان، آیه 13.

569- سوره بقره، آیه 83.

570- سوره لقمان، آیه 14.

571- سوره لقمان، آیه 15 و 16.

572- سوره مؤمنون، آیه 115.

573- سوره لقمان، آیه 17.

574- سوره رعد، آیه 28.

575- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 160، حدیث 17856.

576- سوره لقمان، آیه 17.

577- سوره لقمان، آیه 17.

578- بحارالانوار، ج 74، ص 237، حدیث 1.

579- نهج البلاغه، ص 139، خطبه 226.

580- تصنیف غررالحکم، ص 127، حدیث 2161.

581- سوره بقره، آیه 155.

582- سوره بقره، آیه 155 157.

583- سوره احزاب، آیه 56.

584- سوره بقره، آیه 157.

585- مشکاة الانوار، ص 337، حدیث 1082.

586- سوره لقمان، آیه 17.

587- سوره لقمان، آیه 18.

588- سوره لقمان، آیه 18

589- تحف العقول، ص 489.

590- تصنیف غررالحکم، ص 343، حدیث 7858.

591- تحف العقول، ص 36، بحارالانوار، ج 74، ص 139، حدیث 10.

592- تصنیف غررالحکم، ص 311، حدیث 7177.

593- تصنیف غررالحکم، ص 215، حدیث 4215.

594- تصنیف غررالحکم، ص 65، حدیث 849.

595- مجموعه ورام، ج 1، ص 207.

596- تصنیف غررالحکم، ص 342، حدیث 7819.

597- شرح اصول کافی، ج 9، ص 181.

598- سوره لقمان، آیه 19.

599- مکارم الاخلاق، ص 220، وسایل الشیعه، ج 21، ص 482، حدیث 27646.

600- نهج البلاغه، ص 223، حکمت 399.

601- نهج البلاغه، ص 223، حکمت 399.

602- محجه البیضاء، ج 3، ص 436.

603- سوره انفال، آیه 60.

604- حیاة الامام الرّضا علیه‌السلام، ج 1، ص 215.

605- بحارالانوار، ج 1، ص 195، حدیث 16.

606- مستدرک الوسایل، ج 15، ص 164، حدیث 17871.

607- کافی، ج 6، ص 47، حدیث 5.

608- وسایل الشیعه، ج 16، ص 280، حدیث 21555.

609- سوره نجم، آیه 31.

610- نهج البلاغه، ص 23، خطبه 50.

611- بحارالانوار، ج 16، ص 95، حدیث 29، ینابیع الموده، ج 1، ص 145.

612- نهج البلاغه، ص 156، نامه 31.

613- نهج البلاغه، ص 156، نامه 31.

614- وسایل الشیعه، ج 16، ص 34، حدیث 20902.

615- نهج البلاغه، ص 157، نامه 31.

616- نهج البلاغه، ص 159، نامه 31.

617- نهج البلاغه، ص 159، نامه 31.

618- مفردات راغب، ص 196.

619- مفردات راغب، ص 196.

620- سوره کهف، آیه 81.

621- سوره طه، آیه 24.

622- سوره طه، آیه 25 - 35.

623- سوره طه، آیه 36.

624- سوره قصص، آیه 35.

625- سوره ابراهیم، آیه 7.

626- سوره حجرات، آیه 10.

627- سوره حجرات، آیه 13.

628- سوره حشر، آیه 9.

629- محجه البیضاء، ج 6، ص 81.

630- سوره حشر، آیه 9.

631- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 187، حدیث 12701.

632- تفسیر برهان، ج 1، ص 481، حدیث 10.

633- سوره مائده، آیه 55.

634- تفسیر مجمع البیان، ج 2، ص 126 (جزء 6).

635- سوره آل عمران، آیه 103.

636- سوره حجر، آیه 45 47.

637- محاسن، ج 1، ص 226، حدیث 407.

638- سوره حجرات، آیه 13.

639- سوره حجرات، آیه 13.

640- مصادقة الاخوان، ص 36، حدیث 1.

641- مصادقة الاخوان، ص 36، حدیث 2.

642- مصادقة الاخوان، ص 36، حدیث 2.

643- مصادقة الاخوان، ص 40، حدیث 4.

644- مصادقة الاخوان، ص 40، حدیث 4.

645- سوره اعراف، آیه 26، «و لباس التقوی ذلک خیر. »

646- مصادقة الاخوان، ص 42، حدیث 5.

647- مصادقة الاخوان، ص 42، حدیث 1.

648- مصادقة الاخوان، حديث 2.

649- مصادقة الاخوان، ص 46، حديث 1.

650- مصادقة الاخوان، ص 46، حديث 1.

651- مصادقة الاخوان، ص 48، حديث 2.

652- مصادقة الاخوان، ص 48، حديث 1.

653- مصادقة الاخوان، ص 50، حديث 2.

654- مصادقة الاخوان، ص 50، حديث 1.

655- مصادقة الاخوان، ص 56، حديث 1.

656- مصادقة الاخوان، ص 56، حديث 2.

657- مصادقة الاخوان، ص 58، حديث 1.

658- مصادقة الاخوان، ص 58، حديث 2.

659- كافى، ج 2، ص 644، حديث 2، وسايل الشيعه، ج 12، ص 54، حديث 15626.

660- تحف العقول، ص 236، بحارالانوار، ج 75، ص 110، حديث 21.

661- مصادقة الاخوان، ص 52، حديث 1.

662- مصادقة الاخوان، ص 52، حديث 2.

663- مصادقة الاخوان، ص 52، حديث 3.

664- سوره شعراء، آيه 100 و 101.

665- مصادقة الاخوان، ص 46، حديث 1.

666- مصادقة الاخوان، ص 72، حديث 1.

667- مصادقة الاخوان، ص 52، حديث 1.

668- مصادقة الاخوان، ص 52، حديث 2.

669- مصادقة الاخوان، ص 54، حديث 4.

670- مصادقة الاخوان، ص 48، حديث 1.

671- مصادقة الاخوان، ص 48، حديث 1.

672- مصادقة الاخوان، ص 62، حديث 1.

673- مصادقة الاخوان، ص 62، حديث 1.

674- مصادقة الاخوان، ص 64، حديث 1.

675- مصادقة الاخوان، ص 80، حديث 2.

676- تحف العقول، ص 173، مستدرک الوسایل، ج 9، ص 48، حدیث 10165.

677- تحف العقول، ص 173، مستدرک الوسایل، ج 9، ص 48، حدیث 10165.

678- مجموعه ورام، ج 1، ص 103.

679- کافی، ج 2، ص 639، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 12، ص 25، حدیث 15547.

680- تصنیف غررالحکم، ص 415، حدیث 9469.

681- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 20، ص 269، حدیث 113.

682- تحف العقول، ص 501، بحارالانوار، ج 14، ص 305، حدیث 17.

683- مجموعه ورام، ج 1، ص 65.

684- کافی، ج 2، ص 356، حدیث 1.

685- کافی، ج 2، ص 125، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 166، حدیث 21252.

686- امالی طوسی، ص 103، حدیث 158.

687- جامع الاخبار، ص 351، حدیث 975.

688- جامع الاخبار، ص 352، حدیث 976.

689- مستدرک الوسایل، ج 11، ص 352، حدیث 13235.

690- مستدرک الوسایل، ج 10، ص 373، حدیث 12207.

691- وسایل الشیعه، ج 17، ص 189، حدیث 22320.

692- مفاتیح الجنان، ص 905 (زیارت جامعه).

693- سوره سجده، آیه 24.

694- مفاتیح الجنان، ص 909 (زیارت جامعه).

695- کافی، ج 2، ص 324، حدیث 5.

696- مصادقة الاخوان، ص 30، حدیث 1.

697- سوره الرحمان، آیه 60.

698- کافی، ج 6، ص 180، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 23، ص 9، حدیث 28983.

699- تفسیر قرطبی، ج 8، ص 132.

700- کنزالعمال، ج 3، ص 163، حدیث 5973.

701- سوره تین، آیه 4.

702- سوره اسراء، آیه 70.

703- سوره احزاب، آیه 72.

704- سوره نساء، آیه 59.

705- سوره بقره، آیه 256.

706- سوره اعراف، آیه 157.

707- سوره فرقان، آیه 43.

708- سوره صافات، آیه 95.

709- سوره شعراء، آیه 22.

710- سوره آل عمران، آیه 64.

711- سوره اعراف، آیه 179.

712- سوره شعراء، آیه 22.

713- سوره توبه، آیه 31.

714- تحف العقول، ص 246.

715- نهج البلاغه، ص 204، حکمت 180.

716- مجموعه ورام، ج 2، ص 427.

717- بحارالانوار، ج 67، ص 186، حدیث 1.

718- تصنیف غررالحکم، ص 199، حدیث 3940.

719- تصنیف غررالحکم، ص 335، حدیث 7715.

720- سوره قیامت، آیه 1 و 2.

721- سوره قیامت، آیه 14 و 15.

722- سوره شمس، آیه 7 - 9.

723- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

724- سوره یونس، آیه 99.

725- سوره انعام، آیه 35.

726- سوره نحل، آیه 125.

727- سوره یوسف، آیه 64.

728- تصنیف غررالحکم، ص 335، حدیث 7715.

729- نهج البلاغه، ص 4، خطبه 1.

730- سوره شمس، آیه 9 و 10.

731- سوره بقره، آیه 256.

732- سوره عبس، آیه 11 و 12.

733- سوره ذاریات، آیه 55.

734- سوره غاشیه، آیه 21 و 22.

735- سنن ابن ماجه، ج 2، ص 1216، حدیث 3690.

736- نهج البلاغه، ص 190، حکمت 12.

737- بحارالانوار، ج 58، ص 150، حدیث 29.

738- سوره جمعه، آیه 4.

739- مفردات راغب، ص 272.

740- نهج البلاغه، ص 226، حکمت 435.

741- سوره طه، آیه 1 و 2.

742- تفسیر نورالثقلین، ج 3، ص 367، حدیث 10.

743- کافی، ج 2، ص 95، حدیث 6.

744- سوره تغابن، آیه 17.

745- سوره سباء، آیه 13.

746- سوره حجر، آیه 37 و 38.

747- سوره حجر، آیه 39 و 40.

748- سوره حجر، آیه 42.

749- سوره انبیاء، آیه 105.

750- تفسیر مجمع البیان، ج 4، ص 67 (جزء 17).

751- سوره بقره، آیه 186.

752- سوره فجر، آیه 27 30.

753- محجة البیضاء، ج 7، ص 151.

754- کافی، ج 2، ص 96، حدیث 15.

755- مجموعه ورام، ج 1، ص 16.

756- بحارالانوار، ج 84، ص 199، حدیث 6.

757- بحارالانوار، ج 74، ص 140، حدیث 18.

758- سوره لقمان، آیه 12.

759- سوره نمل، آیه 38.

760- سوره نمل، آیه 40.

761- سوره نمل، آیه 40.

762- مشکاة الانوار، ص 71، حدیث 121، بحارالانوار، ج 90، ص 214، حدیث 17.

763- سوره نحل، آیه 53.

764- سوره نحل، آیه 114.

765- سوره سبا، آیه 13.

766- سوره ضحی، آیه 1 3.

767- سوره ضحی، آیه 11.

768- سوره نور، آیه 19.

769- سوره نحل، آیه 53.

770- سوره ابراهیم، آیه 34.

771- مفاتیح الجنان، ص 203 (مناجات الشاکرین).

772- مفاتیح الجنان، ص 204 (مناجات الشاکرین).

773- مفاتیح الجنان، ص 204 (مناجات الشاکرین).

774- مفاتیح الجنان، ص 204 (مناجات الشاکرین).

775- مفاتیح الجنان، ص 204 (مناجات الشاکرین).

776- بحارالانوار، ج 75، ص 252، حدیث 107.

777- سفینة البحار، ج 1، ص 710.

778- سوره سباء، آیه 13.

779- وسایل الشیعه، ج 16، ص 325، حدیث 21667.

780- بحارالانوار، ج 90، ص 211، حدیث 8.

781- کافی، ج 2، ص 94، حدیث 1.

782- سوره ابراهیم، آیه 7.

783- نهج البلاغه، ص 226، حکمت 435.

784- کافی، ج 2، ص 97، حدیث 17.

785- سوره اعراف، آیه 182.

786- نهج البلاغه، ص 31، خطبه 82.

787- نهج البلاغه، ص 139، خطبه 226.

788- لهوف، ص 50، بحارالانوار، ج 45، ص 46.

789- لهوف، ص 54.

790- بحارالانوار، ج 90، ص 211، حديث 8.

791- مشكاة الانوار، ص 71، حديث 121، بحارالانوار، ج 90، ص 214، حديث 17.

792- نهج البلاغه، ص 18، خطبه 33.

793- سوره ابراهيم، آيه 7.

794- بحارالانوار، ج 68، ص 47، حديث 58.

795- مشكاة الانوار، ج 69، حديث 111.

796- وسايل الشيعه، ج 16، ص 313، حديث 21638.

797- كافى، ج 2، ص 99، حديث 30، وسايل الشيعه، ج 16، ص 310، حديث 21626.

798- سوره لقمان، آيه 14.

799- سفينة البحار، ج 1، ص 710.

800- نهج البلاغه، ص 175، نامه 53.

801- تصنيف غررالحكم، ص 279، حديث 6183.

802- سوره آل عمران، آيه 134.

803- نهج البلاغه، ص 206، حكمت 204.

804- كافى، ج 2، ص 578، حديث 4.

805- مفاتيح الجنان، ص 103 (دعاى كميل).

806- مستدرک الوسايل، ج 12، ص 362، حديث 14303.

807- نهج البلاغه، ص 159، نامه 31.

808- مستدرک الوسايل، ج 12، ص 385، حديث 14360.

809- مفردات راغب، ص 343.

810- مستدرک الوسايل، ج 11، ص 193، حديث 12721.

811- وسايل الشيعه، ج 27، ص 62، حديث 33202.

812- مفاتيح الجنان، ص 865 (زيارت حضرت صاحب الامر عليه السلام).

813- مفاتيح الجنان، ص 865 (زيارت حضرت صاحب الامر عليه السلام).

814- سوره ممتحنه، آيه 12.

815- كافى، ج 4، ص 25، حديث 3، وسايل الشيعه، ج 16، ص 286، حديث 21560.

816- تصنیف غررالحکم، ص 382، حدیث 8672.

817- بحارالانوار، ج 75، ص 268، حدیث 182.

818- نهج البلاغه، ص 190، حکمت 11.

819- کافی، ج 2، ص 169، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 12، ص 205، حدیث 16097.

820- نهج البلاغه، ص 203، حکمت 154.

821- وسایل الشیعه، ج 16، ص 140، حدیث 21185.

822- بحارالانوار، ج 65، ص 131، حدیث 62.

823- مفاتیح الجنان، ص 701 (زیارت مطلقه امام حسین علیه‌السلام).

824- الغدیر، ج 11، ص 166.

825- بحارالانوار، ج 74، ص 419.

826- کافی، ج 2، ص 163، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 16، ص 340، حدیث 21709.

827- سوره آل عمران، آیه 104.

828- سوره اعراف، آیه 159.

829- وسایل الشیعه، ج 16، ص 126، حدیث 21152.

830- کافی، ج 2، ص 208، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 381، حدیث 21819.

831- کافی، ج 2، ص 208، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 382، حدیث 21820.

832- کافی، ج 2، ص 208، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 16، ص 328، حدیث 21821.

833- سوره آل عمران، آیه 110.

834- سوره آل عمران، آیه 114.

835- سوره آل عمران، آیه 104.

836- سوره توبه، آیه 71.

837- مستدرک الوسایل، ج 14، ص 7، حدیث 15940.

838- وسایل الشیعه، ج 16، ص 344، حدیث 2172.

839- کافی، ج 2، ص 164، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 16، ص 336، حدیث 21701.

840- سوره نساء، آیه 114.

841- کافی، ج 4، ص 34، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 9، ص 459، حدیث 12497.

842- کافی، ج 4، ص 34، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 16، ص 318، حدیث 21650.

843- کافی، ج 4، ص 33، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 16، ص 318، حدیث 21651.

844- کافی، ج 4، ص 35، حدیث 1، من لا یحضره الفقیه، ج 2، ص 32، حدیث 130.

845- کافی، ج 4، ص 35، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 16، ص 319، حدیث 21655.

846- سوره بقره، آیه 280.

847- کافی، ج 4، ص 36، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 320، حدیث 21657.

848- کافی، ج 4، ص 35، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 320، حدیث 21567.

849- کافی، ج 4، ص 50، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 16، ص 329، حدیث 21680.

850- کافی، ج 4، ص 50، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 330، حدیث 21682.

851- کافی، ج 4، ص 50، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 330، حدیث 21683.

852- کافی، ج 4، ص 51، حدیث 5، وسایل الشیعه، ج 16، ص 330، حدیث 21684.

853- کافی، ج 4، ص 51، حدیث 8، وسایل الشیعه، ج 9، ص 469، حدیث 12516.

854- کافی، ج 4، ص 25، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 286، حدیث 21560.

855- کافی، ج 4، ص 27، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 286، حدیث 21561.

856- وسایل الشیعه، ج 16، ص 292، حدیث 21578.

857- کافی، ج 4، ص 28، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 16، ص 287، حدیث 21562.

858- کافی، ج 4، ص 29، حدیث 3، وسایل الشیعه، ج 16، ص 287، حدیث 21565.

859- کافی، ج 4، ص 29، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 16، ص 287، حدیث 21564.

860- کافی، ج 4، ص 27، حدیث 8، وسایل الشیعه، ج 16، ص 290، حدیث 21571.

861- وسایل الشیعه، ج 16، ص 289، حدیث 21570.

862- سوره نساء، آیه 48.

863- وسایل الشیعه، ج 16، ص 291، حدیث 21574.

864- کافی، ج 4، حدیث 6، وسایل الشیعه، ج 16، ص 294، حدیث 21582.

865- کافی، ج 8، ص 152، حدیث 141، وسایل الشیعه، ج 16، ص 294، حدیث 21584.

866- وسایل الشیعه، ج 16، ص 295، حدیث 21586.

867- کافی، ج 4، ص 30، حدیث 4، وسایل الشیعه، ج 16، ص 296، حدیث 21589.

868- بحارالانوار، ج 66، ص 407، حدیث 115 و ج 75، ص 377، حدیث 3.

869- وسایل الشیعه، ج 5، ص 321، حدیث 6671.

870- وسایل الشیعه، ج 16، ص 300، حدیث 21601.

871- وسایل الشیعه، ج 28، ص 12، حدیث 34095.

872- تصنیف غررالحکم، ص 387، حدیث 8858.

873- تصنیف غررالحکم، ص 388، حدیث 8886.

874- مستدرک الوسایل، ج 12، ص 359، حدیث 14289.

875- تصنیف غررالحکم، ص 387، حدیث 8854.

876- وسایل الشیعه، ج 16، ص 300، حدیث 21600.

877- اقرب الموارد، ج 1، ص 7، مصباح المنیر، ج 1، ص 10.

878- سوره یوسف، آیه 70.

879- سوره توبه، آیه 3.

880- کافی، ج 3، ص 302، حدیث 1، وسایل الشیعه، ج 5، ص 369، حدیث 6814.

881- کافی، ج 3، ص 302، حدیث 2، وسایل الشیعه، ج 5، ص 369، حدیث 6815.

882- سوره اسراء، آیه 1.

883- سوره مائده، آیه 58.

884- سوره جمعه، آیه 9.

885- کنز العرفان، ج 1، ص 112.

886- وسایل الشیعه، ج 5، ص 370، حدیث 6816.

887- سیره حلبی، ج 2، ص 94.

888- سیره ابن هشام، ج 2، ص 155.

889- ثواب الاعمال، ص 52.

890- وسایل الشیعه، ج 5، ص 376، حدیث 6837.

891- مقنعه، ص 98.

892- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 285، حدیث 882.

893- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 285، حدیث 881، وسایل الشیعه، ج 5، ص 371، حدیث 6817.

894- وسایل الشیعه، ج 5، ص 371، حدیث 6819.

895- وسایل الشیعه، ج 5، ص 373، حدیث 6823.

896- وسایل الشیعه، ج 5، ص 374، حدیث 6824.

897- وسایل الشیعه، ج 5، ص 375، حدیث 6829.

898- وسایل الشیعه، ج 5، ص 375، حدیث 6830.

899- وسایل الشیعه، ج 5، ص 375، حدیث 6831.

900- وسایل الشیعه، ج 5، ص 375، حدیث 6832.

901- وسایل الشیعه، ج 5، ص 375، حدیث 6836.

902- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 41، حدیث 4134.

903- موطّا، ج 1، ص 72، حدیث 8.

904- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 1، ص 182.

905- شرح المقاصد، ج 5، ص 283.

906- سیره حلبی، ج 2، ص 95.

907- سیره حلبی، ج 2، ص 97.

908- سنن الکبری، ج 1، ص 424.

909- صحیح بخاری، ج 2، ص 60، حدیث 2010.

910- دعائم الاسلام، ج 1، ص 142، مستدرک الوسایل، ج 4، ص 41، حدیث 4134.

911- سوره مائده، آیه 27.

912- سوره فتح، آیه 29.

913- بحارالانوار، ج 44، ص 394.

914- مفردات راغب، ص 269.

915- سوره بقره، آیه 158.

916- سوره مائده، آیه 2.

917- سوره حج، آیه 36.

918- سوره حج، آیه 32.

919- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 185، حدیث 876.

920- وسایل الشیعه، ج 5، ص 410، حدیث 6955.

921- وسایل الشیعه، ج 5، ص 411، حدیث 6957.

922- نهج البلاغه، ص 222، حکمت 390.

923- کنزالعمال، ج 7، ص 692، حدیث 20954.

924- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 65، حدیث 4187.

925- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 66، حدیث 4187.

926- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 67، حدیث 4187.

927- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 67، حدیث 4187.

928- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 68، حدیث 4187.

929- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 68، حدیث 4187.

930- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 69، حدیث 4187.

931- مستدرک الوسایل، ج 4، ص 69، حدیث 4187.

فهرست مطالب

17 - حقّ مالک 2
ریشه تاریخی نظام برده داری 5
اعلام تدریجی احکام در اسلام 8
هدف از اسیر گرفتن و تقسیم بین مسلمانان 15
حکم قبول اسلام بعد از اسارت 17
حکم قیاس در احکام الهی 21
سوءاستفاده از نظام بردگی در تاریخ 23
اسلام و مبارزه با نظام برده داری 27
پاداش آزاد کردن بردگان 35
شیوه برخورد با بردگان 39
شیوه برخورد ائمه علیهم‌السلام با بردگان 46
سفارش به نیکی با بردگان 47
18 - حقّ رعیت 52
وظایف حاکم 54
معانی عدالت 56
حسن و قبح ذاتی 60
حاکمیت و عدالت 64
عدل در سیره مولای متقیان علی علیه‌السلام 68
پاکدامنی و عفاف 72
امیرالمؤمنین علیه‌السلام نمونه کامل حاکمیت 73

نمونه رفتار حاکم اسلامی 76
شروط اجرای عدالت 79
حکومت از دیدگاه های مختلف 112
19 - حقّ دانش آموز 115
وظایف استاد در برابر دانش آموز 121
حقوق متعلم از دیدگاه شهید ثانی 129
20 - حقّ همسر 140
بررسی و تحلیل تساوی حقوق زن و مرد 140
زنان و استثمار اروپا 141
تساوی حقوق زن و مرد 143
نکات قابل توجه در تساوی حقوق زن و مرد 147
نعمت بودن زن و شوهر 148
محبت و مهربانی مکمّل آرامش همسر 152
رعایت حقوق زن 154
حقوق زن نسبت به شوهر 161
هماهنگی در زندگی مشترک 174
مسوولیت و اختیار در خانواده 178
21 - حقّ برده و غلام 185
22 - حقّ مادر 186
اهمیت اکرام والدین 188
کانون خانواده محیط پرورش فرزندان صالح 190
اکرام به والدین از دیدگاه قرآن 193
طلب آمرزش برای والدین 196
مقام مادر در فرهنگ اسلام 197

مقام و منزلت مادر نزد پروردگار 201
اکرام به والدین اگرچه مسلمان نباشند 204
محدوده اطاعت از والدین 206
رضایت و خشنودی والدین 207
مادر مظهر زیباترین عواطف بشری 211
پرهیز از تندمزاجی با مادر 214
23 - حقّ پدر 217
فطرت پاک بشری 218
نمونه ای از احترام به پدر 220
تاثیر وراثت فرزند 222
تأثیر جهات معنوی پدر در فرزند 224
اهمیت انتخاب مادری صالح برای فرزندان 225
نقش والدین در سعادت و شقاوت فرزند 228
حقّ پدر فر فرزند 231
احترام به سیره پدران از منظر قرآن 234
اهمیت احترام به پدر 239
آثار احترام به والدین و پیامدهای بی احترامی 241
آثار اخروی احترام به والدین 245
پیامدهای قطع رحم 257
آثار وضعی صله رحم و قطع رحم 259
24 - حقّ فرزند 262
ابراز محبت در سیره و کلام معصومین علیهم‌السلام 263
اظهار محبت نسبت به ایتام 269
فرزند؛ نعمت و هدیه الهی 275

اهمیت تربیت فرزند 277
آداب تربیت اولاد 283
نقش تلقین در تربیت فرزند 303
حیا، شرط وجود ایمان 309
عدم افراط در مهرورزی و محبت به فرزند 315
مساوات در اظهار محبت بین فرزندان 319
آثار منفی عدم مساوات بین فرزندان 320
تربیت فرزند برای آینده 328
آثار تربیت مثبت 331
آثار تربیت منفی 333
سفارشات تربیتی لقمان به فرزند 336
نکات قابل توجه در تربیت فرزند 358
توصیه مولا امیرالمؤمنین علیه‌السلام در شناخت مسیر حق 364
سفارشات امیرالمؤمنین علیه‌السلام به امام مجتبی علیه‌السلام 367
25 - حقّ برادر 375
معنی رحم از نظر روایات 375
برادر، نمونه ای از مصادیق رحم 377
عقد اخوت و برادری 382
یگانه برادر پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم 384
نحوه کمک و همکاری برادران مؤمن 389
حقوق برادر مسلمان 391
آثار رعایت حقوق برادران 395
عوامل پایداری دوستی و برادری 400
عوامل قطع ارتباط دوستی و برادری 407

افرادی که رابطه دوستی و برادری با آنها ممنوع است 410
مؤمن آیینه مؤمن است 413
ثمره دوستی و برادری در قیامت 417
خالصترین عمل 419
تولّی و تبرّی دو اصل مهم 422
حدود و قواعد دوستی 425
26 - حقّ مولا بر بنده آزادشده او 428
پاداش آزادکننده عبد 430
ثمرات آزادی و آزادگی 432
اثرات بردگی و بندگی 434
آزادی از دیدگاه اسلام 435
انگیزه بعثت پیامبران 437
فطری بودن خداشناسی 439
رمز طاعت پروردگار 441
رعایت مرز آزادگی و بردگی 444
محدوده آزادی از دیدگاه اسلام 449
27 - حقّ بنده آزادشده بر مولا 456
خوشرفتاری و مدارا با برده 457
ارتباط بین عبد و مولا 458
28 - حقّ احسان کننده 461
معنی و مفهوم شکر 461
مصادیق عبداللّه در قرآن 465
شناخت نعمت، شکر منعم می باشد 467
مراتب شکرگزاری 471

کیفیت شکرگزاری 474
آثار شکرگزاری 480
مراحل شکرگزاری 484
فواید شکرگزاری 491
تعریف معروف 495
مصادیق معروف و منکر 499
توصیه به امر به معروف و نهی از منکر 504
امر به معروف از دیدگاه قرآن 508
مصادیق عمل معروف 512
آثار دنیوی و اخروی عامل به معروف 518
نکات قابل توجه در عمل به معروف 520
29 - حقّ مؤذّن 529
تاریخچه اذان در اسلام 530
جایگاه مؤذّن در اسلام 535
پاداش مؤذّن و اذان گفتن 536
اذان از شعائر اسلام 541
جایگاه نماز و جهاد در اسلام 546
شعائر الهی و مصادیق آن 548
مؤذّن یادآور ذکر خدا 552
تبیین اذان به نقل از امیرالمؤمنین علیه‌السلام 554
پی نوشت ها: 564
فهرست مطالب 599